بسم الله الرحمن الرحیم　　　بندگان اعلی حضرت

برضمایر ارباب کیاست و فراست و شایقین علم سیر و اخبار مخفی و محتجب نماند که درین زمان برکت توامان کتاب **گلزار آصفیه** مصنفهٔ خواجه غلام حسین خان المخاطب بخان زمان خان مرحوم که دُرّیست نایاب و لولوئیست خوش آب و جوهریست بیش بها که تعریف آن بی نیاز از اظهار و مستغنی از بیان ست در احوال سلاطین آصفیهٔ نظام ادام الله دولته و سلطنته الی ادوار الشموس و الاقمار و وزرای ذوی العظمت و الشان و امراء والاهمم و اهل مناصب و المجد و الشرف و جمعداران ذی قدرت و اهل فنون نادر العصر خود و صاحبان خدمت و عهده سرکاری و غیره ملازمان سرکار عالی آصفیه مستند و معتبر تر بنظر نیامد که محتوی بر کماهی حالات کل باشد و علاوه برین صدها ذی فهم مشتاق مطالعه اش متمنی و متفقت احوال تاریخی سرکار بودند درینولا بحسب اهتمام و سعی موفور و تصدیق و تصحیح و تنقیح مالاکلام جناب مولوی میر احمد علی صاحب موسوی خلف الصدق مبرور مرحوم میر ابوالقاسم ابن میر حسن صاحب مغفور ابن سید عبدالمهدی ابن سید عبدالله ابن سید نورالدین شوستری ابن سید نعمت الله جزائری اعلی الله مقامهم فی فرادیس الجنان حلیهٔ انطباع می پوشد امید از ذات ذوی الافضال آنست که مطبوع اهل جهان و مرغوب باریک نظران گرداند — درینجا چند سطور در احوال جناب میر صاحب مسبوق الوصف نگاشتن نازیبا و نامناسب نخواهد بود چه که بوجه ذات فیض جودش کتاب مذکور خلعت زندگی جاوید می پوشد بر ما لازم بلکه الزم که مختصر حالاتش نگارم

جناب میر صاحب مسبوق المدح یکی از معززین بلده حیدرآباد فرخنده بنیاد دکن و همجد نواب میر عالم مرحوم مدارالمهام سرکار عالی و از طرف جد مادری پدر خود از جمله وابستگان سرکار عالی آصفیه اند از نسب عالی نسب و الا دودمان هستند و در شهر حیدرآباد دکن متصل کمان ایلچی بیگ بدولتخانه خود سکونت پذیرند و جناب معزاز همه علوم باخبر بالخصوص در فن سیر و علم تواریخ بی بدل و یکتای دهر اند و نهایت با زهد و تقوی و صاحب تالیف هستند قبل ازین یک تالیف موسوم بجدول شکیات نماز معه مسایل متعلقه اش برشحات کلک فیض آیاتش طراویده شده مقبول و مطبوع تمامه مسلمین ست اهل اسلام از اعمالش بهره یاب و مستفیض اند از آنجا که راقم در جمعیت طبع این کتاب لاجواب که تازه نهالیست و فیضه رضوان گیتی سربلند و نو گلیست در حدیقه بهار سخن سرسبز و ارجمند صرف کثیر خطیر نموده بتازگی اشجار بهار اخبار سلطنت دکن پرداخته حکایات کهن را جلوه نو بخشیده و اخبار مندرس را خلعت تازه در پوشانیده امید از ذات فیض آیات حضور پر نور ادام الله ملکه و خلد سلطنته و دیگر امرای آراکین آنکه منظور نظر کیمیا اثر خود فرموده سعی نحیف را صله عام و توجه تام مرحمت دارند

الراقم سید رستم علی تاجر کتب

Tarikh-i-Ghulzar-i-Asafiya

← Title

Ghulam Husain

954.52
Ghu

Rustam Ali
Hyderabad
18[illegible]

pp. 647.

الله تقدس و تعالی تا بندهٔ را از بندگان خاص خود استنباط فرموده بمرتبه سروری و سرداری نرساند
ارباب احتیاج گوهر کمالات خویش که مکنون خاطر آنهاست چگونه ببازار عزت خواهند فروخت و تا ضیا بخش
انجمن بهروزی و قدردانی نیابند مصباح آرزو و امید چسان توانند افروخت اجمال این مفصل و تفصیل این
مجمل اینکه درین زمان فرخنده فرجام و ایام خجسته انجام شمع شبستان سروری و سرداری صدر نشین
محفل قدردانی و کامرانی آفتاب سلطنت و معدلت گوهر دریای ابهت و مکرمت بادشاه ذیجاه بلند
آهنگ شیر صفدر معرکه آرای روز جنگ قاتل کشور کفار سرهنگ زبردست اقالیم هفت اورنگ تاج
ستاننده چین و زنگ برآرنده اورنگ خلافت و فرمانفرمای طرازنده سلطنت و کشورکشای خاقان
دین پرور عالم پناه خدیو شریعت گستر خدا آگاه که از فیض جویبار لطف و مکرمتش سر ابوستان دکن
رشک گلزار ارم و بقطره افشانی سحاب عدلش چمن دین و گلشن دولت و سبز و خرم گشته جهانیان
در ظل ظلیل رافتش از تاب حوادث روزگار آسوده و مفارق گردن کشان بسم راکب آفتابش فرسوده
عدل و معدلت پیرایش اگر از مرکز عالم دایرهٔ رشک معدل النهار کشد سر گردن کشان منار منشش را بمحاذی
افتادگان قعر چاه ستم چنان سرپنجهٔ عدل تقدیری زند که حدب دستار نخوت ستان بسان آب مساوی
الطرفین پست نماید یعنی بادشاه خورشید کلاه انجم سپاه عالم پناه ناصر الدوله نظام الملک میر فرخنده
علیخان بهادر فتح جنگ آصف جاه ادام الله اقباله و اجلاله العالی و افاض علی العالمین بره و احسانه
المتعالی بر سریر سلطنت و دولت روز افزون خداداد موروثی خویش جلوه فرما گشته عالمی را در سایهٔ
عاطفت خود مصئون و مامون دارد **ابیات** بیا ساقیا خرمی ساز کن ٭ دمادم زمی دور
آغاز کن ٭ طلب مطربان خوش آهنگ را ٭ که سازند طنبور و مردنگ را ٭ به بلبل بفرما غزل سر کنند ٭
که هر گل زگلزار از بر کنند ٭ بیارای محفل پی انبساط ٭ که هنگام آمد بعیش و نشاط ٭ بگو نغمه ساز خوش
آواز را ٭ که سازد بهر ساز دمساز را ٭ که من میکنم وصف آن ذوالکرم ٭ شهنشاه ذیقدر والا همم ٭



بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الله زهی خالقی که مشت خاک انسان را بحلهای بوقلمون کمالات بیاراست و زهی صانعی که حیوان را بنطق آشنا ساخته بلالی حمد و ثنای خود پیراست از دریافت حکمتش عقل خورده بین معذور و از دیدن صنعت قدرتش دیده بصیرت کوریکاکه بجیده هزار ساز عالم را بیک مضراب قدرت کامله خود نواخت تا سرودسرایان معرفتش نغمه توحید سرایند این بیدست و پاراچه یارا که انگشت ادراک بتار قانون قدرتش زند

قطعه صانعی کز کمال عز و جلال ✤ در ثنایش زبان ناطقه لال ✤ آنکه کنه حقیقتش برتر ✤ از قیاس و گمان و وهم و خیال ✤ و هزاران درود نامعدود بر آن صدرنشین خلوت خاص معبود که نغمه جان بخش وحدانیتش در موسیقار عقل معرفت بین انداخت تا مطربان نغمه پرداز هدایت لب زمزمه اقرار بریکتائیش کشانید این هیچمدان را چه طاقت که بلبان لوای نعت ناشناهیش و آل و اصحاب مطهرش نوازد

قطعه بلغ العلے بکماله ✤ کشف الدجا بجماله ✤ حسنت جمیع خصاله ✤ صلوا علیه و آله ✤ بر دانایان عالی فطرت و آگاه دلان بلند فطنت که بدوربین دیده حق بین بسیار حالات ممکنات اند مخفی و محتجب نماند

کند درحق این مسکین دعای ❖ امیدوار از جناب اقدس کردگار آنست که بملاحظه همایون اشرف اعلای
خداوند نعمت هم شرف گشته درجه پذیرائی یابد ورجای واثق از مطالعه کنندگان اینکه جای خطا بذیل عطا
پوشند ومؤلف رابدعای خیریاد فرمایند چون بنای قلعه محمدنگر گولکنده وکیفیت معموری وآبادی
بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد وبعضی اماکن مقدسه معتقفه وعمارات بلندپایه ستوده منحصر بادراک احوال
سلاطین قطبشاهیه دکن ربط تمام دارد لهذا درین مختصر شریک کرده بریک مقدمه وچهارباب وخاتمه
ترتیب نمود وَاللّٰهُ وَلِیُّ التَّوْفِیْقِ وَعَلَیْهِ التُّکْلَانُ **مقدمه درذکر احوال مؤلف**
باب اوّل درذکر سلاطین قطبشاهیه انار الله برهانهم وبیان اماکن وبقاع وبلاد وحصون و
باغات وعمارات شاهی مثل گوشه محل وچار محل وچارمنار وچارکمان ومکه مسجد وجامع مسجد وحمام
وعاشورخانه بادشاهی وعمارات دیگر که درعهد ایشان باحداث درآمده اند وکیفیت بنای بلده
حیدرآباد وتبرکات آنجا مانند آثار شریف وقدم شریف وپنجه مبارک شاه وغیره که درآخر باب
چهارم مفصل تحریر خواهد آمد معه احوال عرس بزرگان این دیار وغیره **باب دوم**
درذکر احوال سریرآرایان دولت آصفیه نورالله مرقدهم ازعهد جناب مغفرت مآب نواب آصف جاه
ونواب شهید ناصرجنگ ودوره دولت غازی الدین خان فیروزجنگ وزمان دولت امیرالممالک صلابت جنگ
وسریرپیرای حضرت میرنظام علیخان بهادر آصف جاه ثانی وبرخی احوال امیرالامرا شجاع الملک بسالت
جنگ وحسین قلیچ خان همایون جاه المعروف مغل علیخان واحوال سلطنت حضرت مغفرت منزل
میراکبر علیخان بهادر سکندرجاه علیهم الرحمت والغفران وبیان فرمانفرمائی وسلطنت آرائی زیبنده
چاربالش ریاست نوازنده دیهیم شهنشاهی وخلافت خلاصه خاندان مصطفوی ونقاوه دودمان
مرتضوی اعنی بندگان عالی متعالی حضور پرنور آدام الله اقباله وعمره وخلد الله ملکه وسلطنته تاسال
سنه ۱۲۵۸ یکهزار ودوصد وپنجاه وهشت هجری **باب سوم** درذکر احوال وزیران وامیران

شهی آنکه از هیبتش چارسو ✤ همه یک زبانند در وصف او ✤ نه بی حکم او شیر جنبد ز جا ✤ نه پرواز باز آورد از هوا
معدلت آرای که از تهدید عدلش باز و گنجشک در یک آشیانه اقامت داشته نصفت پیرای که از احکام محکمش
شیر و گوسفند در یکجا آب خورده سخاوت چرا پیشه او نشود که واهب بی ضنّت بصفت خود موصوف فرمود
و شجاعت چگونه جوهر او نگردد که مالک قبض و بسط عالم صمصام فتح و فیروزی در قبضه قدرت او نمود تا
زبان را از آب گهر نشستم نام پاکش بر زبان نبردم و چشم را تا سرمه ادب نکشیدم تصور جمال جهان
آرایش نه کردم **شعر** جوان بخت و جوان اقبال و دولت ✤ جوان عمر و جوان شمشیر و شوکت ✤ حبذا
دار الاماره آن فرمانفرمای عالی مکان و سرخیل بادشاهان زمین و زمان که کرسی نشین عمارات خسروانه
است دلهای صداقت منازل بجای خشت و سنگ وابسته پایه بلند اوست و چشمها بتماشای صفای رنگینش
محو و دیده حیرت و دلبند از بهست آنجا که وزرای صائب تدبیر عالی فطرت و امرای ذی مقدور والاشوکت
و خوانین کامگار و خانزادان جان نثار با جمعیت سواران و پیاده های بار و پلٹنهای آتشبار و
توپخانه جات رعد آثار و شترنالان و باندازان برق کردار و جزایل برداران شهاب گذار و اهل خدمات
دیگر بسیار بل بحد و شمار در سرکار دولتمدار عالی مقدار آصفیه که ایزد تقدس و تعالی تا قیام جهان و جهانیان
روز افزون دارد معمور کار و بار و مشهور آفاق نیلی طاق نه رواق اند لهذا این ذره بیمقدار خانزاد
موروثی اضعف العباد خواجه غلام حسین خان المعروف به خان زمان خان خواست تاریخی که ستوده
خصال فلک تمثال خیرمآل بلند اقبال احوال خاندان عالیشان و ذکر خانزادان دولت عالیه در آن
منوط و مربوط باشد بتحریر در آورده برای حصول سعادت دارین و عز و شرف کونین خود بنظر کیمیا اثر
همایون خداوند نعمت نذر گذراند پس این چند گهر بار در سلک نظم و نثر کشید مصرع گر قبول افتد زهی
عز و شرف ✤ و به نسبت نام نامی خاندان والاشان آصفیه این مختصر نافع را **بگلزار آصفیه**
موسوم گردانید **شعر** غرض نقشیست کز ما یاد ماند ✤ که هستی را نمی بینم بقائی ✤ مگر صاحبدلی روزی برحمت

و ذکر تکلفهای روز دسهره و تکلفات روشنی و آتشبازی شب دیوالی در خانهای و راجهای
امیران سرکار وغیره و بهار لاله و نافرمان بسنت در باغها و تکلفات رنگپاشی هولی **مقدمه**
در ذکر احوال مؤلف عاصی سراپا معاصی مختصری از احوال خویش بعرض میرساند که جدم حکیم خواجه محمد
صابرخان در عهد حضرت مغفرت مآب نواب آصف جاه طاب ثراه و پدرم حکیم الممالک مسیح الدوله
خواجه محمد باقرخان در زمان حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصف جاه ثانی علیه الرحمة
بمعالجات خاص الخاص و محلات عصمت اختصاص مرشدزاده های بلند اقبال معمور و سرفراز بود
بجاگیر هشت هزار روپیه ذات وغیره از آن جمله موضع بودویل متصل قلعه محمدنگر گولکنده محاصل
دو هزار و پانصد روپیه بنام اخراجات نوبت و سه صد روپیه ماهوار نقد قدیم و تعلقه موجودات
سپاه وغیره سربلند و مباهی و مشرف بوده اوقات عزیز خویش بخوبی تمام بسر برده بتاریخ نهم
ماه رمضان المبارک سنه یکهزار و دو صد و سه هجری بعالم باقی خرامید ما چهار پسران برادران
حقیقی یکی خواجه عبدالقادر خان دویمی خواجه احمد خان سیومی خواجه غلام حسن خان مشهور بخان
عالم و چهارمی عاصی مؤلف این تاریخ **گلزار آصفیه** خواجه غلام حسین خان که هم نام و هم تاریخ
یعنی از حروف غلام حسین تاریخ تولد عاصی سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری بر می آید معروف
بخان زمان خان بودیم و مدتی در صغر سن بظلم و ستم ناحق اقربا گرفتار مانده سررشته معالجه حضور پرنور
از ما بنده ها معطل گردید تا اینکه در سنه یکهزار و دو صد و سی و یک هجری خورشید سلطنت و کامرانی
آفتاب فلک کارفرمای و قدردانی جهان مطیع و عالم مطاع حضرت مغفرت منزل میر اکبر علیخان بهادر
سکندرجاه انار الله برهانه و جعل روضه من ریاض الجنة مرقده و مضجعه که سراپا توجه خود بمطالعه کتب
طب و بهمگی رغبت و الطاف خویش بصحبت حکمای حاذق و به تیاری تراکیب عجیب ادویات غریب
مصروف داشت این ذره بیمقدار را از کنج عزلت و تواری یاد فرموده بباریابی دربار جهان مدار

1199

1231

کہ بوقت آمدن سلطان قلی بسوی دکن شاه نورالدین نعمت الله ثانی قدس الله سره العزیز
فرمودند که ای سلطان قلی منتظر باش که از بارگاه احدیت قطری از اقطار هندوستان بتو و اولاد تو
حوالہ کرده اند و دست خود بسر و کتفش مالیده چند اشرفی از زیر سجاده برآورده باو عطا کردند که
این اول فتوح است بامید بر وچون سلطان محمود بهمنی بقول صاحب قطب شاهی در سنه نهصد
و ده هجری لبیک اجابت امر الهی گفت و صوبه های دکن مثل صوبه بیجاپور و احمدنگر و ایلچپور سر آرای
نمودند سلطان قلی نیز حسب الاستدعای امرا و خوانین خود عروس سلطنت را در قلعهٔ گولکنڈه به
آغوش کشیده بزور بازوی شمشیر خویش مملکت دکن از قلعهٔ مذکور تا دریای شور جانب شرق قلعجات
بسیار بتصرف خود در آورده و با کفار جهادها کرده کلمهٔ طیبه درین مملکت تلنگانه که کفرستان زمانه بود
و هرگز بوی اسلام بمشام ساکنان اینجا نرسید جاری ساخت و بتخانهای بسیار و معابد کفار منهدم
کرده مساجد و معابد بنا نهاده موذنان خوشنوا جابجا مقرر نموده شعار عبادت معبود حقیقی قایم
گردانید و قریب شصت سال به ملک گیری پرداخته از سرحد گولکنڈه تا دریای شور شرقی قلعهٔ پانگل و
مچهلی پٹن و راجمندری و راجکنده و کوبل کنڈه و کونڈبیر و کونڈپلی و ویلور وغیره هفتاد قلعهٔ رفیعه
که در و اهمه نگنجد در قبضهٔ اقتدار خود در آورد و بر قلعه نلکنڈه و کوبل کنڈه با چهار جوان رستم جگر بزور
بازوی قوت اسلام ده هزار پیاده های کفار را طعمهٔ تیغ بیدریغ نموده حاکم آنجا را که هری چندر
نام داشت در قفس آهن مقید کرده بالای کوه قلعه مذکور بجای بتخانه مسجد بنا ساخته خطبه اثنا
عشری در تمام مملکت خویش جاری فرمود و همیشه میگفت که از دیگر کتب تواریخ ترویج مذهب امامیه
بعد شیوع خبر جلوس شاه اسمعیل صفوی در ملک ایران بوضوح پیوندد و جلوس سلطان قلی بر سریر
فرمانفرمای ملک تلنگ سنه ۹۱۰ است که من این مقدمه را پیشتر از جاری کردن شاه اسمعیل صفوی خطبه
اثنا عشری را در مملکت ایران بعمل آورده ام کسی نداند که من تتبع آن شاه مغفور کرده باشم

سرفراز نموده شبانه روز نظل عاطفت خویش بتربیت پرداخت تا رحلت آنحضرت بسرفرازی تعلقداری دواخانه خاص بر در دولت نوید محل و فرحت محل حاضر بوده بمعالجه خاص و محلات و مرشد زاده ها معمور و بعواطف سلطانی مشمول بود چون بتاریخ هفدهم ذیقعده سنه یکهزار و دوصد و چهل و چهار هجری روز شنبه بوقت یکپاس روز بر آمده سانحه ناگزیر رحلت آنحضرت بوقوع آمده عالمی پامال حوادث غم و الم گشت و متعاقب آن نوید جانبخش مژده جلوس میمنت مانوس بادشاه جوان بخت پیر تدبیر بگوش صغیر و کبیر رسید جان تازه در قالب مرده دمید الحمد لله و المنه که بیزدل و نوال خداوند حقیقی و مجازی عاصی سراپا معاصی معه برادران بخدمت معمولی خود و جاگیر قدیم مورو ثی سرفراز است او تعالی شانه آن زیبنده فرمانفرمای و کامرانی دولت را تا دوام جهان و قیام جهانیان بل زمین و آسمان بعمر خضری و حشمت سلیمانی ممتاز فرموده روز بروز بل آناً فاناً در ترقی و تزاید دارد آمین آمین آمین

باب اول

در ذکر سلاطین قطب شاهیه یعنی سریرآرایان قلعه محمدنگر گولکنده و بلده حیدرآباد از زمان سلطان قلی قطب شاه تا آوان سلطنت ابوالحسن تانا شاه که خاتمه سلسله قطب شاهیه است و انتقال نمودن حکومت از خاندان ایشان بخاندان تیمور صاحبقران گورکان

ذکر سلطنت سلطان قلی قطب شاه

مولدش قریه سعد آباد از مملکت همدانست در بیست سالگی از تسلط قوم قراقوئینلو بملک تسلط امیر حسن بیک آق قوئینلو انقراض دولت قراقوئینلو گشت و رسیدن اذیت از برادران مخالف ملک و مقام بهمراهی عموی خویش امیر الله قلی بیک با اسپان عراقی در بلده محمدآباد بیدر آمده منظور نظر خاقانی سلطانی سلطان محمود بهمنی گشته شانزده سال در فدویت و جان نثاریش دقیقه از دقایق فروگذاشت نکرده بخدمت تحصیل پیشکش قلعه گولکنده که بنای خام بود و یکی از راجه های متوسل راجایان بیجانگر که پای تخت کفار بوده با ده هزار پیاده مقرر مقام داشت مفوض گردید صاحب تاریخ قطبشاهی می نویسد

واستمالت رعایا و برایا پرداخته مجموع را مطمئن و مسرور گردانید و همواره با بادشاهان اطراف وجوانب جنگهای معصوبه نموده برعزم مقابله ومحاربه با ملک قاسم برید بکولاس رفته قلعه مستحکم بر قله کوه باهتمام جگدیو راو نایکواری قلعه کلنڈه تیار کنانیده مصدر جنگهای مردانه گردید و ملک بریدرا که حبسی نزد ابراهیم عادلشاه بیجاپور محبوس شده بود چون رجوع بجمشید خان نمود بزور بازوی شمشیر خود اسپ صباح الخیر نام و فیل کوه تمثال جنجل را که مشهور آفاق بودند با دیگر فیلها معه ملک برید از عادل شاه مذکور گرفته از سر نو قلعه محمد آباد بیدر و سلطنت آنجا بملک بریدارزانی فرموده روانه نمود و قلعه میدک وحنا باد و نزاین کهیڑه را در جلدوی این نوازشها بپیشکش ساخته ضیافتهای شاهانه بر مقام بیدر لعل آورده جواهر اعلای عمر بهینه ضمیمه پیشکشها گردانید بعد سعی موفوره در ملک گیری و سپاه پروری چندی درعیش و عشرت چون مشغول گشت از حدت می خوشگوار مزاج از اعتدال برآمده بعارضه سرطان در سنه نهصد و پنجاه و هفت هجری درگذشت و در لنگر فیض مدفون گردید مدت سلطنتش هفت سال کسری بوده

ذکر سلطنت چندروزه سبحان قلی بن جمشید قطب شاه

چون جمشید شربت ناگوار موت را خوشگوار نمود اعیان و اکابر جمع شده فیما بین مصلحت کرده سبحان قلی را که هفت ساله بود بر تخت نشانیدند و اختلاف درمیان امرا و خوانین بوقوع آمد جگدیو راو نایکواڑ معه دیگر نایکواڑیان قلعه محمد نگر تجویز نمودند که دولت خان را از قلعه بهونگیر برآورده بر تخت سلطنت نشانند که سبحان قلی بخودی خود بعهده سلطنت نمیتواند پرداخت مادرش سیف خان عین الملک را که از جمشید قطب شاه رنجیده باحمد نگر رفته بود طلبداشته مختار کاروبار سلطنت گردانید از بینیخ جگپتراو و بحیر بخان وغیره که رکن سلطنت جمشید بودند زیاده برهم شده دولتخان را از قلعه بهونگیر برآورده چند قلاع دیگر به بدست خود درآورده مصدر فسادها گشتند آخر عین الملک شکست فاحش بایشان داده دولت خان را باز در قلعه بهونگیر مقید ساخت چون عین الملک خواست که امرای قدیم را برانداخته

آخر العهد در سنه نهصد و پنجاه هجری با غوای جمشید خان پسر خود بدست میر محمود نامی محمود که در علاقه
کوتوالی بود و همواره بخدمتش میرسید بسبب ودود زخم کاری در عین نماز عصر خورده بدرجه شهادت
که از مدت مدید بکمال آرزو داشت رسید در عهد سلطان قلی قطبشاه مسجد جامع قلعه محمد نگر و بنای پخته
حصار بالای کوه قلعه مذکور تعمیر یافت و در زیر قلعه گولکنڈه مذکور بنای عمارات و دکاکین در آورد
و امراء و خوانین و رعایا و برایا و سپاه وغیره را حکم کرد که هریک بقدر مقدور خود عمارات و بقاع تیار
نمایند طراحان چابک دست دریک ضلع عمارات شاهی و حمام و مسجد جامع و عاشور خانه طرح داده باتمام
رسانیدند و مسجد که بالای قله کوه قلعه مذکور است بنای محمد شاه بهمنی است که در عهد دولت خویش در پنجا
مقرر و مقام چندی کرده احداث نموده بود سلطان قلی بجهت مقیم و مسافر حجامان بلا اجرت و لنگهای
حمام از سرکار خویش مقرر فرموده و در لنگر فیض متصل قلعه مذکور که از محدثات اوست مدفون گردید هنوز
گنبدش موجود است ایام سلطنتش شصت سال بوده از آن جمله شانزده سال در نیابت سلطان محمود
بهمنی بسر برده و چهل و چهار سال بنفس نفیس خود بفرمان روای تلنگانه اشتغال داشت و سنش قریب نود سال
رسیده بود شش پسر و چهار صبیه اش بودند یکی حیدر قلی که همراه پدر جنگها کرده بعقبی خرامید دوم قطب الدین
که موسوم بولی عهد بود جمشید خان میل در هر دو چشم او کشید بعد چندی درگذشت سیوم یار قلی جمشید خان
که نهایت سفاک بوده چهارم عبد الکریم دیوانه در زمان محمد قلی قطب شاه فوت شد پنجم دولت خان که
در قلعه بهونگیر اقامت داشت ششم ابراهیم مرزا که ذکرش خواهد آمد

ذکر سلطنت جمشید قطبشاه بن سلطان قلی قطبشاه

چون میر محمود سلطان قلی قطب شاه را بدرجه شهادت رسانید فوراً نزد جمشید خان که پا بزنجیر در قلعه سفید
بود رفته او را خلاصی داده از آنجا منزل قطب الدین ولیعهد آمده میل در چشمانش کشیده جمشید خان را به
سریر سلطنت نشانید اعیان دولت و خوانین و امرا و سپاه طوعاً و کرهاً بیعت کردند و او در صدد تربیت

پس روز دوشنبه دوازدهم شهر رجب المرجب سنه نهصد و پنجاه و هفت هجری سریر سلطنت پدر را زیب و زینت تازه بخشید

ذکر سلطنت ابراهیم قطب شاه بن سلطان قلی قطب شاه

چون ابراهیم قطب شاه بر تخت فرمان روائی جلوس فرمود امرا و خوانین سپاه و سایر نوکران قدیم و جدید پدر را
بافزایش مراتب و مناسب سرفراز کرده علما و فضلا و رعایا و برایا و سپاه را بانعام و اکرام مسرور ساخت و جابجا
فرامین استمالت فرستاده خاطرجمعی کلی نمود و همواره با بادشاهان معاصر دکن موافقت و مصالحت و گاهی
معارضت و محاربت نیز بعمل آورده تا دریای شور شرقی آنچه که قلاع و بقاع و پرگنات باقی بودند متصرف
خود درآورده خان اعظم مصطفی خان را که سید بزرگ منش بود پیشوائی دولت خویش گردانید و در
محاربات باتفاق ابراهیم عادل شاه بیجاپور و حسین نظام شاه احمدنگر و عماد شاه برار و برید ممالک
علی برید بسر رامراج والی بیجانگر رفته مملکت سیر حاصل دوازده کرور هون که نرخش در آن ایام فی هون
شش روپیه بود از ناگلنوره که بر لب دریای کشنا ست گذشته بجنگ پیوستند و از رزمگاه تا بلده
بیجانگر که ده کروه فاصله دارد سه لک مردم با رامراج بقتل رسیدند و بیجانگر تا بالان درآمد و ابراهیم
عادل شاه و ابراهیم قطب شاه قلاع و بقاع و بلاد خودها که در تصرف رامراج رفته بودند بحیطه اقتدار
خود کشیده متصرف گشتند و اقربای رامراج نرکنده را قرارگاه خویش ساختند و تمامی اماکن و قلاع متصرف
هر دو بادشاه درآمد و باشتاب خان و دیبادر و والیان قلعه ورنگل نیز جمعیت شایسته با سرداران
جنگجو و سپاه حمله خو فرستاده جنگها کرده بسیار اماکن و قلاع ایشان بدست آورد و همشیره حسین نظام شاه
والی احمدنگر را بتجویز مولانا عنایت الله که وکیل مطلق و پیشوای دولت او بود بازدواج خود درآورده
محاربات را به مصالحات و خویشی پرداخت و همواره بجزئیات و کلیات امور سلطنت بذات خود متوجه بوده
در ترفه حال سپاه و رعیت چنان می پرداخت که مزیدی بر آن متصور نباشد و بدریافت اخبار تمامی ممالک
متصرفه آن قدر توجه داشت که اگر کسی در اثناء راه یا در خانه خود سخنی میگفت فوراً باو میرسید و در صغر و خضر اهل

اعیان خود را معمور کارها ساز دنایکواڑیان و امرا و خوانین مجموع اتفاق کرده خواستند که شاهزاده
مرزا ابراهیم را که در قلعه دیورکنده بتجویز پدر خود سکونت داشته بود طلبیده بر سریر سلطنت نشانند و اولا
آنجا از اندیشه جمشید خان برادر خود که دشمن جانش بود معه سیدجی و حمید خان رفیقان صادق
خویش خود را نزد قاسم برید رسانید در آنجا نیز برادر قاسم برید جهانگیر خان خواست که مرزا ابراهیم شهزاده
را گرفته حوالهٔ جمشید قطبشاه نماید چنانچه کلید قلعه بیدر و چهل سلسله فیلان خاصه اش از مرزا مذکور
بزور گرفت و در قصد گرفتنش سعی نمود شاهزاده مذکور لاچار از آنجا بنای خود بر آمده خود با هزار
جانبازی از صدمات راه زنان کفار که در اثنای راه نیز اراده گرفتنش و رسانیدنش بجمشید
قطبشاه برای نفع خویش داشته بودند نزد رام راج والی بیجانگر که سر دفتر ارباب کفر و ظلام بود در رسانید
او نظر بر اینکه در سوابق ایام نوکر سلطان قلی قطبشاه پدر مرزا مذکور بود با عزاز و اکرام تمام مقدم
او غنیمت انگاشته مدت هفت سال نزد خود داشت و درین عرصه نایکواڑیان و امرای قلعه محمد نگر گولکنده
عرایض متواتر فرستاده خواهان ورود مقدمش گشتند او از بیجانگر بصلاح رفیقان مذکور متوجه قلعه
محمد نگر گردید هر چند رام راج بمبالغت پیش آمد که مبادا در آنجا مکروهی بذات شاهزاده رسد چرا که الفت
بسیار با او داشت سود مند نه شد و نیز گرفتن سپاه رام مذکور برای کمک خود پسند خاطر نگشت بذات خویش
با چند سواران همراهی روانه قلعه مذکور گردید هر گاه خبر ورودش بمقام کهنپوره رسید جگدیو راو وغیره نایکواڑیان
دفعتاً بمنازل بحری خان وغیره که موافقان سبحان قلی بودند رفته سر اینها از تنها جدا کرده در قلعه
گردانیده سبحان قلی را مقید ساخته حقیقت حال بشاهزاده مرزا ابراهیم ارسال ساختند و عین الملک
از ترس شاهزاده مذکور و بر اهی کار سبحان قلی بطرف احمد نگر شتافت اگرچه در باب استمالت خود مانند دیگر امرا ان
طمانیت نامه شاهی درخواست نمود منظور خاطر نشده جواب صادر گشت که بعد جلوس البته بمناسبت وقت
بعمل خواهد آمد او بالکل مایوس شده در اثنای راه اکثر دیهات سرکار تبالان در آورده روانه آن سمت گردید

پس

زیاده است که فیل نه دبنی کوه پیکر نمیتواند قدم اندرونش گذارد فوراً در جذبه عشق و محبت اسپ سواری خود
خود را بی اندیشه در طلاطم و تموج آب انداخت و نیز و ر حفظ حافظ حقیقی بسلامت بر آمد هرگاه این خبر
خفیه نویسان بعرض سلطان رسانیدند نهایت متفکر شده سجدات شکر الهی بجا آورده فرمود که پل مستحکم
بالای دریای مذکور پیش از رسیدن موسم برشگال تیار سازند و یک لک روپیه از خزانه عامره خویش
بداروغه عمارت داد چنانچه بخرج نود و شش هزار روپیه پل مذکور پیش از چهارده سال از آبادی بلده
حیدرآباد باحداث در آمد تتمه چهار هزار روپیه را حسب الامر سلطان طعام لذیذ پخته بالای همون پل
بفقرا و مساکین وغیره خورانیدند طولاً دو صد درعه عرضاً دوازده درعه ارتفاعاً چهارده درعه با بیست
و دو رواق که یکی از آن مسدود داشت و همیشه یکی از فقیران مسافر در آن رواق مقیم میباشد تا حال
موجود تاریخ بنایش شخصے این بیت گذرانیده پالضد اشرفی صله یافت **شعر** تحت او گذر دا و ما بر گذریم
ازین سبب شده تاریخ او گذر که باعدد شش نهصد و هشتاد و شش میشود و بعضے صراط المستقیم هم گفته
اند که فیما بین هر دو تاریخ تفاوت پنجسال است گویند پل دریای گومتی در بلده جونپور و این پل هم سوے
در یک سال باحداث در آمد و نیز باغ ابراهیم شاهی متصل قلعه مذکور و باغ گلشن اندرون قلعه و لنگر
دوازده امام علیهم السلام و تالاب حسین ساگر باهتمام حسین شاه ولی صاحب قدس سره که اولاد حضرت بنده
نواز گیسودراز اند و داماد پادشاه هم بودند تا حال در دروازه مکان آنحضرت متصل کهڑکی بهوره بکیونر خانه
حسین شاه ولی صاحب مشهور و موجود است و تالاب ابراهیم پٹن و آبادی قصبه ابراهیم پٹن مذکور و کتبه
کنکور و کتبه موضع بود دیل و تالاب قصبه نرساپور و کالا چبوتره قلعه و مساجد و مدارس دیگر همه در عهد آن
بادشاه بتعمیر در آمد اما درین زمان آب دریای عیسے که موسوم بزبان عوام اینجا سا نکل است کتبه بود دیل را
گذاشته از پهلوی دیگر جاری گشته بود و کتبه معطل مانده تا اینکه در سنه یکهزار و دو صد و بست و یک هجری
میر ابو القاسم موسوی سوشتری المخاطب بمیر عالم وکیل مطلق و مدار المهام سرکار دولت مدار

فضل و کمال همواره همراهش می بودند و همیشه صحبت با علما و فضلا و حکما و شعرا و اهل علم میداشت
و خود مسایل عقلی و نقلی از ایشان تحقیق می فرمود و در هیچ معرکه شکست بر لشکرش نیفتاد و عدالت بمرتبه
بوده که اگر ضعیفه به طشتی پر زر از هر جا که میرفت بسلامت میرسید دزدان و قطاع الطریق را یارای عمل
زشت دزدی نبوده هر چند مردم تلنگانه در فن دزدی بی مثل اند نام دزدی بر زبان خود هرگز نمی
آوردند تا به دزدی چه رسد و از هیچ کس چیزی فوت نمیگشت از قلعه گولکنڈه تا کستمکوٹه و راجبندری
و کونڈبیر تا دریای شور شرقی در تحت حکمش بود و در عهدش عمارت قلعه گولکنڈه یعنی حصار که عبارت
از شهر پناه باشد به تیاری در آمد کیفیتش اینکه چون ابراهیم قطب شاه از منازعت راجهای و بادشاهان
اطراف فارغ البال گردید خان اعظم مصطفی خان بعرض رسانید که در اطراف و جوانب ممالک محروسه
سرکار دشمنان و مخالفان صاحب شوکت بسیار اند و همواره هر سال بواسطه مصالحت و محاربت بهمه
جانب نهضت واقع میشود بنای علیه دار السلطنت گولکنڈه قسمی که باید و شاید استحکام ندارد صلاح آنست
که در اندک روزی حصاری که شهر پناه قلعه باشد اگر بفدوی حکم شود از سنگ و چونه تیار نماید که دست
هیچکس از مخالفان و معاندان بدامنش نرسد برحسب معروضه اش حکم تیاری حصار بصدور در آمد چنانچه
در عرصه نه ماه بخرچ بیست لک روپیه رایج الوقت حصار قلعه مذکور که دورش هشت هزار درعه و چهار صد برج
سه چبوتره ما و هشت دروازه آهنی و خندق دشوار گذار تا این زمان که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت
هجری است حیرت نمای چشم نظاره کیانست باتمام رسانید و پل دریای موسی نیز بسبب تعشق شاهزاده مرزا محمد
قلی که بر حسن جانفزای بهاگمتی طوایف میل کلی داشت تیار گردید حقیقت آن اینکه شاهزاده مذکور بر طبق
عادت معهود که بوصلت خفیه لذت بسیار میدید همواره بوقت شب از قلعه محمد نگر بخانه طوایف مذکوره
در موضع چچلم که آبادی بلده حیدرآباد بر زمین همون موضع واقع است آمد و شد میداشت روزی موسم
باران موافق معمول خود بوقت شب قصد نموده چون بر سر دریای موسی رسید دید که طغیانی آب از حد

عقلای آنوقت تعبیه کرده در عشره محرم الحرام استاده میکردتا مدتی برہمین طور گذشت بعد انقلاب
دولت عادلشاہیہ نوبت بنوبت بدست ابراہیم قطب شاہ در رسید او نیز در قلعہ محمد نگر گولکنڈہ در عشرہ
محرم ہر سال استادہ مینمود چون نوبت سلطنت بسلطان محمد قلی قطب شاہ رسید و آبادی حیدر آباد ہم
بعلو مرتبہ گشت او علم مذکور را در بلدہ مسطور موافق معہود استادہ میکنانید و ہمین طور کیفیت مرقوم از
اسناد کہ مجاوران بمواہیر سلاطینان عادلشاہیہ و قطب شاہیہ دارند باثبات رسیدہ اما در عہد میمنت
مہد حضرت غفران مآب اعنی میر نظام علیخان بہادر فتح جنگ نظام الدولہ آصفجاہ ثانی از جانب خلافت
سپہ سالار یار وفادار رستم دوران وزیر الممالک ارسطو زمان فرزند ارجمند مرتبہ بلندہ جگر گوشہ
بجان پیوند نسبی نوازش علیخان بہادر خالساماں کہ رشید التخلص میکرد و اعجاز احمدی و روضۃ
الشہدا بزبان اردو و دیگر کتب از خان مذکور تصنیف شدہ مشہور آفاق اند مکانی متصل کمان سمت شمالی چار
کمان بلدہ مقرر شدہ استادہ میکردند تا حال ہمونجا قایم است صحن مکان سابق بسیار تنگ بود چنانچہ عاصی
مؤلف نیز بچشم خود دیدہ امین الملک بہادر برادر امیر الامرا امیر الملک بہادر مدار المہام سرکار زمین از علاقہ
خویش دادہ صحن مکان مذکور وسیع نمود و از سرکار حضرت غفرانمآب جاگیر حاصل و نوبت و گھڑیال و ماہی و
مراتب مقرر شد الحال در عہد حضرت بندگان عالی مدظلہ العالی ماشیٔ زاید نذر و نیاز و خدمتہا بعمل می آید
و بدستور معہود ہر سال الشب دہم محرم سواری مبارک علم مسطور بہ کمال تزک و طمطراق غیبی بر می آید و حکم
جہان مطاع حضور پر نور بہ برداندگان علم مذکور شرف صدور یافت کہ سواری علم مذکور را سوای راستہ
کلان معمولی العاف راستہ دیگر ببرند کہ بی ادبیت ہر کس کہ اعتقاد داشتہ باشد در اثنا راہ حاضر
شدہ نذر و نیاز گذراند لہذا از راستہ چار کمان بعد فراغت از نذر و نیاز بادشاہی عاشور خانہ
نذر حضور پر نور زیر دولتخانہ پنج محلہ و نذر مہاراجہ بہادر در جلوخانہ مکانش گرفتہ بر راستہ تالاب و ایتوار
چوک از زیر سبز بنگلہ دولتخانہ قدیم حضور بجانب پیرزال کہ عقب مکان راجہ راؤ رنبھا جیونت بہادر است

خدیو حق آگاه نواب سکندر جاه بهادر نور الله مرقده لیکن دیگر بالای دریای عیسی مذکور احداث نموده
معمور کار ساخت انشاء الله تعالی مفصل کیفیت آن در ذکر احوال سلطنت رفیعه آصفیه تحریر خواهد آمد
و نیز کیفیت تیاری درگاه کوه مبارک و شروع بنای عرس آنجا که بتاریخ هفدهم شهر رجب المرجب
پنج گروهی بلده حیدر آباد جانب شمال هر سال بظهور می آید احداث این مقدمه هم در عصر سلطان ابراهیم
قطب شاه است مفصل در او آخر این باب قلم حقیقت رقم مرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی القصه همواره
تاجران از همه جانب با سرانجام تحف و هدایای عجیب و غریب و بلاد و امصار در سرکار سلطان مذکور می آمدند
و آنچه از ایشان در سرکار خرید میشد وجه قیمتش همچون وقت عنایت میگشت و اینها خلعتها یافته خوشحال
میرفتند و خوان نعمتش همیشه با اطعمه گوناگون و حلویات و لوزیات و فواکهات رنگارنگ بر سر خلائق گسترده
می بود که خلقی بهره مند میشدی و میرفتی بقول اینکه شعر ادیم زمین سفرهٔ عام اوست * برین خوان یغما
چه دشمن چه دوست * معهذا ابتدای نعل صاحب که لشب دهم ماه محرم هر سال با انبوه الکوکها خلق الله
و قنادیل بیحد و شمار و آفتابیهای کار ابرک و برنجی و طلائی و نقرئی بسیار و شعلهای طولانی که بزبان
مردم این دیار حیدر آباد به دیوٹی مشهور است زیاده تر از قیاس بر می آید آنچنان سواری که
عقل در حیرت میباشد باوجودیکه هر سال می بینند و اهمه و تخیله کار نه میکند چرا که سال بسال رو بافزایش
دارد بدون تائید غیبی ایزدی قلوب مختلفه خلائق بریک جانب و بریک حال صورت نمی بندد هم در عهد
سلطان ابراهیم قطب شاه از بیجاپور در قلعه گولکنڈه آمده حقیقتش اینکه خود سر مبارک جناب
سید المرسلین خاتم النبیین صلوات الله سلامه علیه و علی اولاده الکرام و اصحاب العظام که بوقت جنگ
کربلا پر بلا بر سر مبارک جناب ابا عبد الله الحسین علیه السلام بود هلال بینی او را در زبان عرب
نعل گویند در آن معرکه از زخم شمشیر اعدا جدا گشته دست بدست باستداد مدت بدست یوسف عادلشاه
بیجاپوری در آمد و لعبد استحقاق بسیار بنهایت تعظیم و تکریم بترکیب اسم الله از صندل بر طبق معروضه

بر تخت خاقانی نشست ارکان دولت و اعیان حضرت و علما و فضلای شریعت را بانواع عنایات
بادشاهانه الطاف خسروانه پرداخته ممتاز فرمود و جناح مرحمت بر مفارق بنی آدم بگسترانیده ابواب شفقت
و احسان بهر رو خاص و عام کافهٔ انام کشود و جمهور رعایا و برایا و سپاه وغیره در عهد امن و امان او مرفه الحال
و فارغ البال می آسودند و قواعد عدل و انصاف بنوعی مشید گردید که بنای ظلم و ستم منهدم گشت قطعه
نکردی هیچکس از ظلم فریاد ٭ قبای گل نگشتی پاره از باد ٭ بجز مطرب کسی رهزن نبودی ٭ بر هنه
کس بجز سوزن نبودی ٭ الغرض امرا و خوانین را و امیر شاه میر را که سر حلقه امیران دولت بوده و برای
تسخیر قلعه نلدرگ بموافقت سپاه نظام شاهیه مامور شده بود بتشریفات شاهانه مع اسپان بر بنهای زر
نقره سرفراز فرمود و هرگاه مکتوب اتحاد اسلوب از جانب ابراهیم عادل شاه بیجاپوری در باب
عدم تسخیر قلعه مذکور و مفتوح نه نمودن آن بنهایت الحاح رسید ترک محاصره فرموده ولایت کاکن و
ناکاوی وغیره مفتوح ساخته مراجعت نمود و علی خان لر را که مصدر نمک حرامی شده بود بسزای
کردارش رسانید و جشن طوی مناکحت خویش با عفیفه دختر امیر شاه میر چنان بعرصه شهود آورد
که حیرت افزای چشم نظاره کیان گشت و بکمال تجمل و انواع شوکت و حشمت همشیره خود را در ازدواج
ابراهیم عادل شاه در آورده بود بهجت و سرور بگوش ساکنان نزدیک و دور رسانید القصه چون
سلطان محمد قلی قطب شاه دار السلطنت محمد نگر گولکنده را فراخور جاه و منزلت خویش ندید و در
محاصره حصارش گنجایش سکونت امرا و خوانین و سپاه نیافت در فضائیکه نمونه از میدان خلد
برین است بنای بلده حیدر آباد که از قدیم مافی الضمیرش بود مسلم کرده در ساعت مسعود و زمان محمود معماران چالاک دست را امر
فرمود که دست بدست بنای شهر مشتمل بر چهار بازار و بر سر چهار بازار طاق و رواق با چهارده هزار دکاکین و ایوان سرای و جبال؟ ؟
و دوازده هزار محله متساوی الاضلاع با احداث در آرند و عمارت دولت خانه شاهی و دروازه عالی و
دار الشفاء و مساجد و حلقه ها پاکیزه علحده و جلوخانه و نقار خانه شاهی و مکانها کارخانجات و صفه ها و قصرها برای اهل خدمات

و علم مذکور از قدیم علاقه باو دارد و داخل شده تا چهار گهڑی توقف مینمایند و تا بودن علم مذکور در خانه پیرزال
مذکوره آنچه که نذر و نیاز مخصوص از نقدی و رخت های طاش و بادله و ساده باشد همه مال معاش سالیانه
پیرزال بیوه مسطوره است مجاوران را در آن دخلی نیست اگرچه پیرزال خود قضا نمود اما بطنًا بعد بطن عادت
معهود چنین جاری است و آن پیرزال سیده بوده که خدمت علم مبارک از قدیم تعلق باو داشته بود
و سبب بودن ماهی و مراتب در سواری علم النعل صاحب حسب الحکم حضور پرنور اینست که اکثر مردم علمهای بزرگ
مانند و شبیه علم مذکور در عین هنگامه و کثرت سواری برمی آورده مغالطه الکوبها خلقت خدا نذر و نیاز میگرفتند
لهذا جناب حضرت غفرانمآب فرمودند که سواری مبارک ماهی و مراتب همراه دارند که رفع مغالطه شود چنانچه
همون دستور جاری و بحال است الغصه چون مزاج سلطان ابراهیم قطب شاه از دیدن تمثالهای گوناگون
و صور مختلفه رنگارنگ اصنام بیجان از جواهر و طلا و نقره وغیره که رام راؤ برهمن از تسخیر ولایت کفار دکن
آورده بود از منهج اعتدال منحرف گشت و فجئتاً تپ محرقه عاید حالش گردید و تدبیر اطباء حاذق از تقدیر
موافق نشد بتاریخ بست و یکم شهر رجب المرجب سنه نهصد و هشتاد و هشت هجری بعد نماز عصر از دار فنا
بدار البقا شده بجنت خرامیده در لنگر فیض مدفون گشت مدت سلطنت او سی سال و نه ماه و عمرش
به پنجاه و یک رسیده شعر جهان ای برادر نماند بکس ✤ دل اندر جهان آفرین بند و بس ✤ اولادش
شش پسر بودند که ارشد اولادش سلطان محمد قلی قطب شاه است که ذکر خیرش می آید انشاء الله تعالی

ذکر سلطنت محمد قلی قطب شاه بن سلطان ابراهیم قطب شاه بن سلطان قلی قطب شاه

چون ابراهیم قطب شاه رخت هستی بسفر نیستی بربست امراء و خوانین و جمیع ارکان دولت خلف الصدق او ابو الفتح
سلطان محمد قلی را بر سریر سلطنت موروثی نشانیده چتر شاهی و افسر فرمان فرمای بر سرش مفتخر
و مباهی گردانیدند بمقتضای قطعه همه نقد گیتی نثار تو باد ✤ عروس جهان در کنار تو باد ✤ چون او

ووبا بسیار بود گویند کہ بعد تیاریش وعمل آوردن تعزیہ داری جناب امام حسین علیہ الصلواۃ والسلام
بالکل دفع گردید آوردہ اند کہ چون سلطان محمد قلی قطب شاہ را منظور خاطر گشت کہ آبادی بلدہ
حیدرآباد بوضع آبادی مشہد مقدس صورت پذیر شود لہذا بجای روضۂ منورہ جناب امام ضامن
ثامن علی ابن موسی رضا علیہ الصلواۃ والسلام چارمنار بارتفاع شصت ودو درعہ کہ بالایش مسجد عبادت
گاہ معبود حقیقی وحوض آب پاکیزہ ودر پہلویش مدرسہ طالب العلمان وزیر آن نیز حوض مدور با
فوارہ گلدستۂ کلان بصورت تصویر فیلان وشرزہ ہا کہ آب از خرطوم ہای فیلان ودہن شرزہ ہا بوقت
جہندگی فوارۂ گلدستہ برمی آید بخرچ سہ لک روپیہ وبروایت بعضے دو لک وپنجاہ ودو ہزار روپیہ
باحداث درآورد تاریخ بنای چارمنار ونیز آبادی بلدۂ مذکور حیدرآباد یا حافظ است کہ
کہ سنہ یکہزار ہجری میشود تا حال سنہ یکہزار و دوصد وپنجاہ وہشت ہجری عمارت چارمنار کہنہ شدہ کار
آہک ہمہ ریختہ بدصورت وبد اسلوب گردیدہ بود جناب حضرت بندگان عالی حضور پرنور بادشاہ
دیجاہ ناصر الدولہ آصفجاہ خلد اللہ ملکہ وعمرہ ودولتہ از سر نو تیاریش کنانیدہ روح سلطان محمد قلی
قطب شاہ مرحوم مغفور را مسرور ومشکور ساختند کہ بدعای ازدیاد عمر ودولت بادشاہ ما معمور خواہد بود
ومسجد جامع باہتمام الفخان ملک امین الملک کہ یکی از امرای قطب شاہی بود بخرچ دو لک روپیہ در
سنہ یکہزار وشش ہجری بتعمیر درآوردند چنانچہ سنہ یکہزار وشش تاریخ او معہ آیات اول سیپارہ
سیقول برسنگ مرمر سیاہ بالای رواق وسطی مسجد مرقوم است وبرکتیبۂ دروازہ مسجد کہ برسر راستہ کلان
چارکمان واقع است نام ملک امین الملک باہتمامی الیشان باابیات فارسی دیگر نیز رقمزدۂ کلک فولاد
سلک گشتہ شعر جہانداری ز شاہان شہریاری ؎ کہ نیکی دیدہ در عہدش نیکوئی ؎ یکی ازان ابیات
است کہ مادۂ تاریخ او این مصرع اخیر باشد مصرع زہی عالی بنای خیر گوئی ؎ ونیز ملک مذکور بعد تیاری
مسجد جامع وخانقاہ ومدرسہ قریب ہشتاد ہزار روپیہ در ماہ مبارک رمضان ودر عشرہ محرم الحرام

وجامه خانه وتنبول خانه وسلحه خانه ومطبخ خانه وغیره ومسجد جامع وعاشورخانه عالی همه تعمیر درآرند
حسب الحکم والامعاران طراح ودار وغهای عقلا چهار طاق جلوخانه که مشهور بچار کمان است غربی
را دروازه دولت خانه عالی وشرقی را نقار خانه شاهی مقرر نمودند ودر وسط جلوخانه حوض مدور
ساختند وهر دو تخته بازوی را که در دروازه عبادت انگاشتند از چوب ساج که بهندی ساگون نامند
تیار کرده بالایش از چوب صندل وعاج نقش ونگار آراستند وقبه‌ها وسیخهایش که عبارت از
آهن جامه است همه از طلای احمر خالص نمودند وپرده زربفت همیشه بر در دولت کشاده میداشتند
وبالای نقار خانه بهر وقت نوبت نواخته دمامه ونفیری دمیدند ومتصل طاق جنوبی مسجد جامع ومتصل
در پهلویش حمام پاکیزه کلان که درین زمان بسبب تنگی فراش خانه سرکار است بکمال لطافت وطهارت
طرح نمودند وقصرهای علیحده مثل چندن محل وتکن محل وغیره برای نشست جاگیرداران وبارگیران
وسلحداران وامراوخوانین تیار ساختند وچنان مقرر بود که ده هزار بارگیر وسلحدار هر روز وشب برای
نشست آمده شب از اطعمه لذیذه سرکار خورند وصبح بوقت رخصت چاشت خورده بجاهای
خویش روند که تا دیگران رسند ومحلهای دیگر نیز برای کارخانجات شاهی تعمیر آوردند که نام و
نشانی ازان باقی نیست اما دادمحل برای داد دهی خلایق با چهار مکان محاذی یکدیگر وچهار
دروازه کلان ودار الشفا برای معالجه بیماران که همه اجناس دوا واشیاء غذا وغیره از سرکار بوده
واین همه عمارات از سنگ وچوب وآهک با تمام رسانیدند وندی محل بالای دریای موسی ونبی باغ
که جلسه ومجمع آخری چهار شنبه ماه صفر هر سال حالا هم در آنجا میشود وتا چند سال بیشتر عمارت باغ مذکور
بوضع ایران باقی بود وبنات گهاٹ وعمارت کوه طور ومحمدی محل وحیدری محل وحسنی وحسینی محل
وجعفری محل وحیدر محل که دیگر حیدر منڈه نام داشت همه برای سیر وتماشا با بوستانهای دیگر
تیار نمودند پیش از تیاری عاشورخانه بادشاهی از چند مدت در اطراف حیدرآباد هوای مخالف

مذکورہ غسل میکنانید و فاتحہ بنام مبارک جناب حضرت سیدۃ النساء العالمین فاطمۃ الزہرا علیہا الصلوٰۃ والسلام میکنند در چند پنجشنبہ بقدرت جناب اقدس الٰہی و بہ توجہ آنجناب دختران قابل بنکاح میشوند عادت معہود تا حال جاری است صاحب بیگم صاحبہ زوجہ امیر الامرا امیر الملک بہادر مدار المہام سرکار مکانی عالیشان و دروازہ کلان با باغ دلچسپ باحداث در آوردہ اند کہ خلقت خدا را آرام تمام شد جای خوش فضا است و در بلدہ خانہ بر خانہ واقع کہ در بعض جا ہا زمین ہیچ دست بالکل نمیشود و اصلا و مطلقاً محض از کثرت خلائق کہ مردم ہفت اقلیم در بلدہ جمع شدہ ہزار ہا ملازم سرکار اند و ہزار ہا بکسب و کمال اوقات بسر می برند و بیگم بازار بلدہ علیحدہ است کہ مردم آنجا را مردمان بلدہ ہزار ہا را نمیشناسند و اگر بر سر ہر راستہ بلدہ بہ نشینند و تفحص کنند کہ چند کس از آشنایان و واقفین بنظر می آیند پس بعد گذشتن صد کس بیگانہ یک دو کس از واقفین بنظر آید چنانچہ در راستہ چوک و حسینی علم و راستہ شاہ علی بندہ و بر چہار راستہ آن و چار کمان و راستہ تالاب و اتوار چوک و میر جوک و دیگر راستہ ہا بوقت مرد سینہ بسینہ یک دیگر می چسپید بدون آواز جوانان پیش پیش سواری اسپ میانہ و پالکی امرایان نمیتواند برود کہ کثرت آدمیان تو بر تو دایما میباشد و کوچہ ہا در بلدہ بسیار ہا اند و باشندگان قدیم بعمر صد سالہ ہرگاہ بکاری میروند یک کوچہ بود دریکی از محلہ می بینند کہ گاہی ندیدہ بودند الغرض آبادی حیدرآباد از عدل و بذل و نوال سربرآرایان سلطنت آصفیہ علی الخصوص از رحم و شفقت بندگان عالی حضور پرنور آدام اللہ اقبالہ امراء و کمال است یک یک عمارت ادنی کم بقدر از یک لک روپیہ کم نیست تا بہ صاحبان بقدر چہ باشد **قطعہ** مروج صبا از نسیم گلش ✤ معطر ہوا از دم سنبلش ✤ درختانش طوبی صفت سر بسر ✤ برآوردہ بر اوج افلاک سر ✤ مساجد و گنبد ہای کہنہ بسیار کہ در اطراف بلدہ مذکورہ بنظر می آیند ہمہ ساختہ و پرداختہ امرای دکھنی قطبشاہ اند در ہر جا کہ با جمعیت ہمراہی خود ہا فرود آمدہ چھاؤنی مید اشتند برای نماز مسجدی و برای دفن گنبدی علیحدہ بنا نہادہ اند تا محتاج مسجد

بذمهٔ خود ہر سال لفقرا و ساکین و مستحقین و سادات و حاجیان حرم محترم و زایران مدینه منوره مشرفه و نجف اشرف و کربلاء معلی و مشهد مقدس و دیگر اماکن متبرکه زادہم الله شرفا و تعظیما بذاته معمول مقرر کرده میداد و سعادات دارین حاصل مینمود و در تیاری مجموع عمارات و بقاع و بساتین مبلغ ہفتاد لک ہون که ہزار ہزار تومان باشد از روی ارقام ناظر الملک سیادت پناه میر ابوطالب که ناظر شاہی بود در عهد سلطان موصوف محمد قلی قطب شاه بخرج درآمد و در اندک روزگار آبادی شہر مینو سواد حیدرآباد از بلده تا قصبه نرکهوڑه و ابراہیم پٹن و پٹن چرو و بهونگیر و نامی پلی که در چهار سمت بلده مذکور واقع اند تمامی فضای دشت و صحرای باغ و بوستان گردیده نضارت بخش بصارت ناظران اولی الابصار بوده است اما در آن ایام بلده حیدرآباد شہر پناه نداشت خانهای خلق الله معه چهاونیهای جمعیت سپاه جابجا متفرق آباد بود درین ایام که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و ہشت ہجریست بسبب احداث فرمودن شہر پناه حضرت مغفرت مآب در عهد خود و داخل شدن بیرونجات اندرون شہر آبادی بلده خانه بالای خانه شده است که یک وجب زمین بهدست شدن خیلی مشکل در بعض جاها مثلاً در راسته چار منار و چوک و حسینی علم روپیه ها برابر زمین فرش کرده میدهند برین هم میسر نمیشود بخوبی طالع اگر مکانی یا زمینی بهدست شود یاوری قسمت است معهذا بیرونجات نیز خانه متصل خانه پهلو به پهلو کمی ندارد چنانچه از دروازه پل قدیم تا بقلعه گولکنده جانب مغرب آبادی بیرونی پیوسته و از دروازه یاقوت پوره تا السرور نگر جانب شرق رسیده و از دروازه دہلی تا به الوال چهاونی صاحبان انگریز معه بیگم بازار حسین ساگر جانب شمال ملحق گشته و از دروازه علی آباد تا چشمه بی بی معه چهاونی جمعیت شمس الامرا بهادر امیر کبیر و عمارت جهان نما معه باغ حضرت قدسیه که جمله شش کوس در شش کوس از چهار جانب آباد است و چشمه بی بی عبارت است از چشمه آب که بالای کوه است و عورات دختران ناکتخدا ابرای زود کتخدائی اینها بروز پنجشنبه درآنجا برده از آب چشمهٔ

مذکوره

نفرمود بوقت ضرورت رجوع بشریعت میمود و در سنه یکهزار و سه ہجری تیاری عاشور خانه بادشاہی
بخرچ شصت ہزار روپیه برای تعزیه داران امام علیه السلام حسن الغرام یافت ازتفاعگاد دوازده زرعات
در آمیان علمهای جواہر وطلا و نقره وغیره استاده میکرده بودند و در عشره محرم الحرام ہر روز بخچ طعام
اقسام اقسام روزینه دوازده صد روپیه و شربت نبات خالص با گلاب دوازده من بخته برائے
تعزیه داران وغیره معه خیرات ہزار ہون مقرر کرده بودند که در ده روز صرف نمایند تاریخ بنای عاشور خانه
مذکور بر پیشانی رواق اندرونی سیومی سنه یکهزار و سه ہجری بآب طلا مرقوم است که بنام سلطان محمد قلی
قطب شاه نوشته و در عهد سلطان عبد الله نبیرهٔ سلطان مذکور نقاشی کار ولایت چین نموده نام
سلطان عبد الله جابجا نوشته اند درین زمان که سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت ہجریست غیر از
چارمنار و مسجد جامع و چار کمان و حمام و عاشور خانه بادشاہی مذکور و دار الشفا اثری ازان عمارات
دیگر باقی نمانده و بجای دولت خانه شاہی محلها و خانهای خلق الله از ادنی تا اعلی آباد گشته اند
دروازه شاہی فرین بسر انجام طلا بود عالمگیر بادشاه در عهد خویش بر آورده بدهلی فرستادند اما عاشور خانه
بادشاہی مذکور مدتی مدید بیکار افتاده گاڑیخانه سرکار بود در عهد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان
بهادر بسعی نوازش علیخان بهادر شیدا بار دیگر درستی پذیر گردید علمهای سرکار استاد کردند برائے
اخراجات خدام و حفاظ و فراشان و خاک روبان و نقارچیان نوبت و گهڑیال نوازان وغیره
جاگیر دوازده ہزار روپیه سالیانه مقرر گردید و در ہر عشرهٔ محرم الحرام جناب ممدوح موصوف حضرت غفران
مآب طاب ثراه و نیز جناب خدیو حق آگاه مغفرت منزل سکندر جاه بهادر علیه الرحمة در عهد خود یک شب
تشریف آورده ملاحظه روشنی چراغان لنگر که عبارت از تخته بندی ہای چراغان است و شیشه آلات
آویزان و شمع بتیها ہزاران ہزار میفرمودند الحمد لله والمنه که این سعادت کبری و اعتقاد عظمی درین
زمان فرخنده آمان از جانب حضور پر نور از یکی ہزار و زائد کی بسیار بل بیحد و شمار از سابق

وگنبد یکدیگر نشوند کہ در میان وکہنی ہا امتیں بغایت معیوب است لہذا بسیار مساجد وگنبد ہای کہنہ
اطراف بلدہ تاحال موجود اند القصہ ہمین معدلت محمد قلی قطب شاہ بادشاہ از آبادی بلدۂ حیدر آباد
ہر سال مبلغ چہار لک ہون کہ چہل ہزار تومان باشد محصول سائر بلدہ بخزانہ عامرہ داخل میگشت ومجموع
این مبلغ در وجہ اخراجات مطبخ معمورہ والغامات سادات وعلما مقرر بود ومولود شریف جناب
اقدس نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تیاری بزم جنت آئین میشد وہم چنین ہمہ سالہ مبلغ بعد زیب وزینت
مجلس قریب یک لک ہون صرف کندوری وخوشبوئیہا وتشریفات کافہ خلایق میگردید ونیز ہر سالہ
خرچ لنگر آئمہ اثنیٰ عشر علیہم السلام مبلغ شصت ہزار ہون بوظایف مجاوران واخراجات مطبخ لنگر
صرف میشد ومبلغ دوازدہ ہزار ہون بعد از ماہ محرم مقرر بود کہ بہ مستحقین میرسانیدند واین زر را زر
عاشوری می نامیدند وچون ہلال ماہ محرم میدید کلاہ خسروی وجامہ شہریاری از سر وبر برآوردہ بلباس
سیاہ ماتمی الفت میکرد وتمامی غربا را کسوت سیاہ وسبز از سرکار میداد ودو عمارت عالی یکی متصل دولتخانہ
شاہی ودیگر در بازار دار السلطنہ حیدرآباد مسمی باعلاوہ بنا کردہ دہ ہزار طاقچہ ہای روشنی چراغ
ہر شب می افروختند وخود با مجلسیان وعلما وفضلا وخوانندگان کتاب ومرثیہ در علاوہ متصل دولتخانہ
بگریہ وماتم آل عبا می پرداخت ومبلغ یک لک ہون خیرات دست خاص مستحقین میداد ومبلغ کلی ہر سال
بہ خدام بیت اللہ شریف ومدینہ منورہ ونجف اشرف وکربلا معلی ومشہد مقدس واماکن مکرمہ دیگر میفرستاد
وچنان مقرر بود کہ از مقیم ومسافر ہر کس کہ شادی دختر یا پسر خود میکرد باجمعی از رقاصان چون بر در
دولت حاضر میگشت خلعت فاخرہ از سرکار بعروس ونوشہ می یافت وہر کہ ختنہ پسر خود کنانیدہ
می آمد خلعت نو میگرفت اگر در تمام روز ہزار کس باین وسیلہ می آمدی بہرہ ور گشتہ میرفتی وہر حاجتمند کہ
بواسطہ مقربان درگاہ میرسید بمقصد خود کامیاب میگشتی معہذا مبلغ دو لک ہون مال زکات موقوف
نمودہ خلایق را از اذیت برہمنان سفاک بیباک ساخت ودر مدت سی وسہ سال سلطنت خود حکم قتل احدے

وازضرب شمشیر او دامن رخت بها در مذکور تمام دو رجامه قطع شده درافتاد و این همه معامله خود بدولت
واقبال بچشم جهان بین ملاحظه فرموده ارشاد کردند که او را از جان بحفاظت دارند بعد عشره محرم چون دریافت
نمودند سزای کردارش از جمله واجبات برای بندوبست امورات دربار جهاندار گردید بپای فیل بسته شد
وبها در معز مورد الطاف شاهانه گشت القصه کیفیت تسخیر موسلمورک و نامزد گشتن ملک امین الملک بجانب
کندی کوته و نهضت سلطان نیز بدانجانب و هزیمت نرسم راج و مسخر شدن قلاع آن و تسخیر قلعه پنکنده
ومحاربه با افضل خان جوالدار مرتضی نگر بالشکر ونکٹ پتی رای بیجانگر ومحاربت ومجادلت امرا وخوانین و
بددلی رستم خان وفتور کردن در جنگ مجاهدان سرکار و نامزد گردیدن اعتبار خان وعلم خان و
بهالی رائو وخان خانان بغزای کفار و بیان مخالفت علم خان و خانخانان وبهالی رائو و بعضی سرداران
جانب مرتضی نگر ومامور شدن امین الملک مذکور نیز بجهت دفع شر ارباب فتنه وشر و نصرت یافتن بر ایشان
ولوای سلطنت برافراشتن قلندر در سرحد بیجانگر ومحاربه نمودن اعتبار خان با او ونصرت یافتن
برآن بیدادگر وآمدن بهای بلند بدرگاه سلطانی وسرفراز شدن بمنصب موروثی ومخالفت ورزیدن
آنها وبسزا رسیدن همه حسب المعروضه برلاسخان ورفتن ملک امین الملک وتباهی کافرلغمتان واستیصال
بلی دنیان لعبر بقیه عمال راجبندری وکشته شدن راوت رائو وفرار نمودن هری چندر وفتح چلیور مخالفت
کشتم راج ونصرت یافتن لشکر منصور وسرفراز شدن سید حسن بسپه سالاری کستمکوٹه وتفویض وزارت
وجملة الملکی بسیادت پناه مرزا محمد امین ونیز کیفیت آمدن اغرلو سلطان از جانب ابوالمظفر شاه
عباس دارای ایران برسم رسالت درسنه یکهزار هجری بجهت ازدیاد محبت و وداد باهدایای لاابقه
ازان جمله تاج مرصع مشحون بلآلی آبدار وکمر خنجر مرصع مکلل بجواهر نفیسه وچهل اسپ عربی نژاد بازین و
لجام مرصع عباسیهای عمده زرنگار مرصع وموازی پانصد توپ مخمل واطلس فرنگ وزربفت اعلی و
پانصد توپ مخمل وزربفت واطلس ومیلک بالوان مختلف خوش قماش و دوازده جفت قالین کرمانی

زیاده تر است مصرع تاریخ تیاری مجدد که در عهد حضرت غفران مآب نور الله مرقده بظهور آمده بر سر
دروازهٔ کلان صحن عاشور خانه مذکور از طبع زاد نوازش علیخان شیدا مرقوم است مصرع
باب فیض امام عالمیان ۔ که سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و نه میشود بفضل ایزد متعال حضرت بندگان
عالی مد ظله العالی هر سال تاریخ ششم شب هفتم عشره محرم بکمال اعتقاد رونق افزا شده روشنی
معمولی را ملاحظه فرموده مرثیه خوانان را بانعام و اکرام فراوان سرفراز نموده قریب سه پهر شب
بدولتخانه عالی مراجعت مینمایند و بوقت استماع مرثیه بنهایت خلوص و خضوع و خشوع رقت بسیار بر مصیبت
سید اهل آئمهٔ اطهار بی اختیار می فرمایند و هر سال مبلغ دو هزار روپیه نقد از سرکار دولتمدار خود اضافه
پیش از دو ماه از محرم بجهت اخراجات و تکلفات زاید بدار و غه عاشور خانه بادشاهی مرحمت مینمایند
و دو درخت ولایتی روشنی شیشه آلات کار ولایت فراسیس بسیار بزرگ فرشی که تا سقف عمارت
بلند عاشور خانه سر او میرسد برای افزایش روشنی از سرکار عنایت کرده اند که هر درخت کنول
فراوان دارد عالمی از تماشایش مقر است که در پنج اقلیم بنظر احدی نه آمده بمجرد دیدنش عالم حیرت میشود
طرفه اتفاق اینکه یک سال در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری خود بدولت و اقبال اندرون
عاشور خانه بادشاهی مذکور در بندوبست محلات رونق افزا شده بودند که شخص با ساز و یراق و
فرامین بدست خدا ابتعالی میدانند که بکدام حیله اندرون پردهٔ دروازه از چوکی و پهره ها و امیران
و منصبداران و غیره هزار ها مردم در آمده بجانب حضور قصد نمود در آنوقت چون بملاحظه رسید اراده
فرمودند که از ضرب بندوق خاصه خود کار او را تمام سازند نظر بر دریافت احوال بجرأت شاهانه و
شجاعت وردی خاقانه تامل فرمودند که فوراً اعتصام الملک بهادر عرض بیگی به جرأت کامله ذاتی
عقب او اندرون صحن عاشور خانه در آمده به مقابله و محاربه اش رسید و باهم ردّ و قدح حمله های ساز و
یراق بعمل آمد بهادر معز بیک ضرب پای خویش که بالای سینه پر کینه اش زد او را از پا در آورده بزیر اندر جنت

شاهی حاضر مید اشتند از همه اسباب ضروری تا هر وقت که حکم شاهی برای روانگی بهر سمتی و جانبی که صدور یابد
همون آن بروند محتاج بتیاری سامان سفر نشوند از همون جا که ایستاده اند روانه مقصد گردند الغرض بتاریخ
هفدهم ماه ذیقعده سنه یکهزار و بست هجری شب شنبه وقت صبح روح پر فتوح آن شهریار دریا نوال از عارضه
جانکاه قضا کرده بسیر جنت النعیم پرواز فرموده کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ وَیَبْقیٰ وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَال
والاکرام در لنگر فیض مدفون گردید مدت سلطنتش سی و سه سال و مدت حیاتش چهل و نه سال بوده گنبد
او فیما حال قایم است اگر از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن خاقان زمان دفترها نویسند
از هزار یکے و از بسیار اندکی است

ذکر سلطنت سلطان محمد قطب شاه

او برادر زاده و داماد و ولیعهد سلطان محمد قلی قطب شاه مرحوم است چون خبر مولودش بسمع سیادت
و نقابت مرتبت مشتری سپهر منزلت خورشید اوج فلک فضل و کمال مهر سپهر آسمان عزت و اقبال مرتضی ممالک
اسلام مقتدای طوایف انام الواثق بتایید المهیمن میر محمد مومن استرآبادی که رکن السلطنة و وکیل مطلق
و پیشوای این دولت بود رسید که تولد این مولود مسعود مذکور اول روز چهار شنبه بست و سیوم شهر
ربیع الثانی سنه یکهزار و یک هجری واقع گردید این قطعه تاریخ بقول صاحب تاریخ قطب شاهی بنظر اشرف
گذرانید **قطعه** باز عالم ابتدای کامرانی کرده است ÷ صد بشیر کامرانی میدهد هر سو خبر ÷ دودمان
نزکما نرا خوش چراغی بر فروخت ÷ پرتو شهزاده بر چرخ می تابد دگر ÷ رونق عز و شرف سلطان محمد آنکه است
هر دو عالم یک صدف از بهر آن عالی گهر ÷ خواستم تاریخ آن فرخنده گوهر عقل گفت ÷ اول کام است و
فیروزی و اقبال و ظفر ÷ چون دعا به زین نه میدانم ازان میگویمش ÷ سرور عالم شوی در ظل اقبال پدر ÷
سلطان محمد قلی آن مولود مسعود را از روز تولدش در ظل عاطفت خویش بفرزندی خود مشهور فرمود
هرگاه بچهار سالگی رسید باستادان کامل علوم و فنون سپرد و بعد بلوغ صبیه خود را باز دواجش در آورده

و خوش قابی دوازده درعی و دیگر تحف و هدایای ایران و یار و به تشریفات خاص و نوازشات شاهانه سرفراز شدن وکیل با صد نفر همراهی خویش و فرستادن بادشاه از جانب خود مهدی قلی سلطان طالش را معه هدایای لایقه شاهانه هند و دکن که مدت پنج سال کارفرمایان سرکار به تیاری آن مشغول بودند بجانب عراق و یافتن انعام بیشمار ایران و ذکر جشن سوری شادی شهزاده فرزند جگربند سلطان محمد برادرزاده سلطان که در مهد کنف خود پرورش کرده با صبیه خویش نامزد فرموده بود و فتنه آرائی شوره پشتان دربار حیدرآباد دارالسلطنه و بسزا رسیدن آنها و فساد طغیانی خداابنده برادر خاقان و مقید شدن او در قلعه محمد نگر و مخالفت وسنا دیو و نامزد شدن جنگیر خان و تسخیر ولایت کفار و نشانیدن کشنا راجه بجای وسنا دیو در قلعه ورنگل بنام خاقان و داخل کردن او مبلغ دو لک هون و سیصد زنجیر فیل و همین پیشکش مقرر شدن از و هر سال در سرکار و رونق افزای سلطان در مکان میرزا محمد امین و گذرانیدن پیشکش ضیافت سی سر اسپ عربی با زین و لجام مرصع و بست زنجیر فیل با طلا ساز و نقره و یک کمربند مرصع با چهارده قرص جواهر گوناگون حلی و یک آئینه مدور بلوری و ورقیه که جواهر آبدار و لآلی شاهوار با طرافش محیط بود و چهارده مصحف با غلافهای مرصع و دویست لنگی غوری خوشقماش دویست شال کشمیری نفیس باریک و جنس زربفت قالی خوشقانی و سی عدد نمد تکیه کرمانی طویل و عریض و طبقهای زرین پر از جواهر الماس و یاقوت و زمرد و شمامه‌های عنبر مکلل بجواهر آبدار و دیگر تحف و هدایای برّی و بحری و اطعمه گوناگون و اشربه و فواکهات رنگارنگ و دادن پنجاه هزار روپیه انعام بارباب طرب و قصه خوانان وغیره و سرفراز شدن مشارالیه از چادر زری خاص که بر کتف خاقان بود با خلاع فاخره دیگر و پنج سر اسپ عربی با زین و لجام مرصع و پنج زنجیر فیل با ساز طلا و نقره و نامزد شدن امیر او نایکواری بجهت شر و شور پرتاب و نت راجه و شتر در رفتن میر جمله مذکور به تنبیه او در سنه یکهزار و ده هجری همه از تاریخ قطب شاهی وغیره واضح خاطر ارباب ادراک میگردد باندیشه طول کلام اجمالاً اختصار بعمل آمد و چنان معمول دربار بود که هر صبح امرا و خوانین که برای مجرا حاضر میگشتند همه اسباب سفر از خیمه و خرگاه همراه خود آورده در جلوخانه

توماں باشند ناف و مرفوع القلم فرمودہ عالمی را نجات داد مهندا خبر رحلت سلطان مرحوم مغفور
محمد قلی قطبشاہ ہرگاہ بسمع اعلیحضرت سلیمان تمرتبت سکندر حشمت زبدہ و خلاصہ دودمان نبوت
ابوالفتح شاہ عباس رسید بنابر فرط محبتی کہ بدودمان قطب شاہی بود ایالت پناہ حسین بیک قبچاقی
را کہ در سلک مقربان آن آستان انتظام داشت بجہت تہنیت با تحف و ہدایای لایقہ روانہ نمود
واو سوار مرکب جہاز گشتہ در عرصہ چند وار دبندر رو ابل گردید از رسیدن خبر در دوش سیادت پناہ
میرزین العابدین مازندرانی را کہ بوفور فضل و خرد متصف بود با تشریفات خسروانہ و مدد خرج لایقہ
برای آوردنش بہ بندر مذکور فرستاد و تا رسیدن درگاہ در ہر منزل و مقام مراسم ضیافتہا بہ تقدیم
رسانید چون بسرحد ولایت ممالک محروسہ رسید عمدۃ الخوانین امینا قلی خان را مجدداً با جمعی از مقربان
باستقبال متوجہ ساخت و در ہر منزل خوان نعم و احسان زیادہ تر از حیز شرح و بیان کشیدہ حسین بیک
و رفقایش را لاال الطاف مفتخر و مباہی گردانید چون نزدیک بدار السلطنۃ رسید در کالاچبوترہ
بتاریخ دہم رجب المرجب سنہ یکہزار و بست ہجری ایالت پناہ از بساط بوسی سرفراز گردیدہ از جانب
اعلیحضرت اشرف السلاطین اظہار محبت و موالفت بیش از حد و نہایت نمودہ مکتوب صداقت اسلوب را
کہ در ذیل این داستان بجنس نقل آن بارقام می آید با تاج مرصع و کمربند و شمشیر و کمر خنجر مکلل بجواہر آبدار
و پنجاہ سر اسپ بادیہ پیمای سبک تک ہمہ قابل سواری شاہان با زین و لجام مرصع و عنانہای زرکش
و سیصد توپ زربفت میلک کارخواجہ عنایت نقشبند و دیگر ہدایا از نظر الانور گذرانید و بخلاع فاخرہ و
الطاف خسروانہ اختصاص یافت و ہشتاد نفر از غازیان عظام کہ رفیق ایالت پناہ بودند نیز بتشریفات
و انعام سرفراز گشتہ منزلی عالی وسیع بجہت نزول ہمہ ہا مقرر گردید و مدت دو سال و چہار ماہ مشار الیہ
را توقف واقع شد ہر سال موازی بست ہزار ہون خارج از تشریفات و اسپ و فیل و غیرہ بموی الیہ
عاید میگشت در اواسط ذیقعدہ سنہ یکہزار و بست و پنج ہجری فضیلت و ایالت پناہ شیخ محمد خاتون را

ابواب بهجت و سرور بر روی خلایق مفتوح گردانید در حینیکه مزاج سلطان از منهج اعتدال بیرون گشت
در باب جانشینی و ولی عهدی سلطان محمد مذکور به میر صاحب موصوف شرایط تهدید و تاکید بجا آورده دقیقه
فرو نگذاشت بر طبق آن میر محمد مومن پیش از دفن سلطان مرحوم سلطان محمد را بر تخت جهانبانی و سریر خاقانی نشانیده
از تمامی امرا و خوانین و سپاه وغیره بیعت گرفته در سر انجام تدفین و تجهیزش مصروف گردید و این واقعات
یعنی رحلت و جلوس و دفن در یکروز روز پنجشنبه هفدهم ذیقعده سنه یکهزار و بست هجری بوقوع آمد القصه
چون سلطان محمد قطبشاه بر تخت نشست امرا و خوانین و اعیان دولت را بنوازش شاهانه و عنایات
خسروانه مرهون منت و احسان ساخته در جمیع امور سلطنت دقیقه از دقایق الطاف و حزم نامرعی
نگذاشت و ملازمان درگاه را باضافه مشاهره قدیم خوشدل و راضی و شاکر گردانید هرگاه خبر جلوس او
بسمع خسروان اطراف و جوانب رسید از جانب ابراهیم عادلشاه سیادت پناه میر محمد تقی و از سوی مرتضی نظام
شاه میر ابوالفتح بجهت ادای رسم تعزیت و تهنیت با تحف و هدایای لایقه و مکاتیب محبت اسلوب رسیده مورد
الطاف و عنایات خلاع فاخره و اسپ و فیل و نقود گشته جوابات اتحاد آمود حاصل کرده بخوشحالی و
شادکامی رخصت انصراف یافتند و در ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یک هجری سیادت پناه میر محمد امین مرحله
را رخصت زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً داده ده هزار هون برای خرچ راه مرحمت نمودو
در سنه مذکور در ماه جمادی الاول سیادت پناه سید کمال الدین مازندرانی را بجهت دفع شر راجه ولایات
دشتر روانه آنطرف فرمود او کمند تسخیر در گردن همه انداخته در حلقه اطاعت در آورده منظور نظر سلطانی
گشت و در همین سال در پهلوی عمارت الهی محل که آن از محدثات سلطان مغفور است عمارتی مشتمل چهار
طبقه برای ادای رسم عدل و داد بنیاد نهاد تا هر کس که مستغاث و فریادی بداد خواهی از در در آید
بی وساطت احدی عرض حاجت خود بسمع سلطان رساند و به مقصد خویش کامیاب گردد و دوماه پرتاب
راوی که درین دولتخانه از جمیع خاصه محل هر سال وضع میشد قریب دو لک و پنجاه هزار هون که سی هزار

ازدل وجان این اشارت قدسی بشارت راپذیرفته وداع عمر ناپایدار حیات دوروزه مستعار
نموده اند التسب آلنت که آن بادشاه عالیجاه درحدوث این قضیهٔ بلیه برهنمونی گوهر شتاب
عقل بعروة الوثقی صبر وشکیبائی تمسک جسته بدین عطیهٔ عظمی شاکر ومسرور باشند بحمد الله والمنه بعون
عنایات الهی سریر بادشاهی آن خانوادهٔ علیه بوجود شریف آن سلطنت نشان آرایش یافته چراغ
آن سلسله فروختگی دارد رجای واثق است که تا عم غفران پناه مذکور مستغرق رحمت حی لایموت بوده
باشند بقای عم السلطنت وشوکت دستگاه بوده از عمر ودولت تمتع وبرخورداری یابند چون حسن اعتقاد
البشان بخاندان طیبین وطاهرین بر عالمیان اظهر من الشمس ومصادقت فیمابین از قدیم الایام سمت
ظهور دارد لازم نمود که از مخلصان حریم عزت را بجهت پرسش حال التعزیت ومبارکبادی سلطنت ودادهی
آن اعلیحضرت فرستاده شود لهذا رفعت پناه مقرب العلیه عالیه حسین بیگ قیچاقی را که از خدمتگاران
بساط قرب ومنزلت ومحل اعتماد شاهانه است روانه حضور نمودیم واین نامهٔ دوستی آئین از روی کمال
شوق مصحوب او ارسال ساختیم الحمد لله والمنه مجاری حالات اینجای بیمن عاطفت ربانی برحسب دلخواه
احبا بخیر وخوبی گذرانست ودرین اوقات فیمابین نواب همایون ما واعلیحضرت بادشاه ذیجاه
فرمانفرمای ممالک روم بوساطت مصلحان خیراندیش مصالحه واقع شده وما نیز جهت ترفه احوال
خلایق وعباد الله رضا بآن دادیم واز جانبین معاهده وپیمان تاکید یافته ایلچیان معتبر آمده وشد
نمودند واز هیچ طرف کاری که مکروه خاطر انور بوده باشد واقع نیست وظیفه اینکه آن سلطنت ومعدلت
دستگاه بیشتر که شیوهٔ فرخنده اتحاد وحسن موافقت ووداد مرعی ومسلوک داشته پیوسته ریاض اخلاص را بزلال
مکاتیب صداقت عنوان وصحایف مودت نشان شاداب گردانند وچون داعیهٔ ضمیر انور همایون آنست
که همیشه از احوال البشان خبردار باشیم وایلچیان که میفرستیم ودیرتر روانه می نمایند باعث این میشود که ازین
طرف نیز دیر روانه شوند بعد ازین برخلاف گذشته عمل نموده رفعت پناه مشار الیه را زود تر روانه گردانند

که عمده مجلسیان و مقربان درگاه سلطان محمد قطب شاه بود با تحف و هدایای فراوان و مرصع آلات
مشحون بجواهر قیمتی و اقمشه که مدتها عاملان درگاه در اتمام آن سعی موفوره بظهور رسانیده بودند
برفاقت مومی الیه مقرر نموده و چهارده هزار هون برای خرج راه بحسین بیگ مرحمت فرموده از راه
برهان پور روانه جانب ایران نمود **نقل مکتوب** اعلیحضرت سلطنت و معدلت پناه شوکت و عظمت
دستگاه ابهت و جلالت انتباه ممهد و مبانی الدولة والاقبال مشید ارکان النصفة والاجلال
جالس سریر سلطنت و کامگاری شایسته مسند سروری و جهانداری المخصوص بعنایات الملک الاله
نظام السلطنة والایالت والشوکة والعظمة والابهت والنصفة والاجلال سلطان محمد قطب شاه را
تسلیمات عطوفت محبت انجام و دعوات ملاطفه بنیان مودت فرجام ابلاغ و ارسال داشته همگی توجه خاطر
مهر گذین و تعلق ضمیر منیر مودت آئین همایون بانتظام اسباب سلطنت و دستگاهی و اعتدال لوائے
نصفت و بلند نامی آن اعلیحضرت باقصی مراتب کمال درستی مدارج عز و اجلال متعلق و مقرونست و
و مطالب و مارب دو جهانی بتوفیقات آسمانی مقدر بعد هذا انهای رای صداقت آرای میگرداند
در حینیکه خبر ملالت اثر واقعه هایله مرحمت پناه عم غفران دستگاه آن عالیجاه سلطنت و اقبال پناه
بدین دیار رسید که از نشئه فانیه غدار بی اعتبار جدائی اختیار نموده بارامگاه بقا پیوستند بمقتضای عطوفت
و اشفاق جبلی و علاقه اتحاد و یکدلی که فیمابین مسلوک بود غبار کلفت و ملال بر آئینه ضمیر منیر محبت
تاثیر نشسته کمال اندوه و ملالت دست داده و متعاقب آن خبر بهجت اثر قایم مقامی و دارای آن
جالس سریر سروری و جهانداری بمسامع اجلال رسیده زنگ ملال از آئینه خاطر زدود وجود دنیای
فانی ناپایدار محل حوادث و مکاره و بحکم قاطع کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ بقای نوع انسانی از
مقوله ممتنعات و راه عدم پیمای قرار یافته کافه مخلوقات است نفوس قدسیه انبیای عظام
و اولیای کرام که محرمان اسرار غیبی و مقربان درگاه ایزدی اند بمدلول کریمه ارجعی الی ربک راضیة مرضیة

یکی بقسم شرعی عرض نمود که نماز من در تمام عمر از دوازده سالگی قضا که نشده است امّا یکروز در نماز صبح در رکعت دوم طلوع آفتاب گشت دیگری با اظهار آورد که من نماز صبح را اگرچه بروقت ادا کردم لکن برای رفع شبه اعاده هم نمودم که وقت قریب تر بطلوع آفتاب رسیده بود دیگر هیچ نماز از من هرگز قضا نشد پس سلطان محمد خود بر خاست و قسم بغلاظ و شداد یاد کرده فرمود که بحول و قوت جناب خدای یگانه جل شانه که خانه آورا بنا می کنم از عمر دوازده سالگی من تا این زمان نماز پنجگانه از من هرگز هرگز قضا که نشده است سهمند اتما نماز تهجد من نیز گاهی هرگز قضا نگردید و سنگ بر سر خود بر داشته در پایه مسجد انداخت و هر دو شخص مذکور هم سنگها برداشته شریک سلطان گشتند هر دو را دو سبد پر زر احمر داده رخصت انصراف فرمود سبحان الله و بحمده زمانیکه بادشاهان آن وقت بچنین تقوی و زهد و ورع موصوف باشند بزرگان آن عهد چگونه خواهند بود درین زمان اگر سلطان العصر خواهد که یک کس باین صفت حاضر شود هزار کس برای جرّ نفع حاضر میشوند و بقسم های مغلظه خود ها را میسر ابند و خواهان انعام و اکرام باشند نه خوف خدا اجلّ جلاله و نه اندیشه از رسول هدی علیه السلام و نه ترس عاقبت و نه پاس ایمان و نه وقعت از شرایط حقوق آداب خلیفه که خداوند مجازیست بلکه باهم استهزا کنند که با بچه فریب عاقلانه مزوّرانه کار خود کردیم و فایده برداشتیم چه نماز و کدام تقوی و طهارت در مقولات و فات شبانه روزی ما در مکر و فریب میگذرد معاذ الله معاذ الله هرگاه چنین سعادتها نصیب پیشیان و بادشاهان آن عصر بوده باشند بناهای ایشان و نامهای نیک ایشان تا حال قایم است و لبس و تا مدت خواهد بود الحمد لله والمنه که از افضال ایزدی سلطان العصر اعنی حضور پر نور بندگان عالی بادشاه ما را ادام الله اقباله و اوجلاله تعالی شانه از یکی هزار و از اندکی بسیار بل بیحد و شمار بصفاتهای صوری و معنوی موصوف گردانیده است که شب و روز در خلایق پروری اش میگذرد با این همه الطاف قلوب ما بد طینتان شکر گذار خداوند حقیقی و نه مجازی اند شامت اعمال ما جلوه گر شده ما را در حالات پراگنده انداخته است الله تقدس

وبجهت آنکه مردم ما و ایشان از راه خشکی بفراغت بیکدیگر تردد توانند کرد پیوسته از چگونگی حالات یکدیگر
خبردار توانیم بود جمعی از عساکر منصوره الفتح و تسخیر ولایت کیچ مکران مامور فرمودیم وبتوفیقات آسمانی
باندک توجهی مفتوح گشت و من بعد تردد بآسانی میسر است بعضی از حکایات عم غفران پناه آن عالیجاه
زبانی سعادت و عزت آثار به حاجی قنبر گفته بودند که بعرض اشرف رساند مشارالیه معروض داشت بعد الیوم هرگونه
مطلبی که منظور و مرکوز خاطر انور بوده باشد بی شائبه تکلف و غایله حجاب از روی یگانگی اعلام نمایند که
توجه بحصول آن موصول گردد چون غرض تجدید مراسم الفت بود زیاده اطناب نرفت ایام سلطنت و اقبال
بماناد در سال یکهزار و بست وسه هجری از عنایات ایزدی بعد آرزوی بسیار فرزند جگربندی که اشرف خاندان
قطب شاهی بوده روز دوشنبه بست و هشتم شهر شوال المکرم سنه مذکور از نهانخانه عدم قدم بوجود نهاد خاقان
زمان او را سلطان محمد عبدالله مرزا نام کرده انواع مسرت و سرور موفور بوقوع آورده خلایق را مالا مال
احسان گردانید منجمان عصر معروض داشتند که این مولود را باید که بعد انقضای دوازده سال بدیدار پدر
مشرف شوند لهذا بامیر قطب الدین نعمت الله که از اقربای نزدیک سلطان بود سپردند و در سنه یکهزار و بست
و پنج هجری فرزند دیگر هم متولد گشت چون فیمابین هر دو مولود تفاوت دو سال بوده جناب سیادت و نقابت
دستگاه مرتضی ممالک اسلام میر محمد مومن صاحب قطعه تاریخ از نظر گذرانید این ابیات از آنست قطعه میان هر دو
چو آمد تفاوت دو سال * چو خواهی ازین تاریخ نشان شوی رهبر * حساب سال یک از کامبخش جانها جوی
زکامبخش بجانها حساب آن دیگر * حسین بیگ حاجب دیده بخت را ماده تاریخ یافته گویند چون سلطان محمد
قطب شاه در سنه یکهزار و بست و سه هجری اراده نمود که مسجد عالی در بلده حیدرآباد متصل چارمینار بنا کند که در
تمام مملکت دکن بی نظیر بوده باشد هرگاه پایه مسجد که بمکه مسجد مشهور است تیار گردید حکم کرد هر کس که نماز پنجگانه
او در تمام عمر از سن دوازده سالگی قضا نشده باشد باید که سنگ اول تیمناً و تبرکاً از دست خود در پایه اش
اندازد هر چند سعی بلیغ نمودند هیچکس برنیامد مگر دو شخص صادق القول راست کردار از بیرونجات بحضور آمدند

قطب شاهیه نداشت جز سعی را کار فرموده هم چنین مسجد عالی شان را که در تمام اقلیم هند نظیر و شبیه خود
ندارد بی زیب و زینت ظاهری نموده نام خود را مشهور آفاق نه رواق گردانید او تعالی شانه انسان
را از تنگ چشمی نگاهدارد که بد واقعه است مخصوص شاهان را عاصی محرر اوراق در سنه یکهزار و دو صد
و پنجاه و یک هجری شب غره ذیقعده چون بر قبر حضرت خلد مکان بفاتحه مشرف گشت عرض کرد که جناب
بی سبب و بی جهت مسافت بعیده طی فرموده و مملکت محاصل شده کرور هون دکن بتصرف اولیای
دولت خود در آورده برای کار خیر تیاری مسجد و شان شوکت خانه منبر که جناب الهی یک لک روپیه
را دریغ فرمودند چه قباحت بود و کدام نقصان مال خاصه سرکار جناب میگردید آخر نام مبارک بایں صورت
نقص مشهور گشت افسوس هزار افسوس و حیف هزار حیف سعی تمام عمر از یک حرکت بصورت دیگر ظهور کرده
همه برباد رفت هرگاه حال جناب چنین باشد بحال پس ماندگان جناب چه رسد هیچ از جواب با صواب
سرفراز نه فرمودند سبحان الله جناب خلد مکان برای استحکام دولت خود و اولاد و احفاد خویش بنیاد
سالهای سلطنت سلاطینان دکن را برباد دادند درین زمان که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است
و ابوالظفر بهادر شاه بادشاه غازی بر تخت طاوس شاهجهان آباد سریر آرای دارند فقط از رحیم بلده
مذکور حکم الشان جاری نیست تا بدیگر بلاد و امصار و اماکن چه رسد دنیا جای گذشتنی و گذاشتنی است
اَلْحُکْمُ لِلّٰهِ وَالْمُلْکُ لِلّٰهِ برحق است در راسته قلعه محمد نگر متصل سمت غربی کاروان مسجد خرد که در نقشه
و ترکیب و تیاری بروج وغیره عجیب و غریب است و آن را دمڑی مسجد میگویند اصلش اینکه موسی خان نام
امیری بود قطب شاهیه که بعنوان داروغگی بر تیاری مکه مسجد معمور بوده و او را فی روپیه دمڑی بطور تحریر
مقرر کرده میدادند چون رقم تحریر جمع نمود در آن میان تیاری مسجد مذکور ساخت تا حال نام
او و مسجد هم قایم است اینهم خوبی قسمت و نیت توان گفت اِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالنِّیَّاتِ فی الواقعی است القصه
چون همه اسباب مسجد باختتام رسید تاریخ ختم تیاری اش یعنی تیاری مکه مسجد سنه یکهزار و یکصد و چهار هجری بر پارچه سفید

ولتعالی آن خیر محض و محض خیر را تا قیام جہان برسر البسیار البسیار سلامت داراد آمین آمین الغرض چون سلطان
محمد بنای مسجد نمود چہار ہزار کمائی و دو ہزار سمار و دو ہزار سنگ تراش چالاک دست متعین داروغہ
اش کہ میرزا فیض اللہ بیگ نام داشت و رنگیا چودہری کہ ہنرمند خان خطابش بودہ گردیدند و اینہا
ہمہ مصروف تیاریش بودند و سنگ از کوہچہ کہ متصل موضع لکن پہاڑ چہار گروہ از بلدہ حیدرآباد سمت
جنوب بود گرفتند چنانچہ اندکی ذخیرہ در آنجا تا حال افتادہ است و نام مسجد بیت العتیق نہادند عتیق
کعبہ را گویند زاد اللہ شرفہا تا بودن سلطان محمد و تا دولت سلطان عبداللہ خلف خاقان مذکور
تیاری مسجد جاری بود و در عہد سلطان ابوالحسن تانی شاہ داماد سلطان عبداللہ چون در سنہ یکہزار
و نود و ہشت ہجری اورنگ زیب بادشاہ خلدمکان متصرف دولت خاندان قطب شاہیہ گردید خاک ریز
وغیرہ از اندرون و رواقہای مسجد برآوردہ کار آہک سہ بارہ کنانیدہ و خانہ وسطی کہ گشادہ بود دیوار
کشیدہ خانہ کوچک متصل منبر ساختہ صحن و حوض و دیوار اطراف و دروازہ ہا و برج کلان ہر دو بازو ساز اخل
سادہ پیشانی و گنبد ہر دو بازو کنانیدہ کلسہا کار طلا ملمع طلا نصب کنانیدہ و بمکہ مسجد موسوم گردانید چنانچہ طول مسجد ہفتاد درعہ و عرض
چہل و سہ درع و ارتفاع از زینہ تا بالسقف بست و یکدرعہ و بداخل سادہ پیشانی و گنبد ہر دو جانب تا پانزدہ
درعہ و کلس طلا کار سیزدہ درعہ است معہذا داروغہ عمارت مسجد مذکور عرضی بجناب خلدمکان گذرانید
کہ تا حال در تمامی تیاری این مسجد مبلغ ہشت لک روپیہ بصرف رسیدہ است و ہنوز بعضے کارہای ضروری
باقیست اگر خداوند نعمت یک لک روپیہ دیگر مرحمت فرمایند و فصیلہ طاقہا و رواقہای ہر دو بازو و عقب
مسجد تیار شدہ است پیشانی مسجد و گنبد کلان ہر دو جانب نیز مطابق نقشہ مقرری کہ استادان کار بالاتفاق
قرار دادہ نقشہ آن نوشتہ اند تیار کردہ میشود تا بودن این بنای شکرف نام بادشاہ دین پناہ بر صفحہ
روزگار باقی خواہد ماند بعد ملاحظہ عرضی این بیت بران بدستخط در آوردند **بیت** کار دنیا کسی تمام
نکرد ❊ ہر چہ گیرید مختصر گیرید ❊ معاذ اللہ برای زر قلیل کہ ہیچ مالیت در پیش نظر بادشاہان

ازسر نو کنانیده بسبب خوش آب و هوای آنجا در اندرون قلعه کهنه چاه وسیع عمیق و باغ دلچسپ
کلان پر از همه اشجار میوه و انهار باحداث در آورده که باهتمام میر غلام حسین خان منصبدار برادر نسبتی
عاصی محرر اوراق هر روز در ستگی تازه میشود در تاریخ قطب شاهی مرقوم است که چون مزاج سلطان محمد از
منهج اعتدال بدرجه کمال بر آمد عبد الله میرزا را که مشهور بسلطان عبد الله است و در آن ایام
دوازده ساله بود فرمود که شما روبروی ما بالای سجاده دو رکعت نماز حاجت خوانده برای صحت ما از
جناب قدس الهی که شافی مطلق است استدعا نمایند که دعای شما بدرجه اجابت خواهد رسید حسب الحکم
شهزاده مذکور در سجده رفته برای استحکام سلطنت خویش بکمال خضوع و خشوع بدیر استدعا نمود
و در پیشگاه پدر حاضر گشته عرض کرد که غلام بنهایت الحاح برای صحت مزاج مبارک در درگاه احدیت
عاجزنا لیها کرده است انشاء الله تعالی عنقریب صحت عاجله نصیب حضور میشود سلطان محمد خوب
برروی پسر بدیر ملاحظه نموده از قیافه اش دریافته فرمود که ای فرزند شما برای استحکام و قیام سلطنت
خویش بکمال خضوع و خشوع دعاهای بسیار کرده آید و آن در جناب اقدس ایزدی مقرون باجابت
شد حالا طمع از زندگانی ما نیست و ندارند که در تقدیر چنین بوده است و این هم مضایقه ندارد
خوب گردید که از جمله ضروریات بود خاطر ما نیز جمع گشت و فی الواقعی چنین بود پس فرمود الحال شما
متوجه بند و بست امورات سلطنت خود باشید که وقت وداع قریب تر رسیده است سبحان الله
جلشانه عقل کامل عاقلان کم از کرامت بزرگان نیست گویند چون سلطان محمد بیمار سخت شد حکمای
یونان و مصر جمع شدند بقول یونانیان اینکه در پانزده روز بعد منضج و مسهل صحت کامله خواهد شد و
معروضه مصریان همینکه در عرصه سه روز باستعمال ما نزه هاتپ محرقه بالکل خواهد رفت ارکان دولت مقوله
یونانیان را پسندیدند که شارع عام بی اندیشه است و مادر سلطان معروضه مصریان را قبول کرد که
مارا صبر پانزده روز نیست که فرزند جگر بند من در حالت بیقراری و تململ لغایت و من صبر را کار فرموده

سنگ مرمر مرقوم کردہ بالای پیشانی دروازۂ کلان نصب نمودہ اند معہذا انچنکہ باغ محمد شاہی و خیابان
در سنہ یکہزار و بست و چہار ہجری بخرچ للکھو کہا متصل دولتخانہ شاہی در عہد سلطان محمد قطب شاہ
باحداث در آمدہ بود درین زمان اثری ازان و از محدثات سلطان مغفور نیز باقی نیست آوردہ
اند کہ چون سلطان محمد وسعت قلعہ محمد نگر و بلدہ حیدر آباد موافق گنجایش کارخانجات شاہی و
بود و باش امرا و خواتین و اعیان و ارکان دولت خویش نیافت و ہر وقت نالش تکلیف تنگی مکان
از اعیان و ارکان بدرگاہ سلطان میرسید خواست و گفت کہ قلعہ دیگر محاذی قلعہ محمد نگر گولکنڈہ
جانب شرق تیار نمایند کہ بلدہ حیدر آباد درمیان ہر دو قلعہ باشد و مکین و مہین بفراغت عمارات
سازند و اوقات خود ہا بسر برند لہذا قلعۂ دیگر بنا نہادہ موسوم بسلطان نگر ساخت اول مسجد عالی
در وسط قلعہ تیار کنانید و عیدگاہ او باحداث در آوردہ و در تیاری دیوارہا و دروازہ ہا و عمارتہای
شاہی اہتمام فرمود درہمین حال متوجہ بود کہ مزاج سلطان از تپ محرقہ بمارگشتہ رو بانحطاط آورد
تا اینکہ در چند روز متوجہ عالم دیگر گردید سلطان عبد اللہ فرزند جگربندش ہر گاہ قایم مقام او گشت
بنای قلعۂ مذکور را مبارک نداشتہ ہمون حالت واگذاشت نہ لاکہون بخرچ بنای قلعہ بود انچہ
در آنمیان از دیوارہا وغیرہ تیار شدہ بود در آمد و درین ایام مشہور بقلعۂ کہنہ است و عیدگاہ کہنہ نیز کہ
جانب شرق بلدہ مشہور آفاق است عیدگاہ ہمون قلعہ نو است کہ بسلطان نگر موسوم گشتہ بود چون
اعظم الامرا ارسطو جاہ مدار المہام سرکار دولتمدار بنای قلعجہ سرور نگر بنام سرور افزا بیگم منکوحہ خویش
نمود برای تیاری آنجا ہمہ سنگہای تیار از دیوارہای قلعہ کہنہ مذکور حسب الحکم حضرت غفرانمآب
بکار آورد قلعہ سرور نگر اگرچہ قلعہ کوچک است اما در خوبی صورت و سیرت نقشہ عجیب دارد و نہایت
خوش آب و ہوا و فضا چنانچہ حضرت بندگان عالی مدظلہ العالی حضور پرنور جناب بادشاہ ناماظر الدولہ
آصفجاہ ادام اللہ اقبالہ در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت ہجری آبادی قلعہ سرور نگر

بیرون می آوردند و انعام ها مییافتند هر چند کوشش کردند که براهنمائی عقل خویش بیرون آیند هرگز
میسر نمیگردید اما امکانی که روبروی عمارت گوشه محل جنوب رویه تا حال قایم و موجود است تعمیر نواب
مغفرت مآب آصف جاه مرحوم مغفور است که در عهد خود باحداث درآوردند و باقی عمارات عالی
شکسته و ریخته شده که از چوبینه اش و سنگهای آن عمارات دیگر باحداث درآمدند اما از اصل عمارت
گوشه محل غیر از حوض کلان که در اطرافش همه فواره ها بودند و هنوز پایهٔ ذات عمارت دیگر هیچ باقی
نیست و برای تیاری گوشه محل سه لک و چهل هزار روپیه بخرج درآمده بود و بجهت تعمیر و تزئین باغ
و عمارات باغ لنگم پلی سه لک روپیه بمصرف رسیده گویند شاه مومن حیپ فقیر بزرگی بود که زبان را
بسخن آشنا نمیکرد و در مولا تکیه ایشان بیرون لال دروازه حیدرآباد است که صاحب سجاده و فقراء
ایشان در آن تکیه میباشند و حضور پرنور دام اقباله از نوبت و یومیه هم سرفراز فرموده اند تا دیوار
قهقهه که مشهور و معروف است همراه فقیران بسیر و تماشا رفته از بالای دیوار مذکور عجایبات آنجا
دیده خواستند که آن طرف دیوار خود را اندازند فقیران دیگر که ریسمان در کمر ایشان بسته بودند بطرف
خود بزور کشیدند از آن روز دیگر سخن بر زبان نه آورده خاموشی را شعار خود ساختند چون حسب الحکم
سلطان عبد الله قطب شاه بزرگ مذکور را در باغ لنگم پلی آورده هجوم طوایف رقاص و تراکم اشجار
و جوشش انهار و حوضهای بسیار و صدای جانوران خوش گفتار پرند بنظر ایشان درآوردند آنوقت
فقیر مذکور بمعتقد فرمود که آن اصل است و این همه نقل اوست هر چند پر بجد شده بسیار پرسیدند دیگر
حرفی نه گفتند و خاموش ماندند گویند سلطان عبد الله را دو فیل خاصه سواریش بودند که از همه فیلان
مشهور آفاق گشتند هر وقت که سوار میشد بر همین یکی از این هر دو فیل مذکور اکثر سوار میگشت یکی را
صورت میگفتند و دیگر را مورت می نامیدند تا حال کوچهٔ صورت مورت در حیدرآباد متصل آستانه
کلان پل قدیم مشهور تر است آورده اند که بتاریخ بست و هفتم ماه ذی الحجه دفعتاً سلطان عبد الله

تا پانزده روز منتظر صحت باشم هرگز از من نخواهد شد چون تقدیر چنین بود بروز سوم که مانتره ها دادند
از حدت آن در سنه یکهزار و چهل و یک هجری برای سیر بهشت برین روح پر فتوح آن بادشاه دین
داخل فردوس باین همین گردید حادثه رو داد که هیچ چشمی ندیده و گوشی نشنیده علما و فضلای عصر
و ارکان دولت و اکابر روزگار دوش بدوش جنازه اش را برداشته در لنگر فیض مدفون کردند
اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْن گنبد عالیش هنوز قایم است مدت سلطنتش بست سال و کسری مدت
حیاتش چهل و دو سال بود

ذکر سلطنت سلطان عبد اللہ قطب شاہ بن سلطان محمد قطب شاہ

چون سلطان عبد اللہ قطب شاه بروز رحلت پدر بزرگوار خود بر تخت سلطنت موروثی نشست امرا و خوانین
و وزرا همه باتفاق دست اطاعت به بیعت داده نذر تهنیت جلوس گذرانیده جشنها نمودند و او بپرداخت
سپاه و رعیت و امرا و وزرا و ارکان دولت متوجه شده همه را فراخور حال مسرور گردانید و بتعمیر عمارات پرداخت
چنانچه عمارت گوشه محل که بزرگیش از بزرگی حوضش ظاهر است هرگاه حوض اینقدر وسیع و بزرگ باشد
اصل عمارت و لوازمات آن چه قدر وسیع و بزرگ‌تر خواهد بود مردمانیکه بچشم خود براسه دیده و سیرها در آن نمایان
کرده اند یکی میان محمد امان که صد ساله بودند و دیگر حیات خان که از نود سال عمرش تجاوز کرده بود
زبانی هر دو راست گفتار و کردار بسمع عاصی مؤلف این تاریخ **گلزار آصفیه** متواتر رسید که
ارتفاع عمارت گوشه محل آنقدر مرتفع بود که جوان زبردست قوی بازو و بلند قامت لیموی کاغذی
اگر در دست گرفته میخواست که بکمال زور و قوت خود تا سقفش رساند هر چند سعی موفوره میکرد
هرگز تا به سقفش نمیرسید پس تا بدیگر بلندیش چه رسد همه نا گویند یکهزار حجره دران میان بود که مردم تماشا
اندرونش رفته راه برآمد فراموش میکردند و متحیر میماندند و بدون راه نمائی سکان عمارت که همیشه
در آن مکان میبودند و گذران آنها بر همین کار بود که مردم را از راه ها می بردند و تماشا کنانیده

رسیده بالیستاد و از فیل فرود آمده داخل دیوان خاص گشت مادر سلطان حکم کرد که سلطان تا من آدای نذر که بصدق اعتقاد قبول کرده ام بجانه آرم داخل محل نشوند هر گز هر گز پس زرگران تمامی بلده و قلعه را طلبیده زنجیر چهل من پخته بصرف از طلای احمر تیار کنانیده در کمر سلطان بسته با شربت چهل من پخته مصری سفید با گلاب پا برهنه بالای فرش مخمل از قلعه مذکور تا مکان علم مبارک حسینی علم فرستاده لنگر طلای را و شربت را تقسیم که نیت کرده بودند تقسیم کنانید چون این مقدمه باین طور بظهور آمد مردمان آنوقت برای مرادهای خویش لنگرهای طلا و نقره و بعضی از کلها بقدر مقدورهای خودها در کمر اطفال بسته هر سال می آوردند چنانچه تا الآن همون رسم جاری و بحال است بلکه درین زمان ماشی عزّ زاید است که بتکلفها و طمطراقها بجلوس شاهی لنگرهای آرند و نذرها میگزرانند اما کیفیت اصل حقیقت تبرک عظیمه حسینی علم این است که در عهد سلطان محمد قلی قطبشاه این علم مبارک که سیف دو رخی بجای زبان علم نصب کرده است سیف دستی حضرت امام همام امام جعفر صادق علیه الصلواة والسلام است که علی آقا نام مغلی از دیار عرب سیف مذکور را در علم مبارک بجای زبان نصب کرده آورده و از روی اسناد مهری بادشاهان قطبشاهیه که مجاوران دارند همین مقدمه ثابت گردید معهذا اینقدر قلوب خلایق از همه قوم که مسجود درگاه معلای آن امام ذوی الاحترام اند که از سلخ ذی الحجه تا دهم محرم کہ بلکه تا چهلم بلکه تمام سال بلکه هر سال خلق الله را رجوع کامله بآن درگاه معلا است که شاید خوارج هم اگر باسباب ظاهر معتقد نشوند اما در دلهای خود قایل قبولیت این تبرک عظمی بوده باشند و فی الواقعی بلده حیدرآباد و خلقت این شهر همه از برکات همین تبرکات مصئون و محفوظ و مامون اند از همه بلیات القصه چون خبر ورود این تبرک بسلطان محمد قلی قطبشاه رسید بهزار جان تصدق شده استقبال نموده در بلده حیدرآباد آورده مکانیکه حالا موجود است برای استاد نمودن علم مذکور مقرر فرمودند و علی آقا را بنوازشهای بیکران شاهانه خوشنود و راضی ساخته بقیم مقام خدمتگذاری علم مبارک گردانیدند که هر سال درهمین مکان

سوار حوضہ مورت نام فیل با ساز و سرانجام و پاکھر وغیرہ طلائی سوار شدہ ارادہ قلعہ محمد نگر گولکنڈہ
نمود فیل مذکور ہمینکہ آب دریای موسی وجوش طلاطم او را دید بی اختیار مست و مبہوت گشتہ فیلباز
را کشیدہ زیر انداخت و سر صحرا آورد ہر چند بادشاہ خواست کہ خود را از فیل مذکور جدا ساز د ہیچ تدبیر
موافقت نکرد ناچار چند شب و روز فیل ہر جا کہ خواست میرفت و می ایستاد بقول شاعر **بیت**
رشتہ در گردنم افگندہ دوست ٭ می برد ہر جا کہ خاطر خواہ اوست ٭ الغرض این نقل عجیب و غریب است
کہ عقل را در آن راہی نیست و فی الواقع چنین بودہ کہ بارقام آمدہ حیات بخش بیگم صاحبہ مادر سلطان
عبد اللہ زوجہ سلطان محمد دختر سلطان محمد قلی قطب شاہ کہ رابعۃ الدورانی وقت خود
بودند و بصفات بسیار مشہور بحیات ماں صاحبہ اند از فرط محبت پسر خویش آب و طعام بر خود حرام کردہ
کو سہا اطراف بلدہ حیدرآباد بہر درخت توشہ ہای طعام و کوزہ ہای آب آویختند تا زیر ہر درخت کہ
فیل مست بایستد سلطان از آب و طعام محروم نماند تا سلخ ماہ ذی الحجہ یعنی تا بنظر آمدن ہلال محرم ہمین
حادثہ کبری عاید حال خلق اللہ بود کہ در مہلک ہلاکت گرفتار بودند چون بوقت مغرب حیات ماں صاحبہ
موصوفہ ہلال ماہ عزای محرم را بچشم گریان و دل بریان معاینہ نمود بجناب حضرت ابا عبد اللہ الحسین جگر بند
جناب فاطمہ زہرا صلوات اللہ و سلامہ علیہ و علیہما عرض کرد کہ یا امام شہید مظلوم پسر جگر بند این کنیز اگر
بصحت و سلامتی و خیر و خوبی آمدہ از من ملاقات کند پیش از داخل شدن دولت خانہ شاہی لنگر طلا
بوزن چہل من بخیہ بتصرف قسمیکہ در پای فیل مست لنگری بندند در کمر سلطان عبد اللہ غلام شما بستہ
پیادہ از قلعہ محمد نگر گولکنڈہ تا مکان حسینی علم اندرون بلدہ آوردہ بفقرا و مساکین و سادات و علما
و فضلا وغیرہ ارباب احتیاج تقسیم خواہم کرد سبحان اللہ تحقیق تر سید کہ بمجرد نیت کردن حیات ماں صاحبہ
موصوفہ دفعتاً ہمون آن و زمان فیل مذکور از بی اعتدالی خود برآمدہ در اختیار سلطان درآمد و
انچہ کہ سلطان حکم کرد برخلاف اول باطاعت بجا آورد تا اینکہ سلطان روانہ قلعہ گردیدہ بر در دولت

رسیدہ

دراز دو اجش در آورده سرکار رام گیر برای اخراجات برگ تنبول دختر مذکوره داده بودند و او شهزاده مذکور در همون چند سال از دار فنا بدار بقا خرامید مذکه چندان مشهور و معروف نشدند و دختر دویم را بیکی سید بزرگ نجیب الطرفین سید محمد نام که از ایران آمده بود تزویج نموده او را بطور شهزاده ها نزد خویش داشتند و در فکر تزویج دختر سیومی بودند تا اینکه دختر دویم صاحب اولاد شده بکمال عیش و سرور گذران اوقات خوش میگذرانید در آن اثنا سید احمد نام سیدی دیگر از ایران وارد بلده حیدر آباد گردیده مشهور گشت سلطان خبر ورودش یافته مقدم او را مقدم دانسته باعزاز و اکرام تمام فرود آورد هرگاه سلطان از سید محمد داماد خویش استفسار حالش نمود که در ولایت شما حال این مرد یعنی سید احمد تازه وارد چگونه بوده است او یعنی سید محمد داماد عرض کرد که سید بزرگ نجیب الطرفین و عالی نجا اند است لهذا سلطان عبد الله دختر خرد را مقرر نمود که باو بدهد و تمامی اعیان و اعزه مطابق مرضی سلطان راضی گشتند روزی سید مذکور یعنی سید احمد تازه وارد در دربار سلطان عبد الله قطب شاه حاضر بود سلطان متوجه حالش شده پرسید که حال داماد ما سید محمد در ولایت شما چگونه دیده اید و حسب و نسب ایشان بچه طور است بی تکلف عرض نماید سید احمد بلا تامل اندیشه عرض کرد که خاندان ایشان بدرجه بزرگ منش است و حسب و نسب ایشان بسیار صحیح و کریم الطرفین اند اما همینقدر سخن از سخن بر می آید که بزرگان ایشان هنگام عسرت اکثر بخانه ما آمده درس کتب ها داده فائده برداشته اند سلطان عبد الله سخنش را شنیده خاموش گردید و هیچ بر خاطر او از ین اظهار ملال نه آمد اما چون این خبر بسمع سید محمد داماد رسید داغ بدل گشته از غیض و طیش و غم و غصه لب اظهار بربست وقتیکه رسم شروع شادی که مقدمه باشد بعمل آمد سید محمد زوجه خود دختر کلان سلطان را گفت که امیر دیجال تباه از ولایت ایران امیدوار وارد اینجا گردیده التجای فراوان بمن کرد نظر بر تباهی و عاجزی او بجمیع امور ذهن نشین خاطر بادشاه نموده بدامادی مقرر ساختم و او بر خلاف ممنونی منت ذکر بزرگان مرا بالعکس بر اعلو مراتب و مدارج خویش باظهار آورد سلطان را لازم است که امیر دک را

در عشرہ محرم علم مبارک را استادہ مینمودہ باشند چنانچہ مسجد کلان و چاہ و چوک بنام علی آقای مذکور بر سر راستہ کلان متصل علم مسطور تا حال قایم و مشہور است اول مکان غربیرویہ بود و داراب بیگ نبسہ علی آقا در عہد خود این مکان شرق رویہ را کہ تا درین زمان سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت ہجری موجود و بکمال استحکام مسجود خلقت است تعمیر نمود چنانچہ تاریخ بنای مکان سنہ یکہزار و یکصد و پنجاہ و یک ہجری در پہلوی دالان بر سر حجرہ مرقوم است و خود ہم در پہلوی دیگر در حجرہ مظلوم بقتل در آمدہ مدفون گشت و ہر سال قریب دو ہزار روپیہ نقد و طلا و نقرہ و مرادی علیحدہ نذر جمع میشود و انچہ بالا بالا دست بدست میرود محسوب نیست حق غربیا النست بعد ایام چہلم ہر چہار حصہ دار فیمابین تقسیم کردہ میگیرند درین ایام ہر یک سال برای ہر حصہ دار از سرکار مقرر شدہ کہ باہم جنگ و جدل نکنند چرا کہ آمدنی عشرہ محرم اگرچہ جمع شدہ تقسیم میاید اما آمدنی تمام سال کہ بہر ہر پنجشنبہ می آید بدست ہر کس کہ می افتد میگیرد و دیگر را خبر نمیکند و باہم قصہ ہا و قضایای بیجد مینمایند لہذا از سرکار تقسیم سال بسال مقرر یافت حالا بی فساد اند خطیب عیدگاہ بلدہ حیدرآباد ہم از حصہ داران آنجاست معہذا از سرکار دولتمدار آصفیہ جاگیر چہار ہزار روپیہ برای اخراجات درگاہ علم مذکور مقرر است و راجہ چندولعل مہاراجہ بہادر از فرط اعتقاد خود نوبت و گھڑیال مقرر کردہ اخراجات آن بذات خویش میدہند درین زمان و در عہد میمنت مہد بندگان عالی مدظلہ العالی حضور پر نور و فور نذر و نیاز خلق اللہ آنچہ در علم مبارک مذکور و چہ در علم نعل صاحب و چہ در علم مبارک حضرت بی بی بیرون بلدہ روبروی دروازہ دبیر پورہ و چہ در عاشورخانہ بادشاہی و دیگر عاشورخانہا و امام بارہ وغیرہ کہ خلایق لنگرہا می آرند و نذر و نیازہا میگذرانند حدی و نہایتی نیست مفصلاً در ذکر احوال عشرہ محرم الحرام بار قام خواہد آمد انشاء اللہ تعالی گویند و بقلم آوردہ اند کہ سلطان عبد اللہ قطبشاہ را سوای سہ دختر فرزندیکہ سزاوار تخت و تاج باشد بوجود نیامدہ چنانچہ دختر کلان بشہزادہ محمد شاہ خلف کلان عالمگیر بادشاہ بوقت ورود شہزادہ مذکور بلدہ حیدرآباد

بدست ابوالحسن درست کردہ مبارکباد دادند و روز شب گشت بوقت یکپاس روز برآمدہ خود آنحضرت
ابوالحسن را نزد خود امید وار نشانیدند کہ ببین از پردۂ غیب چہ در جلوۂ ظہور می آید القصہ چون سلطان
عبداللہ قطب شاہ حکم تیاری شادی فرمود و رسم سانچق و حنابندی نیز بوقوع آمد سید احمد و زوجۂ اش
معہ متوسلان و نزدیکان ہمہ ہا خنجر ہای بران بدستہا گرفتہ منتظر آواز ہای شلک توپہای قلعہ بابت
خوشوقتی ادای رسم نکاح سید مذکور نشستند باینمعنے کہ بمجرد شنیدن آواز ہای توپہا خود ہا را جوہر کنند
چون این خبر بمادر دختر سلطان رسید او نیز با متوسلان و نزدیکان خود ہمہ خنجر ہا بدست گرفتہ نشستند کہ
ہرگاہ خبر جوہر دختر کلان و داماد کلان در رسد بلا مضایقہ خود ہا را جوہر کنیم ثانی الحال سلطان دختر خرد
و داماد خرد را گرفتہ خوشنود یہا نماید دختر خرد کہ عروس بودہ ازینمعنے مطلع شدہ گفت ہرگاہ مادر و ہمشیرہ من
خواہند کہ خود را ہلاک کنند پس خوشنودی شادی من و زندگی من چہ لطف دارد او ہم خنجر بدست منتظر گوش
بآواز نشست اخباریان محل چون خبر مفصل بسلطان رسانیدند نہایت مضطرب و متحیر گشتہ با وزرا و امرا
مصلحت نمود ہمہ ہا عرض کردند کہ سید احمد را ہمراہ ان خونریزی داماد کردن و خون تمامی محلات ریختن و
باہمہ نارضامندی دختر کدام فائدہ درین نسبت مترتب خواہد بود نگر داماد دیگر بہم نرسد سلطان فرمود کہ
درینوقت ضرور مرد یکہ لایق اینکار باشد از کجا حاضر آرم مجموع امرا و وزرا یکدل شدہ عرض کردند کہ ابوالحسن
در قرابت قریبۂ سرکار است و بہمہ صفات لایق و موصوف از ہیچکس بہتر نیست مناسب ہمین است کہ شاہ
الیہ را سرفراز فرمایند از آنجا کہ توجہ باطنی حضرت شاہ راجو صاحب در دل سلطان اثر کردہ بود سلطان
نیز ہمینہ از گوش بر آوردہ قبول فرمودہ فرمود کہ جلد او را حاضر سازند پالکی خاصۂ خود در جناب آنحضرت
فرستادہ و تمامی امرا و ارکان دولت ہمراہش شدہ از آنحضرت رخصت کنانیدہ بقلعہ بردند و غسل کتخدائی
بعمل آوردہ پوشاک فاخرہ عروسی با جواہر اعلا پوشانیدہ سہرۂ مروارید زرتار بالای سرش بستہ بشریعت
پناہ و علما و فضلا عہد فرمود کہ صیغۂ عقد خوانند چون رسم عقد منعقد گشت امرا و ملوک و اعیان حضرت

بدامادی خود سرفراز نفرمایند کہ نالائق است بمقتضای حدیث شریف نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
مَنْ لَمْ یَشْکُرِ النَّاسَ لَمْ یَشْکُرِ اللّٰہَ واگر برخلاف معروضۂ من کہ صحیح حرمت ریزی من در تمامی خلایق
و بار ناحق کردہ مشہور آفاق نمود سرفراز خواہند فرمود دیگر من روبروی ہیچکس روی خود را نخواہم
نمود و بلکہ جان خویش خواہم داد شما دختر پادشاہ ہستید مختارید زوجہ اش جواب داد کہ فی الواقع من
دختر سلطان ام لیکن مراد ومراد من بشما بستہ اند و حوالہ شما کردہ پس ہر چہ حال شما باشد ہمون حال من است
بعد شما چہ معنی دارد بلکہ پیش از جان دادن شما جان خود را بی دریغ نثار شما خواہم کرد کہ خوشنودی
زندگانی من ہمراہ زندگانی شماست ہرگاہ شما نباشید زندگی من بچہ کار خواہد آمد سید محمد خوشوقت
شدہ گفت صلاح اینست شما اینقدر مرا بمادر خود اطلاع نمایند تا او شان نیز آگاہ باشند پس دختر سلطان
بمادر خود نیز اطلاع نمود مادرش پادشاہ را اندرون محل طلبیدہ ازین معاملہ مطلع و آگاہ ساخت
پادشاہ برہم شدہ گفت کہ سید احمد نگر مالک اولاد من نیستند کہ مختار باشند اختیار بدست من است بہر کس
کہ خواہم بدہم پس فوراً برآمدہ بمردم کارخانجات فرمود کہ ہمین وقت سرانجام شادی مہیا سازند طرفہ
ماجرا این کہ در آنوقت ابوالحسن تانی شاہ کہ در اقربای قریبہ سلطان عبداللہ بود با امیدواری دامادی
سلطان در جناب مرشد خود حضرت شاہ راجو صاحب قبلہ کہ گنبد عالی البنیان بیرون دروازہ غازی بندہ
بلدۂ حیدرآباد سمت مغرب واقع است و آنجناب بچند واسطہ اولاد امجاد جناب مخدوم دین و دنیا حضرت
سید محمد بندہ نواز گیسو دراز اند حاضر می بود و آنحضرت نیز مشار الیہ را مژدہ دامادی سلطان دادہ بودند
چون رسم سانچق دختر خرد سلطان عبداللہ بوقوع آمد ابوالحسن نیز بجناب ممدوح عرض حال خویش نمود
کہ یا مولا امروز رسم سانچق بظہور آمد آنحضرت فرمودند کہ خدام خانقاہ آبخورہ ہای گلی بالطور سبوچہ ہای
سانچق با نقل و بادام وغیرہ پر کردہ بکاغذ سرخ و زرد و سبز آراستہ در صحن خانقاہ بگردانند و بگویند کہ این
سانچق ابوالحسن است کہ بخانۂ عروس دختر سلطان عبداللہ میرود و نیز بروز حنا بندی حنا از دست مبارک خود

بهادر امیر کبیر بالای راسته فتح دروازه حیدرآباد دیگری مسجد متصل کمان دروازه دولت خانه شاهی که درین زمان بشیر دل مشهور است و در مسجد مذکور سید محمد عرف سیدن صاحب خلف شاه اعظم صاحب که مشهور عالم اند ذکر ایشان خواهد آمد مدتی بتدریس و بحدیث پرداخته مشهور روزگار شده و دلعیت حیات نمودند الحال فرزندان مرحوم مقیم تقدس اند و آن رابعه عصر همواره در کار خیر دختران ناکتخدا و پرداخت طفلان صغیر غربا کندانیدن چاه و تعمیر کاروانسرا و خیرات ارباب استحقاق و نذر و نیاز بزرگان و غیره مساعی جمیله مبذول نمود و یکتای روزگار خویش بوده از آن ایام تا حال دیگری مثل ایشان بوجود نه آمد اما جناب حضرت بخشی بیگم صاحبه قبله که هزار درجه آنجناب را بالای ایشان تفوق است احوال آنمخدومه عالم در ذکر سریر آرای حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی به تحریر خواهد آمد انشاء الله تعالی

ذکر سلطنت سلطان ابوالحسن تانی شاه داماد سلطان عبدالله قطب شاه

چون سلطان عبدالله قطب شاه سریر سلطنت فانی را گذاشته متوجه عالم باقی گردید اعیان دولت و ارکان سلطنت بسبب اینکه دیگری وارث تاج و تخت نبود باتفاق میر مظفر که در آنوقت معمور کار وزارت بوده ابوالحسن داماد را بر سریر دولت قطبشاهیه نشانیدند و او در استمالت امرا و وزرا کوشیده بمیر مظفر فرمود که فرد گوشواره خزانه عامره حاضر سازند چون بملاحظه آورد بر آن فرد دستخط نمود که خزینه عامره را چهار حصه نمایند علی السویه و تقسیم کنند یکی برای رضای جناب اقدس الهی فی سبیل الله به اهل استحقاق رسانند که خوشنودی او تعالی شانه گردد و حصه دوم برای سپاه پیشگی دهند که فارغ البال بنوکری سرکار حاضر بوده تا جان بکار سرکار دریغ ندارند و حصه سیوم برای عیش و عشرت ماست و حصه چهارم برای معموری خزانه در خزانه باشد که خالی بودن خزانه بادشاهان بی اعتمادی دولت است میر مظفر عرض کرد که در مملکت دکن بادشاهان همیشه مجادله و محاربه مینمایند اگر خزانه در سرکار موجود نباشد کار سلطنت و سپاه چگونه سرانجام سرداده شود و طمانیت سپاه افواج قاهره بچه طور باشد سلاطین سابق برای همین امور خزانه را بحفاظت داشته رفته اند که روزی بکار خواهد آمد

وارکان دولت نذرها تهنیت گذرانیدند و حکم شلک مبارکباد بصدور آمد حسب الحکم توپچیان قلعه دفعتاً صد ضرب مبارکباد سر دادند چون آواز شلک توپ بسمع سید احمد مسلوب العقل[1] بد قسمت رسید و این همه معامله هویدا خاطرش گشت بغیظ و طیش تمام با رخت رنگین عروس سوار شده معه اسباب خود روانه بلده خجسته بنیاد اورنگاباد شده به پیشگاه شهزاده محمد اورنگ زیب عالمگیر خود را رسانید و یکهزار روپیه ماهوارش مقرر کرده در زمره امیران سه هزاری منصب اختصاص بخشید بعد چندی بدامادی میر جمله درآمد و ابو الحسن همواره در جناب مرشد قبله حقیقی و کعبه تحقیقی خویش حاضر میشد و توجهات آنحضرت مبذول الطاف میگردید و بنوید جان بخش سلطنت زندگانی میمود تا اینکه در چند روز سید محمد داماد کلان سلطان عبد الله بقضای الٰهی رحلت نمود از وارثان دولت سلطانی سوای ابو الحسن دیگر نماند بعد چند ایام سلطان عبد الله نیز در سنه یکهزار و هشتاد و سه هجری سلطنت دنیا را گذاشته متوجه سیر خلد برین گشت سریر دولت قطب شاهیه نصیب ابو الحسن گردید مدت سلطنت سلطان عبد الله قطب شاه پنجاه و دو سال بود و مدت حیاتش شصت سال بوده است اَلْبَقَاءُ لِلّٰہِ الْمَلِکِ الْعَزِیْزِ الْعَلَّامِ انچه که عمارت وغیره در عهد سلطان عبد الله قطب شاه باحداث درآمد در حینیکه شهزاده محمد اورنگ زیب بصوبداری دکن معمور بود در آخر از سلطان عبد الله بصلح انجامید سلطان مذکور کوهچه که متصل تالاب زیر قلعه واقع است آنرا حصار بسته ملحق بقلعه محمد نگر ساخت و پنج لک و دو چهار هزار روپیه بخرچ تیاری حصار و آلات اضراب قرار آمد و نیز رنگ آمیزی عاشورخانه بادشاهی که گذشت آورده اند که سلاطین قطب شاهیه مذهب امامیه داشته خطبه اثنا عشریه بنام داران صفویه ایران در مساجد بر منابر میخوانانیدند تا اینکه فیما بین سلطان عبد الله قطبشاه و اعلیحضرت شاهجهان بادشاه صلح واقع شده از طرفین مصلحت و موافقت کلی بظهور آمد خطبه بنام صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه جاری ساختند بطریقه مذهب سنت و جماعت تا حال همون طریقه جاری و بحال است شمه از احوال نیک مآل حیات بخش بیگم که بحیات ماں صاحب مشهور و معروف اند بارقام می آید که آن عفیفه بصفاتها موصوف بوده از آنجمله از محدثات الشان یکی قصبه حیات نگر و دیگر تالاب حیات ماں صاحبه و مسجد حیات نگر و دیگر مسجدها اندرون شهر یکی قطب عالم متصل بمکان شمس الامرا

[1] در دیگر نسخ [illegible] داماد [illegible] سلطان [illegible] باشد فقط [illegible]

بسلطان ابوالحسن تانی شاه رسید فرمود که سر دادن توپها موقوف نمایند و احدی قصد محاربه با شهزاده نکند مگر
عبدالرزاق لاری بذات خود معه پسران خویش آنقدر جنگید که صدای تحسین و آفرین از هر دو جانب بسمع
سامعان رسید و زخمهای بحد و نهایت برداشته بر خاک سرخروئی افتاد مردمان او او را بحال نزاع برداشته
سوار پالکی کرده بردند و مردم شاهی اندرون خانه اش بردند شهزاده جراحان خود را فرمود که معالجه او بزودی نمایند
اما سلطان ابوالحسن خبر ورود اعظم شاه شنیده پالکی سوار گردیده برآمد و شاهزاده مذکور آمده سلام بقواعد آداب
بجا آورد محمد اعظم شاه دست بر سر خود گذاشته سلام گرفت سلطان ابوالحسن نزدیکتر آمده یک تسبیح مروارید
که در دست خود داشت نذر کرد و گفت شعر برگ سبز است تحفهٔ درویش ٭ چه کند بی نوا همین دارد شهزاده
تسبیح را از دست گرفته قبول فرمود بعد از ان چون نزدیکتر آمده دست خود بالای گردن رخش سواری شاهزاده
داشته استاده بود و کلمه و کلام میکرد نسقچی شهزاده آواز داد که با ادب و تفاوت باشند شهزاده محمد اعظم شاه بنظر
غضب طرف نسقچی ملاحظه کرده فرمود که خاموش ای موذی از عذاب الهی نمیترسی که این شخص کیست بهر قسمیکه
استاده باشد منع نیست که سلطان است درین اثناء داروغه باورچیخانه بسلطان ابوالحسن عرض کرد که بطریق
معمول خاصه تیار و حاضر است سلطان مذکور از شهزاده موصوف اجازت چیز خوردن طلبیده رخصت حاصل
نمود امانت خان و دیانت خان امیران بادشاهی همراه شده یکی در خوردن طعام شریک شد و دیگر مناسب
ندانسته سوال کرد که درینوقت جهان پر آشوب است چگونه رغبت بطعام شده باشد سلطان فرمود مهربان
من بفضل الهی بزرگان ما مدتی درین دیار اوقات خودها بکمال عزت و ثروت بسر برده اند پوشیده نیست
چون نوبت بمن عاصی رسید چهارده سال قسمیکه گذشت بر همه خلق الله نیز ظاهر است از آنجا که تقدیر چنین
بود یعنی امر جلیل القدر حکومت اینجا بتحویل خلیفه عادل که بهمه صفات موصوف است در آرد ازین چه بهتر پس
خوردن غم و الم هیچ فائده ندارد بلکه از خلاف خواست عالم علوی و ناراضامندی مرضی ایزدی جل شانه
محض سفلگی و گنهگاری ظاهر میشود اما اوقات عاصی که معمول بیست از ان هم در گذشتن کفران نعمت الهی

سلطان ابو الحسن جواہر ادکہ بادشاہان سلف خزینہ را بحفاظت داشتہ رفتہ اند وباہمراہ خویش خواہم برد پس
در یک حصہ خزانہ عمارت چار محل بخرچ ہشت لک روپیہ بالای جویبار موسی باحداث در آوردہ جشن با ترتیب
داد کہ ہیچ چشمے بآن جاہ وحشم ندیدہ وہیچ گوشی بآن تزک نشنیدہ بلکہ حرف برمردمان ہفت کشور است معہذا
انچہ کہ اخراجات عیش وعشرت وسلوک باخلایق سلطان مذکور نمودہ مشہور ومعروف آفاق است ہمہ در ہمون
یک حصہ خزانہ است گویند روزی حضرت شاہ راجو صاحب قدس سرہ یک انار بدست فقیر خود دادہ فرمود کہ این
انار را در دست رو بروی خویش لسلطان ابو الحسن خورانیدہ حاضر شود فقیر چون انار آورد سلطان مذکور
در خواب قیلولہ بود ہر گاہ بیدارش کردند انار از دست فقیر بدست خود گرفتہ بر سر وچشم نہادہ چون انار را
شگان داد چہاردہ دانہ از شگافش بیرون برآمد آن دانہا را خورد و بفقیر گفت کہ حسب الحکم دانہا خوردم
وحکم پیر ومرشد بجا آوردم بعد بیداری تمام دانہا خواہم خورد ہر چند فقیر تشدد نمود کہ حکم حضرت برائے
خورانیدن دانہای تمامی انار است وتقید بلیغ فرمودہ اند ابو الحسن او را بالحاح والنعام واکرام روانہ
ساخت فقیر کیفیت مفصل بجناب آنحضرت عرض نمود آنحضرت نہایت غصہ کردہ فرمودند خواستہ بودم ہر قدر
دانہا کہ درین انار ہستند آنقدر سالہای دراز سلطنت در خاندان او باشد چون تقدیر چنین است زیادہ
از چہاردہ سال حکومت نخواہد کرد انچہ کہ جشنہا وسیر ہا وسلوک باخلق اللہ سلطان ابو الحسن کردہ دفتری باید
کہ بتحریر درآید ونیز کیفیت مناقشات ومحاربات فیما بین سلاطین دکن خصوصاً درمیان سلاطین قطب شاہیہ
وبادشاہان تیموریہ درباب انتزاع حکومت دکن علی الخصوص در مقدمہ حیدرآباد کہ بوقوع آمدہ است از کتب
مبسوطہ مفصل ہویدا میشود چون اجمال برای اختصار منظور بود بارقام آوردہ اند کہ ہر گاہ عبد اللہ خان
پنی ورخست خان افغانان مہدوی وہزاری قلعہ محمد نگر برای رقم قلیل تنخواہ خودہا کہ سی ہزار روپیہ بودہ
نمک حرامی را کار فرمودہ دروازہ خرد قلعہ مذکور را بر مردمان او رنگ زیب بادشاہ کشادہ بوقت
شب کہ یکپاس ماندہ بود سی ہزار ملازمان بادشاہی را با شہزادہ محمد اعظم شاہ اندرون قلعہ گرفت واین خبر

لسلطان

تقرر محمد کام بخش بصوبداری حیدرآباد از پیشگاه اورنگ زیب عالمگیر پادشاه

آورده اند که اورنگ زیب بعد تسلط بر دولت قطب شاهیه محمد کام بخش فرزند خود را بصوبداری حیدرآباد و ممالک متعلقه آن مقرر کرده خود متوجه بلده خجسته بنیاد گردید شاهزاده مذکور عمارات عالیشان قلعه محمد نگر و بلده حیدرآباد مثل چار محل و گوشه محل وغیره را گذاشته در محله اردو عمارت نو باحداث درآورد تا خود در آنمیان سکونت نماید هرگاه اینخبر بعالمگیر بادشاه رسید فرمان بنام شاهزاده محمد کام بخش صادر گشت که باوجود بودن مکانهای متعدد قطب شاهی از سر نو عمارت نو باحداث درآوردن و صرف بیجاست معلوم نشد که کدام فائده ازان مترتب بوده باشد جلد بعرض رسانند شاهزاده عرضی در جواب آن بدینمضمون بقلم آورد که آنچه ارشاد کرامت بنیاد شرف صدور یافت عین مستحسن و درحقیقت حال چنین است اما فدوی را باوجود صوبداری و مختاری حیدرآباد و ممالک محروسه متعلقه آن مقدوری نیست که روشنی چراغهای معمولی شام دران عمارات عالیشان که بذاته مینموده باشند تا بروشنی تمام شب و بودن درآنجا و بسر بردن اوقاتها چه رسد این حوصله همان شاهان بابرکات و سلاطین صاحب نیات بوده که درین عمارت روشنی ها کرده تماشاها دیده و خود تعمیر درآورده جشنهای شاهانه نموده سکونت ورزیده اند فدوی بقدر حوصله و مقدور خویش مکانی کوچک بتعمیر درمی آرد تا درانمیان بماند عالمگیر بادشاه از ملاحظه عرضی محظوظ شده خاموش گردید چنانچه تاحال دروازه آن مکان که مشهور بدروازه حویلی محمد کام بخش شهزاده شده موجود است و در عمارت او فراشخانه سرکار است و اطراف آن محله ها شده مردمان خانها ساخته میمانند مکان شیخ احمد عبادی جمعدار عرب هانیز همونجا بتعمیر درآمده است اما شمهٔ از برکات دولت قطب شاهیه بتحریر می آید گویند چنینکه تیاری حوض گوشه محل در عهد سلطان ابوالحسن درآمد دوازده هزار دهمس والیان که عبارت از مزدوریان باشد بکار دهمس معمور بودند و معمول اینهاست که بوقت کار سرود میسرایند روزی سلطان فرمود که امشب ما ملاحظه کار دهمس والیان و سرود اینها خواهیم فرمود این همه ها را یک یک ساری طاش و یک یک چولی طاش طلائی و نقرئی پوشانیده حاضر دارند و اطراف حوض همه روشنی

متصور چون خلیفہ زمان عادل است کارہا ہمہ آسہل و یانت خان بر اعتقاد سلطان تحسین نمود بعد ازان از محلات خود ہم رخصت شدہ سوار پالکی گہٹا ٹوپ داخل لشکر بادشاہی گردید کارگذاران عالمگیری متصرف کارخانجات شدہ غیر از محلات سلطان ابوالحسن و اسباب ایشان بالای ہمہ دست تصرف دراز کردہ بعرض پرداختند و نیز حکم بادشاہ چنین بود کہ متعرض حال مستورات نشوند آنہا را بحال شان واگذارند گویند در اثناء راہ طفل لطیفے چہار سالہ کہ در پالکی ہمراہ سلطان ابوالحسن نشستہ بود از تشنگی آب خواست در آنوقت آبدار خاصہ کجا ہمراہیان اش یک پیالہ آب از سقہ بازار گرفتہ اندرون پردہ پالکی دادند سلطان ابوالحسن دید کہ ہیچ نزدیک نیست آویزہ الماس کہ در حلقہ گوش طفل بود برآوردہ در پیالہ آب انداخت او مال پنجاہ ہزار روپیہ بود او رنگ زیب گفت کہ دو ہزار روپیہ بسقہ مذکور دادہ آویزہ را داخل سرکار نمایند چون پالکی رسید چندروز در خیمہ بحفاظت داشتہ روانہ قلعہ دولتاباد معہ محلاتش نمودند پس در سنہ یکہزار و نود و ہشت ہجری انتقال دولت قطبشاہیہ بخاندان تیمور صاحبقران گورکان گردید فاعتبروا یا اولی الابصار تقسیم سالہای عمر سلطان مذکور نیز از جملہ عجایبات است چہاردہ سال در عالم طفولیت و چہاردہ سال در خدمتگذاری پیر خود چہاردہ سال در فرمانفرمای دولت و چہاردہ سال در قید عالمگیر بادشاہ در دولتاباد جملہ پنجاہ و شش سال باین تقسیم بالفرام رسید گویند روزی قلعدار دولتاباد را خواب شد کہ جناب حضرت امیر المومنین مظہر العجائب علی ابن ابی طالب صلوات اللہ و سلامہ علیہ میفرمایند کہ ابوالحسن دوست ما بروز پنجشنبہ ودیعت حیات میکند کما حقہ بتدفین و تجہیز ش پرداز د علی الصباح کہ پنجشنبہ بود قلعدار بر در دولت سلطان ابوالحسن بعز طلب حاضر گشتہ عرض کنانید کہ فدوی را از جناب مبارک سلام مرتضوی چنین حکم شدہ است سلطان ابوالحسن در جواب قلعدار مذکور از اندرون محل گفتہ فرستاد کہ آن پنجشنبہ آیندہ است چون پنجشنبہ دیگر آمد علی الصباح خبر رحلت سلطان ابوالحسن تانی شاہ شایع گردیدہ خلقت را از شنیدن این راز نہان و مرتبہ سلطان سعادت نشان حیرتے افزود سبحان اللہ سلاطین سلف در باطن ہم ہیچو مبذول الطاف غیبے بودند

رونق افزا شده اشرفیها بخدام حرمت میفرمایند و سوای این زر نقد بفاتحه سالیانه هر یک از ایشان که عبارت از عرس است خود متوجه شده عنایت میکنند الله تقدس و تعالی عمر و دولت بادشاهان روی زمین بفرط الطاف خویش شهنشاه مالنصیب فرماید که خدا شناس و حق دان و منبع حسنات است دیگر تعمیر چار منار که نهایت شکسته و ریخته و افتاده بدهیئت شده بود آنحضرت از سر نو نو بنو گردانیده روح سلطان محمد قلی قطب شاه را خوشنود فرمود چنانچه درین سال که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجریست اندکی تعمیر باقیست انشاالله تعالی قریب باتمام میرسد اگرچه اراده پرکینه اورنگ زیب بادشاه برای انهدام چار منار هم مقرر شده فرمودند که این عمارت هیچ معنی ندارد و صور فیلان و شترهای فواره حوض که محض بت پرستی است از بیخ برکنده براندازند مراد اینکه نام و نشان سلاطین قطبشاهیه اصلاً و مطلقاً در جهان نماند چون مردمان حق شناس عرض کردند که بالای این عمارت مسجد عبادتگاه معبود حقیقی است سر فرو کرده خاموش گشت و این زور توانا بالعکس اراده اش بدست بادشاه حق آگاه از سر نو تازه کنانیده نام آورساخت تا عمر و دولت بانی مبانی صاحب تعمیر جدید روز افزون باشد و نیکنامی اش در ربع مسکون مشهور آفاق گردد

باب دوم در ذکر سریر آرایان دولت آصفیه

ذکر مسند آرای نواب مستطاب معلی القاب خورشید رکاب مغفرت مآب نظام الملک آصفجاه طاب ثراه ذات قدسی سمات آن منبع خوبیهای صوری و معنوی از تحریر و تقریر بیرون است از آن جمله از هزار یکی و از بسیار اندکی بقلم حقیقت رقم می آید جد مادری نواب مغفرت جمدة الملک مدار المهام سعد الله خان است که تا دم زندگی بوالا خدمت وزارت کل و منصب جلیل القدر هفت هزاری هفت هزار سوار در پیشگاه اعلیحضرت شاهجهان بادشاه سرفراز بوده و جد پدری آن قدسی صفات عابد خان[۵۱] مرحوم است که پدر بزرگوارش عالم شیخ مقتدای سمرقند بوده عابد خان مغفور در سال لست[۵۲] و نهم صاحبقران ثانی بهند آمده بملازمت سرفراز گشته بزیارت حرمین شریفین روانه گردید بعد مراجعت در سلک ملازمان عمده شهزاده محمد اورنگ زیب منسلک گشته ترددات نمایان بظهور آورد

[۵۱] اسم گرامی خواجه عابد قلیچ خان است ۱۲ محرره احمد الموسوی — [۵۲] مطابق سنه هزار و شصت و پنج هجریست ۱۲ احمد الموسوی

تختہ بندی چراغان نمایند و آتشبازی نیز حاضر باشد پس بوقت شب بر آمدہ ملاحظہ فرمودند و انعامہا دادند مشہور
است کہ این دوازدہ ہزار ساڑی و چولی طاش از یک توشک خانہ بادشاہ عالی ہمت سلطان ابو الحسن تانا
شاہ مرحمت گشت پس برکات دیگر کارخانجات ازہمین معنی قیاس و دریافت باید فرمود مصرع ببین تفاوت
رہ از کجاست تا بکجا ✦ چون ہمت سلاطین قطب شاہیہ را حدی و پایانی نیست و مراد ازین تحریر صرف اظہار
علو ہمت دولت خداداد بی زوال خاندان عالیشان آصفیہ ادام اللہ اقبالہ و عمرہ و سلطنتہ منظور است
و افسانہ ماضی حیرت افزای چشم و گوش جہانبانان توان گفت لا بد برہمین بیت اختتام نمود بیت دنیا ہمہ ہیچ و کار
دنیا ہمہ ہیچ ✦ ای ہیچ برای ہیچ بر ہیچ مپیچ وَالسَّلَامُ عَلیٰ مَنِ اتَّبَعَ الْھُدیٰ اما طرفہ ہمت خداداد خاندان
آصفیہ اینکہ از وقت رحلت سلاطین قطب شاہی و انتقال دولت الیشان بخاندان تیموریہ گاہی فاتحہ سالیانہ
سلاطین قطبیہ مرحوم در ہیچ عمل العمل نہ آمدہ گنبدہا ہمہ کہ بخرچ لکوکہا روپیہ بتعمیر در آمدہ و سرسبزی اشجار و دلچسپی
انہار آنجا آنقدر خراب شد کہ کلالان خران خود ہا را در الیشان بستہ زندگانی خویش میکردند ہرگاہ بندگان عالی
حضور پر نور بادشاہ حق آگاہ جوان بخت پیر تدبیر ناصر الدولہ آصفجاہ آدام اللہ اقبالہ و عمرہ و خلد اللہ ملکہ
و سلطنتہ و دولتہ بکمال اشتیاق کہ واقف بر تمامی احوال الیشان ہستند برای فاتحہ رونق افزا شدند بسیار
بسیار تاسفہا فرمودہ حکم جہانمطاع عالم مطیع خود بصدور آوردند کہ حافظان و خادمان و فراشان و جاکروبان
متعدد ہا در ہر گنبد مقرر شدہ معمور کار باشند و ہر روز قرآن خوانی کردہ فاتحہ بنام سلاطین مرحوم مذکور
میدادہ باشند معہذا سوای این فرش ہر جا غلافہای عمدہ از طاش و کمخاب و مخمل و اطلس و سقرلاط متعدد
تیار کنانیدہ فرستادند کہ قبور سلاطینان ماضی برہنہ نباشند و نیز تیاری خیابان و اشجار و انہار کنانیدہ
باغبانان وغیرہ متعین فرمودند کہ بوستان دلچسپ از سابق زیادہ تر بوقوع آمد و دو صد روپیہ ماہوار بہا
اینہا از سرکار مقرر کردہ کہ باستصواب فتح اللہ بیگ خان بہادر نصیب یار جنگ خانسامان ماہ بماہ میرسد و
لنگر دو روپیہ روزانہ ماہوار مقرر یافتہ ہر روز لغربا و فقرا طعام لذیذ میخورانند و ہمیشہ برای فاتحہ

رفیع الدرجات و رفیع الدوله نیز در عرصه قلیل از عارضه در گذشتند در عهد محمد شاه آنجناب بصوبداری و مالوه
معمور بوده از سوء مزاجی ارکان سلطنت بعزم تسخیر دکن از اوجین سال دویم جلوس فردوس آرامگاه محمد شاه
مطابق سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری در عین برشگال ملک مالوا طی کرده از نربدا و اکبر پور گهرکهون
قلعه اسیر را مضرب خیام نمود و آن محکم اساس را بحکمت عملی از طالبخان قلعه دار گرفته برای گذاشتن صاحبزاده
خردسال و پردگیان عصمت خصال بدست آورده غازی الدین خان بهادر نصیر جنگ و میر احمد خان بهادر
ناصر جنگ را در قلعه مذکور گذاشته پنج ضرب توپ را ضمیمه توپخانه رکاب فرمود و از آنجا در لعل باغ
دار السرور برهان پور نزول رایات گشت محمد انور خان بهادر قطب الدوله ناظم برهان پور بملازمت پیوست درین
اثنا آمد سید دلاور خان بخشی فوج امیر الامرا که بتحریک آواز پیشگاه سلطانی با جمعیت کثیر برای مجادله
و محاربه نواب موصوف تعین گردیده بسمع والا رسید سیزدهم شعبان سنه مذکور در سواد رتن پور جاوره سرکار
هندیه دوازده کروهی این طرف دریای نربدا اتفاق فریقین واقع شد سید دلاور خان بقتل رسید لوای
نصرت بجانب برهان پور برافراشت هنوز جراحتهای مبارزان اندمال نیافته بود که سید عالم علیخان همشیره
زاده امیر الامرا جلوریز از اورنگ آباد بمقابله جیش منصور شتافت هر چند آن عالیجناب نصایح شفیقانه
فرمودند سودمند نشد ناچار استمداد از درگاه داور توانا خواسته بدفع آن پرداخت در ظاهر قصبه بالاپور تعلقه پایان
گهاط صوبه برار ششم ماه شوال سنه مذکور تلاقی فئتین دست داد قطعه بلا باز هنگامه آرائی شد + دگر سیل
خون دشت پیمای شد + سپاه دو سو تیغ در هم نهاد + زره دیده از بیم بر هم نهاد + عالم علیخان نیز از غیرت
ذاتی در عین معرکه از پا درآمد شعر بگیتی است تا رسم فتح و شکست + چنین فتح کس را نداد دست +
پس الویه عزیمت بصوب خجسته بنیاد افراشته بعز نزول رونق تازه بخشیده در انتظام مهام ملک و ملت کوشید
امیر الامرا النعل در آتش گشته بادشاه را متوجه مهم دکن گردانید بمقتضای التقدیر یضحک علی التدبیر
ششم ذی الحجه مسطور در منزل توره که از فتح پور سیکری سی و پنج کروه غربی واقعست امیر الامرا باشاره

و پس از جلوس خلد مکان تفویض صدارت کل صدر نشین شد بعد ازان بخطاب قلیچ خان و منصب پنجهزاری اختصاص
یافت بست و چهارم ربیع الاول سنه یکهزار و نود و هجری در محاصرهٔ گولکنده بزخم گولهٔ توپ برحمت حق پیوست مدفن
شریفش متصل قلعهٔ مذکور بمقبرهٔ قلیچ خان مشهور و موجود است خلف ارجمندش میر شهاب الدین در بدو حال نام
کشکداری قیام داشت در سال بست و سیوم بسبب رسانیدن خبر حقایق سید حسن علیخان عالمگیری از درهٔ کوه پر اشجار
و احجار باضافهٔ منصب و خطاب خانی و عنایت فیل و ترکش خاصهٔ بلند مرتبه گشت سال بست و چهارم هنگام طغیانی
بر شهزاده محمد اکبر که باغی شده بود از یکرنگی خود بعوض تقلیل از منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب
غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ اوج پیمای مراتب علیا گردید و در جلدوی تردد ات نمایان فتح بیجاپور
بافزایش فقره فرزند ارجمند بلی ر یونگ بر القاب سابق تارک عزت باسمان رسانید و ابتدای جلوس خلد منزل
بصوبداری گجرات معمور شد و همو بجا در سال چهارم بزندگانی طبیعی درگذشت نعش او را بدهلی برده متصل اجمیری دروازه
در مقبرهٔ و خانقاه بنا کردهٔ او مدفون ساختند خلف ارجمندش نواب مغفرتمآب است نام اصل آنجناب
میر قمر الدین سال ولادت سنه یکهزار و هشتاد و دو هجری چون لمعان خورشید سعادت و کامگاری از افق آن
والا رتبت میدرخشید در کمتر زمانی بخطاب چین قلیچ خان و منصب چهار هزاری چهرهٔ مراد برافراخت پس از
ارتحال خلد مکان از پیشگاه خلد منزل بهادر شاه بخطاب خان دوران خان بهادر و صوبداری اوده و فوجداری
لکهنؤ و غیره متقضی المرام گردید و چندی ترک منصب فرموده در دار الخلافه شاهجهان آباد کناره گرفت
در سنه یکهزار و یکصد و بیست و سه هجری همین خلف خلد منزل جهاندار شاه از تخت برافتاد در عهد محمد
فرخ سیر اول سال جلوس بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و صوبداری
دکن معمور گشت سال سیوم که صوبداری دکن بسید حسین علیخان امیر الامرا تفویض یافت آن والا رتبت از برهمی
اعیان دربار بتقریب فوجداری سنبل و مرادآباد و بتادیب زمینداران کوهستان سوالک با توپخانه جنگ
روانه شد هرگاه فیمابین بادشاه و سادات هوای مخالفت آماده شد و محمد فرخ سیر از تخت برافتاد شاهزاده

محرم سنہ یکہزار و یک صد و سی و ہفت ہجری بروز جمعہ با اسعد خان و مسعود خان پسران خود بقتل رسید مجموع ممالک دکن از آب نربدا تا انتہای صوبہ بیجاپور و حیدرآباد کہ بدریای شور پیوستہ بقبضہ اقتدار در آمد خواجہ محمود خان و حامد اللہ خان پسران مقتول زخمہا برداشتہ نظربند شدند خود بدولت سمت حیدرآباد نہضت فرمود جلال الدین محمود خان کہ بہ نیابت آن عزیق لجہ فنا بصوبداری حیدرآبادی پرداخت کنارہ گرفت و خواجہ احمد خان پسر بزرگ عماد الملک با احمال و اثقال با پردگیان حرم بگولکنڈہ پناہ بردہ باتفاق صندل خواجہ سردار فراہم آوردن جمعیت مصروف گشت تا آنکہ دریای موسی مضرب خیام شد آن جناب تسخیر قلعہ گولکنڈہ بر وقت دیگر دانستہ فتح قلعہ نو بجر فرمود از آنجا بحیدرآباد آمدہ خواجہ احمد خان را نیز از قلعہ مطمئن ساختہ بملازمت در آوردہ منصب شش ہزاری چہار ہزار سوار و شہامت خان بہادر را و خواجہ محمود خان را بمنصب پنجہزاری سہ ہزار سوار و خطاب مبارز خان بہادر حامد اللہ خان را بمنصب دو ہزاری یکہزار سوار و خطاب بہادری سرفراز فرمود و آنجناب ہمشیرہ خود را بازدواج حامد اللہ خان بہادر در آوردہ عداوت محبت بدل ساختند و باقیماندہ ہا نیز مورد الطاف گشتند و در عمل امیر الممالک صلابت جنگ بہادر خواجہ محمود خان بخطاب مبارز الملک غالب جنگ و نظامت حیدرآباد سباہی شد بعد انتقال او حامد اللہ خان بہادر بخطاب مبارز الدولہ مبارز الملک و دیوانی سرکار عالی اوج بپایہ ترقی شدہ ورق ہستی در نوردید در حالت تحریر در عہد خدیو حق آگاہ بندگانعالی ناصر الدولہ آصفجاہ آدام اللہ اقبالہ و سلطنتہ مطابق سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت ہجری یکی از نبایر عماد الملک مرحوم مذکور در منصبداران سرکار بدرماہہ دو صد روپیہ باقی است دیگر نشانی نیست اما ہمشیرہ علاتی این محرر اوقات در عہد حضرت غفرانمآب کہ یکی از نبایر مرحوم مذکور خواجہ ابو الامداد خان برادر خرد حقیقی خواجہ ابو الارشاد خان را منسوب بود و پسرش خواجہ ابو الفتح نیز در زمرہ منصبداران سرکار بدرماہہ شصت روپیہ حاضر است مہدا چون خبر فتح بپادشاہ فردوس آرامگاہ محمد شاہ رسید از راہ دلجوئی در سنہ یکہزار و یکصد و سی و ہشت ہجری بخطاب والای آصفجاہ

اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بخشی بدست میر حیدر کاشغری جد ممتاز الامراء بهادر والد میر کلانخان کلان در سواری
پالکی زیر گلال بار بادشاهی بقتل رسید بعد مراجعت بادشاه جانب دار الخلافه قطب الملک برادرش که یکی
از شاهزاده را سلطنت برداشته بمقابل سلطانی پیش آمده بود مقید گشته رهرو راه فنا گردید و اعتماد الدوله
از پیشگاه خلافت بعطای خلعت وزارت کل و منصب هشت هزاری هشت هزار سوار و خطاب وزیر الملک سرفراز
گردیده بمنزل مقصود در سال سوم بساط هستی در نوردید آن والا مرتبت در سنه یکهزار و یکصد و سی و چهار هجری
از دکن بطلب حضور گشته پنجم جمادی الاول بخلعت وزارت قامت مباهات پیراست سال پنجم معز الدوله حیدر
قلیخان خراسانی ناظم گجرات که بغاوت پذیر شده بود بادشاه این دستور ارسطو فکر را بعطای خلعت خاصه
و فیل و جواهر و زره داودی و جمدهر مرصع مباهات بخشیده بکفایت آن مهم مجاز فرمود و مبلغ ده لک روپیه
بنابر نگهداشت سپاه جدید از خزانه شاهی مرحمت کرده صوبه داری مالوه و گجرات ضمیمه وزارت و صوبداری
دکن گردانید چون حیدر قلیخان در تعلقه را نافراری شده خرید بتجویز آنجناب حامد الله خان بهادر عم گرامی
او از پیشگاه خاقانی بخطاب معز الدوله صلابتجنگ ناموز گردیده نیابتاً بنظم و نسق صوبهٔ گجرات مامور شد
و نیابت صوبه داری مالوا به عظیم الله خان بهادر پسر عمه خود را در آنجا رفته سپرده و اوایل جمادی الاول
سال مذکور بدار الخلافه رسیده بعطای خلعت فاخره و مالای مروارید و فیل با ساز طلا و اسپان عربی
عز افتخار یافت چون طور دربار و اعیان سرکار را بی طور ملاحظه فرمود بتقریب ناسازی مزاج و هوای
دار الخلافه بمراد آباد مسترخص شده روز رخصت خلعت خاص با طرهٔ الماس که بادشاه بر سر خود داشت
مرحمت گردیده درین اثنا که صوبداری دکن از تغیری آنجناب بعماد الملک مبارز خان ناظم حیدرآباد
با و تفویض یافت ششم ذیقعده سال ششم جلوس مطابق سنه یکهزار و یکصد و سی و شش هجری رونق افزا
بلدهٔ خجسته بنیاد گردید و عماد الملک نیز آماده حرب بمقابله و محاربه شتافت در سواد شکر کهیره مضاف بالاگهاٹ
تقابل فریقین دست داده بتائید الٰهی بمحوای وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ یکپاس روز باقیمانده بست و سیوم

محرم

ساخت درین ضمن نواب عالیجناب ناصرجنگ نایب دکن باغوای بعضی کوته اندیشان خیال خودسری نمود آنجناب از پیشگاه سلطانی مرخص شده بدکن رسید بستم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و یک صد و پنجاه و چهار ہجری در سواد خجسته بنیاد فیمابین مقابله رو داد تفصیل آن در ذکر احوال نواب عالیجناب خواہد آمد بعد ازان در سنه یکهزار و یک صد و پنجاه و شش ہجری در ملک کرناتک اراده فرموده قلعه ترچنا پلی از مرار راو گهوڑپڑه مستخلص ساخت و ملک ارکاٹ از قوم نوایت برگرفت و در سنه یکهزار و یک صد و پنجاه و ہفت ہجری قلعه بالکنڈه از بی منور خان برادر مقرب خان دکنی بقبضه اقتدار در آورد و ازانجا در چهارم جمادی الاخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک ہجری روز دوشنبه بقول خواجه منعم خان که سوانح دکن نوشته اند و پنجم جمادی الآخر سنه مذکور روز یکشنبه بقول صاحب تزک آصفیه شاه تجلی علی در سواد برہان پور لوای عزیمت بدار الملک بقا افراشت نعش آنحضرت را بجلد آباد روضه منوره قریب دولت آباد پایین مرقد منوره شاه برہان الدین غریب قدس سره العزیز مدفون کردند نور الله مضجعه و از آثار آنجناب شهر پناه بلده برہان پور که در سنه یکهزار و یکصد و چہل و یک ہجری باحداث آورد و آبادی نظام آباد اجینه که بالای کتل فردا پور که خیلی ویران بود طرح انداخت و مسجد و کاروانسرای آنجا و دولتخانه عالی و پل تعمیر فرمود تاریخ بنای نظام آباد درین رب اجعل هذا البلد امنا یافته اند و حصار شهر پناه حیدرآباد که عماد الملک مبارز خان شروع کرده بود هر قدر که بی کنگره طرف دروازه چادر گهاٹ و دروازه دبیر پوره است تیاری عماد الملک است و هر کنگره دار نواب موصوف باحداث در آورده اند و خلوت مبارک و خوابگاه و دیوان عام و جلوخانه وغیره دولتخانه حیدرآباد معه بنگله دروازه خوابگاه مذکور که بفضله تعالی شانه بدولت اقبال جلوگاه حضور پرنور ہست ہمه تیاری آنحضرت است طرفه طرز و نقشه عجیب و غریب دروازه کلان کمانی جلوخانه ڈیوڑی مبارک را که مشرف بر راسته کلان چوک در بازار بلده حیدرآباد است که اگر از بیرون در راسته مذکور ملاحظه فرمایند چنان معلوم شود که فیل عماری خاصه ہرگز معه عماری اندرون کمان دروازه مذکور نخواہد رفت و فی الحقیقت عماری زردخاص که بالای فیل مشت دستی می بندند و از

عطای خطاب آصفجاه از پیشگاه محمد شاه بادشاه هندوستان

و منصب هشت هزاری هشت هزار سوار سربلند فرمود و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری بر طبق خواهش
سلطانی آنجناب خلف خود نواب عالیجناب ناصر جنگ بهادر را بانتظام دکن گذاشته محمد انور الله خان را دیوان
مدار المهام فرموده عازم حضور لامع النور گشت آخر ربیع الاول سنه مذکور سعادت ملازمت خاقانی دریافته بعطای
خلعت فاخره و فیل با ساز طلا و اسپان عربی و عراقی ممتاز گردید بعد دو ماه بنا بر تادیب غنیم مامور شده بتفویض
صوبداری اکبرآباد از عزل راجه جی سنگه و صوبداری مالوا از تغیر باجی راو سرفراز گشته به اکبرآباد رسید و
محی الدین صاحب را که قرابتی با آنجناب داشت به نیابت صوبداری آنجا مقرر نمود و خود بدولت و اقبال متوجه
مالوا شد و از دریای جمن و اتاوه و مانکپور زیر کالپی شده در ملک بندیله درآمد و راجه آنجا ملتزم رکاب گشت
بعد طی منازل در نواح بهوپال باجی راو با فوجی چون مور و ملخ متقابل شد در ماه صیام نایره مقابله بظهور درآمد
درین ضمن مطابق سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری خبر آمد آمد نادرشاه اشتهار یافت بمقتضای اندیشه به مصالحت
پرداخته بدار الخلافه رسیده شریک وقت بادشاه گردید چون خبر رسید که نادرشاه با قشونهای آراسته و پیراسته
دار الخلافه لاهور از ذکریا خان پسر شریف الدوله عبد الصمد خان گرفته خرابی بسیار نموده اراده جهان آباد دارد
در آنوقت بنا بر مقابله فوج نادری باتفاق بخشی الملک بطریق منقلا تعین شد چون نادرشاه بقصبه سرهند که
مابین لاهور و جهان آباد واقع است و از جهان آباد صد کروه فاصله دارد رسید بادشاه هم برآمده ملحق فوج منقلا گردید بعد تلاقی فریقین
و محاربات صعب از قضای آسمانی و بی نسقی افواج سعادت خان برهان الملک اسیر فوج نادری گشت و امیر الامرا
گرم گیر و دار میدان کارزار داد تهوری داده در کار ولی نعمت جان شیرین درباخت و چشم زخمی بفوج بادشاهی
رسید بادشاه چاره کار برای صائب این صاحب تدبیر گذاشته با نادرشاه مصالحت فرمود آنچه تدابیر متین که در صلح
نادرشاه ازان ارسطو فطرت بعمل آمده از کتب مبسوطه هویداست بالجمله نادرشاه با آن قهر و جبر سلوک و مروت
با این افلاطون وقت که نمود از حیطه وهم و خیال بیرون منصب جلیل القدر امیر الامرائی ضمیمه مراتب دیگر بآنجناب

ساخت

چہارمی کہ در معنی از ہمہ بہتر و اول نوان گفت ذات معدلت آیات رونق بخش دولت آصفیہ نواب مستطاب میر نظام علیخان بہادر آصفجاہ ثانی انار اللہ برہانہ پنجمی امیر الامرا سید محمد شریف خان بہادر شجاع الملک بسالت جنگ ششمی معتقد الدولہ حسین قلیچ خان بہادر ناصر الملک المشہور بمغل علیخان بہادر ہمایون جاہ وصایای چند کہ وقت رحلت نواب موصوف بنواب عالیجناب نواب ناصر جنگ فرمودہ اند مشہور آفاق است اختصاراً بہ ترقیم نہ آمدہ

ذکر مسند آرائے نواب عالیجناب میر احمد خان بہادر ناصر جنگ شہید

نواب ناصر جنگ دومی خلف نواب مغفرت مآب است بعد رحلت آن جناب مسند آرای ریاست دکن گشتہ طنطنہ اقتدار خود در چار سوے مملکت انداخت کہ غنیم پا از گلیم بیرون نگذاشت روزے دربار ارکان دولت از ہیبتش جرأت عرض نکردند چنانکہ نواب مغفرت مآب بہ اصغاے آمد آمد نادر شاہ از مہم باجی راؤ اغماض کردہ از مالوا روانہ درگاہ سلطانی شد نواب عالیجناب را بہ نیابت دکن معمور ساخت باجی راؤ با فوج بی شمار بمقابلہ پیش آمد از فضل آلہی و دلاوری عالیجناب ملتجی بملازمت گشتہ نواب سرکار کھرگون و ہندیہ باقطاعش عنایت فرمود و در سنہ یکہزار و یکصد و پنجاہ و سہ ہجرے کنار دریای نربدا فوت شد ہمین سال کہ نواب مغفرتمآب از دار الخلافہ عازم دکن شدہ سلخ شعبان بہ برہان پور نزول اجلال فرمود عالیجناب متہور خان بہادر خویشگی و صف شکن خان بہادر مجاہد جنگ را کہ بیشتر بمہمات خان ساما نی نواب میپرداخت برسم سفارت بحضور نواب مغفرتمآب فرستادہ ایشان مکنون معروضہ عالیجناب را بعرض اقدس رسانیدند بمقتضای شفقت پدری صوبداری دار الظفر بیجاپور کہ الکہ وسیع است تفویض فرمودند عالیجناب دل ندادہ از منزل نظام آباد اجنبھہ سامان حشمت و عظمت و افواج متعینہ را با بخشی الملک رکن محتشم خان بہادر روانہ حضور والا کردہ خود با معدودے مثل صمصام الدولہ شاہ نواز خان و سید جمال خان بہادر و عبد العزیز خان بہادر و میر صفی اللہ خان بہادر صفی الدولہ طالب جنگ کہ بخدمت میر آتشی دکن مباہات اندوختہ بود

تمامی عمارتهای سرکار نهایت بزرگ تر است بفراغت و کشادگی تمام داخل میشود و اگر از اندرون جلوخانه مبارک بهر بند
صبر نگاه بنظر می آید که از کلس عماری زرد خاصه نمازگور که عرضه کمان بخوبی بالا از میماند و سبب در گوشه و کناره افتادن
دروازه جلوخانه مذکور اینست وقتیکه تیاری دولتخانه و جلوخانه و دروازه مذکور میشد جناب حضرت مغفرتمآب
در دهلی تشریف فرما شده بودند متصل جلوخانه جانب چوک مکان پٹوه گر که کار ریشمی میکند بود هرچند داروغه
وغیره فهمایش او بامیدواری مبلغ خطیری نمودند که جلوخانه سرکار و دروازه کلان باسلوب میشود مکان
خود را بفروشد هر قدر که زر خواسته باشد از سرکار بگیرد یا مکان بهتر کلان تر از مکان خود در هر محله که خواهد
میدهانند و او هرگز هرگز راضی نشده گفت آبا و اجداد من درین مکان زندگانی کرده مرده اند و حالا
نوبت بمن رسیده و من نیز او را دوام بعد من اولاد من نفرین بر من خواهند کرد معاف دارند و اگر از راه
زبردستی بگیرند مختار اند حکم حکم سرکار است چون این خبر در دهلی بسمع والای آنجناب غریب پرور رسید حکم عالی بنام
داروغه وغیره شرف صدور یافت که دروازه را در گوشه جلوخانه قایم نمایند و زنهار در پی گرفتن مکان پٹوه
گر نشوند هرگز هرگز معهذا معماران خواستند که درمیان وسط جلوخانه که حالا موجود است دروازه کلان را نصب
سازند آن هم پسند خاطر مبارک نشد شاید بهمین معنی که این نقل نصفت آرا و حکایت معدلت پیرا مشهور آفاق
باشد چنانچه بهمون طور مشهور عالم است دیگر نوکهنده وغیره عمارات خجسته بنیاد و اورنگ آباد نیز محدثات آنجناب
است در سال رحلت حضرت مغفرتمآب فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه و اعتماد الدوله وزیر الممالک قمر الدین
خان بهادر باهم رخت هستی بربستند میر غلام علی آزاد تخلص دریک مصرع مادهٔ تاریخ هر سه رکن ریاست و سلطنت
بیان فرمود **قطعه** سه رکن مملکت هند از جهان رفتند ✣ فتاد حیف سه دریگانه از کف دهر ✣ برای رحلت
این هر سه یافتم تاریخ ✣ نماند شاه زمان با وزیر و آصف دهر ✣ ایزد دمراد بخش آنجناب را شش فرزند کرامت
فرمود نخستین امیر الامرا غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ دومی نواب عالیجناب نظام الدوله امیر احمد خان
بهادر ناصر جنگ که هر دو از یک والده بودند سیومی امیر الممالک آصف الدوله سید محمد خان بهادر صلابتجنگ

دار الخلافه کرد صمصام الدوله را نیابتاً بنابر انتظام امورات ریاست گذاشته متوجه آن صوب شد و هنگام رخصت انگشتری نام نامی را باو سپرده فرمود که این مهر سلیمانی است کار برضامندی اقدس آلهی کنند و بکوچهای متواتر هفتاد هزار سوار جرار و یک لک پیاده و اسباب بیشمار تا دریای نربدا جلوریز رفته حسب الحکم سلطانی بازعطف عنان فرمود و در آن اثنا اخبار شورش هدایت محی الدین خان مظفر جنگ همشیره زادهٔ نواب عالیجناب که بصوبداری بیجاپور قیام داشت بعرض رسانیدند تبیین این اجمال آنکه چون مظفر جنگ بتادیب متمردپیشگان نواح بیجاپور متوجه گردید در آن اثنا فساد زمینداران جیتل درک شنیده عازم آنجا گشت هرگاه خبر آمد آمد عالیجناب دریافت با چند انواتیه محاطب بحسین دوست خان که تازه از دست رگهوجی بهوسله خلاصی یافته از شر بکان محصوران ماهی کنده شده بود و در آنجا پسرش بکار آمده با محصوران بملاقات مظفر جنگ پیوسته دخل در مزاج او پیدا کرده چون از ضلع کرناتک اطلاع وافی داشت مظفر جنگ را بر گرفتن آن الکه تحریص نمود در آنوقت از طرف نواب عالیجناب انور الدین خان بهادر شهامت جنگ بفوجداری و صوبه داری آنجا قیام داشت مظفر جنگ باتفاق حسین دوست خان لوای بغی برافراشت و فراسیس را بمواعید متتشبر ساخته بسمت ارکاٹ نهضت کرد شهامت جنگ سران سپاه را جمع کرده پنجهزار سوار رفع شر اعادی بساخت آخر شانزدهم شعبان سنه یکهزار و یک صد و شصت و دو هجری شهامت جنگ شربت پیمانهٔ اجل خورد و هدایت محی الدین خان بسمت ارکاٹ شتافته و دو ماه بسیاه محاصره نمود عالیجناب از کشته شدن شهامت جنگ چون شیر غران مسافت بعیده طی نموده به تعجیل تمام از ششم ربیع الاخر تا شانزدهم شعبان سنه یکهزار و یک صد و شصت و سه هجری گرد هی چنجاور نزول فرمود مظفر جنگ از ترس بسمت پهلچیری خرامید و در قطع مسافت با فوج هراول مرهٹه محاربات شده تفرقه در جمعیتش افتاد حسین دوست خان به پهلچیری خزید و نصاری فرار نموده متحیر ماند بتائید اقبال فتح عظمی رو داده مظفر جنگ زنده بدست آمد عالیجناب به تسخیر پهلچیری دل نهاده اقامت ورزیده هر چند بعضے از امیران بعرض پرداختند که این مقدمه به یکی از خانزادان سپرده خود متوجه حیدرآباد شوند که چندان مرتبه توجه بذاته نمودن و اقامت ورزیدن ندارد اقبال نکرده فوجے

وصف شکن خان مجاهد جنگ و فتح یاب خان و همت یار خان و میر شمس الدین خان و چندی دیگر از بندهای
سرکار و منصبداران بخلد آباد روضه که در آنجا مرقد منوره اکثر اولیای نامدار و اتقیای عالی تبار است
رفته منزوی گردید درین اثنا عبد العزیز خان از عالیجناب جدائی گزیده خود را بحضور لامع النور
نواب مغفرت مآب رسانید و ازبی توجهی باز بملازمت عالیجناب رسید و مزاج والا را باغوای جنگ و پیکار
برگردانید تا اینکه عالیجناب از سمت قلعه اورنگ گره یعنی ملکهیر شتافته فتح یاب خان پسر نجابت خان
قلعدار آنجا را برکاب گرفته با چهار هزار سوار منوده مستعد رزم گشته بجانب خجسته بنیاد کام سرعت برفراشت
و نواب مغفرت مآب از اورنگ آباد بجلد دستی متصل عیدگاه بمقابله پرداخته اند و خرد سپاه نواب
مغفرت مآب سپاه عالیجناب که اکثر قصباتی و دیهاتی ناتجربه کار بودند فرار نمودند و او با چند فیل سوار داد
مردی و مردانگی داده با دوصد سوار رستم وار فیل خاصه را تند رانده و زنجیره توپخانه شکسته محاذی رو
آورده درینوقت سرست خان پنی جمعدار الیچپوری در صد و مدافعت گشته با چهار صد جوانان کارگزار
پیاده شده ثبات قدم ورزید عالیجناب چون شیر غران قدم جرات پیشتر نهاد و کنور رجا چند مقابل شده
محمد عابد کوکه را بجای فیلبان نشسته بود از ضرب بندوق بزیر انداخت عالیجناب فیل را از پای خود
میراند و تیراندازی میکرد از فضل حافظ حقیقی عالیجناب از فیل مجروح بدست پدر عالیقدر درآمد شادیانه
فتح بلند آوازه گردید نواب مغفرت مآب وقت گذشتن نذر و تهنیت ارکان دولت فرمود امروز دو اوزر
بیمال ما را فتح عظمی کرامت فرمود نخستین ظهور فتح ثانیا سلامتی فرزند ارجمند ثالثا بهادری این
اقبالمند که از بدو شعور از ناصیه اش پیدا بود امروز برای العین مشاهده شد طرفه آمد بهادرانه او در دل من
جا کرده که مزیدی بران متصور نیست القصه بعد انتقال والد ماجد مسند نشین ریاست دکن شد و باغنیم اساس مصالحت
نهاد و صمصام الدوله شاه نواز خان را که بدیوانی صوبه برار مامور بود طلب حضور نموده بتقرر دیوانی سرکار
خود که وزارت شش صوبه دکن است سربلندی فرمود چون نواب عالیجناب حسب الطلب احمد شاه بادشاه عزیمت

نشستی تو بر کاخ فرخندہ باد ÷ سران جہان جملہ چون بندہ باد ÷ درین اثنا تیری بر عارض آن محفوظ حوز
حفظ ایزدی رسید آن را بید قدرت خود بر آوردہ از ہمون تیر آن ناپاک را کہ جرأت کردہ بود بجہنم فرستادہ
بخونریزی اعدا متوجہ شدہ ناموس ہوا خواہان را مصئون از آفات ساختند از مشاہدہ این جرأت رستمانہ
و شجاعت مردانہ اگرچہ تمامی اعیان و ارکان دولت دست بیعت دراز کردہ خواستند کہ نذر تہنیت
سلطنت بگذرانند چون تقدیر چنین بود کہ چندی در فرمانفرمای و جلوہ آرائی دولت تعویق و تاخیر باشد
شیر جنگ بہادر جد منیر الملک بہادر کہ مدار علیہ دولت آصفیہ در آن ایام بودہ گفت معمول سرکار ما نیست کہ
باوصف بودن برادر بزرگ برادر خورد را بر سریر سلطنت نشانیدن خلاف آئین خاندان آصفیہ است ہرگز
نخواہد شد پس دست خود دراز کردہ نذر تہنیت جلوس ریاست بصلابتجنگ بہادر گذرانید بطور ایمای
مشار الیہ مجموع اکابر و اصاغر دولت نذور تہنیت گذرانیدہ بہادر مذکور را بر مسند ریاست نشانیدند نواب
شہید ناصر جنگ کہ ناصر تخلص میکردند و گاہ گاہی شعر فارسی می گفتند این بیت از دست شعرای یوسف عزیز

در آغوش من در آئی ÷ بوی خوشت رسید تو ہم در وطن در آئی ÷

ذکر چار بالش آرای دکن نمودن غازی الدینخان بہادر فیروز جنگ بسعی بسیار از تقدیر

او مہین فرزند نواب مغفرتمآب است او و نواب شہید ناصر جنگ از یک مادر اند نام اصلی اش میر محمد پناہ است
نسبت مصاہرت با اعتماد الدولہ قمر الدین خان وزیر داشت ہنگام صبی پدر عالیقدرش بہ پیشگاہ خلافت
گذاشتہ بود رفتہ رفتہ منظور نظر الطاف خسروانی گردیدہ بخطاب والای جد خود غازی الدین خان بہادر
فیروز جنگ مباہات یافت بعد مراجعت والد خود بدکن بمنصب امیر الامرای بلند مرتبہ گشت بعد شہادت
عالیجناب ناصر جنگ بخلعت صوبہ داری دکن مخلع شدہ در عین برشکال با ہولکر مرہٹہ در سنہ یکہزار و یک صد و
شصت و پنج ہجری سیوم ذیقعدہ داخل خجستہ بنیاد گردید و بقصد امیر الممالک صلابتجنگ بہادر آستین

از سر کمال غصه بسرکردگی محمد علیخان پسر شهامت جنگ که بوالاجاه شهرت دارد و بخشیان فوج صف شکن خان مجاهد
جنگ میر آتش دکن و ترک طهماست خان و ظفریار جنگ تعین فرمود اینها از آتشکاری فرنگ کاری نساخته
ترک طهماست خان و ظفریار خان بکار ولی نعمت سرخروئی حاصل نمودند هشت ماه منقضی گشت هفدهم محرم سنه
یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری نصاری بهیئت مجموعی بوقت شب در عین باران شدید که طوفان
نوح توان گفت بر لشکر اسلام شبخون ریخت عالیجناب وقت صبح صادق باتفاق افاغنه کرناٹک خواست که
بتادیب بپردازد و فیل خاصه میل بجانب همت بهادر خان فرمود چون نزدیک فیلش رسید آن بدبخت
عاقبت نمک حرام که مخفی با اعداء ساخته بود بضرب بندوق که در دست داشت آن امیر سعادت تخمیر را بدرجه
شهادت رسانید و سرش بالای نیزه کرده در لشکر گردانید شور قیامت برخاست و واقعه کربلا تازه شد شعر
لرزید فلک و شد قیامت برپا ٭ یک نیزه برآمد آفتاب تابان ٭ ماتم زدگان تابوت او را دوش بدوش
بخلد آباد در روضه رسانیده متصل مغفرت مآب مدفون کردند میر غلام علی آزاد تخلص که استاد نواب شهید بود آفتاب
رفت ماده تاریخ او یافتند و افاغنه مظفر جنگ را بریاست برداشتند و روانه حیدرآباد گشتند در منزل الیچوتی
متصل کرپه فیمابین افاغنه و مظفر جنگ نیز نایره کدورت قایم شد هفدهم ربیع الاول سنه مذکور مظفر جنگ هم
بزخم نیزه همت بهادر خان بی پیر و ضرب تفنگ کشته گردید و نواب مستطاب اعنی نواب میر نظام علیخان
بهادر تکیه بر فضل الهی کرده متوجه فیل همت بهادر خان گشته بیک ضرب تفنگ میر محمد حسین خان که درخواهی
بود کار همت بهادر خان ساخته فیل خود را هم آغوش فیلش نموده سر ناپاکش را بخنجر آبدار از دست خود بریده
بالای نیزه در لشکر گردانید و میر محمد حسین خان بخنجر خویش کار رستم خان را که یکی از اعیانش بدخواهی او
بود باتمام رسانید و حکم کرد شادیانه فتح نوازند چون آواز شادیانه که خاص لازمه سرکار بوده بگوش سامعان
دور و نزدیک رسید همه لشکر از همه جانب که رو بفرار آورده بود دگر واگرد فیل مبارک حاضر گشته بدعای بازدیاد
عمر و اقبال مشغول گردیده باین ترانه مترنم شدند قطعه بکام تو بادا سپهر بلند ٭ ز چشم بدانت مبادا گزند ٭

بتکرار گذشت روزی زوجه صفدر جنگ که بسیار محبت با و داشت سفارش او نمود که اگر یکبار ش بدربار سلطانی ببرند و خاطر داریش نمایند قباحت نه میدارد و صفدر جنگ همراه خود برد و تقیید تمام کرد که اگر بادشاه ازشما چیزی استفسار فرماید شما در جواب سبقت نکنند تا من موافق طبع بادشاه بعرض نرسانم خود بخود جواب معروض ندارند چون صفدر جنگ با عماد الملک حاضر دربار شده بجای خود استاد احمد شاه بادشاه پیش از حاضر شدنش از حاضران دربار پرسیده بود که این سه لفظ هندی که مشهور تر اند معانی هر سه لفظ معلوم نمیشوند بعرض رسانند یکی پوت دوم سپوت سیوم کپوت امیران دربار بخیال اینکه چنین معنی بعرض سلطان رسانند که مطبوع طبع خاقانی باشد در تامل افتادند چون صفدر جنگ نیز حاضر شد بادشاه خود متوجه شده از مشار الیه هم همون سوال معانی مسئوله نمود صفدر جنگ نیز همون خیال در فکر و تامل سر فرو برد هر گاه عرصه بطول کشید عماد الملک دفعتًا نصیحت صفدر جنگ را بر طاق نسیان گذاشته عرض کرد که اگر بخانزاد حکم شود معانی هر سه لفظ مسئوله القدر حوصله خویش بعرض اقدس رساند بادشاه باستعجاب و تفرج در آمده فرمود که عرض نماید هر چند صفدر جنگ بایما و اشاره منع نمود خیالش نکرده عرض کرد که خداوند نعمت سلامت لفظ اول که پوت است معنی این لفظ ذات همایون سلطانی پیر و مرشد است که خود بادشاه و آبا و اجداد مبارک جناب که همه بادشاهان عالیه درجات بودند و معنی لفظ سپوت ذات عموی بزرگوار غلام است یعنی صفدر جنگ بهادر که از آبا و اجداد ایشان هیچکس در هیچ سلطنت وزیر نشده اند و ایشان خود بیک اسپ و قمچی وارد هند گشته بسعی تدبیر و تقدیر خویش بخدمت جلیل القدر وزارت بادشاه هندوستان که بر تمامی بادشاهان روی زمین فخر دارد سرفراز گردیده اند و معنی لفظ کپوت خانه زاد است که آبا و اجداد غلام همه خانزادان سرکار بخدمت وزارت سرفراز بودند و غلام با وصفیکه لیاقت خدمت موروثی خود هم دارد از میراث خویش محروم در دست ایشان گرفتار است و کسی عرض حال غلام بحضور نمیرساند بادشاه متحیر و متعجب شده فرمود که صفدر جنگ این خانزاد موروثی ست تا حال شما بحال این نپرداختند حالا انا به دولت این را تربیت خواهم کرد همراه خود اندرون محل برد لبعد چند روز عماد الملک صفدر جنگ را از میان بر آورده

جرأت بر شکست غافل از نیرنگی روزگار ہفتم ذی الحجہ استفراغ کردہ فوراً جان بحق تسلیم شد تابوتش را نقشبندخان وغیرہ بدار الخلافہ بروند

ذکر عماد الملک غازی الدینخان بہادر حال پسر غازی الدینخان فیروز جنگ مرحوم مذکور ثانی

غازی الدین خان بہادر حال عماد الملک پسر غازی الدین خان بہادر فیروز جنگ مذکور نام اصلی اش میر شہاب الدین است دختر زادہ اعتماد الدولہ قمر الدینخان بہادر وزیر چون پدرش بوقت آمدن دکن ہشت سالہ برای تربیت نزد ابو المنصور خان صفدر جنگ وزیر احمد شاہ بادشاہ گذاشتہ در خجستہ بنیاد آمدہ بملک بقا خرامید او نزد بہادر مذکور بودہ بخودسری خویش و باغوای عاقبت محمود استاد نامحمود خود کارہای ناشایستہ در بر انداختن سلسلہ شاہان تیموریہ و برہمی کارہای صفدر جنگ مذکور وغیرہ کہ بعمل آوردہ مشروحاً در ماثر الامرا مسطور است معہذا چندی پیش سورجمل جاٹ و بعد از آن در بندر سورت و من بعد بزیارت حرمین شریفین رفتہ بعد مراجعت در کالپی جاگیر خود بسر بردہ رخت ہستی بر بست از پسرانش نصیر الملک در جاگیر خود بودہ رحلت نمود و معلی جاہ و قطب الملک و حمید الدولہ و مجید الدولہ امو و والدہ خود عمدۃ النسا بیگم در پیشگاہ حضرت غفرانمآب در حیدرآباد آمدہ بفراغت گذرانیدند و بجاگیر سیر حاصل سرفراز بودند و درگذشتند درین زمان پسران ایشان کہ بجاگیر موروثی سرفراز بودند آن ہم قضا نمودند یکی از نبایر ایشان بجاگیر لغفی حاضر دربار است و از فرزندان مجید الدولہ و حمید الدولہ بجاگیر موروثی حاضر دربار جہاندار اند گویند غازی الدین خان فیروز جنگ ثانی غازی الدینخان حال عماد الملک پسر خود را ہشت سالہ برای تربیت و حفاظت او نزد ابو المنصور خان بہادر صفدر جنگ وزیر گذاشتہ عازم دکن گردید و او در آغوش شفقت میکرد روزی عماد الملک با صفدر جنگ التماس نمود کہ مرا ہم ہمراہ خود بدربار بردہ بارگاہ سلطانی بنمایند او جواب داد کہ ای فرزند شما بالفعل قابل دربار بسبب صغر سن نشدہ اند انشاء اللہ تعالی بمقتضای وقت البتہ خواہم برد بہر گاہ این ارزو در

از قلعه دولت آباد طلب حضور فرمود درین اثنا رگهوناس راو پسر راو بالاجی مرهٹه بحوالی شهر رسیده غبار شورش برانگیخت امیر الممالک بتنبیه او برآمده تا سندکهیڑ رفت و راجه رام چند ملحق لشکر گشت بعد از صلح عمدة الملک موسے بهوسی و حیدر جنگ صاحب اختیار او بعسکر ظفر پیکر پیوسته مراجعت اورنگ آباد شد چون نواب مستطاب حیدر جنگ را کشته عزیمت برهان پور فرمود صمصام الدوله انصاری بدرجه شهادت رسانیدند امیر الممالک عازم حیدر آباد شد پس نواب مستطاب از برار رسیده بعهده ولی عهدی زمام مملکت بقبضه اقتدار خود در آورد چهارم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری نواب مستطاب با امیر الممالک داخل قلعه بیدر شدند دوران ایّام فرمان صوبه داری دکن از پیشگاه احمد شاه بنام نامی نواب مستطاب ورود فرمود امیر الممالک را بسبب حرکات مخالف ریاست بکنج عزلت جا دادند بعد یکسال و سه ماه هشتم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری چراغ زندگانیش از صرصر فنا خاموش گردید قبر او در جوار شریف شیخ المشایخ شیخ ملتانی صاحب قدس سره است تاریخ فوتش سید امتیاز خان فرکاید امیر الممالک بجنت شده * یافتند گویند نواب امیر الممالک آصف الدوله صلابت جنگ بهادر در عهد فرمانفرمای خویش روزی بوقت دو پهر روز در نعمتخانه خلوت مبارک آرام میکردند فراش بالای پا مشت میزد دید که خریطه زربفت بدنی اش اشرفیها دارد آهسته دست خود دراز کرده اشرفیها برآورده گرفت بعد دو سه گهڑی نواب موصوف چون بر پهلوی دیگر برگشت خریطه دیگر نیز بنظرش درآمد خواست که ازان هم اشرفیها برآرد نواب به مجرد دست رسانیدنش بخریطه دیگر چشم خود نه کشاده فرمود آنچه که شما اول گرفته اید برای شما بس و این حق دیگر است و دیگر حرفی بر زبان نه آورد این نقل را بعضے نسبت به نواب مغفرت مآب میکنند بهر تقدیر متاع نیک از هر دو کان که باشد خلاصه ازین نقل ترحم خاندان عالیشان آصفیه بیان کردن است و بس که بفضل الٰهی تا الی الآن روز بروز درین خاندان زیاده تر است علی الخصوص در مزاج مقدس معلای حضور پرنور بندگانعالی متعالی مدظله العالی که الله تقدس و تعالی هزار سال بر سر ما خانه زادان سلامت دارد ترحم و شفقت ختم است که آینده بجز نام پاک الٰهی دیگر نیست

خود بوزارت رسید چنانچه مشهور تر است شعر طبع زاد صفدر جنگ دلیل این معنی زبان زد خاص و عام است و پس

شعر رفته رفته اشک چشمم در گلو زنجیر شد * طفل دامنگیر ما آخر گریبان گیر شد *

ذکر جا بالش آرای امیر الممالک آصف الدوله سید محمد خان بهادر صلابت جنگ

او سیومی فرزند نواب مغفرت مآب است بعد قتل مظفر جنگ هدایت محی الدین خان بسعی رگھناتھ داس پا بر سریر دولت
نهاد و نامبرده را وکیل مطلق نمود و با نصارای فراسیس مصالحت کرده روانه حیدرآباد گشت و از پیشگاه
احمد شاه بادشاه بخطاب آصف الدوله امیر الممالک ظفر جنگ سر مباهات اندوخت پس ازان باورنگ آباد
متوجه شده ایام برشکال گذرانید یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری باراده تنبیه
بالاجی راو به احمدنگر رسیده متوجه پونا گردید بالاجی با پنجاه هزار سوار دوازدهم محرم سنه یکهزار و یکصد و شصت
و پنج هجری بمقابله پرداخت از آتشکاری فراسیس فرار اختیار نمود و از شبخون شب خسوف بالاجی راو بر اسپ
بی زین در حین پرستش اصنام رو گردانید و طلا و نقره بتان دست خوش لشکریان اسلام شد و او متوجه
حیدرآباد گشت در نواح بهالکی رگھناتھ داس بفتنه مفسدان کشته شد و رکن الدوله سید لشکر خان بدیوانی
سرکار مامور گردید هولکر سند ملک خاندیس از غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بوقت آمدنش از دهلی
بدکن برای اخذ ملک دکن و حکومت آنجا گرفته بود از امیر الممالک نیز گرفت چهاردهم صفر سنه یکهزار و یکصد و شصت
و هفت هجری دیوانی سرکار بصمصام الدوله شاه نواز خان تفویض یافت در آن ایام صوبه برار بکار پردازان
نواب مستطاب میر نظام علیخان بهادر تعلق گرفت و خود بدولت رونق بخش آن نواح شد و میر محمد شریف
خان بهادر شجاع الملک بسالت جنگ امیر الامرا روانه بیجاپور گردید ششم ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و هفتاد
هجری دیوانی سرکار بامیر الامرا شجاع الملک که از تعلقه خود بحضور آمده بود قرار یافت و صمصام الدوله از قلعه
دولت آباد کناره کشید پس ازان که نواب مستطاب از برار پیش امیر الممالک رسید صمصام الدوله را باستمالت

رفیق قدیم والد مؤلف کہ عمر قریب صد سال داشت اکثر بعاجی نقل میکردند کہ چون نواب مستطاب میر نظام علیخان بہادر
بعد کشتن حیدر جنگ با رفیقان مذکوران از خیمہ خاص دربازار لشکر بر آمدند من ہم در آن بازار استادہ بودم
دیدم کہ دفعتاً پا الصد جوانان یار موسی بوسی فرانسیس بابت سواری حیدر جنگ کہ ہموارہ در سواریش شبانہ روز
میبودند از عقب سواری مبارک نواب موصوف دویدہ شلک بنادیق بجانب نواب مستطاب و ہمراہیانش
سر دادند غلولہ بندوق طرہ مقیش دستار مبارک را کہ معمول بستن بود واثرش بدستار مبارک ہم نرسید از ملاحظ
این حفاظت حافظ حقیقی ہمہ خلق اللہ کہ بچشم خود ہا دیدند گفتند کہ این اقبال مند موید من اللہ است
آخر زمام سلطنت بدست اقبال ہمین برگزیدہ آفاق خواہد شد چون زبان خلق اللہ نقارہ غیب خدا یتعالی
جلشانہ است آخر ہمچو شد سیزدہم ماہ مذکور بساحت برہان پور لوای نصرت برافراشت و پس از تحصیل زراز
متمولان شہر مثل قطب الدولہ محمد انور خان وغیرہ طرف برار متوجہ شدہ بر قصبہ باسم چھاونی فرمود لبعد مضائے
بارش و مالش جانوجی پسر رگھوجی بھوسلہ بمکاسہ در برار عازم لشکر امیر الممالک کہ در نواح حیدرآباد بودہ شد
و بصیغہ ولیعہدی حل و عقد مہام ریاست بقبضہ اقتدار خود در آورد و امیر الامرا شجاع الملک بیجاپور رخصت
شد ندازا تفاقات اینکہ در سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و سہ ہجری سداشیو بہادر بنی عم بالاجی قلعہ احمد نگر
از قوی جنگ پسر ترک تاز خان کہ از سرکار بقلعداری آنجا معمور بود بعوض پارہ جاگیر بجدہم ربیع الاول
بر گرفت و باتفاق ابراہیم خان کارڈی کہ از سرکار برطرف شدہ بود با فوج بسیار از پونہ جوشیدہ دویم ماہ
جمادی الاول در نواح او دگیر بمقابل موکب اقبال گشت ششم ماہ مذکور بہادران اسلام بسر کردگی اسمیل خان
پنی مانند سیل جیریا بر ابراہیم خان کارڈی ریختہ جمعی کثیر را با خاک برابر ساختہ یازدہ نشان از فرقہ کارڈیان
ابراہیم خان بدست آوردند و نواب مستطاب بقلعہ اوسہ رسیدہ بہیر و بنگاہ گذاشتہ بدھارور متوجہ شد
غنیم در منزل تاندیچہ پانزدہم جمادی الآخر بر جنڈا اول موکب اقبال ریخت چون دلاوران اسلام کم وسپاہ
غنیم دہ برابر زیادہ بود کار بکوتہ یراق و دست و گریبان افتاد ہشتم زخمی بفوج جنڈا اول رسیدہ

ذکر سلطنت آرای نواب مستطاب خورشید رکاب فلک انتساب اعنی حضرت غفرانمآب نظام الدوله میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نور الله مرقده بنوره

آنجناب چارمی خلف الصدق نواب مغفرتمآب است ذات والا لیش لفروغ عقل رسای فکر و ذهن مستقیم و طبع
سلیم و علو همت که از رتبه شاهان اولی العزم فایق تر عظیم الخلق کم غصه در سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه هجری
بقول خواجه منعم خان صاحب سوانح دکن پا بعرصه وجود نهاده از بد و حال ذهین و مدبر نام اصلی آنجناب
میر نظام علیخان بهادر است و بقول شاه تجلی علی صاحب تزک آصفیه حفیظ الدین احمد که هم نام و هم تاریخ
تولد آنجناب باشد نواب مغفرتمآب بفراست رسا و رحق او از شادت و علو فطرت کلمات شفیقانه می فرمود
و در حین حیات پدر والاقدر بخطاب اسد جنگ نامور گشته نوبتی با تالیقی نجیب الدوله شیخ علیخان بتادیب
مرهٹه بتعین شد و در عمل امیر الممالک صلابت جنگ بصوبداری برار لوای کامرانی برافراشت و پس از آن با فوج
شایسته از برار پیش امیر الممالک صلابتجنگ رونق افزای خجسته بنیاد گردید پس از جنگ مرهٹه و ملحق شدن موسے
بوسی فرنگی چون حیدر جنگ بسبب اقتدار نصاری بخیالات فاسده در صدد شکست دولت خداداد نواب گردید
و ابراهیم خان کارڈی و دیگر سران لشکر را بجود ساخته لسلک رفاقت موسی بوسی کشید و هشت لک روپیه تنخواه
سپاه سرکار از خزانه موصول ساخته باعث قید صمصام الدوله شاه نواز خان شد و حیدر جنگ خواست که نواب
مستطاب را منزورانه بصوبه حیدرآباد روانه کرده بدلجمعی تمام میدان تلاش دست و پا زند درین فکر سیوم
رمضان المبارک سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری بحضور نواب مستطاب از دست رفیقان باخلاص میر موسی
خان و غلام سید خان و راجه ڈهول داس و زبردست خان و شهسوار جنگ و میر اصغر علیخان وغیره کشته شد
به مجرد وقوع این واقعه آشوب رستخیز برخاست نواب مستطاب بتمانه بر اسپ گیتی نورد سوار شده با معدود
مذکور از لشکر برآمده حافظ حقیقی بدار الامن بسلامت دلالت فرمود حیات خان نامی مرد کامل العقل

برآمده برگشت فوج اسلام بتعاقب تاربطارڑ و قصبه دہنی مضاف خجسته بنیاد کرم گیر اگردید و رگهناتهه راو حیدرآباد
را محاصره نمود و نایب ناظم آنجا بهادر دل خان بهادر شجاعت الدوله که مرد سپاهی بود بتدبیر ربایبرج و باره شهر
را استحکم ساخت و نواب مستطاب بتاخت پونه دقیقه نگذاشت و با غنایم موفوره مراجعت فرمود و بقلعه اوسه
رسیده متوجه اورنگ آباد گردید بست و ششم محرم سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری بالصفا ارد و و بعضی از
امرای همراهی دریای گنگ عبور نموده آنطرف مضرب خیام فرمود و امیطرف آب راجه پرتاب ونت و تهل داس
دیوان سرکار دولت مدار در عین طغیانی با اکثر سران نامی و بقیه لشکر در تردد عبور بود که رگهناتهه راو فرصت
دیده بغتة چون سیل بلا تاخت آورد محاربه بصعب و بیداد عالمی قتیل و غریق بحر فنا شده راجه مذکور بکار ولی
نعمت جان نثار گردید پس از آن نواب مستطاب کوچ فرموده غره صفر در خجسته بنیاد شدند و رگهناتهه راو
بظاهر شهر خجسته بنیاد دایره نمود بعد مصالحت سمت سرینگ پٹن بنابر مقابله حیدر علیخان مشهور به بهادر تعلقدار
آنجا دشت پیما گردید

سرفرازی رکن الدوله بعهده وزارت از پیشگاه نواب غفرانمآب

درین ایام رکن الدوله میر موسی خان بهادر احتشام جنگ بعطای خلعت دیوانی سرکار والا سرفراز گشت
و نواب مستطاب غره ربیع الاول سنه مذکور از خجسته بنیاد نهضت فرموده رونق افزای بلده حیدرآباد شد
پس از آن بنابر اخذ پیشکشیات سمت ارکاٹ کوچ نموده چندی به تعلقه امیر الامرا شجاع الملک رعب افزا ماند
مومی الیه باصلاح حال دہال بازمست خان قلعدار قمر نگر کرنول پانزدهم صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و
هشت هجری بعز قدمبوسی فایز گردید نواب مستطاب از آنجا سمت ترچنی لوای عزیمت برافراشت دران
ایام سراج الدوله والاجاه از استماع آمد آمد لشکر منصور متوحش گشته از ارکاٹ به چینا پٹن شده بود بنابران
باستمالت او منیر الملک شیر جنگ را روانه فرمود و چندی متوقف گردید والاجاه مبلغی با تحف و هدایای
لایقه ارسال حضور ساخته عذر مافات نمود از آنجا که همت والا جرم بخش عذر نیوش است مسئله درجه پذیرائی یافت

معین الدوله شوکت جنگ بهادر سردار چندر اول با دیگر غازیان و رفاقیش بدرجه شهادت رسید گویند چون پالکی
خاصه خود فرستاده معین الدوله شوکت جنگ را بسواری اش نزد خود در حالت نزاع طلبید از حرارت آفتاب
و زخمهای بسیار غلبه تشنگی شده آب خاصه خویش درخواست لبواس را بنهایت تعظیم و تکریم صراحی خاصه خود
فرستاد بهادر معتبر فرمود سبحان الله تمام عمر دامن خود را دست کفار نرسانیدم حالا وقت آخر آب صراحی مشرک
خورده داخل جهنم شوم معاذ الله معاذ الله از من نخواهد شد انشاء الله تعالی بیاد تشنگان کربلا تشنه از جهان رفته
با آب کوثر و سلسبیل سیراب میشوم پس جان بحق تسلیم نمود اَللّٰهُمَّ اغْفِرْهُ وَارْحَمْ وَاَدْخِلْهُ فِي الْجَنَّةِ روز دیگر
بصلاح وقت محالات شصت لک روپیه از صوبه خجسته بنیاد و قلیلی از صوبه بیدر مع قلعه دولت آباد و دیگر قلاع
به غنیم قرار یافت غنیم برگشت و نواب مستطاب به حیدرآباد نزول فرمود و امیر الممالک را در آنجا بنا بر چهاونی
گذاشته خود جهة اخذ پیشکش های راجبندری متوجه گردید و از آنجا بحیدرآباد رسیده از امیر الممالک
متوجه خجسته بنیاد شدند در حوالی شاه گڈه تلاقی فریقین دست داد جنگ کنان انطاهر خجسته بنیاد نزول
واقع شد بست و سیوم ربیع الثانی سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و پنج هجری بارادهٔ تاخت پونه لوای عزیمت
برافراشت در اثناء راه ممورهٔ ٹوکه با بتخانه های آنجا برابر خاک شد و ارادهٔ خرابی پونه مسلم گشت هفتم
جمادی الاول ناصر الملک مغل علیخان با راجه رام چندر پسر جندرسین مخالفت نموده با فوج پونه ملحق گشت
بهادران اسلام فوج کفار را زیر و زبر چنان ساختند که غیر از صلح چاره ندیده هفتم جمادی الآخر ملک
بست و هفت لک روپیه از صوبه خجسته بنیاد و بیدر تسلیم سرکار نمودند بعد از آن عسکر نصرت اثر متصل پونه بسمت
پیچ محال تعلقه راجچندر متوجه گشته پامال سم ستوران گردانید و شروع موسم بارش چهاونی بیدر فرمود چون فرمان
ریاست دکن بنام نواب مستطاب از پیشگاه سلطانی رسید و از امیر الممالک تسکین خاطر هواخواهان دولت
برخواست و بنابران بزاویهٔ ناکامی نشانیدند و نواب مستطاب بالاستقلال مربع نشین چار بالش کامرانی
شدند و در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری از دریای بهرا عبور فرموده ورگهناتهه راو بمقابله

مراجعت از راه بنده پروری نزول نظفر الدوله اضابطه جنگ بطریق سیورغال مرحمت شد و خود بدولت داخل بلدهٔ حیدرآباد گردیده سالی چند طرح اقامت افگندند درین ایام اسمعیل خان پنی به نیابت نظامت برار مباهی شد در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش هجری بجشن طوی مرشدزاده آفاق عالیجاه بهادر با صبیهٔ امیر الامرا شجاع الملک بهادر بصرف لکوکها حسن انعقاد یافته ذخیرهٔ انبساط اندوخت و در ایام اقامت شهر لبا امرا و منصبداران کهنه اساس را شکسته از سر نو تعمیر نمودند درین اثنا نراین راؤ که بعد فوت مادهو راؤ برادر خود بجالیش نشسته بود رگهناتهه راؤ عم او بقابو نراین راؤ برگشته لوای خودسری فراشت و بخیال فاسد در ملک متعلقه سرکار در آمده شوخی آغاز نمود لهذا نواب مستطاب بست و دویم شعبان سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری از بلدهٔ حیدرآباد متوجه تنبیه او گردیده بست و چهارم ماه مذکور در سواد موکله چهارده گروهی شهر رکن الدوله دیوان سرکار که بنابر درستی مقدمات برار تعین شده بود بحضور حاضر گشت و خود بدولت بقلعهٔ بیدر داخل شدند و رگهناتهه راؤ نیز رسیده مصدر خرابی رعایا و برایا گشت تا یکماه جنگ توپ و رهکلها ماند رکن الدوله بنابر مصلحت نزد او رفته عهد و پیمان موکد ساخته با خلعت و فیل و اسپ حاضر گردید روز دیگر خود بدولت بملاقات خود رگهناتهه راؤ را فائض گردانیده متوجه سواد همنا باد شدند و استقبال فرمان شاهی با خلعت خاصه و زیارت درگاه حضرت بنده نواز گیسو دراز قدس سره العزیز و سیر قلعه در گلبرگه فرمود عزیمت کالا چبوتره کرده کنار دریای بهیمرا متصل قلعه اتکیر فرود آمده روز دیگر کوچ فرموده نزدیک قلعه رایچور اینطرف دریای مذکور معسکر اقبال گردید ناصر الملک راؤ درادهونی امتیاز گداه نظر بند داشته بودند بشرف باریابی و سعادت قدمبوسی دریافتند و ششم ذی الحجه جشن شده به رایچور راهی گردیدند و نواب مستطاب باخذ پیشکشات آن ضلع مراجعت نموده بر کولکونده ورود فرموده در آنجا از حیدرآباد نوید میلاد نونهال چمن دولت و اقبال رسیده الواب سرور و بهجت کشوده و نذر و تهنیت از نظر انور گذشته مولود مسعود به میر اکبر علیخان بهادر موسوم گردید

تولد نواب میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه سنه ۱۱۸۷ هجری

الویهٔ ظفر بجانب بجواڑه بنا بر قطب الدوله حسن علیخان که فوجدار سیکاکول و راجبندری بود بملازمت والا آمد اتفاق مقامات شد بعد ازان متوجه حیدرآباد گشته پس ازان بتقضای ایام برسات لوای عزیمت جانب بڈار برافراشت و وزیری بطریق پیشکش از جانوجی مکاسد از آنجا تحصیل درآورده هنگام معاودت بجده گروهی اورنگ آباد در سواد جالنه پور ورود موکب اقبال گردید و از آنجا متوجه حیدرآباد گشته سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و نه هجری داخل شهر شد و بند و بست مهمات نموده سنه یکهزار و یک صد و هشتاد هجری رایات عزیمت جانب سریرنگ پٹن بانتهاض درآمد در اثنا راه سرداران فرنگ با جمعیت خود ملحق فوج فیروزی شدند و هم بر حیدر علیخان بهادر عرف حیدر نایک تصمیم یافت من بعد از نیرنگی روزگار و کمیل فرنگ رسیده خاطر گشته متقم و مناص خود مراجعت نمود حیدر علیخان با فوج بسیار و توپخانه بیشمار متصل جنود اقبال رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده همراه رکاب شد و هم بر نصاری فرار گرفت اما انجام کار خاطرخواه صورت نبست و جنگ صعب روداد آخر حسب الاستدعای سراج الدوله والاجاه رکن الدوله مدار المهام بچینا پٹن رفته ملاقات کرده باستصواب مشار الیه مصالحت و موافقت با سران انگریز نموده مراجعت فرمود و ابراهیم بیگ ظفر الدوله را بسفارش والاجاه همراه خود به جمعیت پانصد سوار و دو هزار بار و بجالاث و علم کنده و پالکی جهالردار و نوبت و علم سرفراز ساخته آورده به منصب بلند رسانید ششم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و یک هجری بحیدرآباد نزول موکب اقبال گشت از آنجا که درین سفر سراپا حسارهٔ کلی باهل اردو رسیده بود قریب دو سال اقامت روداد چون خاطر مبارک از مهمات مالی و ملکی فارغ شد بست و دوم شعبان سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و سه هجری اعلام ظفر طراز بتادیب سرتابان جنوب رویه باهتزاز درآمد از دریای کشنا عبور شده بعون الهی قلعه ذکرکته مفتوح گردید چون راجه رامچند بغاوت ورزیده بود دستفید فرموده عنان عزیمت جانب قلعه کلیان ملک متعلقه اش معطوف گردانیده بضبط سرکار دولتمدار درآورده بعد بند و بست جانب قلعه نرل متوجه گشته آن مکان را بکمند اقبال تسخیر فرمود و وقت

نواب سنطاب مقامی چند فرمودہ ظفر الدولہ را باضافہ منصب وخطاب مبارز الملک سر بلند ساختہ سید عاقل خان بہرام جنگ را کہ داروغہ ہر کارہ بود از اصل واضافہ بہ منصب پنجہزاری ذات وسہ ہزار سوار عطای پالکی جھالردار و خطاب برہان الدولہ وتغیر نظامت صوبہ برار اوج پیمای ترقی فرمود وخود بدولت او اسط جمادی الاول داخل بلدہ خجستہ بنیاد گردید بعد انقضای ایام قشلاق مبارز الملک را با فوج مرہٹہ باستیصال رگھناتھ راو کہ در مالوہ آوارہ گی داشت تعین فرمود اوایل شوال از گھاٹ دہارور گذشتہ بر دریای مالوہ فرود آمدہ عشرہ محرم الحرام سنہ یکہزار و یکصد ونود وہجری توقف رو یداد از آنجا روانہ قلعہ کلیان شد مبارز الملک نیز آمدہ سعادت قدمبوسی حاصل نمودہ بعد ازان بنا بر اخذ پیشکشات شولاپور از راجہ ونکیٹا نایک بحری بہادر قوم بیدر شرف دستوری یافت خود بدولت متوجہ حیدرآباد گردید درین اثنا مرشد زادۂ آفاق عالیجاہ بہادر را با تالیقے صمصام الملک دیوان دکن طرف کلرکہ مرخص فرمودہ خود با بخت بلند وطالع ارجمند ہفدہم رجب سنہ مذکور داخل بلدۂ فرخندہ بنیاد حیدرآباد شدند بعد انقضای ایام چہاونی ہفدہم ذی الحجہ نہضت فرمودہ ماہ محرم سنہ یکہزار و یک صد ونود و دو ہجری بر موضع لگن بہاڑ اتفاقات مقامات افتاد واز آنجا تا نواحی کولکنڈہ بکوچ و مقام سیر کنان عنان مراجعت معطوف فرمودہ باز داخل حیدرآباد گشتند او اسط ذی الحجہ وماہ محرم سنہ یکہزار ویکصد ونود ودو ہجری بر باغ کوردہن دوماہ منقضی گشت از آنجا تا چہل کروہی پیشتر سیر کنان وشکار افگنان پرداختہ ہشتم ماہ ربیع الآخر سنہ مرقوم ورود سعادت فرمود وسال دیگر مطابق سنہ یکہزار ویکصد ونود و سہ ہجری مرشد زادہ عالیجاہ بہادر را وصمصام الملک را تا کالاچبوترہ دریای کشنا روانہ فرمودند لہذا بعد انصرام معاملہ آنضلع ہفدہم رجب بسعادت قدمبوسی پدر والا فایز گشتند پس از آن تا دوسال خاطر والا بتقریب زیارت وسیر کوہ شریف وقلعہ گولکنڈہ ونخچیر افگنی حوالی شہر مشغول سرور وشغف گشت چنانچہ شکارگاہ بر موضع لنگوجی کوڑہ باہتمام شمس الدولہ تیغ جنگ بہادر بعمل آمد کہ یوزوآہوی صحرای باتفاق در یک گہوارہ بی اندیشہ بکدیگر نشستہ رقص پری پیکران خوش آواز میدیدند ومی شنیدند وبدون حکم

چون رگهناتهه راؤ خلاف عهد نموده از قلعه بیدر مبلغی گرفت و اعیان مرهته نیز متوهم بودند از حضور استعانت خواستند
بست و هفتم ذی الحجه بزیارت درگاه ملک المشایخ مخدوم شیخ علاء الدین لاڈلی انصاری قدس سره العزیز
که آن حضرت مرید بهاء الملة والدین شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی قدس سره است در سنه هفتصد و هفتاد
و هفت هجری سواد قصبه الند رالوز آگین فرموده بعالم قدس خرامید گنبد و خانقاه در زندگی خود بنا فرموده
در سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری میر بدر الدین حسین خان نقار خانه پخته و احاطه پخته احداث نموده
با جرای بلغور خانه ذخیرهٔ عاقبت اندوخت خود بدولت و اقبال سعادت اندوز گشته عبور دریای بهیمرا
فرموده قریب قلعه مرچ که رگهناتهه راؤ در آنجا قرار داشت ورود فرمود بست و یکم محرم سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و
هشت هجری قلعه پرینڈا مقر اعلام شد از آنجا از راه کربلا سواد قلعه احمد نگر رایات عالیات نیز مضرب خیام
فرمود رگهناتهه راؤ از منزل والوح بجانب برهان پور رخت ادبار کشید و خود بدولت و اقبال در محمدی باغ
شهر مذکور فرود آمده از آنجا بر آب کیلنا ورود فرموده ظفر الدوله و ساباجی را از گهاٹ نظام آباد پیشتر
فرستاده خود بعد از ان اینطرف دریای تپتی بر آهو باغ برهان پور نزول فرمود رگهناتهه راؤ خایف آنطرف
نربدا رفت درین ایام بزوجه نراین راؤ پسر تولد شده بسوائی نراین راؤ موسوم گردید چون موسم برشگال
شدت گرفته در اورنگ آباد چهاونی بعمل آوردند بعد برشگال آخر شوال سنه مذکور باراده تادیب رگهناتهه راؤ که در
نواح خاندیس آمده شور و شر برپا کرده بود ضابط جنگ را بتعاقب او تعین فرمودند لشکر از سلطان پور ندربار
و تهالنیر جانب برهان پور گردید درینجا ضابط جنگ نیز بلشکر فیروزی پیوست از آنجا بنابر اصلاح مقدمات
برار که ساباجی و مودهاجی پسران رگهوجی بهوسله باهم مناقشه نموده اولین گشته شد آخر محرم سنه یکهزار و یکصد و
هشتاد و نه هجری سواد ناگپور مقر بهوسله مورد الویه ظفر طراز گشت و مودهاجی دست بسته حاضر شد بعد انفصال
معاملاتش هنگام عزیمت لشکر جانب ایلچپور در راه رکن الدوله دیوان سرکار شجری که احوال او بقلم خواهد آمد
مقتول گردید و اسمعیل خان پنی نیز دهم ربیع الاول از نا عاقبت اندیشی بمقابل فوج فیروزی ستمانه جان باخت

نواب

مشیر الملک غلام سید خان بهادر سهراب جنگ که بعد رحلت مبارز الملک بمنصب جلیل القدر دیوانی سرکار دولتمدار
سرفراز گشته بود اجرا می یافت و دریں ایام سنه یکهزار و دوصد و یک هجری میر ابوالقاسم میر عالم بهادر را برای
درستی امورات و مقدمات کلیات سرکارین و عهد و پیمان و تنامه جانبین درباب یکتائی و یکجهتی سرکارین که
امورات سرکار عالی و سرکار عظمت مدار کمپنی انگریز بهادر باشد به کلکته فرستادند و او با پنج منصبداران سرکار
یکی عاقل الدوله دویمی میر عباس علیخان بهادر نظام یار جنگ و سیومی میر عبدالعزیز خان بهادر چهارمے
غلام نبی خان بهادر پنجمی میرزا ابوتراب خان بهادر و هفت زنجیر فیل دو بنابر عماری و دو بابت حوضه و
سه بابت چارجامه و هفده شتران باربردار و شصت سواران سلحدار معه بازار لشکر که اینهمه از سرکار دولت مدار
برای همراهی ایشان مرحمت شده بود از راه جگناته روانه کلکته شدند در آنجا ده بار ملاقات میر ابوالقاسم
میر عالم بهادر مذکور با لارڈ کارنوالس بهادر که از پیشگاه بادشاه انگریز بخطاب مارکولیس سرفراز بود بوقوع آمد
پنج بار میر معز بمکان لارڈ بهادر رفتند و پنج بار لارڈ بهادر بفرودگاه میر ابوالقاسم میر عالم موصوف آمدند و باهم اتحاد و یکجهتی ها
بعمل آوردند چنانچه بعد ملاقات دهم با وصف رخصت حیدرآباد شده بفرودگاه خویش آمده بودند روز
دیگر لارڈ بهادر باز باینمعنی گفته فرستادند که پنج بار اینجانب خود برای ملاقات آنصاحب بمکان شما آمده بودیم
و آنصاحب نیز پنج بار بمکان من تکلیف فرمودید چونکه سیری خاطر نه شد یکبار دیگر آنصاحب تشریف آورده بملاقات
خود مسرور نموده باز روانه مقصود شوند پس یکبار دیگر میر ابوالقاسم بمکان لارڈ بهادر موصوف رفته با جواهر
و خلعت و تحایف دیگر لایقه معه منصبداران مذکور که هر یک بتواضع جواهر و خلعت معمور شدند رخصت مکرر شده
روانه حیدرآباد گردیدند و درین مقدمات بند و بست عرصه قریب سه سال منقضی گشته بشرف و سعادت ملازمت مباهی
شده تمامی تحایف مرسله لارڈ بهادر معه عرایض از نظر کیمیا اثر گذرانیده بعطای خلعت فاخره و جواهر اعلی
و خطاب میر عالم بهادر سرفراز و ممتاز شده سر اعتبار تا فلک الافلاک رسانیدند و فرزند میر معز بخطاب میر
دوران و برادرزاده اش بخطاب میر زمان خان و هر یک منصبدار مذکور که همراه بودند بخطاب خانی و بهادری

یوز بر آهو قصد ننکرد معهذا در تمام شکارگاه که دوازده گروه بار ها نشسته بود چون موسم گرما بشدت تمام بوده بهادر معزّ جابجا آبدار خانه های سرد شیرین با گلاب از حساب خارج تیار و درست ساختند که هر وقت بهر کس آب سرد بهم رسید و نیز در آن ایام معین الدوله سهراب جنگ از نزد مبارز الملک ظفر الدوله حاضر لشکر فیروزی گشته بملازمت مشرف و مباهی گردیده استدعای روانگی حکیم الممالک مسیح الدوله حکیم خواجه محمد باقر خان المعروف به حکیم باقر خان والد عاصی مؤلف این تاریخ گلزار آصفیه و بادیّاً پدر گور و ناجراح نموده حکم خداوند نعمت رسانید بهر دو باتفاق بر پتّه پالکی و اسپ ترکی روانه قلعه نرل گشتند سه منزل راه قطع نشده بود که خبر وفات مبارز الملک رسید حسب الحکم مراجعت نموده بشرف مجرا مشرف گردیدند چون مبارز الملک باجل طبعی در گذشت احتشام جنگ پسرش قلعه نرل را مستحکم نمود در سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری عزیمت نرل کرده تا کولاس نزول فرمودند درین اثنا رکن رکین دولت صمصام الملک ودیعت حیات سپرد و موسم بارش قریب رسید حصول مقاصد بر وقت دیگر داشته بگرفتن جزوی پیشکش بصوب حیدرآباد مراجعت فرمود درین ایام شجاع الملک امیر الامرا نیز که مسافر ملک بقا بود درخت هستی بر بست پسرش جهانت جنگ وارجاه به تعلقه پدر سرفراز شده جانب دهونی و رایچور شرف دستوری یافت سال دیگر مطابق سنه یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری خود بدولت و اقبال لوای نصرت سمت نرل افراشته بر محاصره آن همت گذاشت احتشام جنگ دست استیمان بعد شورش چند بدامان عفو زده والده خود را بنابر استشفاع بحضور پرنور فرستاد از آنجا که ذات عالی آیه رحمت الهیست رقم عفو بر جریده اش کشیده بمعاوضه نرل نظامت صوبه برار از تغیری بهرام جنگ سرفراز ساخت و حراست قلعه نرل و جگیتال وغیره به برهان الدوله مقرر شد و خود بدولت و اقبال جانب حیدرآباد مراجعت فرمود و تمامی اموال و اثقال و امتعه و اضراب و کارخانه جات مبارز الملک داخل سرکار دولتمدار گردید چهارم رجب سنه مذکور سایه عظمت و اجلال بر شهریان حیدرآباد افگندند بعد ازان چند سال بجشنها و سیر و شکار پرداخته امورات مالی و ملکی برای بلند و تدابیر ارجمند اعظم الامرا امین الدوله

سنه ۵۱ درین وقت الملم ... مرقوم است ۱۲ سنه ۵۳ درینجا مراد از صمصام الملک خلف صمصام الدوله مرحوم شاه نواز خان است و صمصام الدوله اول بعد کشته شدن حیدر جنگ معزول شده بدرجه شهادت فایز گردیده بود در سن شهادت یکهزار و یکصد و هفتاد و یک بود ۱۲ سنه ۵۴ امیر الامرا ... جنگ برادر خورد نواب آصف جاه ثانی در سنه ۱۱۹۷ هجری وفات یافت ۱۲ مورخ ...

اقبال سکندر جاه بهادر معه اعظم الامرا و سرداران افواج قاهره با جمعیت سرکار دولتمدار و سران انگریز بهادر با جمعیت
خویش و جمعیت راؤ پنڈت پردهان همراهی هری پنڈت بهڑکیه پیشتر تا قلعه سرینگ پٹن روانه فرموده خود بدولت
واقبال تا سه سال بجشنهای سالگره خاص و سیر و شکار و بخشش جواهر بیحساب که مفصل در تاریخ تزک آصفیه مرقوم است
مشغول بودند بعد انفصال معامله ٹیپو سلطان و گرفتن یک کروڑ روپیه نقد خساره جمعیت سرکار و محالات
یک کروڑ روپیه کرایه و سده هوٹ و کپنجی کوٹه وغیره اعظم الامرا در رکاب مرشد زاده موصوف مراجعت نمودند و
خود بدولت واقبال از رسیدن خبر سعادت اثیان با آنکه شمس الامرا تیغ جنگ درهمین ایام بممالک بقا خرامیده
بود در بزودی تمام داخل بلدهٔ حیدرآباد گشتند تا یکسال در اصلاح مزاج خود که اندک از اعتدال خارج شده بود
و حکمای حاذق معالج بودند و نیز سفر غیر روپیه در پیش بوده هیچ جانب توجه نفرمودند اما دران ایام قحط
غله در تمامی ممالک هندوستان چنان بوقوع آمد که نام غله نایاب گشت و بقالان بلده و اطراف غله را بالمره مفقود
الاثر ساختند از عدم حصول رزق که مادهٔ حیات مخلوقات است حال انسان و حیوان باین حال رسید که آدم
آدم را و زن بچه خود را و حیوان حیوان را خورده جان دادند مهر پدری و مادری از طفلان برباد رفت تا
بحیوان چه باشد روزی تمامی خلق الله بلوهٔ عظیم کرده بالای دکاکین بقالان بازارها افتاده غله لکهوکها
روپیه غارت نمودند و اسباب بیشمار سوداگران و تجار بسبب غارت اینها پایمال گردید و دروازه چهچله
خاص را نیز از فرط شرارت آتش دادند درین صورت آتش غضب سلطانی شعله کشیده حکم شد که از بنادیق
اینها را از زیر دولتخانه عالی برآرند پلٹن بارزنانی که اندرون محل مبارک بر چوکی پهره میباشند از ضرب
بنادیق چندین کس را بعدم فرستادند و بلوهٔ خلایق از زیر دولتخانه دفع شد آنروز نظامت از سمت یار خان
تغیر شده به بدیع الله خان بهادر ناظم جنگ خویش حضور پرنور حضرت غفرانمآب سرفرازی یافت و بقالان
و چوپهریان و سرخیل مارواڑیان غله فروش حکم مجدد بصد در آمد که نرخ غله کم بکنند و افزایش غله نمایند
آنوقت فی روپیه غله دو آثار چهار آثار بهم دست میگردید خلق الله انقدر مردند که از استخوانهای اینها اطراف

و میر عباس علیخان بهادر خاله زاده میر عالم بخطاب نظام یار جنگ مشرف گشتند طرفه اتفاق اینکه نواب آصف الدوله
بهادر رئیس لکهنو خبر ورود میر عالم بکلکته مفصل دریافته مشتاق ملاقات شده تیاری دوازده لک روپیه
بنا بر ضیافت وغیره میسر نموده خواهان ورود میر صاحب نزد خویش گشته سلسله طلب گردیدند که از راه
لکهنو وغیره ملاقات کرده بحیدرآباد روند میر عالم بعد دریافت حال گفتند که ما نمکخوار سرکار دولتمدار آصفیه ایم
ما را ملاقات با رئیس دیگر بغیر حکم حضور پرنور مناسبت ندارد معاف فرمایند پس نظر بر مدارات لکها روپیه نذر پیشکش شد
از راسته بنارس و ناگپور وغیره داخل حیدرآباد گردیدند معهذا به وقت بودن میر عالم در کلکته و حینیکه
مسوده های عهدنامجات برای ملاحظه حضور پرنور و دریافت اعظم الامرا بالای پیه میفرستادند بتحریر می آمد
یعنی لارد بهادر چنان مقرر نمودند که امر وکالت تا قیام سرکارین منحصر بر میر عالم و اولاد و احفاد ایشان باشد
دیگر احدی را دخل نبود میر عالم اینمعنی را خلاف آئین نمکخوارگی دانسته با لارد بهادر به ممانعت پیش آمده موافق
مسوده عهدنامه نویسانید که اینمقدمات منحصر بر عنایت خداوند نعمت است بهر کس که سرفراز فرمایند مختارند
پس مسودات صرف مدعای سرکار بتحریر آورده بالای پیه ارسال حضور پرنور نمودند هرگاه پسند خاطر مبارک و منظور
اعظم الامرا گردید بر طبق آن عهدنامجات طرفین تیار کرده همراه خویش آوردند و عهدنامه حضور پرنور سپرد لارد بهادر
نمودند چون میر عالم در سنه یکهزار و دوصد و سه هجری داخل حیدرآباد شده هنگامه شورش و فتنه انگیزی تیپو سلطان
ولد حیدر علیخان المشهور بحیدر نایک از سمت سرنگپتن شیوع یافت و مهابت جنگ داراجاه خلف نواب
شجاع الملک امیر الامرا بهادر قلعه دهونی را باوصف جمعیت قلیل یورشهای افواج تیپو سلطان مذکور را برگردانیده
خود را و قلعه مذکور را محفوظ داشته بعرض اقدس حضرت غفران مآب رسانید و مقارن اینحال اعیان راو پندت
پردهان و سران انگریز بهادر نیز عاجز آمده استدعا بحضور نمودند نظر بر فدویت و رسوخ حیدر نایک اول بنصایح
دلپذیر شفیقانه آگاه فرمودند چون هیچ فائده از آن مترتب نشد بلکه با شوخی زاید حرکات ناشایسته از او بظهور آمد
ناچار در سنه یکهزار و دوصد و چهار هجری تا القلعه پانگل موکب اقبال باهتزاز در آمده انجام شد لوای بلند

مرہٹہ افتاده بود بعرق ریزی و جانفشانی تمام از دست مخالفان برآورده سالماً غانماً بهمراهی دلاوران
جانبازه بلشکر فیروزی اثر پیوستند و مورد تحسین و آفرین گشتند و وقتیکه تاریکی شب مانع جدال و قتال گردید
و آتش جنگ و نبرد منطفی گشت خود بدولت و اقبال از رزمگاه معاودت فرموده در قلعه کهرله نزول اجلال
فرمودند و سرداران فوج دریا موج جابجا بحفاظت و نگهبانی و دفع اعدا مستعد رزم شده پای ثبات فشردند
و مردم بنگاه در پناه فصیل قلعه مذکور فرود آمدند درینحال کشن راو بلال وکیل پنڈت پردهان رفاه خلایق
در مصالحت باهمی اندیشیده تمهید مقدمات چند که بسبب انحراف مرضی اقدس از غلام سید خان مشیر الملک بهادر
شود بعرض نواب مستطاب رسانید بنابر صلح بلشکر راو پنڈت پردهان رفته مقدمات نزاع رفع نمود و از آنجا
مراجعت کرده هشتم ماه رمضان بشرف ملازمت فایز گردید و مقدماتیکه مدار مصالحت بود بحضور پرنور عرض ساخت
و نهم ماه وثیقه صلح بزبان قلم آمد و پس ازان موافق قرارداد جانبین مشیر الملک بهادر را حواله اهل پونا نمودند
و دوازدهم ماه علم معاودت بسمت بلده حیدرآباد برافراشتند و چهاردهم ماه میر عالم بهادر که برای درستی
بعض امور طرف پونا رفته بودند مراجعت کرده در عین سفر بهره اندوز ملازمت شدند و راجه شام راج و راجه
رگهوتم راو هم همین تاریخ از آستان بوسی مشرف گشتند و نواب مستطاب بکوچ متوالی و متواتر تا مستقر سلطنت رسیده
هفتم ماه شوال در ساعت نیک داخل بلده گردیدند و گوبند کشن که مصحوب صلحنامه به پونا رفته بود سوم ذیقعده
وارد بلده شده بعز ملازمت رسید و درهمین سال بعد ورود مسعود بلده حیدرآباد باندک فاصله فلک شعبده
باز نیرنگ دیگر برانگیخت مجملاً اینکه راجه شام راج در غیبت مشیر الملک بهادر امور ملکی و مالی نیابتاً ادا میکرد و بمعونی
رگهوتم راو کفایت سرکار اندیشیده مزاج خود بدولت را بطرف تخفیف سپاه مایل ساخت و دران روزها نگهداشت
جمیعت انگریزی بنابر استحکام اساس موافقت فیما بین سرکارین و رعب و داب مخالفان بفلاح و صوابدید
میر عالم بهادر بعمل آمده بود آنها را از حضور رخصت دهانیده و فوج انگریزی از مقر سلطنت کوچ بکوچ تا پنسه وار ا
پلی رسیده بود که درین بین مردان فساد اندیش سلطنت کیش ترقی خود را به تنزل مشیر الملک بهادر تصویر نموده بودند

اندرون تالاب میر جمله سفید بنظر می آید لکو کها کاسهای سر انسان و حیوان افتاده بوده میر جمله یکی از امیران قطب شاهیه بود که تالاب یادگار خود گذاشته و نیز درین اثنا سیف الملک مالی میان پسر اعظیم الامرا که چراغ خاندانش بوده از عارضه اسهال کبدی درگذشت و بهادر مذکور در غم و الم او حرکات جنون میکرد نواب مستطاب مآل اندیشی را کار فرموده بایمای میر عالم بهادر که دانای عصر و وکیل صاحبان انگریز از سرکار بود مرشد زاده سلیمانجاه بهادر را که یکساله بودند در فرزندی اعظم الامرا داده سر عزت او را تا بفلک الافلاک رسانید در سنه یکهزار و دوصد و هفت هجری باراده سفر برباغ کوردهن و اس که مخاطب به بیاباغ است رونق افزا شده محله فوج ظفر موج بچشم عالم پرور خود ملاحظه فرمودند آنجا که خبر راهی شدن مانجی سندهیه از دار الخلافه شاهجهان آباد برای ملحق شدن فوج فیروزی سرکار که باهم شرائط اتفاق و اتحاد قرار یافته بود رسید کوچ بکوچهای متواتر داخل قلعه بیدر گشته چندی در سیر و شکار توقف واقع شد درین اثنا خبر فوت شدن سیندهیه مذکور نیز رسیده اعظم الامرا را تفکر بسیار رو یداد هر چند دولت راو سیندهیه پسرش را بخطوط مرسله متوفای مذکور آگاهی نموده خواست که شریک خود نماید صورت نه بست نانا پهرنویس مدار المهام راو پنڈت پردهان او را بقسمهای علاحده شداد ممنون منت خود ساخته ازان خویش گردانید و هنگامه جمعیت مخالفان روبکار آمد خود بدولت و اقبال و اعظم الامرا توکل برداور بیهمال نموده سیزدهم ماه شعبان سنه یکهزار و دوصد و نه هجری بعد طی مسافت بعیده و منازل چند مقابله و محاربه با الوذ مذکور در میدان متصل قلعه کهرله بوقوع آمد بعد جنگ صعب و فرار نمودن اعیان مخالف نمک حرامان بی دین که در عداوت و مخالفت اعظم الامرا نخواسته بودند که کار شگرف سرکار بسعی بهادر معز انتظام پذیرد و بهادر مذکور مورد الطاف شاهانه گردد برامبلغ قلیل با اعیان مرهٹه ساختگی نموده اکثر سرداران جان نثار را از عدم کمک در عین یورش جنگ بگشتن دادند چنانچه روشن خان بهادر و مظفر الملک بهادر و نواب منصور الدوله بهادر برادر زاده اش تردد نمایان نموده راهی که در عین کارزار بسبب عدم تن دهی ناعاقبت اندیشان و نمک بحرامان بدست غنیم

ف در صحیفه ۱۲ سطر ۱۳ بجای سیندهیه ... [illegible]

و از یک سمت جمعیت پایگاه و از یک جانب باقر علیخان و دیگر سرداران عجیب گیر و دار سخت
نموده سلک جمعیت مغویان صاحبزاده را منتشر ساختند الحق در آن روز کارزار نمایان از موسی ریمو فرانسیسر
و فوج انگریزی سرکردگی میر عالم بهادر و سرداران پایگاه و باقر علیخان و جمعیت سواران همراهی خود و دیگر
سرداران جان نثاران و جمعیت خونخوار در آنمیان بودند بعرصهٔ ظهور رسید آخر الامر عالیجاه بهادر بعد متفرق
شدن سلک جمعیت و فرار نمودن سرداران باغی همراهی خود بوقت شب با چندین سواران و پیاده ها
بکمال خوف و هراس خود را از بودی تمام داخل بلدهٔ اورنگ آباد ساخت سدا شیو رڈی و غالب جنگ و سیف
جنگ و بدیع الله خان ناظم جنگ وغیره از قلعهٔ بیدر جدائی ورزیده جابجا متفرق شدند اما سدا شیو رڈی
که بسبب بر آوردن مرشد زاده را از حیدرآباد و برپا نمودن هنگامهٔ ریاست بغیر جهت و سبب نهایت ترس
در دل او بود جدائی گزیده چندی در تعلقهٔ متعلقهٔ خویش مخفی بوده آخر رجوع در سرکار آورده چند روز
بدربار حاضر گردید باز در قلعهٔ محمد نگر گولکنڈه مقید شد و در عوض خون ناحق سیدی عبد الله خان بدست
رعد جنگ پسرش بقتل رسید و سیف جنگ و غالب جنگ بعد استشفاع و استدعای عفو جرایم خودها چون ذات
قدسی صفات حضرت غفرانمآب مظهر رحم و کرم ایزدی بود هر دو را درباره معقول مقرر کرده خانه نشین ساختند
و بدیع الله خان از بدی ذاتی خویش روانهٔ دهلی گشت که دیگر خبری از و بسمع نرسید القصه عالیجاه در بلدهٔ
خجسته بنیاد با اڑدر الدوله موسی ریمو انجیل شریف در میان گرفته برای عفو جرایم خود عازم درگاه پدر عالیقدر
خویش گردیده در منزل کیٹر بالای دریای گنگ دفعتاً تپ محرقه کرده بقضای الهی رحلت نمود بعضی گویند که از
ندامت این حرکت خود را مسموم کرد الغیب عند الله نعش او را امیر عالم بهادر و اڑدر الدوله و دیگر سرداران همراهی
بکمال تاسف و استعجاب آورده حسب الحکم در درگاه سید حسن برهنه صاحب مدفون ساختند حضرت غفرانمآب
بنهایت غم و الم تن برضای ایزدی در داده خاموش گشتند سانحهٔ دیگر اینکه در ماه شعبان المعظم شب عید حضرت
غفرانمآب برای نظارهٔ تماشای آتشبازی بر طبق معمول بالای سقف خلوت مبارک بر آمده

تمنای اوشان بر بنیاد خفاش وار خواهان زوال نور آفتاب عالمتاب نواب مستطاب گردیدند و مستقر
سلطنت را از فوج قاهره انگریزی و دیگران خالی دیده وقت را مغتنم شمردند و خفیه از مرشد زاده کبیر عالیجاه
بهادر در ساختند و بر اطاعت صاحبزاده مستعد گشته آن بهادر زنی بهادر را بخیال باطل بغاوت آماده نمودند
چنانچه در نهم ذی الحجه عین شب عرفه آن مرشد زاده کبیر بدلالت گمرهان وادی ضلالت از جای خود حرکت
کرده دست و پای لاحاصل زد وقتیکه دید نقش مطلوب درست نشست از دار السلطنت بدر رفته سداشیو ریڈے
و غالب جنگ و سیف جنگ و بدیع الزمانخان ناظم جنگ وغیره با فساد پیشگان نامآل اندیش عازم قلعه بیدر شدند
و در آنجا رسیده قلعه مذکور بدست آورده قابض گشتند و حسب الارشاد خود بدولت و اقبال سید عبد الله
خان حبشی جمعیت جوانان با همراه گرفته عقب صاحبزاده برای تادیب میرفت و روزی سداشیو ریڈے
در اثنای راه بعین غفلت بر جمعیت ریخته فوج را پریشان ساخت و عبد الله خان مذکور هم زخم کاری برداشت
و اهل و عیالش بدست او گرفتار آمدند و چون منهیان اخبار این خبر وحشت اثر بمسامع اجلال رسانیدند
نواب مستطاب از راه رحم و شفقت پدرانه فرموده خوش رقم خان را مصحوب عنایت نامه مهری بخشی بیگم صاحبه
بنابر فهمایش و همواری مزاج صاحبزاده روانه فرمودند خان مذکور جمله مراتب اندرز و نصایح سودمند ساخت
و مزاج صاحبزاده مغرور بسبب اغوای رفقای بدسرشت بصلاح و صواب نگرایید ثانیاً نواب مستطاب نظر
بتادیب صاحبزاده موسی ریمو عرف موسی رحمو را مع جمعیت او و افواج انگریزی را از واڑا ایلی طلب
فرموده بسرکردگی میر عالم بهادر و افسران پایگاه مثل سردار الملک گهانسی میان وغیره جهت باز گردانیدن
صاحبزاده را از خودسری و ناهمواری و تنبیه فتنه انگیزان روانه فرمودند و سید محمد باقر خان نیچ بهیا زهون
پلی محمد اعظم خان و یلسین خان وغیره جمعداران علاقه پایگاه که در آنروزها به پرگنات خود ها رفته بودند این خبر
وحشت اثر شنیده اوشان نیز راهی قلعه بیدر شدند القصه پس از وصول فوج نصرت موج قریب بیدر باغیان
بدکیش بمقابله پیش آمدند و افواج سرکاری از یکطرف یعنی موسی ریمو و از یک طرف دیگر افواج انگریزی و از یک سمت

ٹیپو بوجهه دین محمد شهید شد مه میر عالم بهادر با جمعیت سرکار و پلاٹن انگریزی حاضر دربار جهاندار گشته بسعادت قدمبوسی مشرف گردید چهاؤنی جمعیت انگریزی ملازم سرکار تالاب حسین ساگر فرود آمدن مقرر گردید چنانکه درین ایام آبادی بلدهٔ حیدرآباد از بیگم بازار و کوٹهی انگریزی که در عهد وکالت کرک پاتریک حشمت جنگ وکیل صاحبان انگریز بهادر باحداث درآمده معه چهاؤنی حسین ساگر وغیره تا بالوال شش گروهی از بلدهٔ مذکور پیوسته است و عمارات انگریزی بانواع و اقسام ساخته اند که مطبوع طبع تماشائیان است خصوصاً عمارت کوٹهی که نقشهٔ عجیب و غریب متصور حضرت غفران مآب و حضرت مغفرت منزل و نیز جناب بندگانعالی مدظله العالی حضور پرنور ادام الله اقباله حسب الارشاد و کلای بضیافت رونق افزا شده تماشای آتشبازی انگریزی وغیره فرموده اند که بکمال تکلف آرایش و پیرایش نموده بملاحظه اقدس آوردند و نذر و نیاز و تحایف بیشمار گذرانیدند عاصی مؤلف هم همراه رکاب سعادت بچشم خود دیده است در سنه یکهزار و دو صد و چهارده هجری شروع جشن طوی مرشدزادهٔ آفاق سکندر جاه بهادر با صبیهٔ سیف الملک مالی میان خلف اعظم الامرا ارسطو جاه که درین زمان بخطاب جهان پرور بیگم صاحبه مشهور و معروف اند و در قلعه بیدر پیشتر رسم ایجاب و قبول بعمل آمده بود بظهور آمد و متعاقب این جشن جشن شادی شاهیار الملک برادرزادهٔ مظفر الملک اسد علیخان بهادر جاگیردار بیگن پلی با صبیهٔ دیگر مالی میان سیف الملک مذکور شروع گردیده مزاج اقدس حضور مدتی در تماشا و تفریح عیش و عشرت مسرور گشت اگر بیان جلوس سانچق و مهندی و تکلفات سواری شب گشت آنحضرت و تقسیم جواهر و جوڑه ها به اعلی و ادنی آرد و دن منجه ها از هر خانه امرای سرکار و از نزد حشمت جنگ کرک پاترک وکیل انگریز بهادر نیز و دیگر اقربای حضور که هر روز جشن دیگر و جلوس دیگر و تماشای دیگر تا چهار ماه بوده بتحریر درآرد کتاب دیگر بترقیم آورده شود احتیاطاً از طول کلام نموده مختصراً مطلب نویسی را بکار آورد چنانچه عاصی خود حاضر بوده بچشم خویش دیده است و شریک بود تا این زمان که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه هشت هجری است اگرچه شادیهای دیگر بکمال تکلف و تزک بوقوع آمده اند اما هیچ جشنی و مجلسی بجلوس و تکلف آن بدیده حقیر نرسیده چرا که آن امیران نامدار و سرداران

تا نصف اللیل بجشن و سیر و تماشائی درختان آتشبازی مذکور و هوائی و حلقه ها وغیره مشغول بودند دفعتاً
مزاج از اعتدال بیرون آمده لقوه و فالج عاید حال گشت عجب سانحهٔ ناگذیر بظهور رسید که خلق الله در حال
حکیم اعتقاد نداشتند معهذا پیش ازین حکیم حمایت الله خان بمزاج اقدس درآمده معروضداشت که خانزاد عرق آصفیه
با جواهرات و میوه جات و لحوم وحوش و طیور چنان تیار میکند که باستعمال آن پیر صد ساله مضمحل از کار رفته
بقوت جوان بست و چهار ساله فایز میگردد خود بدولت و اقبال مشتاق شده جواهر بسیار و میوه جات
بیشمار عنایت فرمودند و حکم شد که بزودی تمام تیار نماید هر چند حکیم الملک حکیم عبد الجلیل خان به کار پردازان
دیوڑهی مبارک زبانی به اصیلان وغیره گفته بودند که این عرق بمزاج حضور پر نور موافقت نخواهد کرد که همه
اشیاء مخلوطه گلاب خالص است و حضرت خود قهوه با گلاب و آب با گلاب همیشه استعمال میفرمایند اندیشه اینست که
از کثرت استعمال این عرق که همه خود گلاب است فالج و لقوه عاید حال دشمنان گردد آنوقت هیچ تدبیر بکار نخواهد
آمد هر قدر فریاد کردند از مداخلت و مصاحبت حکیم حمایت الله خان مذکور در مزاج اقدس هیچ یکی بعرض نرسانید
آخر همون معامله پیش آمد تمامی خانزادان موروثی را و کافه خلایق را آب و طعام دران روز حرام گشت
و به بستر حیرانی و پریشانی غلطیدند اگرچه حکمای حاذق بمعالجه پرداختند اما از عدم پرهیز فایده مترتب نشد
تا اینکه در سنه یکهزار و دوصد و دوازده هجری اعظم الامرا نیز از پونه حاضر گشته مساعی جمیله بکار معالجه خاص
بعمل آورد و مزاج مبارک هم بامتداد زمان بریک طور قرار گرفت و در سنه یکهزار و دوصد و سیزده هجری
استیصال ٹیپو سلطان که خود را سلطان العصر میدانست بوقوع آمد حقیقتش اینکه چون حرکات ناپسندیده
ٹیپو سلطان صاحبان انگریز را بر سر استیصال آورد ناچار نظر بر شراکت سرکارین شراکت صاحبان مذکور ضرور افتاد پس
میر عالم بهادر با جمعیت سرکار عالی بکمک لارڈ کارنوالس و جنرل هارس وغیره و دیگر سرداران انگریز تا
سرینگ پٹن رفته شریک حال گردیدند چنانچه مفصل کیفیت جنگهای آنجا از کتب مبسوطه هویدا میشود اختصاراً
براجمال اکتفا نمود و بعد فتح و کشته شدن ٹیپو سلطان که ماده تاریخ شهادتش اینست مصرع

ٹیپو

زین مصرع عجیب وے تاریخ را بخوان ✤ خوانند با وضو ہمہ اشخاص فاتحہ ✤ مستوجب بہشت و با خلاص فاتحہ ✤
بجرد رحلت آنحضرت ارسطو جاہ جمعیت انگریزی ملازم سرکار را از مقام حسین ساگر طلبیدہ باتفاق حشمت
جنگ وکیل بر در دولت حضور پرنور و ہر یک مرشدزادہ یک یک سرکردہ گورۂ ولایتی دو دو صد جوانان
بار نشانید بعد انتقال ارسطو جاہ و ردیوانی میر عالم بہادر برخاست جمعیت مذکور شد ایزد تقدس و تعالے
آن مرجع خلایق را ہشت فرزند جگر بند ارزانی فرمودہ نخستین نواب عالیجاہ بہادر کہ نام اصلی ایش
میر احمد علی است در علم و فضل و زہد و تقوی از جملہ بزرگان روزگار بودہ ہموارہ صحبت با علماء و فضلا میداشت
بعد رونق افزای حضرت غفران مآب از قلعہ کہرلہ بتاریخ نہم ذی الحجہ شب عید الضحی سنہ یکہزار و دو صد و نہ
ہجرے باغوای سداشیوریڈی خروج کردہ بعد جنگہا بقول بعضے مسموم گردید چنانچہ ذکرش گذشت
دو یمی کہ از ہمہ بہتر و اصل و اصول خاندان آصفیہ کہ مہین پور خلافت حقیقتاً عبارت از آنحضرت است
یعنی جناب حضرت مغفرت منزل میر اکبر علیخان بہادر سکندر جاہ علیہ الرحمہ کہ ذکر خیر آنجناب خواہد آمد انشاء اللہ
تعالی سیومی نواب والا رتبت فریدون جاہ بہادر کہ نام اصلی ایش میر سبحان علی است ہمشکل و ہمشبیہ تر با حضرت
غفران مآب بودہ در متانت رای و صلابت ہیبت ہم بازوی برادر بزرگ خود حضرت مغفرت منزل بود ند حاصل
در تمام عمر خویش مانند حضرت مغفرت منزل و فریدون جاہ بہادر صاحب شان و شوکت شاہانہ و ہیبت و صولت
و صلابت خسروانہ سوای شوکت و صلابت و صولت و ہیبت و وجاہت حضرت بندگانعالی متعالی مدظلہ العالے
خداوند نعمت اعلیحضرت حضور پرنور ناصر الدولہ آصفجاہ آدام اللہ اقبالہ و عمرہ و خلد اللہ ملکہ کہ از فضل ایزد
متعال بہمال تمامی خصایل پسندیدہ بزرگانہ خاقانہ کہ اَلْوَلَدُ سِرٌّ لِاَبِیْهِ عبارت از آنحضرت است کہ
در بشرہ منور آن اعلیحضرت بعینہ معاینہ است تا این زمان بچشم خود بدیگری ندیدہ معہذا ترحم و اشفاق و بذل
و اخلاق حضور پرنور ما فوق ہمہ است بہادر موصوف را یعنے حضرت فریدون جاہ بہادر ممدوح را بعد جلوس
حضرت مغفرت منزل بر سریر سلطنت دفعتاً عارضہ خبیثہ عاید حال گشتہ از حدت استعمال ادویہ حارہ مصریان مزاج

ذوی الاقتدار علی الخصوص مرشدزاده های بلند اقبال مثل جناب فریدون جاه بهادر و جهاندار جاه بهادر و
دیگر مرشدزاده ها و صاحبزاده ها و امیران کبار که هر یک بجلوس شاهانه جلوداری ساچق و مهندی و شب گشت
نمایند و زینده مجلس و محفل عالی شوند و فیما بین ایشان رسمهای تفنن و تفرج بوقوع آید القصه بعد انصرام
این جشنها میر عالم بهادر برای بندوبست ملک مفتوحه نو که موافق تقسیم از ٹیپو سلطان داخل سرکار گردید
مثل کرپه و قلعه سدهوٹ و گنجی کوٹه وغیره رفته بعد چندی بسببی از اسباب انقلاب روزگار بیک حرکت
ناشایسته حشمت جنگ وکیل انگریزی با دختر شرف النسا بیگم دختر عاقل الدوله طلبیدن میر عالم بهادر حکم دار
زیر چارمنار از کمپنی انگریز بهادر که مشهور شده بود بایمای ارسطوجاه بالعکس ساختن اعظم الامرا آن را برای
خصومت باطنی خویش با میر عالم پس میر عزرا از خدمت وکالت سرکار معذور نموده در قلعه رود در مقید
نموده وکالت بذات خود ضمیمه مدار المهامی از سرکار ساخت چنانچه مفصل در احوال میر عالم مذکور خواهد شد
و بقلم حقیقت رقم خواهد آمد و درینجا شروع جشن شادی بسم الله خوانی مرشدزاده کیوانجاه بهادر که ایشان را
نیز در فرزندی ارسطوجاه داده بودند گردید در عین خورمی مزاج مبارک از اعتدال در گذشت و هیچ سعی از
هیچکس مفید نشد آخر بتاریخ هفدهم شهر ربیع الآخر سنه یکهزار و دو صد و هجده هجری بوقت یکپاس روز بر آمده
روح پرفتوح مطهر آن سر دفتر خاندان عالیشان آصفیه بسیر عالم قدس در جنت الفردوس خرامید انا لله
وانا الیه راجعون ماتم زدگان که عبارت از تمامی خانزادان موروثی سرکار است آن روز را روز قیامت
انگاشته از خود رفتند و شور محشر از محلات بر آمده عالمی را از هوش و حواس در باختند بصلاح ارسطوجاه
در صحن مکه مسجد متصل مرقد منوره حضرت قدسیه عمده بیگم صاحبه مغفوره والده ماجده آنحضرت مدفون ساختند
و مقبره مهجر از سنگ مرمر شفاف سفید باهتمام قادر یار خان و قادر نواز خان برادر عموی عزت یار خان نجم الدوله
حکیم الحکما باحداث در آوردند و غفران مآب لقب کردند چنانچه قطعه تاریخ طبع زاد شیر محمد خان ایمان که از یک
مصرع چهارم دو ماده تاریخ بر می آید بر سر کتیبه مقبره کنده است قطعه بر روح پاک میر نظام علی مدام +

نازل

ذات والاایش در جمیع علوم مستثنای روزگار و در تمامی فنون مثلی و مانندی ندارد علی الخصوص در سواری
اسپ کہ شہسواران زمانہ ہرگاہ نام نامی اسم سامی آنجناب بر می آرند ہمہ مقر و معتقد میگردند کہ آنجناب استاد
زمانہ اند عاصی در ایام خدمت وکالت اکثر سواری اسپ آن حضرت بچشم خود دیدہ کہ قدرت خدا تعالی بنظر
می آید گویا اسپ خود فرمانبردار آنجناب است ہرگونہ کہ منظور خاطر مبارکش میشود اسپ سواریش پیش از ایما
و اشارہ بجا می آرد سہند او دیگر کمالات و صناعات آنجناب مثل تیر اندازی و برق اندازی و خوشنویسی
مشہور آفاق ہستند او تعالی شانہ سلامت دارد با مولف آنقدر سرفراز یہا فرمود کہ تا دم زندگی فراموش
نخواہد شد ہشتمی کیوان جاہ بہادر کہ آنجناب ہم مرنج و مرنجان بکمال بذل و الطاف مشہور روزگار بودند
در سنہ یکہزار و دو صد و چہل و سہ ہجری بجنت خرامیدہ بباغ خانہ خویش مدفون گشتند اَلْبَقَاءُ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ
الْغَفَّارِ جہان و کار جہان جملہ ہیچ در ہیچ است + ہزار بار من این نکتہ کردہ ام تحقیق ذکر شمۂ از احوال
ستودہ خصال جناب حضرت بخشی بیگم صاحبہ قبلہ و حضرت تہنیت النسا بیگم صاحبہ کعبہ محلات خاص حضرت غفرانمآب
والدۂ ماجدۂ حضرت مغفرت منزل یعنی بیگم صاحبہ ثانی ہر دو سر دفتران نسوان با عصمت روزگار سرخیل مستورات
با عفت عالی تبار تا بودن آن ہر دو محیط دولت و سلطنت احدی از سادات صحیح النسب و پیرزادہ ہای
والا نسب و حسب بی حصول مقصود از در دولت خالی نرفت کتخدائی بسیار دختران ناکتخدا از سرکار خود چنان
بعمل آوردند کہ مشہور آفاق است از خیر و خیرات شان روزی عالمی بہرہ ور بودہ دست بدعا فراوان
داشت و تا الی الآن میدارند الغرض نام نامی حیات النسا صاحبہ والدہ ماجدہ سلطان عبد اللہ قطب شاہ
درین بلدۂ حیدر آباد کہ مشہور و معروف بودہ است درین زمان نام نامی و اسم سامی این ہر دو دریای
عصمت و عفت و بذل و کرامت ما شئی زاید از یکی ہزار و از یکی بسیار بیحد و شمار مشہور روزگار است
سہند از محذرات آنحضرت یعنی حضرت غفرانمآب یکی روشن بنگلہ و روشن محل و غنی محل باہتمام غنی یار خان
خانساماں و نوازش محل بانتظام نوازش علیخان خانساماں قدیم و چہار بنگلہ خلوت مبارک و گلشن محل

از جاده درستی منحرف شده روح مبارک در سنه یکهزار و دوصد و بست هجری بسیر عدن خرامیده در خانه باغ
خود مدفون گردید جناب حضرت مغفرت منزل را نهایت ملال واقع شد که فیما بین تفاوت سن و سال شش ماهه
بوده همیشه تا سن تمیز و رشد باتفاق در محل مبارک مانده اوقات عزیز شبانه روز باتحاد و اخلاص بسر برده بودند
آلسرشته محبت از طرفین جاری بود **چهارمی** حضرت مغفرت پناه میر ذوالفقار علیخان بهادر جهاندار جاه
که آنجناب خیر محض بودند با سند او مدت از محل خود بتقریب عیدین و جشن نوروز وغیره برآمده نذرها میگرفتند
و ملازمان خود را بکمال شفقت پرورش مینمودند راجه چنده و لعل مهاراجه بهادر را که بسبب قرب و جوار زیر سایه
دولتخانه آنحضرت اند گاهی بهیچ وجه تکلیف نرسید که خود بهادر معز مدراج و مشکور اند در سنه یکهزار و دوصد و چهل
و دو هجری بعالم بقا توجه فرمود حضرت مغفرت منزل برای ملاحظه نعش و جنازه ایشان در گهریال خانه
برآمده ملاحظه میفرمودند بی اختیار بگریه بیجد در آمدند عاصی مولف این تاریخ گلزار آصفیه عرض کرد که آنچه
مقدر و منظور خالق بود بظهور آمد اینقدر ملال عاید حال مزاج مبارک موجب هلاک خلق الله متصور است
دفعتاً بچشم غصه بطرف عاصی ملاحظه کرده فرمودند تو نمیدانی که بازوی من امروز شکسته برادرم جدائی گزیده
بخاک عدم میرود و فی الحقیقت این پیغام موت من رسیده است اگر گریه نکنم پس سرور و شغف نمایم عاصی دم
بخود کشیده خاموش گشت آنحضرت هم در خانه باغ خود مدفون شدند **پنجمی** میر جمشید علی جمشید جاه بهادر که
اوشان بسن پانزده سالگی از عارضه فساد خون دریا انتقال کردند فریدون جاه بهادر والیشان از یک
والده عنایت النسا بیگم صاحبه بوده و بشیر النسا بیگم صاحبه همشیره حقیقی ایشان در ازدواج شمس الامرا بهادر
امیر کبیر اند و ریاض النسا بیگم صاحبه نیز همشیره حقیقی ایشان در ازدواج خان ایران بهادر بودند **ششمی** اکبر جاه
بهادر نام اصلی میر تیمور علی است که برادر حقیقی خورد حضرت مغفرت منزل اند آنجناب هم بجمیع صفات موصوف
و قدم بر طریقه پدر بزرگوار خود میدارند درین ایام در غم و الم جدائی برادر بزرگوار خود ترک برآمد و دربار نموده
اکثر مقیم محل خویش هستند **هفتمی** حضرت سلیمان جاه بهادر نام اصلی اش میر جهانگیر علی است که منبع خوبی و نکوئیهاست

ذات

او شمشے پسر نواب مغفرت مآب است ازید و حال باختلاف مزاج خود با ہیچیک از برادران موافقت نا کرده باغوائے مفتریان مشغول افکارات بیحاصل بوده آخر الامر در قلعہ بیدر مدت مدید منزوی ماند ہرگاه عالیجاه بہادر خروج کرده بلده بیدر خواستند کہ ہمراه خود باورنگ آباد برند او شان از راه نصایح بمبالغت پیش آمده خود را بالمره کناره نمود ہر چند سعی موفوره بعمل آورد بالکل انحراف ورزیده شریک حال عالیجاه بہادر نشد ایمعنے بنہایت موافق مزاج مبارک حضرت غفرانمآب در آمد بکمال شفقت و دلداری در بلده حیدرآباد طلبیده مشمول عواطف خویش ساختند مدتی تا حیات خود بفراغت تمام گذرانیده ودیعت نمود خلفہائے ایشان بمراتب علیہ موجود و بفراغت معاش مشمول اند ۱۲

ذکر سرا پائے اعلیحضرت سلطنت و معدلت پناه شوکت و عظمت دستگاه شہابیستہ مسند سروری و سرداری جالس سریر دولت و کامرانی المختص بعنایات الالہ مغفرت منزل سکندر جاه نور اللہ مرقده و جعل روضۃ من ریاض الجنۃ مسنود عہ و مضجعہ

ذات عالیقدر آن منبع نیکوئیہا و نیکنامیہا از ارقام قلم خارج از انجملہ عشری از عشایر بتحریر می آرد کہ نام آنجناب میر اکبر علیخان بہادر است و سال ولادت آنحضرت بسنہ یکہزار و یکصد و ہشتاد و ہفت ہجری بقول صاحب تزک آصفیہ شاه تجلی علی در پیشگاه پدر بزرگوار بخطابہائے معروف سرفراز و در ہر معرکہ جنگ پیش و پیشقدم از ہمہ برادران بوده چون روح پاک حضرت غفرانمآب بجنت خرامید اعیان دولت و ارکان سلطنت بصلاح اعظم الامرا ارسطو جاه مدار المہام بدولتخانہ آنجناب حاضر گشتہ بہزار الحاح و عاجز نالیہا کہ قبول نمیفرمود بسواری عماری جلوسی جلوه آرا گردانیده بتزک شاہی و طمطراق شہنشاہی از دولتخانہ قدیم از راستہ پنجہ شاه و چار کمان بدولتخانہ عالی آوردند آنروز در خواصی خاص راجہ راجندر رگہوتم راؤ پیشکار سرکار

وشادی خانہ وپنجحلہ ومہابت محل وغیرہ ہمہ از محدثات آنحضرت است سوای این در قلعہ گولکنڈہ محمد نگر نیز عمارات بتعمیر آمدہ اند واز محدثات حضرت بخشی بیگم صاحبہ حصار بیگم پیٹہ معہ چادرگھاٹ وغیرہ ولبن وتہنیت نگر معہ حصار ومحل وباغ وغیرہ ہمہ از محدثات حضرت تہنیت النسا بیگم عرف بوی صاحبہ معہ عمارت درگاہ حضرت حسین شاہ ولی صاحب قدس سرہ است

ذکر امیر الامرا شجاع الملک بسالت جنگ بہادر

او پنجمین پسر نواب مغفرتمآب است نام اصلی اش میر محمد شریف در حیات پدر بزرگوار بخطاب بسالت جنگ ودر عمل امیر الممالک صلابت جنگ بہادر بصوبداری بیجاپور وبخطاب شجاع الملک امیر الامرا نامزد گردیدہ در امور مالی وملکی ریاست دخل بہم رسانیدہ چون نواب مستطاب میر نظام علیخان بہادر ولیعہد شد او کہ بہ بیجاپور نامزد گردیدہ بود بانجا شتافت ہرگاہ نواب موصوف بجانب راجبندری نہضت نمود باز آمدہ دخیل کار گشت چون حل وعقد سلطنت بذات والاصفات نواب موصوف قرار گرفت او متوحش بودہ دیگر پیرامون مخالفت نگشت ودر غیر ونگدہ ادہونی ورایچور قناعت ورزیدہ میگذرانید وہمینہ خیال عظیم در سر داشت ورفقا پرور بودہ در سنہ یکہزار ویکصد ونود وشش ہجری بملک بقا خرامید پسرش مہابت جنگ بہادر دارا جاہ کہ مرشد زادی حضور نقشبندی بیگم باو منسوب بود بجایش مسند نشین گشتہ چند مدت آوازہ شجاعت وسخاوت وتحبیب پروری را بلند آوازہ گردانید وبا ٹیپو سلطان جنگہای رستمانہ نمودہ نام آور گشت آخر در سنہ یکہزار ودو صد وہشت ہجری رحلت نمود دیگر احدی در اولادش لایق ایکار شگرف نبودہ تعلقات ہمہ داخل سرکار شدہ باختیار تعلقداران سرکار اند

ذکر معتقد الدولہ چین قلیچ خان بہادر ناصر الملک ہمایون جاہ المشہور بہ مغل علیخان بہادر

بجلوه ظهور آوردند خصوصاً جشن بسم الله خوانی کیوانجاه بهادر که بسبب رحلت حضرت غفرانمآب بتوقف در آمده بود
از سر نو باز در جلوس آنحضرت شروع شده مهندی نقره تیاری ده هزار روپیه باهتمام کاظم علیخان و رضا بیگخان
خانسامان بجلوس و تزک تمام از دولت خانه خاص بخانه ارسطوجاه رسانیدند و مجلسهای شاهانه بجلوه در آوردند
تا اینکه بتاریخ بست و هشتم محرم الحرام روز چهارشنبه سنه یکهزار و دوصد و نوزده هجری از تپ محرقه که هشت روز
عاید حالش شده بود روح ارسطوجاه پرواز نمود مردانیکه ناقباحت فهم بودند ازینواقعه خوشنودی کردند
بندگانعالی حضور پرنور حضرت مغفرت منزل در عین شدت مرض دو بار بخانه اش برای عیادت رونق
افزا شدند اما او بیهوش محض بود بعد ازین تا دو ماه کجدار و مریز از راجه راجندر رگهوتم راو که به پیشکاری
سرکار معمور بود به صورت اجرای امورات سلطنت میکنانیدند آخر الامر بتاریخ پنجم شهر ربیع الآخر سنه یکهزار
و دوصد و نوزده هجری میر ابوالقاسم میر عالم بهادر را که در فطانت عقل و متانت رای فرد فرید روزگار
بوده و بسببے که گذشت چندی در قلعه رودرور درموضع ناکل پلی جاگیر خود عقب قلعه گولکنده مقید
بود بعد ازان بمکان خویش در بلده حسب الحکم منزوی گشته مفصل احوالش در احوال او بقلم خواهد آمد به فرط
الطاف از کنج عزلت و تواری بر آورده بدیوانی و مدار المهامی سرکار دولتمدار خود سرفراز و ممتاز فرمود و راجه
راجندر راو در خانه اش بعد دو ماه خانه نشین ساختند پیش از دیوانی میر عالم حشمت جنگ فرنگی وکیل انگریزی
در بعضے امورات و مقدمات خودسری از جهل میکرد در عهد میر عالم خود بخود ازان منفعل گشته دیگر پیرامون
آن نگردید چنانچه بوقت حاضر شدن دربار جهانمدار فیل عماری خود را تا به دروازه خلوت مبارک متصل
دیوار غلام گردش می آورد و ازانجا از عماری فرود می آمد روزیکه میر عالم برای سرفرازی خلعت دیوانی
بصحابت وکیل مذکور حاضر دربار عالی گردید بالای دروازه دیوانخانه سرکار که معمول همه ها از اعلی تا ادنی است
از میانه سواری خویش فرود آمد حشمت جنگ وکیل گفت که بالای دروازه خلوت مبارک فرود آئید میر عالم
جواب داد که این دیوڑهی مبارک خداوند ماست اینقدر مقدور من نیست که قدم از جاده حد خود بیش گذارم

مباہی شدہ بود ہر گاہ آنجناب بچشم گریان و دل بریان داخل دیوان عام گشت بسواری نالکی بمکان ارسطو جاہ
کہ در ماتم مرحوم مغفور منزوی بود رونق بخشیدہ باستمالت تمام دستار بر سرش از دست مبارک بستہ نذر و جواہر پیش
پذیرا فرمودہ در خلوت مبارک آوردند و از آنجا بدولت و اقبال بجلوس شاہی پرداختہ مسند سلطنت را رونق
تازہ بخشیدند تمامی امراو خوانین و اعیان اکابر نذور تہنیت گذرانیدند و سرفراز شدند و بعد دو پہر روز
مراجعت فرمودہ بدولتخانہ قدیم تشریف بردند روز دویم باز بجلوس تمام بدولتخانہ عالی رونق افزا شدہ
نذر برادران و خویشان وافر بابان و تمامی سلحداران و بارگیران از اعلیٰ وادنی بدرجۂ پذیرائی در آوردند
بعد برخواست اندرون محل مبارک تشریف بردہ اول ادای مراسم تعزیت نمودہ بعد از آن نذر تہنیت جلوس بجناب
حضرت بخشی بیگم صاحبہ و حضرت تہنیت النسا بیگم صاحبہ عرف بیوی صاحبہ و سلطانی بیگم صاحبہ بکمال گریہ و زاری
و عاجز نالی گذرانیدہ باز مرخص شدہ بدولتخانہ قدیم مراجعت نمودند بعد سہ روز بسواری عماری زر و معہ
محلات و مرشد زادہ ہای بلند اقبال و تمامی کارخانجات بدولتخانہ عالی خلوت مبارک داخل گشتہ مسکن و
مقام ساختند درین ایام فرید و نجاہ بہادر کہ سہ ہزار روپیہ ماہوار ایشان از سرکار میبافتند باضافہ چہار ہزار روپیہ
سرفراز و ممتاز مباہی گشتند و دیگر برادران کہ سہ ہزار روپیہ ماہوار ایشان بود باضافہ مضاعف سربلند
شدند از جواہر نیز مسرور و مبتہج گردیدند چون دران ایام قلیچہ سرونگر و چادرگھاٹ و بازارہا نو تیار شدہ بود
ارسطو جاہ مجوز ملاحظہ والا شدہ متواتر ضیافتہای شاہانہ بجا آوردہ طرح مینا بازار کہ معمول سرکار است
آراستہ کہ از رشتہ خام و سوزن تا اقمشہ و پشمینہ باب و جواہر و فیلان و اسپان عربی و عراقی و دکھنی و کاٹھیہ واڑ
وغیرہ و زرگاوان گجراتی و ہاٹم و مالوی وغیرہ و شتران بغدادی و مارواڑی وغیرہ جنس انواع و اقسام مال
سوداگران اطراف و جوانب لکھہا روپیہ بخریدی سرکار و خریدی ارسطو جاہ و امراو خوانین و منصبداران
و جمعداران و سایر الناس بقدر مقدور در آمد کہ سوداگران نہال شدند تا دہ ماہ متواتر ہمین طور مشغول
سیر و شکار و تماشای گل و گلزار از جانبی بجانب دیگر میبودو جشنہای عالی علی التواتر و توالی ترتیب دادہ

چہل ہزار سوار و پیادہ ہای پلاٹنہا و علی غول و عربان و روہیلہ ہا و غیرہ روانہ بالاگہاٹ گردانیدند و از جانب صاحبان انگریز قریب دہ ہزار جمعیت بسر کردگی دلزلی صاحب بہادر و کرنل بکلبن صاحب بہادر وغیرہ متعین و شریک راجہ چہپت رام گشتہ او مدتی بانتظام آنسمت پرداختہ معاملہ و وصوبہ بدست خود داشت و در اندک زمان بمقابلہ ریاست دیگر جلوہ آرا گردید کاکثر امیران نامدار و سرداران عالی تبار مثل محمد صلابتخان بہادر و محمد سبحان خان بہادر و دیگر امیران و سرداران و منصبداران و جمعداران با جمعیت ہای خود فرمان برداری راجہ چہپت رام مذکور حاضر بودہ کارہای نمایان بظہور آوردند و انعامات بی پایان ہیمودند ہر گاہ خبر جلوس سریر آرای سلطنت حضور پرنور و دیوانی میرعالم بہادر براجہ چہپت رام رسید و بر طبق طلب حاضر دربار جہانمدار گشت و در آن ایام فیمابین میرعالم خود بدولت و اقبال اندک سوء مزاجی بود ناقباحت فہمان آنرا از یکی ہزار وانمودکی بسیار ساختہ تمامی اہل دربار از میرعالم برگشت و شریک حال راجہ چہپت رام شدہ او را بر آن آوردند کہ او در ضمیر خود ہوس سرفرازی دیوانی از تغیری میرعالم بہادر قرار دادہ چشمان نخوت و غرور خویش را از میر صاحب مسطور برگردانیدہ خیال دیگر بالای سر دیگر رسید انمود کہ بطرف ہیچکس متوجہ نمیشد و علاوہ برین بار یابی متواتر شرح در حضور پرنور نشہ ہی غرور را بالای ترک دیگر آورد کہ بالکل میرعالم بہادر را در خیال خویش ناچیز دانست چون مزاج حضور را با میرعالم معہ اعیان و ارکان دولت از طرف خود برگشتہ و پراگندہ دید مصلحتا راجہ چہپت رام را در خلوت و تنہائی بقسم کلام مجید ذہن نشین خاطر ساخت و باستمالت تمام ایما نمود کہ بالفعل پیشکاری سرکار سلطنت شمار از حضور پرنور سرفراز میگردانم معہذا تا زندگی من خیال دیوانی خود و عزل من نکند کہ چراغ سحری ام بعد من ہر چہ خواہند بکنند برین ہم اگر خیال عزل من خواہند کرد ہیچ فائدہ مترتب نخواہد شد شما میخواہید کہ فک حرمت من نمائید و من نمیخواہم کہ حرمت ریزی شما کنم انشاء اللہ تعالی بالعکس آن بظہور خواہد آمد درینصورت غیر از نقصان مقدمات سرکار امر دیگر متصور نیست چون او مجبول نخوت و غرور گشتہ بود و مردمان ناقباحت فہم و خوشامدی صاحب و مقرب کہ او بودند او را از جادہ عقل و آل اندیش منحرف گردانیدہ بر عداوت

وشما مختارید هرچه خواهید بکنید لکن برای شما هم بهتر نیست که معمول مستمره چنین است از آن در نگذرند حشمت جنگ نیز برطبق معمول بر دروازهٔ دیوانخانه از فیل خود فرود آمد و دیگر خلاف معمول بعمل نیاورد در سنه یکهزار و دو صد و بست و سه میر عالم تیاری جشن سالگره حضور پرنور بمکان خود نموده در ماه رجب المرجب سنه مذکور بکمال تکلف بانصرام رسانید خود بدولت و اقبال معه مرشد زاده ها و محلات خاص تا انصرام جشن و برآوردن مهندی بروز حنابندی بنهایت تزک و طمطراق و بخشش جواهر و جوڑه ها در مکان میر صاحب مذکور رونق افزا شده بعد اختتام جشن و رسوم سالگره جلوه آرای دولتخانه خاص گشتند در آن جشن میر جعفر علیخان بهادر و میر حسن علیخان بهادر کو که حضور بخطاب جعفر یار جنگ و اسد نواز جنگ و بمنصب سه هزاری و رساله سواران صرف خاص و جواهر سرفراز شدند و نظام یار جنگ برادر خاله زاد میر عالم بخطاب حسام الملک و محمد قمر الدین خان خوشنویس استاد حضور بخطاب اکبر یار جنگ و بمنصب سه هزاری و برساله سواران خاص و جواهر و محمد منیر الدین خان خلف معین الاسلام خان قاضی بلدهٔ حیدرآباد نیز استاد حضور بخطاب سکندر یار جنگ و بمنصب سه هزاری و رساله سواران و جواهر و علی هذا القیاس دیگر خانزادان سرکار بخطابها و مناصب مناسب ممتاز و مباهی شدند معهذا پیش از رحلت حضرت غفرانمآب چون هنگامهٔ نایکان و پنڈاره ها و قطاع الطریق بسمت ایلچپور و خجسته بنیاد بسبب باغی شدن سرداران مرهٹه از باجی راؤ والی پونه مثل ملهار راؤ هولکر و دولت راؤ سندهیه و رگهوجی بهوسله وغیره از حد گذشته بود و عالمی پایمال هنگامهٔ ایشان میگشتند و راههای اطراف و جوانب ممالک محروسه بالکل مسدود گردیدند صاحبان انگریز بصلاح ارسطوجاه خواستند که جمعیت سرکار عالی و جمعیت انگریزی را برای تنبیه آنها و حفاظت ملک و شوارع و طرق معه سرداران ذی تدبیر روانهٔ آن سمت نمایند بعد دریافت و احتیاط بسیار راجه مهیپت رام را که بدیوانی مرشد زادگی حضور پرنور حضرت مغفرت منزل سرفراز بود و نیز وکالت جمعیت چهارده هزار بار از در الدوله بهادر موسی ریمو فرنگی فرانسیس ملازم سرکار ضمیمهٔ خدمت دیوانی خویش داشت و در فکر رسا و ذهن و ذکا بهره مند بوده با جمعیت سرکار عالی قریب

سن بعد راجه مهیپت رام را بتشدد تمام از بلده حیدرآباد اخراج کرده به اورنگ آباد فرستاد که او از آنجا بقلعه سگر
شاه پور رفته منزوی باشد مشار الیه بقلعه سگر شاه پور مذکور رفته جمعیت فراهم کرده بمحاربه جمعیت سرکار و انگریزی
پیش آمد بعد جنگ صعب و کشته شدن گارڈن صاحب انگریز و مردم طرفین آل کار خویش درست ندیده خود را
در لشکر ملهار راو هولکر رسانید که در آن ایام ملهار راو مذکور بکمال تزک و طمطراق با جمعیت بسیار در محاربت
سرداران انگریز مصروف بود شریک حال او گشت و از آنجا بجاهای دیگر رفته مجهول الخبر شدند که خبر او و برادر
زاده اش راجه سری پت رام دیگر معلوم نشد که چه شدند و کجا رفتند و راجه گوبند بخش باستقلال بند و بست
معاملات لشکر فیروزی و صوبجات نموده همواره حاضر دربار جهاندار میگردید درین اثنا میر عالم
خواست که راجه چندو لعل را به پیشکاری خود از حضور سرفراز نماید چون گماشته راجه بهوانی داس دهرم ونت
راجه سورج ونت نام المعروف به راجه شیر مل که دانای روزگار و مختار دفتر مال بود و دیوانی را در پیش
دستی میر عالم سرانجام میداد مانع آمده بعمل آوردن نداد لهذا میر عالم راجه چندو لعل را در سوال و جواب حضور
پرنور از طرف خود مقرر نمود که شبانه روز حاضر دربار بوده آنچه معروضه میر عالم باشد عرض حضور نماید و هر چه
ارشاد شود بمیر صاحب مذکور ابلاغ امر خداوند نعمت کند بعد انتقال راجه سورج ونت مذکور بتاریخ بست و دویم
صفر المظفر روز چهارشنبه سنه یکهزار و دوصد و بست و یک هجری میر عالم راجه چندو لعل را به پیشکاری خویش از
پیشگاه حضور پرنور سرفراز و سربلند و ممتاز گردانیده عزت او را بفلک الافلاک رسانید و نیز درهمین ایام
از سنه یکهزار و دوصد و بست و یک هجری میر عالم کتبه بالای دریای عیسی که بزبان مردم اینجا مشهور بسانکل
است بصرف شصت هزار روپیه متصل موضع کونوال گوڑه باحداث در آورده متصل عیدگاه بلده سمت مغرب
تالاب عمیق کلان به منبع آب نهر که بنقشه عجیب و غریب است بخرچ سه لک روپیه ساخته نهر آنجا و آب نهر در
تمام بلده حیدرآباد خانه بخانه کوبکو گردانیده از مالامالی آب سعادت دارین حاصل نمود و هم مبلغ یک لک روپیه
بخرچ ناله نهر در آمد چون کمانهای سد تالاب مذکور بتجویز انجنیر صاحب فرنگی که داروغه عمارات انگریزی بود

او بر همی کار میر عالم مستعد ساختند و علاوه دیگر برین یاد فرمای حضور پرنور شبانه روز او را و دماغش را از باده
نخوت پر ساخته بدالسنت کرمال کار چگونه شود و کجا خواهد رسید کاه را با کوه چه نسبت هرگز هرگز نه فهمید میر عالم
را به آری و بلی تسلی داده سعی موفوره در انهدام بنیاد کاروبار دیوانی میر عالم از نیش زنی و فتنه انگیزی می نمود
پس میر صاحب مسطور برگشتگی مزاج مبارک حضور پرنور و اهل دربار چنین حال زیاده تر دیده ناچار سوار میانه از
خانه خود بسیر باره دری خویش که متصل دروازه دهلی است آمده از آنجا از دروازه ترپولیه که حالا دربار داری
میر معز مسند و داشت بیرون شهر رفته داخل کوٹهی صاحبان انگریز نزد کپتان سدنم صاحب وکیل انگریز بهادر گردیده
فرود آمد و باهم شریک مصلحت گردیدند چون خبر رفتن میر عالم بحضور پرنور رسید البته تشویش عاید حال گشت
از آنجا که ذات والای آنحضرت کوه متانت و بردباری بود هیچ چیز دار ظاهر نشده بدستور معمور امورات
بودند اما اینقدر حکم بنام داروغهای هرکاره و اهل اخبار و خفیه نویسان شرف صدور یافت که خبر میر عالم و
آیندگان و روندگان نزد ایشان ظاهر و پنهان دریافته اخبار تحقیق بعرض رسانند درینصورت متوسلان
میر مذکور احدی و از امیران سرکار نیز هیچکس در آنجا نرفت بالکه اقربای قریب میر صاحب هم نرفتند مگر منیر الملک
بهادر که نسبت دامادی جدید داشت همراه میر عالم بود در روز دویم کپتان سدنم صاحب حاضر دربار جهاندار
شده سوال و جواب در معروضه میر عالم بعرض رسانید که میر عالم خیرخواه دولت خداوند نعمت و نمک حلال موروثی
است هرگز از وامری که خلاف مرضی مبارک باشد بعمل نخواهد آمد امیدوار آنست که عفو جرایم او شود و مورد
الطاف شاهانه گردد بعد رد و قدح بسیار در عرصه قریب بیست روز مزاج مبارک را بر آن آورد که میر عالم
بخانه خود رفته تیاری ضیافت حضور نمود و خود بدولت و اقبال رونق بخش خانه میر صاحب مذکور شده
سر عزت او را بآسمان تفاخر رسانید و باستمالت تمام پرداخته راجه مهیپت رام را که مصدر فتنه و فساد گشته بود
معزول نموده راجه گوبند بخش برادر راجه چندو لعل را بجایش بامور لشکر فیروزی وغیره فرمود میر عالم جواهر
واقمشه گران بها وغیره امعه اسباب لایق نذر شاهان گذرانیده حضور پرنور را روانه دولتخانه عالی نمود

من بعد

دامن نبیرهٔ کیشو مدت وغیره اهل کاروان و دیگر جوهریان ندی پار بیگم بازار و سیته رگهنانند رام وغیره و اهل چار کمان و ٹکسال همه بالاتفاق قیمت جواهر مذکور سه لک روپیه تشخیص نمودند سوای مالای یاقوت که صد دانه بقدر کنار دشتی کلان بود و رنگش اصل سوای مجموع جوهریان مذکور یک زبان شده گفتند که این مالای یاقوت لاقیمت است که هیچکس از مایان در هیچ ریاست مثل این رقم نادر العصر بچشم خود ما ندیده پس چگونه بقیمت رسد عاصی مولف این تاریخ گلزار آصفیه این همه جواهر مذکور معه یک پاندان طلای مرصع که بجواهر اعلا از الماس و یاقوت و زمرد تیار شده بود با هفت برگ تنبول یک یک پارچه زمرد شفاف که قیمت آن نیز لاقیمت بود و از نزد مستقیم الدوله برادر نسبتی میر عالم که بسبب از تجویز ارسطوجاه که ذکر آن در احوال میر عالم مفصل خواهد آمد در موضع دکوال متصل قصبه کوهیر جاگیر خود مقیم بود بر طبق ایمای میر صاحب موصوف معه محمد علیخان سوشتری نایب میر عبد اللطیف خان ولایتی که برادر میر عالم مشهور شده بود و علی بیگ خان سوداگر و راجه بالمکند پیشکار خانگی میر عالم و شیخ دوست علیخان همراهی موفوره آورده بخدمت میر عالم رسانیده بودند یعنی هر چند که این همه صاحبان مذکور برای آوردن جواهر مذکور رد دست و پا زدند اما هیچ فائده مترتب نشد و مستقیم الدوله راضی نگشت اگرچه امانت میر عالم بود لیکن مستقیم الدوله این مقدمه جواهر را منحصر بر طلبیدن خویش در بلده منظور داشته بهانه و مسابله مینمود و این یعنی در آن وقت باختیار منیر الملک بهادر بود که داماد نو شده شریک تمامی امورات دیوانی میر معز گشته بودند لیکن نمیخواستند که شریک غالب در رسد و مخالف در بغل باشد که از دانای دانایان بعید است که اختیار بدست دیگری در آید لهذا ممانعت تمام مینمودند چنانچه یکبار بالای باغ قدسیه که حضور پر نور رونق افزا شده بودند مستقیم الدوله دفعتاً از موضع دکوال جاگیر خویش آمده در خیمه میر عالم نشست میر عالم بمجرد شنیدن خبر ورود الشان از خیمه دیگر که خوابیده بود بخیمه اعتصام الملک بهادر منشی حضور پر نور در آمده تقید بلیغ نمود که احدی را آمدن نه دهند و منیر الملک از مستقیم الدوله سلام علیک کرده نزد میر عالم رفته برای مستقیم الدوله طعام فرستاد و میر عالم در حضور پر نور عرض کنانید که مستقیم الدوله برادر رده اعظم الامرا اعلام سید خان اند بغیر حکم و طلب سرکار از مقام خود آمده اند

وعلم ریاضی خوب میدانست باتمام رسید و آب گنبه مذکور در تالاب مسطور گذاشتند و حوض کلان متصل حوض
رکن الدوله مرحوم ساخته پر آب نموده آب نهر روان کردند چنانچه تاریخ آن بالای دیوار شهر پناه بر سر حوض
مذکور مرقوم کرده نصب نموده اند بسم الله مجریها و الحمد لله مجریها و زیر این حجر بلا سنه یکهزار و دو صد و
بست و یک هجری بر سر قطعه سنگ سیاه نوشته شاید تیمناً و تبرکاً نوشته است چرا که سنه مذکور ازین تاریخ بر نمی
آید الغرض از درزهای کمانهای سد تالاب آهک معه آب جا بجا بیرون آمده چنان معلوم میشد که سنگهای کمانهای
منفرق شده خواهند افتاد لهذا میر عالم انجنیر صاحب را اطلاع نمود که مردم اینجا را چنین گمان بخاطرها راه داده است
او جواب داد که بسبب اینکه ریگ تالاب تا حال در درزهای کمانها نه پیوسته و گل سیاه و آهک با هم آمیخته بدرز و
کمانها نچسپیده است البته تا دو سال همینکه تالاب سال بسال پر آب خواهد شد دیگر آب از هیچ جا بیرون نخواهد آمد
تا دو سال اگر چیزی در کمانها تخلل واقع شود در و بست رقم تیاری تالاب ذمه بنده است از سرکار کمپنی داده
خواهد شد و فی الحقیقت چنین بظهور آمد که بعد دو سال از هیچ جا آهک و آب بر نه آمد و برای خاکریز عقب
کمانهای بیرون تالاب انجنیر صاحب مذکور بسیار بسیار تاکید و تهدید کرده بود که اگر چه در خاکریزش تا یک لک
روپیه قریب خرچ خواهد شد اما تالاب را تا مدت هزار سال به هیچوجه اندیشه نیست میر عالم در همین فکر بود که قضا
مهلت نداد و منیر الملک بهادر را زمانه بهمون حال گذاشت و نیز باغ باره دری بالای جوئبار موسی سمت
شمالی بلده پیوسته بشهر پناه بخرچ سه لک روپیه باهتمام علی بیگ خان بهادر و ابو احمد خان بهادر و بخشی اسپل خان
وغیره بتعمیر در آوردند و جلوخانه و حمام باره دری و حمام جلوخانه مذکور و عمارات بالا محل و پایین محل باره دری
را آرایش و پیرایش تمام داده ضیافت حضور پر نور بعمل آورده جواهر بی بها که در معرکه استیصال دولت ٹیپو سلطان
حصه حضور پر نور و اعظم الامرا و نیز حصه خود از لارڈ بهادر کارنوالس گرفته بودند که چشم فلک مثل آن کم دیده باشد
ذکرش در احوال میر معز خواهد آمد همه معه باره دری پیشکش ضیافت حضور پر نور گردانید جوهریان وقت
مثل راد هاکشن و سیٹھ تنکٹی داس و بیج رتن داس و مورلی داس و سیٹھ کیشو مدن والها و سیٹھ رگناتھ

وطوالیف پری پیکران رقاص ہمراہ خود میبردند و سیر و طیر و تماشا مینمودند و از اخبار آنجا نہایت خوشنودی
میر عالم میگردید بلکہ طعام عمدہ برای ہر ہر فرد عشرت از باورچیخانہ میر صاحب موافق او و مردم ہمراہیانش
میرسید الغرض ذات میر عالم خیر محض و محض خیر بود و سرداران کلکتہ کہ عبارت از لارڈ بہادر و جنرل وغیرہ
است چون ملاقات میر عالم نمودند دیگر احدی برابر قابلیت و شخصیت و متانت عقل و فطانت رای و علو
ہمت و شان و شوکت میر صاحب مذکور تفوق نداوند و ہمیشہ میگفتند کہ مانند میر عالم ہیچکس از ہیچ
ولایت در کلکتہ وارد نشد و بنظر ما ہرگز نہ آمد و بسیار پسند کردند و خاطر داریہا نمودند چنانچہ روزی
میر عالم در تخلیہ با لارڈ بہادر در مصلحت بالای کوچ کہ مراد از کرسی دراز باشد نشستہ بودند و عصای دستی
میر صاحب کہ کار عاج بر و کردہ بود در پہلوی خویش بدیوار استادہ داشتہ بود لارڈ صاحب آدم خود
را بزبان خود گفت کہ عصای مذکور را بی اطلاع میر صاحب بحکمت بردار کہ خبر بایشان نشود بعد
فراغت بوقت رخصت چون میر عالم تفحص عصای خویش نمود لارڈ صاحب پرسید کہ چہ چیز میجویند میر عالم
گفت عصای خود لارڈ بہادر بعد شغف بسیار جواب داد کہ عصای پیر بجای پیر این عصا در دست شما باشد
نہ عصای کار عاج پس عصای یک پارچہ شاخ دار چینی کہ بالای سرش الماس ہای قیمتی مال دہ ہزار
روپیہ تعبیہ کردہ بود بدست میر عالم داد و خوشنود نمود معہذا دیگر تحایف بسیار نیز دادہ رخصت انصراف فرمودہ
روانہ حیدر آباد گردانید میر عالم عصای مذکور را باہمہ تحایف دیگر نذر حضور نمود میر عالم در حین حیات
خود برای دفن خویش در بیخہ شاہ تیاری سرا و حوض و چبوترہ وغیرہ کنانیدہ بسیار آرزو داشت کہ
در آنجا مدفون شود چون خاکش از خاک دائرہ میر مومن علیہ الرحمہ بودہ و ہر دو نسبت ولایت ایران
داشتند در پہلوی پدر خویش سید رضی قدس سرہ مدفون گردید و بموجب وصیت شان ہیچ از مکان
بہ تعمیر نہ آوردند بعد رحلت او منیر الملک از حضور بہ خلعت خدمت جلیل القدر دیوانی سرکار دولت مدار
سرفراز گردیدہ سر عز و وقار بآسمان اعتبار رسانید اما اجرای کار خلق اللہ و ریاست منحصر بر ذات

حکم عالی شد قصد و پا بند تا بجائیکه بودند همو بجا بروند حکم شد که ایشان اقربای شما اند هر چه مناسب دانند عمل آرند پس
میر عالم محمد صاحب میان خلف سلطان میان را با پنجاه سواران افغان مهدوی همراه داده بتعاقبش روانه نمود
چون سخن عاصی نزد مشار الیه بسبب بودن پنج سال از دوستی برادر کلان عاصی بلا تکلیف دامی درمی مو ثر
بود بسیار بسیار قباحت ها ذهن نشین خاطر ایشان نمود و براه آورده جواهر مذکور بمیر عالم رسانید میر عالم در وقت
جواهر مذکور در ضیافت باره دری نذر حضور نمود معهذا وقتیکه کتبه بالای دریای عیسی با هتمام سعید الدوله
بهادر و میر محمد علیخان بهادر و میر خلیل الله خان بهادر خلفان بهادر مذکور با حداث و اتمام در آمد میر عالم
مجوز ملاحظه اقدس شده هشت روز ضیافت شاهانه حضور پر نور در آنجا نمود بعد مراجعت خود بدولت
میر مذکور حسب الحکم حضور پر نور تیاری جلوخانه و چوکی خانه و دکاکین و دروازه کلان کمانی وغیره در دولتخانه
قدیم حضور از طرف خود از سنه یکهزار و دو صد و نوزده هجری شروع کرده تا سنه یکهزار و دو صد و بست و یک
هجری با هتمام میر محمد علیخان بهادر و علی بیگخان بهادر و میر خلیل الله خان بهادر مسطور و برادر عاصی خواجه
غلام حسن خان و عاصی مولف بتعمیر در آورده مورد تحسین و آفرین از حضور گردید و نیز کاروان سرا و مساجد
در هر منزل از چنیا پتن تا اورنگ آباد و پونا و ممبئی بندر که در احوال میر عالم مفصل بقلم خواهد آمد با حداث
آورده بتاریخ بست و سیوم شوال المکرم روز جمعه سنه یکهزار و دو صد و بست و سه هجری ازین جهان فانی
بجهان جاودانی خرامید عالمی را افسوس ها دست داده چون سخت گیری اعظم الامرا مدتی عاید حال خلق الله
بود بعد انتقالش در عهد میر عالم همه فارغ البال زندگانی نمودند و هر صاحب مقدور بسیر و شکار و تماشای
گل و گلزار و رقص پریرویان شیرین گفتار بحسب خواهش خود ها مصروف گشتند و اخبار این مقدمات میر عالم
منع نمود که در لفافه های اخبار نه نویسند که اگر سر ادهم خلقت متنفر میشود و اگر خاموش باشم فردای قیامت خود
ماخوذ گردم لهذا در انداخت پس نوبت بآن حد رسید که هرگاه تیاری باره دری با تمام و اختتام در آمد خود
میر عالم مردمان اعزه را میگفت که شما در باره دری بسیر و دید بروند و سیر و تماشا نمایند مردمان بپاس خاطرش میرفتند

کہ ہر چہ در حق من صلاح وقت دانند بعمل آرند لہذا الکم صاحب بعد قرار روما بلیسا یک لک روپیہ ماہوار او مقرر
کردہ در قصبہ بطور متصل بنارس کاسی بقید و منزوی ساختند کہ ہیچ جا بدون حکم صاحبان صدر نمیرود
جمعیت انگریزی محیط است انتقال دولت صد سالہ برہمنان پونا بیک حرکت نالایق بدست صاحبان
انگریز بہادر نمود خود کردہ را علاجی نیست کہ کرد کہ نیافت اللہ تقدس و تعالی منتقم حقیقی است خانہ خرابی
لکہا خلایق کہ ودایع و بدایع الٰہی اند وبال گردنش نمود ہر چند راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر بہزار تدبیر ظاہر
و باطن ایما و اشارہ بہ باجی راؤ کردند کہ مناسب وقت آن است قسمیکہ طور اتحاد و اخلاص سرکار با صاحبان
انگریز بظہور می آید بر طبق آن عمل نمایند کہ مقتضای ایام چنین است چون او از خود رفتہ بود گوش
بر نصیحت نداشتہ خرابی دولت خویش از دست خود نمود سخن شنوی بیخ دولت کہ گفتہ اند بالکل فراموش
ساخت درین ایام حکم صاحبان انگریز در تمامی ملک محولہ برہمنان مذکور نافذ است و خزانہ کرورہا
روپیہ معہ اسباب و اشیای بیحساب کہ باجی راؤ در ہر جا گذاشتہ بود ہمہ نصیب صاحبان مذکور گردید در سنہ
یک ہزار و دو صد و سی ہجری

جنگ مبارز الدولہ با جمعیت سرداران انگریز

جنگ مبارز الدولہ بہادر با جمعیت و سرداران انگریزی بوقوع آمد کیفیتش اینکہ شیرین نام مرتبہ خوانان
با خیاطان بازار چہادنی انگریزی مناقشہ نمودہ در حمایت مرشدزادہ مبارز الدولہ بہادر پناہ گرفت
و این مقدمہ بطول کشید و بگفتگو انجامید ثابت جنگ رسل صاحب فرنگی وکیل انگریزی حاضر دربار
جہاں مدار گشتہ نالش مرشدزادہ موصوف در پیشگاہ حضرت مغفرت منزل نمود کہ از راہ تظلم خلق اللہ را
اذیت میدہند خود بدولت و اقبال ارشاد کردند کہ بندوبست ایشان نمایند ہر چند منیر الملک بہادر گفتند
کہ ما بندوبست مرشدزادہ خود خود میکنیم احتیاج دیگری نیست اما ثابت جنگ مذکور حکم حضور را متمسک نمودہ
گفت کہ حکم بنام من صادر گشتہ من بندوبست ایشان میکنیم پس دو سردار انگریزی را با جمعیت یکہزار ابار

راجه چندولعل مهاراجه بهادر بود تمامی اهل دفاتر بمکان بهادر موصوف شبانه روز حاضر گشته حکمش را بجا
می آوردند و مهر دیوانی زیر مهر راجهٔ مذکور می بود در سنه یکهزار و دوصد و بست و شش هجری
بست و یکم شهر رمضان المبارک ستاره دنباله دار که در علم هیئت ذوذنب گویند بسمت مغرب جانب
بایبٔ بالای آسمان هویدا گشته تا یکماه طلوع سر شام مینمود و تا یکپاس شب میماند بعد غروبش در عرصهٔ
قریب هنگامهٔ پنڈاره ها و جنگ مبارزالدوله بهادر با جمعیت انگریزی بوقوع آمده فضل الهی شامل
حال گردید مفصل بقلم اظهار می آید یعنی در سنه یکهزار و دوصد و بست و نه هجری شروع هنگامهٔ پنڈاره
ها در تمام مملکت دکن شایع گردیده عالمی پامال حوادث گشته تعلقات همه ویران مطلق شدند زنهای
رعایا و برایا و غربا و شرفا در قصبات و قریات باندیشهٔ جان و ناموس در چاه ها افتادند و جان
خودها دادند و آنها که بدست آن ملعون ها آمدند خراب شده از جان و آبرو تلف گشتند هزاران خانها بی
چراغ گردید و هزارها مردم زخمها برداشته مردند مال لکوکها روپیه بردند و غله بیشمار سوختند و هزارها خانه را
آتش دادند اما از هرجا که هوشیار شده بنادیق بالای اینها سر میدادند خیال آنجانه میکردند بلای ناگهانی
بود حال مملکت فسحت آباد دکن گشت که گاهی این حادثات باین طور هیچکس بنظر خود ندیده بلکه در تمام
عمر بگوش خویش نشنیده آخر الامر صاحبان انگریز مثل مالکم صاحب و غیره سرداران ذی عقل و تدبیر سراغ
این فتنه و آشوب و فساد جا بجا بر آورده بذمه باجی راؤ ثابت نمودند و اول سوال و جواب بدلایل
واثق کرده چهار هزار سوار برای شراکت جمعیت سرکار خود و جمعیت سرکار عالی آصفیه که در هر آن و زمان
هر دو سرکار جزو لاینفک اند بجهت تنبیه پنڈاره های نابکار از باجی راؤ والی پونا درخواستند چون
او در دل خود در فکر خویش بوده اقبال نمود صریحا پرده از روی کار بر آمده بالیقین شد که بانی مبانی همه
فساد خود آن ناقباحت فهم است ناچار پونه را از اطراف در گرفتند و او دولت خداداد صد ساله را
گذاشته جا بجا ر و بفرار آورد و یکدو جنگ مغلوبه کرده لاعلاج خود را تفویض مالکم صاحب مذکور نمود

سیر و شکار سکونت فرمایند لہذا بروز چہارم ہر دو مرشد زادہ و ممتاز الدولہ الصحابت حضرت
تہنیت النسا بیگم عفت بوی صاحبہ قبلہ والدہ ماجدۂ حضور پر نور و حضرت جہان پرور بیگم صاحبہ محل
خاص آنحضرت روانہ قلعہ مذکور فرمودند چنانچہ در سنہ یکہزار و دو صد و سی و پنج ہجری باز داخل بلدۂ
حیدرآباد بدولتخانہای خود ہا گشتند درین مقدمہ ہمہ آنچہ حق سعی موفورہ از راجہ چندو لعل بعمل آمد
اظہر من الشمس است والآنہ بعد رفتن و تغیری ثابت جنگ اگر رونق افزای مرشد زادہ ہا از قلعۂ مذکور در
تعویق و تعذر میماند آئندہ ہزار شکل صورت پذیر میگردید کہ آئین انگریزی چنین جاری شدہ است الحمد للہ
آنچہ شد بہتر شد و آنچہ گذشت بہتر و بخیر گذشت اقبال خداوندی کار خود کرد در جلدوی اینخدمت
شگرف و فدویت بلند وار چند درہمین سال مذکور

خطاب مہاراجگی راجہ چندو لعل پیشکار آصف جاہ ثالث

راجہ چندو لعل بخطاب مہاراجہ بہادر و بجواہر عمدہ و علم و نقارہ و نوبت و منصب شش ہزاری شش ہزار
سوار سرفراز و ممتاز از پیشگاہ خلافت گردیدہ مشہور آفاق گشت و تصفیہ کلی بوقوع آمد کہ تا رحلت خود
بدولت واقبال اعتبار احدی نمی فرمودو ہرچہ منظور خاطر مبارک میبود حکم جہان مطاع بنام مہاراجہ
بہادر شرف صدور مییافت معہذا تا لندن انگریزی احوال این سانحہ عجیب و غیب بر تقسیم در آمدہ
مشہور گردید در سنہ یکہزار و دو صد و سی و دو ہجری خود بدولت واقبال پانزدہم ذی الحجہ متوجہ باغ
حضرت قدسیہ شدہ جعفر یار جنگ بہادر کوکہ خود را در خواصی عماری زر دہم بازوی منیر الملک
بہادر جادادہ سرفراز فرمودند و بوقت سہ پہر روز نیز در خواصی عماری شکاری کہ سکھپال گویند بہادر
مذکور را نشانیدہ متوجہ سیر صحرای اطراف باغ مذکور شدند بہادر مذکور عرض بلاحظہ جمعیت ہمراہی خویش
نمودہ ہفتصد و پنجاہ نفر از سواران و بار پلٹن عرب و علی غول و روہیلہ وغیرہ معہ دو ضرب توپ بملاحظہ
مبارک آوردہ گذارش کرد کہ اینہمہ جمعیت خانزاد کہ بحکمت عملی از دیوانی فراہم کردہ حاضر داشتہ است

معه دو ضرب توپ بدولتخانه مرشدزاده مذکور فرستاده از همه جانب در گرفته شلکها سر دادند برای اینکه
ازین هنگامه مرشدزاده ها را تنبیه دست دهد تا دیگر برخلاف مرضی ارکان دولت بظهور نه آرند از آنجا که
مرشدزاده آفاق شجاعت ذاتی داشت از غیرت بجنگ پیش آمد و از طرفین هنگامه عظیم برپا گشت
درین عرصه از تیر و شستی کمان مرشدزاده موصوف یک سردار انگریز بر زمین افتاد سردار دیگر به غصه در آمده
ضربها را سر داده بهر جانب و بهر سمت که خواست گوله های توپ انداخت دفعتاً جوانان بار انگریزی از برق
اندازی بلا زمان مرشدزاده توپ را گذاشته رو بفرار آوردند جوان حبشی توپ را برگردانید و مردم بازار
و تماشای خاک و سنگ بر سر اینها ریخته بجزائی پیش آمدند پسر ممتاز الدوله حال داماد حضور نیز بر سر دروازه
خود بالای راسته تالاب میر جمله بر آمده سنگ تفرقه بر سر مغروران انداخت و اینمعنی را ثابت جنگ رسل صاحب
هتک حرمت خود و جمعیت خود پنداشته بوقت شب هشتصد جوانان گوره ولایتی انگریزی را از چهاونی
لشکر حسین ساگر اندرون بلده در باره دری راجه چندو لعل طلبیده بر سر هنگامه دیگر نشست و خواست
که باز بر سر مرشدزاده مبارز الدوله بهادر بار دیگر رفته بدست آرد هر چند که فساد عظیم برپا شود و تخلل در امور
کلیات واقع گردد آن روز راجه چندو لعل انچه که شرایط فدویت و جان نثاری و حق نمک حلالی بود
بتدابیر لایقه صائبه بعمل آوردند که اگر اعظم الامرا ارسطوجاه و میر ابو القاسم میر عالم بهادر میبودند تحسین و آفرین
میبودند یعنی ثابت جنگ مذکور را و جمعیت انگریزی را بزبان شیرین محکوم حکم خود ساخته برگردانیده و در همون
شب روانه چهاونی الیشان نمود اینقدر امریست مشکل تر هر کس که جرات کرده بعمل آورده باشد او خود
داند که چه کار عمده کرده است روز دیگر راجه صاحب مذکور حاضر دربار جهانمدار گشته رخصت رفتن خود نزد
ثابت جنگ مذکور در کوٹهی از حضور پرنور گرفته روانه آنجا گردید در انجا بعد رد و قدح بسیار و سوال
و جواب بسیار آخر چنان مقرر شد که مرشدزاده ها یعنی مبارز الدوله بهادر و صمصام الدوله بهادر که شریک
حال یکدیگر بودند معه ممتاز الدوله چند روز برای رفع ندامت اینها در قلعه محمدنگر گولکنده به عنوان

پیش ازین حرکات که بود ازین بسیار تخفیف گشت اگرچه زور و شور وبا آنقدر نیست که سابق بوده اما سلسله هم بالکل موقوف نشده است چنانچه در سال یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری اوایل ایام تا دو ماه شدت وبا بوده قریب یکهزار انسان از مسلمانان رو به بهشت آوردند و از هنودان غربا بسیار تلف شدند بعد از آن موقوف گشت تا اینکه بفضل الهی جناب حافظ حقیقی دافع البلیات و الآفات تمام سال سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و نه هجری تا الآن که بست و دویم ماه محرم سنه یکهزار و دو صد و شصت هجریست بخیریت تمام گذشت که احدی باین مرض قضا نمود نه مسلمانان و نه هنود و الحمد لله حمدا کثیرا و او تعالی شانه در تمام هفت اقلیم خلقت خود را از جمیع آفات و بلیات مصون و مامون دارد آمین رب العالمین معهذا درین هنگامه وبا که محض آزمایش بود ایمان و اعتقاد صاحبان ایمان و اعتقاد و بتصدق سرور انبیا علیه و آله و اصحابه صلوات بی غایات باد آنچنان ثابت و قایم ماند که او تعالی شانه نصیب همه مسلمانان گرداند بمنه در سنه یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری سانحه تازه با قوم مهدویان بر مقام چنچل گوڑه متصل دروازه دبیر پوره بلده حیدرآباد بوقوع آمد کیفیت آن اینست که در عهد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر چون جمعیت پایگاه بسرداری و کردگی شمس الامرا بهادر تیغ جنگ قریب ده هزار سوار ملازم رکاب ظفر انتساب سرکار دولتمدار گردید دلدار خان نامی جمعدار مهدوی با دو صد سواران هم قوم خویش نیز نوکر بهادر معز گشت و بالای چنچل گوڑه مسکن و مقام خود ساخت و هر روز برای سلام حاضر دربار میگردید رفته رفته در چند مدت چنچل گوڑه آنقدر آباد شد که همه احتیاج در آنجا بهم رسیده سوداگران این قوم از چهار طرف اجناس فروختنی آورده خوشحال گذراوقات مینمودند و قریب چهار هزار سوار ازین قوم با سرداران و جمعداران و سپاهیان بیش قرار نوکر سرکار در رساله ارسطوجاه و دیگر امیران و راجایان گردیدند تا بودن دلدار خان از فتنه و فساد و هنگامه آرای بر سر کسی قرضدار در اندیشه بودند بعد انتقال خان مذکور که سر خیل این قوم بود سلطان میان یکی از پیرزاده های بزرگ ایشان مرد بهادر صاحب قسمت بود و بزور عقل رسای

محض برای کار سرکار همراه خود دارد و ایشان همه محکوم حکم خداوند نعمت اند علاقه از غیر ندارند و تنخواه ایشان از
دیوانی می‌یابند حکم شد که متصل فرودگاه زیر سراپرده خاص فرود آرند بسیار تحسین و آفرین نمودند در سنه
یکهزار و دو صد و سی و چهار هجری سواری مبارک در هودج زر واسد نواز جنگ بهادر کوکه خود را در خواصی
فشراند و زر فرموده از دولت خانه قدیم متوجه درگاه سید حسن برهنه صاحب شدند و در همین سنه
مذکور شروع اختلاف هوای مخالف و وبا در بلدهٔ حیدرآباد و بیرونجات و تمامی بلاد و امصار و حصون
و قریات شده عالمی تباه گشت در طرفة العین از یک استفراغ و یک اجابت انسان جان بحق تسلیم
میکرد و اهل اسلام دعاها و عملهای صالح کردند و هندوان برغم خود دیولها را پرستش و پوجا نمودند و
مهاراجه بهادر در چارمنار و دوازده بازار کلان بلده برای دفع این آفت برطبق خواهش برهمنان
پوجا کنانیدند که صدها مرغ و جاموش و گوسفندان و غله بیشمار و زر و نقره بمصرف پوجاریان بدقوم
درآمد و بعضی مسلمانان هم بترس جان پوجا کنانیده همون آن مردند خسر الدنیا والآخره شدند اما
ازین حرکات هیچ فائده مترتب نگردید طرفه اینکه در سال سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هفت هجری که از
بست و چهار سال هوای مخالف و وبا قایم است شخصی از هندوان بنهایت تکلف و فهما نواخته پوجا
در دیول می‌برد و قریب پنجاه کس همراهش بودند چون روبروی دروازه مکه مسجد رسیدند شهدهای[له]
انجاد دفعتاً بیرون آمده اسباب پوجا را غارت و لوٹ کردند و گوسفندان و مرغهای پوجا و غله وغیره را
بردند و شور و زور نموده دو سه گوڑ بهابه یعنی دیول چوره را شکستند و یک علم بزرگ برآورده بنام حضرت
محبوب سبحانی قدس الله سره العزیز که جهنده نامند در میان چارمنار استاده کرده نوبت نواخته فاتحه
جاری ساختند خلقت خدا مطابق ایشان از هر خانه جهنده‌ها و بیرقها برآورده در چارمنار برده کندوری
ها بعمل آوردند و دیولها را شکستند لهذا بلوه عظیم برپا شد قریب بود که فیما بین اهل اسلام و هندوان
مناقشه شمشیر بوقوع آید مهاراجه بهادر بسیار بسیار تهدید و تاکید کرده بممانعت درآمدند انسان آنچه نسبت وبا

[له] مراد از اوباش [illegible] است ۱۲

پیش

ازان مخالفان جان بر نشد همه هفت کس بقتل رسیدند از باعث رحلت سلطان میان اگرچه جمعداران دانا و
مآل اندیش و قباحت فهم بسیار بودند و کار بموافقت و مطابقت و رضامندی سرکار عمل می آوردند اما بعضی
جهلا خودرائی را کار فرموده چون در اختیار ایشان نبودند هر چه در دل خود داشتند بے اطلاع ایشان بظهور
آوردند چنانچه گویند یاسین خان پسر دلدار خان جمعدار مذکور روزی در مشیرآباد بایکی استاد طفلان گفت
که شما چرا مذهب ما قبول نمیکنید که از احادیث و آیات مسلم الثبوت است او جواب داد که بزرگان ما همه اهل سنت
و جماعت بودند و من پیرو بزرگان خویش ام دو سه بار همین طور تکرار بعمل آورد استاد مذکور لاچار شده
گفت اگر مولوی حافظ عبدالکریم بفرمایند که مذهب شما حق است البته قبول خواهم کرد پس هر دو باتفاق
در مسجد جلوخانه میر عالم بهادر نزد مولوی حافظ عبدالکریم آمده یاسین خان سوال کرد که مولوی صاحب
چیزی از فضایل مهدی علیه السلام ارشاد فرمایند مولوی صاحب مذکور فرمود که فضایل کدام مهدی را بیان
کنم که مهدی دو اند یکی مهدی ما که تا حال ظهورش بظهور نه آمده و دیگر مهدی شما که نزد ما حقیقت حال ایشان
باستحقاق کلی نرسید و ثابت نشده پس یاسین خان بغصه در آمده گفت که مهدی ما حق است و تفوق بالاے
مرسلان اولی العظم دارد و هر کس که قایل مهدی ما و اینچنین نیست یقیناً کافر مطلق است مولوی صاحب گفت
که این شخص نه برای پرسش مسایل آمده است بلکه برای انتهاز فتنه و فساد بنظر می آید این را از مسجد بیرون
کنند پس مردم جمع شده قیل و قال و کشش و کوشش نمودند درین هنگامه زخم خورد بر پیشانی یاسین خان
رسید که یک دو قطره خون بیرون بر آمد او از مسجد بر آمده بالای حوض جلوخانه مذکور نشست که یکی از قوم
او رسیده ملحق شده مطلع گردیده جابجا خبرش رسانید در عرصه چهار گهڑی تمامی مردمان قوم مهدوی از همه
جا جمع شدند قریب شام هنگامه عظیم در جلوخانه میر صاحب مذکور برپا شد منیرالملک بهادر آن روز در حویلی خود
که مشهور بچهته است برای استاد کردن علمهای عشره محرم که سلخ ذی الحجه روز شنبه بود در رفته بودند چند
خواستند که تصفیه این مقدمه شود لهذا حکیم خواجه احمد خان برادر حامی محرر اوراق را که تعلقه عمارت و

خویش با عظم الامرا ارسطوجاه رشد بهم رسانیده قریب بده هزار سوار و بار و پیاده ها و محالات کنگیری و گنگاوتی
وغیره از سرکار بهره مند شد پس در دیوانی ارسطوجاه دبیر عالم کار ثروت این قوم باندرجه و بلند مرتبه کمال رسید
که معامله داد و ستد از ادنی تا اعلی منحصر بر معاملهٔ اینها گردیده همه ملازمان سرکار هند و مسلمان مقروض ایشان
گشتند کسانیکه مآل اندیش و قباحت فهم صاحب مروت و آدمیت بودند معاملات را بسرکار رسانیده قسمیکه
تراضی طرفین میشد بعمل می آوردند و قضیه برطرف ساختند و آنهاکه بدمعامله و کوتاه اندیش قباحت نافهم
و بدنام کننده قوم بودند معاملات را از بی مروتی بر یکحال نداشته دگرگون ساخته خود هم بدنام شدند و قوم را نیز
بدنام کردند شعر چو از قومی یکی بی دانشی کرد ✤ نه که را منزلت ماند نه مه را ✤ مشهور آفاق است و قرضداران
بدمعامله را نیز حال همین هر دو از جهل مرکب تباه شدند و برباد رفتند چنانچه در سنه یکهزار و دوصد و بست
و هشت هجری بست و هفتم ماه رمضان المبارک بوقت شب در عین خواندن تسبیح معمولی ایشان هفت
کس از قوم سلیمان زئی که برای رقم جزوی قرض مدتی در حویلی پنی خان که دران ایام آمکان در اختیار
سلطانمیان بود فرود آمده بودند مشار الیه خبرگیری ایشان از یا یحتاج میمود قریب بود که صورت ادای
رقم هم شود لیکن چند سال آنشب بی صبری را بکار آورده قابو کرده هنگامه بهمینه بر سر سلطان میان بر پا
نموده از طرفین بجان رفتند آنا سلطان میان آنشب کار رستمانه کرد چون گلمیر خان کلان همه ها بمقابلهٔ ایشان
آمد اگر اندک پهلو تهی نمیکرد آنها تا لبابهٔ سلطان میان هم نمیرسیدند که سردار بود هر چند رفیقان گفتند که
درگذرند آن بهادر میدان مردی جوابداد که او از مقابله سلطان میان درنگذرد و سلطانمیان از مقابله
گلمیر خان درگذرد و این مقدمه تا قیامت زبان زد عام باشد پس استقبال عدو کرده از کوته یراق جمدهر
طرفین کار هر دو دست و گریبان باختتام رسید تا حال مشهور زمانه است و محمد صاحب میان را زخمی بر پنجه
دست راست آمد و او از دانائی خود از دست اینها که دو جانب کتارها بالای هر دو پهلویش در آورده نشانیده
بودند به حکمت عملی فرزانهٔ خویش خود را چنان بر آورده که دانای روزگار تحسین و آفرین کردند و پچکیر

آن مظلوم بے تقصیر را ذبح نمود آن ذبیحہ خدا شناس و آن رکن دین متین مبین محمدی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
حقیقت اساس بوقت جاری شدن شمشیر کین بآئین ہمین فرمود لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ ؎
انا للہ وانا الیہ راجعون وجان بحق تسلیم شد مہدویان چون دیدند کہ احدی بمقابل ما نیست تسبیح خود
خود خواندہ از مسجد بیرون آمدہ کشتگان خود را کہ چہاردہ کس مقتول دایم خان بہادر و حسن خان بہادر
مندوزئی بہادران میدان نبرد بودند برداشتہ بمقام خویش بردند حالتی گذشت کہ مردم شہر ازین واقعہ
در تحیر و تفکر افتادند کہ چہ شد و آخر انجام چہ خواہد شد و ہیچکس بداد مظلوم بیداد بر آمد سید نصرت پیرزادہ
ایشان داروغہ ہرکارہ ہای سرکار در ہمون شب ہمہ کیفیت سرگذشت برطبق مدعای خویش بعرض اقدس
حضور رسانیدہ کہ مولوی عبد الکریم از سر جہل خود جان خویش دادند و تقصیر ما یان درین مقدمہ بالکل نیست
ناگاہ و ناحق قضیہ برپا نمودند غرہ محرم الحرام روز چہارشنبہ ہیچیک از حادثہ تازہ بظہور نہ آمد مردمان شہر قسیمکہ
بودند خاموش بودند دفعتاً دویم شہر مذکور روز پنجشنبہ سید نور الاولیا صاحب برادر سید نور الاصفیا صاحب
فرزند حضرت مولوی حافظ حاجی سید نور العلے صاحب قبلہ قدس اللہ سرہ العزیز بنام تمامی علمای بلدہ
حیدرآباد رقعہ ہا نوشتند بدین مضمون کہ دیدید خون حافظ حاجی عبد الکریم کہ رکنی از ارکان مذہب ما بود
چگونہ ریختہ شد وکسی بہ فریادش نرسید پس از روی شریعت مذہب ما برما واجب است کہ تمامی اہل مذہب
خود را یکبار اعلام دین مبین نمائیم اگر ہمہ اہل سنت وجماعت بر سر قصاص جمع شوند و جرأت نمایند کار بدست
ماست واگر حمیت دین خود را از دست دادہ نامردی را کار فرمایند حق بطرف ماست واتمام حجت ما ہم از
مواخذہ عقبے فارغ البال ایم دیگر مسکنہ جلا وطن میکنیم آیندہ شما دانید وکار شما وگرنہ از مہلت این قوم خون
ہریک از ما بہمین طور ریختہ خواہد شد پس ہمہ علما داتفاق کردہ در مکہ مسجد جمع شدند و خلقت خدا را
تحریص نمودند چون این خبر بسمع مہاراجہ بہادر رسید آل اندیشے را کار فرمودہ زبانی غوث خان
جمعدار بہ علما گفتہ فرستادند کہ اجماع شما برین مقدمہ بسیار خوب و مناسب است و ما ہم شریک حال شما ایم

بازار داشتند برای فهمایش اینها فرستادند هر قدر که فهمایش اینها میکردند زیاده تر هنگامه برپا میشد درین حال
دایم خان بهادر و برادرش حسن خان بهادر سند وزئی که مذهب سنت وجماعت دارند از خانه خود آمده
در مسجد جلوخانه مذکور شریک حال مولوی مسطور گشتند دایم خان بهادر گفت مولوی صاحب کار با قوم غیر افتاده
است و هنگامه عظیم برپا شده شما بخانه ما تشریف برند تا این فتنه تسکین یابد والا سخت قباحت است
مولوی گفت که از مدت مدید در آرزوی یجوری بودم برای شهادت بر طبق ارشاد رسول کریم صلی الله علیه
و آله وسلم که در حین اقامت مدینه منوره در عالم رویا فرمودند که مولوی تو از اینجا بحیدرآباد رفته در آرزو
شهادت مقیم باش که از پردهٔ غیب چه در جلوه ظهور می آید لهذا خانه خود گذاشته خانه خدا را گرفته نشسته ام و آن
ارشاد الحال صورت پذیر گشت پس چگونه از زمین جان خانه خدا را گذارم هر چه شدنی باشد باشد از من نخواهد
شد پس عنایت خان پرورزئی که سوار فیل آمده بود خواست که اندرون مسجد که بر تقید مولوی مذکور هر دو
در مسجد کشاده بودند داخل شود دایم خان و حسن خان بمالغت پیش آمده گفتند که برادر عنایت خان ترا
لازم نیست که فساد در خانهٔ خدا برپا کنی وگرنه فیما بین قوم ما و شما تا قیام جهان سررشته شمشیر موقوف نخواهد شد
وانبقدر ظلم بر مولوی غیب بی تقصیر حق سبحانه تعالی روا نخواهد داشت بلکه بهتر اینست که گوش بر سخن ما
نهاده این فتنه بیجای و آشوب ناگهانی را بر طرف سازد که در همین نام آوری تست هر چند نصایح دلپذیر
بالا نصایح دلپذیر تر نمود هیچ فایده مترتب نگشت آخر از شمشیر طرفین بعد جملهای بسیار هر دو مقتول شده دایم خان بهادر
بشهادت رسید و حسن خان بهادر جنگ رستمانه کرده مخالفان را از پا بزیر انداخته زخمهای کاری برداشت
بعد از آن چون دیگر مهدویان جوق جوق رسیده تفنگها سر دادند از آن تاج محمد خان پسر قادر نواز
خان حکیم و یک جوان عرب که در خواندن سنن مغرب مشغول بودند کشته شدند پس یاسین خان و
دیگران اندرون مسجد در آمده تلاش مولوی مذکور نمودند مولوی خود بخود آواز داد که بیا ای نامهربان
اینجا هستم درین اثنا یاسین خان بر سینه پر نور ایمان مولوی صاحب موصوف بر آمده به شمشیر ظلم و ستم خود

خطیب مکه مسجد شریعت پناه و دیگران نیز داخل که مسجد شدند بعد ادای فریضه جمعه مولویهای مسطور خلقت خدا را
تحریص نمودند بدین نمط که هر کس امروز برسر این قوم رود و کشته شود فردای قیامت در بارگاه احدیت جلشانه
فارغ البال در زمرهٔ شهدای بدر و احد و چنین همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محشور خواهد شد
بر این معنی ما که اهل شریعت ایم ضامن این معنی هستیم که اگر برای جر نفع خودها گفته باشیم روز قیامت در مصدر جاه جلال
خداوند حقیقی کبریای حامل گناهان شمائیم پس نیاز بهادر خان بهادر و منصور خان بهادر و دیگر جمعداران
و سپاهیان تمامی برخاسته برسر چنچل کوڑه با انبوه لکها مردم و صالح محمد خان و عبد الرحیم خان خلف الشان
وپیر احمد خان و محمد خان گگیانی وغیره رفتند و دروازه یاقوت پوره شهر کشاده با انبوه عام بیرون شهر
به مقابل چنچل کوڑه رفتند و مقام افغانان مذکور قرار گرفتند چهار گهڑی روز باقی بود که جنگ از طرفین بوقوع
آمد دفعتاً شمشیر خان بمقابل نیاز بهادر خان برآمد و جوق کثیر مهدویان برسر منصور خان بهادر برافتاد
نیاز بهادر خان همراهیان خود را برای کمک منصور خان که فرستاده خود تنها استاده بود فیما بین شمشیر
خان و نیاز بهادر خان محاربه شده از شمشیر نیاز بهادر خان کار شمشیر خان و از شمشیر شمشیر خان کار نیاز
بهادر خان باتمام و الفرام رسیده هر دو بر زمین افتادند دست بدست خدمتگاران نیاز بهادر خان نعش
او را در میانه سواریش انداخته به مکانش بردند سبزه میان همشیره زادهٔ منصور خان جوان بست ساله نوشته
بعد حملهای بسیار رو در انداختن عدد های خویش بعالم باقی خرامید و منصور خان بهادر نیز داد مردی و
مردانگی داده بعد جنگ صعب و کشتن مخالفان بشمار جان خود نثار دین و آئین محمدی علیه السلام نمود
مهدویان میدان را خالی دیده توپ منصور خان را که همراه خود آورده گولها سر داده بود بمقام خویش
در چنچل کوڑه بردند میرزا نصیر بیگ ولایتی بی استعانت غیر حملهای رستمانه کرده جهان فانی را پدرود نمود
محمد خان گگیانی جمعدار حملهها کرده زخمی بالای دست برداشته عدوی خود را کشته معه پسر کلان خویش
امانت الله خان بسلامت برآمد غلام جیلانی خان پسر کنو میان جمعدار نیز حملههای بسیار نعقه بجید کرده

وتابع اعلام دین مبین اما از مکه مسجد دولتخانه حضور پرنور قریب تر است اندیشه ها دارد و بهتر اینست که در جامع
مسجد بوده فیمابین که بعمل خواهند آورد ما همه شریک حال شما هستیم مدعای مهاراجه بهادر این بود که مکه مسجد وسعت
تمام دارد و در جامع مسجد اگرچند کس جمع خواهند شد بسهولت فهمایش آنها نموده رفع هنگامه بوقوع آورده
خواهد شد تا خونریزی خلقت خدا آینده نشود درینصورت همه مولوی و علما از مکه مسجد برخاسته در جامع
مسجد قرار گرفتند تا خلقت خدا یک نشان بزرگ در چارکمان بالای حوض استاده کرده جهنڈه محمدی
نام نهاده خلق الله را زیر لوای محمدی علیه السلام در کشیدند تا اینکه قریب یک لک آدم مسلح و مکمل با ساز و یراق
و آلات حرب در سایه لوای مذکور جمع گشته مجموع بر سر جنگ مستعد گردیدند هرچند فهمایش از سرکار نموده
شد هیچکس بگوش هوش نشنیدند بلکه جوابهای بالعکس داده بر سر قیل و قال دیگر در آمدند درین اثنا علماء
حاضرین اهل مجمع را گفتند که وقتیکه شریعت پناه بلده همراه ما و شما اتفاق نکند اجماع ما استوار و معتبر نیست
اصلاً شیخ حیات الله وفعتاً بخانه قاضی محمد ذوالفقار خان بهادر شریعت پناه رفته برطبق طلب علما ایشان
را نیز حاضر نمود پس اجماع را قوت تازه حاصل آمد و خلق الله از حد زیاده مستعد جنگ گشتند چون خبر جمع شدن
خلق الله همراه علما و مولویها و آمدن شریعت پناه بسمع مهدویان چنچل گوڑه رسید نهایت مشوش شده
وکیل معقول خود را بخدمت مهاراجه بهادر راجه چندولعل فرستاده برسوخ تمام معروض داشتند که مهاراج مالک
ما اند بهر صورت که دانند و توانند این بلوه عام را موقوف سازند ما در عوض مولوی شما یاسین خان
را که مصدر فساد و باعث این هنگامه است میدهیم تا هرچه خواهند بکنند مولویها مجموع گفتند که ما را با یاسین
خان هیچ سروکار نیست اگر تسلی خاطر ماها میخواهند عوض مولوی ما روشن میان را دهند تا قصاص برابر
باشد آن روز و آن شب در فهمایش و سوال و جواب طرفین گذشت صبح روز جمعه سیوم ماه محرم سنه یکهزار و دو
صد و سی و هشت هجری همینکه برای نماز جمعه دروازه های مکه مسجد کشادند تمامی خلقت خدا و مولویها همراه
مولوی حافظ حاجی میر شجاع الدین حسین صاحب و مولوی حاجی سید نور الاولیا صاحب و غلامی صاحب

هیچ تدبیر کارگر نیامد لاعلاج شاه عالم خان جمعدار که مشهور به سالم خان بود بغیر سلاح و یراق پیش سرداران انگریز بهادر مسطور رفته گفت که من درین مجلس شریک این قوم نبودم در خانه خود نشسته‌ام من خیرخواه سرکارم طعام ضیافت مرا قبول فرمایند صاحبان صدر جواب دادند که شما اگر شریک ایشان نمی‌بودی لازم که بخدمت مهاراجه بهادر حاضر ماندی که وقت کار نوکر پیش آقای خویش میباشد بودن شما در خانه خود درینجا دلیل قطعی بر سر شراکت قوم است معهذا ما همه منتظر حکم خداوند نعمت خود حضور پرنور ایم ما را با ضیافت شما چه کار و با این همه حلاوت آشتی گفته اند نه در جنگ جای خنده است و بالعکس بروید و بفکر خود باشید که ما نیز مامور کار خویش بر طبق حکم سرکار هستیم صبح حکم حضور به کمال تشدد صدور یافت که با دولت ملاحظه میفرمائیم تا حال آواز توپهانه آمد جلد سر و هند از آنجا که مهاراجه بهادر ترحم شعار اند به جهدویان گفته فرستادند که حکم حضور پرنور به براندا ختن بیخ و بنیاد شماست و من نظر بر حال اطفال صغیر بی گناه مستورات بی تقصیر شما بعاجزانه الیها و عذر مافات از طرف شما در پیشگاه خداوند نعمت جرات مینمایم او تعالی شانه ترحم فرماید که عذر من بدرجه پذیرائی در آید زنهار زنهار اگر احدی از سر جهل حرکتی نامناسب کند یقین خاطر شما باشد که تا طفل شیرخواره هم باقی نخواهد ماند حکم قتل عام است و بس مهدویان بمجرد شنیدن کلمات جان بخش مهاراجه بهادر هزار جان قبول کرده دم خود را ماندند و پیچ و دم و داپسین در کشیدند و ممنون منت باشند که هر چه در حق ما نمک خواران صلاح دانند از راه بنده نوازی بعمل آرند و تابع امر هستیم بقول اینکه مصرع این وقت کرم هاست نه هنگام تغافل کو غرق گناهیم پس مهاراجه بهادر عرض حضور فیض گنجور کنانید که مجموع اهل چنچل گوڑه از پیر صد ساله تا طفل شیرخواره سلاح و یراق خود ها پیش سرداران جمعیت سرکار در انداخته با چشم گریان و سر عریان دست بدعای سلامتی حضور پرنور بدرگاه مجیب الدعوات بلند ساخته بعذر مافات خجل و محجوب معروض میدارند که ما همه نمک خواران قدیم سرکار دولتمدار ایم چه مقدور دارند که دم نمک حرامی زنند و آنچه جاهلان ما کردند بسزای عمل جهل زشت خود رسیدند و ما همه تصدق فرق مبارک روزی خواهیم شد

با مینعنے کہ بسبب قرض در قید اینہا اذیت ہا کشیدہ بود بسیار کسا نرا در انداختہ بحفظ جان برآمد تا بسیار زخمہا برداشتہ بود کہ در چہار پنج ماہ صحت یافت شیخ حیات اللہ بانی ہمانی بلوۃ تا بمراد دل حملہ ور گشتہ بسیاری را از تیغ بیدریغ درآوردہ سلامت برآمد چون مغرق بلباس زری بود در تمام جنگگاہ بنظر ہر کس در می آمد کہ مورد تحسین و آفرین گشت جوانان بیگین پلی والہا کہ لست لفر یک جا استادہ بودند بعد حملہ ہای مردانہ و جنگہای رستمانہ مخالفان بسیار را تہ تیغ نمودہ ہمہ ہا رو باخرت نمودند و علی ہذا القیاس جوانمردان دیگر و رزم آرایان علیحدہ ہمین طور جابجا میدان رزم را محفل بزم دانستہ داد مردی و مردانگی دادہ بعضی بسلامت برآمدند و برخی عاقبت پیراستند کہ ذکر فرداً فرداً موجب طول کلام است عرب ہا تا یکپاس شب بنادیق ہا سر دادہ بسیاری را زدہ چون میدان خالی دیدند ناچار روبخانہا کردند و مہدویان بمقام خود در تحیر تمام شب بسر بردند کہ شب حالہا ست فردا چہ زاید ہر گاہ خبر گشتہ شدن امیران سرکار باین صورت بحکیم سرکار بحضور پرنور رسید دفعتاً دریای غضب سلطانی کہ فی الحقیقت نمونہ قہر الٰہی است بجوش آمدہ بوقت نصف اللیل حکم جہا مطاع بنام راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر بکمال تشدد تعصب شرف صدور یافت کہ مہدویان چنچل گوڑہ امیران سرکار را کہ بازوی دولت و جان نثاران بکار سرکار بودند یک یک را بیجا کشتند و از قہر و غضب خداوندی ہیچ نترسیدند ہمین وقت پلٹنہای انگریزی ملازمان سرکار را بر سر اینہا فرستید کہ صبح مقام چنچل گوڑہ را با خاک برابر سازند و احدیرا نگذارند بمجرد ورود حکم خداوند نعمت مہاراجہ بہادر ہم کہ داغ بدل نشستہ بودند بسرداران جہادی الوال ابلاغ امر خداوندی نمودند در عرصہ چہار گھڑی چہار ہزار جوانان بارمعہ دہ ضرب جلوی و قلعہ شکن خورد و بزرگ و سرداران انگریز بارنٹ صاحب و مارٹین صاحب وکیل و سدرلین صاحب وغیرہ چہار گھڑی شب باقیماندہ بر سر چنچل گوڑہ آمدہ از ہر طرف چنان در گرفتند کہ بغیر صبح صادق احدیرا خبر آمدن اینہا نشد علی الصباح چون مہدویان خفتہ بخت بیدار شدہ جمعیت انگریزی را گرداگرد خویش بچشم خود معائنہ کردند نہایت متحیر و متفکر شدند چون کار از دست رفتہ کارد بر حلق رسیدہ بود

مقرب و مصاحب و معتمد حضور پرنور را چهار کس افغانان مهدوی پسر آن یکی پیرزادهٔ ایشان که ناحق عداوت با شاه عالم خان جمعدار داشتند بسبب اینکه در سوال و جواب طلب خان مذکور حکیم الحکماء موصوف ساعی بودند برای برهمی کار شاه عالم خان از کرنول وارد بلده شده در چار کمان متصل حوض در میانه سواریش به بهانه ملاحظه کنانیدن نبض خود از کوته یراق جمدهر ناحق کشتند و سه کس و بجانب چار منار آورده بسمت کوٹلهٔ عالیجاه بهادر که در آنمیان مرشدزادهٔ آفاق مبارز الدوله بهادر مقیم بودند راهی شدند و یکی ازین چهار کس از چنیا دروازه بلده بیرون شهر گریخت چون خبر کشته شدن محی الدوله مرشد زاده موصوف رسید هر سه کس را کشته بالای دروازه های بلده آویختند و حکم حضور پرنور بنام طالب الدوله حسن علیخان بهادر کوتوال بلده حیدرآباد صادر گشت که خانه بخانه تفحص کنند و تلاش نمایند که کسی ازین قوم مخفی پوشیده نمانده باشد که مبادا با کسی از امیران و سرداران سرکار بدغا پیش آید و نیز بندوبست دروازه های بلده دارند که بدون اطلاع و حکم سرکار احدی ازین قوم داخل شهر نگردد در سنه یکهزار و دوصد و چهل و دو هجری خود بدولت و اقبال متوجه سیر و شکار و نخچیر افگنی بسمت سرورنگر و تهنیت نگر عرف لاله کوڑه گشته تماشای مجمع خلایق عرس کوه شریف بملاحظه در آورده داخل دولتخانه عالی گردیدند در سواری کرار نواز خان بهادر عرف دوله خان بهادر مع خلف خود امیر نواز خان بهادر و همراهیان خویش قریب دوصد سوار و پیاده های شیقدار الشرف مجرا مشرف گشته بالای قدوم فیل سواری مبارک حضور پرنور در افتاده دو هزار روپیه نقد و یکصد و یک مهر که بعبارت اشرفیست باستصواب مهاراجه بهادر نذر گذرانیده مشمول عواطف خاقانی گردید و در سنه یکهزار و دوصد و چهل و سه هجری از قضای الهی فیروز بیگم مرشدزادی که از بطن سرو نگار بائی صاحبه تولد شده بود و بمزاج اقدس خیلی در سن یازده ماهی محبتش در آمده همواره متوجه تماشای حرکات طفلی اش میگشتند بتاریخ نهم محرم الحرام سنه مذکور از عارضه ام الصبیان که در بلده حیدرآباد عام است قضا نمود لهذا بذات مبارک نهایت غم و الم

وحالا بدعای ازدیاد عمر و دولت مشغول هستیم درین باب هرچه امر از آنجا که ذات عالی درجات حضرت
مغفرت منزل علیه الرحمه مظهر جمال باکمال ترحم بود از معروضه معقول والحاح و عاجزنالی مهاراجه بهادر
دریای رحمت بجوش آمده حکم خداوندی شرف صدور یافت که همه جلاوطن نمایند اگر احدی خواهد ماند
بقتل خواهد رسید حسب الحکم همه‌ها بعضے بسوی کرنول و برخی بجانب هندوستان برداشتنی را برداشته
وگذاشتنی را گذاشته بقرار مهلت سه روز راهی شدند و اکثر غربا افغانان وخیزان بحال تباه هرجا که خواستند
در قصبات و قریات قرار گرفتند شاه عالم خان را مهاراجه بهادر فرمودند که کشتگان قوم خود را که بی دفن و
کفن افتاده بودند و مهلت تدفین نبود مجموع را بخاک سپرده روند و بپاس خاطر او باربرداری هم رسانیدند
بعد از آن عرض حضور شد که مقام چنچل گوڑه خالی شده احدی از قوم مهدویان نماند همه‌ها رفتند حکم
شد که جوانان پلٹن بارهمراهی شاهیار الملک بهادر در آنجا فرود آمده حفاظت عمارات وغیره نمایند
بعد اخراج اینها قدغن بلیغ شد که ازین قوم احدی اگر در بلده بنظر در آید گرفته بکوتوالی رسانند مگر دو سه دار
ذی اعتبار سرکار که گاهی شریک حال قوم نبودند بفرط الطاف خداوندی در تعلقات متعلقه خود بوده بعد
چندی باستعانت مهاراجه بهادر وارد بلده گشته بشرف ملازمت و سعادت آستان بوسی حضور پرنور
مشرف گردیدند یکی محمد صاحب میان که درین ایام مخاطب بصف شکن جنگ شده بودند خلف سلطانمیان
معه برادران و اقربا در تعلقه کنگگیری و گنگاوتی وغیره با جمعیت همراهی خویش بغیر قوم مهدوی و دیگر
کرار نواز خان بهادر المعروف بدوله خان معه پسر خویش امیر نواز خان بهادر در تعلقه قلعه نلدرگ وغیره
مامور کار و بار خود بودند و نذر و نیاز فراوان در حضور پرنور گذرانیدند از آنجمله سیزده زنجیر فیل سواری
لایق سوای دیگر اجناس عمده گذرانیده محمد صاحب میان و علی هذا القیاس دوله خان بهادر و نیز
در خدمت مهاراجه بهادر گذرانیده درستی امورات خودها بدرستگی تمام نمودند و مورد الطاف شاهانه
گردیدند طرفه اتفاق اینکه در سنه یکهزار و دو صد و چهل هجری محی الدوله حکیم الحکما عزت یار خان

در مقدمات صلاح کار الشان از خود در حضور پر نور قصور نہ نمود این ہمہ احوال بذات اعتصام الملک بہادر بر ز و عن ہویداست بلکہ پیش پا افتادہ اللہ تقدس تعالی بہادر موصوف را ہموارہ در ظل ظلیل خداوند نعمت محفوظ دارد مثل بہادر معز انسان کامل پیدا شدن مشکل در خیر خواہی و جان نثاری و فدویت سرکار و مآل اندیشی فرد فرید یکتاست نہ اینکہ عاصی محبت بدل دارد فی الحقیقت حقیقت امر چنین است از آنجا کہ ایزد تقدس و تعالی ذات جناب بندگانعالی مدظلہ العالی را جوہر شناس بنی نوع انسان گردانیدہ برائے ہمین ہر روز باشیئے زاید قدر شناسی بہادر معز فرمودہ در سایۂ عاطفت خود کہ نمونہ ظل الٰہی است مامون و مصئون دارند القصہ از وفور کاہش غم و الم ضعف جگر بہم رسیدہ بالای ہر دو پای مبارک آماس ظاہر گردید و مزاج از منہج اعتدال گذشتہ رو بانحراف آورد اطباء مصری و حکمای یونانی وغیرہ در خلوت مبارک مثل حکیم شفائی خان و حکیم مسیح الزمان خان و حکیم رضا علیخان و حکیم تاج الدین چینا پٹنی معہ برادر خود و شاگردان شفائیخان ملازمان دیوانی وغیرہ و رام بھٹ و ونکٹ رام وغیرہ اہل عیدگاہ کہنہ مجموع باتفاق نزد اعتصام الملک بہادر عرض بیگی حسب الحکم حضور پر نور کہ سر رشتہ علاج و دریافت نسخہ و تدابیر و علاوہ دوا خانہ محی الدولہ و دوای خاص استعمالی شبانہ روزی کہ بتجویز حکما ہر روز تیار میشد ضمیمہ خدمت عرض مکرر بہادر موصوف شدہ حاضر میبودند و بالای دیوڑی مبارک خاص زنانی سمت نوید محل و موتی محل و گھڑیال خانہ جای مدام بودن و استراحت و آرام فرمودن آنحضرت فقط عاصی محرر اوراق شبانہ روز در گھڑیال خانہ باریاب و در دوا خانہ محو اخود حاضر کہ بے شراکت دیگری می بود و بدون استفسار عاصی ہیچ دوای حکمای دیگر باستعمال خاص نمی آمد کہ اعتماد کلی عاصی بودہ دلیل اینکہ روزی عاصی در باب معالجہ نور جہان بیگم صاحبہ مرشدزادی دیگر طال اللہ عمرہا عاصی رقعہ بخدمت مہاراجہ بہادر نوشتہ فرستاد بدین مضمون کہ عاصی تن واحد بی شراکت غیر بر دیوڑی مبارک زنانی حضور پر نور حاضر است و مقدمات معالجہ نازک تر سابق انچنانکہ بحال حکما و معالجہ مرشدزادی مرحومہ بوقوع آمد بہتر معلوم است اگر بکید طبیب دیگر برای شراکت

جدائیش تاثیر کرد تا اینکہ شب و روز گریہ باواز بلند سفیر مود روز رحلتش از فرط بیقراری خواستند کہ از اندرون محل مبارک نوازش محل ہمراہ نعش گریہ کنان بیرون برآیند خان محمد مرد العینی سرچوکی چوبداران و عاصی مولف این اوراق دفعتاً جرارت کردہ عرض نمود کہ سلامتی خداوند نعمت باشد معمول مستمرہ سرکار دولتمدار چنین نیست اَلصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ گفتہ اند بمجرد استماع سخن قدم متین سلیم و پای مبارک مستقیم را قایم کردہ فرمودند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ ما بدولت خوب میدانیم کہ این امر ناگذیر تقدیر است ہیچ چیزہ غیر از صبر و شکیبائی چارہ دیگر ندارد ولکن محبت جوش خون مادر می اندازد چہ توان کرد و فی الواقع چنین شد کہ آخر کار از صدمہ این غم و الم شبانہ روز در گریہ بسید صبح و شام اندخت کہ در عرصۂ قریب یکسال خود بدولت بیمار گشتند سعہذا در وقت شروع بیماری مرشد زادی مرحومہ مذکورہ حکیم احمد یار خان محی الدولہ حال خلف حکیم الحکما عزت یار خان مرحوم و بعد چندے روز حکیم محمد اکبر حسین ولد حکیم صادق حسین خان المعروف حکیم منان صاحب مرحوم معالج بودند و عاصی مولف کہ زیر روشن بنگلہ خلوت مبارک حاضر میبود بہر دو حکیمان مذبور ایما و اطلاع نمود کہ شما در معالجہ مرشد زادی مذکور پنج شش حکمای دیگر را نیز شریک خود نمودہ بمعالجہ پردازند کہ اگر صحت کاملہ حاصل شود آنچہ فائدہ انعام خواہد شد ہمہ حصہ شما ہر دو صاحب است کسی از شما طلب نخواہد کرد و اگر معاملہ بالعکس گردد در شرکت چند کس آفت ناگہانی سلطانی فقط بر یک کس عاید حال نخواہد شد چنانچہ در مجمع کثیر خون خلیفہ رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم حضرت عثمان غنی رضی اللہ عنہ بر ہیچکس ثابت نشد این امر سیت باریک تراز مو و نازکتر از جان بنگاہ از عمر شناسی دراز دارم و در حاضر باشی و مزاجدانی حضور پرنور بقدر حوصلہ خود تماشای عجیب و غریب دیدہ ام و نیز صحبت او در خدمت حکیم صاحب مرحوم والد شما داشتہ ام سخن مرا ناچیز ندانند آیندہ اختیار دارند ہر گز نشنیدند و نظر بر مآل کار نداشتہ بشراکت دیگری راضی نشدند اعتصام الملک بہادر حاضر اند روبروی بہادر موصوف نیز فہمانیدم کہ خود بہادر معز بر را عاصی تحسین و آفرین نمودند آخر شد آنچہ شد آنچہ گذشت خدا تعالی جلشانہ بہتر میداند کہ عاصی در ہمہ باب

در معذرات

بہرہ نیست کہ بسبب سابق ولاحق وزمان ابتدا وانتہا واشتداد وانحطاط دریافت نمایند خواجہ غلام
حسین خان رامیفرستید از ایشان ہم کیفیت دریافت کنند و بعاصی حکم شد کہ برود و تشفی خاطر ایشان
کردہ روانہ نماید ہمینکہ عاصی در خلوت مبارک آمد دید کہ زیر درخت آلسو پالو منیر الملک بہادر و مہاراجہ بہادر
مع تمامی امیران سرکار و حکمای یونانی و مصری نشستہ اند پس مفصل کیفیت ذہن نشین خاطر ایشان نمودہ
روانہ ساخت خان محمد ہمرہ منیر الملک بہادر و مہاراجہ بہادر ظاہر کرد کہ امروز انچہ کمال شفقت و بندہ پروری
بود دربارۂ خواجہ غلام حسین از حضور پر نور بنظر آمد کہ در حق احدی ندیدہ ایم الغرض انچہ تدابیر لازمہ بود
حکما در معالجہ خاص بعمل آوردند و در سعی موفورہ و در مساعی جمیلہ سر مو قصور نہ نمودند و بفضل آلہی بالکل مرض
استسقا کہ ام الامراض باشد زایل شدہ صحت کاملہ بحصول انجامید کہ بروز عید الضحی در نوازش محل بر آمد فرمودند
و جسم مبارک از رفع آماس حقیر تر بنظر آمدہ تمامی خانزادان شکر خدای شفا بخش جلشانہ بتقدیم رسانیدہ امیدوار
گذرانیدن نذر عید و صحت بودند چنانچہ شمس الامرا بہادر معہ فرزندان و منیر الملک بہادر و مہاراجہ معہ
فرزندان و امیران و خوانین و راجہ ہا و اہل خدمات دیگر و تعلقداران و قلعداران و مجموع خانزادان
بکمال خوشی و خورمی حاضر دربار جہانمدار بودند نذر عید و صحت باہم گذرانیدند تا ماہ جمادی الاول سنہ
مذکور مزاج مبارک بسبب احتیاط غذا و استعمال دواکہ اعتصام الملک بہادر قدغن بلیغ کردہ بودند یعنے بدون
اطلاع من ہیچ چیزے از اغذیہ حتی الفو از ہر یک و بولی ای مبارک بدست ہیچکس از اصیلان سرکار و تمامی محلات وغیرہ
داخل محل مبارک نشود بعد انقضای ماہ مذکور دفعتاً مزاج بر عدم پرہیز متوجہ شدہ ہر چہ منظور خاطر میشد
بہر صورت حاضر میگشت و باستعمال خاص می آمد و خاطر از معالجہ برخاست آخر نوبت بآنجا رسید کہ خارج از تحریر
و تقریر است روز بروز اشتداد مرض صاحب فراش گردانید تا اینکہ نوبت دراز کردن پای مبارک از فرط
تنفس متعذر گشت تا پنج ماہ و چند روز قتیکہ بالای پلنگ نشستہ بودند ہمون صورت ماندند کہ خواب و
خورش ہمہ بالای پلنگ و تکیہ میگردید آبا ہر چند لحم جسم مبارک آب شدہ میریخت گاہی لفظ آہ یا حرف

عاصی مقرر کردہ ارسال فرمایند کمال الطاف و تقویت خاطر نیازمند است مہاراجہ بہادر ہمون وقت یکے
ونکٹ رام و دیگری ملنا نام اہل عیدگاہ کہنہ الصحابت غوث خان جمعدار بالای دیوڑی مبارک زنانی
فرستادہ زبانی ماما مراد عرض کنانیدند کہ راجہ چندو لعل دو طبیب مصری را برای معالجہ مرشد زادی صاحبہ
نور جہان بیگم ارسال نمودہ اند کہ شبانہ روز حاضر بودہ معالجہ نمایند ارشاد شد کہ ما بدولت ہیچکس را سوای حکیم ما
خواجہ غلام حسین خان کہ حاضر دیوڑی است نمیدانیم و نمی شناسیم این ہر دو را از جائیکہ آوردہ است ہمونجا
رساند معہذا روزی آنحضرت در گھڑیال خانہ برآمد فرمودہ بودند و باریابی عاصی و خان محمد مرد با و محمد حسین
داماد وشن و سہ کس از خاص تراشان برای اصلاح خاص حاضر شدہ بودند درین اثنا بعاصی حکم شد کہ نسخہ مرہم
داخلیون از قرابادین قادری برآوردہ برای آماس پای مبارک تیار نماید عاصی را بجہتہ برآوردن نسخہ
مذکور عرصہ گذشت و حضرت را خیال شد کہ دیدہ و دانستہ قصداً عرصہ میکند لغصہ در آمدہ بطرف خان محمد
ملاحظہ کردہ فرمودند این خان زاد چہار پشتی سرکار ماست و ما بدولت این را زیادہ از پدر و مادر این شفقت
کردہ خدمت میگیریم ہرگاہ دیدہ و دانستہ عدول نماید بکدام سزا رسانم درین عرصہ عاصی نسخہ را برآوردہ
گذرانید حضرت خوشوقت شدہ فرمودند کہ جلد تیار نماید درین حال دفعتاً خان محمد مرد با عرض کرد کہ مدارالمہام
و پیشکار یعنے منیر الملک بہادر و راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر معہ حکمای یونانی و مصری در خلوت مبارک
حاضر اند و معروضہ الیشان اینست کہ آماس پای مبارک را حکما ببینند کہ بچہ سبب لغیب عدالت و تا فرو شدن
آماس ہمہ ہا حاضر باشند ارشاد شد کہ اگر حکما را آوردہ اند مریضان را نیز پیدا کردہ بنمایند ما بدولت یک بیمار
و یک حکیم ما خواجہ غلام حسین خان از قدیم معالج و واقف مزاج و یک نسخہ از یک کتاب قرابادین قادری
مرہم داخلیون تجویز کردہ برآوردہ اند تیار کردہ باستعمال می آیند از چند روز ورم کہ منجمد شدہ است
البتہ بمرور خواہد رفت اینقدر فراہمی حکما برای کدام بیمار است باز خان محمد عرض کرد کہ کارپردازان
سرکار را بدون دیدن آماس قدم مبارک خاطر جمعی نیست امیدوار باریابی اند فرمودند الیشان را از علم طب

بہرہ

وسایہ ایزدی بارامگاہ فردوس اعلی خرامید حادثہ رویداد کہ ہرگز بنیاد عالمی تہ و بالا گشتہ صورت قیامت معاینہ گردید اگر بندوبست مہاراجہ بہادر از سابق بیش از یکماہ کہ خشت بندی سقف موتی محل افتادہ اشتہار انتحال آنحضرت از شور و غل محل در تمام شہر گردیدہ بود ہمیشہ عالمی زیر و بالا میگشت چون حال بدینمنوال نظر آمد مہاراجہ بہادر از ہمون روز بندوبست امورات آنچنان نمود کہ روز رحلت آنحضرت غیر از ندائے منادی سلطنت و فرمان روای بندگان عالی حضور پرنور عالم پناہ ناصر الدولہ آصف جاہ ادام اللہ اقبالہ و عمرہ خلد اللہ ملکہ و سلطنتہ حرفی دیگر از زبان ہیچکس بآواز بلند احدی نشنید تا بعمل دیگر چہ رسد پس بمجرد شنیدن ندای جان بخش جانشینی زیبندہ دولت و فرمان فرمای فرازندہ لوای شوکت و شاہی اعنی بندگان قوی قدرت حضور پرنور خلف الصدق آن برگزیدہ حق آیہ رحمت الہی یعنی ممدوح موصوف تشنگان وادی حیرت و اضطرار را بشربت خوشگوار مژدہ جلوس والا سیراب گردانید او تعالی شانہ تا قیام جہان و قیام جہانیان بل زمین و آسمان بعمر خضر و الیاس سرفراز فرمودہ در ظل ظلیل خود محفوظ و مصئون دارد آمین رب العالمین تمامی علما و فضلا و مشایخین عصر موشریعت پناہ قاضی محمد ذوالفقار خان بہادر و مولوی حافظ حاجی میر شجاع الدین حسین و مولوی حیدر لکھنوی و حضرت غلامی صاحب خطیب مکہ مسجد و دیگر خانزادان موروثی حسب معمولی حاضر شدہ بہ تغسیل و تکفین پرداختند و باہمہ ارکان و اعیان دولت و شوکت در مکہ مسجد نماز خواندہ متصل مرقد شریف حضرت قدسیہ عمدہ بیگم صاحبہ مرحومہ جدہ آنحضرت بخاک پاک سپردند و مغفرت منزل لقب کردند کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَّيَبْقٰى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ تاریخ وفات آنحضرت بالائے پیشانی دروازہ مقبرہ محجر منورہ بدینصورت مرقوم قلم فولاد رقم بخط تجمل رقم برادر نادر قلم خان محمد باقر است

قطعہ چون سکندر جاہ از آفاق رفت ✤ در غمش ہر خانہ شد بیت الحزن ✤ برکشیدم آہ گفتم سال او راہی فردوس شد شاہ دکن ✤ مادہ تاریخ دیگر کہ در یک بیت از حروف مصرع آخر تاریخ برمی آید نیز رقم زدہ است **بیت** کرد شاہ دکن زدہر کنار ✤ در ہزار و دو صد و چہل و چہار ✤ اما بالای کتبہ جانب

مایوسانہ کہ در وقت درد شدید از بیخودی خود بخود بر زبان بیمار می آید ہرگز ہرگز نہ آمد و با اینہمہ ہر وقت کہ
چشمان مبارک کشادہ بطرف ہر کس کہ ملاحظہ میکردند از صلابت و ہیبت و صولت آنحضرت زہرہ آب
میگشت خدا تعالی بہتر میداند کہ بطرف شیر خونخوار نگاہ جرارت میکرد و ہنگام روبرو شدن با آنجناب خود بخود
کنارہ میکشید و دل جرات نمی نمود حکماء معجون کلکلانج و قرص مروارید با اوراق طلا و نقرہ و شربت بزوری
با ماء الجبن شیر شتر با ستعمال خاص می آوردند شعر منحرف شد چو اعتدال مزاج ✣ نہ عظیمت اثر کند نہ علاج
چون قضای الہی چنین بود کہ روح آن سر خیل مسند آرایان عالی تبار و فخر خاندان والاشان آصفیہ بلند
مقدار متوجہ فردوس برین شود ہیچ فائدہ مترتب نگشت و ہیچ تدبیر بکار نہ آمد طرفہ ماجرا اینکہ در ہمین شدت
بیماری مزاج خاص کہ تمامی محلات و اہل دربار بلکہ ہمہ ریاست مشوش و متفکر بودند خادمان محل خزانہ زیر موتی
محل را الحکمت خود از یک جانب دیوار شکستہ قریب یک لک روپیہ بر آوردہ فیمابین خودہا تقسیم نمودہ متصرف
شدند چون این خبر در آن بیقراری مزاج بسمع اقدس رسید از فرط ہمت خداداد ارشاد شد کہ راجہ روپ لعل
مشرف و جی رام ہزاری حاضر شدہ خزانہ را از جائیکہ شکستہ اند مسدود نمایند و دیگر احتیاط تمام دارند ہرچند
عاصی کہ شب و روز بر در دولت حاضر بود پانزدہ روز پیشتر بخدمت مہاراجہ بہادر اطلاع نمود کہ از زبانی
بعضے اصیلان محلات بالا بالا خبری رسیدہ کہ خادمان محل بعضے ارادہ کشادن یا شکستن دروازہ خزانہ
سرکار نمودہ اند ہنوز خبر تحقیق نرسیدہ معہذا محمد فاضل را تقید بلیغ شود کہ بندوبست محل و خزانہ از
جوانان بار زنانی کہ در علاقہ شما بالای خزانہ وغیرہ چوکی پہرہ ہا دارند احتیاط تمام نمایند کہ امر دیگر بوقوع
نہ آید ذمہ شماست چنانچہ بہادر موصوف مشار الیہ بالمشافہ بسیار بسیار تقید نمودہ بعاصی ایما کردند اما
خادمان محل با آن تدبیر منصرف شدند کہ در گوش و ہوش احدی از محلات نرسید تا بدیگری چہ رسد
در یمدت اعتدال مزاج مقدس از نہایت حد اعتدال در گذشتہ بتاریخ ہفدہم ماہ ذیقعدہ روز شنبہ
سنہ یکہزار و دو صد و چہل و چہار ہجری بوقت یکپاس روز بر آمدہ روح پاک آن مظہر اتم الطاف

آن رایاد فرموده خلعت ماتمی عنایت کرده خود بدولت واقبال بزبان مبارک میفرمودند که ای شخص
تاحال پدر تو اوقات عزیز خویش بسر برده ودیعت زندگانی خود نمود انچه خورد خورد وانچه گذاشت
مال سرکار بوده که داخل سرکار گشت الحال معاش او را بذات تو بحال وجاری کرده سرفراز فرمودیم پس
در پرداخت پس ماندگان پدر خود قصور نکرده بدرستی تمام مشکور داشته کاربجای رسان که مورد تحسین و
آفرین شوی وماخوذ عاقبت نگردی پس نصایح دلپذیر کرده سرفراز میفرمودند چون اعلحضرت قطب فلک
معدلت حضرت مغفرت منزل بر سریر سلطنت جلوس فرمودند در همون ایام رسول یار خان نامی منصبدار سرکار که
زن وبچه هیچ نداشت دو دو صد وپنجاه روپیه ماهوار از سرکار مییافت قضا نمود اعظم الامرا ارسطوجاه بر طبق
معمول ضبطی سرکار بر خانه او فرستاده بندوبست نمودند خانه منصبدار مذکور زیر دولتخانه عالی روبروی پهاٹک
ڈیوڑی زنانی از قدیم بود وآنحضرت از احوال او بسیار واقف بودند آواز گریه وزاری کنیزکان وغلامان
وخدمتگاران شنیده فرمودند که ضبطی از خانه او بردارند وانچه اثاث البیت از نقد واجناس وغیره همه به
وابستگان رسول یار خان مذکور واگذارند خبردار احدی متعرض حال اینها نشود ودر باریابی بالمشافه
بارسطوجاه فرمودند که تاحال انچه رسم ضبطی در عهد حضرت غفرانماب جاری بود خیر گذشت الحال ما بدولت
این بدعت را بالکل متروک ساختیم واز ان احتراز تمام فرمودیم که حق پس ماندگان هرکس است که برای اطفال
صغیر ودختران ناکتخدا وزن بیوه گذاشته باشد نه برای ظلم ظالمان انسان را با اینهمه خوف خدا واندیشه
عاقبت ضرور بقول شیخ سعدی شیرازی شعر بیم شبی آه زن پیر زال ٭ دولت صد ساله کند پایمال ٭ زنهار
زنهار تا بسلامتی ما بدولت مجوز این امر شنیع نشود الغرض تا رحلت آنجناب ضبطی بعمل نه آمد مگر مال کسیکه بالکل
وارث نداشته باشد بعد تحقیقات داخل بیت المال میگردید چنانچه در دیوانی میر عالم گوسائین مالک بست
لک روپیه قضا کرد هرچند میر عالم خواست که مال او داخل سرکار شود خود بدولت واقبال فرمودند که در
دنیا ورخبر بگیرند هرکس که وارث او باشد او را طلبیده تحقیق نموده حواله او نمایند تا بر طبق معمول متوفی معامله کند

شمال نیز تاریخ نوشتہ است با چند ابیات دیگر کہ مادۂ تاریخ این مصرع است مصرع آہ رفت آفتاب از دنیا *
الغرض ذات ہمایون آنحضرت مجمع علوم عقلی و نقلی بودہ ہر روز و شب بغیر از مطالعۂ کتب بجانب دیگر توجہ
نبود مراد ازین سخن اینست کہ توجہ بطرف علم بسیار بودہ نہ اینکہ متوجہ مراتبات امورات سلطنت نہ میشدند
واللہ باللہ ثم باللہ از آنجا کہ عاصی شبانہ روز حاضر جناب آنحضرت میبود می دید کہ از وقت صبح کہ بیدار
میشدند تا وقت استراحت شب و معمور شدن دیوڑھیہای سرکار ہر شبانہ روز بر سر تمامی اہل خدمات
و تعلقداران سلطنت احکامہای دریافت محولات ایشان جاری بودہ ہر کس کہ در تمام عمر یکبار باریاب
میگشت ہمو نوقت تمامی حوایج او از دیوانی انتظام مییافت باینمعنے کہ مبادا نالش نادرستی امورات
خویش بعرض حضور رساند پس حال حاضر باشان شبانہ روز و خدمتگذاران نزدیک ازینمعنے بدریافت باید آورد
کہ در باریابی آن حضرت و خدمت گذاری چہ فواید کثیر برمید اشتند و چگونہ در عیش و لذت دنیا بسر می بردند
از محدثات آنحضرت نوید محل و فرحت محل و گھڑیال خانہ و موتی محل و جلو خانہ دروازہ آہنی سمت نوید محل است
اما درین ایام حضور پر نور آدام اللہ اقبالہ فرحت محل را باحداث عمارات و دیگر تزئین بالای تزئین دیگر
دادہ مسکن خویش فرمودہ اند باغ و چو محلہ بسنتی و مجلسر ا و دفترخانہ قدیم و دیوانخانہ آنجامع و دیگر عمارات و سبز
بنگلہ ہم از محدثات آنحضرت است کہ در ایام مرشد زادگی تعمیر فرمودند و ہمہ عمارات باغ لنگم پلی کہ موسوم
بنظام مات است آنحضرت باہتمام کپتان سدنم صاحب بہ تعمیر در آوردند تا حال موجود اند و سیرگاہ حضور پر نور

نقل عجیب

از عیر حیشمی و بلند فکری و انصاف پروری و ترحم شعاری آنشہر یار نیک کردار بظہور می آید در عہد حضرت
غفرانمآب موافق معمول سرشتہ خاندان تیموریہ چنان عادت معہود مستمرہ جاری بود کہ ہرگاہ کسی از امیران سرکار
دولتمدار یا از منصبداران ہر کس کہ بمیرد متصدیان بیت المال فوراً ضبطی سرکار بر خانہ اش بردہ رخت
بدن گذاشتہ دیگر ہمہ اسباب و اشیاء داخل سرکار میشوند بعد فاتحہ سیوم پرسش رایا ہر کہ بجایش بودہ باشد

بستہ بودند بدست عاصی دادہ فرمودند کہ بان شخص کہ در پہرہ است بدہند و بگویند کہ تو جلد ازین
بلدہ بہر سمت کہ دانی و توانی خود را برسان اگر خواہی ماند دیگر ترا ہرگز نخواہند گذاشت بہر صورت
شریعت پناہ خواہد گشت واز شارع عام مرو کہ شناختہ شوی عاصی حسب الحکم بجا آورد دادو دعاہا
بتقدیم رسانیدہ روانہ گردید روز دویم بعاصی کہ تنہا باریاب شدہ بود فرمودند کہ اگر آنکس را از
پیشگاہ ما بدولت نمی بردند ہیچ پرواہ نبود چون بملاحظہ ما آمد بیقراریش دل را بیقرار ساخت نمیخواست
کہ بچشم خود دیدہ بکشتن دہد سبحان اللہ ترحم بادشاہان زندہ گی عباد اللہ است اَللّٰھُمَّ اغْفِرْہُ
وَارْحَمْہُ وَاَدْخِلْہُ فِی الْجَنَّۃِ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ الحمد للہ والمنہ درین زمان میمنت قران اینچنین
ترحم و شفقت بر حال ما غریبان در مزاج مقدس معلای حضور پرنور بمقتضای حدیث شریف اَلْوَلَدُ
سِرٌّ لِاَبِیْہِ جاری و بحال و مبذول و لنوال است کہ الکھو کہا خلق اللہ در عہد امن و امان آن جالس
سریر سلطنت و کامرانی ہمچو در شکم مادر خویش پرورش یافتہ بدعای ازدیاد عمر و دولت مشغول و متوظف
اند اللہ تقدس و تعالی آن مظہر ظل ظلیل خود را در حفظ و حمایت خویش با مرشد زادہ ہا موفور دارد بمنہ و کرمہ

نقل دیگر

برحرارت مزاج و زور آنحضرت و کمال اقبال آن صاحب اقبال روزی سواری مبارک در سکہ چپال
یعنی عماری شکاری بالای کلاب پری مادہ فیل از لنگم پلی بہ بلدہ رونق افزا میگردید در اثناء راہ نظر
کیمیا اثر و فعتا بر سرور بخش فیل سواری خاصہ کہ نہایت مست و بیہوش بود افتاد کہ در میدان گوشہ
محل بزنجیر ہا مسلسل بستہ اند بعد ملاحظہ ارشاد شد کہ تا حال این فیل را در سواری حاضر نکردند سید
محمد خان عرف راجہ میان برادر فوجدار خان داروغہ فیلخانہ عرض نمود کہ این فیل بسیار مغرور است
بدون شمشاہ بہوش خود نمی آید چنان معمول دارد کہ آب و دانہ و راتب درستی از دور رسیدہند
و خدمتگذاران نزدیکش نمیروند تا بدیگری چہ رسد فرمودند کہ ما بدولت ملاحظہ میفرمائیم راجہ میان را

وہمین جا باشد چنانچہ از بنارس برادر زادہ پیش آمد و بعد استحقاق مبلغ خطیر صدر سپرد او گردید و اور احکم شد کہ برطبق عموی خود دوکان در بلدۂ حیدرآباد داشتہ داد و ستد نماید بجای دیگر نرود

نقل نادر تر

اینکہ در تمام ایام سلطنت خود قتل احدی نفرمود ہرگاہ قصاص کسے ضرور تر می گشت حوالہ شریعت پناہ میفرمودند روزی منیر الملک بہادر و راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر باریاب شدہ برای قصاص شخصے عرض حضور نمودند کہ قصاص آن شخص خیلی ضرور است حکم جہانمطاع شرف صدور یافت کہ برطبق حکم شریعت پناہ عمل نمایند عرض کردند کہ رقعہ شریعت پناہ در باب فتوای قصاص نیز حاضر است حضرت خاموش شدند یعنی بعمل آرند چنانچہ بعد برخاست دربار مہاراجہ بہادر خونی را بطور معمول ہمراہ دو صد جوانان بار وغیرہ برای خرچ کردن او بالای موسی ندی فرستادند آنوقت پیر و مرشد از دربار در گھڑیال خانہ بالای کرسی برآمدہ ملاحظہ راستہ کلان میفرمودند گھڑیال خانہ عبارت است از عمارت مرتفع کہ مدتی دران عمارت گھڑیالہای خورد و کلان ولایتی داشتہ بودند لہذا موسوم بگھڑیال خانہ گردید روبروی حضور پرنور آن وقت فقط عاصی محرر اوراق و یکدو صیلان سرکار حاضر بودند کہ دفعتاً آواز طنبور و غوغای تماشائیان بسمع مبارک رسید فرمودند کہ این چہ شور و غل است و چہ معاملہ چوبداران خبر آوردند کہ ہمون خونی را کہ مہاراجہ بہادر پروانگی قصاص گرفتند برای خرچ کردنش می برند کہ تاحال مفصل حال او بالمشافہ بزبان او معلوم نشد و برای قصاص او را می برند فرمودند در پیشگاہ ما بدولت حاضر سازند تا روبرو دریافت کردہ شود ہرگاہ حاضر شد و عاجزنا لیہا نمود و بر زمین افتاد و بیقراریہا کرد ارشاد شد کہ تاحال حواس خمسہ او بحال نیست چگونہ بدریافت آید بالفعل او را در پہرہ بدارند بوقت سہ پہر روز از اندرون محل مبارک طعام بنام او فرستادند چون پاسی از شب گذشت بایک اصیل ماما امینہ نام بطرف پہاٹک گھڑیال خانہ برآمدہ عاصی محرر اوراق را از دواخانہ یاد فرمودہ یک صد روپیہ نقد کہ در پارچہ سفید

گویا بر ابر چهار رستم و تهمتن و فیل نشان زور آنحضرت بنظر آمد معهذا دیگر احوال عجایب و غرایب آنحضرت بسبب
طول کلام و بجهت مشهور تر بودن آن بارقام نه آورد

ذکر احوال فرزندان سعادت و اقبال نشان آنحضرت که مرشدزاده های آفاق نه طاق نیلی رواق روزگار اند بقلم حقیقت رقم مجملاً می آرد

ایزد تقدس و تعالی که از افضال خویش نه صاحبزاده و هشت صاحبزادی عطا فرموده بود نخستین
از صاحبزادگان جناب فلک قباب مالک رقاب امام اعظم الاعاظم زیب افزای وساده سلطنت میر فرخنده
علیخان ناصر الدوله بهادر دویمی صمصام الدوله میر بشیر الدین علیخان بهادر سومی مبارز الدوله میر گوهر علیخان
بهادر چهارمی میر تفضل علیخان بهادر عرف میر بادشاه پنجمی منور الدوله میر منور علیخان بهادر ششمی ذو الفقار الدوله
میر ذو الفقار علیخان بهادر هفتمی میر محمود علیخان بهادر هشتمی فخر الدوله میر داور علیخان بهادر نهمی
مظفر الدوله میر فتح علیخان بهادر **صاحبزادیان** اولی جمال النساء بیگم صاحبه دویمی غفور النساء
بیگم صاحبه سیومی نامدار النساء بیگم صاحبه چهارمی بخت افروز بیگم صاحبه پنجمی سلطان النساء بیگم صاحبه ششمی
نور افروز بیگم صاحبه هفتمی حشمت النساء بیگم صاحبه هشتمی نور جهان بیگم صاحبه از جمله ذکور و اناث صاحبزاده
بلند اقبال نواب مستطاب نواب ناصر الدوله بهادر و صمصام الدوله بهادر و مبارز الدوله بهادر و جمال النساء بیگم
صاحبه و کمال النساء بیگم صاحبه از بطن مطهره فضیلت النساء بیگم صاحبه بوجود آمدند و غفور النساء بیگم صاحبه و
و نامدار النساء بیگم صاحبه و میر تفضل علیخان میر بادشاه از بطن مقدسه جهان پرور بیگم صاحبه بعرصه شهود آمدند
و بخت افروز بیگم صاحبه و میر محمود علیخان بهادر از شکم رفعت النساء بیگم صاحبه متولد گردیدند و باقی از امهات
جداگانه اند و واضح باد که کتخدائی نامدار النساء بیگم و سلطان النساء بیگم و نور افروز بیگم صاحبه و حشمت النساء بیگم صاحبه

هوش و حواس مختل شده در تحیر افتاد که از دیدن ماده فیل را فیل مذکور که مست است چه هنگامه نماید و چه رنگ
در پیش آرد و آنحضرت خود سوار ماده فیل نزدیکش اراده میفرمایند الله تقدس و تعالی خیر و فضل خود فرماید
و تمام خانزادان مشوش شده در تفکر در آمدند ناچار راجه میان باز جرارت کرده جان بدست در اثناء
راه عرض نمود که سرور بخش در عین مستی و بیهوشی است هرگاه ماده فیل را خواهد دید خود را بحال نخواهد داشت
آینده هر چه حکم هیچ ارشاد نشد تا اینکه ماده فیل مذکوره را نزدیک سرش برده بآواز بلند خود فرمودند که
سرور بخش زنهار حرکات ناشایسته نکنی خبردار بمجرد شنیدن آواز حضور پرنور مالک خود را فیل مذکور سر زیر
آورده از خرطوم خویش حرکات غدویانه اعتقادانه بجا آورده خاموش گشت حکم شد که فیلبان او را تیار نماید فیلبانان
لرزان و ترسان چون نزدیک و رفتند و هر چه ایما و اشاره و حکم نمودند که بنشین یا برخیز همه بجا می آورد و
محکوم گشت پس فیلبانان اسباب او را درست کرده تیار نمودند ارشاد شد که پیش بیارند و خود بدولت
و اقبال سوار شده داخل دولتخانه گردیدند و دیگر حرکات مستی نمود فیلبانان و راجه میان روبروے
اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور بقسمیه ظاهر کردند که این محض اقبال خداوند نعمت ما بود که سرور بخش
در ایّام مستی باینصورت محکوم گردید و گرنه سه ماه کامل بهوش آمدنش باقی بود اگر باینطور کسی دیگر از مایان
نزدیک وی میرفت بغیر دادن جان امر دیگر بظهور نمی آمد تمامی اهل سواری مبارک گفتند که ذات آنحضرت از مقبولان
خدا تعالی مؤید من الله است جل جلاله و عم نواله و اعظم شانه این را قدرت نمائی گویند و بادشاهان همین طور
منظور نظر الطاف خداوند حقیقی میباشند تا کاروبار جهان از ایشان بر می آید معهذا روزی اندرون محل
مبارک یک ضرب طلب فرمودند گاردنان قریب پنجاه اسامی کشان کشان در محل بردند دفعتاً یک پایهٔ توپ
مذکور در میان بدررو آب که بزبان هندی موری گویند در افتاد هر چند گاردنان ریسمان بسته میکشیدند
هرگز بیرون نه آمد آخر الامر در حضور پرنور عرض نمودند خود بدولت و اقبال در آنجا تشریف آورده چنان از
پای مبارک بر تخت او تکانی دادند که از آنجا بیرون آمده توپ مذکور دور تر بپای خویش زدید

صاحبان انگریز بہادر بتیر تشرف و سعادت ادای رسم تعزیت و تہنیت در آمد پس ازان بعد رخصت وکیل مذکور
بارعام شدہ کہین و مہین اعلی وادنی ہمہ از دیدار جہان افروز خداوند نعمت مشرف و مباہی گشتہ نذرہا
گذرانیدہ بدعای ازدیاد عمر و دولت بدین نمط مشغول گردیدند ٥ بکام تو باد اسپہر بلند * بچشم بدانت
مباد اگزند * نشستے تو بر کاخ فرخندہ باد * سران جہان جملہ چون بندہ باد * روز دیگر بجلوس عماری
با تزک شاہی و طمطراق کماہی از راستہ بچہ شاہ آراستہ و پیراستہ بسر شتہ معمولی کہ منیر الملک بہادر و راجہ
چیندو لعل مہاراجہ بہادر در خواصی عماری زر دشرف اندوز بودند رونق بخش خلوت مبارک شدند
ہجوم خلق اللہ راچہ در راستہ و بازار وچہ در بار حدی و نہایتی نبودہ کہ اگر ریگ صحرا برافگند تا بزمین نرسد
ضرب المثل است کہ بنظر در آمد الغرض در نعمت خانہ خلوت مبارک جلوس اجلال واقع گشتہ اول منیر الملک بہادر
و مہاراجہ بہادر و مارٹین صاحب وکیل مذکور باریاب شدہ در مقدمات و درستی کلیات سوال و جواب بعمل آمدہ
وکیل مذکور را رخصت الفراغ حاصل گشت بعد از آن بر مسند شاہی خلوت مبارک زیر شامیانہ طلائی جلوسی
بر آمدہ نذر تعلقداران و اہل خدمات و تمامی اقربای سرکار بدرجہ پذیرائی در آمد و از آنجا بعد فراغت در محل مبارک
توجہ نمودہ اول رسم تعزیت بجناب حضرت جہان پرور بیگم صاحبہ و حضرت فضیلت النسا بیگم صاحبہ عرف
بی بی صاحبہ بجا آوردہ نذر جلوس خود گذرانیدند و اقامت در دولتخانہ فرمودند و ہر روز بدربار جہاندار بر آمدہ
متوجہ دریافت کارخانجات سرکار شدند و متواتر دربار خاص و عام کردہ ارکان دولت را بنوازشات شاہانہ
سرفراز نمودہ باستمالت سپاہ و رعایا و برایا پرداختہ خوشحال گردانیدند و علما و فضلا و اہل شریعت را بالانعام و
اکرام خسروانہ مسرور و مبتہج ساختہ از خود راضی و شاکر فرمودند و فرامین استمالت بہ تعلقداران و قلعداران
و صوبداران و اہل خدمات جا بجا فرستادہ خاطر جمعی ایشہا نمودہ بسرفرازیہای انواع و اقسام و عنایات
خلاع فاخرہ و جواہر و غیرہ الاال کردہ خوشنود ساختند و در آن ایام قحط غلہ بدرجہ کمال رسیدہ بود کہ
بامساک باران ودیلا در خلق اللہ پدید آمدہ آن مظہر ظل ایزدی از اطراف ممالک محروسہ غلہ ہای فراوان

بعد نواب مغفرت منزل بعهد فرخنده عهد نواب ناصر الدوله بهادر خلد الله ملکه شده و باقی غفور النسا بیگم صاحبه و نور جهان بیگم صاحبه هنوز ناکتخدا هستند

ذکر جلوس و فرمانفرمائی و سلطنت آرای زیبندهٔ چار بالش ریاست نوازندهٔ دیهیم شاهنشاهی و خلافت خلاصهٔ خاندان مصطفوی و نقاوهٔ دودمان مرتضوی اعنی بندگان عالی متعالی حضور پر نور نواب ناصر الدوله مظفر الممالک نظام الملک آصفجاه رابع میر فرخنده علیخان بهادر خلد الله ملکه و سلطنته

وقت رحلت نواب مغفرت منزل سکندر جاه بهادر خداوندنعمت و بادشاه ماخانه زادان در حویلی قدیم رونق افزا بودند بمجرد وقوع این امر ناگذیر حسن علیخان طالب الدوله بهادر کوتوال بلده حسب الایای راجه چندولعل بهادر مختار کار سرکار عالی منادی این بنام نامی نواب ممدوح در چهار سمت بلده گوش گذار صغیر و کبیر و برنا و پیر نمودند و بعد الفراغ فاتحه سوم نواب مغفرت منزل جمله اراکین دولت برای ادای مراسم التعزیت حاضر در دولت شده بعرض آداب و مجرا پرداختند در آنوقت خود بدولت و اقبال منیر الملک بهادر و راجه چندولعل بهادر و شمس الامرا بهادر را یاد فرمودند بهادران معززین از باریابی خداوندنعمت مفارق تفاخر را باوج سموات رسانیده اول ادای تعزیت عرض نمودند و بعده منیر الملک بهادر و راجه چندولعل بهادر و شمس الامرا بهادر نذرهای تهنیت جلوس میمنت مانوس و فرمانفرمای گذرانیدند بعد اینها تمامی خانزادان و مجموع اهل خدمات بشرف نذور مشرف گشتند و کپتان مارٹین صاحب رزیڈنٹ وکیل

سرور و مبتهج مینماید که معمول مستمره شده است در سنه یکهزار و دو صد و چهل و شش هجری که چهار سانحه تازه
بوقوع آمده که مقدمات عجیب و غریب عبارت از آنهاست یکی طغیانی آب دریای موسی که حدی و نهایتی
نداشت هر چند در ایام سابق چند بار طغیانی آن بظهور آمد اما نه باین زور و شور که فصیل بازوی دروازه
پل را شکسته آب اندرون بلده آمده تمام خانهای بازاریان و غربای بازار سیدی عنبر خان چیله سرکار
و مکانهای بازار سردار الملک عرف گهانسی میان و حوض چار محل همه غرق آب شده در رفتند که اثری از
بنیادها باقی نبوده گویا آبادی خلایق برین زمین هموار گاهی بوقوع نه آمده باشد طرفه ماجرا اینکه هر وقت که
چنین حادثه بعرصه دوازده سال بسکان آن زمین رو میدهد ساکنان آنجا روز دیگر برسر همون زمین
برای ساختن مکانهای نو و دکاکین نو باهم جنگ و جدل است که یک وجب زمین زیاده در تصرف یک دیگر
رفتن نمیدهند و از مدت مدید بالای همون زمین مکانها و دکاکین نو ساخته خرید و فروخت پارچه وغیره
مینمایند هیچ اندیشه جان و مال ندارند اما لعل چند حلوائی که نبیره اش چهوٹم لعل سیٹھ موجود است و مکانش
در همونجا بازار احداث آمده چون مقدور او از همه ساکنان آنجا زیاده تر است چبوتره زینه مکان خویش
را از سنگهای بزرگ نهایت مرتفع کرده آنچنان مستحکم ساخته که از اثر آب جوشش دریای مذکور موسی هیچ اندیشه
باو نیست معهذا یک تخته بازوی راست دروازه پل را آب دریای مذکوره از آنجا به سنگین که وزن پلهٔ ها
دارد مانند پر کاه آورده در باغ امین الملک بهادر متصل فصیل بلده عقب عاشور خانه بادشاهی که مسافت
بعیده دارد انداخت و یک تخته بازوی دهلی دروازه را پاره پاره ساخت و روبروی دروازه پل درمیان
راسته کلان اندرون دهلیزش غار عظیم نمود برابر ده فیل حادثه رو داد که دیگر بنیاد هزارها خانه غرق آب
شدند و هزارها مردم غریق بحر فنا گشتند **سانحه دویم** رحلت امیر الامرا امیر الملک بهادر است که ذاتش
از جمله مغتنمات بود عالمی را افسرده خاطر گردانید بعد اعظم الامرا ارسطو جاه و میر عالم بهادر هیچ امیری ذیشان
مانند بهادر معز الیه لایق امر جلیل القدر وزارت بنظر نه آمد مفصل احوال بهادر مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

ازبنجاره[1] ها طلبیده زر خطیر مرحمت کرده آنقدر ارزان نمود که خلقت خدا از اذیت قحط الغرا غبالی گذراوقات

مینمودند و بدعای ازدیاد عمر و دولت مشغول گشتند تا دو سال متواتر همبرین منوال گذشت که اکثر سواری

مبارک متوجهه دولتخانه قدیم میشد و چند روز اقامت داشته باز دولتخانه عالی میگردید و گاه گاهی متوجهه

شکار شده بجانب سرورنگر و نظام نگر عرف چنپا پیٹھه و نظام آباد عرف بڑن پیٹھه و باغ حضرت قدسیه

عمده بیگم صاحبه جده بزرگ آنحضرت و قلعه محمد نگر سیر و طیر میفرمودند و نیز در باغ نظام مات عرف باغ

لنگم پلی و تهنیت نگر عرف لالا گوڑه و در ایام عرس کوه شریف و در زیبا باغ متصل آصف نگر الغرض از جانبی

بجانب دیگر و از سمتی بسمت دیگر سیر و شکار تا دو روز چهار روز و اگر دور تر اراده میشد تا انجاپور سرگاه

سرکار تشریف برده تا پانزده روز متوجهه سیر و طیر و شکار گشته داخل بلده گردیدند امّا امورات کلیات

و دریافت کواغذ دفترها و سوال و جواب سلطنت همه برطبق معمول مستمره برای متین مهاراجه بهادر انصرام

مییافت و برای همین مقدمات به بهادر معز فرمودند که در سواریهای نزدیک همراه رکاب سعادت

حاضر نبوده متوجهه و مصروف انتظام امورات دولت که لا ابدیست معه راجه دهراج بهادر باشند و در ایام

بسنت مهاراجه بهادر خود مجوز تکلیف رونق افزای باره دری خویش که موسوم براج باغ است شده

تا چهار روز و هشت روز هم مشغول سیر بهار لاله و نافرمان که قدرت خدا بنظر می آید گردانیده همه اخراجات

ضیافت خاص از جواهر اعلی معه جوڑه های معمولی خاصه و طعام خاصه و پاندان و عطردان و دیگر لوازمات

شاهانه و نیز ضیافتهای محلات حضور پرنور و محل حضرت غفرانمآب و محل حضرت مغفرت منزل که خود

بدولت و اقبال در ملاحظه تماشای سیر و شکار محلات والد ماجد و جد اعلای خود را هرگز هرگز گاهی

فراموش نکرده بدون ملاحظهٔ ایشان سیر و طیر و تماشا نمیفرمایند از جواهرات و جوڑه ها و طعام شبانه

روز و عطردان و پاندان دو وقته و اخراجات انعام و اکرام شاگرد پیشه های سرکار وغیره و طوائفان

رقاص و قوالان و جمیع ارباب نشاط وغیره بذمهٔ خود گرفته هر سال بجا می آرند و خرچ لکوکها بعمل آورده

[1] بنجاره گروهی از صحرانشینان قوم هنود که تجارت غله می کنند [illegible]

۱۷ مسرور

سلامت باشد ہیچ پرواہ نیست تا بہ سہ پہر روز حاضر دربار ماند حضور پر نور بسیار بسیار آفرین و تحسین فرمودہ بخانہ اش رخصت نمودند **سانحہ چہارم** ہنگامہ مرشد زادہ مبارز الدولہ بہادر است کیفیت آن اینکہ چند روز پیشتر بہادر معز جمعیت روہیلہ ہا وغیرہ فراہم آوردہ برای تنخواہ خویش کہ چند ماہوار بہا بسببی از اسباب ریاست و کارخانجات سلطنت از دیوانی بہادر معز نرسید مصدر فساد گردیدہ خواستند کہ کارپردازان سرکار را متنبہ سازند و چیزی بظہور ہم آمدہ ہرگاہ حقیقت حال ایشان بدریافت آمد بصلاح کارپردازان سرکار جمعیت انگریزی ملازم سرکار دولتمدار اطراف مکان بہادر معز را در گرفتہ حکم حضور پر نور رسانید باینمعنی کہ بالفعل مرضی مبارک خداوند نعمت نظر بر صلاح حال و مآل کار جناب ہمین است کہ بر طبق معروضہ ہواخواہان دولت و دانایان ریاست و سلطنت کہ در دار الانشای مصلحت و مشورت قرار یافتہ است چند روز برای تسکین خاطر ہای ایشان کہ اہم امورات است در قلعہ محمد نگر گولکنڈہ بسیر و طیر مشغول باشند بعد از آن موافق تجویز صلاح کاران دولت عنقریب بتصفیہ طرفین بعمل آوردہ داخل مکان نمودہ خواہد شد مرشد زادہ موصوف نیز حسب الحکم خود بدولت و اقبال مآل بکار خویش در مرات عقل دوربین بآئین ہمین بعینہ معائنہ کردہ طوعاً و کرہاً راضی شدہ ارادہ روانگی قلعہ مذکور فرمود بروز سواری مرشد زادہ مسطور مبارز الدولہ بہادر از دروازہ کوٹلہ عالیجاہ مرحوم کہ مسکن و مقام بہادر موصوف بود تا دروازۂ قلعہ محمد نگر ہر دو جانب رستہ چوک و دروازہ پل خلقت خدا برای تماشا ہجوم کردہ بالای کوٹھہ ہا و سقف ہا و عمارات و بنگلہ ہا و دکاکین بلکہ بالای درختان کہ در راستہ و بازار اند جمع شدہ میدند کثرت خلق اللہ از زن و مرد طفل و جوانان تا پیر صد سالہ و بچہ شیر خوارہ برای دیدن سواری مرشد زادہ حاضر گشتند تا اینکہ مرشد زادہ موصوف سوار اسپ صبا رفتار معہ صاحبزادہ ہا و کارخانجات و ملازمان رکاب و متعلقداران و اہل خدمات بدبدبہ و شوکت تمام قدم رنجہ فرمودند چون متصل چوک سواری رسید کرامت شاہ فقیر مجذوب استادہ ملاحظہ مینمودند ہر چند مبارز الدولہ بہادر باشارہ طلب فرمود کہ نزدیکتر بیایند شاہ صاحب موصوف

سانحه سیوم کشته شدن محمد صاحب میان خلف دویمی سلطان میان المخاطب بصف شکن جنگ بهادر علاقه
دار تعلقات لکهوکهار روپیه سرکار و سردار ذی اعتبار فوج فیروزی سرکار دولتمدار روبروی دروازه خلوت
مبارک که در آنجا مور را از مار رنجی نمیرسد بروز عید الفطر در عین هنگامه دربار لعد برخاست حضور پرنور
امر نادر بوقوع آمد گویند دو شخص مرد آدمی از سپاهیان نوکر بهادر مذکور در تعلقه ایشان برای طلب تنخواه خود
خیره گی نمودند و کلمات نامناسب از طرفین بمیان آمد هر دو شخص تنخواه خود را گذاشته برخاستند هرچند فهمائش
بعمل آمد فایده نکرده منجر بآن شد که گرفتن تنخواه در دیوان عام حضور پرنور قرار یافت لعد چند روز آن هر دو
شخص در رساله بنده علیخان بهادر علی یاور جنگ نوکر شده منتظر وقت خود بودند آن روز دفعتاً هر دو
شخص نزدیک محمد صاحب میان آمده سلام کردند و طلب حق خود نمودند مردمان همراهی چون از معامله ایشان
واقف بودند مصلح طرفین شده اگر میدهانیدند و فهمایش مینمودند میتوانند شد و دفع قضیه بود اینها تماشائی گشته
سکوت اختیار نمودند نوبت بآن حد رسید که هر دو شخص با بهادر مذکور دست و گریبان شدند و در افتادند
و هر سه مقتول گشتند تعجب اینکه سردار هزارها مردم بالای دیوڑهی مبارک خداوند نعمت باوجود همراه داشتن
رفیقان جان نثار این بیچاره گی بقتل رسد و هیچکس از رفیقان او زخمی نشود جای حیرت و مقام تعجب
است شاید همه رفیقان در پرده شریک حال یکدیگر بوده باشند افسوس هزار افسوس آن روز آغا قربان قلی
بیگ ولایتی رفیق خاص قدیم حضور پرنور کار رستمانه کرد یعنی چون این هنگامه گشت و خون محمد صاحب میان
در عقب صحن دیوان عام برپا گشت بعضی مردمان دل باخته غوغا نمودند که دروازه مبارک خلوت خاص که بارگاه
عام شده بود بند نمایند تا احدی از اهل فتنه و فساد اندرون نه آید آغای مذکور قربان قلی بیگ با پسر خود
حسن قلی بیگ و پسرزاده خود حیدر قلی بیگ بالای عتبه فلک رتبه دروازه مبارک استاده که همه غرق یراق
بوده بزجر ممانعت نموده گفت در دولت شاهان را از هنگامه برابر آسمان بند نمیکنند تا به این غوغای دو
کس نخون خویش گرفتار می‌بندند هرگز نخواهد شد تا استادن ما اگر لک کس بیاید سرما و سایه خداوند نعمت

باضافہ خطاب راجایان راجہ و باضافہ منصب شش ہزاری پنجہزار سوار و جاگیر محاصل بسیار و جواہر اعلی کامیاب
و راجہ بالا پرشاد بہادر بخطاب راجہ دیراج و باضافہ منصب پنجہزاری چہار ہزار سوار و جاگیر عمدہ و علم و نقارہ
و نوبت سربلند و راجہ نانک بخش بہادر بخطاب راجہ بہادر و بمنصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار و علم و نقارہ
و جواہر و جاگیر وغیرہ بہرہ مند و میر عباس علی خان بہادر عرض بیگی حضور باضافہ منصب پنجہزاری سہ ہزار
سوار و جواہر گران بہا قیمت و نوبت و علم و نقارہ و خطاب اعتصام الدولہ اعتصام الملک بہادر ممتاز جنگ
و رسالہ سواران و پالکی جہالردار و جاگیر سیر حاصل سربلند و راجہ گوبند بخش بہادر صوبہ دار بلدہ خجستہ
بنیاد اورنگ آباد و ایلچپور باضافہ منصب پنج ہزاری چہار ہزار سوار و علم نقارہ و نوبت و جاگیر عمدہ و جواہر
مفتخر و راجہ رام بخش بہادر و راجہ کور بخش بہادر خلفان بہادر معز باضافہ منصب چہار چہار ہزاری و
و سہ ہزار سوار و خطاب راجگی و علم و نقارہ و جاگیر و جواہر مباہی و میر اسمعیل خان بہادر بہ بحالی خدمت
دار الانشای موروثی و باضافہ منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار و نوبت و علم و نقارہ و جاگیر سیر حاصل قدیم
و جدید معہ قلعداری قلعہ مبارک دولت آباد و بخطاب رشید الملک سعادت اندوز و حسام الملک بخطاب
حسام الامرا خان خانان ہفت ہزاری پنجہزار سوار و جواہر و جاگیر و نوبت و علم و نقارہ سرفراز خلف بہادر
مذکور بخطاب فخر الملک و باضافہ منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار و نوبت و علم و نقارہ و جواہر مورد الطاف
و راجہ بالکشن بہادر باضافہ منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و بحالی خدمت کروڑگیری بلدہ حیدرآباد و
نوبت و علم و نقارہ و جاگیر و جواہر مبذول بذل خداوند نعمت راجہ تلجا پرشاد بہادر و راجہ کالکا پرشاد
بہادر خلفان راجہ بالکشن باضافہ منصب چہار چہار ہزاری دو دو ہزار سوار و رسالہ سواران قدیم و
جدید و پلٹن جوانان بار و بحالی خدمت موروثی کروڑگیری و جاگیر و جواہر پر آوازہ راجہ شنبو پرشاد
بہادر باضافہ منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و رسالہ سواران قدیم و جدید و پلٹن یکہزار جوانان بار
و بحالی خدمت موروثی خزانۂ عامرہ سرکار و تعلقات لکھار و پیہ عز افتخار و میر کاظم علیخان بہادر

متوجه شدند و قدم پیشتر نگذاشتند آخر پنج اشرفی بدست ملازم سرکار خود فرستادند خداوند الشان اشرفیها را
گرفتند و کرامت شاه موصوف توجه بهیچ سو نکردند و قریب سه پهر روز داخل موتی محل قلعه محمد نگر گولکنده شدند
آن روز و آن شب بالای خلقت بلده بتخیر و تاسف گذشت که در حالت اضطرار خوابیدند و جناب خداوند نعمت
حضور پرنور را نیز فکرها بخاطر مبارک ماند و تمامی محلات حضرت غفرانمآب و حضرت مغفرت منزل را بسیار
ملال خاطرها گذشت که احدی در محل آن شب رغبت بطعام نمود و بروز چهارم جناب حضرت فضیلت النسا بیگم صاحبه
والدهٔ ماجدهٔ مرشدزادهٔ موصوف و حضور پرنور برای استمالت و اطمینان خاطر فرزند خویش داخل
قلعه مسطور شدند چنانچه بروز سواری بیگم صاحبه ممدوحه عاصی مولف اوراق نیز همراه رکاب سعادت حاضر
بود و از راه غلام پروری شریک انعام ساخته دو مهر سکه حالی مرحمت فرمودند تا قریب دو سال مرشدزادهٔ
موصوف همبر نمینوال در قلعه مذکور سکونت داشتند بعد از آن بالطاف حضور پرنور مساعی جمیله بیگم صاحبه
موصوفه باز داخل دولتخانه خود مرشدزادهٔ مذکور گردیدند آن روز بسبب کثرت خلایق از سابق زیاده تر بوده
خوش وقتیها نمودند بعد ورود مبارز الدوله بهادر شروع جشن سالگرهٔ حضور پرنور روز جهان افروز و جشنهای
دیگر بوقوع آمد هر روز و شب در تماشای رقص پریرویان سیم بر میگذشت عالمی را سرور فراوان و خوشنودیهای
بی پایان حاصل آمد درین جشنها بسیار خان زادان بجواهر و خطابهای خانی و بهادری و جنگی و دولائی
و ملکی و راجگی و مناصب مناسب و جاگیرات سیر حاصل و نوبت و نشان و علم و نقاره و پالکی جهالردار سرفراز
شدند چنانچه شمس الامرا بهادر بجواهر اعلی و بخطاب امیر کبیر ممتاز و منیر الملک بهادر باضافه منصب هفت
هزاری پنجهزار سوار و خطاب امیر الامرا و جاگیر عمده و جواهر گران بها سرفراز و خلفان بهادر بعز محمد علی صاحب
بخطاب شجاع الدوله و عالم علی صاحب بخطاب سراج الدوله و عبد الله صاحب بخطاب اشجع الدوله و صفدر
صاحب بخطاب اکرام الدوله و بمناصب مناسب هر یک به پنج پنج هزاری و چهار هزاری چهار هزار سوار
و سه هزار سوار و جاگیرات عمده و جواهر بیش قیمت و نوبت و علم و نقاره سربلند و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر

وسرفرازی خدمت موروثی خزانہ صرف خاص حضرت اندوز وخلفان راجہ راو رنبھا جیونت بہادر
بنالکر یکے باضافہ منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار وعلم ونقارہ نوبت وخطاب ارجن بہادر کھانڈی راو
وسالہ سواران وپیادہ ہا وجاگیر سیر حاصل محالات بھوم وغیرہ ودیگر آن بخطاب دولای سرفراز و
غلام حیدر خان بہادر بمنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار وخطاب اقتدار جنگ وجاگیر پنجہزار روپیہ
ذات وعلاقہ محالات بار رعد جنگ بہادر ودیگر مقطعجات ودیہات متفرقات وتعلقات خاص ماموروسیر
محمد حسین خان بہادر بخطاب فرخندہ یار جنگ وخدمت خانسامانی خاص بہ منصب چہار ہزاری دو ہزار
سوار وجواہر وجاگیر پنجہزار روپیہ ذات وتعلقات محالات کونڈل واڑی وغیرہ وجاگیر ذات وجواہر و
خطاب خانی وبہادری معزز بہرہ اندوز ومیر محمد حسین خان بہادر وبرادر بہادر معزز میر عبد اللہ خان
بہادر برادر زادگان عموی میر عالم از اصل واضافہ بمنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار سرفراز وفتح اللہ
بیگ خان بہادر خلف رضا بیگ خان مرحوم بمنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار وبحالی خدمت خانسامانی
بلدہ وقلعہ گولکنڈہ وخطاب نصیب یار جنگ وجاگیر وجواہر ممتاز ومیر محمد حسن خان بہادر میر حسن صاحب
داماد خان ایران برادر زادہ عموی میر عالم از اصل واضافہ بہ منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار
سرفراز ونزاب بیگ خان بہادر بہ منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار وخطاب معظم جنگ وبحالی خدمت
موروثی شکار خانہ وجاگیر قدیم وجدید وجواہر مفتخر صارم جنگ بہادر از اصل واضافہ بمنصب پنجہزاری
سہ ہزار سوار وخطاب عزیز الدولہ وبحالی قلعداری قلعہ بیتال باڑی وجاگیر ذات وجواہر سربلند خورشید
جنگ باضافہ منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار وبحالی قلعداری بحاتم او سرفرازی تعلقہ دار وعملی
ہرکارہ سرکار وخطاب اعتضاد الدولہ نامور ومیر احمد خان بہادر باضافہ منصب سہ ہزاری ہزار سوار وخطاب سعید یار جنگ ومحمد عبد الکریم
خان بہادر بہ منصب سہ ہزاری ہزار سوار وخطاب غضنفر یار جنگ مشتہر ومنصبداران سرکار یکصد اسم بمناسب
وخطابات خانی وبہادری سرفراز گشتند وعلی ہذا القیاس در ہر جشن سالگرہ مبارک ونوروز جہان افروز این منصبداران

باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و نقاره و جاگیر محاصل سی هزار روپیه و خطاب مختار الدوله وجواهر وغیره سرفراز و میر مهدی خان بهادر خلف بهادر معزیه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب سرافراز جنگ وجواهر و جاگیر بست هزار روپیه ذات و علم و نقاره ممتاز و محترم الدوله بهادر خلف اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب جنگی و دولائی و جاگیر ذات وجواهر سعادت مند و حسن علیخان بهادر کوتوال بلده حیدرآباد خلف طالب الدوله مرحوم مغل جان باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار و خطاب طالب الدوله و خطاب جنگی فیضیاب جنگ و جاگیر عمده قدیم وجدید وجواهر و نوبت و علم و نقاره و بحالی خدمت موروثی کوتوالی و قلعداری جگتیال و جمعیت معمولی خدمت مذکور از رساله دو صد سوار مغلیه ایران و یکهزار بار پلٹن و علی غول و دو صد جوانان عرب و سندهی وغیره و خدمت قدیم داروغگی طویله‌های اسپان عراقی و عربی و هندی و دکهنی سرکار معمور مشرف و باقر علیخان بهادر خلف دویمی طالب الدوله مذکور مرحوم باضافه منصب چهار هزاری دو هزار و خطاب شاه نواز جنگ و جاگیر و جواهر و قربان علیخان خلف سیومی مرحوم مسطور باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و رساله دو صد جوانان عرب ولایتی و داروغگی هفت صد نفر هرکاره‌ها و خدمت باورچیخانه سرکار و خطاب فیضیاب الدوله اعتبار جنگ و جاگیر وجواهر معه قلعداری گلشن آباد میدک و سواران بهره‌مند و ذوالفقار علیخان بهادر خلف پنجمی مرحوم مذکور باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب غالب الدوله و جاگیر ذات وجواهر عزت اندوز و جمال علیخان بهادر خلف چهارمی مرحوم باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب مجاهد جنگ و بجاگیر و جواهر مشرف و میر محمد سعید خان بهادر خلف میر خلیل الله خان بهادر مرحوم باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و بحالی خدمت و نظامت بلده حیدرآباد و خطاب سعید الدوله سعید جنگ و جاگیر ذات وجواهر عزت افروز و راجه تلجا پرشاد باضافه منصب هزاری هزار سوار و خطاب راجگی وجواهر و جاگیر معه بحالی

ومراوا کار و چاوش است که هرگاه جمعدار کسے سپاهی را خرچ ندهد و یا فیما بین اینها قضیه یا قضایا بوقوع آید و بهر
طور فرو نه نشیند چاوش یعنی نائب جمعدار با عرب دیگر از میان برخاسته کار و دار کر خود بر آورده سرکارد
دردست خویش گرفته و قبضه اش را بسوی صاحب مناقشه کرده میگوید توقیف توقیف یعنی حالا نزا
وقفه کردنی است پس مقدور جمعدار وغیره نیست که بدون اذن صاحب کار خود بخود برخیزد یا جای دیگر
رود بعد فهمایش او هرگاه او در کر خود کارد را گذارد و رخصت دهد آنوقت او بکار خود مشغول شود ازین
بندوبست ظلم اینها صریحاً ظاهر نمیشود معهذا خونی را خود بقتل می آرند و در سرکار نمیدهند بعد ثبوت خون
بلا تامل خونی را در صحرا برده بدرخت بسته دو صد بندوق بر سر او میرسانند که بمیرد و اگر احیاناً از تقدیر
که نادر الوقوع است خونی زنده بماند یا فقط زخمی شود و نه میرد او را اینها بتعظیم در میان خویش آورده مختار
میسازند که دیگر دعوی خون از سر او نیست بلکه وارثان مقتول خود از دعوی ها میکنند و در میگذرند طرفه اینکه
بسیار مردم این دیار اکثر دیهاتی و قصباتی سلاح بسته همراه اینها نوکر شده اند و مشهور بمولد گشته اند
یعنے عرب زاده از زن این ولایت لکن بوقت جنگ همراه اینها پیش قدمی میکنند که اینها خود قبایل
منضبوطی آنها هستند هرگز هرگز از پیش اینها نمی گریزند و نیز معمول این قوم است که اگر یک صد جوانان
عرب بقید خال و خط چهره ها نوکر بدارند پنجاه کس شبانه روز در نوکری حاضر خواهند بود و پنجاه کس
جای دیگر نوکر شده بروقت داخله حاضر گشته بمقابله چهره ها بداخله رسیده باز بجای خود خواهند بود اگر
بهمراهی همین جمعدار جای دیگر نوکر باشند بروقت داخله بهر ماه میرسند و الا نه دو دو روپیه ماهوار
میگیرند و بوقت داخله میرسند بهمراهی هر جمعدار که باشند هرچند که در سفر روند بوقت ضرور بلا عذر خود را
میرسانند و مواجب اینها سراسری چهارده روپیه مقرر است و جمعداران و چاوشان و متصدیان
ماهوار های بشتقرار می یابند و در تنخواه اینها تعلقه ها از سرکار هم داده اند مگر جا بجا یکده دوازده نفر متفرق
کم و زیاده نزد امیران و جمعداران وغیره نوکر اند تنخواه خود بزور و شور ماه بماه میگیرند اما اگر یک بار

وملازمان سرکار باضافه منصب ها وخطابها وجاگیرات وجواهر وتعلقات سربلند وسرفراز میگردیدند و همواره
سرفرازیهای خانهزادان الی الآن جاریست بسبب طول کلام مجملاً بقلم آمده اگر تفصیل تکلفات
جشنها تحریر بردرآید دفتر بے پایان میگردد ودرهمین سال فیمابین عربان وسکهان هردو ملازمان
سرکار دولتمدار جنگ صعب در جلوخانه راجه چندولعل مهاراجه بهادر دوبار از خیرگی سکهان بظهور
آمده عربان برسکهان غالب آمدند وقریب دوصد سکهان بقتل رسیدند ومال هزارها روپیه ایشان
بدست عربان بغنیمت درآمد وسکهان درخانها پنهان گشتند وسرهای اکثر از تنهای سکهان بریده
گیسوهای ایشان در دست خودها آویخته از بیرون شهر اندرون آورده در راسته وبازار انداختند که گوئی
چوگان عربان شدند وهرجا که خبر پنهان بودن سکهان بعربان رسید غلو کرده در آمکان رفته بقتل
آوردند مال هزارها روپیه سکهان پامال ونصیب عربان گشت که مرفه الحال شدند وبسیار سکهان برطرف شده
باوطان خودها رفتند آخر مهاراجه بهادر فیمابین عربان وسکهان بقسم های غلاظ وشداد تصفیه کنانیدند
چنانچه در ینولا قریب دوهزار سکهان ملازم سرکار همراهی جمعیت مهاراجه بهادر راجه چندولعل جابجا
در دیهات وتعلقات وطرق وشوارع متعین ومامور حفاظت اند واز برآمدن سکهان عربان قریب
شش هزار عرب ولایتی ومولد نوکر سرکار در جمعیت همراهی مهاراجه بهادر هستند الحال زور وشور
عربان از قوم دیگر زیاده تر است اکثر معامله داد وستد وقرض ووام میکنند هرچند از سرکار در باب
معاملات با ایشان تقید بلیغ است برین هم کسانیکه نوکر سرکار اند مخفی معامله میکنند ودیگران علی العموم لکن در میان
این قوم عسکره که جاری است از آن بسیار ستیزه سند واز کار وچاوش نهایت لرزان وترسان اند یعنی
هرگاه کسی تقصیر جمعدار بکند یا عدول حکم نماید ویا خلاف آئین معمول متنفره ایشان العمل آرد گرفتار عسکره میگردد
عسکره عبارت از گنهگاری است پس بر تقصیر عسکره قرار داده اند که مال وصلاح واسباب وغیره آن کس را
فروخته منسری آورده فهوه پخته بتمامی عربان میخورانند پس آن شخص در طرفة العین فقیر ومحتاج میشود

بمیان آمده دو چهار جوان طرفین کشته شده جابجا در بلده در میان اینها دفعتاً پای شمشیر بمیان آمد و بسیار عربان از دست روهیله ها بقتل رسیدند و فساد عظیم برپا شد لهذا امیران عبث ندرانه معقول به مهاراجه بهادر گذرانیده اخراج روهیله ها کنانیدند چنانچه تا حال روهیله ها در بلده حیدرآباد اندرون شهر نمی آیند و بیرونجات نزد زمینداران نوکراند و بسیار روانه وطن خودها گردیدند در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری مذهب وهابیه در تمامی مملکت دکن از هندوستان وارد شده شیوع یافت و خلفای سید احمد که بانی مبانی مذهب بود و با شیر سنگه پسر رنجیت سنگه جنگها کرده بقتل رسید جابجا متفرق شده مذهب وهابیه را رواج داده هزارها خلق الله را از مذهب سنت و جماعت برگردانیدند و مرید خودها نمودند چنانچه مولوی ولایت علی و مولوی سلیم در بلده حیدرآباد آمده مذهب مذکور را اشتهار تمام داده هزارها مردم را در مذهب خود در آوردند و مذهب ایشان اینکه سوای جناب اقدس الهی دیگر هیچ کس را نمیشناسند و میگویند که پیغمبران که بودند در عهد خودها حسب الامر الهی تبلیغ رسالت نموده درگذشتند دیگر از ایشان هیچ سروکاری نیست و نباید داشت که بیفائده است و قائل شفاعت رسول الله الکریم صلی الله علیه و آله و سلم بالکل نیستند و میگویند که انبیا و اولیا و غوث و اقطاب و علما و فضلا و جنیات و شیاطین و بهوت و پلید بعد مردن همه یکسان اند از ایشان نفع و ضرر نیست و میگویند که نذر و نیاز بجز ذات پروردگار دیگری را لازم نیست و نباید کرد و فاتحه را بدعت میدانند و قائل ولایت هیچ اولیا نیستند و سخنان گو خلاف شرع شریف و آئین مجتهدین صریحاً میگویند و مریدان خود را تلقین میکنند که بر قول و فعل مجتهدین سنت و جماعت کوشش ندارند و در سه کتب مذهب حق رسالاها وغیره نوشته اند طرفه ماجرا اینکه مولوی ولایت علی چندی در بلده حیدرآباد بوده بسیار کسان را مرید خود ساخته از بلوه علمای شهر فرار نمود و مولوی سلیم در جناب مرشدزاده مبارز الدوله بهادر باریاب شده آنچنان داخل مزاج گشت که سوای او و مریدان او دیگری را باریابی مشکل تر گردید و چنان

مہلت دہند دہند بار دیگر مہلت دم زدن نمیدہند عادت متعہدہ خویش جاری ساختہ اند
در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و یک ہجری در ماہ ذیقعدہ شروع جشن شادی راجہ نریندر بہادر خلف
راجہ دہیراج بہادر نبیرۂ راجایان راجہ راجہ چندولعل مہاراجہ بہادر شدہ تمامی ملازمان سرکار امیران وغیرہ
بقدر مراتب از جواہر و جوڑہ ہا و تورہ ہای طعام لذیذ بست و یک خوانی تا یازدہ یازدہ خوانی علی العموم
تا بجدیکہ اہل بازار از ہر قوم بضیافتہا و مردمان برادری از جواہر و جوڑہ ہا و ضیافتہا مسرور و مبتہج گشتند
احدی از ہیچ قوم باقی نماندہ کہ بضیافت نرسیدہ باشد تکلف جلوس رونق افزای و ضیافت حضور پرنور
و محلات و مرشدزادہ ہا و سواری نوشہ وغیرہ را پایانی نیست غیر از بیان اجمالی مفصل نمیتواند نگاشت کہ
طول کلام است و درہمین سال فیمابین روہیلہ ہا و جوانان بار متصل کاروان بر خرید و فروخت غلہ یعنی جوان روہیلہ
برای خریدن غلہ بر دوکان غلہ فروش استادہ بود و جوانان بار نیز بر سر دوکان او آمدہ فیمابین ہر دو
گفتگوی سخت بوقوع آمد و ہر دو زخمی شدند جوانان دیگر از طرفین رو بمقابلہ آوردہ فیمابین اینہا جنگ
صعب رو دادہ غلام حسین کمندان جوانان بار مذکور معہ قریب پنجاہ جوانان کہ بقتل رسیدند زخمی شدہ
بخانہ خود آمدہ تمامی پلٹنہای سرکار را تحریص مقابلہ با روہیلہ ہا نمود تمامی پلٹنہای بار حاضرین قریب
بست ہزار جوان معہ توپخانہ بیرون دروازہ پل تا مسعود پورہ و کاروان بمقابلہ آنہا بر آمدند و روہیلہ ہا
نیز قریب چہار ہزار جوان محاذی اینہا بالای کوہسار ہای درگاہ شاہ شبلی قدس سرہ وغیرہ بازوی
کاروان فرود آمدہ بجای خود قرار گرفتند ہنگامہ عظیم برپا شدہ بود کہ خون ہزارہا آدم ریختہ شود آخر الامر
راجہ چندولعل مہاراجہ بہادر سرداران عرب ہار اشل عبداللہ علیخان مدبر جنگ و شیخ احمد علی خان عبادی
ببر جنگ وغیرہ را درمیان روہیلہ ہا و جوانان بار در آوردہ تصفیہ طرفین کنانیدند در سنہ یکہزار
و دو صد و پنجاہ و دو ہجری فیمابین روہیلہ ہا و عربان برای دنگہ قرض کہ از ہر دو قوم جوانان برائے
طلب قرض خود ہا دنگہ بر سر حسین یاور جنگ مرحوم کردہ در خانہ اش نشستہ بودند گفتگوی سخت

قسمهای غلاظ و شداد یاد کردند الغرض مشهور تر و زبان زد خاص و عام بلدهٔ حیدرآباد اینست که مجموع وهابیان
و مولوی مذکور منتظر روز موعود بودند معهذا اکثر مردم اینجا مشهور کرده اند که غلام رسول خان حاکم قمرنگر
کرنول نیز در پرده شریک وهابیان گشته در تیاری آلات حرب از توپها و سرب و باروت مصروف
بود طرفه اتفاق این شد که دفعتاً این راز نهان و سر پنهان و این مادهٔ فساد عظیم از مبنی بندر به لشکر
حسین ساگر افشا گشته بصاحبان انگریز رسید و دستاویزات مهری مولوی سلیم وغیره بدست صاحبان
مذکور بگیر در آمد چون نیک دریافت نمودند در تحیر و تفکر افتادند که هی هی اگر هشت روز دیگر همبرین منوال
میگذشت آفت ناگهانی عاید حال خلقت جابجا میگردید که بغیر کشته شدن خلقت بی شمار و بی عملی
حکام در عین غفلت امر دیگر نبوده لهذا میجر اسٹورٹ صاحب بهادر وکیل حاضر دربار جهانمدار گشته مفصل
کیفیت اینمعنی بعرض حضور پرنور رسانید حضور را نیز کمال استعجاب ازین مقدمه بخاطر مبارک در آمد
آخر الامر بعد مشاوره تمام چنان مقرر شد که جمعیت سرکار دولتمدار از عربان و پلٹنهای بارمعه امیران
سرکار مثل خانخانان وغیره و جمعداران عرب مدبر جنگ و بیر یار جنگ و محمد نصیب خان وغیره جمعداران
مهدوی و دیگر سرداران قایم خانی و سنت جماعت وغیره بالای کوٹلهٔ عالیجاه که مسکن و مقام مرشدزاده
مسطور بوده رفته از هر چهار طرف در گرفتند قریب بود که پای شمشیر بمیان در آید اما مرشدزاده مذکور
مآل کار خویش را در میزان عقل خرد سنج برسای خود سنجیده برطبق حکم حضور پرنور برای رفتن بقلعهٔ گولکنڈه
راضی شده مدبر جنگ وغیره سرداران عرب را نزد خود طلبیده مهلت دو روز خواسته روز سیوم
سیزدهم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری سوار میانه داخل قلعهٔ مذکور شدند
بعد ازین وهابیان را معه مولوی سلیم و دیگران در زندان مسلسل مقید نمودند و از ممالک محروسه در هر جا که
وهابیان بودند همه را گرفته آورده در قید انداختند و تا مدت مدید صاحبان انگریز در تلاش وهابیان
بوده احدی را نگذاشتند از آنجا که ایزد تقدس و تعالی مذهب حق را تا ابد الآباد قایم خواهد داشت

ذهن نشین خاطر نمود که میل مزاج بجانب مذهب وهابیه شد و مشهور تر اینست که تمامی خلایق بر زبان دارند یعنی مولوی سلیم مرشد زاده معزز الیه را خاطر نشان ساخت که اگر جناب مذهب وهابی را اختیار فرمایند همه معتقدین این مذهب دو لاک آدم صاحب شمشیر معه مردمان پلٹنهای انگریزی از پیشاور و لاهور و دهلی وغیره تا حیدرآباد و از پایان گهاٹ و بالا گهاٹ چینا پٹن وغیره تا بندر ممبئی و سورت جناب را امیر المومنین دانسته در رکاب سعادت حاضر خواهند بود پس بهر سمت که اراده فرمایند بندوبست ملک و سلطنت آنجا بوجه احسن خواهد شد و بغیر خرچ دامی و درمی جان نثاری ها خواهند کرد و فی سبیل الله شهید خواهند گشت و دقیقه از دقایق فدویت فرو نخواهند گذاشت پس بسیار ملحوظ خاطر مبارک باشد که درین مقدمات دینی چه قدر مقدمات دنیوی در پرده بندوبست می یابند جناب تاریخهای بادشاهان سلف ملاحظ کرده اند که چون بندوبست سلطنت را دیدند که بهیچ وجه صورت پذیر نگشت بادشاهان اولی العزم مذهب نو اختراع نموده مریدان جان نثار بهم رسانیده کارهائے نمایان بظهور آوردند و بمراد رسیدند آخر الامر ازچنین گفتگوها مزاج مرشد زاده موصوف را برگردانیده معتقد مذهب خویش گردانید که شب و روز در خیال مرشد زاده خیالهای دیگر مرتسم گشت و عمل بر قول و فعل مولوی سلیم اجرامی یافت و او خود در مسجد متصل کوٹه عالیجاه هر روز بعد نماز ظهر نشسته وعظ بلیغ در اثبات مذهب وهابی بیان مینمود و خلق الله را تحریص و عده و عید میساخت و رساله های مذهب خود را بخوبی تمام میفهمانید و جابجا خطوطها فرستاده نائبان خود را آگاه نمود که بفلان تاریخ و روز در هر جا که بوده باشند هم مذهبان خود را جمع کرده غلو کرده خلقت آنجا را در اطاعت و مذهب خویش در آرند هر چند که کار شمشیر بوقوع آید در نگذرند و درینجا هم همون تاریخ و روز مقرری را مقرر کرده بود که آن روز مردم بیرونی از هر جا که بوده باشند اندرون بلده در آمده کار خود نمایند و حکم خویش جاری سازند اگر کار شمشیر در آید قصور نه کنند چنانچه نائبان مولوی سلیم از مردمان لاهور و پیشاور و از پیر خان و از سرداران دیگر نیز که در مذهب ایشان بودند قرار داد طلبید که بفلان تاریخ و روز باهم شریک حال یکدیگر بوده قسمیکه مقرر یافته است بر آن عمل کنند و بر یمینِ

معاذاللہ معاذاللہ بعد ازان تمامی اسباب و کارخانجات سالہای سال را تاراج کنانیدہ نقدے داخل خزانہ سرکار انگریز بہادر شد و پسماندگان را در ماہہ مقرر کردہ ماہ بماہ بلا دقت غیر میدہند کہ ہمہ خوشنود اند و برادران او نیز بطبق معمول موجب امی یابند و آنہا کہ ارادۂ رفتن نزد مادر و پدر و برادر خود نمودند آنہا را معہ اسباب و زیور و نقد آنہا بلا مزاحمت روانہ اوطان آنہا ساختند ملک ہجدہ لک روپیہ وصولی کہ مانند نمونہ بادشاہت بود از ناآل اندیشی یک بیک قباحت فہم داخل سرکار کمپنے گردید پسر غلام رسول خان تاحال در ماہہ قبول نکردہ امیدوار حکومت موروثی خویش است آئندہ باید دید معہذا امباز الدولہ بہادر را نیز خواستہ بودند کہ جای دیگر بدارند آخا حضور پرنور در قلعہ محمد نگر کہ آن ہم دولتخانہ سرکار است در موتی محل داشتند تاحال مقیم موتی محل مذکور اند عربان سرکار و جوانان وغیرہ در حفاظت و فرمان برداری و چوکی پہرہ حاضر ہستند ہرگاہ وہابیان از اطراف و جوانب گرفتار آمدند صاحبان انگریز در چہادرنی حسین ساگر کونسل مقرر کردہ مولوی بہار احسن الحکم حضور پرنور نزد خود طلبیدہ رشید الملک بہادر منشی حضور و اعجاز الدولہ بہادر و خورشید جنگ بہادر و بی نظیر جنگ بہادر را شریک کونسل از جانب سرکار دولتمدار نمودہ ہر روز تا سہ ماہ حال فرداً فرداً وہابیان را بدریافت تمام آوردہ بسیار کسان را از قید رہا کردند و مولوی سلیم را معہ دیگر مولویان و اشخاص مخصوصان ایشان تاحال مقید داشتہ اند کہ رہائی اینہا منظور نمی آید وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰہِ از ابتدای سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و چہار ہجری تا آخر سال مذکور جشنہای سالگرہ حضور پرنور و نوروز دل افروز و جشنہای شادی کتخدائی مرشد زادہ والا گہر یکی با ازدواج محمد سلطان الدین خان بہادر و دویمی در تزویج محمد رشید الدین خان بہادر فرزندان شمس الامرا بہادر امیر کبیر در آوردند و سیومی مرشد زادی نامدار النسا بیگم صبیہ جہان پرور بیگم صاحبہ کہ بتجویز حضور پرنور میر ابو القاسم قرابتی میر عالم مرحوم کہ بخطاب معین الدولہ سہراب جنگ بہادر سرفراز اند بتزویج در آوردہ بوقوع آمدہ از ہر خانہ امیر سرکار و ساہوان ندی پار وغیرہ منجملہ

ہر کس کہ رخنہ در دین محمدی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خواہد انداخت بہمین مظاہر قہر الٰہی خواہد افتاد
الحق یعلو ولا یعلی علیہ فرمودہ اند معہذا چون او تعالی شانہ بندگان عالی را از بندگان خود استنباط
کردہ بمدارج سروری و سرداری و فرمانفرمائی و کامرانی سرفراز و ممتاز فرمودہ است ہر کس کہ خروج بالای
برگزیدۂ او خواہد کرد بسر انجام کار نخواہد رسید القصہ بعضے مردمان میگویند کہ مرشد زادہ موصوف دو شتر
مادہ را آمادہ تیزروی و دور رسانی ساختہ تیار داشتہ بودند کہ بوقت ضرور بکار آرند آمادہ ہمہ باب
اَلعِلمُ عِندَ اللہِ وَہُوَ العَلِیمُ الخَبِیرُ از آنجا کہ اَلخَبَرُ یَحتَمِلُ الصِّدقَ وَالکِذبَ فرمودہ اند لہذا حقیقت
امر را بخدای علیم و کریم سپردہ آنچہ بگوش رسید بتحریر بر درآورد و کیفیت حال غلام رسول خان پسر
الف خان مرحوم کہ یکہزار و یک صد ضرب توپ نو باوجود بودن توپہای سابق تیار کنانیدہ دہ ہزار روپیہ
درخرچ باروت صرف نمودہ و سر بیک الک روپیہ از چینا پٹن مدراس طلبیدہ اینکہ چون حال بدینمنوال
باوراک صاحبان انگریز بدریافت درآمد چندی مہلت دادہ بعد بندوبست مبارز الدولہ بہادر
دفعتاً جمعیت پلاٹنہا از کڑپہ وغیرہ بسرکرنول فرستادہ سوال نمودند کہ قلعہ را برای ملاحظہ صاحبان
انگریز کہ تازہ وارد اند خالی کردہ دہند غلام رسول خان بخود دریافتہ قلعہ را خالی کردہ در زہرہ بیٹھہ
با جمعیت عربان و روہیلہ ہا قریب ہشت صد نفر فرود آمد و یکبار جمعیت انگریزی بر سر اینہا آمدہ گولہ را
از توپہا سر دادند پس فیما بین روہیلہ ہا و عربان و جمعیت انگریزی جنگ صعب بوقوع آمدہ ہر دو جانب
مردم بسیار کشتہ شدند آخر غلام رسول خان را در میانہ سوار کنانیدہ بہ چینا پٹن بردند در اثنای راہ
چیایہ خان مذکور بجہت اینکہ در میان مذہب صاحبان انگریز خواستہ بود کہ درآید شاید باین وسیلہ باز
مرا بر سر حکومت نشانند بر نصیحت آمد او ناخوش شدہ دشنام ہا دادن گرفت بجز دادن دشنام حیلہ
مذبور کہ از طرف زن خود کہ خان مذبور بتصرف خویش از راہ زبردستی آوردہ بود فراغ بدل داشت جمدہر اجل
حوالہ اش نمود کہ کارش را تمام رسید جان خود را بی نیل مقصود دادہ ناشاد و نامراد از جہان رفت

معاذ اللہ

وجواہر وجاگیر قدیم وجدید بہرہ مند وعلی اللہ خان بہادر بخطاب حیدر الدولہ ومنصب پنجہزاری سہ ہزار سوار وعلم ونقارہ ونوبت وجاگیر وجواہر مشرف ومحمد سعد الدینخان بہادر جسارت جنگ بخطاب جسارت الدولہ وبہ منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار وجاگیر وجواہر مباہی وخلفان بہادر مذکور بخطاب عظمت جنگ ودیگر بخطاب عزت یافتہ جنگ ومنصب سہ ہزاری مفتخر وصف افگن جنگ بہادر خلف سلطان میان بخطاب سلطان نواز الدولہ ومنصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار وعلم ونقارہ ونوبت وجواہر وبحالی جاگیرات و تعلقات قدیم وجدید مشتہر وسیف جنگ بہادر بخطاب امجد الدولہ ومنصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار وعلم ونقارہ ونوبت ونشان وجواہر وجاگیر قدیم وجدید مشہور تر وسردار علیخان بہادر بخطاب علی یاور جنگ ومنصب ہزاری ہزار سوار وعلم ونقارہ وجاگیر قدیم مع اضافہ وجواہر معزز وروشن علیخان بہادر بخطاب شاہیار الدولہ ومنصب چہار ہزاری چہار ہزار سوار وجاگیر وجواہر ویوسف مرزا بخطاب ظفر الدولہ وسالہ شیر بچہ ہا وجاگیر ذات وجواہر وبرادران بہادر مذکور یکے بخطاب احتشام جنگ ودیگری بخطاب ظفر یاب جنگ وسیومی ثابت جنگ ومنصب سہ ہزاری ہزار ہزار سوار نام آور وابن صاحب بخطاب مرزا شمس الدین خان بہادر ومنصب ہزاری ہزار سوار وبشرف باریابی دربار معزز وراجہ اوجاگر چند بخطاب راے رایان بہادر ومنصب ہفت ہزاری پنجہزار سوار وعلم ونقارہ ونوبت وبحالی خدمات وتعلقات قدیم وجدید وجاگیرات موروثی وجواہر گران بہا سعادت اندوز وراجہ رام پرشاد بخطاب لالہ بہادر ومنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار وجاگیر وجواہر ممتاز وراجہ موتی پرشاد بخطاب کیرت بہادر ومنصب سہ ہزاری ہزار سوار وجاگیر وجواہر وراجہ اچنبی پرشاد بخطاب پرتاب بہادر ومنصب سہ ہزاری ہزار سوار وجاگیر وجواہر وراجہ بودہ پرشاد بخطاب راجہ کرن بہادر ومنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار وعلم ونقارہ بخدمات وجاگیرات وجواہر مشرف وراجہ جی رام راؤ بخطاب رایرایان بہادر وباضافہ منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار وعلم ونقارہ ونوبت قدیم وبحالی خدمات دفاتر صوبجات وتعلقات وجاگیرات وجواہر ممتاز وراے

عبارت از آوردن جواہر و جوڑہ ہای عمدہ باتکلف و جلوس نوبت و نشان وغیرہ است در دولتخانہ بیگم
صاحبہ ممدوحہ موصوفہ داخل گردید تا مدت مدید در ہر شادی جشنہا و خورمی ہا روز و شب جاری بودہ کہ
چشم تماشائیان را بسر منتفرح و تنشف زینت دادہ درین جشنہا اکثر اقربا و امیران و منصبداران
سرکار بخطابہا و منصبہا و جواہر و جاگیرات و تعلقات و خدمات معہ دیگر سرفرازیہای نوبت و گھڑیال و پالکی
جہالدار سرفراز و ممتاز و مشرف گشتند چنانچہ از فرزندان امیر کبیر محمد رفیع الدین خان بہادر بخطاب
عمدۃ الملک و منصب شش ہزاری چہار ہزار سوار و علم و نقارہ و نشان و نوبت و جاگیر و جواہر وغیرہ سربلند
و محمد سلطان الدین خان بہادر بخطاب بشیر الملک و منصب شش ہزاری چہار ہزار سوار و علم و نقارہ
و نشان و نوبت و جاگیر و جواہر بہرہ مند و محمد بدر الدین خان بہادر بخطاب معظم الملک و منصب پنجہزاری
سہ ہزار سوار و علم و نقارہ و نوبت و نشان و جواہر و جاگیر وغیرہ ممتاز و محمد رشید الدین خان
بہادر بخطاب اقتدار الملک و منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار و علم و نقارہ و نوبت و نشان و جاگیر و جواہر وغیرہ
نامور و سراج الدولہ بہادر باضافہ منصب و خطاب سراج الملک و جواہر و بحالی جاگیرات وغیرہ شرف اندوز
گردید و خضر خان بہادر بخطاب رستم خان بہادر و باضافہ منصب پنجہزاری دو ہزار سوار و علم و
نقارہ و نوبت و بحالی جاگیرات و جواہر وغیرہ و محمد اعظم خان بہادر بخطاب شاہ نواز الدولہ و بہ منصب
چہار ہزاری دو ہزار سوار و علم و نقارہ و بحالی جاگیر و جواہر و احمد خان بہادر بخطاب مستعد جنگ و منصب
سہ ہزاری ہزار سوار و علم و نقارہ و بحالی جاگیر و جواہر سلیمان خان بہادر بخطاب بی بہا جنگ و بہ منصب
سہ ہزاری ہزار سوار و علم و نقارہ و جواہر و جاگیر و محمد خان بہادر بخطاب مختار جنگ و منصب سہ ہزاری
ہزار سوار و علم و نقارہ و جاگیر و جواہر و ہمت خان بہادر بخطاب استقامت جنگ و منصب سہ ہزاری ہزار
سوار و علم و نقارہ و جواہر و جاگیر سرفراز و سربلند و سعادت اندوز و محمد برہان علیخان بہادر کھٹالا
بخطاب سبقت آب جنگ و باضافہ منصب چہار ہزاری از سابق و بہ دو ہزار سوار و علم و نقارہ و

مشید جنگ و به مناصب سه هزاری هزار سوار و جاگیر ذات و جواهر مشرف و برادران نسبتی سالار الملک بهادر
محمد یوسف علیخان بهادر بخطاب داراب جنگ بهادر محمد عبد العزیز خان بهادر بخطاب انتظام جنگ و
به منصب سه هزاری هزار سوار و جاگیر ذات و جواهر اوج پذیر و محمد اصغر حسین ولد حکیم محمد اکبر حسین خان
بخطاب نعیم الدین خان بهادر و بجاگیر ذات و بحالی خدمت علاقه منصبداران سرکار مامور و به منصب
دوهزاری پانصد سوار ممتاز و امیر نواز خان بهادر خلف دوله خان بخطاب امیر نواز الملک و به منصب
چهار هزاری دو هزار سوار و بحالی تعلقداری لکهوکهای سرکار و قلعداری قلعه بیٹر و بلدرک و قلعه دهارور
و جاگیر ذات و صفات و جمعیت سواران و عربان و بار وغیره و جواهر آبرو پذیر و خورشید جنگ بهادر
بخطاب اعتضاد الدوله و منصب چهار هزاری دو هزار سوار و جاگیر ذات و خدمت دار وغگی هرکاره های
سرکار و جواهر بهره اندوز و وحید الدوله بهادر بسرفرازی باریابی خاص و عنایت جاگیر و انعام بدست
مبارک و منصب چهار هزاری و بحالی جاگیر قدیم و جواهر معزز و مکرم جنگ بهادر ولد بهادر معز بخطاب جنگی
و منصب سه هزاری هزار سوار و جاگیر و جواهر سربلند و میر جوهر علیخان بهادر بخطاب اسد نواز جنگ و منصب
سه هزاری هزار سوار و بحالی جاگیر قدیم و جواهر مشرف و محمد امام الدین خان بهادر بخطاب بهادری و منصب
مناسب و بحالی جاگیر قدیم ذات و جواهر مفتخر و محمد قمر الدین خان بهادر بخطاب قطب یار جنگ و منصب سه
هزاری و رساله سواران نام آور و در باریابی حضور پرنور پسران سید احمد خان یکی بخطاب میر امام علیخان
دویمی میر هدایت علیخان بهادر و سیومی میر سردار علیخان بهادر و منصب مناسب و خدمات و تعلقات
دیهات و باغات وغیره و رساله های جوانان بار و جاگیر ذات و ماهوار بها و جواهر سربلند و دیگر خانزادان
و منصبداران و امیران و رساله داران و دفترداران و اهلخدمات و تعلقداران و از مقربان خدمت محمد
برهان الدین خان بخطاب و عنایات دیگر فایز و شاگرد پیشه سرکار همه از خطابات و جاگیرات و انعامات
و سرفرازیهای انواع و اقسام سرفراز که اگر مفصل بتحریر آرد کتاب علیحده ازین مجموعه لقلم آورده شود

بال مکند بخطاب راجه بالمکند بهادر و منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و پیشکاری تمامی جمعیت
صرف خاص از سواران و پلاٹنهای بار و عربان و پیادگان وغیره و دیگر تعلقات لکهار وپیه سرکار
مختار و بجاگیر ذات و جواهر عمده سربلند ورای لچهمن لعل بخطاب راجگی و منصب مناسب و بجالی خدمت
عرض و معروض دیوانی و جاگیر و جواهر مفتخر ورای اسونت راو بخطاب راجگی و بجالی خدمت وکالت
جمعیت عربان ملازم سرکار علاقه دیوانی و تعلقات بهره اندوز ورای منو لعل بخطاب راجه منو لعل بهادر
و بجالی خدمات و تعلقات و منصب هزاری هزار سوار و علاقه خانسامانی و جاگیرات محلات سرکار و بجاگیر
ذات و علم و نقاره و سواران و جواهر نامور ورای رنک راو بخطاب راجگی و بهادری و منصب هزاری
هزار سوار و جواهر و تعلقات و خدمات لکهو کهار وپیه سرکار و علاقه جمعیت پلاٹنهای چهارده هزار جوانان
بار موسی ریموازدر الدوله و سرگردگی سواران رساله های مهدویان و دیگر جمعیت عربان وغیره و جواهر
سرفراز و سونا جی پنڈت بخطاب و منصب و بجالی خدمت پیشدستی دفاتر وغیره صوبجات علاقه راجه
رایرایان و مختاری کارخانجات محول الیشان معمور و بجواهر سربلند ورای چونی زنکراو بخطاب و منصب
مناسب و خدمات معمولی و شرف باریابی شبانه روز و پذیرائی عرض و معروض در حضور پرنور و جواهر
مفتخر ورای لچهمن داس بخطاب و منصب و خدمت دفتر و تعلقات عزت اندوز و فرزند سید نور الاصفیا
صاحب بخطاب قادر جنگ و منصب و بجاگیر ذات و جواهر مباهی و ممتاز و خلف نور الامرا بخطاب
علی یار الدوله بهادر و منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و جاگیر و رساله سواران
و جواهر و ممتاز و حسین دوست خان بهادر سالار الدوله بخطاب سالار الملک و منصب پنجهزاری دو هزار
سوار و علم و نقاره و بجالی تعلقات لکوکهای سرکار و بجاگیر ذات و صفات و جواهر معزز و خلفان بهادر
مذکور غلام زین العابدین خان بهادر بخطاب اعتضاد جنگ و به منصب هزاری هزار سوار و علم و نقاره
و جاگیر و جواهر نامور و غلام عسکری خان بهادر بخطاب شیر افگن جنگ و غلام حسین خان بهادر بخطاب

ونیز تعمیر چارمنار که گویا از سر نو بآرایش و پیرایش تمام درآورد چنانچه ذکرش در آخر احوال سلاطین قطبشاهیه
تحریر آمده است وچاه ها وعمارات دیگر وباغات علیحده ایزد تقدس وتعالی جلشانه آن مهر سپهر سلطنت
وکامرانی وآن نیر اعظم برج فلک جهانبانی را از فضل وعنایت خویش دو فرزند جگربند ارجمند عطا فرموده
آن دو گوهر دریای حشمت وشوکت وآن دو جوهر شمشیر شجاعت وکان سخاوت وآن دو شیر میدان
جلالت وایالت یکی آفتاب وعالمتاب فلک سعادت واقبال که عالم عالم از ذرات نور عالم فروزش
بهزاران نور نور علی نور منور است یعنی جناب میر تهنیت علیخان بهادر افضل الدوله بهادر آدام الله
اقباله وعمره ودویمی ماهتاب جهانتاب سپهر ابهت واجلال نیر اعظم برج دولت فلک عرش تمثال که جهان
جهان از ضیائے فروغ بخشش مانند تاب ماهتاب جلوه گر یعنی جناب میر جهانگیر علیخان بهادر
روشن الدوله مدالله عمره وقدره ومنزلته او تعالی شانه بفرط الطاف خویش هر دو نیرین را در حفظ
وحمایت خود زیر سایهٔ عاطفت والدین بعمر طبعی خضری وحشمت سلیمانی رساند بیت

دعا کرده ام از سر عجز من ٭ فلک گوید آمین ای ذوالمنن

باب سوم

در ذکر احوال وزیران وامیران وسرداران ومنصبداران دربار جهانمدار آصفیه دام اقباله ونیز در احوال
فقرا وعلما وفضلا وحکما وشعرا معه اشعار ایشان ومنجمان هیئتی ورمالی وخوشنویسان وحفاظ کامل القرات
شیرین مقال وسرداران قوم افغانان سنت وجماعت وافغانان قوم قایم خانی ومهدوی ونیز
اندازان صناعت شعار وبرق اندازان قدر نهاد وجمعداران قوم عرب وسندی وسکهان
وذکر سرداران رسالها وطرز ولایتیان رومی وانگریزی وکمندانان پلٹنهای بار وسر خیل توپخانه
آتشبار وشترنالان برق کردار وخاص برداران قدر انداز وذکر شاگرد پیشه سرکار دولتمدار از
چوبداران وخدمتگار وفراشان وباریداران وغیره همه ملازمان سرکار فلک اقتدار

نظر بر اختصار کلام مجملاً بتحریر در آورد و نیز اگر تکلفات و تزک سانچق و طمطراق رسم مہندی و سواری نوشہ باظہار آرد موجب تطویل است لہذا فقط بر ہمین ایما و اشارہ صاحبان ادراک بدریافت آرند کہ ہرگاہ در دولتخانہ چنین عالیمقدار و بلند ہمت شادیہا بوقوع آمدہ باشند برسیدن تکلفات و اظہار آن دلیل نباید و انیست اللہ تقدس و تعالی آن مظہر اتم افضال خویش را تا قیام جہان و جہانیان قایم دارد کہ ہر سال در ہر جشن بہجت افزوز نوروز و سالگرہ خاص عالم افروز خانزادان قدیم و جدید بنوازشہای شاہانہ و الطاف کریمانہ سرفراز بہادارند و درین ایام میمنت فرجام فرخندہ انجام کہ آخر ماہ ذی الحجہ سلخ ماہ مذکور سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت ہجری کہ لیست این تاریخ گلزار آصفیہ در سال سہ چند ماہ باتمام رسید و بفضل الہی بادشاہ جوان بخت پر تدبیر با بر سریر سلطنت و دولت ابد مدت دکن بکمال تزک و طمطراق حشمت و شوکت جلوہ افروز جہان و جہانیانست او تعالی شانہ تا ابدالآباد در حفظ و حمایت خویش مصئون و مامون دارادا این اضعف العباد مؤلف تاریخ مذکور خواجہ غلام حسین خان المعروف خان زمان خان خانزاد موروثی دست دعا بجناب کبریا بلند کردہ برین بیت کہ بیت السرور موقوف است اختتام کلام نظام انجام فرخندہ فرجام مینماید شعر بود تاکہ قایم زمین و زمان ✤ تو باشی و دولت تراجاودان ✤ آمین رب العالمین و دشمنان این دولت خداداد روز افزون را ہموارہ در ذلت و خواری روز بہ نہ بنیاد آمین آمین از محدثات آنجناب تا این زمان یکی راحت محل کہ کاخ خسروی عبارت از آنست و نیز در سنہ یکہزار و دو صد و چہل و پنج ہجری احداث پل نو بالای جویبار موسی بیرون دروازۂ چادر گہاٹ کہ باہتمام میجر اسٹورٹ صاحب وکیل صاحبان انگریز بسعی راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر بخرچ ہشتاد و ہجہزار روپیہ باتمام در آمد تاریخ بنا لیش از طبع زاد مرزا عابد بیگ ظہور تخلص انیست قطعہ ناصر الدولہ شاہ آصفجاہ ✤ کہ عدیلش گہی ندید نگاہ ✤ شد چو حکمش بہ راجہ چندو لعل ✤ زود سازند پل بشام و پگاہ ✤ از سر عقل میجر اسٹورٹ ✤ پل بنا کردہ مثل مہر و ماہ ✤

ونیز حصه خساره جمعیت بهمین قیاس لشکر کای کار به تقسیم زر آورد و با صاحبان انگریز موافقت کلی بهم رسانیده
محکوم حکم سرکار گردانیده داخل بلده حیدرآباد برکاب مرشدزاده موصوف گشت وهم در سفر کهرله که بذات
خود سرانجام کرده بود با وصفیکه درهمون ایام سیف الملک مالی میان خلف او که چراغ دودمانش بوده
قضا نمود و او در غم والم جدائیش حرکات جنون میکرد بربن هم چون معامله جنگ از خود بوده حضور پرنور
حضرت غفرانمآب رابعد فاتحه سیوم بالای زیبا باغ عرف باغ گوردهن داس فرود آورد ومحله فوج فراهم
کرده خویش بملاحظه اقدس درآورد خود بدولت واقبال در جلدوی اینخدمت شگرف فرزند جگربند
خود سلیمانجاه بهادر را که درآن ایام یکساله بودند بمعروضه میر عالم بهادر در فرزندیش عنایت فرموده
سر عزت او را تا افلاک الافلاک رسانید چنانچه ذکرش مفصل گذشت معهذا هر روز در فکر وسعی پیش
قدمی بوده تا قلعه بیدر سیر کنان وشکار افگنان با جمعیت یک لک سوار قریب دو لک پیاده پلاتنها
وغیره رسیده واز آنجا خبر فوت شدن مهادیوجی سندهیه که شریک غالب ودوست وهمبازی دولت
ومصلحت بود شنیده نهایت مشوش خاطر گشت هرچند دولت راو سندهیه را همواره نمود بدامش نه آمد
که نانا پهرنویس بمجرد مردن پدرش او را باامیدواری لسیابه بدام خود آورده بود آخر توکل بر کریم
کارساز نموده بمقابله درآمد روز اول داد مردی ومردانگی داده مظفر ومنصور گردید چون مفتریان
که مخفی با مخالفان در عداوت آن خیرخواه دولت آصفیه بر زر قلیل ساختگی کرده از عدم کمک وفتور
کار جنگ بالعکس ساختند وکار بجای رسانیدند که بایماء واشاره ایهها نانا پهرنویس مجوز آمدن اعظم الامرا نزد
سوای مادهوراو آقای خویش گردید واعیان دربار مقرر کرده بودند که چون مشارالیه صبح برای رخصت
حاضر دربار حضور پرنور در قلعه کهرله شود در اثنا راه حرکات ناملایم کرده بقتل رسانند او هرگاه از اخبار
ایشان خبردار گشت جراءت ذاتی را کار فرموده یکپاس شب باقیمانده بکمال تکلف وتجمل حاضر دربار گردیده
رخصت انصراف برای تصفیه امورات سلطنت که باظهار مخالفان خود خراب کرده بود از حضور طلبید

[illegible] ۱۲۱۰

ذکر وزرا و امیران سرکار موافق حروف تہجی

حرف الالف اعظم الامرا ارسطو جاه معین الدوله مشیر الملک غلام سید خان بہادر سہراب جنگ فرزند ارجمند وکیل مطلق مختار دولت آصفیه

نام اصلی اش غلام سید است که ہم نام و ہم تاریخ تولد اوست نقش نوشیروان عادل منتهی میشود پدرش فرخ نژاد خان در عهد حضرت مغفرت مآب بخطاب خانی و صوبداری برار سرفراز گشته وقت موعود در گذشت غلام سید خان ہمواره بر کاب فلک انتساب حضرت غفران مآب حاضر بوده در معامله کشتن جنگ حیدر مختار موسی بوسی عمدة الملک شریک حال ماند پس از آن بدیوانی محالات برار و صوبداری خجسته بنیاد اورنگ آباد مشمول عواطف گشت و بخطاب معین الدوله سهراب جنگ سرفراز گردید و نیز به تصفیه راؤ پنڈت پردهان و رگھوجی بهوسله به پونا و ناگپور رفته کارهای نمایان بظهور آورد چون مبارز الملک ظفر الدوله رانو ہمی بخاطر راه یافته بجهت استمالت او از قلعه اوسه بنبرل رفته از آنجا بحیدر آباد آمده دخیل مصلحت کلی و جزئی گردید و بعد رحلت مبارز الملک چون عقل رسا و فهم درست داشت بدیوانی سرکار دولتمدار سرفراز گشت و بخطاب مشیر الملک و به منصب ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار سر بلند گردید بعد از آن بخطاب اعظم الامرا مباہی شد و در سفر پانگل ہمراه رکاب مرشد زاده آفاق سکندر جاه بهادر تا العلقه سرنگ پٹن بر سر مهم ٹیپو سلطان حاکم آنجا رفته بشراکت لارڈ کارنوالس و جنرل حارس وغیره سرداران انگریز بهادر و ہری پنڈت بهڑکیه با جمعیت سرکار عالی و جمعیت انگریزی و جمعیت راو پنڈت پردهان وغیره تردد نمایان و کارهای شایان بظهور آورده مبلغ یک کرڑ روپیه نقد و محالات یک کرڑ روپیه مثل کرڑپه و سدهوٹ و گنجی کوٹه وغیره قلعه های عمده داخل سرکار دولت مدار نموده

انچه که هفت لک روپیه بکار آمد نه یعنی شما اجی سندهیه را کرور روپیه فرستاده برای شراکت خود از هندوستان
طلبیده بودند و او فوت کرده بکار شما نه آمد و هفت لک روپیه که باعیان سرکار شما دادیم کارهای نمایان
بظهور آوردند و سبب سعادت ملاقات جناب گردیدند اعظم الامرا جواب داد که این هم از اتفاقات روزگار
است بعده نانا پهرنویس گفت که جناب از حضور پرنور اقرار کرده بودند که درین سفر برهمان پونا را یک
دهوتی و لوٹا روانه کاسی خواهم کرد الحال که معامله بالعکس شد حالا چه اراده است اعظم الامرا جواب داد که
حالا شما مرا روانه بیت الله شریف زاد الله شرفها نمایند او جواب داد که انشاء الله تعالی جناب
به بیت الله شریف و عاصی بکاسی بخوبی تمام خواهیم رفت و ثواب دارین حاصل خواهیم کرد اما بالفعل
چند روز مهمان سرکار بوده سیر و طیر و تماشا و تفریح مزاج کنند که اینهم خانه دولتخانه حضور پرنور است
فیمابین نسبت جدی و بزرگی دارند اعظم الامرا گفت فی الواقع چنین است و مرا بسیار خاطر جمعیت که
بار اهل است و کار سهل بعد سوال و جواب هر دو باهم روانه لشکر راؤ پنڈت پردهان شدند چون متصل
خیمه خاص ایشان رسیده هر دو مدار المهام دست بدست یکدیگر خواستند که اندرون خیمه بروند اعظم الامرا
بر در خیمه ایستاده از نانا پهرنویس پرسید که این خیمه کیست و مرا کجا میبرند وی جواب داد که این خیمه خاص
راؤ صاحب سری ونت است و جناب را لازم است که ملاقات کرده داخل خیمه خود شوند اعظم الامرا گفت
که مرا از ملاقات ایشان هیچ سروکاری نیست ملاقات شما کافیست باین جهت که اوشان اگر تواضع
من کنند بهتر و الا نه از من نیز حرکت نامناسب بوقوع آید و موجب ملال خاطر طرفین گردد پس مناسب
همین است که مرا معاف دارند نانا رندگور گفت که جناب اندک توقف فرمایند که من اینک حاضر میشوم
پس نانا اندرون خیمه رفته مادهوراؤ را مراتبات فهمانیده باز آمده گفت که حالا جناب بلا اندیشه
تشریف ببرند اعظم الامرا دست بدست پهرنویس باهم در سخن روی خود را بسوی نانا کرده تا لب
فرش خیمه رسیده دفعتاً بچشم راؤ پنڈت پردهان شده سلام کرد و همین که برای تواضع تا بزانو

آن ناقباحت فہمان میدانند کہ کار از نامردگی شما باین صورت بالعکس صورت گرفت وگرنہ اگر بفضل الٰہی
تقدیر موافق تدبیر میگشت آنوقت تمامی مملکت دکن از دریای نربدا تا دریای شور در سرکار دولتمدار
می آمد جاگیر اعظم الامرا میگردید افسوس ہزار افسوس چرا کہ اسد علیخان بہادر مظفر الملک و منصور الدولہ
بہادر متواتر عرض کنانیدند کہ باقبال خداوندی فتح روبکار است اندک کمک بایان برسد و حکم حضور
علے التواتر بہ تشدد تمام صدور میافت کہ فلان وفلان کمک مظفر الملک بہادر نمایند و اینہا
صریحًا چشم پوشی کردہ بآن حد رسانیدند کہ بہادر مذکور زخمی شد و منصور الدولہ در میدان جنگ
زخمہا برداشتہ در افتاد و لعل خان بہادر با معدودی چند حملہای بسیار کردہ لباس سرخ شہادت
پوشید و وزیر خان بہادر بان خوردہ بکار ولی النعمت جان درباخت و معاملہ جنگ بالعکس گردید
مصرع وای بر جان سخن تا بسخندان نرسد۔ ہر چند حضور پر نور برای رفتن بہادر معز راضی
نشدہ فرمودند کہ فردا باز بمقابلہ برآمدہ خواہد شد آن نمکخوار خیر خواہ کم اندیش بمبالغت پیش آمدہ
عرض کرد کہ ملال خاطر نصیب اعدا باشد غلام در عرصہ یک دو روز تصفیہ ایشان کردہ حاضر دربار میشود
ہرگز قصد دیگر نباید فرمود کہ معاملہ خود بخود دست بستہ بر طبق مراد آمدہ است خود بدولت و اقبال
با چشم گریان اعظم الامرا را روانہ لشکر راؤ پنڈت پردہان فرمودند چون قریب لشکرش رسید نانا پھر
نویس با پنجہزار سوار سہ گروہ پیشتر باستقبال آمدہ درمیان ہر دو سوار بہا شامیانہ استادہ کنانیدہ
فرود آمدند و باہم بغلگیری نمودہ نشستہ باستفسار خیریت طرفین پرداختند اعظم الامرا پیش از ورود
نانا پھر نویس بفوجدار فیل خود تقید بلیغ نمودہ بود کہ ہرگاہ فیل سواری نانا پھر نویس برابر و محاذ
فیل سواری من آمدہ بایستد و خواہند کہ برابر من بنشانند تو آنقدر بحیلہ نامعلوم مکث کن کہ فیل تو
بعد نشستن فیل او نشیند فیلبان بہون طور بعمل آورد ایمعنے در مرہٹہ ہا کمال عالی منصبے است
اول حرفے کہ بر زبان نانا مذکور برآمد این بود کہ نواب صاحب کرور ہا روپیہ شما ہیچ بکار نہ آمد

مرزند اعظم الامرا الکمال استعجاب شده متحیر ماند و نیت دعاخوانی ہم ہمین بود کہ انقلاب رئیس اینجا شود تا رہائی ما گردد کہ بدون تبدیل حاکم و اختلاف فیما بین اعیان و ارکان صورت رہائی ما معلوم او تعالی شانہ کہ بر ہمہ شئی قادر است بر طبق مدعای ایشان بظہور آورد القصہ بمجرد رسیدن خبر افتادنش ناناپہر نویس دست و پا گم کرده گفت کہ ای مردمان بدانند کہ ریاست پونا لعد یکصد سال امروز جواب داد دیگر امید عروج دولت نیست روز بروز در انحطاط و نزول خواہد بود و پس ہمونوقت سوار پالکی آمده دید کہ مادہو راؤ بالای فواره حوض افتاده گلدستہ او در پہلو در آمده تا بجگر رسیده ہمون حال ورا برداشتہ اندرون بردند چون بسیار آواز گریہ و زاری و نوحہ و بیقراری بگوش او رسید یکبار چشم کشاده بہ ناناپہر نویس گفت آنچیکہ شما خواستہ بودید مراد شما بر آمد الحال بفراغت تمام حکمرانی کنند کہ ہیچکس مزاحم حال شما نیست و روح او پرواز نمود ناناپہر نویس بعد گریہ و زاری بسیار اشتہار سلامتی مادہو راؤ و داده دو روز و شب نعش او را داشتہ آنچیکہ منظورش بود بند و بست آن نموده بوقت کدام از شب آتش داد کہ احدی را آگاہی نشد و در فکر نشانیدن رئیس دیگر مشغول گشت حقیقت اینکہ باجی راؤ و چمنا آپا از یک مادر بودند و امرت راؤ از مادر دیگر بوده و این ہر سہ پسران رگہناتھ راؤ عرف راگہوا اند کہ ناناپہر نویس این ہر سہ را در قلعہ پونا دہر مقید داشتہ بلونت راؤ نامی معتمد خود را با دو ہزار سوار بر سر حفاظت ایشان گماشتہ بود و مشہور است کہ مادہو راؤ متوفی پسر زرگری بوده چون نراین راؤ برادر زاده راگہو رئیس پونا بود و اولاد نداشت و زن او بوقت کشتہ شدن او یعنی نراین راؤ حاملہ بود و دختر زائید کارکنان محل و دخترش را در خانہ زرگری کہ ہمونوقت پسر زائیده بود انداختہ پسرش را آورده مشہور کردند کہ زن نراین راؤ پسر زائیده است و او را در مہد پرورش و پرداخت پروریدند و بر مسند ریاست نشانیده رئیس مستقل ساختند اتفاقاً روزی باجی راؤ رقعہ بدست خود نوشتہ بمادہو راؤ بسر بلونت فرستاد بدین مضمون کہ ما و شما برادریم و ما دشمن دولت شما نیستیم بلکہ میخواہیم کہ ہمراه شما بوده سیر ہا کنیم

بلند شد اعظم الامرا بالای دست راست او آمده نشست و باهم استفسار خیریت نموده پاندان رخصت گرفته روانه گردیده داخل خیمه خویش گشت و از آنجا کوچ بکوچ روانه پونا شده در باغ کهنه خراب که مقرر کرده بودند فرود آمده یکهزار جوانان بارلیٹن انگریزی وضع و یکهزار جوانان عرب ولایتی گرد باغ مذکور برای حفاظت ایشان نشانیده چندین آدمان خدمتگار و فراش وغیره شاگرد پیشه و چند مردم آدمیان هم صحبت مثل حافظ یار جنگ و اسمعیل یار جنگ و لعل محمد خان و لعل علیخان و رحمان نواز جنگ و رفیق یار جنگ را که در ان وقت بی مقدور و بغیر منصب و خطاب بودند جمله قریب یکصد نفر مقرر کردند که سوای اینها دیگر هیچکس را اندرون رفتن ندهند و هر کس که بیرون آید یا اندرون رود تلاشی گرفته بغیر کاغذ و قوم چیز دیگر را ممانعت نه کنند بندگان عالی حضرت غفرانمآب از قلعه کهرله بعد رفتن اعظم الامرا به پونا بکوچهای متواتر داخل بلده حیدر آباد گشتند و ممتاز الامرا و راجه شام راج رایرایان را پیش دست خود کرده متوجه امورات جزئی و کلی سرکار خود گردیدند و اعظم الامرا تا قریب سه سال در همون باغ اوقات خود بسر برد و هیچکس بغیر یاد و خبر ایشان نرسید و هیچ صورت رهائی باسباب ظاهری بادراک و فهم نه می آمد تا اینکه ایشان ورد دعای سیفی شروع نمودند و آب دعا خوانده در میان درخت کوٹ خشک انداختند باین امید که اگر در عرصه بست روز این درخت خشک شاخ سبز برآرد دیگر بست روز محنت قوی کرده بمراد چله رسانیده به مقصد خویش کامیاب خواهم گشت پس شروع در خواندن دعا نمود چنانچه در عرصه بست روز درخت خشک کوٹ باوصفیکه از چندسال چه بسبب بارش باران خورده بوسیده شده بودند شاخ سبز نو و برگهای تازه تر بر آورده قدرت کامله قادر مطلق بجلوه ظهور در آورد و مردمانیکه از همین آگاه بودند شکر الهی بجا آورده امیدوار بر آمد حاجات گشتند پس اعظم الامرا با دل قوی امیدوار افضال ایزدی گشته ترک حیوانات نموده بست روز دیگر بطهارت تمام و صدق کلام چله را باتمام رسانید گویند روزیکه چله ایشان تمام شد یکپاس روز بر آمده دفعتاً هرکاره خبر آورد که سرپونت مادهوراؤ از بالای بام افتاده

یا دخیل کار وبار شود لا محالا انگریزان هم مداخلت خواهند کرد لهذا فدوی میخواهد که سررشته اتحاد با ایشان
جاری شده دخیل شوند و انگریزان را مداخلت در کلیات و جزئیات ریاست گردد آئنده مختار اند پس
بطرف چوبدار دیده گفت دو هزار سواران چوکی را که حاضر اند حکم رسانند که همین آن بر سر بلونت راؤ رفته
او را گرفته در قلعه جنیر داخل نمایند تا مقید باشد مادهو راؤ جواب داد که این رقعه جعلی است در خطاش چنان
آمیخته است که سر مو تفاوت ندارد و من هرگز هرگز نه نوشته ام و هرگاه تقصیر ما ثابت شده باشد باید که
مرا مقید نمایند تقصیر بلونت راؤ چیست که ناحق مقید شود نانا گفت بالفعل صلاح وقت چنین است مادهو راؤ
خاموش گشت و نانا برخاسته بخانه خود رفت درین اثنا سواری دسهره شد و مادهو راؤ متواتر
خواست که خود را از عماری بزیر انداز د و بلونت آپا نامی سردار دیگر که در خواصی بود دامن مادهو راؤ کشیده
مانع قصد او گردید و این خبر چون به نانا پهرنویس رسانید او بست نفر خدمتگاران خود را تعین مادهو
راؤ ساخت که روز و شب نزدیک او بوده در حفاظت دقیقه فرو گذاشت نکنند روزیکه او از بام افتاد
آن روز در پتنگ بازی مشغول بود دفعتًا برخاسته متصل لب بام آمده خود را بزیر انداخت خدمتگاری
گوشه دهوتی اش گرفته کشید تا پرچه دهوتی قدری بدست خدمتگار ماند و او بالای فواره حوض که زیر بام
بود در افتاده بیهوش گردید عجب تهلکه پونا بظهور آمد که تمامی خلایق در خود نبودند و هر یک در فکر خویش
متحیر گشت اعظم الامرا بمجرد شنیدن این سانحه لعل علیخان را رقعه نوشته در کفش پالیش مخفی نهاده
بلشکر دولت راؤ سندهیه که از پونا بفاصله سه کروه فرود آمده بود فرستاد بدین مضمون که حالا واقعه
ناگذیر که بوقوع آمده است نانا پهرنویس را اراده آن خواهد شد که امرت راؤ را بر مسند نشانیده مختاری
کلی نماید که طفل است زنهار زنهار شما که دانای وقت اند و دست استیلا دارند هرگز قبول نکرده باجی راؤ
را که سن تمیز دارد و لایق ریاست است بنشانند در همین های بسیار اند و فواید خلق الله و خوب در میزان
خرد سنجیده بفهم و ادراک آرند که رئیس بخودی خود باشد نه بدست دیگری گرفتار آئنده اختیار دارند

و در مجلس شما جشنها ببینیم و در سواری دسہرہ وغیرہ ہمراہ رکاب باشیم و تفریح دل خود سازیم نہ اینکہ ما را بخبر نیست
کردانہا بچہ طور در زمین میکاشتند و چگونہ درو میکنند و اگر فی الواقع با دشمن شما ہستیم باید کہ ما را القتل رسانند
والا نہ فکری کنند کہ ما و شما باتفاق در یکجا بسر بریم پس رقعہ را بصلاح و صحابت بلونت راؤ کہ ہمراز ایشان
شدہ بود بہ مادہو راؤ رسانید مادہو راؤ رقعہ را خواندہ جوابش بدستخط خود نوشتہ فرستاد کہ انشاء اللہ
تعالی قسمیکہ نوشتہ اند بند و بست آن کردہ طلبیدہ میشود خاطر خود جمع دارند چون جواب با صواب
بہ باجی راؤ رسید از فرط اشتیاق بہر ہر وقت آنا فانا قلمدان خویش طلبیدہ رقعہ جوابی را برآوردہ
میدید و خوشحالیہا میکرد و تفریح مینمود خدمتگاران نانا پہرنویس کہ متعین اخبار باجی راؤ وغیرہ بودند ہرگاہ
اینقدر اشتیاق آن را بر رقعہ دیدند با نانا پہرنویس اطلاع کردند عجب رقعہ بدست باجی راؤ صاحب
آمدہ است کہ ہر ہر وقت بکمال اشتیاق آن را برآوردہ می بینند و خوشوقت میشوند نانا گفت
بہر طور کہ بدست آید آن رقعہ را بمن برسانید تا خوشنود سازم روزی خدمتگاری آن رقعہ را بہ دست
نمودہ دست بدست بنانا پہرنویس رسانید او دید کہ رقعہ دستخطی خاص مادہو راؤ سرکونت است کہ
در جواب باجی راؤ نوشتہ فرستادہ اند روز دیگر نانا رقعہ را گرفتہ حاضر دربار گشتہ بعد عرض مقدمات
بسیار عرض نمود کہ مہاراج چیزی بہ باجی راؤ صاحب نوشتہ فرستادہ اند در کدام مقدمہ نوشتہ باشند
فدوی را ہم خبر باشد مادہو راؤ جواب داد کہ ما را با باجی راؤ چہ کار و چہ علاقہ کہ رقعہ بازی کنیم او باز عرض کرد
کہ البتہ نوشتہ باشند اگر رقعہ خاص بجنسہ ملاحظہ رسد آنوقت معروضہ فدوی صحیح خواہد بود مادہو راؤ
گفت البتہ پس نانا پہرنویس رقعہ بجنسہ بدست مادہو راؤ دادہ عرض کرد کہ فدوی را با پسران رگھناتھ راؤ
ہیچ عداوت نیست آنہا مالک این دولت اند و معاملہ جناب قسمیکہ شدہ است بجناب بہتر ہویدا است
و آنہا نیز خوب میدانند معہذا رگھناتھ راؤ انگریزان بندر ممبئی را چوتھہ یعنی چہارم این مملکت نوشتہ
دادہ اند دستاویز نزد صاحبان انگریز موجود است ہرگاہ احدی از اولاد او بر مسند ریاست نشینند

امورات مقرری خود نموده برای آوردن باجی راؤ را در دیول بهوانی سردار ذیقدر معتمد خود را معه اسباب جلوس سواری نزد باجی راؤ فرستاد و تمامی ارکان دولت را حکم کرد که جا بجا معه جمعیت خودها منتظر طلب سرکار برای نذرها باشند پرسرام بهاؤ و باجی راؤ را پیش ازین از همه کیفیت تجویز کردهٔ نانا پهرنویس آگاه نموده ایما کرده بود که شما بوقت عرض سواری جلوس برامروز فردا گذاشته حقیقت حال ما فی الضمیر نانا دریافت نمایند که از غیب چه بظهور می آید پس باجی راؤ بمجرد عرض معتمد نانا برای سواری جلوس جواب داد که امروز مزاج من از شب بسیار نادرست است امروز نمیتوانم که سوار شوم فردا یا روز دیگر مقرر نمایند تا مزاج ما درست باشد چون مرسلهٔ نانا آمده از سخن باجی راؤ مطلع ساخت نانا را یقین شد که پرسرام با باجی راؤ آمیخته این تدبیر نموده و از همه حقیقت آگاه کرده است پس کار از دست رفت و کار و بر استخوان رسید الحال فکر خویش باید کرد معهذا علاوه برین اینکه تا بودن اعظم الامرا در باغ پونا گاهی نانا پهرنویس برای ملاقات الثیان نه آمد روزی دولت راؤ سندهیه عالیجاه برای سیر و شکار بسوی صحرا رفته از متصل باغ فرودگاه اعظم الامرا گذشت موافقان اعظم الامرا که برای مطیع و منقاد محبت نمودن سندهیه راؤ زر خطیر از اعظم الامرا میخوردند و دخیل مزاجش بودند ذکر اسپ همدم بابت سواری سیف الملک مالی میان خلف اعظم الامرا که بیمثل بود بارها پیش دولت راؤ بخوبی نموده او را مشتاق ساخته بودند آنروز که دولت راؤ از متصل دیوار باغ گذشت موافقان مذکور یاد دهی تازه کرده عرض نمودند که مهاراج اعظم الامرا بهادر درهمین باغ میباشند و اسپ همدم مالی میان نیز درهمین جا حاضر است اگر یکدو قدم رنجه فرمایند اسپ مذکور بملاحظه و بلکه بدست والا می آید چون او در عالم ابتدای جوانی مخمور و مشتاق اسپ مذکور بود و با هیچکس اندیشه نداشت بلا تامل اراده نمود جوانان بارو عسر همه ها مجرا بجا آوردند اعظم الامرا استقبال کرده برمسند نشانیدند و اسپ مذکور را با ساز و سرانجام لایق داده خوشوقت روانه نمود بمجرد رفتن عالیجاه بیکایک نانا پهرنویس نزد اعظم الامرا آمده پرسید که

پس بمجرد دیدن رقعهٔ اعظم الامرا دولت راؤ را بر لوح خاطر نقش کالحجر گردید و یقین شد که صلاح وقت همین است جواب رقعه باصواب داده لعل علیخان را رخصت نمود درین اثنا چندروز نانا پهرنویس در فکر خود بوده بعد انقضای ایام سوتک مادهوراؤ امرت راؤ را بر مسند ریاست نشانیده باشریکان خود که یکی ازانجمله پرسرام بهاؤ بود نذرها گذرانید و چندی بزور بازوی خویش اوقات بسر برد درینصورت فیمابین ارکان دولت اختلاف بسیار بوقوع آمده همه سرداران ذیقدر و مقدور شریک دولت راؤ سندهیه گشتند و هنگامهٔ عظیم برپا کردند نانا مذکور نیز ناچار شده بر نشانیدن باجی راؤ و برسر دولت طوعًا و کرهًا بظاهر راضی گردیده او را از قلعهٔ پونا دهر طلبیده بیرون آبادی پونا در خیمه فرود آورد که بتجویز اعیان و ارکان و منجمان روزیکه مقرر خواهد شد آن روز اول در دیوان بهوانی رفته ادای رسم قشقه بجا آورده بعد ازان بر مسند حکومت برآمده نذرها گیرند نانا در باطن باشتراک پرسرام بهاؤ که هر دو کنفس واحد متفق بودند چنان تجویز و مقرر نمود که هرگاه باجی راؤ داخل دیول بهوانی شده ادای رسم قشقه نموده برگشته سوار پالکی بر طبق معمول برآید دو هزار بهوئیان و پنجهزار سواران عرب تیار باشند که پالکی اش را دوش بدوش مانند هوا داخل قلعه جنیر نمایند و سواران معتمد پنجهزار دیگر متعاقب عربان برای مقابله جنگ بروند که احدی دست انداز نشود بعد ازان هرچه بوده باشد آنا بدون امرت راؤ باجی راؤ را هرگز بر در دولت نشانیدن بهیچوجهه مناسبت ندارد که قباحت کلیات است پس درین فکر چندی به لطائف الحیل گذرانیده باجی راؤ را در خیمه داشته هر روز از طرف خویش پرسرام بهاؤ را نزد او حاضر میداشت درین ضمن اتفاق حسنه اینکه باجی راؤ پرسرام بهاؤ را بامید مختاری و کارپردازی خود هموار نموده ازان خویش ساخت که باهم به قسمیه شریک حال یکدیگر گشتند و پرسرام در باطن از نانا پهرنویس بالمره کناره کشیده برگشت و نانا را اصلا و مطلقا خبر اینمعنی نشد درین اثنا طرفه ماجرا اینکه چون بروز مقرری که نانا پهرنویس بندوبست

ف در تاریخ ... سید علیخان ... نوشته است ... بنظر آمد ۱۲۵۸

ماندن ندهند اعظم الامرا نیز بمو توقت رقعه به دولت راؤ سندهیه نوشته معه لعل علیخان فرستاد که نانا پهرنویس فراری شده برای بردن من رسالدار خود را با دو صد سوار گذاشته واو تنشد و تمام و درین شب تاریک بند و من بلطایف الحیل صبح میکنیم و شما بزودی تمام مردم گیرید هرگاه ما دادهی دو متفق بوده تدبیر خواهیم کرد هیچ از تدابیر شما پیشرفت نخواهد شد و نیز اطلاع به باجی راؤ و پرسرام بهاؤ نمود هر دو گفتند که شما بفکر بجای خود باشند که الحال هیچکس دشمن شما درینجا نیست هر چند رسال ارتشد نمود اعظم الامرا بحیلهها در گذرانید تا اینکه برابر طلوع آفتاب نشانهای سواری و جمعیت دولت راؤ سندهیه نمودار گشت رسالدار مذکور خود بخود بمجرد دور دیدنش فرار نمود و عمر بهاو جوانان بارکه برای حفاظت اعظم الامرا در چوکی و پهره از سابق اطراف باغ بودند همینکه نانا فراری شد اینها هم فرار نموده همراهش رفتند اعظم الامرا بفراغت بی ممانعت غیر باختیار خویش گردید چون دولت راؤ سندهیه در پونا با جمعیت خود آمده از اعظم الامرا در باره نانا پهرنویس مصلحت نمود او را اصلاح داد که با جمعیت و توپخانه جلوی خود بزودی تمام تعاقب نانا نمایند و نگیرند که داخل قلعه کوکن نشود و خود از سندهیه مذکور و باجی راؤ و پرسرام بهاؤ پروانگی گرفته برای تبدیل هوا بیرون پونا در میدان گهانسی رام کوتوال خیمه نمود و بیست هزار سوار مخفی در پونا نوکر داشته و یک کرور روپیه از ساهوکاران پونا قرض بمرور گرفت مستعد و منتظر وقت خویش گشت چون سندهیه خواست که بسر نانا پهرنویس افتاده در گیرد عربان از چهار طرف بمقابله در آمده آنچنان بنا دبق ها سر دادند که دست قوت سندهیه بر سر نانا نیفتاد و او داخل قلعه کوکن گردیده و سندهیه برگشته بیرون پونه فرود آمد طرفه تر ماجرا اینکه بعد چندی فیمابین باجی راؤ و پرسرام بهاؤ هم نا اتفاقی و سوء مزاجی بهم رسیده او اراده کرد که امرت راؤ را همراه خود برده بقلعه جنیر رفته نانا پهرنویس را شریک خود نموده با انگریزان موافقت کرده مجموع بالاتفاق امرت راؤ را باز بر مسند حکومت پونا نشانیده کارهای باجی راؤ و دولت راؤ عالیجاه را برهم در هم نمایم این خبر مفصل باعظم الامرا رسید و او بسمع دولت راؤ و باجی راؤ رسانید هر دو خوشنود شده گفتند که شما از جمعیت خود مخفی که در خیال هیچکس نیست پرسرام بهاؤ را

نواب صاحب دولت راؤ برای چه کار آمده بودند اعظم الامرا جواب داد که اخباریان شما حاضر بودند شاید
ذکر اسپ هم شنیده اند برای گرفتن او آمده بودند دیگر هیچ کارے نبود نانا گفت نواب صاحب برای خدا
آنچه نفس الامر است بفرمایند تا تسکین خاطر شود هر چند او انکار نمودند نانا از تکرار در نگذشت ناچار اعظم الامرا
گفت مهالح خیر است راز نهفته عالیجاه را کسی میتواند که افشا نماید و خون ناحق خود از دست خویش
کند من از زندگانی خود سیر نشده ام نانا پهرنولیس قسمهای غلاظ و شداد بمیان آورده چون بسیار
الحاح نمود اعظم الامرا گفت هرگاه شما پای اقسام بمیان آورده اند ناچار یک سخن از آن دفتر سخنها میگویم
دیگر سخنان بر همین معنی تصور نمایند نانا ناراضی شده پرسید آن سخن کدام است اعظم الامرا گفت سخن اینست
که فکر شما است بیفکر نباشند نانا گفت چون جناب دوست من هستند و دانای عصر پس هر چه در حق من صلاح
وقت باشد بفرمایند دریغ نکنند چرا که دولت راؤ نظر بر قوت خود باجی راؤ را طلبانیده اند و اعیان دولت
شریک ایشان شده قباحت را ملحوظ نمیدارند که دشمنان دولت بر دستاویز پدر ایشان در قابو و
کمین اند و من تنها تا کجا برسم هر چه در حق من صلاح وقت باشد بفرمایند که دست من بالای دستهای ایشان
قوی بود اعظم الامرا گفت صلاح وقت در حق شما همین است که بقلعه کوکن رفته با ایشان سوال و جواب
کنند اگر اینها بر طبق مصلحت شما که خیر محض در آن متصور است عمل نموده خاطر خواه بندوبست شما بقسم
و اقسام و بیل و تنهدار نمایند بهتر اراده اینجا کنند و اگر بر صلاح شما عمل ننمایند و بر فکر و تدبیر خود هارو ند
پس بر کدام اعتماد ایشان خاطر جمعی شما باشد باید که شما هم انگریزان را شریک خود کرده خاموش باشند
تا از پرده غیب چه در جلوه ظهور در آید آنوقت صلاح بر مقتضای وقت است و بس نانا گفت بسیار
بهتر اما جناب هم همراه من شریک باشند او گفت ازین چه بهتر پس نانا پهرنولیس قریب دو پهر شب
با جمعیت قلمی خود که دوازده هزار عرب ولایتی بودند روانه کوکن گردید و برای آوردن اعظم الامرا
یک رسالدار مرهٹه را با دو صد سوار محصل گذاشت که مشار الیه را بزودی تمام همراه خود آرند در آنجا

بانظار آورند بعد ازان اعظم الامرا فرمود که دستر خوان کشند و طعام حاضر نمایند که بعد مدت مدید کریم کارساز
بی نیاز چنین روز مبارک نصیب با فرموده بخوشنودی تمام طعام خواهم خورد تا خوردن چیزها همین کلام او
بود که سلامتی حضور باشد دیگر همه بهتر است بعد فراغت از طعام فرمود که در پهلوی خیمه من هر دو جانب
هر دو صاحبان مع جمعیت خود فرود آیند بعد چند روز موسی پیرو با هشت هزار بارجرار و توپخانه
آتشباز نیز آمده قوی تر ساخت او را نیز بجای مناسب متصل خیمه خویش فرود آورده بدولت راو
سندهیه و باجی راؤ ایما نمود که حسب الایما جمعیت از حضور پرپور آمده و من منتظر حکم شما ام هر دو گفتند که
جمعیت خود را بگویند که بنصف اللیل بر خانه پرسرام بهاؤ رفته احاطه نموده دستگیر نمایند اعظم الامرا محمد سبحان خان
بهادر و میران یار جنگ و موسی پیرو را گفت که شما هر دو با سواران خود و موسی پیرو با چهار هزار بار و چند
ضرب توپ و بنصف اللیل همراه هرکاره ها از اندرون راسته شهر پونا رفته خانه پرسرام بهاؤ را احاطه کرده
دستگیر نمایند ایشان مطابق حکم خانه اش را در گرفتند و او بمجرد دیدن جمعیت اطراف خانه خویش امرت
راؤ را عقب خود بر اسپ مادیان نشانیده خدا داند از کدام راسته مخفی روانه لشکر خود که به دو گروهی
پونا معه پسرش فرود آمده بود گردید هرگاه این خبر هرکاره های محمد سبحان خان بهادر بدریافت آورده
به بهادر مذکور رسانید با اسپ و قیچی تعاقب او نموده در نیم شب یکایک بر سر لشکرش افتاده بقتل آورد و تمام
لشکر او متحیر که این چه آفت ناگهانی است غیر از فرار چاره ندید و پرسرام چون دید که درینجا هم درین هنگامه
بغیر استحقاق لشکریان ملاقات با پسر خود نمودن و پناه بردن نمیتواند ناچار بهمون حال در شب تار
روانه قلعه خیبر گشت محمد سبحان خان بهادر نیز بر باطنی هرکاره ها دراک خویش و نیز خبر رسانیدن سوار
ایشان که از راه دیگر آمده گفت که دو کس بالای اسپ همردیف بسمت قلعه رفتند بهادر مذکور را خبرش
رسیده بود که پرسرام با امرت راؤ بالای اسپ مادیان روانه لشکر پسر خود شده است بر همون خیال روانه
عقبش گردید تا اینکه بوقت صبح صادق پرسرام بهاؤ بالای دروازه قلعه خیبر که احدی ساکنان آنجا

که صاحب جمعیت بسیار است ولشکر او برد دگروهی پونا همراه اپیر او مقام دارد دستگیر نمایند اعظم الامرا جواب داد که من
غریب الدیار در دست شما افتاده بی دست و پا هستم جمعیت از کجا آرم ایشان گفتند که شما جمعیت از بندگان عالی
طلب نمایند و عرایض خود بر ڈپه زود روانه سازند که هیچکس را خیال اینمعنی در فهم نه آید بمجرد شنیدن این سخن
قریب بود که اعظم الامرا شادی مرگ شود همون آن عرایض خود روانه حیدرآباد نموده منتظر وقت
گشت حضور پرنور بمجرد ورود عرایض حکم تیاری جمعیت فرموده بڑد پیک را که در دو نیم روز از حیدرآباد
به پونا می آمد نزد اعظم الامرا فرستادند که بچشم خود دیده مفصل احوال اعظم الامرا العرض رسانند اعظم الامرا از
ورود بڑد پیک خوشتر شده مفصل حقیقت خویش بالتمام آورده طلب جمعیت بزودی تمام نمودند بندگان
عالی جیٹے میان المخاطب میران یار جنگ را و محمد سبحان خان بهادر را و موسی پیرو فرانسیس آورده موسی
ریمو را با جمعیت سه هزار سوار و هشت هزار بار اول روانه پونا ساختند و متعاقب ایشان جمعیت بسیار
قریب شصت هزار سوار و بار معه راجه راو رنبها جیونت بهادر و سردار الملک گهانسی میان و مظفر الملک
اسد علیخان بهادر و دیگر امیران و سرداران و جمعداران وغیره همه ها را به پونا ارسال فرمودند و قریب
هشتاد لک روپیه از قسم اشرفیها و هون ها نیز برای اخراجات جمعیت مرسله نزد اعظم الامرا بر طبق معروضه
ایشان بارسال درآوردند چون خبر ورود میران یار جنگ و محمد سبحان خان بهادر یا سه هزار سوار بر دریای
سیونا رسید که از باعث عدم خرچ راه در آنجا توقف نموده اند همونوقت اعظم الامرا هنڈوی یک لک
روپیه بنام ساهوی قلعه اوسه باد و هرکاره خود نزد میران یار جنگ و محمد سبحان خان بهادر فرستادند
که خرچ راه گرفته بجناح استعجال خود را در بیجار رسانند روزیکه داخل پونا شدند اعظم الامرا تا آمدن ایشان
که وقت قریب سپهر روز رسیده بود از فرط خورسی طعام نخورده منتظر بود که باهم باتفاق لعبد مدت
خواهم خورد هرگاه از دور گرد سواری ایشان بنظر آمد بیرون خیمه خود تا رسیدن ایشان استاده میدید
چون ملاقات شد هر دو امیر بالای قدومش افتاده بغلگیری نموده نشستند و خبر خیریت حضور پرنور

از قید محض نامناسب است و خلاف مرضی مبارک حضور پر نور در ینولا از اخبار چنان وچنین بسمع رسیده زنہار ہیچ آدم را کہ در دست خویش شما گرفتار باشد باز رہا کردن از دانائی دانایان عصر بعید تر آینده انجام این مقدمہ بدر واقعہ است چون رگھوتم راؤ را با سرداران پونا وقفیت تمام بود وزیر اعظم وشان اعظم الامرا اجمال قوت وتحمل دیدہ وتقدیرش برتر تائید بوده دفعتاً با اعظم الامرا ملاقات کردہ حقیقت حال بدین قالب باظہار در آوردکہ سرداران دربار حضور پر نور فلان فلان خطوطہا درباره عدم رہائی جناب بہ فلان وفلان وفلان سرداران پونا نوشتہ بدست معتمد خود فرستادہ اند وآنچہ مدعہ قسمیکہ منشای قباحت است بجناب بہتر معلوم اگر حکم شود آن معتمد را ہموار نمودہ معہ خطوط حاضر نماید اعظم الامرا بسیار متفکر شدہ گفت کہ شما بنہایت خاطر داری اورا نزدمن بیارند نشود کہ نزد مخالفان رود کہ بسیار قباحت است ان شاء اللہ در جلدوی اینخدمت سلوک معقول خواہم کرد روز دیگر رگھوتم راؤ حاضر شدہ عرض کرد کہ فدوی آن شخص معتمد را بسیار بسیار تسلیہا وتشفی خاطرش با امیدواری بشمار نمود معروض او اینست کہ ہرگاہ من خطوطہای معلومہ را از موافقان خود کہ امیدواریہا ازان سرفرازیہا ساختہ فرستادہ اند برگشتہ بدہم وشریک حال جناب شوم آیا کدام سرفرازیہا مبذول حال بندہ خواہد شد اعظم الامرا پرسید کہ آن شخص از کدام قوم است ولایق کدام خدمت او عرض کرد کہ برہمن متصدی است نہایت معقول بہر خدمت عمدہ کہ سرفراز خواہند کرد بخوبی سرانجام خواہد داد تا اینکہ اگر از پیشکاری سرکار ہم سرفراز خواہند فرمود میشاید اعظم الامرا بی اختیار گفت کہ ہرگاہ او شریک حال ما خواہد شد وفدویت و جان نثاری بظہور خواہد آورد ان شاء اللہ تعالی بعد روانگی از اینجا از حضور پر نور بخلعت پیشکاری سرکار سرفراز خواہیم کنانید چنانچہ فیما بین الشان کلام اللہ زاد اللہ شرفہا بمیان آمد آنوقت رگھوتم راؤ ظاہر ساخت کہ آن شخص معتمد فدوی است وخطوطہا کہ آوردہ ام اینہمہ حاضر اند ملاحظہ فرمایند تمامی خطوط فرو گذاشتہ اند از آن روز در سوال وجواب اعظم الامرا نزد باجی راؤ ودولت راؤ سندھیہ رگھوجی بھونسلہ

بیدار نشده بود از اسپ فرود آمده برای حاجت استنجا نشست و امرت راؤ اندرون دروازه قلعه مذکور
داخل شد که بهادر مذکور با چند سوار خود را برسش رسانیده پرسرام بهاؤ را دستگیر نموده که متعاقب ایشان
هفتصد سوار همراهی بهادر معز رسیدند امرت راؤ خبر گرفتار شدن پرسرام شنیده از اندرون دروازه
قلعه بیرون آمده به محمد سبحان خان بهادر گفت که این نمک حرام را مسلسل نماید که مرا تا حیران کرده مارا
بپونا رسانند بهادر معز بخشم و سر قبول نموده امرت راؤ را بالای فیل سوار کرده خود در خواصی اش نشسته
با جمعیت خویش روانه پونا گردید و پرسرام را در میان میانه سواری مسلسل همراه خود آورده هر دو را پیش
اعظم الامرا رسانید و او نزد دولت راؤ سندهیه فرستاد باجی راؤ سندهیه بسیار خوشوقت شده بهادر
مذکور را و برو طلبیده همه کیفیت بالمشافه شنیده انعام معقول دادند آخر کار بجای رسید که هر کس را
که گرفتنش منظور میشد به اعظم الامرا میگفتند و ایشان گرفته میرسانیدند چنانچه هری پنڈت بهڑکیه را نیز نوبت
خورانیدن برهمنان که همه جمعیت خود را منع کرده بود که امروز کار خورانیدن برهمنان است هیچکس
برای سلام حاضر نشود معاف است پس در میدان بیرون پونا سی هزار برهمن را میخورانید و خود با یک
دهوتی برهنه اجناس خورد نی بدست خود به برهمنان میداد این خبر با اعظم الامرا رسیده به دولت راؤ اطلاع
نمود و او اشاره کرد بر طبق آن جمعیت خود فرستاده در همون حال در گرفته حواله دولت راؤ مذکور
نمود بعد از ان اعظم الامرا تبدیل مقام خود کرده دو دو کروه بفاصله پونا خیمه خود نمود و کسی متعرض
حالش نشد متعاقب این متواتر جمعیت بسیار همراه اعظم الملک و سردار الملک گهاسی میان و دیگر امرای
سرکار آمده ملحق شدند دهی هزار سوار که مخفی نوکر شده بودند علی العموم متصل خیمه اش فرود آمده لشکر
عظیم بهم رسید و اعظم الامرا باز از جای بجای دیگر حرکت کرده دو دو کروه بسوی دریای سیونا میل مینمود
درین اثنا دکهو تم راؤ با خطوط مخالفان اعظم الامرا در باب مخالفت بهادر معز موسوم سرداران پونا
آمده داخل پونا گشت و از شان و شوکت اعظم الامرا متحیر ماند مضمون خطوط آن بود که گذاشتن غلامی را

وسرفراز گردانیده مبارکی وفرخی وفیروزی ونام آوری روانه حیدرآباد شوند که تا قیام این دولت نام آوری جناب زبان زد خاص وعام اینجا باشد اگرچه اینهمه خرابی مخلص بقول خواجه حافظ شیراز شعر صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را * که سر بکوه وبیابان تو داده ما را * از الطاف بیغایات جناب بوده ایا این وقت احسان است وقت تغافل وچشم پوشی ویاد آوری مافات نیست در جلدوی این عنایت یک کروڑ روپیه نقد برای خراج راه خود ودستاویز سه کروڑ روپیه بابت خساره جنگ کهرله مهرکی بندگانعالی وگذاشت محالات وقلعه دولت آباد که در سرکار ما آمده اند معه سند معافی چوتهه صوبه بیدر گرفته بحیدرآباد تشریف فرما شوند که موجب نام آوری شما وخوشنودی حضور پرنور گردد وگرنه دست خالی پیش خداوندنعمت بعد مدت رفتن چه لطف دارد اعظم الامرا از مضمون بسیار خوشوقت شده خطوطهای خود بباجی راؤ وغیره سرداران پونا نوشته باز روانه پونا گردید ودر آنجا مصلحت نموده هموار ساخته تصفیه نانا پهرنویس لعل آور وزیرا که همین مناقشه درمیان بود که پهرنویس بحکومت باجی راؤ راضی نبوده میخواست که امرت راؤ را بر سر دولت نشاند هرگاه او هم راضی شد پس واشتن نانا پهرنویس را بر کارپردازی ومدار المهامی همه را منظور بود لهذا اعظم الامرا خطوط خود وسرداران پونا معه عنایت نامه باجی راؤ القسم اقسام فرستاده نانا را از قلعه کوکن طلبیده در خیمه خود فرود آورده همراه خویش بپهر باز باجی راؤ برده ملازمت او کنانیده تصفیه کل با همه سرداران نموده بروز مبارک باجی راؤ را بر سند ریاست نشانید واول سلام تهنیت از طرف حضور پرنور خود بجا آورده برطبق اقرار نانا پهرنویس یک کروڑ روپیه نقد ودستاویز سه کروڑ روپیه حضور وسند معافی چوتهه صوبه بیدر وگذاشت محالات وقلعه دولت آباد گرفته ویک کروڑ روپیه قرض ساهوکاران پونه را که گرفته بود دنشان بر نانا پهرنویس داده باز از همه سرداران رخصت شده با دل خوشنود بحصول مراد ومقصود دکوچهای هشتاد هشتاد کرده داخل میدان عیدگاه قلعه محمد نگر گولکنده گشت بندگانعالی از ورود خبر فرحت اثر مخلص اعظم الامرا

وغیره دیگر سرداران پونا رکھوتم راؤ مقرر شده هرپاجی نایک موقوف گشت لهذا بسیار امورات درستی پذیر گردید و رگھوتم راؤ رگھوجی بهوسله راکه با اعظم الامرا ملاقات کرده بود بسیار بر سر تائید آورد و بعد چند روز که در سرداران پونا تفرقه بظهور آمد دولت راؤ سندهیه و باجی راؤ وغیره مصلحت کردند و بدریافت آوردند که این همه تفرقه و سوء مزاجی فیما بین سرداران اینجا که بهم رسیده است باعث نااتفاقی چه بوده باشد بعد استدراک و استفهام بسیار آخر الامر بدریافت آمد که همه برهمی امورات اینجا از فتنه اندازی اعظم الامرا است اگر چند روز دیگر بگذرد خرابه بسیار در دولت پنڈت پردهان راه خواهد یافت که بهیچگونه درستی پذیر نخواهد گشت پس بودن ایشان درینجا هرگز مناسب نیست ایشان را روانه حیدرآباد نمودن بهتر است دولت راؤ و باجی راؤ وغیره اتفاق کرده به اعظم الامرا گفته فرستادند که شما را علاقه بحضور بندگانعالی است و شخصی که شما را درینجا داشته است وخلاف مرضی حضور نموده او بسزای اعمال خود رسید و ما را در همه حال خوشنودی بندگانعالی که درحقیقت جدامجد ماهستند منظور و ملحوظ است و متواتر از حضور طلب شما رسیده است پس لازم است که اراده آستان بوسی حضور نماید هیچکس مانع شما نیست بلکه بخوشی و خورمی تمام رخصت میکنیم پس اعظم الامرا ازین مژده جانفزا نهایت خوشوقت شده از هر یک سردار پونا مرخص گردیده بوقت رخصت اول از باجی راؤ ملاقات نموده او جواهر عمده و خلعت فاخره داده رخصت ساخت و علی هذالقیاس از دولت راؤ سندهیه و رگھوجی بهوسله و دیگر سرداران عمده نیز مرخص شده روانه منزل مقصود گشت هرگاه بالای دریای سینا مقام نمود وکیل ناناپهرنویس با خطوط مهری مرسله او رسید یعنی بکمال عاجزنالی و الحاح تمام نوشته بود که جناب ما را از قلعه کوکن بی نیل مقصود در نفس الامر خود مقید کنانیده بحصول مقصود خویش روانه حیدرآباد گشتند مبارک است اما هرگز مناسب وقت نیست شرط سروری و سرداری و بزرگی اینست که تصفیه عاصی با همه اعیان و ارکان دولت و باجی راؤ صاحب باستصواب خود کنانیده و او ایشان را بر دولت پونا قایم کرده و عاصی را بمدار المهامی ایشان بر طبق معمول مستمر فایز

مدنی کہ خود ہم ہمونجا مدفون است موجود اند امیری بود زندہ دل خوش مزاج لطیفہ پسند سیر فکر ہموارہ در فکر جمع کردن فوج مصروف ارادہ ملک گیری تا دم زندگی داشت بذاتہ بہادر در عبادت الٰہی شب را صبح میکرد نماز پنجگانہ و نماز تہجد گاہی قضا نہ میمود قرآن شریف با نماز تہجد میخواند و اوراد و وظائف فروگذاشت نمیکرد و در تہنیت تولد آئمہ معصومین علیہم السلام نذرہا میگرفت و در تعزیت لعزا میگذرانید چنانچہ تا الی الآن ہمون طور عاشور خانہ او کہ در محرم بجال تکلف با علمہای طلائی و نقرئی و برنجی وغیرہ استاد میمود جہان پرور بیگم صاحبہ بجال و جاری می دارند و بعدہ آن بہر سند در تاریخ دانی و شعر فہمی مہارت تمام داشت شان و شوکت و صلابت و متانت و وجاہت او را احدی نمیرسید امارت بر و ختم شدہ سواری اسپ و درجوانی بجال رسانیدہ کہ ہمہ سرداران پونا نہایت پسند کردند خریدی اسپہا گاہے موقوف نکرد ہر چند درین کہ عمرش از ہفتاد سال تجاوز کردہ و جسامت بدنش غالب آمدہ بود سوار اسپ نمیشد برین ہم دو سہ بار در سواری حضرت منغفرت منزل بالای اسپ ترکی سوار شدہ برای نذر نثار پوز تا سد تالاب کہیں گہٹ آمد آن حضرت بپاس پیرانہ سالگی اش از بالای سد تالاب مذکور بزیر رونق افزا شدہ نذرش گرفتہ باز بالای سد تالاب مذکور بر آمدہ متوجہ تماشا شکار پوز شدند نعمت اللہ خان ترین جمعدار نامور کہ در سواری اسپ یکتای عہد بود کہ در یک روز سہ ہزار روپیہ در عیاشی و آشنائی چندا جی یعنی ماہ لقا سالہا خرج کردہ و پیش بند اسپ خویش از دو شالہ عمدہ کاشمیری مال پانصد روپیہ می بست و شفیع خان و محمد ماہ و ہنمو شاہباز و غیرہ شہسواران چابک سوار استاد مجموع حاضر بودہ بوقت سہ پہر روز اسپان عربی و عراقی و کاٹھیاواڑ و دکھنی روبروش میگردانیدند و گاہی ناغہ نمیگردید و پتنگبازی دوازدہ ماہی جاری بودہ برای پتنگبازی جاگیرہا بمردمان دادہ بود و نیز کبوتر بسیار دوست میداشت و ہزارہا روپیہ خرج کردہ از مکان ہای دور ہر جا کہ بہتر پیدا میشد ند می طلبید و ہمیشہ با عطریات میبود شوق حقہ و تنباکوی خوشبوی خمیرہ پسند خاطر او بودہ بروز شنبہ مرغبازی

ورسیدن ایشان متصل سرحد سرکار دولتمدار بکمال شغف وسرور از موضع تهنیت نگر عرف لالہ کوڑہ داخل قلعه محمد نگر گولکنڈہ مذکور گشته بروز ملازمت که با هشتاد هزار سوار وبار و پیاده های بیشمار آمده بود خود را معه جمعیت بملاحظه حضور آورد بعد تشرف قدمبوسی و گذرانیدن نذرها حضور پرنور را در عماری چتردار که از پونا آورده بود سوار کنانیده داخل قلعه مذکور گشتند و باز رونق افزای بلده شدند چنانچه بهادر دلخان و سید عمر خان عرف کوهی بیگ خان و صالح محمد خان وغیره همه جمعداران منجمله نوملازمان اعظم الامرا بودند و آنچه که تحایف و نفائس و جواهر وغیره آورده بود از نظر انور گذرانید چون دستاویز مهری خاص و گذاشت محالات و قلعه دولت آباد و سند ساقی چوتهه بملاحظه مبارک آورده خاطر همایون را مسرور و مبتهج گردانید در جلدوی این فدویت و خیرخواهی آنحضرت اعظم الامرا را بخطاب ارسطوجاه فرزند ارجمند وکیل مطلق مختار دولت آصفیه بمنصب هفت هزاری هشت هزار سوار و ماهی و مراتب و مورچل طاؤسی سربلند گردانید و تا تفویض شدن حویلی شمشیر جنگ که در چوک بلده واقع است برای سکونت ایشان در خلوت مبارک مقام کنانیدند در سنه یکهزار و دوصد و دوازده هجری چون بهادر معز از پونا داخل بلده حیدرآباد گشت و مزاج مبارک حضرت غفرانمآب نیز روبکمال آورده بود شادی مرشدزاده آفاق سکندرجاه بهادر و شادی شاهیار الملک و هم رسم بسم الله خوانی مرشدزاده کیوانجاه بهادر از شروع سنه یکهزار و دوصد و چهارده هجری تا رحلت حضرت غفرانمآب که ذکرش گذشته باتمام رسانیده بعد رحلت آنحضرت تا دو ماه در فدویت و جان نثاری حضرت مغفرت منزل بسر برده بتاریخ بست و هشتم ماه محرم الحرام سنه یکهزار و دوصد و نوزده هجری روز چهارشنبه بعارضه تپ محرقه که هشت روز بود در روضهٔ جنت خرامید مدت دیوانی اش بست و پنج سال و مدت حیاتش هفتاد و سه سال بوده از محدثات او در بلده حویلی قدیم که درین زمان مرشدزاده بلند اقبال میر تفضل علیخان بهادر سیف الملک فرزند حضرت جهان پرور بیگم صاحبه در همون مکان رونق افزا اند و دیگر قلعچه سرور نگر معه باغ و مقبره مالی میان متصل مکان پیر بادشاه صاحب

که بجا آن سامانی حضرت غفران مآب سرفراز بوده جهان فانی را در سنه یکهزار و دو صد و دوازده هجری پدرود نمود دویمی اشجع الملک بهادر ناظم بلده اورنگ آباد او هم در همون ایام بتفاوت چند ماه ودیعت حیات کرد سیومی که از همه نامور امیر الامرای مذکور است چهارمی امین الملک بهادر که ذکرش خواهد آمد الغرض منیر الملک بهادر در عهد حضرت غفران مآب بخطاب ملکی و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و نشان و نوبت و عماری و پالکی جهالردار و خدمت بخشیگری بادشاهی که بلال کچهری مشهور است و در عهد حضرت مغفرت منزل خدیو حق آگاه میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه نور الله مرقده چون میر ابو القاسم میر عالم بهادر بعد انتقال غلام سید خان بخدمت جلیل القدر دیوانی خاص سرفراز و ممتاز گشت صبیه دویمی خود را نیز بازدواج منیر الملک بهادر در آورده بجای خلف خویش در خانه خود داشته شریک مصلحت کلیات و جزئیات نمود بعد انتقال میر عالم او خود بخدمت دیوانی و کارپردازی سرکار دولتمدار سرفراز گردید چنانچه گذشت بعد رحلت حضرت مغفرت منزل در سنه یکهزار و دو صد و چهل و چهار هجری در جلوس میمنت مانوس بندگانعالی مدظله العالی خداوند نعمت بادشاه ذیجاه ناصر الدوله آصفجاه خلد الله ملکه و عمره به بحالی خدمت جلیل القدر دیوانی و خدمات قدیم سرفراز بوده بخطاب امیر الامرای مباهی شده سر افتخار بآسمان عز و وقار رسانید امیری بود بکمال امتیاز و شان و شوکت که در عهد خویش یکتای روزگار بوده هر کس را که نوکر میداشت دیگر طرف نکرد و باورچیخانه اش همیشه با اطعمه لذیذه گوناگون معمور اکثر باورچی ها بر ماهه دو دو صد روپیه نوکر بودند خوش مزاج شایسته وزارت حشم دوست سپاه پرور نجبا شناس سادات و حجاج و زوار ان اماکن مقدسه را که پرده خاص بیت الله شریف آورده بودند و نیز هر سال می آیند و هم سادات قلعه خیبر و امروهه را در مکان خود داشته طعامهای لذیذ عمده شبانه روز خورانیده هزارها روپیه داده باوطان ایشان رخصت میفرمود و در بیت الله شریف و مدینه منوره و نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین و بغداد شریف زادهم الله شرفهم

ولوا بازی وغیرہ وشطرنج وچوپڑ میدید وافسانہ گویان برمعمولی خود حاضر گشتہ میگفتند ہمیشہ صحبت با علما وفضلا وشعرا وحکما میداشت وصنایع وبدایع علمی خوب میشناخت ومیرسید وہمراہ سواریش کہ در دربار حاضر میشد اکثر امیران سرکار مثل نور الامرا ورفعت الملک وفرزندان دلاور الملک وغیرہ گرد وپیش پالکی اش پا پیادہ میرفتند وتا سائبان روشن بنگلہ سوار پالکی حقہ کشان می آمد وگاہی پالکی اش را چہتری نمی بستند چہتری ہای زرتار کار منقشے وکلابتون بر سرش میگرفتند وسرانجام منقش پالکی او بخرج سہ ہزار روپیہ فقط پوشش بانس پالکی تیار میشد در باریابی حضور اکثر نقل وحکایات بیان کردہ مزاج مبارک را تفریح می آورد بغیر ملاحظہ حضور احدی را خلعت سرفرازی خدمت درخانہ خویش نمیداد با حجاج وزوار ان وساکنان اماکن مقدسہ سلوکہا مینمود وزر خطیر نذر ونیاز می فرستاد ✤✤

امیر الامرا امیر الملک بہادر

نام اصلی اش بدیع الزمان خان عرف چیند اصاحب از قوم نوایت ونجابت وشرافت وسلسلہ انبیت وغیرہ بہادر معز بہمہ تا بحضرت طاؤس یمنی خواجہ اویس قرنی بارگاہ رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم میرسد چنانچہ کرسی نامہ علیحدہ معتبر دلیل این معنی است بجہتہ طول کلام باجمال پرداخت جدش میر الملک شیر جنگ از عہد حضرت مغفرتمآب نواب آصفجاہ ونواب شہید ناصر جنگ بہادر وآصف الدولہ امیر الممالک صلابت جنگ بہادر تا ابتدای جلوس حضرت غفرانمآب میر نظام علیخان بہادر آصفجاہ ثانی بمراتب بلند وخدمات ارجمند سرفراز شدہ بجاگیر عمدہ میر حاصل ومنصب ہای گزیدہ معمور بودہ کارہای نمایان بظہور رسانیدہ در ایام صوبہ داری خجستہ بنیاد اورنگ آباد ودیعت حیات نمود خلف مرحوم غیور جنگ بہادر بعد رحلت پدر بزرگوار خود وارد بلدہ حیدرآباد گردیدہ بملازمت حضور در آمدہ باضافہ منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار وخطاب سرفراز گشت وصبیہ خود را بازدواج سیف الملک ملی میان خلف اعظم الامرا ارسطوجاہ در آوردہ اتحاد دلی بہم رسانیدہ روزگار بخوبی وعزت تمام گذرانیدہ متوجہ جنان گردید چہار فرزند دلبند ارجمند داشت یکی اکرام الملک بہادر

زیب النساء بیگم زوجہ میر صاحب مذکور اوقات بسر بردہ بعد رحلت پدر ذلفقار خود جہان را در گذرانید
دویمی شجاع الدولہ مرحوم کہ ذکرش گذشت سیومی سراج الملک بہادر کہ ذکر خیرش خواہد آمد چہارمی
اکرام الدولہ بہادر نیز احوال خیر مآل ایشان خواہد آمد انشاء اللہ تعالیٰ اَلْبَقَاءُ لِلّٰہِ الْوَاحِدِ الْغَفَّارِ از
محدثات ممدوح مذکور دیوانخانہ عالیشان معہ چینی خانہ و آئینہ خانہ و باغہای دیگر بیرون بلدہ و نیز
عمارات امیرانہ از بزرگان بہادر معز در بلدہ خجستہ بنیاد اورنگ آباد کہ ہمہ بنظر این احقر در آمدہ اند
متعہد اعمارت دیوانخانہ مذکور کہ بہ چہنہ بیز الملک بہادر مشہور است در تمام شہر نظیر خود ندارد لعبد
عمارات حضور پرنور ہمین عمارت دیوانخانہ مذکور زبان زد خاص و عام است و بس + + +

امین الملک بہادر

برادر خورد امیر الامرا مسطور عرف تارا صاحب است بعد رحلت پدر بزرگوار خود غیور جنگ بہادر کہ در
سنہ یکہزار و دوصد و پنج ہجری بمقام قلعہ پانگل بوقت رونق افزای حضرت غفرانمآب بوقوع آمدہ از
پیشگاہ حضور پرنور بتعلقداری فیلخانہ سرکار دولتمدار معہ محالات سیر حاصل اخراجات فیل خانہ مذکور سرفراز
و ممتاز گشتہ کارخانہ مذکور را آن تیاری اسباب و ہوشیار و خبرداری انتظام داد کہ مزیدی بر آن متصور
نیست تا حین حیات خود در حزم و احتیاط و آبادی و افزائش تعلقات خود را مصروف میداشت
و نیز کارخانہ خانگی خود ہم بآن راستی و درستی بسر برد کہ احدی گاہی لب بشکوہ طلب تنخواہ و نان و
پارچہ نکشاد ہمہ ملازمانش مرفہ الحال دست بدعای سلامتی اش بودند و مواجب خود ماہ بماہ بلا حرکت
میبافتند در فیل شناسی و سواری فیل ید طولی داشت و ہموارہ باریاب حضور پرنور حضرت غفرانمآب
و در عہد حضرت مغفرت منزل بہ بجائی خدمت صاحب منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار و علم و نقارہ و نوبت
و خطاب ملکی و جاگیر عمدہ سیر حاصل سرفراز ماہ تقابای عرف چندا جی طوائف راسہ ہزار روپیہ ماہوار
دادہ تا حین حیات خویش نوکر داشت امیری بود صاحب اخلاق و مروت کشادہ دست عمدہ خیال

برای سکان آنجا العلما و خدام و شوکلان هزارها روپیه هر سال میفرستاد و بتاریخ هفتم ماه محرام الحرام
هر سال سوار عماری سبز معه فرزندان و اقربا شده بتزک تمام در عاشور خانه های حسنی علم و نعل صاحب
و علم حضرت موسی بفرط اعتقاد میرفت و نذرها از نقد و علمهای طلا و نقره و دهی ها ی طاش وغیره
میگذرانید و یک صد و بیست دیگ و بیه غسل داده در پارچه سفید بسته آورده در هر عاشور خانه های
مذکور از دست خود در صندوق غله نذر داخل مینمود و بجیاء خیرات هر روزه اش فی آدم سه فلوس هر قدر
که هر روز جمع شوند میداد ند چشم مروت خوش گفتاری قدردانی مردم خاندانی بر آن امیر عالیخاندان
ذیشان ختم بوده تا حین حیات خود صوبدار بهاد و خدمات بزرگ سرکار و خطابها مردم کم مایهٔ ذلیل
و خوار سرفراز نمودن نداو سخن حق اینست که از رحلت امیر الامرا امیر الملک بهادر امارت از صفحه
روزگار خصوص از اقلیم دکن برخاسته اما بفضل آلهی و از الطاف بغایات خداوند نعمت آنچه خصایل
پسندیده و افعال حمیدهٔ خاندانی است همه در ذات سراج الملک بهادر خلف الرشید مرحوم مغفور موجود
اما بقول شاعر شعر تا در نرسد وعدهٔ هر کار که هست + سودی ندهد یاری هر کار که هست انشاء الله
تعالی بروقت مقرری که در بارگاه جناب اقدس ایزدی قرار یافته بلا شبه و شک بظهور خواهد آمد که نظر توجه
خداوندی همواره مبذول حال خود دارد لیکن وقت موعود رسیدن ضرور الغرض امیر الامرای
موصوف بتاریخ هفتم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و دوصد و چهل و هفت هجری در غم والم جدائی فرزند
جگر بند کلان خود شجاع الدوله محمد علی صاحب که بصفات موصوف بود دفعتاً از عارضه سوء الهضمی در عرضه
سه روز رحلت نموده در دائره میر مومن استرآبادی قطبشاهی در پهلوی پسر مرحوم خویش مدفون گردید
تاریخ رحلت بهادر معز اینست قطعه صاحب منزلت منیر الملک + یافت اندر بهشت چون رحلت +
سال تاریخ گفت هاتف غیب + مومن پاک داخل جنت + چهار پسر انش بودند یکی اشجع الدوله که او
مهین پور بوده از ابتدای تولد و شباب در سایه عاطفت جد مادری خود میر عالم و جدهٔ خویش

زیب النسا

جاگیر بدستور بحال و برقرار دارند انقدر عنایت کبری موہبت عظمی در سلف ہم شاید بحال کسے فدوی بظہور نہ آمدہ باشد معہذا امیر یست ذی اخلاق مروت شعار کشادہ چشم ذی ہمت دست تبذل بدرجہ دراز دارد کہ احدی را بدون حصول چیزی بچیزی خالی نمیفرستد شیرین گفتار انداز طبیعت خود را برانداز طبیعت بزرگان خویش داشتہ بجمیع صفات موصوف و در شکر پرداخت خداوند نعمت مشکور است چون مراتب پرداخت بحال امیر الامرا حضور پرنور را ہموارہ منظور نظر عالی بود لعد رحلتش بدستور در پرداخت اینخاندان فدویت نشان آنچنان نظر الطاف شاہانہ بحال و برقرار است کہ بتحریر و تقریر نمی آید صاحب منصب مناسب و خطاب و نوبت و جاگیر وغیرہ بجمیع مراتبات سرداری و امارت سرفراز و ممتاز است +

اعتصام الملک بہادر

خلف اعتصام الملک بزرگ منشی میر حیدر خان بہادر منشی حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بہادر آصفجاہ ثانی نور اللہ مرقدہ نام اصلی اش میر عباس علیخان بہادر است آبا میر حیدر خان بہادر منشی مذکور از بلدہ خجستہ بنیاد اورنگ آباد و قلعہ مبارک دولت آباد کہ قلعداری قلعہ مذکور از وقت بادشاہان تیموریہ درخاندان بہادر معز بود وارد بلدہ حیدر آباد شدہ بموافقت شیر جنگ بہادر و رکن الدولہ بہادر مدار المہام سرکار کہ از وقت بزرگان طرفین اتحاد ہا داشتند بارباب حضور پرنور گشتہ بمساعدت طالع بلند و نصیبہ ارجمند بخدمت منشی گیری حضور پرنور کہ پاکیزہ روزگار گفتہ اند سرفراز و سربلند گردیدہ بمرتبہ مصاحبت و تقرب رسید کہ رشک امیران دربار شد و بلکہ ہمراز حضور پرنور بودہ صاحب منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار و علم و نقارہ و پالکی جہالردار بجاگیر عمدہ بسر حاصل نیز سرفراز گشت و تا رحلت خود معمور کار و بار خدمت خویش بود و بعد ازان در عہد حضرت مغفرت منزل چون عالم پیر از سالی بدرجہ بود کہ قریب ہشتاد سال رسیدہ خدمت دار الانشائی را بفرزند کلان خویش رشید الدولہ بہادر از پیشگاہ آنحضرت سرفراز کنانیدہ خود در عالم انزوا در عبادت معبود حقیقی در سنہ یکہزار و دو صد و سی و پنج ہجری عازم خلد برین گردید امیری بود

بجمیع صفات امیرانه موصوف دو خلف لایق بزرگ و یک پسر صغیر در وقت خویش داشت بزرگتر از ینها
موسوم بخان الصاحب روبری پدر خود قضا نمود بهادر مذکور در غم و الم خوانیش حرکات جنون پیدا
کرده در ہمون حال در سنه یکهزار و دو صد و چهل و سه ہجری عازم ملک بقا گشت پسر دویمی بنام
درگاهی صاحب المخاطب بدرگاه قلیخان بهادر بعد رحلت پدر در حالت بیماری صعب ضعف اعضا اراده
حج و زیارت نموده زندگانی تمام خود قریب بست لک روپیه از نقد و جواهر همراه خویش برداشته عازم
حسنات باتفاق سید عاقل خان بهادر که باهم اتحاد بسیار بود گردید و توبه نصوحه نموده متوجه عبادت
معبود حقیقی گشته چون بمقام بڑگاؤن که متصل پونا یعنے سه منزلی پونا است رسید طاقت اعضا
بالکل نمانده در ہمون مقام در سنه یکهزار و دو صد و چهل و شش ہجری بدار البقا خرامید و در ہمون
جا مدفون گشت اثاث البیت و نقد و جواهر بر طبق وصیت او در علاقه صاحبان انگریز بمبئی امانت
است بعد رسیدن پسر صغیر امین الملک مرحوم موسوم به امین الدوله بسن رشد صاحبان انگریز مذکور به او

خواهند رسانید

اکرام الملک بهادر

نام اصلی اش صفدر صاحب خلف چهارمی امیر الامرا امیر الملک بهادر است در عهد حضرت مغفرت منزل
مشغول پرداخت پدر بزرگوار خود بوده گاه گاهی بتقریب عیدین و نوروز حاضر دربار جهان مدار
میگردید و در عیدین بندگانعالی مد ظله العالی تا بودن پدر ذی قدر خویش مورد الطاف شاهانه
گشته بخدمت خانسامانی سرکار دولتمدار مشرف و مباهی شده شبانه روز در اطاعت امر خداوند نعمت
دقیقه فروگذاشت نمیفرماید چون خساره باید داد سپاه و قرض خواهان از ارتحال مرحوم مذکور امیر الامرای
مسطور عاید حالش گردید اعلیحضرت حضور پرنور نظر بر فدویت و جان نثاری و قدامت قدیمانه بزرگانه
بهادر معز از خزانه عامره سرکار دولتمدار لکهو کهار روپیه مرة بعد اولی و کرة بعد اخری مرحمت فرموده

جاگیر

ملخص: نام اصلی حسین علی خان بهادر المخاطب به ذو الفقار جنگ محسن یار الدوله مشهور به صفدر صاحب سن ولادت سنه ۱۲۴۰ ہجری در ۱۲۶۴ سن ... موسوی

وجاگیر عمده محاصل بسیار مقرری مورد الطاف شاهانه و مصدر عنایات خسروانه گردید و سر عزت و وقار با سمان
اعتبار رسانیده در سایهٔ عاطفت خداوندی معمور کار و بار محولهٔ خویش است امیریست صاحب شان و شوکت
و وجاهت که درین زمان هیچ امیر بصلابت و شوکت او نمیرسد با اخلاق حمیده و اشفاق پسندیده و بمراتب
اعلی از خداوند نعمت برگزیده هر کس که باو رجوع کرد دیگر محتاج خانهٔ دیگری نشد اقربا پرور ترحم شعار همواره
از خیرات یومیه سادات و حجاج و زوار و نجبا و ارباب استحقاق و پیرزالان بطاقت را که بدست خود دست
بدست بی اعتماد و نعهد غیر میدهد مسرور و بدعای ازدیاد عمر و دولت حضور پر نور معمور و در عبادت الٰهی
از چهار گهری شب مانده مصروف تهجد گذاری گاهی بی وضو نمیباشد چشم از خورمی حال خلائق خورم
و از رنج احوال مردم متفکر در فکر رسانیدن راحت و از درستی امورات دوستان خوشدل کینه و حسد و
بغض و چشمک زنی و اشاره و بشاره فتوری و مفسدی استغفر الله در مزاج خیر امتزاجش بلکه در محفل ادبیانه
اش هرگز هرگز نیست محض ناپسند است تا بشکوه و غیبت چینی بعضی مر بعضی چه رسد از نماز صبح تا اراده دربار
سوای ذکر و بیان آیات کلام مجید و احادیث و ذکر پادشاهان عالی تبار خصوصاً همواره ذکر علو مراتبات
و درجات خاندان عالیشان آصفیه رطب اللسان و در بیان الطاف بینهایات حضور پر نور در بارهٔ خود
عذب البیان است از عطر مالی بسیار شوق نه بذات خود بلکه علی رؤس الاشهاد در خوشنویسی و انشاء
پردازی یکتای عصر خصوص در تحریر کلام مجید ثانی شاه مسکین مغفور تواند گفت چنانچه بسیار مردم را لسعادات
حسنات تحریر قرآن شریف خوشنویس گردانید عاصی محرر اوراق نیز از ادنی التلامذهٔ بهادر موصوف
است که هیچ محنت نکرده معهذا در علم تیراندازی و صنایع و بدایع آن فرد فرید روزگار هر روز تودهٔ مشق
تیراندازی در خانهٔ خود تیار کنانیده بلاناغه با تمامی تیراندازان عصر مشغول حسنات است صبح و شام
طعام لذیذ با برادران و اقربا و رفقا و سادات و حاجیان و زواران و اکثر محتاجان را که کسی نزد خود
بار نمیدهد و نیز هر کس که از صادر و وارد مجلس باشد میخورد هیچکس خالی نمیرود اگر برود طلبیده آدمان خود

که در دربار جهانمدار مانند او هیچکس چه در خوشوضعی وچه در اصابت رای ومتانت خرد که همواره شریک مصلحت
کلیات وجزئیات حضور پرنور بود وچه در علم وفضل وکمال که در انشا آرائی بی مثل وبی مانند خود بوده
بنظر نه آمد اقربا پرور خداپرست اوقات معمور فرد دفتر بد منتخب روزگار که اگر زمانه صد سال دیگر چرخ زند
هیچو امیر بصفات مذکوره بنظر آید بلکه نه آید اما میر عباس علیخان بهادر خلف سیومی بهادر موصوف منشی
میر حیدر خان بهادر مرحوم چون از بدو شعور وابتدای حال آثار شادت وحوصله بلند از ناصیه عالیش
هویدا بود در عالم صغر سن هم ناپسندیده راهرگز نمی پسندید وهمیشه خود باادب می نشست واز بی ادبی
نفرت تمام داشت در عهد حضرت مغفرت منزل در سنه یکهزار ودو صد وسی وسه هجری منظور نظر خاقانی
ومشمول عواطف سلطانی گشته بداروغگی دیوانخانه عرض مکرر بتجویز آنحضرت سرفراز وممتاز گردیده بمدارج
اعلی رسید وهمیشه معتمد کلی بود ودر همه باب در امورات سرکار علی الخصوص درنادرستی معامله مرشدزاده های
بلند اقبال صمصام الدوله بهادر ومبارز الدوله بهادر چه در وقت تغیری وروانگی ثابت جنگ رسل صاحب
وکیل انگریزی درباره طلب مرشدزاده های مذکور از قلعه بلده براجه چندو لعل مهاراجه بهادر وچه در انتظام
مزاج آوری حضور پرنور که هرگز اقبال نیفرمودند آنچه بهادر معز مساعی جمیله بکار آورد واظهر من الشمس است
وعلی هذا القیاس درنادرستی مزاج خاص آنحضرت درباره تشخیص مرض ودوا وتجویز غذا برطبق ایمای حکما ونیز
در احتیاط اشیاء مضره چه اندرون محل وبیرون از آن معتمد سلطانی فدویتها وجان فشانیها ونمک حلالی
بظهور آمده که تا حال مانند آفتاب روشن نزاست تا رحلت آنجناب بخدمت متعلقه خود مامور بوده بجواهر گران بها
ودو شاله بیش قیمت یکهزار روپیه باکار کلابتون کشمیری دست مبارک خاص سرفراز ومشرف ومباهی گشت ودرین
عهد میمنت عهد بندگانعالی خداوندنعمت عالم پناه خورشیدکلاه حق آگاه ناصرالدوله بهادر آصف جاه
ادام الله اقباله وعمره بهجالی خدمت عرض مکرر باضافه منصب وخطاب جنگی ممتاز جنگ ودولائی اعتصام الدوله
واعتصام الملک با نوبت وسه ساله سواران وعلم ونقاره ونشان وعماری وپالکی جهالردار وعطای جواهر اعلی

مهر وجاگیر

تہ نشین گشت وعابد سپہر باوجودیکہ از ابتدای آفرینش در رکوع است از رشک غلطانی این سبحہ از شبنم
اشک حسرت ریختہ اللہ تبارک وتعالی بمقتضای الدال علی الخیر کفاعلہٖ ثواب تہلیل وتسبیح
بروزگاران معاون خیر روزی کناد تا زاہد نیلی پوش فلک بسبحہ انجم در ورد تقدیس وتہلیل است
رشتہ عمر تا بقای لیل ونہار درتزاید باد

رقعہ دیگر در ارسال دستار

از روزیکہ خامہ بدائع نگار صنع لم یزلی رقم ہستے کائنات از گنجینہ عدم بر صفحہ شہود نگاشت بمقتضای
حکمت بالغہ ہر شی را بقدر قابلیت استعداد بزینتے کہ مافوق آن متصور نباشد بمدلول آیہ وافی ہدایہ
مَا تَرٰی فِی خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرٰی مِنْ فُطُوْرٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ
اِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَّهُوَ حَسِيْرٌ بقسمے مزین گردانید کہ عقول عقلای زمان کہ رسد شناسان عالم ملکوت
اند از احصای کنہ آن بعجز معترف بل بقصور مقر اند از آن جملہ صفحہ سپہر را بزینت کواکب وشاخ اشجار را
بزینت اثمار وسر مردان را برونق دستار آرایش تازہ وپیرایش بی اندازہ عطا فرمودہ پس بہتر از
دستار مردان را زینتی نیست خصوص وقتیکہ از دوستی بطریق تحفہ برسد بجا توجہ از دل اخلاص منزل برآید
دستار مرسلہ وصول بہجت شمول نمودہ سر دست اخلاص را وقف تسلیم ونیاز ساخت حبذا دستار کہ ہر تارش
بدل فریبی مرغ دل کردار دام صیاد بردہ بلکہ چون تار شعاعی آفتاب تسخیر عالمی نمودہ شاید از سویدای
دل وکافور شمع سفیدی تار پودش را منسوخ نمودہ اند کہ از نظارہ اش ظلمت چشم بیندگان روشن
درخشیدنست تارش برای دفع عین الکمال بمثابہ جوشن اگر صفائی آنرا حریر بیند بگر سرزنش میگرداند
واگر کتان از ملاحظہ اش بہرہ مند میشد چادر خود برماہ میدرید کلاہ خسروی را اگر باین دستار بدل
نماید رواو ہیچک قرص ماہ را در پلہ اش سنجد سزاست خلاف جمہور اگر آرایش دست خواہم میتواند شد
کہ سر را از نسبتش شرافت ودست را از بیچیدنش گرامی حاصل شدہ اللہ تبارک وتعالی تا زمانیکہ

فرستاده تا به آمدنش دست بلقمه دراز نمیکند شوق اسپان عربی و عراقی و کاٹھیواڑی و دکھنی و فیلان
تیز رفتار بسیار و بر اهتمام مراتب و اسباب و زیور و مراتب سادات و حجاج و زواران اماکن مقدسه را در سالتمام هزارها روپیه
داده روانه میفرمایند و در بیت الله شریف سبیل آب دوازده ماهی مقرر نموده اخراجات آنرا هندوی کرده بار سال می آرد
که مردم هفت اقلیم دعای خیر میدهند و این همه امور حسنات را محض در اعتقاد خویش برای ازدیاد عمر و دولت خداوند نعمت خود
حضور پرنور دام اقباله بحال و برقرار دارد نه برای حصول حسنات ذات خویش از جمله آن مرمت مسجد جامع
بلده حیدرآباد است که بعد امتداد مدت از سر نو تعمیر شکست و ریخت پرداخته کٹھره چوبی برای احتیاط
در هر طاق و رواق مسجد مذکور نصب کنانید که حالا موجود است و صحن مسجد از آهک ریزی چنان
هموار گردانید که نمازیان را هیچ جهه اذیت نیست و از محدثات آن منبع خوبیها عمارات بلند با فرش و مساند
متعدد و دو باغ دلکشا معه چاه عمیق بر سر راسته کوه مبارک که خلقت خدا آب شیرین و اهل عرس و
مسافران روز و شب میخورند و محظوظ میشوند و باغ دیگر در قلعچه سرور نگر بازیب و زینت مکان و اشجار
دلچسپ الغرض زبان و قلم در توصیف آن منبع کرم طاقت تحریر و تقریر ندارد و شمه از آن با ظهار آورد
از جمله انشاپردازی آن مجمع کمالات فقرات چندکه یادداشت بتحریر در آورد که یادگار است

رقعه در رسید ارسال تسبیح

و سبحان الله زهی معبود حقیقی که عبادتش نتیجه ظهور کائنات و طاعتش مطیعان را سبب نجات پس ورد
تهلیل و تسبیح همه ذی عقول را از جمله واجبات چون سهو و نسیان که لازمه ماهیت انسانیت اکثر اوقات
از آن غفلت رو میداد لهذا جناب مقدس نبوی علیه و آله و اصحابه صلوة و السلام که طبیب بیماران معصیت
کار است سبحه را بذکر یاد آلهی و تازیانه نفس سرکش ساخت پس من سرگردان تیه ضلالت در تلاش آن بود که
تسبیح مرسله مانند آیه رحمت از آسمان مکرمت شرف نزول بخشید حقا که این تسبیح اگر بدست سبحان فلک رسیدی
بر هر سبحه آن کواکب را نثار کردی و از مشاهده آبداریش گوهر التفا بحجاب نکرده در دریای عمان

بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَیٰ خالی از حسنات وعاری از برکات نخواهد بود تا زمانیکه فلاطون این خم در باده پیمایی ایام ولیالیست پیمانه نشاط لبریز باده مسرت وانبساط باد

رقعه در ضلعه انشا آرای

از آنجاکه منشی تقدیر ایجاد کائنات را وابسته لوح وقلم گردانید وبر افراد لیل ونهار بمداد قدرت رقم تقدیرات مثبت ساخته وبدون پای چوبین قلم اسرار درونی دورافتادگان طریق محبت حجاب خفا از روی برمیدارد ودر رشته زلف منوره مطالب بدست دلدادگان سلسله مودت در نمی آید پس همه ذوی عقول را از تحصیل آن گذیری نیست بناءً علیه دل نیاز منزل چون سر بر خامه در وادی تلاش نواسنج تمنای حصول مقصود بود شعر ولهاهمه در نشیمن راز ٭ بر کلید نگر اندیر تو انداز ٭ قلمهای مرسله مانند شاخهای شکیچه یک قلم صفحه خاطر را نقوش مودت رشک بوستان گردانید وبعضے ازان بی شائبه تکلف مانند نگاه عشاق در تسخیر قلمرو معانی افواج مطالب زیر حکم خود آورده از نهایت راستی ووفاق باوجود دوزبان از یک جهتی گاهی کلمه دوئی ازان ظاهر نگردد واز اعتقادش چه نرقیم نمایم که هزاران مطالب محول او میگردد بحیز خموشی لب وانمیکند واز غایت عجز باوجودیکه روشش کحل الجواهر دیده بینایست داغ سیاهی بر جبیه کشیده سر از سجود اطاعت برنمیدارد نُوْنْ وَالْقَلَمِ از شان او آیتی جَفَّ الْقَلَمُ از کتاب کمالش حکایتی است تا افراد سیاه وسفید لیل ونهار بنقوط کواکب زینت بخش صفحه سپهر است عنان کمیت تیز خرام قلم از مجره دوات بمرادات اهل زمانه بدست آن شهسوار میدان مردی ومروت باد بالنون والصاد

رقعه در ارسال کمان

کمانیکه در دلربای مانند ابروی خوبان جلوه نما بلکه چون هلال نو ضیابخش دیده پیر وجوان از کمان خانه عنایت باین گوشه نشین کاشانه محبت رسید از ملاحظه رنگ نسبتش من حلقه بگوش مودت را حلقه وار سرگردان صنع صانع حقیقی ساخت بی شائبه تکلف تیر مژگان دلبران که در اماج خانه دل عشاق

سر در گرد دستار است آن سرکردهٔ ارباب دانش و سرکرده ارباب بینش را بسرفرازی جاوید مسرت بخش دارد

رقعه دیگر بحکیم شفائیخان معتمد الملوک قلمییافت

از انجا که حکیم علی الاطلاق جلت آلاؤه و عمت نعماؤه که ترکیب بخش مزاج انفس و آفاق است وجود عالم را
بمضمون هدایت مشحون وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون از سویدای عدم بعرصه شهود آورده
بمصداق وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم مترنم گردانید و بنی نوع انسان را
ودیعت فیض لم یزلی بوه بجلیه خلق الانسان فی احسن تقویم جلوه گر ساخت درینصورت عبادت خالق
ما تشاء بر هر فردی از افراد انسانی واجب و لازم و ترک آن موجب خسران نوع آدم است و حصول
آن سعادت که تکمیل نفس انسانی عبارت از آنست موقوف بر تعادل مزاج عنصریست هرگاه حضرت واهب العطا
بافردی از آن افراد برگزیده بخلعت من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا بر نواخته مصدر فیض عام و مظهر حسنات تام
گردانید پس همه ذی عقول را باید که وجود او را از جمله مغتنمات پنداشته شکر آن بر خود لازم دانند و آن
موهبت عظمی درین عصر و زمان ذات فایض البرکات آن جالینوس الزمانیست که آئینه دل صفا منزل
جامع حکمت علمی و نظریست بلکه نظری درپیش نظرش صفریست پس چنانکه بر سایر مستفیضان شکر این موهبت عظمی
عموماً لازم گشته بر ذات آن مصدر حسنات خصوصاً واجب و متحتم است و متوجه اصلاح احوال مردم شدن
در حقیقت ادای شکر نعمت الهی کردن است خصوص توجه بر احوال دوستان یکرنگ موجب حسنات و باعث
برکات لا تعد ولا تحصی است آمل زمانه از دست کشاکش معده در آزار و محض به تنگی آن گرفتار
اگرچه تقویت این بیت الداء هر قدر کم شود موجب زیادتی صحت است لیکن توسن نفس ما پابجلان
علایق دنیا را اگر از ضعف استرخای عنان شود متحمل بار گران عبادت نمیتواند شد بنابران تقویت
او واجب نظر را اگر از نوشدارو عنایت و گلقند اخلاق بمعالجه پردازند بمصداق لقا و لوا

بالبر

نام اصلی اش غلام حیدر خان بہادر است از قوم نوایت بزرگانش ہموارہ بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسیدہ کارہای نمایان بظہور آوردہ اند و بتعلقات لکھہا روپیہ معمور کار و بارہا گشتہ نام نیک بر صفحۂ روزگار گماشتہ اند و او در عہد حضرت غفران مآب بخطاب خانی و منصب مناسب سرفراز گردیدہ از پیشگاہ حضرت مغفرت منزل ستین خدمت گذاری مرشد زادہ آفاق ناصر الدولہ بہادر گردیدہ تا جلوس میمنت مانوس آنحضرت شبانہ روز حاضر جناب بودہ بخدمت داروغگی فیلخانہ و فراشخانہ وغیرہ خدمات دیگر معمور گشتہ مورد الطاف ماند چون سریر دولت خداداد بیزوال از جلوس آنحضرت رونق تازہ یافت از پیشگاہ خلافت بسرفرازی خطاب بہادری و جنگی و اضافہ منصب چہارہزاری دوہزار سوار و تعلقجات لکھہا روپیہ معہ دیہات جاگیرات محلات و مقطعجات ہزارہا روپیہ مبلغ خطیر و بر رسالہ جوانان بار قدیم علاقہ رعد جنگ بہادر خانزاد سرکار ممتاز و مباہی گشتہ مبذول بذل و عنایت خاقانی است امیر سیست کشیدہ مزاج کم گو پر فکر است کردار راستی پسند ہر کس کہ زبان داد دیگر ماند و رود قیامت تغیر پذیر نیست اخلاق حمیدہ و اشفاق پسندیدہ اش عالمی را در گرفتہ و ابستہ ہمت عالیش گردانید کشادہ دست شگفتہ جبین خندان رو خوش ظاہر و نیک باطن رحم دوست با اراذل متنفر و با نجبا مبشر بلند حوصلہ سیر فکر مآل اندیش رموز دان خفی و جلی مرتبہ حوصلہ اش بآن مرتبہ رسیدہ کہ ہموارہ شریک مصلحت کلیات و جزئیات خداوند نعمت است ہر خدمت جلیل القدر کہ از پیشگاہ خاقانی سرفراز شود بآن حوصلہ سر انجام دہد کہ مزیدی بر آن متصور نباشد عقل سلیم و رای مستقیم او منشاء کارہای عمدۂ دیگر است کہ در فہم خردمندان روزگار مرتسم خاطرہاست العاقل یکفیہ الاشارہ پس چرا کہ بفضلہ جمیع کمالات صوری و معنوی کہ لازمۂ بزرگ منشان عالی فطرت است ہمہ در ذات آن منبع کمالات موجود اما بقول ✣

شاعر غنچہ بر وقت خویش گل گردد ✣ گو کند سعی باغبان بسیار ✣ ہموارہ بعلاقہ ہای خود خبردار دربار باب و معتمد کلی سلطانیت

تا فاق و فان نشسته از شست همین کمانست و نقاش ازل قوس قزح را نظیر رنگ همین کمان
رنگ آمیزی نموده اگر تار زنگه صرف چله این نماید رواورگ ولی دلدادگان توده بلا را در پی این بکار
برندسز است قبضه اش مرکز دائره ظفر و ترکش شهباز فتح را شهپر چله اش لنگر سفینه دریای وغا
و فاقش مانند قطب فلک لطیرین فیروزی سیما ناوکش چشم زره را مژگان و خدنگش صرف قضا را از جان
اگر اسفندیار را بدن تیر این نماید لب سوفار زبان پیکان را چون لب معشوق بوسد و شیر بیشه وغا
از سهم آن خون نابه جگر نوشد غرض از روزیکه قوس قزح زینت بخش حمایل سوار نیلی خنک فلک است
چنین کمان از استاد ازل یاد ندارد تا تیر شهاب ثاقب از قبضه کماندار قدرت در کشاد است اعدای
بی سر یکسر بقربان بلکه چون تیرهای ترکش زیر دست فرمان باد + + + + + + + +

رقعه دیگر

از آنجا که سحاب نیسان از همت بلند به تشنه لبان صدف از آبیاری خود دریغ نکرده و آفتاب عالم تاب
از پرورش سنگ خارا را با وجود علو مدارج صرفه نموده قادر علی الاطلاق و خالق بی نیاز قطره را
بگوهر و جرم سنگ را بلعل مبدل ساخته تا زبان روشن بیانی ضیا بخش نام مربی در عالم باشد نظر بر این اگر
از ابر نیسان بکرمت آن بحر مواج باین تشنه لب قطره داران آفتاب آسمان مرحمت باین سنگ خارا
جوهری نصیب گردد و در نظر اهل بینش که دقیقه شناسان رصد آفرینش اند ابر و از منبع سحاب و درخشانی
از چشمه آفتاب است خصوص درین اوقات که ابر گوهر بار با وجود سخای ذاتی بجای گوهر از اشک حسرت
هم مضائقه کرده اگر آب سحاب آسمان همردی و مروت و آب آفتاب فلک همت و سخاوت نیز بوضع زمانه
پردازند صدف دست امیدواری برنگ سفال و شیشه دل عقیدت سگالی از سنگ حوادث پامال
خواهد شد

اقتدار جنگ بهادر

بسیار در عاشور خانہ بنا کردہ خویش استاد میکرد کہ در دہ شب البتہ از بست پلہ روغن سیاہ کم خرج روشنی
بنیگر دید چون بشب نہم سواری مبارک ضریح مذکور برمی آورد بردارندگان پنجہ ہا و پنجشاخہ ہائے
روشنی از عاشور خانہ ایشان کہ متصل دروازہ پل است تا اطراف گرداگرد چار منار و چوک بازار کسارہٹہ
وغیرہ سراسر راستہ پہلو بہ پہلو پنجہ ہا در دست گرفتہ بجای خود ہا تا برگردیدن ضریح مذکور و رسیدن
بعاشور خانہ خود می استادند و سواری ضریح از اندرون روشنی معہ ہزارہا خلق اللہ تعزیہ کنان
میرفت و پیش پیش ضریح مبارک بہادر مذکور بلباس سبز جامہ و دستار و دوشالہ سیاہ ہاتی پاپیادہ
کمر بستہ حقہ پیچوان بتکلف تمام بدست خود گرفتہ سینہ زنان با ہزاران مردم چنان میرفت کہ وجاہت
سیادت از چہرہ منورہ او کہ سرخ و سفید رنگ بود در لباس سبز مانند آفتاب در مزرعہ سبز فلک میدرخشید
و دو نقارخانہ عالیشان بزرگ کہ با الایش نقارچیان و شہنہ نوازان خوش صدا معہ اسباب نوبت
و دیگر روشنی شمع بتیہا و کنولہا معہ نقارہ کلان دمامہ کہ برہمون نقارخانہ روان داشتند میتواختند
و قریب چہار صد بھوئیان ہر دو نقارخانہ را دوش بدوش برداشتہ پیش پیش ضریح مبارک در جلو
میبردند از ملاحظہ اش حالتی میگذشت کہ از بیان آن دل شنوندہ مضطر میگردید و تسلی نمییافت بغیر
دیدن آن قریب یک لک دوازدہ ہزار فتیلہ معمولی روشنی در آنشب بخرج می آمد ہرگاہ ضریح مبارک
برمی آمد از اعلی تا ادنی از امیر تا فقیر زن و مرد بلکہ طفل شیرخوارہ صغیر تا شیخ کبیر از حاملہ و غیر حاملہ تا پیر زال
صد سالہ برای دیدن ضریح افتان و خیزان می آمدی و میدیدی از وقت احداث بلدہ حیدرآباد
تا الی الآن ہیچ عصر باین صورت تکلفہا مجلس تعزیہ برداری نکردہ و نخواہد کرد معہذا بروز دنگل مرثیہ
خوانی مرثیہ خوانان تمامی بلدہ را طعام لذیذ حلیم و قورمہ میخورانید و شیرنی وغیرہ لوازمہ معمولی دنگل معہ قہوہ
با کٹورہای نقرہ بوزن شش شش روپیہ کہ بجای حباب در عاشور خانہ نصب میگردید بروز دنگل بہر ہر
جماعت یک کٹوری میداد الغرض ہزارہا روپیہ بخرج عشرہ محرم و تیاری عاشور خانہ و تعزیہ داری امام علیہ السلام

اشرف الدوله بهادر

نبیرهٔ اشرف الدوله بهادر مرحوم که قلم را طاقت تحریر ستوده خصالی آن منبع اخلاق وکرم بالکل نیست فرشتهٔ قدسی نژاد در قالب انسان در آمده بود واو خلف ارشد داور الملک بهادر ولد شرف الامرا بهادر برادر رکن الدوله بهادر مدار المهام سرکار حضرت غفرانمآب بوده که زبان در توصیف این خاندان سعادت نشان بعجز معترف اما اشرف الدوله حال ولد میر موسی خان مرحوم است پسر اشرف الدوله مرحوم مذکور که او در عین عالم شباب جهان فانی را پدرود نمود که خلقتی را افسوس است مگر مشار الیه بعد رحلت پدر خود از پرتو افضال خداوندی بجاگیر سیر حاصل قدیم وخطاب ومنصب موروثی وکارخانجات قدیمانه سرفراز شده مامور کاروبار معمولیت امیریست که در عالم ابتدای شباب اخلاق بزرگانه دارد رفیق پدر در بام دمان او ویب هم صحبت و با الفا ر نا سطبوع کشاده همت خوش وضع خندان رو بجمیع صفات امارت قدیمانه خویشش موصوف

اسد نواز جنگ بهادر کوکه

برادر خرد جعفر یار جنگ بهادر کوکه نام اصلی اش میر حسن علیخان است نسبش از سادات خراسان که میر مهدی رضوی والد ایشان مشهدی بود مفصل در ذکر احوال جعفر یار جنگ بهادر کیفیت ایشان هم بارقام خواهد آمد آما میر حسن علیخان مذکور در عهد حضرت مغفرت منزل خدیو حق آگاه سکندر جاه بهادر که نسبت کوکلتاشی با آنحضرت داشت در عالم مرشدزادگی همواره بجناب حاضر بوده بعد سریر آرای آنحضرت بدرماهه دوصد روپیه ذات و پنجاه و دو سواران صرف خاص و دوصد جوانان بار پلٹن و یک صد جوان بارگیر اشراف سرفراز گردیده همیشه باریاب حضور پرنور بود و سوای این از دیوانی سواران و بارگیران و جوانان بار پلٹن قریب سه صد نفر معه جاگیر هزارها روپیه معاش دیگر میداشت ضریح مبارک جناب سید الشهدا علیه السلام از نقره ده هزار روپیه تیار کنانیده در عشرهٔ محرم الحرام بار روشنی ٹٹی های

۲۴ مرلیبار

خلف مرحوم مذکور نام اصلی اش میر عبد علیخان بہادر است بعد رحلت پدر خود در عہد حضرت مغفرت منزل بجمیع کارخانجات
سرفراز و ممتاز گردیدہ بر طبق معمول مرحوم عمل کردہ ضریح مبارک استاد میمو و دو سال موافق معمول سواری
ہم برآورد بعد رحلت حضرت مغفرت منزل بقدر استطاعت خود روشنی ہم میکند وہمہ امور بحال دارد اما
سواری موقوف است درین عہد از پیشگاہ حضور بخطاب و منصب پدری سرفراز و بہ بحالی جاگیر مورد الطاف
وہموارہ حاضر دربار جہاندار صاحب اخلاق کشادہ مزاج عیش پسند بصفات بزرگانہ خود موصوف و مشہور
روزگار است

امیر الدولہ بہادر

خلف امیر الدولہ شہامت جنگ مرحوم ولد شہامت جنگ محمد طاہر خان بہادر کوکہ حضرت غفرانمآب میر نظام
علیخان بہادر آصفجاہ ثانی کہ ذکر خیرش مشہور آفاق است و امیر الدولہ کلان در عہد حضرت مغفرت منزل سکندر
جاہ بہادر بعد تغیری و انتقال اعظم الملک محمد عظیم خان خانساماں بسرفرازی خانسامانی حضور ضمیمہ خدمت
موروثی جواہر خانہ خاص سرفراز و ممتاز بودہ اوقات خویش بسر برد بہایت نفیس مزاج از آنجا کہ دست بیعت
ارادت بدست حضرت شاہ غلام علیصاحب فرزند حضرت شاہ موسی صاحب قادری دادہ بود و بدرجہ
خلافت رسیدہ لہذا ترک لباس کردہ منزوی گشتہ بعد چندی ودیعت حیات نمودہ روبروی روضہ منورہ
آنحضرت در مقبرہ نو احداث خود مدفون گردید اما امیر الدولہ بہادر حال در عہد حضرت مغفرت منزل بمصاحبت
وخدمت جواہر خانہ وخانسامانی از وقت انزوای والد خود معمور و حاضر کار و بار دربار جہاندار شدہ مورد الطاف
شاہانہ گردید و درین عہد حضور پر نور دام اقبالہ نیز بدرجہ قدیم بحالی خدمات وجاگیرات قدیم کوکٹ پلی وطاہر
خان پیٹہ وغیرہ دیہات ہزارہا روپیہ سرفراز امیر نیست بسیار نفیس مزاج خوش اختلاط و پر اخلاق صاحب سلوک
با احباء و نجیب شناس قدردان کمال و اہل کمال صاحب منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار از علم ونقارہ و نوبت و پالکی
جہالردار نیز سرفراز و ممتاز و مشرف است سلیقہ خاندان بہادر معز کہ نام نامی اصلی اش محمد بدر الدین خان

صرف میکرد کہ در تمام اقلیم مشہور تر است و مخفی نیز آنقدر خیرات بہ پیرزالان میداد کہ بروز رحلت او از ہر محلہ ہجوم بیوایان شدہ گریہ کنان سینہ زنان ہمراہ تابوتش میرفتند گویند قریب یکصد روپیہ ماہوار در خیرات ظاہر و پنہان و خرچ نیازات و عرس وغیرہ بود و بیوہ ہارا آنچنان مخفی میداد کہ احدی را خبر نمیشد بروز رحلت از اظہار بیوایان معلوم شد حاجیخان کارپرداز و ہیبت رام متصدی میگفت کہ جز این خیرات اراہر گز نیست کہ کی میدادند در سنہ یکہزار و دوصد و سی و پنج ہجری بروز عید الفطر رہ ورا ہ فنا گردید امیری بود سیاہ پرور وجیہ باصلابت سخی عیش دوست راگ پسند بجمیع خوبیہا موصوف روزی در دربار جہاندار کہ حضرت مغفرت منزل بالای بنگلہ دیوانخانہ دولتخانہ قدیم بر آمد فرمودہ بودند واہل دربار ہمہ حاضر اسد نواز جنگ بہادر عرضکرد کہ سید احمد مرشد خانزاد کہ از لاہور وارد بلدہ حیدرآباد شدند انداز تصرف و توجہ باطنی خویش شراب راشیر میکنند خود بدولت و اقبال فرمودند کہ این از جملہ قلب ماہیت است کہ مینماید پس بطرف عاصی مولف اوراق ملاحظہ کردہ ارشاد فرمودند کہ این حکیم ما نیز قلب ماہیت میکنند یعنی شراب را فوراً سرکہ میسازند پس تصرف و توجہ ہر دو واحد ہست ایشان ہم اگر کسے را مرید خود کنند میتوانند شد کہ ولایت دارند الحاصل اسد نواز جنگ شخصے بود سادہ مزاج کہ تا حیات خود خاطر شکنی احدی نمود در مزاج حضور پر نور ربط تمام داشت و مورد الطاف بکلمات شفقت و سرد میگشت صاحب منصب و جاگیر دہ ہزار روپیہ کہ موضع مدور پرگنہ نرساپور و دیگر دیہات کونڈاپور وغیرہ از انجملہ اند عقب قلعہ محمد نگر گولکنڈہ مقطعہ خارج جمیع خریدہ پیٹہ معتبر با فصیل و دروازہ ہای سنگین و چاوڑی و عمارت دیگر باحداث در آوردہ آباد نمودہ باسد نگر موسوم ساخت تا حال بازار در ہفتہ میشود و نیز عاشور خانہ و مسجد و باغ متصل دروازہ پل از محدثات اوست کہ میر جوہر علیخان بہادر اسد نواز جنگ حال خلف مرحوم مقیم و او خود مدفون است و بس

	اسد نواز جنگ بہادر حال	

خلف

چندو لعل مهاراجه بهادر هم مساعی جمیله بکار برده به دستور والد خویش کارهای بسته خلق الله را به آسانی تمام برمی آرد که یک عالم دست بدعا ست آنا همون سررشته بی نفسی بغیر تکلیف دام و درم کرمشهور تر است و در عهد حضور پرنور از پیشگاه خداوند نعمت هم بجاگیر قدیم و منصب مناسب سرفراز و حاضر دربار جهاندار صاحب اخلاق و مروت در کار خیر اهل حاجت مصروف اقربا پرور بجمیع صفات بزرگانه موصوف برادران بهادر معز معین پور محمد نظام الدین خان بهادر که انتظام امورات خانگی وابسته ذات ایشان بوده نهایت اخلاق منصف و دویمی محمد فخر الدین خان بهادر که اشبه تر به پدر بزرگوار خود بوده فخر خاندان خویش است و همواره بمصاحبت مهاراجه بهادر حاضر سیومی محمد بدر الدین خان بهادر که به دارو غگی باغ سید آباد به نیابت راجه دهیراج بهادر از حضور پرنور سرفراز و مدام به مصاحبت راجه موصوف مشرف و همه ها بخطاب و مناصب ممتاز و لعواطف سلطانی بخدمات علیحده علیحده مشمول عنایت اند

اعتضاد الدوله خورشید جنگ بهادر

خلف پنجمی اعتصام الملک بهادر بزرگ یعنی میر حیدر خان بهادر مرحوم منشی حضرت غفرانمآب است نام اصلی ایشان میر ابراهیم علیخان است از پیشگاه خداوند نعمت لبسر فرازی خطاب و منصب و خدمت دارو غگی هرکاره ها و جاگیر موروثی قدیم و جدید و قلعداری بهانمرا سرفراز و همواره حاضر دربار جهاندار و به همه فضائل خاندان خویش موصوف

اعجاز الدوله بهادر

خلف رفعت الملک بهادر بزرگ است بعد رحلت پدر بزرگوار خود چندی بخودی خود گذر اوقات نمود چون رفعت الملک حال میر اکبر علیخان نیز قضا کرد از الطاف خداوند نعمت بتعلقه نادیر که علاقه موروثی ایشان است و رساله سواران سرفراز شده به بندوبست آن معمور است امیر است قدیم که جمیع خوبیهای خاندان خود در ذات خویش موجود دارد و صاحب منصب و بجاگیر ذات ممتاز

بہادر ست مافوق سلیقہ دیگر امیران سرکار دولتمدار ست کہ از بر آوردن جلوسہای شادیہای سرکار مثل سانچق و مہندی و سواری نوشہ و تکلف جلوس لنگر مبارک حضور و دیگر لنگرہا وغیرہ کہ خود بدولت و اقبال ملاحظہ میفرمایند سلیقہ بہادر مذکور بنظر اولی الابصار می آید کہ چہ قدر باریکی ہا در آن متصور است و بس

اکبر یار جنگ بہادر

نام اصلی ایشان بزرگ صفات محمد قمر الدین خان بہادر است بزرگانش ہموارہ معزز بودند واو در عہد حضرت مغفرت منزل بمصاحبت و نیز باستادی خوشنویسی از وقت مرشد زادگی حسب الحکم حضرت غفرانمآب بہ تجویز ارسطوجاہ مدار المہام سرکار مشرف شدہ حاضر جناب می بود بعد سریر آرای دولت بخطاب بہادری و جنگی و جاگیر ذات وغیرہ و منصب مناسب و رسالہ صرف خاص و بخشیگیری شاگرد پیشہ حضور پر نور مشرف و مباہی گردیدہ مشہور روزگار گشت در خوشنویسی ہفت قلم مشہور و معروف ید طولا داشت خصوص در خط نستعلیق یکتای عصر بودہ شیرینی حروف از قطعاتش ہویدا ست معہذا ذات والا ایش خیر محض بود کارہای غربا و فقرا و علما و مشایخین و اہل استحقاق ہند و دکن عموما و ممالک محروسہ سرکار خصوصا و یومیہ داران و التمغاداران از یکی ہزار و از اندکی بسیار بلا بیحد و شمار از دیوانی بر آوردہ بغیر خرچ درمی و زرمی بلکہ بعضے بی مقدوران را از طرف خود سلوکہا کردہ روانہ اوطان اینہامی نمود کہ بدعای دوام دولت آصفیہ موظف اند اگر ہزار سال زمانہ چرخ زند ہمچو ایشان فرشتہ صفت بی نفس خدا پرست بنظر نخواہد آمد ہر گز در سنہ یکہزار و دو صد و سی و ہشت ہجری در مکان قدم رسول صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم در سجدہ اول فریضہ مغرب جان بحق تسلیم گشتہ بمدارج اعلی علیین فایز شد سبحان اللہ برگزیدگان خدا را حال چنین است کہ از جانب دیگر کشش و کوشش دارند آغا محمد امام الدین خان بہادر خلف ارشد مرحوم مغفور بعد رحلت پدر بزرگوار خود قدم بر قدم بزرگان نہادہ در عہد حضرت مغفرت منزل کہ ہموارہ بمصاحبت و مورد الطاف بودہ علم و فضل و کمال و حسن رشد و تمیز بمراد رسانیدہ مشہور روزگار گشت و نزد راجہ

امیر نواز الدولہ امیر نواز الملک امیر نواز جنگ بہادر

نام اصلی اش امیر نواز خان بہادر از قوم افغانان بنی مہدوی آتا او را و پدرش دولہ خان المخاطب کرار نواز خان بہادر را اعتقاد واثق بطریق مستقیمہ اہل سنت وجماعت بودہ چنانچہ بعد اخراج مہدویان چنچل کوڑہ ہر دو خانان مذکور دست ارادت بدست حضرت مولوی شاہ رفیع الدین قندہاری قدس اللہ سرہ العزیز دادہ مرید شدند وپیش ازینہم میل بطریقہ قوم خویش نداشتند چنانچہ عاصی مؤلف را صحبت بسیار باایشان بود دولہ خان مذکور در عہد حضرت غفران مآب در رسالہ سواران میران یار جنگ حبشی مبارز بذات خود نوکر بودہ در تعلقات کارہای رستانہ کردہ مشہور گشت از انجا کہ اعتقاد کلی در جناب ائمہ معصومین علیہم الصلوات والسلام نیز داشت روزی بوقت گذرانیدن نذر عید بہمراہی میران یار جنگ مذکور آہستہ تر بار سطوجاہ بہادر عرض نمود کہ بروز فاتحہ حاضری حضرت عباس علیہ السلام یاد فرمائی این غلام ہم شود بہادر معز لبسیار خوشنود شدہ خاموش گشت در روز پنجشنبہ چوبدار خود فرستادہ از میران یار جنگ طلب دولہ خان نمود میران یار جنگ بکمال استعجاب خان مذکور پرسید کہ یاد فرمائی شما چہ سبب بودہ باشد او بالمرہ کنارہ نمود کہ مرا معلوم نیست خدا تعالی داند کہ چہ سبب بودہ باشد پس ناچار او دولہ خان را ہمراہ چوبدار ارسال نمود بارگاہ حاضر شد در مکان نیاز حاضری کہ امیران را باریابی در آنمکان مشکل بود یاد فرمودند وشریک طعام ساختند چون در چوکی بہرہ متصل پلنگ شخصے معتمد ذیشان بنود بعد فراغت از طعام حاضری ارسطوجاہ فرمود کہ دولہ خان شما چوکی پلنگ ما میدادہ باشند و رسالہ یکصد سوار بنام خان مذکور مقرر شدہ شبانہ روز حاضر میبود و با ہمراہیان خود نشست پلنگ میداد بعد ازان از مساعدت بخت تعلقدار ے ملدک و تعلقداری آن معمور گشتہ روانہ آن سمت گردید در آنجا پدا جی بنکر نام مرہٹہ مفسدی با دہ ہزار سوار در تعلقات سرکار و در عملہ ارا دسپد طرت پردہان نیز لوٹ وغارت نمودہ اوقات خویش بکمال

اعتضاد جنگ بهادر

نام اصلی اش غلام زین العابدین خان خلف سالار الملک حسین دوست خان بهادر بهادر معزز درمین بودن
چینا پٹن مدارس نزد سراج الدوله والاجاه بخطاب خانی و منصب هم مشهور بود و بخدمات معمور هرگاه وارد بلده
فرخنده بنیاد حیدرآباد گردید اول ندی پار در چهاؤنی صاحبان انگریز بهادر فرود آمده بملاقات راجه
چندو لعل مهاراجه بهادر رسیده بسیار پسند خاطر گشت چون آثار بلند حوصلگی از ناصیه اش هویدا
بود در اندک سعی تعلقداری محالات للهو کهار روپیه فایز گشته بعد چندے بار باب حضور پرنور شده بخطاب ارادت
جنگ و سالار الدوله و سالار الملک علی التواتر و التوالی سرفراز و به منصب پنجهزاری و علم و نقاره و جاگیر
ذات وغیره و رساله سواران و پیاده ها مامور شده نام نیک در زمرهٔ امیران سرکار بر نگاشت امیری بود
راست کردار راستی پسند رعایا پرور آبادان کار که گاهی شکوهٔ بدعملی اش در سرکار نرسید الگذار داد رس
پاسداری سخن خود باین مرتبه داشت که گویا النقش کالحجر است همواره در فکر عاقبت مصروف صاحب سلوک
اقربا پرور در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری ازین عالم باقی خرامید بسیار اشخاص را که بآرام تمام
تنخواه سرکار میبافتند افسوس گشت اما اعتضاد جنگ بهادر که از عالم صغر سن جلوهٔ دولت بر جبین خود
داشت بعد رحلت مرحوم مذکور قدم بر قدم بزرگان استوار کرده بآن درستگی و انتظام امورات خود از
پیشگاه خلافت و از دیوانی نیز بجلوهٔ ظهور آورد که دولت تازه زینت تازه گرفته مشهور عالم گردید امیریست
جوان بخت جوان سال کهن تدبیر صاحب اخلاق و سلوک با اقربا و احبا رعایا پرور داد رس عدالت پسند
که از امور عمل او میرسد در عدالت و رعایا پروری بذاته متوجه میشود سخن احدیرا اعتبار و اعتماد پیش
او بدون استحقاق خود نیست اگر همه تعلقداران سرکار باینصورت پرداخت حال رعایا نمایند هیچ تعلقه
سرکار رو بکمی نه آرد صاحب منصب و خطاب و تعلقه بیست لک روپیه سرکار مفوض و بامورات متعلقه خود خبردار
و همواره حاضر دربار جهانمدار برادران بهادر معز نیز بخوبیها متصف ذکر هر یک علیحده خواهد آمد ۱۱

نشانیده هوای آتشبازی را سردهانید سواران وغیره مجمع خود ها را سانیده یکدر وشلک بنادیق سرداده مجمع جاترای آنجا معه جوانان همراهی ننکر را متفرق و منتشر ساخته نامبرده را در قلعه نلدرک آورده مسلسل نمود ننکر بعد عاجز نالیها گفت که الحال شما در حق من بجای پدر هستند لازم است که شفقت پدرانه درباره من مبذول دارند که نام آوری شماست و من از حرکات ناشایسته خود توبه کردم دیگر هرگز بعمل نه آرم دوله خان گفت هرگاه شما بر اظهار خود ثابت قدم خواهند بود ان شاء الله تعالی شما را در بلده حیدرآباد پیشگاه خداوند نعمت برده سرفراز کنانیده خواهم گذاشت خاطر خود مطمئن دارند چون خبر دستگیر نمودن پداجی ننکر مفسد مذکور برادو پنڈت پردهان و جمله الیشان رسید بنهایت خوشنود شده بدوله خان تحسین و آفرین لقلم آوردند بندگی اعظم الامرا ارسطوجاه نهایت خوشوقت شدند پس خان مذکور نامبرده را همراه خویش در حضور پرنور آورده ضامن معتبر گرفته بجاگیر سرفراز کنانیده روانه مقام و مسکن او ساخت و او تا دم زندگی همیشه در قلعه نلدرک نزد دوله خان بهادر حاضر میگشت الغرض دوله خان بهادر نهایت مرد عاقل در مقدمات تعلقداری فرد فرید روزگار بلند همت بهادر سخی رفیق پرور با همه موافق در هر رنگ برنگ آب می آمیخت در سنه یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری محرر اوراق چون بقلعه نلدرک نزد خان مذکور رفته ملاقات نمود شش روز اتفاق اقامت نزد الیشان گردید هر روز تماشای شکار شیر که دران صحرا بسیار اند و هر شب راگ و رنگ قوالان و پریزادان رقاص بود بروز رخصت یکهزار روپیه نقد و یک هزار روپیه را جوڑه با دو شاله کشمیری و یک راس اسپ دکهنی نوخیز که باصطلاح دکن بچهیره گویند تواضع عامی کرده همراه میر هاشم علی جمعدار خود معه ده سوار و چهارده جوانان بارکه درمیان راسته هنگامه قطاع الطریق ناملیها بسیار بود رخصت انصراف فرموده تا بوقت رخصت قرار داد گرفت که یکبار دیگر خود را در قلعه مذکور رسانند که خاطر خواه سیر و تماشا کرده آید و سلوک معقول شوم در سنه یکهزار و دو صد و چهل و یک هجری رهرو راه فنا گردیده در باغ احداث کرده خود که عقب چنچل توڑه است مدفون گشت امیر نواز خان بهادر خلف ارجمندش

فتنہ آرائی و مفسدی بسر می برد وہر گاہ کسی قلعدار از سرکار دار قلعہ نلدرگ میگردید اگر موافق طبیعت
ادمی بود چندی بسر میبرد و اگر مخالفت مینمود در چند روز اورا بنہایت بی عزتی از قلعہ مذکور بزبردستی
اخراج کردہ روانہ حیدر آباد میساخت القصہ چون دولخان وارد قلعہ نلدرگ گردید اول وکیل چرب زبان
نزد بنکر مذکور فرستادہ بہ اظہار آورد کہ فدوی باینخدمت از سرکار سرفراز شدہ دینجا محض وابستہ
شمام اگر نظر توجہ بحال من دا شتہ میدارند در تابعداری قصور نخواہم کرد و اگر منظور نباشد قسمیکہ آمدہ ام
باز روانہ حیدر آباد میشوم بنکر جواب داد کہ ہر گاہ شما بایںصورت در محبت من مصروف ہستند بخاطر جمعے و
خوشنودی تمام معمور کار و بار خویش باشند کہ مراسم محبت دلی با شماست چون موسم جاترای دیوالی الی
رسیدہ مردم اطراف و جوانب جمع شدند بروز برآوردن صنم دولخان خبر ورود پداجی بنکر مذکور
شنیدہ بر فیل بزرگ سوار شدہ سردار خان برادر نسبتی خود را کہ نہایت قوی الجثہ بود وہم ردیف خویش
نشانیدہ ارادہ جاترا نمود و سواران و پیادہ ہای ہمراہی خود قریب دو صد کس را فرمود کہ پیشتر از
راستہ ہای متفرق دہ دہ کس چنان داخل جاترا شوند کہ احدی را خیال ہمراہی ما نباشد وہر وقت کہ
ہوای آتشبازی از ہر جا کہ بنظر شما آید مجموع با بنادیق خودہا را در آنجا رسانند پس دو سہ ہوائے
آتشبازی بدست آدم ہوشیار دادہ ہمراہ خود با دو چہار خدمتگار و چند پیادہ روانہ جاترا گردید ہر گاہ
داخل مجمع شد ہا طرف او نظر فہر تماشا مینمود و میگشت درین اثناء نظر خان مذکور بنظر پداجی بنکر
دو چار شدہ یکدیگر را شناختند دولخان از دور بالای فیل سلام ہا کردہ خود را نزد او رسانید و گفت
کہ آرزوی قدمبوسی دارم پس فیل خود را نشانید و او کہ سوار اسپ مادیان کلان بودہ ہم پہلوی فیل آمدہ
گفت شما بجای خویش باشند احتیاج فرود آمدن نیست دولخان دست خود دراز کردہ بطر فش
خمیدہ برای بغلگیری در کمرش آویختہ باشارہ فیلبان را گفت کہ فیل را برخیزاند بمجرد یکہ فیل بلند شد
پداجی بنکر کہ نحیف الجثہ بود از خانہ زین برآمد سردار خان بازوی او را گرفتہ بخود کشیدہ پیش خویش

اما نش ما خوذ تکلف بعضے دیگر امیران سرکار بود از پتنگ بازی نہایت شوق در ہر جا کہ میرفت پتنگہا و اسباب
آن ہمراہ سواری خود میداشت و شکار شیر بسیار میکرد در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہفت ہجری از عارضہ
فالج بعالم عقبیٰ خرامید پسرش کہ فرزند خلف است بعد رحلت پدر خویش امورات محولہ خود را با استصواب رای
بہادر و سوناجی پنڈت از دیوانی درست کردہ تعلقات را آنچہ مناسب دانست مع قلعہ داری قلعہ نلدرگ
و قلعہ دہارور وغیرہ بعلاقہ خویش داشتہ بعضے تعلقات مثل بیڑ وغیرہ گذاشت و خود وکیل معتبر خود در سرکار
دار دو از پیشگاہ خداوند نعمت بخطاب و منصب موروثی سرفراز است و بر طریقہ آبا و اجداد خویش با خلاق
پسندیدہ و اشفاق حمیدہ موصوف

انوار جنگ بہادر

خلف انوار جنگ کلان ابن مختار جنگ کہ در عہد حضرت غفرانمآب بدار وغگی باورچیخانہ سرکار دولتمدار
مامور بودہ اوقات عزیز خویش بکمال اعتبار و اعتماد بسر بردہ و دیعت حیات فرمود اما انوار جنگ کلان
بعد رحلت پدر بزرگوار خود بخدمت باورچیخانہ موروثی از سرکار سرفراز گشتہ در عہد حضرت مغفرت منزل
نیز معمور خدمت خویش بودہ مدت مدید بسرفرازیہای بسیار معزز و موقر ماندہ جہان فانی را در عین جوانی
پدرود نمود تا رحلت حضرت مغفرت منزل تعلقہ باورچیخانہ در انقلاب در آمدہ بطوریکہ ماند چون آفتاب
فلک سلطنت و معدلت حضور پرنور آدام اللہ اقبالہ بجلوہ تازہ در آمدہ جہانجہان و عالم عالم را منور ساخت
از راہ قدردانی و قدماپروری خلف ارجمند مرحوم مذکور را بخطاب موروثی اش سرفراز و ممتاز نمودہ داروغگی
باورچیخانہ بمشار الیہ مرحمت فرمودہ کہ حق بمرکز قرار گرفت در ینولا بکمال اعتبار و اعتماد معمور کار و بار محولہ
خود است امیر است قدیم الخدمت بزرگان بہادر مذکور از وقت حضرت غفرانمآب بالطاف شاہانہ و عنایات
خسروانہ مباہی و مشرف بودند و او صاحب اخلاق و ہمت و منصب مناسب بجمیع صفات بزرگانہ خویش
مشہور و ہموارہ باریاب حضور پرنور است

بعد رحلت والد مرحوم خود باستصواب راجه خوشحال چند بهادر و راجه او جاگر چند رای بهادر و تزک پنڈت در امورات متعلقه خویش بمعرفت وکلای خود از مهاراجه بهادر دست کنانیده معمور کار و بار خویش گردید و در دو بار حاضر دربار جهانمدار گشته بسرفرازی جواهر و خطاب جنگی و دولائی و ملکی ممتاز و مباهی شد و بجمیع متوسلان و متعلقان وقت مرحوم سلوک نموده بهمه جهت از خود راضی و شاکر گردانید و رعایا را نیز بخوبی مشکور ساخت و پیشکشهای مقرری سرکار بمعرفت لکهمن کبیر گوسائین ساکن قلعه کلیان موافق اقساط سرکار بلا اهمال میرسانید و تنخواه داران سرکار را آرام تمام رقم فرداً فرداً داده ممنون نمود و بکمال ثروت تزک چندی در قلعه نلدرک که مسکن و مقاماش بود و چندی در قلعه بیڑ و دهارور و غیره مانده خبرگیری تعلقات براسه میگرفت هرگاه دو باره حاضر دربار جهانمدار گشت دو لک روپیه خرچ انعامات شاگرد پیشه و غیره حضور پرنور و دیوانی و اهل دفاتر و غیره و قریب پنج لک روپیه نذر حضور و محلات و دیوانی گذرانید و سلوک با احباو آشنایان و خیرات و انعام ارباب طرب و غیره سوای اخراجات مرقومه ساخت صاحب منصب پنجهزاری و نوبت و علم و نقاره و جمعیت سواران و پیاده های علی غول و پلاٹن بار و غیره بوده عاصی محرر اوراق این تاریخ چون در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری اراده اورنگ آباد نموده وارد قلعه بیڑ گشته مهمان بهادر معز شد در آن ایام مردمان خانه بهادر موصوف از عارضه زچگی بجان رسیده بود و حکمای مرہٹی که معالج بودند جواب صاف داده برخاسته رفتند و تیاری قبر در درگاه کوچک ولی صاحب هم نمودند آنوقت رجوع بعاصی کردند پس فضل آلهی آنچنان مشمول گشت که صرف جان تازه در قالب مرده دمید نوبت جوهی پرآوازه گردید مفصل در بیان کیفیت قلعه بیڑ در باب چهارم بقلم خواهد آمد انشاالله تعالی در جلدوی این علاج با عاصی سلوک چهار هزار روپیه از نقد و پشمینه و اسپان و غیره کردند و بالای پٹه بهوئیان در پیش سواری خویش برای سیر اورنگ آباد فرستادند و باز بر همون پٹه آوردند و بوقت رخصت تا به قصبه انبای جوگائی آمده از انجا روانه حیدرآباد نمودند الغرض امیر نواز الملک امیری بود که تکلف

وہمیشہ شریک طعام دسترخوان خاص کہ در سیر و شکار اتفاق می افتاد میگشت امیری بود زندہ دل پہلوان شبانہ روز در عبادت الٰہی و زور و کشتی دگر زگردانی مصروف ریاضات شاقہ بودہ بہادر سخی قبیلہ پرور تکلف سواری خود بکمال تزک داشت از نشان برداران وگرز برداران و باندار ان و خاصبرداران و سواران و پیادگان و خدمتگاران و نیز از فرزندان کہ ہریک تزک سواری خویش علیحدہ علیحدہ میداشت در ایام عشرۂ محرم الحرام عاشور خانۂ قدیم خود حسینی محل را بکمال آراستگی و پیراستگی و طعام لذیذ می آراست و در مجلس مرثیہ خوانی نیز بمجمعہ امرا و منصبداران و مردمیان قابل و خوانندگان کتاب و اہل عزا میکرد و در غم والم امام علیہ السلام مصروف بودہ در سنہ یکہزار و دو صد و سی و دو ہجری دویم ماہ جمادی الآخر بعارضۂ استسقا متوجہ خلد برین گردید خاندان بہادر موصوف از سادات صحیح النسب بارہہ بود قطع و برید شمشیر در دست بہادر معزباآن درجہ بودہ کہ اہل ولایت ہرگز بمقابلہ او بر نمی آمدند و نیز در تیر اندازی ید طولا داشت پنج پسر گذاشت اولین بہرام جنگ بہادر نام اصلی اش میر غلام حسین خان است از بدو شعور شوخ مزاجی بودہ بجاگیر ہشت ہزار روپیہ قدیم و دو ہزار روپیہ دیگر جملہ معاش دہ ہزار روپیہ ذات بحال و خداوندپور و موضع ویل داشت کہ دران میان ہیچکس از برادران را دخل نبود و بعد رحلت پدر خود بنجمہ بحال کلپاک دیہات بیجا بلد بلندہ وغیرہ جاباد لست ہزار روپیہ نیز بدست آوردہ اوقات خویش بخوبی بتمام بسر بردہ ہموارہ تکلف ظاہری از فیل و اسپان عربی و کاٹھیہ واڑ وغیرہ و دیگر کارخانجات امیرانہ از یوز و جرہ و بحریان و شاہین وغیرہ جانوران شکاری میداشت در سنہ یکہزار و دو صد و سی و سہ ہجری بعارضۂ سوء القنیہ وفات نمودہ در دائرہ میر مومن صاحب استرآبادی در پہلوی پدر و جد خویش مدفون گشت چون اولاد نداشت جاگیر در سرکار ضبط شد اما موضع ویل بنام زوجہ اش جاری بود دویمی سید عاقل خان بہادر در عہد پدر بزرگوار خود بر تمامی کارخانجات حاوی و محیط بودہ بند و لست تعلقہ وغیرہ در دست خود داشتہ بسیار مفسدان زمینداران را بجنگ کشتہ و بعضے را دستگیر نمودہ در بلدہ آوردہ مقید داشت

حرف الباء بهرام الملک بهادر

خلف برهان الدوله ابن سید عاقل خان بهادر لب چاک چون لب زیرینش زخمی بود و او هرگاه بعادت معهود
خاندان خود که سادات بارهه را لازم و معمول است بغصه در می آمد لب مجروح خویش را بدندان میگزید که تمام
عمر التیام نیافت لهذا لب چاک مشهور گشت پس خلف مذکور در عهد محمد فرخ سیر پادشاه در دهلی ملازم رکاب
سلطانی بود بعد برهمی معامله پادشاه شریک حال نواب مغفرت مآب گشته بوقت ورود دکن همراه رکاب آنحضرت
بدکن با هفت صد سواران بعزت تمام بسر برده ودیعت حیات نمود پسرش میر امام علی در عهد حضرت
غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی علیه الرحمه بخطاب برهان الدوله بهرام جنگ و بجاگیر سر حاصل
سرس گاؤن برار و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و بصوبداری ایلچپور سرفراز و مباهی گشته نام نیک
بر صفحهٔ روزگار بنگاشت و مدت مدید بسر برد تا اینکه مبارز الملک ظفر الدوله سفر آخرت بربست و فرخ
مرزا احتشام جنگ پسر کلان او در قلعه نرنل علم خودسری برافراشت ناچار حضرت غفران مآب اراده
آن سمت فرمودند بعد فتح نرنل و بندوبست آنجا صوبداری ایلچپور بنام احتشام جنگ که نبیرهٔ
برهان الدوله مذکور بود تقرر یافته روانه نمودند و برهان الدوله را از ایلچپور طلبیده بقلعداری نرنل
معمور ساختند که مدتی بامور کاروبار آنجا ماند اما در سفر پانگل از قلعداری قلعه مذکور نیز معزول گشته بداروغگی
هرکاره های سرکار مباهی گردیده در سنه یکهزار و دوصد و هشت هجری بجنت خرامید امیری بود فهیم افعال
و اقوال و حرکات و سکنات سنجیده او بر طبق معمول زمانه حضرت مغفرت مآب نواب آصفجاه مرحوم مغفور بودند
تا بهرام الملک بهادر میر زین العابدین بعد رحلت پدر بزرگوار خود مورد الطاف خاقانی گشته بجاگیر و منصب
هفت هزاری سه هزار سوار و پالکی جهالردار و علم و نقاره و نوبت و خطاب ملکی بهرام الملک و دولائی بهرام الدوله
و جنگی سطوت جنگ سرفراز گردیده همواره حاضر دربار جهاندار بود لکن در عهد حضرت مغفرت منزل در جمعیت
درآمده در دیوانی سرعالم بجاگیر یک لک روپیه ذات سوای جاگیر قدیم محال کلپاک و دوصد سوار مشرف گردید

بغفیر دوست در سنہ یکہزار و دو صد و سی و چہار ہجری از عارضۂ سوء المزاجی و بادفات نمود یحیمی سید محمد علیخان او ہم در عین نشو و نما درگذشت ہر وقت کہ بہرام الملک درخانہ ہر یک برای ملاقات عید وغیرہ می آمد از اولاد ایشان تمام دیوانخانہ آن مملو میگشت الحال فقط سید غیرت خان باقیست بیچارہ او ہم زندہ درگور است فَاعْتَبِرُوْا یَا اُوْلِی الْاَبْصَارِ ٭٭

بہبود علی خان بہادر

ولد مظفر الدولہ بہادر ہم جدی افتخار الملک بخشی بادشاہی از طرف مادر پسر زادہ بیگم مرحومہ صبیۂ لطف حضرت تہنیت النساء بیگم صاحبہ مغفورہ کہ آنجناب در عہد پرورش پروریدہ بہ بہادر مسطور منصوب نمودند و ہموارہ نظر الطاف برابر مبذول حال ایشان داشتند از آن عفیفہ سہ پسر متولد شدہ یکی صادق دلخان بہادر صاحب منصب و جاگیر دویمی ثابت دلخان بہادر کہ ایشان نیز بہ منصب و خطاب و جاگیر سرفراز بودند ہر دو در عین شباب بعد رحلت والدین قضا نمودند اما بہادر معنون یعنی بہبود علیخان بہادر صاحب منصب مناسب و خطاب و جاگیر از حضور پرنور بہرہ مند ہستند آنچہ کہ صنایع و بدایع خان مسطور را در باب تپنگبازی و جنگانیدن جانوران جنگی مثل لوا و بٹیر وغیرہ بدل مسلّم است ہیچکس را مقابلہ در آن نیست ہموارہ مرشد زادہ ہای بلند اقبال باشتیاق و توجہ تمام باہم شغل دارند و مبلغ خطیر صرف میفرمایند تماشای عجیب و غریب است سوای این اخلاق و مروت و محبت و آدمیت با دوستان و محبان و آشنایان و سلوک با ارباب احتیاج قسمیکہ بخان مذکور الملحوظ موجود است کم بنظر در آمدہ درین سال حال سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت ہجری بہادر موصوف متعلقداری قلعہ نرنالہ از سرکار سرفراز شدہ نایب خود را روانہ نمودہ عمل و دخل بواجبی گردید ٭ ٭

حرف الجیم جعفر یار جنگ بہادر کوکہ

خلف میر مہدی مشہدی است میر مذکور در عہد دیوانی رکن الدولہ مدار المہام سرکار بداروغگی باورچیخانہ سر

وبرالکھاپور با جمعیت قریب ہفتصد سوار و پیادہ و بارپلٹن و ضربان توپ جنگ کردہ کہ اکثر مردم بکار آمدند
و بعضے نجیب شہید شدند آخر کشنا ریڈی و غیرہ مفسدان شورہ پشت سرخیل قطاع الطریق آنضلع راکہ تمامی عایا
و برایا از آنہا عاجز بودند دستگیر نمودہ بقتل رسانید امیری بود سخی بہادر قوی الجسم پہلوان موش دوگاوی
پرآب رابطور سہل از دست خود میکشید در قصبہ کلپاک دیوار کل سیاہ راکہ یکدرعہ عریض بودہ و بہایت خشک
بیک تکان ہر دو دست خود برزمین برانداخت کہ عاصی راو تمامی حاضران را حیرت تمام دست دادہ برابر زور
و قوت فیل کلان گفتہ شود معہذا اسپان عربی و کاٹھیوار قریب دہ راس معتمد خود را فرستادہ از معدن
طلبیدہ در سواری خویش میداشت با جانوران شکاری باز و بحری و شاہین و جرہ و باشا دلبور نہایت
شوق ہزارہا روپیہ خرچ کردہ تماشای شکار مینمود چنانچہ عاصی ہم اکثر ہمراہ بودہ دیدہ است و نیز از پتنگبازی
بسیار انس بود نجیب پرور و سپاہ دوست عیالش از جلسہ طوالفان رقاص و مجمعہ محبان و دوستان الفت
تمام داشت و سلوکہا مینمود در عرس کوہ شریف بتکلف تمام سیرفت و خرچ زر بسیار میکرد بعد انتقال پسر خود
میر امام علی کہ در دوازدہ سالگی از ہوا مخالف و باد گذشت در غم و الم او ارادہ بیت اللہ شریف نمودہ
از حج و زیارت مدینہ منورہ زاد اللہ شرفہا معہ مردمان خانہ خود یعنی زوجہ خویش صبیہ خورد مستقیم الدولہ مرحوم
مشرف گشتہ چون وارد قصبہ انباجوگائی گردید از عارضہ و باد فالج و لقوہ ودیعت حیات نمود امین
نواز الملک بہادر بپاسداری محبت ہای قدیمانہ بزرگانہ خود متوجہ شدہ چہار ماہ در آنجا بجاک امانت سپردہ
بعد از ان در زیر کوہ شریف مبارک در مقبرہ مستقیم الدولہ کہ نسبت دامادیش داشت در سنہ یکہزار و دوصد و چہل و چہار
ہجری مدفون گشت **سیوم** **میر سید غیرت خان بہادر** رفیع الشان ہم بمنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و جاگیر
قریب سی ہزار روپیہ و خطاب بہرام الدولہ سرفراز بودہ درین ایام از گھوڑا بہل در افتادہ از کمر ضایع گردیدہ
در جنون بحید است کہ از خود خبر ندارد و جاگیر ضبط دیوانی سرکار شدہ قلعہ شاہ پور و دوسہ موضع برای
سد رمق طفلان جاری و بحال داشتہ اند **چہارمی** **قنبر علیخان بہادر** کہ رنگین مزاج بسیار بود و لطیفہ گو

(حاشیہ: اورا زگھوڑا بہل ... از کمر ... چہار ... دست مال ... واقع است ...)

ودو صد جوانان بارپلٹن انگریزی وضع ورو ہیلہ ہا و جوانان عرب و جوانان ہیریانہ جملہ ہفتصد و پنجاہ
نفر معہ دو ضرب توپ ہمراہ خویش گرفتہ بالای سید آباد چہاونی ہمہ جمعیت داشت کہ شبانہ روز تیار و حاضر
و مستعد یکجا باشند و موضع مذکور نیز از حضور پر نور باختیارش مانند جاگیر ذات بود امیری بودہ کہ زبان از بیان
شجاعت و سخاوت و اشراف پروری و نجیب نوازی او قاصر صاحب اخلاق و اشفاق خوش مزاج
خوش خوراک خوش لباس صبح و شام مشغول راگ و رنگ قوالان سرکار دولتمدار و قوالان ملازم
مہاراجہ بہادر نیز کہ برای تعلیم در واکہاڑہ کابینان کہ خود تیار میکنانید شبانہ روز حاضر بودہ تعلیم میدادند خود
متوجہ بودہ سماعت مینمود اما بوقت نماز پنجگانہ تعلیم راگ موقوف شدہ بنماز مشغول میگشت و صبح تا آدہی
ورد کلام شریف کہ در نہ ماہ تمام کلام اللہ شریف بدرس خواندہ بود راگ نمیشد و روزہ ہای ماہ مبارک
رمضان گاہی قضا نمیکرد و باخوشنودی تمام روزہ میداشت و در روزہ داشتن با ہیچکس غصہ
و بدماغی نمیکرد و باسی کس از پسران و اقربایان و رفیقان افطار و سحر میخورد و در ایام دیگر یازدہ
ماہ بادہ دوازدہ کس مرد آدمی طعام دو وقتہ تناول مینمود و خاصی در ہمہ اوقات شریک بود و باورچیخانہ
متعدد و چہار جا طعام پختہ میشد کم از پانصد روپیہ ماہوار خرچ مطبخ درونی و بیرونی نبودہ چرا کہ اخراجات
محلہا بسیار بود و مثلاً دو طوایف رقاص نوکر بودند یکی وزیر بخش دیگر فرحت بخش کہ ہر یک را پانصد پانصد
روپیہ ماہوار ماہ بماہ میدادند سوای این اخراجات سالگرہ و برٹی و طوق وغیرہ پسران و اخراجات بالائی
از انعامات و جشنہا و جلسہ ہا غیر محسوب توان گفت از وزیر بخش سہ فرزند متولد شدند چنانچہ دو تا حاضر اند
و جوان شدہ و یکی در طفلی از عارضہ و بامرد آن ہر دو را پنجاہ پنجاہ روپیہ ماہوار از حضور پر نور مقرر است
عاصی مولف این تاریخ یکصد و پنجروپیہ ماہوار ماہ بماہ می یافت و در سال تمام یک دوشالہ کاشمیر مال دو صد روپیہ
و رخت شبانہ روزی تمام سال از سفید باب سیلہ و آغابانی و پنجر خانی عمدہ و دستار ہای نادر روسیلہ ہا
و تہمان ہای کمخاب و مشروع و کہانزی و گلبدن وغیرہ عنایت میفرمود از عمر بست و چہار سالگی تا رحلت

معمور کار گردیدہ گذر اوقات بفراغت مینمود آغا بہوری بیگم کہ زوجہ میر مہدی مذکور نجیب الطرفین بودہ
وہموارہ بتقریب مہمانی بجناب حضرت بخشی بیگم صاحبہ وحضرت بیولی صاحبہ در محل حضرت غفران مآب حاضر
میگشت دران ایام دختر زائیدہ بعد انقضای ایام چلہ برای نذر در محل مبارک آمد چون درہمون روز ہا
مرشدزادہ آفاق میر اکبر علیخان بہادر سکندر جاہ قدم مسعود از عدم بوجود آوردہ ہشت روز منقضے گشتہ
بود ہر دو بیگمات موصوفہ بخاطر داری بسیار نظر بر نجابت وشرافت مشار الیہا برضاعت مرشدزادۂ
موصوف معمور فرمودند کہ شیر دیگری تا ایام رضاعت باستعمال آنحضرت نہ آمد سہ پسر و دو دختر داشت دختر بزرگ
ہمشیرۂ رضاعی آنحضرت بیشتر در ایام شیر خوارگی قضا نمود آما دختر دیگر مادر واجد بیگ وشاکر بیگ بود
وپسر کلان میر مفضل علی کہ مدتی در جناب حضرت مغفرت منزل در ایام مرشدزادگی حاضر بودہ ودیعت
حیات کرد بسیار شجیع بود واندک جنون داشت مگر بسیار مطبوع طبع مبارک ماند دوئمی میر جعفر علی است
وسیومی میر حسن علیخان بہادر اسد نواز جنگ است کہ ذکرش گذشت لکن میر جعفر علی چندے در بلدۂ
حیدرآباد خون گائے سرکار کردہ بطرف پونا رفتہ ودر آنجا کارہای مردانہ بنظر در آوردہ نزد بالو میان
کہ سردار نامور آنجا بود معزز وموقر اوقات بسر برد کہ او برابر برادر خویش ہیدالت وسلوک بسیار مینمود بعد
ازان چون عفو تقصیرش از حضور پرنور حسب سفارش مرشدزادہ موصوف گردید در بلدہ آمدہ در رسالہ
شمس الامرا بہادر ہمراہی سردار الملک گہانسی میان بدرماہہ چہار صد روپیہ نوکر شدہ گذر اوقات نمود
وقتیکہ جلوس سلطنت حضرت مغفرت منزل بظہور آمد حاضر جناب خداوند نعمت خود گشتہ بدرجہ بلند
بسر فرازی خطاب جانی بہادری وجنگی ومنصب مناسبے ورسالہ سواران صرف خاص وعلم ونقارہ رسیدہ نام
نیک بر صفحۂ روزگار بر نگاشت پس ازان بعلاقہ سید آباد کہ متصل عیدگاہ کہنہ است معمور گردید وہموارہ
باریاب حضور پرنور می بود معہذا از حسن تدابیر لائقہ وخرد دور رسائی خویش با مہاراجہ بہادر راجہ
چندولعل نیز اتحاد بہم سانیدہ جمعیت یک صد وپنجاہ سواران پایگاہ خود وسلحداران وعلی غول

واکثر در عماری خاصه آتش میرسیدند و تعلقه ابراهیم پتن از نزد راجه چندولال بهادر بجاگیر مشار الیه بود که همیشه
میرفت و سیر و شکار میکرد و رقصها میدید و طعام لذیذ میخورانید دو لک روپیه از محالات مکتهل وغیره بابت
تنخواه سواران و جمعیت همراهی می آمد هرگاه اراده سیر ابراهیم پتن مینمود تا چهار روز هر روز رقص طوایفان رقاص
وزیر بخش و فرحت بخش و شکار جره و باز و بحری و شاهین وغیره جانوران شکاری می بود چون در عرس
کوه شریف با تمامی جمعیت و فرزندان و طوایفان آشنا و بیگانه و رفقای بیگانه اراده مینمود در میانه لطور سواری
زنانه خود میرفت و عاصی فقط همراه بر اسپ گران بها میماند و باقی همه ها را همراه امیر علیخان فرزند بزرگ خود
بتاریخ پانزدهم میفرستاد و دو میانه دیگر وزیر بخش و فرحت بخش با لبست و پنج جوان علم بردار همراه خویش
میداشت و بوقت آمدن بلده خود سوار عماری میشد و عاصی را در خواصی جا میداد و به تکلف تمام با همه جمعیت
داخل مکان خود میگردید بالای کوه مبارک شبانه روز بریانی لذیذ با سرانجام دیگر از که تا مه همه ها را میخورانید
و حساب شیرینی و میوه خریدی و انعامات وغیره از یکهزار پانصد روپیه کم نخواهد بود دو بار از حضور پرنور
کمال سوء مزاجی بهم رسیده اراده رفتن پونا با لبست و پنج سوار همراهی مینمود آخر الامر حضور پرنور خود بخاطر
داریش پرداخته سرفراز فرموده نشست سواران ایشان در دو بنگله صحن خلوت مبارک مقرر فرمودند
الغرض اخراجات بهادر معز الیه حدی نبود مانند او مرد خوش ترکیب زورکش باین خوش وضعی مردانه
بنظر کم آمده آنچه که مصاحبت و پرداخت آن منبع اخلاق و کرم مبذول عاصی بود بر حال هیچکس نشده معهذا
در بعضی ضروریات دو بار نقد یک هزار روپیه معافی بعاصی عنایت کرد که رشک دیگران گردید آخر
بعارضه استسقا بتاریخ دوم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و دو صد و سی و سه هجری روز پنجشنبه بوقت قریب
مغرب روح آن سید بزرگ بسیر فردوس برین خرامید شب مهمان داشته صبح بعد ادای فریضه جمعه
با کثرت و انبوه خلایق نماز جمعه نماز میت در مکه مسجد خوانده در درگاه سید حسین برهنه صاحب در مقبره
بنا کرده خویش مدفون گردید هشت پسر گذاشت مهین کوپر امیر علیخان است که بعد رحلت پدر خویش

بهادر معز کرده سال باشد در پرداخت شفیقانه خود عاصی را پرورش فرموده با عزت و حرمت تمام نزد
خویش داشت و بکار سفارت از طرف خود نزد مهاراجه بهادر معمور نمود و برای تحصیل علم طب نزد حکیم شفائیخان
بجهت علم نجوم و رمل نزد شمس الدین خان بهادر نجومی و برای حصول علم ریاضی هیئت و هندسه وغیره نجدمت
جناب صفدر علیخان بهادر که جامع علوم عقلی و نقلی بودند خود بخانه ایشان رفته در باب عاصی سفارشها نمودند
و بر سر عاصی تقید بزرگانه داشتند که هر روز برای سبق میرفته باشد و هرگز ناغه نکند و در هر دو جلسه جشن
بسم الله خوانی میر امیر علی خان و میر باقر علیخان فرزندان خاصه خویش سوای جوڑه های مرد و زنا
پنجاه پنجاه دو شالهای کشمیری که دران ایام این مال ابتر سری که دو شاله تا به دوازده روپیه بخر بدی
می آید جاری نشده بود برفیقان و متوسلان داده مجلس را بالوان مختلف رنگا رنگ گردانید معهذا
در هر تقریب رسم شادی کتخدائی هر دو خلفان مذکور قریب یک لک روپیه باخراجات شادی در آمد که
تکلفات زاید القدر بوده حساب اخراجات همشه از همه قسم طول کلام است در طویله ایشان اسپان ولایتی
و دکهنی قریب هشتاد اسپ خاصه بودند که هر یک از چهار صد روپیه کم و از چهار هزار پانصد روپیه زیاده تر
در خریدی نبوده چنانچه یک اسپ بوز نیله بچهار هزار پانصد روپیه از سوداگران پرینده معرفت
عاصی خریده بالای زر قیمت یک دو شاله و دستار هم دادند و زیور طلائی که عبارت از هیکل و چیندن هار
و چهاره گهنگرو ها قریب هفتصد عدد باهم در ریسمان مقیشی با دو سموسه در آویخته بودند باشد همه از طلای
احمر خالص دو هزار روپیه به نگهداشت عاصی تیار کنانیده با دیگر سر انجام خاصه کلابتونی چار جامه وغیره بکمال
آراستگی و درستگی و پیراستگی تیار نموده سوار شدند و تا بدرگاه حسین برهنه صاحب رفتند خلقت خدا
برای دیدنش جمع شده دیدند و خوشنود گشتند که تا الآن مشهور است و یک اسپ دیگر ولایتی بچهار هزار
روپیه خریده نذر حضور پر نور نمود که در تحویل شمس الامرا بهادر در خلوت مبارک زیر سائبان اندرون قانات
یعنی تحیر بسته بودند که تا حال بود و پنج زنجیر فیل در کارخانه خویش موجود داشت که همواره در بلده حاضر بودند

الغرض میر امیر علیخان کہ برادر جعفر یار جنگ نام آور شدہ بود دفعتاً از عارضہ وبا در ماہ ربیع الاول سنہ یکہزار و دوصد وسی و نہ ہجری در بست و یک سالگی کہ جہانی را افسوسہاست جہان فانی را پدرود نمود و عاصی تعلقات گذاشتہ نزد مہاراجہ بہادر آمد در ماہ جمادی الثانی سنہ یکہزار و دوصد و چہل ہجری تعلقہ سہ لک روپیہ بدعت بلدۂ حیدرآباد بہ عاصی شد کہ در دیوانخانہ راجہ دھراج بہادر کچہری ہمیوزہ باشند و بست و دویم ماہ گذشتہ سنہ مسطور راجہ دھراج بہادر تعلقہ قلعہ فرخ نگر بعاصی سپردند و آخر ماہ مذکور راجہ مسطور پانزدہ ہزار روپیہ پیشگی باستصواب خود بعاصی از دوکان کنجر راج لنگم ساہو ساکن عمدہ بازار دہانیدہ ہی سہ تعلقہ پرگنہ زیبا پور و پرگنہ ابراہیم پور و پرگنہ توپران برقم قریب سہ لک روپیہ از سرکار بعاصی محرر اوراق سپرد کنانیدند در ینصورت از تعلقداری سہ سال منقضی گشت کہ یاد فرمائی عاصی در حضور حضرت مغفرت منزل گردید و عاصی گذاشت تعلقات مذبور در سرکار دادہ باریاب حضور پر نور گشتہ مشمول عواطف سلطانی شد تا در ینولا برادر حقیقی میر امیر علیخان میر باقر علیخان بماہوار دوصد روپیہ موروثی سرفراز و ہموارہ حاضر دربار جہانمدار است و دیگر برادران ایشان بمواجب سرکاری دنیا را بسر می برند ✣ ✣

جسارت الدولہ جسارت جنگ بہادر

خلف محمد سعد اللہ خان بہادر است جد اعلای بہادر مذکور در ولایت توران لعلاقہ بیعت و ارادت بانرتبہ مرتبہ داشتند کہ اکابر و اصاغر آنجا سر نیاز بر آستانہ اعتقاد بود و ہموارہ بخدمت میر سیدند و خدمت ہا بجامی آوردند چون از اتفاقات ارادۂ ہندوستان فرمود بان شروت و سر انجام دینوی لابدی وارد ہند گردید کہ مزیدی بر آن متصور نباشد در آن اثنا چون حضرت مغفرت مآب از دہلی ارادۂ دکن فرمود جد بہادر معز را بکمال اتحاد و اعتقاد در دکن آوردند کہ ہمین جا بجوار رحمت الٰہی پیوستند تا والد ماجد بہادر مذکور خواجہ محمد سعد اللہ خان بہادر با سواران و پیادگان و ثروت ظاہری ہموارہ معزز و موقر بود و

درعمر ہشت سالگی بمرتبہ بلند رسیدہ مصاحب الوقت حضور پرنور گشتہ بخدمت داروغگی فیلان سرکار قریب سی
وپنج زنجیر درتحویل خود داشت ونزد راجہ چندولعل مہاراجہ بہادر نیز موافقت کلی بہم سانیدہ حسب المصلحت
عاصی جاگیر سی ہزار روپیہ محال پداپلی وغیرہ سرکار آرا اکبر وپتی چیتور وغیرہ سرکار ورنگل از دیوانی بنام
خود گرفتہ حوالہ عاصی نمود کہ بندوبست آن نماید لسبب اینکہ سکھان در پداپلی وغیرہ آنچنان حکمرانی
مینمودند کہ حکم حاکم پیش حکم الشان معطل بود واز دلسکھہ ودسیا نظیہ تا دہیڑان وچاران آنجا ہمہ مقروض
سکھان بودہ در اطاعت وفرمانبرداری ایشان فیما یمیخواستند بجامی آوردند لہذا حکم نائب قرار واقعی
جاری نمیگردید چون عاصی در پداپلی باپنجاہ جوانان عرب دوسبت وپنج جوان دکھنی وغیرہ رفت دید کہ
رامیشر راؤ دلسکھہ آنجا کہ مالک سی ودوپٹہ تعلقہ بودہ ہموارہ در قید اینہا مقید میماند پس عاصی بندوبست
گرفتاری ویرکوٹہ آنجا از جوانان خود نمودہ اول تقید کرد کہ ہیچکس از اینہا باسلاح در کچہری نیاید وفرداً
فرداً بذاتہ حاضر شدہ عرض حال خویش نماید ولعد چندروز فیما بین اینہا چنان فتنہ انداخت کہ باہم
دشمن یکدیگر شدہ فریاد پیش عاصی آوردند روزی از یک حرکت ظلم بار سکہ سرخیل اینہا کہ بر سر پیر زال
غیر کردہ بود بلوہ عام تمامی ساکنان پداپلی بر سر اینہا کنانیدہ اینہا را تاسہ کروہ بموضع کلولا جاگیر
سنگی باد شار سانید وبندوبست نمود کہ احدی ازین قوم اندرون آبادی پداپلی نیاید پس ازین
بندوبست حکم عاصی چنانچہ باید وشاید جاری گشت وبندوبست رقم آنجا نیز قرار واقعی نشست باز
عاصی مرزا جان بیگ نائب خود در آنجا گذاشتہ روانہ قصبہ چیتور گردیدہ در آنجا نیز لعد نزدوات لسیار ودو سہ جنگ
بازسنگ راؤ دلسکھہ عمل امانی جاری نمود مردمان قدیم آنجا میگفتند کہ از وقت مبارز الملک ظفر الدولہ مرحوم
تا الآن دریںجا ہیچکس عمل امانی ننمودہ ہمہ نائبان سرکار ولتمدار برطبق مرضی زمینداران آنجا رقم تعہد
مقرر کردہ باقساط علی السویہ میگرفتہ بودند لہذا زمینداران نمیخواہند کہ دریںجا عمل امانی جاری شود
کہ فائدہ اینہا حاید سرکار میگردد وشما کہ بہزار خون نابہ جگر عمل امانی جاری کردہ اند فواید کثیرہ خواہند دید

الزمن

بسا اینکہ ذات است صاحب منصب مناسب و خطاب لایق سرفراز و بجاگیر ذات ممتاز ہر دو خلف بہادر معنی کے
عظمت جنگ بہادر دویمی عزت یار جنگ بہادر بجمیع صفات بزرگانہ خاندان خود موصوف اختصاراً

بقلم آورد

جہانگیر یار جنگ

خلف سزاوار الملک قلعدار اودگیر است بعد رحلت پدر خود بجاگیر قلعہ موروثی و سواران رسالہ و ہمہ کارخانجات
رسیدہ نام آور گردیدہ در عہد حضرت غفرانمآب و حضرت مغفرت منزل اوقات بفراغت تمام گذرانیدہ
و درین عہد میمنت مہد حضور پر نور بندگانعالی ادام اللہ اقبالہ مخالفان او با مخالفان دیگر آمیختہ اندرون
قلعہ خلاف شرع شریف حرکت نالایق ناشایستہ در حین غفلت کہ مشار الیہ بیرون قلعہ در سیر باغ معہ مستورات
بود بر سر بازار و چاوڑی بطور آوردند و نام جہانگیر یار جنگ در تمام آفاق بدنام کردند تا اینکہ مورد عتاب خداوند
نعمت ہم شدہ از قلعہ و جاگیر وغیرہ معزول گردیدہ اخراج شد و قلعہ معہ دیہات از سرکار سپرد خانخانان
حسام الملک گشتہ تا بسہ سال خانہ بدوش ماند آخر الامر بعد خیر البصرہ و تکالیف بعید بسفارش محلات
دریای ترحم خداوند نعمت کہ قدردان خانزادان قدیم است بجوش و خروش بخشش درآمدہ مبلغ ہشتاد
ہزار روپیہ نقد از خزانہ عامرہ سرکار بہ مہاراجہ بہادر نذرانہ ایشان عنایت فرمودہ باز بجاگیر و قلعہ سرفراز و ممتاز
نمودند و بجواہر و خلعت سرفراز کردہ روانہ قلعہ مذکور ساختند چنانچہ برطبق معمول ماموراست امیریست بادشاہی
قلعہ مذکور از عہد و عنایت جہانگیر بادشاہ با جداد خویش سرفرازی دارد در سواری اسپ یکتای وقت است

والصفات بزرگانہ موصوف

حافظ الملک حیدر الدولہ بہادر

نام اصلی اش سید علی اللہ خان است ولد خلف خواجہ سعد اللہ خان مرحوم کہ خان مذکور مرحوم پرورش و تربیت
یافتہ حضرت مغفرتمآب بود و در سن صبی باریاب محل مبارک بودہ ہموارہ در خدمتگذاری ماند و در عصر

ونسبت دامادی وقرابت با میر معانی خان بهادر جسارت جنگ که از امرای قدیم مغفرت مآب بودند داشتند
وهمواره در امرای عهد با اعتبار بوده اوقات عزیز خویش بنهایت عزت بسر برده ودیعت حیات نمودند چنانکه
خواجه محمد ظهور الدینخان بهادر داروغه گردسرکار یعنی علاقه دار خبرداری وهوشیاری نشانیدن چوکی وپهره
ها از جمعیت سرکار اطراف دولتخانه وگرداگرد خیمهٔ مبارک خاص حضور پرنور در عین شباب قضا فرمود از آنجا
که فیما بین خان مسطور وبهادر معنون یعنی جسارت الدوله حال مذبور نسبت برادری نسبتی بود جناب حضرت
مغفرت منزل خود بهادر مذکور را یاد فرموده از تعلقهٔ گردسر فراز وممتاز فرمودند تا رحلت آنحضرت
همواره حاضر دربار بوده مامور خدمت گردید ودر جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت بندگانعالی مدظله العالی
در اندک خدمت گذاری منظور نظر خاقانی ومشمول عواطف خسروانی گشته سر عز ووقار بلند ساخت امیرست
که اخلاق پسندیده اش عالمی را پسندیده مشهور آفاق ساخته خندان روی وکشاده جبینی او بر چهره منورش
مانند کهکشان فلک درافشان عجب صاحب همت که از مقدور خود بمراتب زیاده تر در کار حسنات مصروف
نیک نفسی اش کار خود از برکات میکند وسرمایهٔ خود را نثار بارگاه خداوند نعمت خود میداند آدم شناس
با احبا وآشنا مسلوک هر کس که بفریادش احدی نرسد پیش بهادر معنون خود را میرساند واز خواب شیرین بیدار
میسازد وهر جا که منظورش باشد بزور ولغدی همراه خویش میبرد وسفارش خود میکناند وبه مقصد میرسد
آنوقت جبین حسنات آگین آن بهادر با دین پر چین نمیشود بلکه از حصول مقصدش شکریه جناب اقدس
الهی بجا آورده از حصول مطالب ومآرب خویش زیاده تر خوش میگردد واین معنی شاذ ونادر نیست دایم الوقوع
است مثلاً سوار پالکی بدربار میرود واحدی از آشنا وبیگانه در بازار ملاقات کند وبگوید که اینوقت مرا پالکی نهایت
ضرور است عنایت فرمایند همونوقت پالکی را حواله اش میکند وخود تا رسیدن سواری دیگر از فیل واسپان
گران بها پیاده میرود انصاف شرط است که چه قدر نفس شکنی وکسر نفسی است شاید در زمان سابق هم ذکر
بعضی از امیران سلف بسماعت رسیده باشد که بچنین صفات موصوف بوده اند الغرض بهادر مذکور

بمقصد مقطعجات خلقت خدا از سرکار پروانگی معافی گرفته جاری گردانید که بدست بدعای این دولت بودند
آدم ترحم شعار کریم الاخلاق مدبر سخاوت بسیار میکرد بوقت ارتحال زیاده از یک کرور روپیه داشته
رحلت نمودند مسجد چوک بلده حیدرآباد و مسجد مغل پوره بلدهٔ مذکور از محدثات و باقیات الصالحات
ایشانست فرزند کلان مرحوم یعنی خواجه عبد الله خان مذکور مسمی بخواجه نعمت الله خان بهادر نهور جنگ
خزانهٔ دولت والد خود را بهمت خویش قسمیکه صرف کرده مشهور تر است که لک لک روپیه بنفس واحد بخشش
هم نموده صوبداری بیجاپور و سیکاکول و راجبندری و مچهلی بندر وغیره همه تعلق بخان مذکور داشت
و لبعضاتهای بسیار موصوف بود خلف ایشان شکوه الدوله اقتدار الملک از تعلقات لکها روپیه صوبدار
بلدهٔ حیدرآباد مامور بوده بعشرت و حرمت تمام اوقات خود بسر بردند از آنجاکه در ینخاندان اکثر صاحبزادیها
منسوب شده بودند بهمون سر رشته معهود حضرت مغفرت منزل صاحبزادی برادر خود حضرت فریدونجاه
بهادر را در ازدواج سید علی الله خان بهادر حیدر الدوله در آوردند چنانچه حضرت تهنیت النسا بیگم صاحبه
مغفوره مرحومه والده ماجده حضرت مغفرت منزل علیه الرحمه بخواهش و خوشنودی تمام انصرام شادی
فرمودند ازان عفیفه یک فرزند مسمی به خواجه سعد الله خان بهادر بوجود آمد درین عهد میمنت مهد حضرت
بندگانعالی حضور پرنور اعلیحضرت ناصر الدوله آصفجاه خلد الله ملکه و عمره آن سر رشته قدیمی را از سر نو تازه
کرده صاحبزادی برادر خود صمصام الملک بهادر را در ازدواج خواجه سعد الله خان بهادر حال در آورده
شریک محفل شاهانه گردیدند الغرض بهادر موصوف در سخاوت و آدمیت و جمیع صفات امیرانه موصوف
صاحب منصب مناسب و خطاب و علم و نقاره و جاگیر ذات سرفراز و همواره حاضر دربار جهاندار است

حسین یاور جنگ

ولد مرزا شاه علی بیگ نام اصلی اش حسنعلی بیگ از قوم مغل است که پدر مذکورش در عهد دیوانی رکن الدوله
مدار المهام سرکار مامور سرگردگی جوانان بار بوده درهمون ایام قضا نمود دو پسر داشت یکی حسن علی بیگ

خواہی میبافت و بہ سبب حفظ خود سماعت کلام شریف آنجناب می‌نمود شخص بسیار دانا و ذہین و مدبر بود چنانچہ
غلام سید خان [illegible] جاہ مدار المہام سرکار رای بلند و تدابیر ارجمند خان مذکور را در کلیات بسیار
بسیار پسند خاطر می‌نمود اگرچہ صاحب علم بود اما بسیار توجہ بتصوف میداشت ہرچند ظاہرا بوضع امرای عالمگیری
بوده لکن باطنا خداپرست و عابد بسبب سخاوت خرج از آمدنی زیاده نزد اشته بمصرف میرسانید و اکثر ہم
صحبت علما و مشایخین بود صاحب منصب و جاگیر ہشتاد ہزار روپیہ ذات سرفرازی داشت والد خان مذکور
خواجہ عبد اللہ خان مرحوم مرد ولایتی توران از مشایخین عمده آنجاست در عہد محمد معظم بہادر شاه وارد
ملک ہندوستان شده چندی بحضور بادشاه مانده بعد ازان در دکن آمده حاکم مچھلی بندر گشتند
در ایامی کہ جناب حضرت مغفرت مآب بعد تسخیر تمامی ممالک دکن وارد مچھلی بندر شده خان مذکور و خواجہ
رحمت اللہ خان برادر ایشان ضیافت حضور از اطعمہ لذیذه الانواع و اقسام نموده پانصد بہنگی باساز
سقرلاتی وغیره و ظروف چینی عمده ارسال حضور گردانیدند کہ ہمہ خوانہا و سینیہا و ظروفہا ہمہ نذر حضور است
ہیچ چیز مسترد شدنی نیست و ملک مچھلی بندر نیز در دولت داخل سرکار کرده بوقت ملازمت چہل لک
روپیہ نقد بابت تحصیل آنجا کہ جمع شده امانت بود ہمہ بے طلب و بغیر خبر خود بخود گذرانیده رخصت حج
بیت اللہ شریف خواستند حضور فرمودند کہ ما بدولت ہم اراده حج داریم باتفاق باہم خواہیم رفت
و در محل مبارک رفتہ بہ صاحب بیگم صاحبہ و سیدة النسا بیگم صاحبہ فرمود کہ دوگانہ شکر بدرگاه مجیب الدعوات
بجامی آریم شما ہم بجا آرند کہ دو فرشتہ برای اطاعت ما آمده اند بیگمات موصوفہ عرض کردند کہ فرشتگان
چگونہ آمده باشند خود بدولت فرمودند و مشایخ زاده ولایت کہ حاکم این ملک اند بوقت ملازمت
ملک را داخل سرکار نمودند و چہل لک روپیہ نیز اگر اینقدر زر خطیر گرفتہ بالای جہاز بسمت دیگر میرفتند از ما
چہ میشد کہ واقف نبودیم اینہا صرف فرشتہ خصال اند تا حین حیات ایشان ہمواره مورد الطاف
و شریک کلیات و جزئیات بودند کہ مردم بہ رازدار آنحضرت مشہور ساختند مرد خداپرست باخبر دریک روز

در عهد ارسطوجاه سعی موفوره درباره ایشان کرده لهذا حسام الملک مذکور درباب درستی امورات
نور الامرا بهادر نزد میر عالم ساعی جمیله بکار برده نام نیک برگماشت معهذا چون هنگامه شورش فساد پنداره ها
در ممالک محروسه سرکار از حد گذشت و ویرانی تعلقات سرکار صریحاً معائنه گردید از پیشگاه حضور پرنور بهادر
معز باجمعیت پانزده هزار سوار و پیاده ها و پلاٹنهای بار و بعضی امیران و منصبداران و جمعداران وغیره
عمده سرکار دولتمدار بجهت استیصال و تنبیه شوره پشتان ملک مقرر شده روانه سمت غربی گشته قرار واقعی
در فدویت و جان نثاری و تنبیه مخالفان قصور نکرده مورد تحسین و آفرین از خداوند نعمت گردیده
بمرتبه بلند رسید آنا درین عهد میمنت عهد پادشاه ذیجاه عالم پناه حضور پرنور خلد الله ملکه آدام الله اقباله
چون از عهد مرشد زادگی مبذول بذل و عنایات خاوندی بود لهذا بسر آرای دولت در عرصه قلیل
بخطاب حسام الامرا خان خانان و منصب هفت هزاری پنجهزار سوار سرفراز گشته سر عزو وقار باسمان اعتبار
رسانید و از دیوانی تعلقات مجموع قریب ده لک روپیه و سواران و عربان و پلاٹنهای بار و رسیله ها
و جاگیر دو لک روپیه ذات و صفات جمله قریب دو هزار جمعیت ملازم رکاب خود داشته بان حوصله بلند
و مرتبه ارجمند ماموریکار گردید که مزیدی بران متصور نباشد امیری بود بکمال خوشوضعی و وجاهت تمام
کثیر الاخلاق عمیم الاشفاق راست گو راستی پسند بهادر سخاوت بمرتبه کفاف و سلوک با نوکران و احبا
بقدر احتیاج ضروری مینمود در سواری حضور پرنور با وصفیکه سن بهادر معز قریب هشتاد سال رسیده بود
اما گاهی غیر حاضری نمیکرد بلکه از غیر حاضری احدی از ملازمان خویش متنفر میشد و اکثر بسرفرازی خواصی
خاص مشرف و مباهی گردیده چند روز از بینائی چشمان که معذور شده بود شخصی از غیب بمعالجه
اش رسیده علاج خوب کرد که تا حین حیات خود محتاج دیگر نگشت در سنه
یک هزار و دو صد و پنجاه و شش هجری
بعالم جاودانی خرامید

دوم شجاعت علی بیگ واو یعنی دو یمی با میر عالم از اقربای قریبه زوجه اش بود در دولت میر عالم اوقات خود بمیرزا منشی بسر برد هرگز از خانه خویشتن بیرون نمی آمد و به همین طور عمر خود را بپایان رسانید اما حسن علی بیگ در عهد وکالت میر عالم بخطاب خانی و رساله سواران از پیشگاه حضرت غفران مآب سرفراز گردید تا معتقد ماندن میر صاحب مذکور دامن فدویت و جان نثاری از دست نداده بر کمر بسته همواره شریک رنج و راحت ماند و چون میر عالم از دیوانی و مدار المهامی سرفراز گردید او را خدمت عرض بیگی گری خود داده مامور گردانید کر لکها روپیه در صرف راگ و رنگ و سلوکها با سپاه و آشنایان و در تیاری عاشور خانه محرم الحرام که آئینه هایی یک لک روپیه بخریدی در آورده در انتظام عاشور خانه زنگ آئینه خانه ها ساخت هر سر آئینه طولاً سه درعه عرضاً دوم درعه بوده در تمام هند و دکن عاشور خانه باین تکلف شاهانه بنظر هیچکس نیامد بعد رحلت میر عالم از راجه چندو لعل مهاراجه بهادر اتحاد و اتفاق داشته تا دم زندگی جاگیر پنجاه هزار روپیه بغیر سوار و پیاده فقط برذات خود خورده ودیعت حیات نمود در حینیکه میر عالم بدیوانی سرفراز شده تیاری سالگره حضرت مغفرت منزل نموده آنحضرت رونق افزا شدند خان مذکور را بخطاب حسین یار جنگ سربلند فرمودند الغرض خان مذکور نهایت خلیق سخی خوش مزاج هزارها روپیه بسپاه و آشنا و بیگانه داد در سنه یکهزار و دوصد و چهل و نه هجری راهی و راه بقا گردید ❊ ❊

حرف الخا خانخانان حسام الامرا النظام یار جنگ بهادر

نام اصلی بهادر معز میر عباس علیخان بهادر است برادر عم جدی میر عالم در عهد حضرت غفران مآب بخطاب جنگی و بجاگیر ذات سرفراز گشت چون آثار ترقی دولت از ناصیه اش هویدا بود در اندک حاضر باشی و حضوری در عهد دیوانی میر عالم از پیشگاه حضرت مغفرت منزل السعی میر عالم مشمول عواطف خسروانی گردید در جشن سالگره خاص در مکان میر صاحب مذکور بخطاب حسام الملک و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و نوبت سربلند شده مشهور آفاق گشت چون فیما بین بهادر معز و نور الامرا بهادر محبت دلی از قدیم بود و بهادر مذکور

بهادر موصوف خوانده اشتهار داده‌اند معهذا بهادران موصوف یعنی رحمت خان بهادر وشاه نواز الدوله بهادر فرشته صفات اند زاهد عابد وظایف خوان نجیب پرور قدردان کمال واهل کمال صاحب منصب پنجهزاری سه هزار سوار وعلم ونقاره ونشان وعماری ونوبت وخطابهای لایق از پیشگاه خلافت سرفراز وممتاز وبمدارج بلند کامیاب وبجاگیر موروثی جعفرآباد وشاه گده مشرف ومباهی وسوای جاگیر موروثی نیز بجاگیر دیگر بهره منداند وفرزندان نواب رحمت خان بهادر مذکور فتح خان بهادر وحیدعلیخان بهادر برطبق منش خاندان خود باخلاق حمیده واشفاق پسندیده مشهور روزگار بفضله هر عالی فطرتان همواره حاضر دربار جهاندار ودر رحمت پوره بکمال تزک وثروت عمارات وباغات نو احداث وباز از تعمیر درآورده مشغول عبادت الهی وشکور شکر نامتناهی نعمت خداوند نعمت هستند

حرف الدال داراب جنگ بهادر

برادر نسبتی سالار الملک بهادر مرحوم نام اصلی آن اصل مروت وآدمیت محمد یوسف علیخان بهادر است از ابتدای نشو ونما در عهد پرداخت بهادر معز مرحوم صد بجمیع امور معمور گردیده بامرتبه بلند وحوصله ارجمند رسید که از پیشگاه خلافت وفرمان فرمای بخطاب داراب جنگ ومنصب سه هزاری هزار سوار سرفراز گشته نام نیک به نیکنامی تمام برنگاشت وهمیشه در سوال وجواب تعلقات لکهاروپیه متعلقه ومحوله بهادر صدر واعتصاد جنگ بهادر خلف بهادر مذکور چه در بارگاه حضور پرنور وچه در دیوانی نزد مهاراجه بهادر وچه بالای هردو دفتر تال نزد رای بهادر ورای رایان بهادر مامور شده چنان بآئین بهین وانتظام وتزئین مساعی جمیله بکار میبرد که مزیدی بر آن متصور نباشد صاحب اخلاق کریمانه واشفاق شفیقانه نجیب شناس قدردان کمال واهل کمال ودر عین ابتدای شباب عقل صد ساله بزرگانه داشته بمراتب خفی وجلی وبرموز مخفی وظاهری بخوبی تمام میرسد سخی بهادر گشاده جبین خندان رو صاحب همت زیاده از مقدور در کار خیر احبا وارباب احتیاج

خضر خان بہادر المخاطب بہ رستم خان بہادر

خلف ابراہیم خان بہادر فرزند رستم خان بہادر بزرگ کہ بجای ایشان الف خان بہادر خلف ارجمندش
معمور دولت قمر نگر کرنول شده انچه داد و دهش کرده و اخراجات بیحساب نموده از که تا مه ظاهر است
اما ابراهیم خان بهادر فرزند دویمی رستم خان بهادر بزرگ مذکور برادر الف خان بهادر مسطور بسببی در عهد
حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نور الله مرقده وارد بلدهٔ حیدر آباد گشته بجاگیر
قدیمی بزرگانه خویش محال جعفر آباد و شاه گڈه مضاف صوبه خجسته بنیاد اورنگ آباد مع جمعیت
سواران و پیاده ها باعزاز و اکرام تمام اوقات عزیز خود بسر برده چنانچه رستم پوره بیرون بلده حیدر آباد
جانب غرب از محدثات ایشانست در همونجا مقام کرده ودیعت حیات خود نمود لکن فرزندان ابراهیم خان
بهادر یکے داؤد خان بهادر که جهان فانی را بعد سیر و طی روزگار بمدارج بلند پدرود فرمود خلفان
مرحوم مغفور یعنی داؤد خان بهادر موصوف یکی اعظم خان بهادر المخاطب شاهنواز الدوله دویمی احمد خان
بهادر سعد جنگ سیومی سلیمان خان بی بها جنگ چهارمی محمد خان بهادر مختار جنگ پنجمی همت خان
بهادر استقامت جنگ همه عالیخاندان بهادران روزگار اند بجمیع صفات امیرانه موصوف الغرض رستم
خان بهادر امیریست صاحب شوکت که سلسلهٔ امارت ایشان به نواب داؤد خان بهادر عالمگیری صوبه دار دکن
میرسد که جد اعلای بهادر موصوف بوده و رفیق خاص نواب ذو الفقار خان بهادر فرزند نواب اسد
خان بهادر حمدت الملک وزیر اعظم عالمگیر بادشاه بود که درباره داؤد خان بهادر مذکور بوقت قلعه گیری
و کن نواب ذو الفقار خان بهادر این فقره بدستخط خاص خود نوشته فرستاد که (ای کس بیکسان داؤد خان
خود را زود برسان) بمجرد ورود دستخط مذکور داؤد خان بهادر بجناح استعجال شتافته سواری قلعه را مفتوح
نموده هر دو ندر ورود خود و فتح قلعه باهم گذرانید حسب الحکم حضرت خلد مکان فتح نامه بنام داؤد خان

مدار المهام سرکار نام اصلی او میر محمد یار وطن بزرگانش بخارا است جد او در ہند آمده نزد غازی الدینخان
بهادر فیروز جنگ برای تعلیم نواب مغفرتمآب آصفجاه بهادر نوکر شده بخطاب ترکی خان مسمی گشت
بعد فوت او خلفش میر موسی بوقایع نگاری دیوکنڈه معزز شد و در رفاقت ہدایت محی الدینخان
بهادر مظفر جنگ صوبه داری بیجاپور اختیار کرده برساله سواران امتیاز پذیرفت چون او لپسرا
باقی خر امید پسر کلانش میر محمد یار مذکور مورد الطاف او شده برساله ارثی کامیاب گردید بعد کشته
شدن مظفر جنگ بردست افاغنه در سرکار امیر الممالک صلابت جنگ بهادر نوکر گشته بمنصب شایان
وخطاب پدر میر موسی خان و به تقرر رساله جزائر اندازان و رساله سواران بتدریج لوای روشناسی
برافراخت چون دران ایام صوبه داری برار بنام نامی نواب مستطاب معلی القاب خورشید فلک
سروری و سرداری جناب حضرت غفرانمآب قرار یافت خان مسطور بواسطه صمصام الملک شاه نواز
خان وکیل مطلق امیر الممالک بخشیگیری سایر سرفراز گردیده ملتزم رکاب نواب موصوف ممدوح گشت
انجا که طالع یاور بخت مددگار داشت در عمل نواب مستطاب از اصل اضافه بمنصب چهار ہزاری و علم
ونقاره ونشان وخطاب احتشام جنگ و پالکی جهالر دار مرتقی مدارج دولت گشت در سنه یکهزار و یکصد
و ہفتاد ہفت ہجری از اصل و اضافه بمنصب ہفت ہزاری شش ہزار سوار و عطای ماہی و مراتب
وخطاب رکن الدوله بدیوانی سرفراز فرمود و بعد استقلال تمام و کار روائی امورات مالی و ملکی و مدتے
ذخیره نیکنامی اندوخته در سنه یکهزار و یک صد و ہشتاد و نه ہجری که حضرت غفرانمآب در فتنه مودہاجی
بهوسله برادر سباجی و رگهوجی بهوسله معه اسمعیل خان رفته بودند در منزل قصبه بنیر امضاف صوبه برار روز یکشنبه
بست و ششم صفر سنه یکهزار و یکصد و ہشتاد و نه ہجری بخیمه حضور پرنور از ضرب جمدهر بدست فیضو کاڑدی
مقتول گردید نعش او را ببار برده نش زیر دامن کوه مبارک جناب حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب
علیه الصلوٰة والسلام در باغچه مدفون ساخته عمارت خورد باره و انهای پخته بتعمیر در آوردند که تا حال

و استحقاق بدل معمور متقی متشرع عابد بر طبق عادت معهود بزرگان خویش قدم بقدم گذاشته بر جادهٔ مستقیم خاندان خود ثابت قدم است از طول کلامی احتراز کرده حرفی چند از فقرا و صافش تحریر در آورد

دلاور نواز جنگ بهادر

نام اصلی آن محمد خان قایم خانی ثبت برد قایم مزاج حاضر از وغایبانه آشنا یکسو بزرگانش در دولت راجایان مارواڑ بکارهای عمده مامور بوده کارهای نمایان بظهور آورده اند و او وارد ناگپور شده در آنجا نیز کارهای لایق فایز گردیده چون وارد بلدهٔ فرخنده بنیاد گشت بزور تدبیر و تقویت بازوی تقدیر چندی بعد تجارت بسر برده به درگاه بملازمت مهاراجه بهادر رسید بسیار پسند خاطر گشته اول بدرماهه ذات و ده سوار بسر اسری معمولی سرکار سرفراز و ممتاز گردید رفته رفته بجاگیر ذات و هفتصد سواران بشیفرار و بخطاب دلاور نواز جنگ و تعلقات گولکنده وغیره برار و بعضے از صوبه اورنگ آباد و بعنایات نوبت و گهڑیال و علم و نقاره سرفراز و بلند آواز ازپیشگاه خداوند نعمت گردیده مشهور آفاق گشت بعد از آن سبب بر آوردن کارهای نمایان همراهی صاحبان انگریز بهادر حسب الحکم سرکار مجد مآب مشمول عواطف شاهانه گشته مباهی و مشرف شد صاحب اخلاق تنخواه همراهیان خود را بلا تعذر رسانیده در نوکری سرکار سر موقصور کردن نمیدهد صاحب جرات سرخیل اکابر قوم خویش نمازی در پنجگانه تساهل هرگز نه مینماید و با جماعت میخواند تقاریاں خوشنواز داشته تمامی خاطر خود در امروف خوشنوائی نوبت چهار پاسی دارد در خیر و خیرات و سلوک بافقرا و ارباب استحقاق بقدر ضرور است هر وقت که حکم سرکار میرسد با جمعیت حاضری خود شبانه روز حاضر است در تاریخ دانی نهایت شوق در راگ و رنگ بسیار مائل همواره محبت با علما و صاحبان علم و فضل داشته در مسایل فقهی خبردار و همیشه باریاب دربار

حرف الرا رکن الدوله میر موسی خان بهادر احتشام جنگ

چہ خوب و چہ بہتر میشد کہ در ریاست و استقلال دولت شما حال ما چنین باشد کہ غیرت پوربیہ ہم پسند نکنند تا بہ غیرت دیگر غیر چہ رسد آنحضرت فرمود کہ جناب مرا خیال بہ برادر نظر نمایند کہ من مرو خاندان آصفیہ نیم بالام التصور بد ختر کنند کہ بباعث جنگ وجدل مرہٹہ وغیرہ واختلال سلطنت سخت ناچارام بیگم صاحبہ فرمودند ہرگاہ شما چنان ناچار و بی اختیار بودہ باشند پس مارا رخصت دہند تا ہر چہ از دست ما بر آید بعمل آریم خود بدولت فرمودند کہ کدام کس مانع شما ست مختار ہستند ہر چہ خواہند بکنند پس بیگم صاحبہ فیضو نام جوان کارڈی را کہ در پہرہ ہا بالای ڈیوڑی زنانی حاضر میبود طلبیدہ فرمود کہ فیضو من ترا کاری فرمایم کہ درآن میان اندیشہ جان تو باشد از تو خواہد شد یا نتوانی کرد او عرض نمود کہ اگر از تصدق شدن جان غلام کار عمدۂ سرکار بر می آید ہزار جان گرامی خود تصدق فرق مبارک میدانم بیگم صاحبہ فرمود اگر سلامت مانی از تو عزیز تر دیگری نخواہد بود و اگر بمیری از اولاد تو کسی عزیز تر نخواہد شد فیضو بمنت قبول کرد و چون او را از کشتن رکن الدولہ آگاہ ساختند او عرض کرد بشرطیکہ حضور پرنور از زبان خود بغلام فرمایند غلام بلا تعذر بکشد بیگم صاحبہ فرمود کہ حضرت از زبان خود نخواہند فرمود اما بوقت حکم کردن من حضرت سماعت خواہند کرد پس تو خاموشی حضرت را دلیل رضامندی دانستہ بعمل آر و فیضو بالراس والعین قبول نمود روز دویم بوقت شب بیگم صاحبہ و حضور اندرون پردہ باریک نشستہ با یک اصیل محرم راز فیضو را طلبیدہ فرمودند کہ فیضو شبیہ حضرت را و شبیہ مرا از بیرون پردہ بنظر خود دیدی فیضو عرض کرد بلی خداوند نعمت دیدم پس فرمود حالا سخن مرا بگوش جان بشنو کہ حکم حضرت چنین است کہ رکن الدولہ را بکشی فیضو دست قبول بر سر و چشم خود نہادہ بصدق دل قبول نمود وجہہ دیگر درہمین ایام اینست کہ دران زمان معمول محلات حضور پرنور این بود کہ تمامی بیگمات و خانمات وغیرہ کار سنجاف از چھینٹ ہای مچھلی بندر میگرفتند چنانچہ مغلی از بندر مذکور چھینٹ ہای عمدہ آوردہ بود و مال ہفتصد روپیہ بخریدی سرکار ہم آمدہ چٹھی رقم قیمت او بدستخط خاص حضور بالای رکن الدولہ گردیدہ ششماہ

مع مسجد وچاه ومقبره موجود است آماد رینولا باغ وعمارات دیگر نیز با حداث درآورده اند ماده تاریخ بقول شاه تجلی علیصاحب تاریخ تزک آصفیہ اینست مصرع سیر جنت نصیب شد باو ۱۱۸۹ھ وتاریخ دیگر که بر سرکتیبہ دروازهٔ مقبره اش نوشته است اینست مصرع داخل آمد از شهیدان با حسین ۰۰ عددهای هر دو تاریخ مطابق یکدیگر برابر سنه مذکور اند سبب کشته شدن رکن الدولہ میر موسی خان مذکور بدو وجه اینست که رکن الدولہ در مدار المهامی خویش اکثر بوقت شب بسمع نقل وحکایات تفریح مزاج وخورمی دل خویش میکرد چون اقبال او بدرجہ کمال رسیده بود روزی حضرت کالی بیگم صاحبہ همشیره حضرت غفرانمآب بزبانی پوربیہ دیوڑی خود برکن الدولہ گفته فرستادند که در ینولا سفر طولانی در پیش است هر روز علی التواتر کوچ بکوچ بندگانعالی میروند برگاوان رتهه سواری من بسیار بسبب بیری لاغر شده اند نمیتوانند که به آرام رسانند لهذا یک جوڑی نرگاوان گجراتی جوان داخل سازند بهادر مذکور قبول کرد دپوربیہ مذبور معه یک مقدی بیگم صاحبہ ممدوحه هر روز برای یاددهی وتقاضای نرگاوان نزد رکن الدولہ می آمد واو اقرار تجویز میکرد روزی بسیار تنگ آمده پوربیہ مذبور تقاضای سخت نمود چون (که قاعده کم مایہ است وقتیکه حکم سرکاری پیش کسی میبرند پاس وادب امیر ووضیع وشریف ونجیب ملحوظ نداشته پا از حد دائره مرتبہ خود فراتر می نهند وهر چه به ذهن وخیال جاهلانه اش میرسد بر زبان می آرند وشخص شریف برداشت شنیدن اینگونه سخن نمیکند واین پوربیہ مرسلہ بیگم صاحبہ بود وطلب جفت نرگاوان بشمول الفاظ نامناسب نمود در آنوقت او) جواب درشت داد که لائق حوصلہ او نبود دپوربیہ خیلی آزرده خاطر گشته خاموش بخانه بردیوڑی خود آمد وهیچ اظهار نمود لیکن دو سه روز بیگم صاحبہ موصوفہ پوربیہ را غصه کرده فرمودند که تا حال نرگاوان از نزد رکن الدولہ نی آرد عرض کرد که اینقدر مرا انجانزاد دیگر حکم شود غلام بخانه رکن الدولہ هرگز نخواهد رفت آخر الامر ناچار عرض نمود که اینقدر مرا حال چنین است هرگاه بندگانعالی حضرت غفرانمآب اندرون محل برای استعمال خاصہ رونق افزا شدند کالی بیگم صاحبہ روبرو نشسته فرمودند که ای برادر اگر در اولاد حضرت مغفرتمآب شما هم دختر متولد میگردیدند

خویش نهاده همه‌ها را از خود رخصت فرمودند و رکن الدوله را هم ارشاد شد که بخیمه خود روند چرا که
نخواسته بودند که خون بیدریغ کار و بروی ما بدولت شود رکن الدوله عرض کرد که غلام را بعضی مقدمات
ضرور عرض کردنیست امیدوار باریابی تنهائیست حضرت ارشاد کردند که حالا از هیچ در منزل بمقام
آمده ایم اینوقت رفع احتیاج ستهٔ ضروریه است چرا در خواصی عرض نکردند بوقت دیگر حاضر شوند
چون نزدیک خیمه خلوت مبارک رسیدند او باز عرض کرد و همون جواب شنید تا اینکه خود بدولت نزدیک
خیمه محل مبارک آمدند رکن الدوله باز باصرار تمام همون عرض نمود دفعتاً مزاج مبارک برهم شده فرمودند
هر چند میخواهم که دفع الوقت شود شما را هیچ خیال نیست بیایند و بنشینند که کدام عرض ضروریست پس
حضرت اندرون خیمه محل تشریف فرما شدند و رکن الدوله هم بیرون خیمه خاص محل نشست درین
اثنا فیضو جوان که بر پهره خود ایستاده بود بندوق خود را در گوشه خیمه گذاشته عقب رکن الدوله آمده
دست خود بالای کتفش داشته گفت نواب صاحب طلب است و جمدهر اجل حواله اش نمود که از هر دو کلیه
او گذشته بیرون طرف پهلوی دیگر برآمد و کریت برهان الدوله بهادر که از طرف رکن الدوله در حضور
پرنور وکیل بود تعاقبش نموده بیک ضرب تیغ بیدریغ کارش با تمام رسانید باین خیال که شاید این
مقدمه از حضور باشد و مبادا ظاهر گردد بهتر همین که هر دو بمیرند پس حضور معاً برآمده فرمودند ما نگفته بودیم
که شما بمقام خود روند آخر حال شما باینجا رسید رکن الدوله عرض کرد که جان نثاری معراج نوکریست
امّا اگر بجای مناسب میشد مناسب تر بوده خیر شد آنچه شد لکن مبارز الملک بهادر و اسمعیل خان بهادر ازین
سانحه ناگذیر مشوش و متوحش خواهند شد لهذا اعلام طمانیت و تسلی اینها میکند پس منشی خود را طلبیده
خطوط بهما نویسانیده و بدست خویش هم دستخط کرده بارسال آورد که (این امر بی اطلاع حضور بوقوع آمده
است خود بدولت را درین مقدمه بالکل مداخلت نیست اصلاً و مطلقاً هرگز هرگز خیال دیگر نکرده باشند
اگرچه من زنده ام لکن در هر امر فرمانبرداری و نمک حلالی و جان نثاری سرکار باید کرد بعد از آن

۱۸ ذی‌حجه سنه ۱۲۰۱

منقضی گشت (وجہ اینکہ بسبب سرپاپی وجنگ وجدال متواتر سوای آدای زر تنخواہ فوج ومہیا کردن
اسباب جنگ ومصارف دیگر لازمہ سلطنت وعدم معموری خزانہ عامرہ جہت بجای اینطور مخارج بسیار
وقت میشد چونکہ درانوقت ضرورت افواج جرار بی انتہا بود و در سرکار حضرت غفرانمآب در زمانہ
مدارالمہامی این وزیر با تدبیر افواج نہایت آراستہ بود وبہ این وجوہ نتوانستند) کہ مشارٌالیہ یک حبہ بدہد
برامروز وفردا میگذرانید مغل مذکور ناچار شدہ روزی در عین سواری کوچ سر راہ استادہ فریاد برآوردہ
ودہائی خدا تعالی جلشانہ ورسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بحضور داد کہ یا زر بندہ عنایت فرمایند
یا مال بندہ واپس دہند کہ از تاخیر وصول زر خرابی بسیار عاید شدہ است حضرت غفرانمآب باوجودیکہ
رکن الدولہ در خواصی مبارک حاضر بود ہیچ نہ فرمودہ از عماری فرود آمدہ اندرون محل مبارک رفتہ
چندین تہانہای چھیٹ سالم وباقی سجاف ہا در کشتیہا موسہ صد روپیہ نقد آوردہ بمغل فرمودند
کہ این مال شماست واین سہ صد روپیہ تقصیرانہ است ہر جا کہ خواہند بفروشید وسوار شدہ روانہ مقصد
گردیدہ رفتہ رفتہ عداوت بیگم صاحبہ وبی التفاتی حضور دربارہ ایشان مشہور آفاق گشت خلق اللہ
را وسوسہ بخاطر راہ یافت شبی رکن الدولہ در خیمہ خود بالای بستر استراحت میکرد آدم صمصام الملک
رقعہ آوردہ اندرون خیمہ فرستاد رکن الدولہ رقعہ را خواندہ بالای شعلہ شمع سوختہ جواب داد کہ
معلوم شد وبخواب رفت درین اثنا شرف الدولہ برادر خوردش اندرون خیمہ آمدہ دست خود بالای
بالش نہادہ بیدارش نمود او پرسید کہ اینوقت غیر برای کدام کار ضرور آمدہ اید شرف الدولہ گفت
مردمان در حق جناب چنان وچنین میگویند صلاح وقت اینست کہ چند روز احتیاط دربار فرمایند
وگریہ کرد رکن الدولہ جواب داد کہ ای برادر چرا گریہ میکنی بخیمہ خود برو من بچہ گوسفند نیستم کہ کسی مرا ذبح
خواہد کرد ویلکہ شما خاطر جمع دارید چون بمنزل نیر ارسید خود بدولت خواستند کہ از عماری فرود آیند
رکن الدولہ پیشتر موافق معمول از خواصی بزیر آمدہ استاد خود بدولت دست مبارک بر سر مبارک

رشید الملک بهادر

خلف رشید الدوله بهادر مرحوم ولد منشی میر حمید رخان بهادر اعتصام الملک بزرگ است چون رشید الدوله
بهادر بعد رحلت پدر بزرگوار خود منشی میر حمید رخان بهادر موصوف مرحوم از پیشگاه حضرت غفرت منزل
علیه الرحمه بخدمت دار الانشای خاص سرفراز و ممتاز گشته بعرصهٔ مدت مدید پیش از رحلت آنحضرت ودیعت
حیات نمود خلف ارجمندش که نام اصلی آن اصل لیاقت و امارت میر اسمعیل خان بهادر است و از بدو شعور
آثار رشادت از جبین مبین او درخشان بود در اندک حاضر باشی منظور نظر خاقانی و مشمول عواطف سلطانی
گشته بدرجه بلند رسید و بخدمت موروثی معمور گردید **نقل عجیب و غریب** که مشهور آفاق
است و دلیل قطعی بر عقل رسا و فهم و ذکاء آن ذی فطرت است روزی در مجلس میر عالم مدار المهام سرکار
دولتمدار کپتان سدنم صاحب وکیل انگریز بهادر که جامع علوم عقلی بود و میر صاحب موصوف باهم در گفتگوی
امورات کلیات سرکار عالی مشغول بودند رشید الدوله مرحوم با میر اسمعیل خان بهادر مذکور خلف خویش
وارد شده شریک مجلس گردیدند دران زمان هشت مرحله از مراحل عمر خان مسطور یعنی میر اسمعیل خان
بهادر گذشته بود چون شمشیر بر طبق معمول مستمره دربار بدست خود داشت سدنم صاحب که مرد ظریف
و لطیفه گو و از علم فارسی و عروض دانی و شعر فهمی نیز ربط کمال میداشت از راه لطافت طبع از خان مسطور
سوال کرد که میر اسمعیل خان بهادر شما که خدمت دار الانشای حضور پرنور دارید شمشیر را با منشیان که اهل قلم
اند چه نسبت است بهادر معزز بان صغر سن فوراً بدیهه جواب داد که ما از خاندان عالیشان سیادت صاحب السیف
و القلم هستیم سیف و قلم هر دو وابسته خاندان واجب الاحترام ماست میر عالم بے اختیار مانند گل لشگفت
و سدنم صاحب را کمال استعجاب حاصل آمد هر دو کامل العصر و الزمان بهادر معزز را بسینه خود تنگ کشیده دعاهای
فراوان درازی عمرش دادند و رشید الدوله بهادر را بسیار بسیار تحسین و آفرین نمودند سدنم صاحب اینهمه
واردات مجلس را بعینه صورت مجلس از مصوران ولایتی خود درست کنانیده بولایت لندن و کلکته و مدراس

حسب الحکم حضور جراحان چالاک دست حاضر شده مشار الیه را در پالکی نشانیده بخیمه اش برده بدوختن زخم مشغول شدند قریب بصبح صادق جان بحق تسلیم شد و خود بدولت و اقبال داخل بلده حیدرآباد گردیده متوجه امورات ریاست خویش بذات خود گشتند **نقل عجیب و غریب دیگر** اینکه رکن الدوله روزی در خیمهٔ خود با وقار الدوله که باهم ربط زیاده بود نشسته اختلاط میکرد که سید نجابت خان بهادر نبیره بهادر دل خان بهادر شجاعت الدوله صوبدار حیدرآباد امیر ذی مرتبه بر در خیمه اش رسید چوبداران در آنوقت حاضر نبودند بهره والا مانع اندرون رفتن ایشان گشت و بهادر مذکور خواست که موافق معمول اندرون بروند نوبت بآن حد رسید که باهم کشمکش کردند و گریبان خان مذبور از دست کارڈیان پاره شد و خود رکن الدوله و وقار الدوله بچشم خویش میدیدند و هرگز منع نمودند بلکه خنده کردند درین اثنا چوبداران رسیده کارڈیان را زجر کردند که ایشان امیر سرکار صاحب منصب اند با ایشان باین بی ادبی پیش آمدید و به خان مسطور عذرها نمودند و ایشان از دست پاجیان رهائی یافته هرگاه اندرون خیمه روبروی رکن الدوله آمدند او از راه استهزا گفت خانصاحب بیائید بیائید سید نجابت خان بهادر نزدیک آمده فرمود که من برای این نه آمده ام که بخدمت شریف حاضر باشم بلکه برای این آمده ام که حق سبحانه تعالی عاصی را دیگر نزد شما نه آرد و برگشته بمقام خود رفت اعتصام الملک منشی میر حیدر خان بهادر بقسمیه بیفیر مود که من هم دران مجلس نزد رکن الدوله نشسته بودم و بچشم خود دیدم که از اهانت آل رسول دیگر زمانه با رکن الدوله موافق نبوده در همون هفته مقتول گردید فاعتبروا یا اُولِی الابصار از محدثات رکن الدوله تا حال چشمه ایست که آنرا موسی بم میگویند آب از رگ زمین برآمده که گاهی در موسم گرمای شدید نیز از حد خود کمی نمیکند هزارها مردم خصوص امیران سرکار آب از آنجا طلبیده باستعمال می آرند سابق نهرش در بلده بعضے جا می آمد درین ایام نهر تالاب میر عالم خانه بخانه کوبکو جاری است برین هم اعزه بلده آب موسی بم را باستعمال می آرند که بسیار سبک تر است

اصلاح تصحیح نام ... (حاشیه دست‌نویس ناخوانا)

رشید الملک

وتمامی فنون وصنایع وبدایع کمالات بہرۂ کامل دارد وتیز فہم بلند خیال کمال دوست نجیب شناس دشمن اراذل رفیق نواز خوش مزاج سیر فکر بجمیع صفات موصوف عاصی مؤلف این اوراق از بدو شعور خود باین علم وفضل کم بنظر خود دیدہ است کہ در امیران سرکار بلکہ در روزگار شاذ ونادر نوانگفت از محدثات آن منبع کمالات متصل دروازہ پل بالای راستہ کلان دو عمارت عالیشان ویک خانہ باغ دلچسپ بنہایت خضرت ونضارت موجود کہ مسکن ومقام بہادر معز است با این ہمہ اوصاف صاحب ہمت فیض رسان خوش لباس راگ پسند شکار دوست جانوران شکاری از یوز وباز وبحری بہادو چرغ وشاہین وغیرہ ہمیشہ ہمراہ سواری خود داشتہ تا پنج شش گروہی بلدہ مشغول شکار میکردد ودرمیان سیر وشکار احبا واقربا را فراموش نمیفرماید زوار وحجاج را نیز سال بسال راضی وخوشنود میدارد ✢

رفعت الملک بہادر

خلف رفعت الدولہ زور آور جنگ است چون رفعت الدولہ در عہد حضرت غفران مآب بعد جان نثار بہا بسیار ودیعت حیات نمود رفعت الملک مہین پورش کہ نام اصلی او میر مظفر است بمزید الطاف خداوند نعمت بمنصب ہفت ہزاری پنجہزار سوار وخطاب ملکی وبحالی سرکار نادیر وغیرہ وجاگیر پنجاہ ہزار روپیہ ذات وبرسالہ دو صد سواران مغلیہ توران سرفراز ومباہی ومشرف میبودہ لعلو مدارج امارت و ایالت اوقات عزیز خود بسر برد ہرگاہ اعظم الامرا ارسطو جاہ از پونا وارد بلدہ حیدر آباد گشتہ مختار کار دولت آصفیہ گردید بسبب نااتفاقی برادران مال واموال اندوختہ او ضبط سرکار شدہ مقیم گوشہ انزوا گشت بعد رحلت غلام سید خان اعظم الامرا در دیوانی میر عالم البسبب موافقت سابق باز بجاگیر قدیم وجدید سرکار نادیر وغیرہ وتعلقات لکھا روپیہ دیگر وجمعیت وسواران وپیادہ ہا وعلی غول وغیرہ معمور گشتہ روانہ تعلقات گردیدہ درانکہ ایام بمراتب ومقدور زیادہ از سابق فایز شدہ نام نیک خود طوعاً وکرہاً مشہور تر گردانیدہ ودر مختاری راجہ چند ولعل مہاراجہ بہادر با سیزدہ لک روپیہ نقد کہ بعد امتداد مدت

وبندر بمبئی فرستاد بعد چند روز زبانی سدنم صاحب بسیر عالم معلوم شد و بسیر صاحب مذ بور
بہ رشید الدولہ بہادر بکمال الطاف ظاہر ساختند کہ نزد سدنم صاحب مفصل خبر آمد کہ این صورت
مجلس واردات آن ہر گاہ پیش بادشاہ و صاحبان کمپنی و گورنر و کلکتہ و مدراس و بمبئی رفت ہمہ مجموع
از ادراک این حقیقت تبفریح و تفرج و شغف و سرور در آمدہ گفتند کہ از قیافہ این شبیہ چنان معلوم میشود کہ
این طفل در سن رشد و تمیز خویش علامہ عصر خواہد شد کہ در دربار آصفیہ بمجلس بفطرت او نخواہد رسید
و فی الواقع چنین است القصہ بعد رحلت رشید الدولہ بہادر پدر بزرگوار خویش از پیشگاہ خداوند نعمت
حضرت مغفرت منزل بخدمت موروثی دار الانشا بسن قریب بست و پنج سالگی سر فراز و ممتاز
گردیدہ جوابات عرائض گورنر کلکتہ بآن درستی و جامعیت عبارت و مطالب و مآرب درست کردہ بملاحظہ
اقدس حضور پرنور آورد کہ بپسند خاطر مبارک گشتہ مورد تحسین گردید چرا کہ در جمیع علوم دران ہنگام بہرہ
کامل داشت معہذا در عہد میمنت مہد جناب بندگانعالی مدظلہ العالی حضور پرنور آدام اللہ اقبالہ
وعمرہ وخلد اللہ ملکہ وسلطنتہ بکمال قدردانی بہادر معز بخطاب جنگی و دولائی و ملکی و منصب مناسب
عمدہ وعلم و نقارہ و نوبت و جاگیر قدیم و جدید و بحالی خدمت موروثی دار الانشائی سرکار و قلعداری
قلعہ مبارک دولت آباد و پالکی جہالردار و عماری وغیرہ کہ لازمۂ امیران ذیشان دولت است سرفراز
و مشرف و مباہیت و ہموارہ در مقدمات کلیات سرکار باریاب کہ احدی را در آن میان دخلی نیست
ہر گاہ فرمان واجب الاذعان بادشاہ دیجاہ ہندوستان شرف صدور میابد و نیز عرائض گورنر
لارڈ بہادر کلکتہ در حضور پرنور میگذرانند بہادر معز در دربار جہاندار بغیر مطالعہ و ملاحظہ دران مجمعہ
کثیر بآن طلاقت لسان و فصاحت بیان در پیشگاہ خداوند نعمت حضور پرنور علی رؤس الاشہاد
بکمال درستگی و شایستگی عبارت بجلوہ بیان می آرد کہ مورد تحسین و آفرین سلطانی و اہل دربار میگردد
امیریست بکمال لیاقت و وجاہت با اخلاق پسندیدہ و اشفاق حمیدہ کہ در جمیع علوم عقلی و نقلی

ذکر راجه هاے سرکار دولتمدار آصفیه ادام الله اقباله راجایان راجه راجه چندولعل مهاراجه بهادر

سلسله بزرگان بهادر معزبقول خویش که در عشرت کدهٔ خود بقلم آورده تا براجه تودرمل اکبرشاهی میرسد چون راجه نانک رام عموی بهادر مذکور در عهد حضرت غفرانمآب میرنظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نورالله مرقده بخدمت کرَوڑگیری بلدهٔ حیدرآباد سرفراز شده مدتی مدید اوقات خود بتکلف تمام بسر میبرد و بهادر معزرا که برادر زاده بود برای میوه خوری برابر پسر خویش رای للکپت رای یک روپیه روز میداد و گوبند رای مذکور و گوبند بخش برادر خرد مهاراجه بهادر هرچه منظور خاطر میشد میخریدند و خرج میکردند و بهادر معز همه بفقرا و غربا خیرات مینمود و حبه بخرج دیگر نمی آورد چون این خبر بسمع راجه نانک رام رسید یک روپیه یومیه دیگر اضافه نموده خوشنود ساخت بعد انتقال راجه نانک رام و برهمی کار للکپت رائے مهاراجه بهادر که از بدو شعور آثار رشادت و بلندحوصلگی از ناصیه اش هویدا بود در چند ایام بسعی اعتقادالدوله شمشیرجنگ بهادر که دران ایام بنظامت بلدهٔ حیدرآباد مامور بود منظور خاقانی و مشمول الطاف خسروانی گشته از پیشگاه حضرت غفرانمآب بخدمت موروثی کرَوڑگیری مذکور سرفراز شده اوقات عزیز خویش بنهایت خوبی و نکوئی بسر میبرد دران اثنا بعد چندی تغیری میرابوالقاسم میرعالم بهادر از ملک مفتوحه کرَپه و قلعه سدهوٹ و قلعه گنجی کوٹه وغیره بوقوع آمده بتجویز حضور پرنور و باستنباط اعظم الامرا ارسطوجاه مدارالمهام سرکار بهادر معزرا با جمعیت سواران و پلٹنهای بار و علی غول و عماری و دیگر تزک امیرانه باشان و شکوه برای بندوبست آن سمت رخصت انصراف فرمود و خدمت کرَوڑگیری ضمیمهٔ خدمات بوده بپسر راجه گوبند بخش برادر خرد بهادر مذبور بنیابتاً گردید پس آن منبع خوبیها

از تعلقات وارد بلده شده بود بصرف نذر و نیاز سرکار و دربار نموده پس ازان صرف بر جاگیر ذات
وصفات چندی خانه نشین بوده از عارضه خلل مثانه ودیعت جان شیرین ساخت طبیری بود نهایت طویل القامت
وعریض الجسامت خوش ترکیب که هیچکس بخوش ترکیبش بنظر نه آمد قوت بدن بانمرتبه داشت که احدی
بمقابله اش نمیرسید خم برنجی را که از پنج پکهال آب پر میشد از زور بازوی خود برداشته از دیوانخانه خویش
تا دروازه کلان که فاصله صد قدم باشد می آورد و باز میبرد این زور برابر زور فیل کم نیست و علی
هذا القیاس بسیار نقلهای عجیب وغریب که صاحبان راستی بچشم خودها دیده اند بیان میکنند که عقل درآنمیان
حیران است و فی الواقعی بی شائبه کذب درست است و هم چنین بود حاجی مؤلف اوراق هم بچشم خود دیده
است الغرض ازان ایام تا این زمان که سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری است هیچکس با آن
قوت و زور و وجاهت اندام با این بزرگی جسامت بنظر نه آمد چه در امرا و چه در غربا آنا زور و قوت
و وجاهت و بزرگی جسامت و شوکت جناب حضرت مغفرت منزل ما فوق صفات بهادر معز بوده که تمام
خلایق این ولایت سید اند و سید عاقل خان بهادر خلف دویمی بهرام الملک بهادر نیز هر چند قوی الجسم بوده
موٹ دوگا ویرا از دست خود پر آب میکشید اما وجاهت جسامت و بخوش ترکیبی رفعت الملک بهادر نمیرسید
و زورش بحساب دست است و دست چپ از بهادر معز بوده در آن زمان در زور آوران روزگار
چهار کس همعصر خودها بودند یکی رفعت الملک بهادر مذکور دویمی افسر الدوله بهادر سیومی محمد خلیل خان بهادر
استادزاده حضور پر نور حضرت غفرانمآب چهارمی بهرام الملک بهادر و حساب زور ایشان مطابق تفصیل
اسمای مرقومه است یکی بعد دیگری و سید عاقل خان بهادر مذکور در زمان انحطاط قوت و جوانی ایشان
بعرصه ظهور آمده مفصل احوالش در احوال بهرام الملک بقلم آمده گذشت در سنه یکهزار و دوصد سی و چهار
هجری رفعت الملک بهادر بعارضه که بقلم آمده گذشت نقلی عجیب وغریب از زور و قوت بهادر معز در
احوال قلعه کنجی کوٹه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

دولت آصفیه وازدیاد عمر حضور پرنور شب و روز مشغول و موظف باشند و بالای هرهر مجذوب خدمتگاران متعین و مقرر اند که یومیه‌های ایشان مع میوه‌ها و شیرنی و طعام پخته برسانند و خدمتها کنند که بی رنج و تعب خورده ممور دعا باشند یومیه هر روزه یومیه خواران قریب دو هزار روپیه است بلکه زیاده تر روز دوشنبه دو هزار روپیه تا سه هزار روپیه کم و زیاد بدست خود به مسافران هفت کشور میدهد و از سه صد روپیه معمول دان هر روزه کم نیست سوای این خیرات دیگر روزهای گوکل اشتمی و رام نومی و شیوراتری وغیره مبلغ خطیر تو انگفت ماورای این خرچ غله و پارچه وغیره دیگر بحساب گفته میشود معهذا حجاج بیت الله شریف و اماکن مقدسه را که پرده خاص آورده بودند و اکثر هر سال وارد میشوند از هزارها روپیه مالامال زر نموده رخصت فرموده میکنند که در هفت اقلیم شهره بخشش دولت آصفیه دام اقباله مشهور آفاق گشت و بسمع بادشاهان هفت کشور رسید در سلطنت آصفیه هزارها کس از جاگیر و درماهه و یومیه و خیرات وغیره بهره منداند در هر دو جشن شادی راجه دهراج بهادر و راجه نریندر بهادر انچه که خرچ لکها روپیه در ضیافتهای رونق افزای حضور پرنور و مرشدزاده‌های بلند اقبال و محلات و امرا و خوانین وغیره تمامی سلطنت از اعلی تا ادنی از جواهر اعلای بیشمار و جوڑه‌های عمده بسیار و طعامهای لذیذ بی مقدار که بمصرف درآمد تا کجا شرح داده آید تا بجدیکه دهیڑان و چماران و پارینه دوزان کفش از طعام و پارچه رنگین شادی باقی نمانده دیگر ذکر کدام قوم انسان بقلم تواند آورد اخراجات جاترای الوال و عرس کوه مبارک و عشره محرم الحرام معه روشنی و تیاری و تکلف ٹٹی مینا کار خارج از حساب عقل است در بیت الله شریف سبیل آب سرد دوازده ماهی مقرر کرده اخراجات آنجا میرساند که خلق الله هفت اقلیم در آن معرکه گرمای شدید که شبانه روز راست سیراب شده دعای خیر میدهند در هرهر فرودگاه حضور پرنور که متواتر در سیر و طیر بوقوع می آید طعام لذیذ از باورچیخانه مهاراج بخاصان و عوام دربار حضور پرنور میرسد حساب علیحده دارد حکما و شعرا و مرثیه خوان و سوزخوانان

در اندک مدت درستی امورات آنجا نموده نام نیک بر صفحهٔ روزگار برنگاشت و در دیوانی میر عالم معمور کار
و بار پیشکاری سرکار دولتمدار گردیده بمرتبهٔ بلند رسیده عالمی را فیضیاب ساخت بعد رحلت میر عالم بهادر
در دیوانی منیر الملک بهادر از پیشگاه خداوند نعمت حضرت مغفرت منزل علیه الرحمه بدرجه بلند ارجمند
مختاری امور ریاست و وکالت انگریز بهادر که این لیست جلیل القدر نازک امور گشته بمنصب هفت هزاری
هفت هزار سوار و پیاده ها و بار پلاتنها وغیره و نوبت و گهریال و جواهر عمده و جاگیر لکها روپیه سیر حاصل
و خطاب مهاراجه بهادر سرفراز و ممتاز و مباهی گردیده جهانی را مالامال بخشش فرمود تا در عهد
میمنت مهد اعلیحضرت خورشید سپهر سلطنت و کامرانی نیر اعظم جهانبانی و کشورستانی عالم پناه خورشید کلاه
بندگانعالی مد ظله العالی حضور فیض گنجور ناصر الدوله نظام الملک میر فرخنده علیخان بهادر آصفجاه خلد الله
ملکه وعمره و سلطنته که ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است از پیشگاه خلافت و فرمان
فرما نعمت الفرمای باضافه خطاب راجایان راجه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر مشرف شده باقبال بیزوال خداوند
امور کار و بار سلطنت رفیعه آصفیه است انجیکه احوال بهادر معز باشد احتیاج اظهار و بیان ندارد بر همه ها
هویداست معهذا در احوال بخشش حقیقت حال اینست که دوشاله ها و رومال شالی که فی الحقیقت قدر دارد
از ابتدای بخشش تا حال نوبت بهزارها رسیده و هر سال در جوره های دسهره که بهمه خواص و عوام سلطنت بیشتر
از یکهزار زیاده تر بخشش می آید میر حسن دهلوی در مثنوی بی نظیر بر هفتصد دوشاله نواب آصف الدوله
بهادر که یکبار به بخشش در آورده بودند مفتخر و استکبار نموده است بقول شاعر شعر محل نشین هین کتنی ہی
خدام یار مین ٭ لیلی کا ایک ناقہ سو بھان کس قطار مین ٭ هرگاه نوبت دوشاله ها باین نوبت رسیده باشد
دیگر اقمشه و امتعه و زر نقد وغیره بقیاس فرزانه باید دریافت از انجمله خیرات سدا برت است که در کاسی
و جگناتهه و رام ناتهه و تریتی و دیگر جاهای نزدیک و دور متعدد همواره شبانه روز جاریست و دیهات
هزارها روپیه در خیرات چه مسلمان دهندوان و سالکان و پیرزاده ها را تواضع نموده که بدعای دوام

وانتظام امورات عالی وادنی ریاست خلعت گزیده از صبح تا شام و از شام تا وقت استراحت و آرام کم
یکپاس شب مانده اوقات مقرر نیست دقیقه از دقایق امورلابدی سرکار دولتمدار فروگذاشت نمینمود
معهذا اناً در این ایام فرخنده انجام که عهد میمنت مهد بندگان اعلی خورشید کلاه عالم پناه حضور پر نور
ناصر الدوله آصفجاه ادام الله اقباله سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است و این تاریخ
گلزار آصفیه باختتام رسیده بر طبق معمول مستمره آنا فآنا بهادر معز مصروف امورات محوله و مشغول
مقدمات مرجوعه دولت خداداد بزوال حضور پر نور در بندوبست سپاه و رعایا و برایا و داد دهی
خلایق و حال پرسی بندگان الٰهی که ودایع و بدایع ایزدی اند شمه قصور نمیفرماید و برای همین انتظام
ریاست از پیشگاه خلافت تکلیف سواری معاف است که بحال درستی امورات جزئی و کلی پردازند
همراه سواری مبارک حاضر شدن ضرور نیست در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه هجری بهادر مذبور اراده
تلجاپور و پنڈرپور وغیره دیگر معابد نموده برخصت حضور پر نور در عرصه چهار ماه تماشای قصبات و
قلعجات و بلاد علی الخصوص بلده پونا و خجسته بنیاد اورنگ آباد و قلعه مبارک دولت آباد که در تعریف
آن شعر شاعر دلیل قطعیست شعر حصاری که شلش ندیده است کس + بود قلعه دولت آباد و بس +
و تماشای عجائب کار الیوره که سنگ رف کار یست بیمثل و سیر احمدنگر وغیره نمود اکابر و اعیان انسرزمین
باستقبال و مشایعت درآمده خواستند که ضیافتها کنند قبول ننموده بالمره کناره درزید ایمنعنی مشهور تر است
صاحبان انگریز پونا و نگر وغیره نیز باستقبال و مشایعت رخصت پرداختند و بهمین قیاس و آئین سر قلعه
دولت آباد پیاده از زیر قلعه تا بالا حصارش که ارتفاع او یکصد و چهل درعه و دور ش پنجهزار درعه است
بقدم خود رفته باز بزیر آمد با وصف گرانباری بدنی امر نادر است که نموده بوقت نصف اللیل داخل بلده
خجسته بنیاد گشته مردمان آنجا از ملاحظه تزک سواری و شان و شوکت و وجاهت بهادر معز بسیار
پسند کردند الغرض امیریست صاحب مرتبه بلند و درجه ارجمند که مرتبه امارت او از فرط الطاف شاهانه

وارباب نشاط وطرب معہ طوایفان رقاص انجیکہ ماہواریہا و انعامات می یابند درحساب آن احدیرا
دخلی نیست کہ زرخطیر بی قیاس است وبس اخراجات تیاری عمارت ازانجملہ بارہ دریست کہ براج باغ موسوم
است کہ بخرچ زیادہ از بست وپنج لک روپیہ باتمام رسیدکہ ہیچ چشمے ہیچو باغ دلچسپ ندیدہ وہیچ گوشی
نشنیدہ با این ہمہ خرچ رونق افزائی ہرسالہ حضور پرنور چنانچہ گذشت ودیوانخانہ کلان کہ بقایم محل
تسمیہ دارد ومجلس او بہجت محل وآئینہ خانہ وچینی خانہ وتصویرخانہ وبارہ دری خانہ باغ معہ آئینہ خانہ چینی
خانہ دیگر وعمارات علیحدہ دیگر وعمارات کوہ شریف ونقارہ خانہ درگاہ معلے وغیرہ ہمہ از محدثات مہاراجہ
بہادر است کہ جملہ قریب پنجاہ لک روپیہ بمصرف تیاری درآمدہ دوروپیہ یومیہ خرچ نقارخانہ وگہڑیال
حسینی علم از طرف بہادر موصوف است کہ ہرروز جاریست محض بجہت سلامتی حضور پرنور سوای این
پل موسی ندی راکہ ریختہ وشکستہ شدہ بود بہادر موصوف ازسرنو بتعمیر درآوردہ کہ مدت مدید دیگر احتیاج
تعمیر بالکل نیست صاحب تصانیف کتب ازانجملہ عشرتکدہ کہ مملو از احوال دلچسپ است ودو دیوان بزرگ
یکی بزبان فارسی فصیح ودیگر بزبان ہندے اردوی خاص بہادر معز مشہور تر اند ✣ ✣

راجہ دہراج بہادر

فرزند راجہ چندولعل مہاراجہ بہادر است نام اصلی اش بالاپرشاد از ابتدای نشو ونما چون آثار
سعادتمندی وفطانت رای ومتانت خرد از حوصلہ او ہویدا بود مہاراجہ بہادر باستادان کامل سپردہ
کماحقہ تربیت نمودہ دخیل وآگاہ امورات کلیات سرکار ساخت اکثر درپیشگاہ حضرت مغفرت منزل
باریاب شدہ برآمد مطالب ومآرب ضروری سلطنت بہ نیابت پدر خویش بخوبی معروض داشتہ مورد الطاف
میگردید وبسرفرازی خطاب راجگی وعطای جواہر زوج دستبند الماس عمدہ بدست مبارک خاص مشرف
ومباہی شدہ بمرتبہ ارجمند فایز گشت ہرگاہ بسن رشد وتمیز کہ عبارت از عقل سلیم وخرد مستقیم است رسید
شریک مصلحت ومشورت پدر ذیقدر خود گشتہ باستدراک دفاتر محاسبہ سلطنت ودولت

وانتظام

خرج بسیار میکند و بر بهمنان آنجا تاکید نمود که صبح و شام دعای سلامتی حضور پرنور منموده باشند

راجه نرندر بهادر

خلف راجه دهیراج بهادر نام اصلی اش راجه رام پرشاد است از بدو آفرینش آثار فطرت و خرد هویدا در سایهٔ جد بزرگوار و پدر ذیقدر باستفاده علوم پرداخته بهره کامل حاصل نموده درین ایام بعلو ادراک در جمیع امور پیرو بزرگان خویش است و در استدراک کلیات و جزئیات مصروف و در همه مقدمات خیال عمده بکارهای اعلی در خیال خویش پیش پا دارد از فهم و ادراکش چنان بقیافه در می آید که در ایام تکمیل خرد بخدمت کامله از پیشگاه خلافت اگر سرفراز خواهد شد میتواند ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢

راجه گوبند بخش بهادر

برادر خرد راجایان راجه چندو لعل مهاراجه بهادر است انچیکه احوال بزرگان بهادر موصوف است در احوال مهاراجه بهادر مفصل بتحریر در آمده و نیز احوال خیر مآل حضرت غفران مآب و حضرت مغفرت منزل علیهم الرحمه احوال ذات بهادر معز بقلم آمده است معهذا در وقت روانگی مهاراجه بهادر برای بندوبست ملک مفتوحه کرپه و سدهوت و کنجی کوته وغیره که از نزد تیپو سلطان والی سرینگ پتن داخل سرکار دولتمدار گشت بهادر معز بمعموری خدمت کروڑگیری بلدهٔ حیدرآباد که نصف معامله پیشکاری و دیوانیست از پیشگاه خلافت سرفراز و ممتاز گردیده در اطاعت حکم جهانمطاع خداوند نعمت و مزاجداری اعظم الامرا ارسطو جاه مدار المهام سرکار مرقوم بمرتبه بلند مراتب ارجمند رسید چون از بدو شعور آثار بلند حوصلگی و بسیر فکری و متانت رای و لطافت خرد از جبینش ظاهر و هویدا بود در عهد دیوانی میر ابوالقاسم میر عالم بعد تغیری برهمی راجه مهیپت رام بخدمت بزرگ لشکر فیروزی که بندوبست دو صوبه برار بالا گهات و پایان گهات و صوبه خجسته بنیاد اورنگ آباد با جمعیت بست و پنج هزار سوار و پیاده ها و پلتنهای

خداوند حضور پرنور را فوق درجات امیران دیگر سرکار دولتمدار است و ما تحت درجات دیوان سرکار
خوش اخلاق صاحب ادراک خفی و جلی نکتہ سنج دقیقہ رس مدرک مدارج دولت اعلی محرک سلسلہ معارج
سلطنت والا قدردان کمال نجیب شناس باکمال صاحب منصب عمدہ پنجہزاری سہ ہزار سوار و علم
و نقارہ و نوبت و عماری و نشان فیل و پالکی جھالردار و بخطاب راجہ مہاراج بہادر و جاگیر سیر حاصل
لکھہا روپیہ ذات و صفات سرفراز و ممتاز و ہموارہ باریاب و شریک مصلحت کلیات و جزئیات
خداوند نعمت است از محدثات بہادر معز دیوانخانہ و عمارت نو احداث محاذی عمارات قدیم عجیب
و غریب است در قلعہ فرخ نگر معبد عمدہ بخرچ مبلغ خطیر بہ تجدید در آوردہ بسیار مردم را در آنجا
جواہر و جوڑہ و دو شالہا دادہ مسرور نمود احوال فرزندان بہادر مذبور نیز بقلم حقیقت رقم
بمقتضای حروف تہجی می آید

راجہ بہادر

خلف دویمی مہاراجہ بہادر نام اصلی اش راجہ نانک بخش است در عہد حضرت مغفرت منزل چون سن
صغر داشت گاہ گاہی بتقریب عیدین و نوروز و سالگرہ خاص حاضر دربار جہانمدار میگردید درین عہد
حضور پرنور ادام اللہ اقبالہ حسب الحکم بہ نیابت پدر خود ہموارہ حاضر دربار دولتمدار و در ہر سواری
مبارک با جمعیت ہمراہی مہاراجہ بہادر ہمراہ رکاب سعادت سعادت اندوز امیریست صاحب دولت
بلند مرتبہ ارجمند صاحب منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و علم و نقارہ و نوبت و پالکی جھالردار
و خطاب راجہ بہادر از پیشگاہ خلافت سرفراز و ممتاز نجیب پرور کشادہ ہمت ہر کس کہ باو رجوع نمود
دیگر محتاج کسی نشدہ بمراد دل فایز میگردید بہر خدمتی کہ از سرکار سرفراز کردو آنچنان در رسد کہ مزیدی
بر آن متصور نباشد چنانچہ دربارہ موجودات سپاہ و دیگر خدمات گاہی نالش ہیچکس در سرکار نرسید
و نام نیک مشہور گردید در موضع جلپل کوہ بخرچ بسیار معبد با حداث در آوردہ ہر سال در ایام جاترہ

قطعۂ تاریخ شخصے باین صورت تحریر نمود **قطعہ** رحیل گشت چو باخیل خیل نیکوئی + ز دار البت نموده بسرک لوک مقام + بسال صوری وہم معنوی آن فیاض + خرد لقلب رسنده زغیب این الہام + شده بسرک بخوان سال راجہ گوبند بخش + ہزار دو صد و پنجاه لنصف شہر صیام

راجہ رام بخش بہادر و راجہ گور بخش بہادر

فرزندان راجہ گوبند بخش بہادر اند بعد انتقال پدر بزرگوار خویش در عرصہ چند روز کہ ایام عزاداری داشتند بخانہ خود بوده پس از انقضای ایام بر طبق یاد فرمائی خداوند نعمت حضور پرنور بادشاه ذیجاه عالم پناه ناصر الدولہ میر فرخنده علیخان بہادر فتح جنگ آصفجاه آدام اللہ اقبالہ وعزه و دولتہ حاضر دربار جہانمدار گشتہ بخلعت سرفرازی مناصب بلند و خطاب ارجمند و جاگیر ذات بسر حاصل محالات انبلو وغیره مضاف بلده خجستہ بنیاد اورنگ آباد معہ جمعیت و تعلقات خاص الخاص محالات ہمنا باد وغیره سرفراز و ممتاز گردیده گوئی سبقت و مدارج و معارج از چوگان ہمچشمان روزگار ربوده ہمواره مبذول نوازشات خاص خداوند نعمت اند و در ہر دربار و سواری مبارک باریاب از ابتدای نشو و نما آثار شادت و بلند فطرتی از پیشانی ہر دو کشاده جبین ہویدا بوده عروج تمام دارد با اینہمہ درین آوان شروع شباب باخلاق پسندیده و اشفاق حمیده کہن سالان زمانہ مشہور و معروف شده کہین و مہین واہل دربار و خویش و تباری را بان مراتب و مناصب شناسب ممنون منت و احسان خود میدارند کہ مزیدی بر آن متصور نیست ہر دو دریکتای محیط عقل و ذکا و فہم رسا در امورات کلیات و جزئیات و سیر فکری و مآل اندیشے فرد فرید روزگار اند محالات محولہ خود را بآن مرتبہ انتظام میدہند کہ موجب رضامندی خداوند نعمت و باعث آبادی رعایا و برایا کہ ودایع و بدایع الہی است در شجاعت و سخاوت و سلوک با نجبا و ارباب کمال کمال داشتہ مشہور آفاق

سرکار و توپخانه شهر انگار و دیگر جمعیت سرکار دولتمدار محوله انگریزان ملازم سرکار فی الحقیقت بند و بست
نصف ریاست ازان متصور است سرفراز و مباهی و مشرف گشته مدت مدید مشغول کارهای آنجا گردیده که
امیران نامدار و خوانین عالی تبار سرکار مثل جلال الدوله بهادر و محمد صلابت خان بهادر و فتح جنگ خان
بهلول و محمد سبحان خان بهادر و عالم محمد خان بهادر علی هذا القیاس دیگر امیران و منصبداران و سرداران و جمعداران
و کمنداران مجموع در اطاعت امرش شبانه روز حاضر بودند و از پیشگاه حضور پرنور بمنصب ششهزاری
چهار هزار سوار و جاگیر للوکهار و پیه ذات و صفات و نوبت و علم و نقاره و نشان فیل و پالکی جهالردار
با جمعیت سواران و پیاده ها و رسالهای خاص معمور کار و بار گسترفرازی سراپای جواهر اعلی مشرف
و مباهی شده عالی را فیضیاب فرمود امیری بود با شان و شوکت و صلابت و صولت شجیع سخی
نجیب پرور رفیق نواز عدیم المثال صلابت دربار خویش آن هیبت و صولت داشت که احدی را
طاقت گفتار غیر عرض ضروری لابدی هرگز نبوده که باهم مختلط باختلاط پریشان شوند هر کس را
که نوکر داشت تنخواه او بلا حرکت متصدیان دفاتر و خزانه ماه بماه میرسانید بلند حوصله گشاده
مزاج خوش اخلاق عالی همت همواره صحبت با علما و فضلا و حکما و فقرای شریعت و طریقت داشته
اینهارا فارغ البال از حوائج روزگار گردانیده که مشکور و ممنون احسانها بوده تا حال شکریه
بجامی آرند چون بعد دو سه سال از لشکر فیروزی حاضر دربار جهانمدار گشت بسیار بسیار مورد الطاف
حضرت مغفرت منزل میگردید هرگاه معامله لشکر فیروزی را خلاف مرضی خویش معائنه فرمود
بحکمت عملی که آئین عاقلان روزگار است بالمره کناره نموده تا عالم درگاه فلک اشتباه
خداوند نعمت حضور پرنور گردیده در دربار جهانمدار حاضر و سرگرم فدویت و جان نثاری و همواره
مورد الطاف شاهانی و مصدر عنایات خسروانی بود تا اینکه در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه هجری
پانزدهم ماه رمضان المبارک ودیعت حیات نمود عالمی را ملال از ارتحال آن منبع بذل و نوال تا حال است

و دریمین ایام از فرط الطاف شاهانه بخطاب راجگی سرفراز و ممتاز گشت صاحب منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و نشان و پالکی به نهایت نزاکت حسن و خوبصورتی خم و چم و عماری خوش ترکیب و اسلوب امیری بود صاحب اخلاق کثیر الاشفاق خندان رو گشاده جبین سیر و تماشا دوست در عرس و جاترا اکثر تمام رفته تماشا مینمود روزی چند افغانان روهیله در اثنای راه که بهادر معز برای تماشای مجمعه آصف نگر رفته بود بدنبالای کرسی سواریش بر افتاده چند زخم کارد و شمشیر زدند و کسر ازان چهار روهیله بجان کشته شدند و دو کس فرار نمودند آن بهادر هیچ پروا نکرده بدرستی تمام بخانه خود آمده بخوبی تمام بخیه کنانیده در عرصه قلیل صحت یافته حاضر دربار جهاندار گشت چون قضا وارد گردید بتاریخ غره صفر المظفر سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری جهان فانی را بعارضه ناتوانی گذاشته بسرای جاودانی خرامید با راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بسیار مشابه بود که از دور احدی نمی شناخت

راجه تلجا پرشاد بهادر و راجه کالکا پرشاد بهادر

خلفان راجه بالکشن بهادر اند بعد رحلت بهادر مذکور پدر ذیقدر خود چون لمعات رشادت از سیمای شان درخشان بود بعد انقضای ایام سوگ مورد الطاف خسروانی گردیده بمراتب بلند رسیدند و به منصب مناسب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب راجگی و خدمت موروثی کروڑگیری و نوبت و جاگیر سیر حاصل ذات و صفات سرفراز و ممتاز گشتند و امورات محوله خود را بکمال انتظام ترتیب دادند که مشهور آفاق گردید و نام آوری بدرجه کمال رسید هر دو منشای امارت خوش مزاج کشاده دست و جبین سخاوت و شجاعت کردار آل اندیش با اخلاق حمیده و افعال پسندیده جلوس سواری خود بآن قرینه ترتیب میدهند که از دیدن آن تفریح مزاج میشود شتر سواران باندازان هرکاره ها

بنلی رواق نہہ طاق اند صاحب منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار و نوبت و علم و نقارہ و نشان فیل وغیرہ و پالکی جہالردار مشرف و مباہی اند و ہمیشہ صحبت با علما و فضلا و حکما و شعرا و اہل علم و کمال دارند خصوص از نشرہ و قیافہ راجہ رام بخش بہادر بادراک و استفہام می آید کہ بخدمت جلیل القدر سرکار دولتمدار عنقریب بر فایز شوند اجمالاً بقلم در آورد

راجہ سکھہ لعل بہادر

برادر نسبتی راجہ گوبند بخش بہادر سطور است از ابتدای نشو و نما در الطاف بہادر موصوف بودہ بجمیع کمالات ظاہری و باطنی و صوری و معنوی معمور گردیدہ کارہای نمایان بظہور آوردہ در خجستہ بنیاد کارہای خلایق بدرجہ کمال بر آوردہ مورد تحسین و آفرین خلقت خدا است خلایق اورنگ آباد تا حال دست بدعای خیر اند درین ایام تا آخر این ماہ ذی الحجۃ الحرام سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت ہجری است بانفاق راجہ رام بخش بہادر و راجہ گوبند بخش بہادر با ہیدواری الطاف خداوند نعمت و مساعدت زمانہ قدر شناس در فکر عمدہ کارہا صاحب انزوا است و بس آنا فرد یکتای سلطنت است کہ بسرفرازی کار بزرگ حوصلہ بلندش نقاب از چہرہ اعتبار و اقتدار خواہد کشید ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

راجہ بالکشن بہادر

برادر عموی مہاراجہ بہادر است از ابتدای شباب کشیدہ مزاج بلند حوصلہ تیز فہم از جمیع بی تمیز بہای مردم بی تمیز متنفر مدتی بکار پردازی پایگاہ علاقہ شمس الامرا بہادر امیر کبیر مامور بودہ کارہای نمایاں بظہور آوردہ مشہور ریاست گشت بعد ازان بکار کرڑ و ڑگیری بلدہ فرخندہ بنیاد حیدر آباد سرفراز شدہ علاقہ پایگاہ بتجویز مہاراجہ بہادر براجہ ملک رام ولد راجی شنکر داس گردید پس آن خردمند باریک بین مقدمات کرڑ و ڑگیری را بسہل الوجوہ انتظام دادہ نام نیک بر صفحہ روزگار برنگاشت و حسب الحکم خداوند نعمت حضور پر نور حضرت مغفرت منزل ہر روز حاضر دربار جہاندار میگردید

واوقات عزیز خویش باستفادہ علوم عربی وفارسی مصروف ساخت وہموارہ مورد تحسین وآفرین خداوند نعمت گشتہ درعین جوانی جہان فانی را پدرود نمود مہندارای ترنک پنڈت مختار کاروبار درونی وبیرونی وامورات دفاتر وغیرہ بنمک حلالی وخیر خواہی بآن تدبیر عقل کامل انتظام داد کہ خلعت خدا تحسین وآفرین نمود یعنے راجہ جی رام راؤ بہادر مذکور را بر سروری وسرداری کارخانجات محولہ ومرجوعہ انجاندان برآوردہ از حضور پرنور والا جہاراجہ بہادر بہ سرفرازی خلعت وجواہر خدمت سرفراز گردانید وبعد بندوبست انجا عازم ملک بقا گشت ورای سوناجی پنڈت خلف خود را درباب درستی انجاندان نصایح دلپذیر نمود چنانچہ برطبق آن راؤ مذکور عمل نمودہ گوئی سبقت از ہم چشمان ربودہ باایںہمہ راؤ مذکور نیز در عالم ابتدای شباب بجمیع صفات امیرانہ موصوف و در سخن شنوی سوناجی پنڈت معمور صاحب مناسب عمدہ وعلم ونقارہ ونوبت ونشان فیل وعماری وپالکی جہالردار نجیب پرور قدردان اہل کمال ہموارہ باموارات سرکار مصروف ٭٭٭

راجہ تلجا پرشاد

نبیرہ راجہ دیوچند بہادرست کہ درعہد امیر الممالک صلابت جنگ بہادر بدیوانی خاص معمور بودہ کارہای نمایان بظہور آورد کہ از تاریخ تزک آصفیہ مفصل ہویدا میشود خانزاد قدیم سرکار بزرگان ایشان درعہد حضرت غفرانمآب آنچہ بمراتب بلند سرفراز وممتاز بودند مانند روز روشن روشن است علی الخصوص راجہ دیابہادر کہ ہموارہ بخدمت معتمد خزانہ صرف خاص رکاب خاص معمور بودہ ہمیشہ مورد الطاف خداوند نعمت گشتہ اوقات عزیز خویش بکمال ثروت بسر بردہ عازم دار بقا گشت بعد ارتحالش برادر بزرگ راجہ تلجا پرشاد مذکور یعنے رای شنکر پرشاد مورد الطاف حضرت سفرت منزل گردیدہ براستی ودرستی تمام ہموارہ در تخلیہ خاص باریاب گردیدہ معمور امورات محولہ خود بودہ درعین عالم جوانی انتقال نمود عاصی را السبب درباداری وملاقات شبانہ روز

پیادہ ہای علی غول علم برداران بہالہ برداران خاصہ برداران جوانان عرب و سکھان وغیرہ معہ
شاگرد پیشہ و سواران وغیرہ مجموع بتکلف تمام با اسپان کوتل عربی و عراقی و فیلان ہودج و عماری
باسرانجام کلابتونی و زیور طلاکار و نقرئی ہمراہ فیل عماری خویش قرینہ با قرینہ در ہر سواری مبارک
حضور پرنور و در سیر و تماشا معمول مستمرہ دارند معہذا رفیق پرور نجیب دان قدر شناس نجبا
قدر فرمای کمال و اہل کمال ہموارہ بکارہای تعلقات خود مامور و با مورات محولہ خویش مصروف
کہ تا حال ہمہ رعایا و برایا و اہل بازارات درونی و بیرونی بلدہ زبان خود ہا بصفت و ثنا کشادہ
میدارند

راجہ جی رام راو رائرایان بہادر

راجہ رائرایان کلان در عہد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بہادر آصفجاہ ثانی بکارہای دفتر
صوبجات سرکار فایز گشتہ بعد مدت و دلیعت حیات نمود راجہ شام راج خلف مومی الیہ بسر دفتر موروثی
سرفراز شدہ بہ پیشکاری دیوانی کہ نیابت وزارت شش صوبہ دکن است معمور گردیدہ سر افتخار
و اعتبار بفلک رسانیدہ بہ نیکی و نیکنامی بسر برد بعد رفتن اعظم الامرا مدار المہام سرکار بہ پونا در معاملہ
جنگ کہرلہ بہ مختاری و پسندیدگی حضور پرنور مباہی گشتہ کاروبار دیوانی سرکار را بذات خود انصرام
و انتظام میداد بعد ورود بہادر مذکور از پونا و انقلاب امورات دربار دست از مقدمات کارپرداز
کشیدہ ارادہ جاگیر خود متصل قلعہ بیدر نمودہ بخوشی سیری و تماشای باغ و راغ مصروف شدہ
مقیم مقام نواری و انزوا گردیدہ بعد چندی رخت ہستی بربست من بعد راجہ چمنا راجہ بہادر دیانت و دست
تبعی و تدبیر و انتظام رای ترنک پنڈت کہ فردی از افراد انتخاب روزگار بود بر سر حکومت و دولت
برآمدہ مدتی معمور کاروبار خود گشت کہ مراد از دفاتر صوبجات بڑا معہ بالا گھاٹ و پایان گھاٹ
و صوبہ خجستہ بنیاد اورنگ آباد و صوبہ محمد آباد بیدر و محالات صوبہ دار الظفر بیجاپور است

واقبال از پیشگاه خویش بالمشافه مرحمت فرموده اند ضمیمه خدمات وتعلقات خود وار داز کثرت ارباب
احتیاج وهجوم سپاه وغیره محفل او نمونه محفل مهاراجه بهادر بنظر می آید صاحب منصب سه هزاری دو
هزار سوار وخطاب راجگی از پیشگاه خلافت سرفراز ازبسکه شوق سواری اسپ بدرجه است اسپان عربی
وکاتهواڑ ودکهنی در کارخانه خود بکمال درستی داشته همواره بسواری خویش تماشای عجیب مینماید
وفیلان کوه تن نیز بهمین قیاس امیریست صاحب منصب بلند فکر نجیب شناس قدردان اهل کمال سپاه
دوست بذاته سپاهی بهادر سخی با ارباب احتیاج چنان میرسد که مزیدی برآن متصور نیست همواره
بامورات محوله خود معمور

راجه نانک رام

خلف رای سجن لعل است که قرابت با مهاراجه بهادر راجه چندو لعل داشت انچنانکه بکمال عملیات واسماء
الله خوانی رای مذکور بود مشهور آفاق است که احدی بمقابله اش نمیرسید اکثر مهاراجه بهادر را
کارهای عمده در پیش آمده که حیران وپریشان خاطر میبودند چون رای مسطور بدل توجه باطنی نمود
به سهل الوجوه برآمد مقصود گشت همواره بتوقیر تمام اوقات لبسر برده ودیعت حیات نمود
اما راجه نانک رام از بدو شعور آثار عقلمندی وفراست از چهره اش ظاهر بود اراده تعلقداری
سرکار نمود اول از سرکار متعلقه سرکار میدک سرفراز گردیده بخوبی تمام بندوبست نمود که نام نیک
بلند آوازه ساخت بعد ازان روز بروز بترقی تعلقات قریب پنجاه لک روپیه از سرکار میدک
مذکور تا سمت منم وبراڑ وغیره در علاقه خویش گرفت وقریب بدو هزار سوار وپنجهزار پیاده
وده ضرب توپ با پانزده فیلان پرشکوه همراه رکاب خود داشت ومدتی باین تزک وثروت
معمور کار شده اوقات لبسر برد وسلوکها با سپاه ونجبا واهل کمال نمود که تا حال یادگار ازان بر زبانها
جاریست پس ازان به بعضی وجوه از عداوت مخالفان ناقدرشناس از همه خدمات وتعلقات

نہایت انس طرفین بود بعد انتقال ایشان حضرت بندگانعالی حضور پرنور آدام اللہ اقبالہ
از فرط الطاف شاہانہ راجہ تلجا پرشاد مذکور را یاد فرمودہ بسرفرازی خدمت موروثی معمور فرمودہ
سربلند ساختند فی الواقعی در حوصلہ بلند و مراتب ارجمند و حسن ملاقات و شیرین کلامی کلمات
و نجیب شناسی و قدردانی فرد فرید است امانت و دیانت ایشان مرتسم خاطر مبارک خداوند نعمت
و ہمیشہ باریاب خلوت مبارک لفظ آدمیت کہ در جہان مشہور است در مزاج آن منبع اخلاق بنظر
در آمدہ لفضلہ بر طبق عادت معہود بزرگانہ ہموارہ با دوستان محبت ہا دارد

راجہ رنگ راؤ

از میراث داران تعلقہ ابراہیم پٹن است بزرگانش از ابتدای دولت خویش معمور میراث تعلقات
بودہ اوقات خود بفراغت تمام بسر می بردند راجہ مذکور در عہد حضرت غفران مآب باستصواب راجہ
مہیپت رام بکار پیشکاری چہاردہ ہزار جوانان بارپلٹنہای اٹدر الدولہ موسی ریموز سرکار
مباہی و ممتاز گشتہ کارہای نمایان بظہور آورد و در عہد خدیو حق آگاہ حضرت مغفرت منزل
سکندر جاہ بہادر علیہ الرحمہ بعد برہمی معاملہ راجہ مہیپت رام چون آثار رشد از ناصیہ اش ظاہر بود
در حاضرباشی چندروز منظور نظر خاقانی و پسند خاطر سلطانی شدہ بتعلقات للکوہا روپیہ و
پیشکاری سواران رسالہ خاص وغیرہ و دیوانی سرفراز گردیدہ بمدارج بلند و مرتبہ ارجمند رسیدہ
نام نیک بر صفحہ ہستی برنگاشت و درین عہد میمنت مہد بندگانعالی حضور پرنور ادام اللہ اقبالہ
و دولتہ چون مہدویان چنچل گوڑہ بعد اخراج بسعی مہاراجہ بہادر بازوار و بلدہ حیدرآباد گشتہ در رسالہ
خاص بہادر موصوف قریب دوہزار سوار معہ جمعداران و متفرقات بتقرر ملازم سرکار شدند ہمہ
در علاقہ بخشیگیری بہادر مذکور یعنی راجہ رنگ راؤ در آمدہ محکوم حکم سرکار اند سوای این محالات قلعہ
بہونگیر و منگلگدہ وامراؤتی و گجویل و دیگر دیہات متفرق و جاگیرات محلات حضور پرنور کہ خود بدولت

ازپیشگاہ خلافت معمور بود خواستگاری نمود بتکلف تمام بجلوۂ ظہور درآورد اظہار تکلفات طرفین موجب طول کلام است بعد انصرام جشن طوی ازپیشگاہ خداوند نعمت بسرفرازی جواہر و خطاب و منصب مناسب سرفراز و ممتاز گردید و ہموارہ حاضر دربار فلک اقتدار میبود تا اینکہ بعد ایامی چند فرزند نرینہ از کتم عدم بعالم شہود قدم نہادہ خویش و بیگانہ را خوشنود ساخت او تعالی شانہ بمراد رساند چون راجہ نانک رام بہادر سنہ یکہزار و دوصد و پنجاہ و پنج ہجری رہرو راہ فنا گردید خلقت خدا را افسوس ہا دست دادہ کہ بوقت ضرور از امورات ضروریہ لابدیہ کنارہ کشید جای حیرت است پس راجہ گیا پخند بہادر بعد اتمام ایام سوتک از فکر رسائی خویش در عالم ابتدای جوانی بکاردانی ازپیشگاہ حضور پرنور ازدیوانی امورات محولہ خود را بدرستی تمام پرداختہ مشہور روزگار گشت و بسبب نااتفاقی ابنای زمانہ دست از تعلقداری سرکار کشیدہ بجاگیر ذات پاپند انزوا گردید صاحب فطرتیست کہ از فیض قدردانی اش بسیار کسان مرفہ الحال شدہ بامیدواری افزایش دولت اوسبزی گردیدند سیر چشمی از جبین او ہویدا خردمندی از فحوای کلامش پیدا صاحب مروت سخی بذات خود شجاعت خاندانی دارد ہموارہ بر طبق عادت پدر ذیقدر خود باشنایان و دوستان والد خویش طریقہ اتحاد مرعی داشتہ سلوکہا میفرماید نجیب شناس سپاہ پرور نیک طینت بجمیع صفات بزرگان خود موصوف

ذکر راجہ ہائے عہد حضرت مغفرت مآب آصفجاہ طاب ثراہ راجہ راؤ رنبھا جیونت بہادر نبالکر

بزرگان بہادر معزز منصبداران بادشاہی بودہ اند چون حضرت مغفرت مآب نواب آصفجاہ بہادر علیہ الرحمہ از دہلی بارادۂ تسخیر دکن تشریف بدکن آوردند سلطانجی نبالکر پدر ذیقدر الشان زابادہ ہزار سوار

بالمره کناره کشیده منزوی گشته بعارضه استسقا جهان فانی را پدرود نمود عاصی مولف اوراق
در تمام عمر خود مانند رای بال چند کلان تعلقدار لکهار روپیه سرکار سمت جنوبی کدوال وملکهل وغیره
تا دریای کشنا و راجه نانک رام مذکور احدی باین کاردانی و دانائی مآل کار رعایا پرور مال گذار
آبادان کار بچشم خود ندیده باایهمه صاحب اخلاق وسلوک واکثر صحبت با اهل اسلام داشته
در صحبت ایشان میگذرانید با عاصی نهایت محبت میفرمود بدون خورانیدن چیزی رخصت نمیکرد
در قلعه میدک عاصی برای بندوبست موضع راجپلی جاگیر خویش در سنه یکهزار دو صد وسی وسه
هجری رفته با بهادر موصوف ملاقات نمود تا یکماه نزد خود داشته از سیر وشکار و تماشای
گل وگلزار و خورانیدن اطعمه لذیذه اقسام ودیدن رقص طوائفان آن سمت مسرور گردانید
بعد از آن بندوبست جاگیر عاصی نموده زمیندار آنجا را حلقه بگوش اطاعت عاصی ساخته
بهزار سعی موفوره رخصت الفراق داد عجب انسان خوشدل شگفته مزاج بی کینه آشنا پرست قابل
کارهای عمده سرکار تا زندگی امان نداد هیچ انسان بسرفرازی خدمات بلند وعلاقهای ارجمند
سرکار لایق تر میباشد از محدثات بهادر معز نانک رام کوڑه مشهور تر است اما راجه بالا پرشاد
فرزند ایشان که تجویز ذاتی وآدم شناسی وکشاده همتی بجمیع صفات پدری موصوف است
اما از نا مساعدت زمانه بمعاش ذات پابند انزوا است ✣ ✣

راجه گیانچند بهادر

خلف الصدق راجه نانک رام مذکور نبیره رای سجن لعل است که ذکر ایشان در احوال سابق گذشت
معهذا راجه گیانچند بهادر مسطور چون از بدو شعور برشد وتمیز در آمد والد ایشان بصیبه راجه
بالکشن بهادر برادر عموی راجه چندو لعل مهاراجه بهادر که بخدمت کرماوڑگیری بلده حیدرآباد

درسایہ خود نگاہدارد درمیولاچون عارضہ لقوہ وفالج رو نمود قوای بدنی را مضمحل ساخت با این ہمہ
بسن یکصد وچہار سال مشغول دعای عمر و دولت خداوند نعمت است گویند جد راجہ مذکور در عہد فردوس
آرامگاہ محمد شاہ بادشاہ بسبب معاملہ تعلقات سرکار در قید امیر الامرا سید حسین علیخان بہادر از چند
سال مقید بود ہیچ صورت فیصلہ معاملہ بظہور نمی آمد اتفاقاً در ایام عشرہ محرم الحرام متصل مکان مقیدہ
ایشان امام باڑہ بہادر معز بود و شروع تعزیہ شدہ آواز بگوش جد ایشان رسید بصدق اعتقاد
عرض کرد کہ یا امام علیہ السلام فرزند شما مر القید داشتہ ہیچ متوجہ حال فیصلہ من نمیشود اگر از توجہ عالی
رہائی من درین ایام عشرہ محرم شود تعزیہ داری شما سال بسال بذمہ خود و اولاد و احفاد خویش
گرفتہ بجا خواہم آورد یعنے مشہور تر است کہ صبح آن شب دفعتاً حسین علیخان بہادر بغیر سعی احدی
متصدیان خود را و دفتر بادشاہی را پرسید کہ تا حال فیصلہ فلانی کہ نکردہ اند چہ سبب بودہ باشد
جلد ایشان را حاضر نمایند ہمین کہ روبرو آمد چند رد و قدح نمودہ خلعت دادہ روانہ مکان ایشان
نمود ایشان ہمون روز کہ ایام عشرہ محرم بود ند تعزیہ از بازار خریدہ در دار الخلافہ شاہجہان آباد
بمکان خویش استادہ کردہ تعزیہ داری بجا آوردند و تا حیات خود سال بسال مصروف غم والم
و تعزیہ داری از تیاری تعزیہ عمدہ و خورانیدن غربا وغیرہ گردید ابا جیونت بہادر در عہد خویش
دوازدہ ہزار روپیہ یعنے در تیاری تعزیہ دو ہزار روپیہ و در اخراجات روشنی و طعام ہر روز
یکہزار روپیہ جملہ دوازدہ ہزار روپیہ خرچ تعزیہ داری عشرہ محرم ہر سال خرچ کردہ بجلوہ ظہور می آوردہ
بودند عاصی خود بچشم خویش دیدہ است کہ روشنی چراغان تختہ بندی بالای آن چادرہای سرخ
راحدی نمود روغن مانند آب از بدر رو مکان بر می آمد و غربا برای روشنی چراغ خانہای خویش
میگرفتند و در چیابانہای صحن وسیع براقہا و شترہا و آہوہا و شیرہا وغیرہ صور مختلف از سبزی گندم
چنان درست میکاشتند و میکردند کہ چشم تماشائیان بحیرت درمی آمد و تعزیہ نہایت بزرگ

وجاگیر سہ لک روپیہ ومنصب ہفت ہزاری سرفراز کردہ رفیق خاص خود ساختہ ہمراہ رکاب ظفر انتساب
آوردند وایشان از راہ نمک حلالی وجان نثاری در ہر معرکہ کارہای نمایان بظہور رسانیدند وکمال
معتمد سرکار بودند ودر عہد حضرت غفران مآب راجہ راو رنبھا بخطاب جیونت بہادر وبہ منصب مناسب
ہفت ہزاری چہار ہزار سوار وجاگیر موروثی مامور بودہ در پرداخت آنحضرت مورد قدر ومنزلت
گردیدو نیز در عہد حضرت مغفرت منزل ہمون قدر ومراتب اوقات عزیز خویش بسر بردند چندے
بسبب امورات چند ودیوانی میر عالم بجاگیر خود محال کربلا وغیرہ رفتہ باز حسب الحکم حضور داخل مکان
خویش گشتند ودر آخر عہد آن حضرت در سنہ یکہزار ودوصد وسی وپنج ہجری برای درستی امورات
خود بدولت خانہ قدیم حضور پرنور فرود آمدند آنحضرت از راہ قدردانی وفدوی نوازی منیر الملک
بہادر وراجہ چندولعل مہاراجہ بہادر تقید بلیغ فرمودند کہ جلد مقدمات ایشان را انتظام دادہ
بعرض رسانند کہ ایشان بخاطر جمعی کلی بخانہ خود روند وبیفکر باشند وتا بودن ایشان در حضور
یکصد روپیہ ہر روز برای رسوئی خاص ایشان از محل مبارک بدست اصیل محل میفرستادند ومیوہ جات
وشیرینی بملاحظہ آوردہ بدست بندوان عنایت میکردند بعد چند روز منیر الملک بہادر بریدہ شدہ
باطلاع وحکم حضور پرنور بخانہ خود بردہ امورات محولہ ایشان را بانتظام در آوردہ روانہ مکان ایشان
نمودند ودرین عہد میمنت مہد حضرت بندگانعالی حضور پرنور ناصر الدولہ بہادر دام اقبالہ متواتر
دربارہ ادای قرضدار وسرفرازی سواران وپیادہ ہا ودرستی جاگیر کہ بسبب رفتن محال کربلا جاگیر
ایشان در معاوضہ محالات دیگر کہ در سرکار آمدند بجانب انگریز بہادر متعذر بود آنحضرت از راہ
فدا پروری وبندہ نوازی درستی امورات فرمودہ لکھا روپیہ از خزانہ عامرہ مرحمت کردہ بحال
سہوم وغیرہ ممتاز وسرفراز نمودہ دست شفقت بر سر ایشان واولاد واحفاد ایشان سایہ گستر دارند
او تعالی شانہ آن فخر خاندان آصفیہ را تا قیام جہان وجہانیان بر سر ما غلامان موروثی ابد الآباد

راجہ اوجاگر چند رای بہادر

فرزند جگر بند راجہ خوشحالچند بہادر است بزرگان بہادر معزز وقتیکہ در سنہ یکہزار و یکصد و پنجاہ ہجری
نیمابین فردوس آرامگاہ محمدشاہ بادشاہ ہندوستان و نادرشاہ دارای ایران صلح واقع شدہ
نواب آصفجاہ بہادر برای انتظام دکن از پیشگاہ خلافت رخصت انصراف یافتند راجہ ساگرمل بہادر جد بہادر
موصوف را بقدردانی و افزایش مراتب عزت و حرمت ہمراہ رکاب از دارالخلافہ شاہجہان آباد
بدکن آوردہ مختار کاروبار دفاتر مال و ملک ساختند مشہور آفاق است کہ ہفتصد متصدیان
ذی مرتبہ در کچہری مال در پیشدستی و اطاعت امر راجہ موصوف میبودند و مینوشتند و خدمتہا بجا
می آوردند و اجرای کاروبار مملکت شش صوبہ دکن از یک کچہری راجہ مسطور انتظام و انصرام مییافت
و در عہد نواب شہید نامرجنگ بہادر و نواب آصف الدولہ امیرالممالک صلابت جنگ بہادر نیز فرزندان
بہادر معزز راجہ بھوانی داس و ہمونت بہادر و راجہ درگاداس دیاونت بہادر و ہم در دولت
و عہد حضرت غفرانمآب میر نظام علیخان بہادر آصفجاہ ثانی نوراللہ مرقدہ ہر دو بہادر مذکور و خلف
کلان راجہ دہرم ونت بہادر راجہ کیول کشن بہادر مامور کاروبار محولہ خود بکمال ثروت و آبرو و عزت
بودہ بمدارج اعلا رسیدند و کارہای نمایان بظہور آوردند و مورد الطاف شاہانہ گشتند و در عہد
اعلیحضرت مغفرت منزل نواب عالیجناب سکندرجاہ بہادر طاب ثراہ راجہ کیول کشن بہادر مذکور بسبب
عوارض بدنی و اعتماد کلی فقط حاضرباشی دربار فلک مقدار را بر ذات خود قرار دادہ راجہ خوشحال چند
بہادر فرزند راجہ دیاونت بہادر را بر عموی خود را مختار کاروبار دفاتر سرکار و غیرہ نمودہ دست
استیلای الیشان بر تمامی مقدمات ریاست جاری گردانیدہ خود بعد فراغت از باریابی حضور پرنور
باستراحت و تفریح مزاج از پریرویان لنواسنج و لنواسنجان پریرو مشغول بودند بعد ودیعت حیات الیشان

و بکار مینا کاری ابرک و براده وغیره زینت بخش باصره ناظران اولالابصار بوده بعد عشره محرم بروز شهادت تعزیه را در آب می انداختند و باز بروز فاتحه چهلم از سر نو شروع کرده در تمام سال تیار نموده استاده میکردند و وشیر بریده بزرگ در مکان پهلوی تعزیه خانه می بستند و راجه مذکور بسیار الفت میداشتند الغرض جیونت بهادر سپاه پرور کشاده همت نجیب شناس بجمیع صفاتهای سرداری موصوف اکثر سپاهیان بدولت ایشان جمعدارها شده فواید الکها بر داشته متمول شدند چنانچه در بیولا حاضر اند

راجه کهانڈے ارجن بهادر

خلف راجه جیونت بهادر است احوال بزرگان بهادر معز که بقلم آمد سعهذا چون جد بهادر مذکور در خلوت مبارک بر آداب گاه آمده مجرا مینمود حضرت مغفرت مآب سر و قدر بر مسند مبارک استاده شده مجرای ایشان میگرفتند و بزودی حکم نشستن میفرمودند هرگاه بار او پنڈت پردهان پرخاش نظهور می آمد و صورت جنگ بعرصه شهود میرسید آنحضرت ایشان را با سرداران دیگر و افواج قاهره سرکار اول بمقابله میفرستادند ایشان از حسن خیر خواهی و کاردانی مخالفان را بحکمت عملی و بدلایل و براهین برسر تصفیه آورده میگذرانیدند که خونریزی مسلمانان و هندوان نمیشد و کار بصلح و اتحاد می انجامید صاحب علم و نقاره و پالکی جهالردار و همواره بعزت و حرمت و علی هذا القیاس ارجن بهادر مذکور درین عهد بندگانعالی به جمعیت سواران و پیادگان و جاگیر محالات بهوم وغیره به سرفرازی منصب عمده و خطاب مذکور سرفراز و ممتاز و در ظل عاطفت مورد عنایات بیغایات است امیر قدیم صاحب منصب رفیق پرور جان نثار سرکار صاحب سلوک بهادر عصر قدم برقدم بزرگان خود نهاده در فدویت و جانبازی معه فرزندان خویش در تابعداری سرکار دولتمدار سرگرم و بامورات محوله خود خبردار

محض بر قدر دانی آتش زندگانی مینمایند وجاگیرداران ہموارہ از فرط توجہش اوقات خود ھا بخوبی تمام بسر میبرند واز مصاعب وآفات محفوظ میمانند الغرض خوبیہای او را انتہائی وہمت والا نہمتش را حدی نیست تاکی بقلم حقیقت رقم بتحریر در آید برادران خوردان بزرگمنش از آنجملہ راجہ رام پرشاد لالہ بہادر کہ قوت بازوی دولت است عجب اخلاق مجسم وہمت باکرم ذی فطرت مال اندیش خرد کیش در مقدمات باریک بینی دفاتر فرد فرید یکتای روزگار با اینہمہ صفات خاندان خود مرد میدان کارزار بہر خدمت لائقہ کہ از پیشگاہ خداوند نعمت سرفراز شود بآن مدارج بلند و معارج ارجمند انتظام بخشد کہ رشک ہمسران دیگر گردد آدم شناس نجیب قدر ہموارہ بسعی ارباب احتیاج مصروف ونیز راجہ موتی پرشاد کیرت بہادر و راجہ اجنی پرشاد پرتاب بہادر ہمہ در مکارم اخلاق واشفاق وبکارہای محولہ سوروثی اتفاق داشتہ بہ نیکنامی مشہور ومعروف دربار جہاندار واز فرزندان گرامیقدر رہین پور خاندان ذیشان سعادت نشان راجہ کرن بہادر کہ از جبین تفرج آگینش ہر حاجت مند را قوت تازہ وامید بی اندازہ ببرآمد کار خویش دست مید ہد اخلاق و فروتنی وسادگی مزاج وہمت بخشی بہر طینت از بام افتادہ بر ذات آن ستودہ خصال ختم است کہ سر دست جان تازہ در قالب بیجان فکر سند با امید بیکران میرسد وعلی ہذا القیاس دیگر نونہالان ستودہ خصایل وبلند فکر تان نیک شمایل ہمہ ذرات لمعات والانژاند مثلاً راجہ اندرجیت بہادر کہ راجہ اندراین زمانہ باید گفت در خوش اخلاقی وبلند ہمتی وخیرخواہی سرکار فردی از افراد منتخب روزگار است ونیز راجہ اندر مل بہادر کہ سراپا فیض عالم از جبین منش ہویدا ست و در اوصاف خاندانی مانند آفتاب جلوہ ہا دارد وراجہ دہن راج بہادر و راجہ بھوم راج بہادر فرزندان راجہ لالہ بہادر کہ گوہر یکتای عدیم المثال بحر مواج فیض رسانی اند کہ بجلوہ ظہور خواہند آمد بصفتہای خاندان خود موصوف وتمامی یک قلم در اجرای کارہای سرکار دولتمدار از جزو کل بہ نمک حلالی

راجہ خوشحال چند بہادر کہ آثار رشادت و فراست و بلند حوصلگی از جبین او روشن بود مدتی بانتظام امورات کارہای عمدہ خدمت جلیل القدر سرکار پرداختہ بکمال عظم و شان و شوکت نمایان رونق تازہ و زینت بی اندازہ دادہ جہان فانی را وداع فرمود آما درین عہد میمنت عہد اعلیحضرت فخر خاندان آصفیہ زبدۂ دودمان سیادت و خلاصۂ دوران نجابت و شرافت بندگان حضرت حضور پر نور عالیجناب معلے القاب عالم پناہ خورشید انتباہ ،،

شعر

مر او راسزد سلطنت کامگار ✣ کہ ذاتش بود سایۂ کردگار

اعنی ناصر الدولہ نظام الملک میر فرخندہ علیخان بہادر آصفجاہ خلد اللہ ملکہ راجہ ادھا گرچند رای بہادر کہ تاریخ تولد الشان (دفتر مال کی نشانی ہے) شخصے گفتہ بدستور معہود و مسطور بامورات ملک و مال دولت خداداد بیزوال تمامی سلطنت و ریاست بحسن فکر رسائی خویش بخوبی تمام انتظام و انصرام میدہد کہ مزیدی بران متصور نیست امیریست باشان و شوکت و دبدبہ و صولت باخلاق پسندیدہ و اشفاق حمیدہ خود عالمی را دلگرفتہ برآمد کارہای خلق اللہ از جزئیات و کلیات بوجہ احسن وابستہ ذات گرامی اوست و غریب پروری و قدر شناسی نجبا و سلوک با ارباب احتیاج فرد فرید روزگار در ہمہ شادی برادران فرزندان و اقربا عالمی را بہرہ مند فرمودہ نام نیکنامی بر صفحہ روزگار می نگارد برادری و غیر برادری آشنا و بیگانہ ہمہ مشکور منت او ہستند مسافران وطن بمقصد کامیاب و تا ہندوستان صیت ہمتش مشہور آفاق است امیران و سرداران و جمعداران و تمامی ملازمان و خانزادان سرکار دولتمدار ہمہ باجرای امورات خود ہا وابستگی بان منبع خوبیہا دارند صاحب منصب ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار و علم و نقارہ و نوبت و نشان و خطاب عمدہ و جاگیرہای سیر حاصل از پیشگاہ خلافت و فرمانفرمای معمور منصبداران سرکار را ذات والا یش جان تازہ است

محض

موروثی را گذاشته بر اشتهار قدردانی حضور پرنور وجناب حاضر گشته اند اعظم الامرا فرمود که اینمقدمه نازک را بایشان نشان دهند شاید درستی آن با دراک و فهم ایشان موافق مرضی حضور پرنور صورت پذیر شود که از قیافه ایشان سرا فطرت بدریافت می آید پس راجه بنیتهو لعل و دیگر اعزه دفتر همه کیفیت مقدمه معلومه را مشروحاً بیان نمودند راجه روشن رای آنمقدمه را الفهم درست خویش در آورده آنچنان نقشه تازه جوابدهی آن صورت بست که در فهم هر ذی فهم بسهولت و عدم تشویش در آمده تسکین خاطر بقرار گردید راجه بنیتهو لعل بسیار بسیار خوشوقت شده باعظم الامرا عرض کردند و تمامی اعزه بنهایت قدرسعی موفوره بعمل آوردند اعظم الامرا نیز بمجرد شنیدن و دیدن فرد کیفیت بندوبست مقدمه معلومه کمال تفرح بخاطر راه یافته فرمود که راجه بنیتهو لعل راجه روشن رای قابل آنست که در زمره ملازمان حضور پرنور باشد پس احوال ایشان مفصل بعرض اقدس رسانید که مورد الطاف گشت و در پیشدستی اعظم الامرا به پیشکاری و سررشته داری سپاه ملازم سرکار مامور گردیده رونق تازه بجلوه ظهور در آورد و به مراتب ارجمند فایز شده انتظام مهام جزئی و کلی باآئین بهین نمود که مصدر تحسین و آفرین خداوند نعمت گشته بعد مدتی بروقت موعود ودیعت حیات فرمود فرزند کلانش راجه شیو پرشاد بهادر بعد ارتحال والد خود بر تمامی کارخانجات و امورات سرکار دولتمدار و علاقه های اعظم الامرا ارسطوجاه بهادر مدارالمهام سرکار بآن درستی و راستی پرداخت که مزیدی بر آن متصور نباشد و در دیوانی میر عالم نیز بوجه احسن اوقات عزیز خویش بسر برد که تمامی اهل دربار را احتیاج بآنمنبع اخلاق بود و به مقصدهای خویش کامیاب گردیده ممنون احسانها بودند و میر صاحب موصوف را نیز از ان معتمد اعتماد کلی بود و هم در دیوانی منیر الملک بهادر مدارالمهام سرکار و مختاری راجه چندو لعل مهاراجه بهادر هم مدار علیه امورات محوّل خویش بوده که درباب توقیر و دلجوئی اش دقیقه از دقایق خاطرداری فروگذاشت نمینمودند صاحب منصب چهارهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره

	ونیک خصالی مصروف کہ خارج از تحریر و تقریر زبان و قلم است	

راجہ شنبو پرشاد بہادر

خلف ارجمند راجہ شنبو پرشاد بہادر ابن راجہ روشن رای بہادر است جد بزرگ بہادر معز در عہد شاہ عالم بہادر بادشاہ غازی ہموارہ معمور خدمات سلطانی و مورد الطاف خاقانی بودہ در شاہجہان آباد ودیعت حیات نمود و خلف ذی فطرت گذاشت یکی بخطاب بینی بہادر سرفراز و ممتاز بودہ تا انقلاب معاملہ سلطنت آنجا دربرہمی امورات او قات عزیز خود بسر میبرد دیگری راجہ روشن رای سطور از برہمی روزگار و مخالفت اعیان دربار چندی در دار الخلافہ انزوا گزیدہ عازم سفر دکن گردیدہ وارد بلدہ فرخندہ بنیاد حیدرآباد گشتہ باستدعا و طلب راجہ بنیتھو لعل کہ دران ایام در پیشدستی اعظم الامرا مدار المہام سرکار معمور بود ملازم شدہ معمور کاروبار محولہ ایشان گردید طرفہ اتفاق و نادر واردات اینکہ در آنوقت یکی از مقدمات کلیات در پیشگاہ حضرت غفران مآب علیہ الرحمہ درپیش بود کہ اعظم الامرا معہ تمامی متصدیان علاقہ دیوانی مانند راجہ سورج ونت و راجہ بہار لعل و راجہ بنیونت وغیرہ و خود راجہ بنیتھو لعل معہ محرران دفاتر مال و استیفا نیز در انتظام و ارتقام مقدمہ مذکورہ عاجز بودند و ہیچ تدبیر و تقریر و تحریر مطابق مرضی مبارک آنحضرت صورت پذیر نمیگردید و مجموع اہل دربار درہمین فکر شورش و متفکر ماندند از حسن اتفاق راجہ بنیتھو لعل آنروز راجہ روشن رای را نیز ہمراہ خویش بدربار بردہ بود چون اعظم الامرا ایشانرا دید از راجہ بنیتھو لعل پرسید کہ ایشان کیستند و کجا نوکر اند مشار الیہ عرض کرد کہ از شاہجہان آباد تازہ وارد اند و بالفعل در مکان فدوی فرود آمدہ شریک حال بندہ ہستند و بزرگان ایشان بخدمات شایستہ بندہ ہای بادشاہی بودند و الحال نیز بینی بہادر برادر بزرگ ایشان معمور کاروبار پیشگاہ ظل الٰہی ہستند و ایشان بمخالفت اعیان دربار منصب و خدمت

اعتقادی که او دارد مانند روز روشن روشن تر است بذاته بهادر سخی نفیس مزاج تیز فکر مآل اندیش باخلاق حمیده ستوده قدردان کمالات ارباب صناعت نجیب دان رفیق پرور باراز لان متنفر وبانجبا مالوف بجمیع صفات امیرانه موصوف

راجه منولعل بهادر

فی الحقیقت در نفس الامر فرزند جانشین راجه بهوانی پرشاد است که نسبت لایق در اصل از فرزند جدا نباشد راجه مذکور از قدیم الایام از بزرگان خود مورد الطاف حضرت غفرانمآب گشته همواره شریک خدمت و متعلقه پیشکاری خانسامانی ممتاز در عهد آنحضرت انچه کارهای نمایان در درستی امورات سرکار و راو پندت پردهان مادهوراو والی پونا از راجه مذکور بظهور آمد زیاده از دفتر است معهذا تا بودن عهد حضرت غفرانمآب هیچ امر ضروری محلات خاص بدون اعتماد و اعتبار و اختیار راجه مذکور جاری نمیگردید تا بدیگری چه رسد بعد رحلت آنحضرت در عهد حضرت مغفرت منزل نیز بکمال عزت و آبرو و حسن اوقات عزیز خویش بسر برده همواره مصدر الطاف و اشفاق شاهانه گردیده ترددات فدویانه و تدبرات عاقلانه معائنه میگردانید سوای فدویت و جان نثاری ظاهری در عالم باطن هم از اسرار مخفی که از بزرگان عالی تبار و فقیران واقف اسرار سینه بسینه که بایشان رسیده بود از انهم در درستی حال خداوند نعمت قصور نمینمود دلیل این معنی اینست در ایامیکه حضرت مغفرت منزل را عارضه استسقاء عاید حال گشته آماس بالای هر دو پای مبارک ظاهر گردید بلکه بر بدن مبارک نیز ظاهر شد و اطبای یونانی و مصری معالج بودند روزی راجه بهوانی پرشاد موصوف بر دیوڑهی مبارک زنانی بطرف نو بد محل که دواخانه محول عاصی محرر اوراق بود نزد عاصی نشسته مفصل کیفیت مزاج مقدس دریافته گفت که شما شاهد این حال باشند که امروز آماس همه بدن مبارک آنحضرت را من بالای بدن خویش از اسرار بزرگان که بمن عنایت کرده اند بر داشتم

وتشان چنیکہ پنڈارہ ہای ممالک غربی بانتہاز فتنہ وفساد باجی راؤ گور نا اندیش والی پونہ ہنگامہ آرای ممالک فسحت آباد دکن گردیدہ خرابیہای نامناسب بحید وشمار کردہ دربارہ رعایا وبرایای ممالک محروسہ سرکار دولتمدار باعث ویرانی وبربادی گشتند بہادر معزاز پیشگاہ حضور پرنور حضرت مغفرت منزل بسرفرازی جواہر وشمشیر وسپر میناکار وپالکی جھالردار از حضرت بدست مبارک خاص سرفراز وممتاز شدہ با جمعیت قریب دہ ہزار سوار وپیادہ وپلٹنہا وغیرہ معہ ضراب آتشبازلسبرکردگی اکثر امیران صاحب فوج وسالداران ومنصبداران سپاہ ظفر موج کہ محکوم حکمش بودند چنان درستی دفع اعدا ومخالفان ومفسدان وشرارت پیشگان برسائی عقل خوردہ دان بعمل آورد کہ مورد الطاف شاہانہ وصد نوازش خسروانہ گردید چون وعدہ وصل در رسید در سنہ یکہزار ودوصد ہجری عازم سفر آخرت گشتہ نام نیک بر صفحہ روزگار گذاشت امیری بود باخلاق پسندیدہ نجیب شناس عالی طبیعت قدردان کمال خوش ترکیب حریفانہ بجمیع صفات امیرانہ موصوف آمار اجہ شنبو پرشاد بہادر بعد رحلت پدر ذیقدر خود امورات محولہ خویش بآن درستی وراستی بانتظام در آورد کہ اثری از اندیشہ ہای زمانہ صورت پذیر نگشت بلکہ بوہم وخیال ہم نہ آمد واز پیشگاہ خداوند نعمت حضرت مغفرت منزل نیز مورد الطاف شدہ حکم شد کہ شبانہ روز حاضر دربار جہامدار باشد اینہم فرط دانائی وفطرت آن بہادر است چنانچہ تا رحلت آن حضرت مامور کاروبار بود ودر جلوس میمنت مانوس بندگانعالی عالم پناہ ناصر الدولہ بہادر آصفجاہ ادام اللہ اقبالہ بافزایش مراتب ومنصب وخطاب راجگی وسرفرازی نوبت وجمعیت یکہزار بار پلٹن ہای نوملازم ومعموری خدمت معتمد خزانہ عامرہ سرکار تعلقہ موروثی وتعلقات لکھا روپیہ سابق وایزاد سرفرازی حال المعمور وسربلند ومفتخر است امیر بیست کشیدہ مزاج خدمات بزرگان روزگار واولیای نامدار بصدق اعتقاد معتقد خصوصًا در جناب فیض انتساب حضرت حافظ حاجی مولوی میر شجاع الدین حسین زاد اللہ برکاتہ

راجه بال مکند بهادر

از اقربای قریبه مهاراجه بهادر راجه چندو لعل است چون از بدو شعور آثار رشادت و بلند حوصلگی از ناصیه اش هویدا بود مهاراجه بهادر از قیافه عاقلانه دریافته مشار الیه را از طرف خود برای عرض و معروض امورات که امریست نازک بجناب حضور پر نور بندگانعالی مدظله العالی در عالم مرشدزادگی مقرر و معین و حاضر شاه نه روزگردانید آنمنبع فطرت و خرد در چند روز چنان منظور نظر خاقانی و مطبوع طبع اقدس سلطانی گشت که آناً فاناً باریاب میگردید و مورد تحسین و آفرین مهاراجه بهادر میشد و کارهای نمایان بظهور آورده رونق تازه و جلوه بی اندازه گرفت بعد رحلت حضرت مغفرت منزل چون حق بمرکز قرار یافت و جهان از جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت مالامال شادمانی و کامرانی شد آنفدوی یکرنگ مصدر الطاف شاهانه و مورد عنایات بیغایات خسروانه گردیده بسرفرازی خدمات ممتازی و مختاری تعلقات و جمعیت سواران و پیاده ها و پلاٹنهای بار و جاگیرداران و منصبداران و جاگیرات و مقطوعجات و محالات و دیهات محلات و نیز به جزئیات و کلیات درونی و بیرونی دربار وغیره و به پیشکاری و بخشیگیری قریب بست هزار جمعیت سوار و بار و پیاده های بیشمار و خانزادان سرکار مشمول عواطف خاقانه است و فی الواقعی آنمنبع حوصله بلند و فطرت ارجمند لایق ازین زیاده تر سرفرازیهاست گویا حضور پر نور بعلم قیافه دریافته کرامت فرمودند الغرض بهادر معز الیه امیریست بمراتب بلند و حوصله ارجمند بخبایر و صاحب سلوک با شرفا و احبا شیرین کلام نرم گفتار سخت کردار در معارک کارزار برحال افتادگان مهربان دردمندان بمصیبت رسیدگان معقول گو معقول پسند متوجه بحال غریبان کشاده همت و کشاده دست قوی بازو در معرکه سراپا جان نثار بکار سرکار فرد یکتای روزگار با وفار همواره در خیر و خیرات مصروف و در کار حسنه مالوف صاحب منصب مناسب و خطاب لایق سرفراز بهادر و قلم از تحریر اوصاف او

فرداببنید کہ آماس بالای بدن مبارک ہرگز نخواہد ماند وحضرت را روز بروز صحت خواہد شد عاصی شاہد عادل حاضراست فی الواقعی کہ صبح روز دیگر بہمین طور ہمہ ورم از بدن مبارک زائل گردیدہ بالای ہر دو پای راجہ بھوانی پرشاد کہ حاضر دیوڑی مبارک شدہ بود ظاہر گشت وتمام آن سال مزاج مبارک بصحت ماند عاصی اینقدر مہ بعد دو روز بعرض اعلی رسانید پس خود بدولت واقبال راجہ مذکور را رو برو یاد فرمودہ ملاحظہ کردہ مبذول الطاف ساختند بار دیگر از عدم احتیاط شد آنچہ شد آما حقیقت اینست کہ راجہ بھوانی پرشاد را نقر السبب خدمات بسیار از اسرار بزرگانہ آگاہ ساختہ بودند چنانچہ از محدثات ایشان جاتراى رام نومی در رام باغ است کہ مردمان ہفت اقلیم می آیند وبیخورند ومیروند وبعضے دو دو ماہ چہار چہار ماہ در آنجا اقامت ورزیدہ آرام میابند واز کونات خود آگاہ میسازند وانیحال مشہور آفاق است در بلاد وامصار پوشیدہ وپنہان نیست معہذا راجہ منولعل بہادر بعد رحلت راجہ موصوف ماموامورات مرجوعہ محولہ گشتہ آن طریقہ معہودہ را رونق تازہ داد ووصیت اخلاق وخدمات بزرگان را پرآوازہ گردانید ومورد الطاف خداوند نعمت گردیدہ دربارہ ترحم شعاری ونیک کرداری وقدردانی وفیض رسانی فرونی ہشت ودر خیرخواہی سرکار وافزایش وآبادی تعلقات وتکثیر زراعت ونداہیر لایق فراہمی رعایا وبرایا بند وبست امورات محلات خاص از جاگیرات وماہواریہا نکہ از نکات لابدی نام عی بنگذارد جناب حضور پرنور ادام اللہ اقبالہ از راہ قدردانی نوبت نوازی در رام باغ مقرر فرمودہ در عوض اخراجات آن بجاگیر بسر حاصل سرفراز وممتاز بودہ بافزایش عزت وحرمت در ابنای روزگار مفتخر ومباہی ساختند الغرض راجہ موصوف خوش مزاج بلند ہمت کشادہ دست باخلاق پسندیدہ وصفات حمیدہ موصوف معہذا راجہ منولعل برادر ایشان نیز بصفات خاندانی موصوف است لکن چون بامورات کلیات دربار کم توجہ میابد لہذا در امورد رستی مقدمات خانگی ومروت وآدمیت از جملہ نیک کرداران است

از سرتا پا برہنہ با ہیچکس سخن نمیگفت غیر از سخنان مجذوبانہ اما مطلب ہر صاحب مطلب از گفتگوی ایشان ہویدا میگردید صرف از خود بیخبر بودند سید عمر خان جمعدار عرب بسیار معتقد ایشان شدہ بخانہ خود آوردہ بجمیع امور لابدی خدمت نمود آدمان متعین کرد کہ شب و روز در خدمت بودہ خدمت گذاری میکردند خرق عادات ایشان مردم بسیار بیان میکنند یقین کہ خالی از کمال نخواہد بود آخر از آخر عہد حضرت غفرانمآب تا آخر عہد حضرت مغفرت منزل بودہ رحلت فرمودہ قبر ایشان عقب کاروان در مکانی خرد خوش وضع تیاری جمعدار مذکور کہ خود ہم بعد آنحضرت ہمو نجا مدفون شد و مدفون گردید

حسینی بادشاہ ساکن سنعدپورہ

اغلب از ہندوستان وارد حیدرآباد شدہ در سنعدپورہ مقام گزیدند بوقت شب مردم جمع شدہ حوایج خود عرض میکردند و ایشان چیزے از تعویذ و فلیتہ میدادند و گویند سخن ما فی الضمیر مردم بزبان خویش میگفتند عاصی یک روز ملاقات کرد و مجمع زنہا بسیار دید حضرت فضیلت النساء بیگم صاحبہ بسیار توجہ میداشتند کہ دربارہ ورود مبارز الدولہ بہادر از قلعہ بشارت دادہ بودند کہ در فلان ماہ داخل مکان خویش خواہند شد و ہم چنین بظہور آمد بعد رحلت در ہمونجا مدفون شدند پسر ایشان تا حال بود

قادر بادشاہ

از نجبای قوم بودند در عالم جذب و سلوک کہ باہم بود در اثنای راستہ حیدرآباد و پاورازمی نشستند و میخوابیدند و ہجوم مردم اطراف می بود و طعام از جا بجا کہ می آوردند نزد ایشان میداشتند و خود میگفتند کہ این طعام را بہ چہار منار نمائیدہ بیارند یا بہ مکہ مسجد نمائیدہ بیارند

و دو هزار روپیه نقد عنایت کردند و دو شاله پوشانیدند باز بمکان خویش آمدند و بعد چندے
درگذشتند در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری حضور پر نور در تیاری عرس اول
دو هزار روپیه بفتح الله بیگ خان خانسامان مرحمت نمودند و صندل بهنایت تزک از بادشاهی
عاشورخانه بر قبر شان بردند و بهمین دستور عرس میشود و پیش از انتقال ایشان شخصے افغان
روهیله در خدمت ایشان نشست و خود را مرید ایشان مشهور کرد و بدستور ایشان پشتارهای
خاک می بست و مینکست الحال دو صد روپیه ماهوار از حضور می یابد قبر ایشان عقب کاروان
بیرون دروازه پل قدیم است **میان پیسا** در عهد حضرت مغفرت منزل میان پیسا
را اکثر عاصی میدیدکه در دوکان ظروف فروش کلی در بازار سدی عنبر خان تن برهنه با یک
گلیم ژنده می نشست و از هر آینده و رونده پیسا یعنی پول سیطلبید باین صدا که میان پیسا دو دست
دراز میکردند تا اینکه نام ایشان میان پیسا شد و الحال درین عهد بندگانعالی مدظله العالی
منظور نظر شده چنان رشد پیدا کرد که با خدمتگاران و لباس و دو شاله عمده براسته
حسینی علم در دوکان سر راه بالای مسند می نشست و طعام لذیذ میخورد و طلبیدن پیسا هم
فراموش نمود چون انتقال کرد اولیا شده متصل دروازه پل در آبدارخانه کلان محرم
مدفون گردید حالا بتکلف تمام از حضور عرس میشود سوای طلب پول برای کاکجا دیگر با هیچ
نمی طلبید و هیچ کشف و کرامت بنظر نه آمد چون از نزد مهاراجه بهادر یومیه و خوراک داشت
مردم مفلس بآنخاطر جمع شده ولی گردانیدند والعلم عندالله

حسینی بادشاه صاحب قدس سره

از سادات صحیح النسب اند از ان ایام که حالت جذب پیدا نمودند در رواق پل موسی ندی می نشستند

ازسرتاپا ۹۴

بخیریت است بعد چہار سال در سن یکصد و چہار سالگی قضا نمودند روزی از طرف دروازہ
یاقوت پورہ اندرون شہر موافق معمول ہر روزہ کہ می آمدند عاصی و میر مقتدا خان بہادر پسر
ناصر الدولہ بہادر بر دروازہ خود در اینوار چوک استادہ بودیم شاہ صاحب مذکور آمدہ
سوال کردند عاصی جواب داد کہ بالفعل چیزے حاضر نیست و میر مقتدا خان نیز ہمین جواب دادند
شاہ صاحب مذکور رنجان مذبور فرمودند دو صد روپیہ نقد امروز کہ در حجرہ گذاشتہ اید از آنمیان
دو روپیہ بما دہند و گرنہ ہمہ بدزدی خواہند رفت میر مقتدا خان کہ جیبہ بوجہہ نیز ادہمونوقت
وقت دو روپیہ آوردہ نذر گزرانید بعد ازان در دست عاصی قبالہ ہای مکان خانہ مذکور کہ بود
فرمود این کاغذ بنمایند عاصی قبالہ را کشادہ بنظر در آورد بعد ملاحظہ فرمود کہ ازین سہ مہر
فلان صاحب مہر حیران خواہد کرد فکر او نمایند فی الواقع ہمو صاحب مہر تا دو ماہ حیران کرد
عاصی در تمام عمر خویش اینقدر رہم از ہیچ فقیر خرق عادت ندید و برای شنیدن دفترہا ست
الا از محبوب علی شاہ کہ ذکر ایشان می آید

محبوب علی شاہ

بزرگی بود بسن ہفتاد سالہ در راستہ و بازار با یک لنگوٹہ و لڑانہ بسیار خرد سر و پا برہنہ از راستہ
شاخہای گوسفندان و پارچہ ہای بوسیدہ کہنہ بر داشتہ در بغل و در آغوش خویش میگرفتند
و بحفاظت میداشتند ہر کس کہ میخواست در خانہ آوردہ طعام میخورانید پس ایشان تا نشستن
در خانہ اش گاہی رکوع و در رکوع قرآن الشریف حفظ با قرات بکمال خوش الحانی میخواندند
و گاہی مرثیہ با سوز جگر سوز بخوبی تمام میخواندہ برقت می آوردند و گاہی گیت و دہرپت خیال پٹہ
با قواعد استوار علم موسیقی میسرائیدند و گاہی در عربی و فارسی و گاہی در تلنگی و مرہٹی و کھڑی
وغیرہ زبانہای مختلف گفتگو میکردند الغرض فقیر صاحب کمال بود روزی عاصی و برادران عاصی

یا پچہار کمان غرض جا بجا میفرستادی وہمہ اقسام طعام را یکجا کردہ بخوردی و برگ تنبول بسیار شب و روز باستعمال می آوردند در آخر عہد حضرت مغفرت منزل قضا نمودہ متصل قبر جینے بادشاہ مذکور مدفون گردیدند عرس ہم میشود

شاہ کرّاک بجلی

فقیری بود کہ با یک لنگوٹہ یعنے قسم تہ بند مختصر و گلیم سر و پا برہنہ در راستہ درگاہ برہنہ صاحب روبروی دروازہ مقبرہ رفیع الملک بہادر داماد حضرت مغفرت منزل در سایہ سائبان خورد می نشستند و از ہر آیندہ و روندہ سوال میکردند باین صدا کہ صاحب خیر شما دست دراز میکردند اگر کسی دادی میگرفتند و نداد خاموش گشتہ و جابجا می ماندند نہایت صاف و پاکیزہ سینہ داشتند ہر کس کہ بدیر می نشست او را روانہ میکردند چون رفیع الملک بہادر در حیات خود از آنجا برخیزانیدند در مسجد خورد ویران کہ متصل بود فرود آمدند و بعد چندی در ہمون مسجد قضا کردند والحال در مسجد مذکور جوانان چوکیداران گرّوڑ گیری و بدعت میمانند و قبر ایشان روبروی مسجد سر راہ بر چبوترہ خسرو است روزی والدہ والدہ عاصی کہ بزبان ہندی نانی گویند در سن قریب یکصد سال بیمار شدہ تا اینکہ از پلنگ خواب بر سر زمین فرود آوردند و دانستند کہ جان بحق شد و عاصی مع خال خویش میر امین الدین علیخان برای تیاری قبر در دائرہ بزرگان خود کہ متصل درگاہ حضرت برہنہ صاحب است میرفتیم چون نزدیک ایشان میرسیدیم ایشان برطبق معمول خود آواز دادند کہ صاحب خیر شما خال عاصی کہ تیز مزاج بودند جواب دادند کہ چہ خیر و کجا خیریت حالا برای تیاری قبر مادر خویش کہ مردہ است میروم شاہ صاحب مذکور فرمودند کہ ترا معلوم نشد کہ او از بیماری نجات یافت و طعام خوردہ و برگ تنبول خوردہ نشستہ است او شانہ تعالی شاہد عادل است کہ چون عاصی و خال عاصی برگشتیم در خانہ آمدہ دیدیم کہ ہمہ خوشحال اند و مزاج نانی صاحبہ

جاگیرش بود لحیم و شحیم قوی الجثہ بودند جاگیر خویش بود گاہ گاہی وارد بلدہ میشدند امیران سرکار بسیار دوست میداشتند در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و یک ہجری رحلت کردہ آن طرف دریای موسی در منڈی بازار چوبینہ مدفون شدند پسر کلان ایشان خاکسار حسین نام در رسالہ شمس الامراء بہادر امیر کبیر نوکر است

شاہ خاموش

از ساکنان قلعہ بیدر اند عقب مکہ مسجد در دالان موسی مبارک و قدم شریف فرود آمدند از نزد مہاراجہ بہادر یومیہ دارند اما شبانہ روز خاموش اند با ہیچکس سخن نمیگویند عاصی محرر اوراق این چند بزرگان حال را بچشم خود دیدہ است اما خرق عادت ہیچکس ظاہر انظر حقیر در نیامد کسانیکہ دیدہ باشند البتہ ایشان معتقد خواہند بود العلم عند اللہ

پیر بادشاہ صاحب میدک قدس سرہ

آنحضرت ساکن گلشن آباد میدک اند اوقات آنجناب شبانہ روز بیاد الہی و عبادت معبود برحق میگذشت چون حضرت تہنیت النساء بیگم صاحبہ را ارادہ بیعت بدرجہ شد از صندوق سینہ پر اعتقاد نقد ارادت و صداقت بتقدیم رسانیدہ دست بیعت بدست آنحضرت دادہ مرید گشتند و بخدمات شایستہ از نقد و جواہر و اقمشہ و جاگیر بیر حاصل مسرور ساختند بسیار مردم از اہل حیدرآباد و سرداران کرنول وغیرہ بحلقہ ارادت و بیعت آنحضرت مریدان آنجناب اند دو فرزند دلبند داشتند یکی شاہ عالم دیگری محبوب عالم اما شاہ عالم بعد رحلت آنحضرت مدت مدید اوقات بخوبی تمام بسر بردہ در مقبرہ پدر بزرگوار خود کہ از محی ثبات حضرت بیگم صاحبہ موصوفہ است مدفون شدند فرزندان شاہ عالم صاحب یکی بغداد صاحب دومی جیلانی صاحب در بیولا در جاگیر اند فرزندان محبوب عالم صاحب مہین پور خلافت پیر بادشاہ صاحب در قصبہ بادیر سکونت دارند و منجلے صاحب و چھوٹے صاحب

ایشان را در خانہ بوقت صبح آوردہ حجامت سر و ریش دبروت کنانیدہ لباس نو پوشانیدہ
طعام خورانیدہ عرض کرد کہ یا مولی خبر ورود مستقیم الدولہ بسیار گرم است کہ در بلدہ نزد میر عالم
می آید خواہد آمد یا نہ فرمود خانہ ظالم خراب جنازہ او ہم در بلدہ نخواہد آمد فی الواقعی بعد
انتقال تابوتش بر کوہ شریف آمدہ مدفون گردید روزیکہ انتقال فرمود علی بیگ خان
بہادر از راہ گذشت ایشان خلاف معمول آواز دادند کہ علی بیگ خان اینجا بیا نہ ہرگاہ او
نزدیک آمد فرمود کہ ما ازین جہان فانی بجہان جاودانی نقل میکنیم ہر حاجتی و مطلبی و مدعای
کہ در دل خود داشتہ باشی باظہار آری تا روا کنیم خان مذکور جواب داد بلی تو ہر روز میروی
و می آئی و مرا ہیچ پروای از تو نیست چون بوقت مغرب باز از ان راہ گذشت ایشان ہمین
کلمات اعادہ نمودند و او ہمون جواب داد صبح روز دیگر شنید کہ ایشان رحلت کردند علی بیگ خان
را آنوقت افسوس ہا دست داد کہ چہ خطا کردم چرا عرض حاجت خود نہ نمودم بعد رحلت در محلہ
چنچلگی پورہ بیرون شہر مدفون نمودند معصوم صاحب سوداگری ترک کردہ مرید شدہ بتاراجی
در گذرانید

شاہ کمال

از جملہ سادات صحیح النسب بودند مدتی در بلدہ اٹا تشریف داشتہ ترک لباس دنیا کردہ صفائی
چار ابرو گرفتہ وارد بلدہ حیدر آباد گشتند اکثر در صحبت مہاراجہ بہادر بودہ اشعار اساتذہ
میخواندند بکمال خوشوضعی کہ اکثر شعرا طوطی دکن نام ایشان نہادہ بودند سر و پا برہنہ با یک
لنگوٹہ کہ ستر می پوشید دیگر از رخت پوشیدنی ہیچ نمیداشت شیرین کلامی بنہایت فصاحت
و لطافت بود ہرگاہ بیرون بر می آمد بالای بنڈی دو گاوی گہوارہ آویختہ بر آن گہوارہ
می نشست و نقارہ بالای مادہ شتر پیش پیش بنڈی سواری مینواختند یک موضع در مضاف بلدہ اٹا

عاصی نیز در عالم ابتدای شباب خود از جمال آنحضرت بارہا مشرف شدہ بود

شیخ جی صاحب المشہور بجالی قدس سرہ

نام آنحضرت شاہ قاسم است ساکن بکرہ مسنحلات و مضافات ہند سلسلہ آنحضرت تا بہ ابو المعالی صاحب میرسد اول در عہد حضرت مغفرت منزل در دیوانی میر عالم وارد حیدرآباد گشتہ نزد سلطان میان نوکر شدند چندی نزد ایشان باخفای راز مخفی ماندند روزی توجہہ بریکی افغان کہ ہموارہ نزد ایشان می نشست افتاد او در حالت جذبہ عشق الہی درآمدہ بیہوش گردید و این راز مخفی آشکار شد و مردم می آمدند و معتقد میگردند ناچار شاہ قاسم صاحب موصوف ترک نوکری کردہ بوطن خویش رفتند و بعد چند سال باز از آنجا بحیدرآباد آمدہ علانیہ در مجلس سمع توجہہ بر ہر کس کہ می انداخت او از خال خود بیحال گشتہ درافتادہ بوجد می آمد نوبت بان حد رسید کہ در ہر مجلس سماع پنجاہ پنجاہ کس بوجد آمدہ خود را فراموش کردہ درافتادہ حرکات بیخودی مینمودند بسیار کسان از علما و فقرا و معتمدان شریعت مثل مولوی قطب الدین دہلوی و حکیم الحکما محی الدولہ عزت یار خان بہادر و قادر یار خان و قادر نواز خان برادران عمو بہادر مذکور و دیگر اعزہ روزگار و از افغانان جمعدار طالب و مرید آنحضرت بکمال اعتقاد گشتند و محمد شفیع خان جمعدار کہ با سواران و پیادہ ہا و اسپان و فیل و پالکی وغیرہ ملازم سرکار دولتمدار بہمراہی راجہ گوبند بخش بہادر خوشحال و صاحب مقدور بودند دفعتاً ہمہ اثاث البیت در راہ خدا صرف کردہ در بیعت شاہ قاسم صاحب موصوف درآمدہ خود را شبانہ روز در خدمت گذاری مرشد خویش مشغول گردانید و تمامی افغانان سنت جماعت را اعتقاد از آنحضرت است و لیاری در بیعت شرف اندوز شدہ اند

بمکان خود تشریف دارند ہمہ بصفات بزرگانہ موصوف اند

حضرت شاہ عطاء اللہ حسینی قدس سرہ

آنحضرت از اولاد امجاد و خلیفہ و جانشین حضرت امین الدین اعلی قدس سرہ العزیز ساکن بیجاپور بودند آنچہ کہ فضایل خاندان عالیشان حضرت اعلی موصوف از علوم عقلی و نقلی و خفی و جلی و خرق عادات ظاہری و باطنی است در ذات آنجناب بر چہرہ مبارک مانند نور جہان افروز آفتاب جہانتاب منور بر تمامی عالم روشن و ضیا بخش بر انس و جن بود ہر گاہ آنجناب سر برہنہ بالباس فقیرانہ در حوضہ فیل خاصہ خود بر می آمد جمالی بہ مشاہدہ می آمد ہر کس کہ میدید سر بسجدہ تعظیم و تکریم می نہاد و جاہت سیادت بہ مثابہ ماہ چہاردہ میدرخشید باہمہ اخلاق پسندیدہ و اشفاق حمیدہ آنجناب عالمی را وابستہ کمند الفت و محبت میساخت در عہد حضرت غفرانمآب از بیجاپور تشریف آوردہ چندی در بلدہ حیدرآباد اقامت ورزیدند بندگانعالی بسیار توقیر میفرمودند و امیران سرکار را اعتقاد واثق بودہ خدمتہا بجامی آوردند در ہر محفل و مجلس فقرا ہر گاہ آنجناب صدر محفل میگشتند نظر بدون جمال چہرۂ منورہ آنحضرت بر ہیچکس نمی افتاد یعنی حدیث شریف اللہ جمیل و یحب الجمال از جمال باکمال آنحضرت بعینہ معائنہ میکردند و عالم محویت تاری میگشت بعد ازان ارادہ وطن فرمودند و در قلعہ کرنول کہ غلام رسول خان مرید شدہ بود بمقام اصلی رسیدند گنبد آنحضرت در آنجاست قریب یکصد مردم از فقرا و غیرہ ہمہ ہمراہ رکاب سعادت میبودند کہ بدون خوراندن اینہا دست بلقمہ دراز نمیفرمودند و از صادر و وارد احدی دست خالی نمیرفت اعظم الامرا مدارالمہام سرکار را بسیار اعتقاد بودہ خدمت بسیار مینمودند و از حضور نیز و از محلات علی ہذا القیاس الغرض مانند آنحضرت باین جمال روشن تا حال بہ نظر ہیچ کس نہ آمد

عامی نیز

تا اینکہ خود ہم گمراہ و مریدان و معتقدان خود را نیز گمراہ مینمایند و گناہگار خدا و رسول خدا و پیشوایان خود میگردند تا حین حیات زبردست خان بہادر کہ نہایت معتقد محمد شفیع خان مرحوم بودند کاری پیش نرفت الحال ہمہ خلفا و مریدین بطرف سید عمر صاحب اند و ایشان را در مکان عبدالہادی فرود آوردہ و محضر بمواہیر فقرا و مشائخین عصر تیار کردہ اند و بحضور پرنور میفرستادند بایدید بقول شاعر شعر تا یار کرا خواہد و میلش بکہ دارد +

حضرت شاہ عبداللہ صاحب

از جملہ مقدسان روزگار در سنہ یکہزار و دو صد و چہل و پنج ہجری از بیجاپور وارد بلدہ حیدرآباد گردیدہ چندی اقامت گزیدند حضور پرنور ادام اللہ اقبالہ خود برای ملاقات ایشان بہ مکان فرودگاہ رونق افزا شدہ از دو ہزار روپیہ نقد سوای پشمینہ وغیرہ مسلوک گشتند باوجود سن ہشتاد سالگی شبانہ روز مصروف عبادت معبود حقیقی بودند از خاندان امیر کبیر خود و برادران وغیرہ اناث و ذکور و خلقت خدا بسیار بہ بیعت مشرف شدند بوقت روانہ شدن وطن خویش اخراجات سفر از سرکار وغیرہ بسیار بہم رسید و آنحضرت خود سلوک بیحساب با مستحقین میفرمودند چون داخل بیجاپور گشتند بعد دو سال کم و زیاد دو اصل حق شدند

حضرت شاہ سعد اللہ صاحب مدظلہ

از مغتنمات روزگار و از خاصان درگاہ کردگار و از خلفای خاص حضرت مرزا مظہر جان جانان اند از دار الخلافہ شاہجہان آباد وارد بلدہ حیدرآباد شدہ در محلہ اردو در مکان و مسجد سکونت داشتہ بارشاد مریدین از سر رشتہ خاندان قادریہ و نقشبندیہ معمور ہدایت و ارشاد اند توکل انجناب بمرتبہ ایست کہ ہر چند راجہ چندولعل مہاراجہ بہادر و امرای دیگر خواستند کہ از نقد و یومیہ و یا مواضع متہا کنند

معهذا جمعدار مذکور را آنحضرت خلیفه خود دانسته بجای خود در حقیقت مقرر فرموده در سنه یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بمقام علیین مقام گذیدند از خلفای نامور و فرد اول جریده اینخاندان فیض نشان محمد شفیع خان بهادر مذکور بودند که ایشان هم مدتی معمور هدایت و ارشاد گردیده بالای چبوتره مرقد مرشد خود که در محله اردو در مکان خود است مدفون شده اند در خدمتگذاری دقیقه از دقایق اعتقاد فرو گذاشت نمودند مریدان ایشان هم بسیار کسان موجود هستند و خلفای آنحضرت مثل سمیع الله شاه و زبردست خان بهادر و دیگر دو سه کس صاحب ارشاد شده مریدان خود دارند اما زبردست خان بهادر ظاهرا هیچکس را مرید نکرده بودند لکن بامور هدایت از آنحضرت گردیدند در ینولا محمد عبد الهادی عرف لوڈھن صاحب مرید سمیع الله شاه بر جاده این طریق سلیم و بارشاد خفی و جلی قویم و مستقیم اند و بسیار مردمان را مرید خویش کرده بلذات اسرار باطنی محظوظ نموده اند و مینمایند لکن بعد ارتحال محمد شفیع خان مذکور در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری بعمل آمده در پهلوی قبر شریف مرشد خود شاه قاسم صاحب ممدوح مدفون گردیده اند زبردست خان بهادر خواجه میان پسر جمعدار صاحب مذکور را بر مسند خلافت پدر نشانیده اجرای کارها نمودند چون خبر رحلت محمد شفیع خان جمعدار به سید عمر صاحب همشیره زاده و مرید حضرت شاه قاسم صاحب مغفور در وطن رسید عازم حیدرآباد گشته در مکان روضه آنحضرت فرود آمدند و باتمامی مریدان و خلفای آنحضرت گفتند که خواجه میان پسر محمد شفیع خان که بالاے مسند هدایت و ارشاد نشسته کار فرمای میکنند اگر مرید والد خود شده اند و بر طبق ارشاد والد خویش مرید میکنند ازین چه بهتر من هم مطیع ایشانم و هرگاه مرید رخود نباشند و از رموز و اسرار این مقدمه جلیل القدر هم آگاه نیستند پس بکدام سرشته مرید مینمایند و از کدام سلسله نعمت بزرگان مقصود خلایق بمراد شان میرسانند اولی و انسب آنست که دست ارادت به بیعت من داده چیزی حاصل نمایند

و در عشرہ محرم الحرام و در ماہ ربیع الثانی حدیث شریف در خانہ خود بیان مینمودند ہزارہا زن و مرد و در مکان زنانہ و در مکان مردانہ آنحضرت جمع میگشتند و سعادت حاصل میکردند در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و دو ہجری بعالم قدس خرامیدہ بیرون کھڑکی بودلی صاحب مدفون شدند مریدان آنحضرت از اناث و ذکور ہزارہا اند و نبیرہ آنحضرت برخطابت مکہ مسجد معمور ہستند ٭٭٭٭

حضرت حافظ محمد علیصاحب مدظلہ

آنجناب از کھیری متصل خیرآباد مضاف دہلی وارد حیدرآباد گشتہ در محلہ اردو فرود آمدہ در مسجد گاڑیخانہ مسکن و مقام ساختند ذات گرامی آنحضرت از مقتدایان زمانہ و فرد فرید منتخب یگانہ بود کہ بارشاد مریدین از ہمہ خاندان قادریہ و چشتیہ وغیرہ میپرداختند سن شریف آنجناب قریب بہشتاد رسیدہ بود مثنوی شریف مولانا روم را بنہایت رموز خفی و جلی و صنایع و بدایع آن درس میفرمودند عابد شب زندہ دار زاہد بیدار دل از خوبان و بزرگان روزگار گاہی قدم بخانہ ہیچکس از جای خود نگذاشت لکن در فاتحہ عرس بزرگان برطبق اسناد عادتقرای عہد تشریف می بردند و ظاہرا از ہیچ جا معاش آنحضرت مقرر نبود روزی برای رہائی شخصی مقید خود بخود دلعاجزنالی مردمان و زنان آن شخص بخانہ راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر کہ آرزوی بیحد و نہایت داشت رفتند بہادر معزز دروازہ مکان خویش راجہ دہراج بہادر را باستقبال فرستادہ خود تا دروازہ بنگلہ مشیقد می نمودہ بالای مسند نشانیدہ و خود روبرو با فرزندان نشستند و یکصد و بست و پنج اشرفی لسکہ حالی نذر نہادند آنحضرت فرمود کہ من غریب الدیار اوقات قوت لایموت شبانہ روزی خویش علی التوکل از ہر خانہ کہ رسد دارم دیگر کدام احتیاج است کہ ازین زر خطیر رفع کنم اگر بصرف تنخواہداران محتاج صاحب عیال و اطفال خرچ شود ہمین خوش خاطری آنہا و خوشنودی خداوند حقیقی و مجازی نیز خواہد شد

وسعادت دارین حاصل نمایند آنحضرت بہیچ وجہہ قبول نہ فرمود آخر الامر شمس الامرا بہادر امیر کبیر خود بمکان آنحضرت آمدہ ملاقات نمودہ بہزار اعتقاد و رسوخ والحاح مبلغ پانصد روپیہ نذر خود قبول کنانیدند و آنحضرت مبلغ مذکور را در خرچ مستحقین صرف فرمودند با وصف صرف توکل کم از صدکس طعام نہ میخورند و احیانا اگر فوت صد کس بہم رسید تا خورانیدن مجموع خادمان و مستحقان خود ہم دست بلقمہ دراز نہ میفرمایند و توجہہ دو وقت باین صورت است کہ ہمہ مردم را در مراقبہ بوقت صبح و بعد عصر منشانند و خود ہم نشستہ در باطن بخیال مجموع اہل مراقبہ توجہہ میکنند برای ہر یک حالتے پیدا میشود کہ در تمام عمر ندیدہ و نچشیدہ باشد و در لذت آن محو میگردد سعہد اندات خود زاہد عابد متوکل منہیات را نزد آنحضرت بالکل دخل نیست الغرض درین زمان کہ سنہ یکہزار و دوصد و پنجاہ و ہشت ہجریست در بلدہ حیدرآباد مانند آنحضرت بنظر حقیقت بین سوای جناب حضرت مولوی حافظ حاجی میر شجاع الدین صاحب قبلہ مد ظلہ العالی احدی نیست ہر چند حضور پر نور مشتاق ملاقات اند اما السبب اینکہ آنحضرت سوای مکان خود قدم بیرون نمیگذارند لہذا ملاقات بعمل نہ آمد بسیارا مردم در بیعت آنحضرت مشرف اند

حضرت شاہ غلامی صاحب خطیب مکہ مسجد قدس سرہ

نام اصلی آنحضرت غلام نبی است فرزند شاہ غلام سرور صاحب خطیب اند ہمیشہ خطابت مسجد مذکور میکردند کہ از قدیم متعلق بود درین عہد حضرت بندگانعالی دام اقبالہ ہموارہ بملاقات حضور پر نور میرسیدے و خود بدولت و اقبال نیز بمکان ایشان کہ متصل دروازہ بارہ دری میر عالم مرحوم است تشریف می آوردی فرشتہ صفت بود کہ بصورت انسان ظہور نمود اخلاق و فروتنی ایشان را نہایتے و حدی نبود خلق محمدی کہ میگویند در ذات آنحضرت بنظر درآمد و ماہ ربیع الاول و در ماہ مبارک رمضان

آصفجاہ بہادر را اتحاد و اعتقاد بہم رسیدہ نواب موصوف آنحضرت را بوقت ارادۂ دکن بنہایت
خلوص و اعتقاد ہمراہ خویش آوردہ بحیدرآباد رسیدند و زمینی بیرون بلدہ کہ حالا مقام آنحضرت
است پسند کردہ فرود آمدند چنانچہ سید رضی موسوی والد میر عالم بہادر نیز در اثنای راہ کہ از شوستر
می آمدہ ملاقی شدہ باتفاق تشریف آوردند و فیما بین آنحضرت و سید صاحب موصوف نہایت
محبت بود الغرض جناب سید عبداللہ مدنی موصوف ممدوح تا رحلت نواب مغفرتمآب در ہمین جا
بارشاد و ہدایت خلق بہ بیعت و ارادت مصروف بودہ بعد رحلت نواب مغفرتمآب علیہ الرحمہ عازم
بہشت برین گردیدند **نقل** روزی امیر الممالک صلابت جنگ بہادر در عہد ریاست خود برائے
ملاقات آنحضرت آمدہ خواستند کہ بشرف ملاقات مشرف شوند آنحضرت فرمود کہ اینوقت ملاقات
فقیر نیست انشاء اللہ تعالی روزی بحکم و خواہش جناب اقدس الہی بوقوع خواہد آمد بہادر موصوف
بی نیل مقصود برگردیدند و ہرگاہ جناب غفرانمآب میر نظام علیخان بہادر آصفجاہ ثانی در عالم
مرشدزادگی بملاقات آنحضرت آمدند آنجناب بکمال توجہ ظاہری و باطنی ملاقات فرمودند چون
حضور پرنور نظر گذرانیدند حضرت فرمود کہ نذر شما بغیر نشانیدن شما بالای ریاست نخواہم گرفت
ہر چند حضور اصرار نمودند ہمین ارشاد شد چون بندگانعالی بر سریر سلطنت جلوہ آرا شدند ہر چہ
نذر گذرانیدند بکمال توجہ اقبال پذیر نمودند علی ہذا القیاس خرق عادات آنجناب بسیار اند
معہذا دو فرزند دلبند گذاشتند یکی سید احمد صاحب و دوم پیر بادشاہ صاحب موصوف
سید احمد صاحب در عالم جذب دنیا را پدرود فرمودہ متصل پدر بزرگوار خویش مدفون گردیدند و
وحضرت پیر بادشاہ صاحب مدنی در عالم جذب وفات شان روزی خود را دچار کوہ کہ متصل
قبر شریف سید احمد بادیاست بسر بردہ از سر و پای خود خبر نداشتند چنانچہ اکثر از موہای سر مبارک
حشرات الارض گزندہ بر می آمدند و ہیچ توجہ بطعام نبود بعد سہ روز چہار روز ہرگاہ خادم عرض کرد

معہذا اینقدر خیرات کہ بعمل می آرند حق سپاہ است خیال اینمعنے بسیار دارند کہ در حق شما نہایت بہتر است آئندہ اختیار شماست مہاراجہ بہادر بسیار بسیار معتقد آنحضرت گشتہ حضرت نمود دیگر گاہی ملاقات نشد روزو روزینہ و یومیہ ہرگز قبول نفرمودند وہر روز از پنجاہ کس طعام دو وقتہ میخوردند وقطب یار جنگ بہادر محی الدولہ بہادر احمد یار خان و دیگر عمایدین بسیار کس و مثل مرد ہی شیخ حیدر خان ومحمد اکبر خان وغیرہ از حضور باشان ہمہ مرید آنحضرت اند در ماہ شوال المکرم سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و نہ ہجری بوطن خود تشریف بردند

حضرت پیر بادشاہ صاحب مدنی قدس اللہ اسرارہم

آنحضرت از خاندان عالیشان سیادت و نجابت و شرافت اند فرزند ارجمند حضرت سید عبد اللہ مدنی رضوی ساکن مدینہ منورہ زاد اللہ شرفہا از محلہ بنی حسین و لقب جہالر دار کہ بر سر مبارک میباشد از تمغای بنی حسین است چون آنحضرت بارادہ سیاحت بطرف ہندوستان روانہ شدہ بندر مبارک سورت گردید از بسکہ زبان عربے داشتند از گفتگوی روزمرہ ہندیان اینولایت کہ بفہم و ادراک آنحضرت نمی آمد بسیار رنجیدہ خاطر میشدند روزی بجناب جد عالی خود جناب حضرت امام ہمام علے ابن موسی الرضا علیہ الصلواۃ والسلام بعالم مراقبہ و مشاہدہ عرض نمود آنجناب لب مبارک خود را بدہن آنحضرت مشرف فرمودہ یک دانہ سیب تازہ بدست دادند چون از عالم مراقبہ و مشاہدہ فراغت شد دیدند کہ سیب در دست خود است آنرا خوردند از آن روز آنقدر مہارت در گفتگوی ہندی بہم رسید گویا از سالہای سال ازین زبان واقف تر بودند معہذا چون در دار الخلافہ شاہجہان آباد تشریف آوردند نواب امیر خان بہادر مرید آنحضرت گردید و محمد شاہ بادشاہ را اعتقاد واثق بہم رسید ہرگاہ جنگ نادر شاہ با محمد شاہ بوقوع آمد آنحضرت خود رخصہا برداشتند پس از ان نواب مغفرتماب

نیز بکمال رقت دستنداد سید علیصاحب فرزند آنحضرت بعمر سیزده سالگی همراه آنجناب نیز بودند
چون از مجلس سرود فراغت و از ان حالت افاقت حاصل آمد متوجه طعام خاصه شدند آنوقت
بندگانعالی گذارش نمود که از باعث مقید ماندن اعظم الامرا غلام سید خان مدار المهام دولت
در پونا امورات سرکار بسیار بے انتظام اند و احدی لایق درستی این امر جلیل القدر نیست که فی الجمله
بانتظام در آرد اگر طور رهائی اعظم الامرا که بالفعل در خیال نیست بشود عین احسان جناب قدس
الٰهی است حضرت پیر بادشاه صاحب موصوف فرمودند که انشاء الله تعالی پرسیده جواب خواهم داد
چون بمکان خود تشریف آوردند سید علیصاحب فرزند آنجناب عرض کرد که قبلهٔ عالم از جناب عالے
هم کسے دیگر بزرگ تر است که از و خواهند پرسید فرمود بلی از بزرگان ما بزرگ تر و شما را هم خواهم نمود
چون شب شد فرمودند که سید علی شما غسل کرده بلباس پاکیزه بوقت نماز تهجد که برای وضو کنانیدن ما
معمول دارند حاضر باشند بعد فراغت از نماز تهجد و قرآن شریف معمولی فرمود که شما پس پشت ما
بنشینند و ببینند هرچه بنظر شما در آید ما را از ان بعد فراغت خبر دهند و حضرت مشغول ذکر و شغل
شدند جناب سید علیصاحب میفرمود که یک بیک حالتی بر من مستولی شد که نه خواب بود و نه بیداری
دفعتاً می بینم که میدانی وسیع با روشنی نورانی بغیر شعل و چراغ بمشاهده در آمد و دران میدان
لکوکها خلقت خدا استاده درود شریف میخوانند و میگویند اینک سواری مبارک هم می آید که معاً
یک تخت مرصع با عالی منشی بکمال جاه و جلال از هوا برشته بلند خاک قرار گرفت و تمامی خلق الله
درود خوانان گرداگرد تخت مبارک استادند که یکبارگی پدر بزرگوارم قصد حضوری نموده روانه
شدند و من هم خواستم که همراه والد خود بروم هرگز قدم و سراپای من یاری ندادند و نمیتوانستم که
یک قدم پیش بگذارم ناچار همونجا استاده میدیدم که والدم روبرو و مشرف شده از جناب ختمی پناه
صلی الله علیه و آله و سلم چیزی عرضکردند پس دفعتاً آوازیکه برآمد که غلام سید خان را از پونا بحیدرآباد رسانند

کہ والدہ صاحبہ جناب این آرد گندم پختہ بریان فرستادہ اند اگر یک دو لقمہ ازان بدہن میگذاشتند
بازتا سہ روز متوجہ نمیشدند بعد مدت دراز و محنت بسیار لسلوک در آمدہ حفظ قرآن شریف و
زیارت و طواف حرمین شریفین زاد اللہ شرفہما العمل آوردہ در حیدرآباد متوجہ ادای حکم ربانی
برطبق آیہ کریمہ فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ گردیدند چنانچہ حق سبحانہ تعالی فرزند رشید خلف الصدق
جناب سید علی صاحب مدنی مدظلہ العالی عطا فرمود کہ احوال آنجناب مفصل بارقام خواہد آمد
انشاء اللہ تعالی اما حضور پرنور غفرانمآب را نہایت اعتقاد بود و جناب حضرت عمدہ بیگم صاحبہ
مرحومہ مغفورہ را نہایت ارادت پیدا شدہ ہموارہ بخدمت گذاریہا مشرف میگشتند اکثر بندگانعالی
بنزول زیبا باغ برای ملاقات تشریف می آوردند و لفاتحہ جناب مرحوم مغفور فائز میگردیدند
و نذرہا و صدمنہا بجامی آوردند ہرگاہ بوقت ہر ملاقات کہ معمول بود پنجہزار روپیہ نذر میگذرانیدند
آنجناب روبروی خود بدولت ہمہ زر نقد لفقرا و ارباب احتیاج صرف کردہ پنج روپیہ درگوشہ
رومال خود بستہ فرمودند کہ این قوت یکروزہ تمامی عیال و اطفال فقیر بس است لہذا حضور پرنور
سوای معمول نذر ملاقات از خبرگیری روز و شب ماہ بماہ قصور نہ فرمودہ ہمہ اسباب و اشیاء
خوردنی آدمی شبانہ روز از سرکار دولتمدار خود متوجہ شدہ ماہ بماہ ارسال محل مبارک آنحضرت
میمودند محلات حضور مثل زیب النسا بیگم صاحبہ و سلطانی بیگم صاحبہ و دیگر بیگمات و خانمات وغیرہ
ہمہ مرید با ارادت جناب بودند **نقل عجیب** از آنحضرت اینکہ روزی حسب الاستدعای
حضور پرنور آنجناب برای ملاقات تشریف ارزانی فرمود بندگانعالی اندرون محل مبارک
ہمراہ خود بردہ لنشانیدند و مہر فزا طوائف عرف نہنی را کہ فرد کاملہ علم موسیقی بود حکم شد کہ روبروی
آنحضرت چیزی کہ ذران معرفت الہی بودہ باشد بعرض رساند نامبردہ غزلی پر معرفت باہنگ نیک
بعرض رسانید ازان حالتی برآن حضرت مستولی شد کہ در و دیوار بوجد در آمد و حضور پرنور را

حضرت مغفرت منزل را کمال محبت و اخلاص با آنحضرت بوده و اکثر از محلات را اعتقاد ارادت و بیعت از سابق زیادہ تر است امیران سرکار ہمہ رسوخ دلی داشتہ ہموارہ بسعادت ملاقات مشرف میشوند آثار سیادت و زہد و تقوی و تورع و سخاوت و شجاعت و عالی ہمتی از چہرۂ منورہ آنجناب مانند ضیای آفتاب درخشان نیک خصال ستودہ افعال غمگسار غربا قدردان نجبا قلم را طاقت ارقام فضایل و زبان را قوت اظہار ستودہ خصایل آنحضرت نیست از ہزار یکے و از بسیار اندکی بقلم آورد بندگانعالی حضور پرنور آدام اللہ اقبالہ و مد اللہ ظلہ العالی بزیارت بزرگان آنحضرت و بملاقات فیض استفادہ آنجناب فایز گشتہ نذرہا گذرانیدند و خدمتہا میفرمایند و بدل محبت دارند و آنجناب نیز بدل دربارہ ازدیاد عمر و دولت و حفظ صحت و عافیت حضور پرنور بوقت خاص الخاص خلوص خویش از جناب اقدس الہی بکمال عجز و نیاز مسئلت دعاہا میفرمایند حضور حسب عالی و نقار خانہ بلند تیار کنانیدہ اند و برای اخراجات آنجا بدل متوجہ ہستند

مولانا رفیع الدین قندہاری قدس اللہ سرہ العزیز

از جملہ خاصان و بزرگان و برگزیدگان جناب اقدس ایزدی ساکن قصبہ قندہار کہ از مضافات صوبۂ فرخندہ بنیاد حیدرآباد است بودند چون وارد بلدۂ مذکور گردیدند ہزارہا مردم اناث و ذکور دست ارادت و بیعت خود ہا بدست مبارک آنجناب دادہ مشرف و مباہی و ممتاز گشتند و در قصبات و قریات لکھوکہا مرد و زن مرید آنحضرت اند ہرگاہ در شروع جلوس و ابتدای ایام مسند آرائے دولت حضرت مغفرت منزل تشریف شریف ببلدہ حیدرآباد آوردند کثرت خلایق ارباب ارادت و بیعت بآن مرتبہ شد کہ تا بخدمت آنحضرت رسیدن خیلی مشکل تر میگردید لحہ و لحظہ از ہجوم خلایق فرصت دست نمیداد و نذر و نیاز خارج از شمار و حساب بودہ کہ تعداد و حصر نمینواند کرد عالمی را

ومن ہم بگوش خویش شنیدم بعد ازان از حال مذکور چون بحال خود آمدم دیدم کہ وقت صبح صادق
است وحضرت مشغول عبادت اند بعد فراغت از عبادت کہ بوقت یکپاس روز برآمده از حجره
بیرون برآمدند ہمہ کیفیت مشاہده شب بعرض رسانیدم فرموده ای فرزند شما اگر محنت خواہید کرد
رسائی شما نیز تا بحضوری آنجناب خواہد شد حالا شما نزد بندگانعالی بروند وہمہ کیفیت کہ خود
دیده اند باظہار آرند بندگانعالی را بمجرد شنیدن این حال یقین کلی شد کہ رہائی اعظم الامرا عنقریب
میشود چنانچہ در ہمون چند روز اعظم الامرا باستقلال تمام داخل حیدرآباد گشت مفصل احوال ایشان
در ذکر احوال حضرت غفرانمآب وہم در احوال ایشان بقلم آمده القصہ خرق عادات آنجناب را
حدی وپایانی نبود تمامی امرای سرکار حاضر جناب گشتہ بصدق دل مرید ومعتقد میشدند وغاشیہ
ارادت بر دوش خویش برمیداشتند صلابت عبادت ومعرفت الٰہی بآن مرتبہ بود کہ چشم با چشم
مبارک ہیچ چشم نہ میشد زاہد عابد شب زنده دار ہمواره در عالم استغراق بصفات ملایکہ موصوف
ازین جہان فانی بعالم باقی خراسیده واصل حق گردیدند مقبره عالیشان متصل آصف نگر موجود است
وعرس بتکلف میشود

حضرت سید علی صاحب مدنی مدظلہ العالی

خلف الصدق وارشد والین جناب حضرت پیر بادشاه صاحب مدنی موصوف اند بعد رحلت
پدر عالیقدر خود بر مسند ارشاد متمکن گشتہ سلسلہ ارادت وبیعت خلایق را زیب تازه وزینت بی
اندازه فرموده وطریقہ خاندان عالیشان بزرگان را برونق ماشییٔ زائد برآورده سبحان اللہ
خاصان درگاه الٰہی را آناً فاناً بخشش وکرامت از عالم بالاست در عالم ابتدای شباب آنجناب
بادراک علوم عقلی ونقلی وبحصال کسب دکمال صوری ومعنوی بہرۂ کامل بہم رسانیدکہ خلقت خدا
بدل وجان معتقد ومطیع ومنقاد گردید وتمامی اعلی وادنی را رجوع بآنجناب شد علی الخصوص

ہر چند آنجناب بہیچ وجہ اظہار حسب و نسب خویش نمیفرمایند اما چون عاصی سراپا معاصی مؤلف این تاریخ را اعتقاد واثق بجناب آنحضرت است تلاش بسیار نمودہ مانند آبحیات بہمرسانید لیکن بہزار خون نابہ جگر تا یادگار روزگار باشد و مؤلف را سعادت کبری نصیب شود الغرض ذات آنجناب موجب برکات است از سادات علوی حسینی کہ جد شریف اعلای آنحضرت میر جلال الدین علیہ الرحمہ از اولاد حضرت خواجہ احمد یسوی قدس اللہ سرہ العزیز کہ احوال آنجناب در کتب بسیار مرقوم است بودند امیر جلال الدین موصوف در عہد سلطنت جنت آشیانی جلال الدین محمد اکبر شاہ بادشاہ ہندوستان وارد سرکار سرکار ماند و من مضافات صوبہ مالوہ شدہ از سرکار العہدہ شریعت قضا مفتخر گشتند بعد پنج پشت نبیرہ آنحضرت سید محمد دایم کہ در چہاردہ سالگی در علم و فضل و کمال یکتای خاندان و بی نظیر خویش بودند بسبب غمازی شخصے در پیشگاہ سلطانی باینمعنے کہ در کم سالگی بسر انجام قضا چگونہ ایشان میرسند دیگری بتجویز شود خود وارد شاہجہان آباد گشتہ بافرود در آرامگاہ محمد شاہ بادشاہ ملاقات حاصل نمودہ بسیار پسند خاطر مبارک سلطانی گشتہ بخدمت موروثی خویش باستقلال تمام مامور گردیدند معہذا بوقت اقامت دہلی بخدمت حضرت شاہ یار محمد خلیفہ جناب حضرت نظام الدین ثانی قدس اللہ سرہ بخلافت چند طرق نیز مشرف شدہ بوطن خویش بلباس درویشانہ رسیدند والد ماجد آنحضرت سید مرزا فرمودند کہ ای فرزند جگر پیوند وای سرور سینہ ارجمند من ہرگاہ شما باین لباس درویشی اوقات عزیز خویش بسر خواہند برد پرورش خاندان بزرگان شما کدام کس خواہد کرد و چگونہ خواہد شد معہذا آزردگی خاطر شما ہم نمیخواہیم پس مناسب آنست کہ ظاہرا بلباس دنیوی پردازند و باطنا مشغول حالات خود باشند لہذا بر طبق رضامندی والد خویش لباس دنیوی اختیار کردہ بدکن آمدہ بمصاحبت نواب ناصر جنگ شہید چنان پرداختند کہ بی مشورت و صلاح سید محمد دایم موصوف کاری بوقوع نمی آمد

از رونق افزای آنحضرت مراد دلی و مقصود کلی حاصل آمده بارادت فایز گشتند و خواستند که مقام آن
حضرت همیشه بلده حیدرآباد باشد که ساکنان اینجا از آفات و بلیات محفوظ باشند اما چون اعظم الامرا را
انتظام بانی الضمیر از قدیم بود و حضور پر نور عرض کرد که اگر همین حشرات و کثرت مریدان بحساب که مطیع
و منقاد مولوی صاحب اند مقام و مسکن ایشان بلده حیدرآباد یا شهر دیگر باشد حکم حاکم سر مو جاری
نخواهد شد و بلکه احتمال امور دیگر است که بهیچ وجه اصلاح پذیر نخواهد شد آینده هر چه مرضی مبارک از آنجا که
رای مدار المهام در امور سلطنت و انتظام ریاست پذیرا میباشد حکم شد که جناب اراده وطن خود فرمایند
آنجناب در همون ایام روانه وطن خویش بقصبه قندهار گشتند قدرت کامله جناب اقدس الهی و تصرف
برگزیدگان ایزدی اینست که در عرصه چند روز اعظم الامرا ارسطو جاه نیز رهرو راه فنا گشت پس
آنحضرت در آخر عهد حضرت مغفرت منزل بتحریک و استدعای شمس الامرا امیر کبیر وارد بلده شده در باغ
مقبره جان علیخان مرحوم فروکش فرموده اند و در آن ایام از بصارت ظاهری چشمان معذور شده بودند
کثرت خلایق هم که آنقدر نبود محض مخصوصان حاضر میشدند چرا که خود آنحضرت را اجماع خلایق منظور
نبود عاصی معه حکیم عافیت طلبخان در باغ مقبره مذکور بعد نماز عصر بشرف قدمبوسی مشرف گشتیم
جمالی را دیدیم که دیگر بنظر تا حال نه آمد و بمصداق آیه کریمه جلوه میکرد مَا هٰذَا بَشَرًا اِنْ هٰذَا اِلَّا مَلَكٌ
کَرِیْمٌ بعد بیعت خاندان امیر کبیر که اصل مدعای در ورود همین پیش نهاد خاطر بوده بود چون روانه
قندهار شدند فی الحقیقت روانگی ملک لقا بوده در همونجا رحلت فرموده مدفون گشتند فرزندان
آنحضرت مقیم مقام ارشاد اند و امیر کبیر گنبد عالیشان بالای مرقد مبارک باحداث در آورده اند
سال بسال عرس بتکلف میشود

جناب حافظ حاجی مولوی میر شجاع الدین حسین مدظلہ

عرض مخالفت بحرکت در آمده بساحری که بانی مبانی اینکار سحر بود در گرفتند که تو چگونه کار خود کردی
و دینجا که صورت بصورت دیگر جلوه گر شد ہی ہیچ کار برضامندی ما برنه آوردی او جواب داد که اثر کار
من ہیک بچه بود که ہویداست اما امید الستم که خالق مختار در عوض آن ناقص الخلقت بچه دیگر صحیح
سالم کرامت فرماید این تقدیر شما و تقدیر پدر و مادر طفل است و بس حاصل اینکه مخالفین و معاندین
دربارہ عداوت آنحضرت از خود قصور نمودند اما حق سبحانه تعالی روا نداشت که امر ہدایت منقطع
گردد بعد از العبد نزول آنحضرت یک سال منقضی شده بود که میر کریم اللہ خان موصوف والد آن
حضرت رحلت فرمود پس آنجناب بعمر بست و شش سالگی از طواف بیت اللہ شریف زاد اللہ شرفاً
و تعظیماً دفعه اول مشرف شده فراغت حاصل نموده باستدعای احبا و اقربا در سنه یکہزار و دو صد و شانزده
ہجری با اہل و عیال خویش در بلدہ حیدر آباد شده اقامت ورزیدند و در قصبه قندہار صوبه
حیدر آباد ہم رفته بخدمت شریف جناب مولانا رفیع الدین قدس اللہ سره به بیعت مشرف گشته
بخلافت چہار طریقه قادریه و چشتیه و نقشبندیه و رفاعیه فایز گردیدند و باز وارد حیدر آباد شده
خود را و کمالات خود را از مردم به آن درجه مخفی و پنہان میداشتند که اثری از آن بنظر ہیچکس نمیرسید
بلکه بوہم و خیال ہم نمی آمد امّا بقول شاعر شعر اگر بر شک گردد پرده صد توی ٭ کند غمازی از صد
پرده اش بوی ٭ ضیای آفتاب و ماہتاب از ہزار پرده پرده دری میکند چون منظور خالق
بیچون چنان بود که ہزار ہا مردم بفیض عام آنجناب مستفیض شوند و راه ہدایت پویند خود بخود اشتہار
کمالات آنجناب مشہور آفاق شد و خلقت خدا رجوع بآنجناب گشت از انجمله اندکی اینکه قریب
دو صد کس کفار اشد بوقت اسلام آوردن غلام مرتضی کمندان مرحوم ہمه ہا خود بخود از توجه آنحضرت
بردست پرفیض آنجناب بیعت کرده مشرف باسلام شدند و مقبول دو جہان گشتند و حالا ہم در ہر ماه
دو کس چہار کس بہدایت آنجناب باسلام مشرف میشوند چرا فیض عام آنحضرت جاری نباشد

وامری بی رضای الیشان صورت نمی بست بعد شهادت نواب شهید در برهان پور آمده اقامت
ورزیدند آغا میر کریم الله خان فرزند آنحضرت در عمر شصت سالگی به بشارت بزرگی و نیز بنابر
رویای صادقه خود یعنی میر کریم الله خان موصوف شبی در اقامت برهان پور خوابی دید که بادی
مخالف تند در بلده مذکور وزیده چراغهای تمامی بلده از آن باد خاموش شدند مگر یک چراغ
در جامع مسجد برهان پور مذکور بنهایت نور و ضیا روشن و قایم است که هیچ آسیب هوائی
مخالف تند بآن چراغ اثر نمیکند بعد بیداری تعبیر خواب خویش چنان خود ثابت نمودند که
هر چند من شصت ساله ام و زوجه ندارم اما در تقدیر من معلوم میشود که انشاء الله تعالی اولاد
خواهد شد و کاشانه من از چراغ فرزند منور خواهد گشت اما در خانه کسانیکه علاقه با مسجد جامع
این شهر برهان پور دارند تجویز مناکحت باید کرد چون علاقه مسجد مذکور به خواجه صدیق ملقب
به میر غلام محی الدین خان نبیره خواجه هاشم قدس الله سره بود و یک دختر ناکتخدائی بست و نه
ساله هم داشتند میر کریم الله خان سطور بکمال آرزو مناکحت پرداختند از آن عفیفه در عرصه
دو سال جناب حضرت میر شجاع الدین حسین موصوف زاد الله برکاته متولد شدند الغرض والده
آنجناب هم عالیخاندان از سادات صحیح النسب اند طرفه ماجرا اینکه مخالفان اقربای آنجناب که
بسیار بودند نمیخواستند که درین خاندان چراغ هدایت روشن شود لهذا الوقت بودن آنحضرت
در شکم والده خویش سحر کنانیدند که فرزند صحیح الخلقت پیدا نشود وقتیکه آنجناب قدم از عدم
بشهود نهاد باظهار دایه و از بیقراری مادر چنان معلوم گشت که چیزی دیگر نیز در شکم مادر است
شاید بچه دیگر بوده باشد پس والد آنحضرت بر خاک تململ بغلطیدند و دعاها میکردند تا اینکه بچه دیگر هم
بر آمد نا ناقص الخلقت و ضعیف الاعضا بیجان بوده القصه چون خبر تولد صحیح و سالم شدن آنجناب
و ناقص الخلقت بر آمدن بچه دیگر و بحالی و خیریت مزاج آنحضرت و والده بزرگوار آنحضرت بسمع مخالفان رسید

سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ ہشت ہجریست بضیای خود ہزارہا چراغ اثنا شاہراہ ہدایت سنور کردہ است
و ہر روز زیادہ از سکینہ او تعالی شانہ بفضل خود ذات گرامی والای آنجناب را بسیار بسیار سلامت
دارد کہ خلقت مملکت دکن خصوصاً مردم حیدرآباد از پرتو جمال آنحضرت از آفات و بلیات مصون
و مامون اند آمین چون قلم را قوت تحریر صفات ملکیہ آنجناب نیست از ہزار یکے و از بسیار اندکی بقلم آورد

حضرت شاہ جناب غلام جیلانی الحسینی

از اولاد امجاد حضرت خواجہ بندہ نواز گیسو دراز بزرگان آنجناب مانند آفتاب بجلوہ ظہور در آمدہ
مدتی رہنمای شاہراہ شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت گردیدہ پردہ بر روی اظہار کشیدند
و آنجناب از ابتدای سن شعور و کمال عقل و کیاست مسند ہدایت را زیب و زینت دادہ عالمی
را فیضیاب معرفت و حقیقت ساختند سبحان اللہ برگزیدگان خدا را فیض از مبداء فیاض است
ذات آنجناب آفتاب کمالات صوری و معنوی است کہ بذات فیض عام خود عالمی را منور ساختہ در علم
عقلی و نقلی و عربی و فارسی یکتای روزگار و در کمال شعرگوئی و نثر آرائی مانند و مثل آنحضرت
بچشم انصاف دیگری نظر نہ آمد کہ تصنیف ہا دارند شجاعت و سخاوت غلامان درگاہ والا جاہ آنحضرت
اند کہ گاہی از عتبہ فلک رتبہ جدا نمیشوند اخلاق پسندیدہ و افعال حمیدہ و فروتنی حال عجز و انکسار
و شفقت بر حال مظلومان و خبرگیری حال الشان شبانہ روز مد نظر عالم پرور آنحضرت است کہ احدی
ازین عنایات بغایات محروم نیرود در مقدمات کشف ظاہری و باطنی و کسب و کمال خفی و جلی
و رموز دانی عالم دیگر کہ مراد از مشاہدہ مجاہدہ و معاملہ نفس بشری است ذات فیض آیات آنحضرت
ضیا بخش مصباح ہدایت و ارشاد و نور افروز شمع محفل ایجاد دہر مطیع و منقاد است کہ زبان قلم از ارقام
حال سر بسجود دارد معہذا ذات عالیہ درجات مکرمت آیات جناب حضرت شاہ غلام صمدانی الحسینی

کہ ذات بابرکات آنجناب در زہد و تقوی و تورع و تقدس و قناعت و عبادت و طہارت و بے نفسے و بی طمعی و در جمیع صفات حمیدہ و اخلاق پسندیدہ مانندی و نظیری ندارد و درین زمانہ کہ سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت ہجری است ہیچکس چہ در ممالک دکن و چہ در فسحت آباد ہند بنظر ارباب ادراک و صحاب استحقاق در نہ آمد تا بمملکت دیگر چہ رسد صایم الدہر قایم اللیل عبارت از آنجناب است و بس تعداد مریدین آنحضرت کہ در چہار طریقہ حلقہ بگوش ارادت و بیعت میشوند از ہزارہا گذشتہ و آناً فاناً ہر روز ناشی گر زاید اند و ہر روز دو وقتہ قریب دو صد کس طعام از باورچیخانہ آنجناب بغیر مشقت و محنت میخورند در تحقیقات قراءت قرآن شریف و کلام مجید از ہفت قراءت مثل آنحضرت احدی خبردار و محقق نیست ترجمۂ قرآن شریف بزبان ہندی اردوی خاص چنان تصنیف فرمودہ اند کہ صدہا مردم ترجمہ خواندہ از اوامر و نواہی و قصص کلام الٰہی آگاہ شدہ عمل میکنند انہم از خصایص حسنات آنجناب است اکثر حضور پر نور بملاقات سر در میشوند و خدمتہا میفرمایند کہ توکل محض برات خدای کریم دارند کسر نفس تا بدرجہ است کہ باوجود حاضر بودن سواری پالکی و میانہ و رتھہ وغیرہ بہر آن و زمان بارہا بروز پنجشنبہ برای زیارت بزرگان تا بروضہ حضرت شاہ یوسف صاحب و شریف صاحب باہم خادمان پیادہ پا تشریف می برند و لباس آنحضرت سوای جبہ و دستار و دوپٹہ سفید گندہ و زیر جامہ گندہ سوبی دیگر بنظر نہ آمد و شالہا در راہ خدا بخشش غربا میرسانند ہرگز پسند خاطر مبارک نیست در برآمد کار ارباب احتیاج بدامی یا درمی یا قدمی یا قلمی ستند در ہر خانہ آشنا و ناآشنا ہر کہ باشد عذر نیست عاصی محرر و مؤلف این تاریخ رالطیفہ بدل الہام شد کہ والد بزرگوار آنجناب میر کریم اللہ خان موصوف خوابی کہ دربارہ روشن بودن چراغ جامع مسجد برہانپور مشاہدہ کردہ بودند در نفس الامر و حقیقت آنمسجد جامع مسجد بلدہ حیدرآباد بود و چراغ ذات بابرکات آنجناب بودہ کہ در جامع مسجد بلدہ مذکور فرخندہ بنیاد روشن شدہ تا این زمان کہ

سنہ

وحکیم لطیف حسین خان وحکیم محمد اکبر حسین خان خلفان حکیم سنان صاحب مغفور وحکیم رضا علیخان وحکیم
بندہ علیخان لکھنوی ورام بھٹ وونکٹ رام مصریان عیدگاہ کہنہ وغیرہ واین عاصی سراپا معاصے
مولف این تاریخ کہ شبانہ روز باریاب حضور پرنور بود ہمہ باحاضر بودند وہر روز صحبت عجیب وغریب
تا بہ ساعت دربار دربیان میاند پس درہمون ایام مولوی صاحب موصوف بعد داخل شدن حضور
پرنور بدولتخانہ عالی درسنہ یکہزار ودوصد وسی وشش ہجری رخت ہستی بسفر ہستے بربست
ہرچند بے نفسی وکسر نفس مولوی صاحب مذکور را نہایتی نبود مثلاً در سواری میانہ خود سوار میرفتند
وغیرہی درراہ آمدہ گفت مولوی صاحب اینوقت مرا میانہ بسیار ضرور است بدہند ہمونوقت مولوی صاحب
از میانہ فرود می آمدند ومیانہ را حوالہ سایل میفرمودند وہرگز ملال برخاطر نمی آمد بلکہ خوشنودی ظاہر میشد
پس ہر وقت کہ منظور ش باشد بکار خود دارد ومولوی صاحب پیادہ پا تشریف میبردند معہذا با حضرت
مغفرت منزل نیز ہمین بی تقیے مکالمہ میبودند کہ نقد ومدار المہام نبود تا بدیگری چہ باشد وآنحضرت
نیز برداشت بسیار میفرمود الغرض مانند مولوی صاحب مغفور مرحوم ہیچکس اصفات حقایق آیات نظر
نہ آمد فرزندان آنجناب ہمہ بصفات موصوف خصوصاً سید صاحب ہمین پور خلافت آنحضرت ذکر ایشان
در احوال حکما خواہد آمد انشاء اللہ تعالے

مولوی میر ابو تراب فاضل

از مشاہیر روزگار مرتبہ فضیلت آنجناب از درجہ اعلے درگذشتہ بدرجہ اعلای اعلی رسیدہ کہ ہیچکس
بمقابلہ آنجناب نبودہ چون بزیارت حرمین شریفین فراغت حاصل نمودہ وارد حیدرآباد گردیدہ
ہموارہ مشغول درس وتدریس میبودند میر عالم بہادر نیز مطالعہ کتب فقہ از آنجناب مینمود علی ہذا القیاس
ہزارہا در تلامذت آنحضرت مشرف اند اگرچہ در ایام حیات والد عاصی حکیم باقر خان مسیح الدولہ

فرزند ارجمند مرتبہ بلند خلف الصدق آنحضرت پرتو جمال و جلال والد ماجد خود است کہ درین زمان ابتدای عالم رشد و تمیز بجمیع صفات پسندیدہ برگزیدہ و خصایل محامد محمود اعلیحضرت را پیش نہاد خاطر خویش ساختہ بعینہ درگرفتہ مستثنای روزگار گردیدہ قدم بر قدم النعل بالنعل مشہور آفاق نسلاً طاق نہ رواق شدہ الحمد للہ والمنہ کہ عاصی سراپا معاصی را دست بدامن آن پاک دامن است و تعالی شانہ سایۂ عاطفت عالی کہ در نفس الامر نمونہ ظل ظلیل رب الجلیل است تا ابدالدہر بر سر معتقدان بحالی قایم و دایم دارد بمنہ و کرمہ آمین

ذکر فضلا و علما - مولوی قطب الدین دہلوی

از خوبان روزگار در حق گوئی فرد کامل کہ بر آنجناب باینمعنے ختم شد دیگر ہیچکس بنظر نہ آمد در عہد حضرت غفرانمآب آن سید صحیح النسب عالی نسب از دہلی وارد بلدہ حیدرآباد گشتہ از کمالات خود در عرصہ چند روز باریاب حضور پرنور گردید و مشہور آفاق شد و نہایت پسند خاطر مبارک در آمد و ہموارہ مصاحب آنحضرت میبود و بعد رحلت جناب غفرانمآب در عہد حضرت مغفرت منزل نیز در معالجان خاص مامور بہ صحبت میر عالم بہادر معزز و موقر بودہ براست گوئی مشہور گشت کہ ہرگز در سخن حق خاطر داری میر عالم بہادر مدار المہام سرکاری نمود تا بخاطر داری دیگری چہ رسد و برآمد کار خلق اللہ از میر عالم بہادر بسیار عمل می آورد و میر عالم بہادر را نہایت محبت از راستی با مولوی صاحب موصوف بود در سنہ یکہزار و دو صد و سی و چہار ہجری کہ چون مزاج وہاج حضرت مغفرت منزل از وجع مفاصل بیمار گشت و برای تبدیل مکان از دولتخانہ عالی بدولتخانہ قدیم تشریف فرما شدہ تا دو سال در آنجا اقامت فرمودند دران ایام در دواخانہ سرکار مولوی صاحب مذکور و محی الدولہ عزت یار خان و معالج خان و حکیم غلام حیدر خان شاگرد رشید مولوی صاحب مسطور و حکیم باقر علیخان والد حکیم محسن خان مرحوم بادشاہی

در بلدہ لکھنؤ فرنگی محل خاص مکان بود و باش اینجانب است والد ماجد آنجناب مولوی مبین مشہور روزگار اند الغرض مولوی صاحب موصوف از لکھنؤ بزیارت حرمین شریفین رفتہ بعد حصول سعادت طواف و زیارت و مراجعت در میان دریا شور گرفتار طوفان شدہ ہمہ اسباب و کتب وغیرہ بغارت دادہ در عالم بے اسبابی داخل بلدہ حیدرآباد گردیدہ در مکہ مسجد وعظ بلیغ و بیان تفسیر آیات قرآن شریف بعد ادای فریضہ جمعہ بآن فصاحت و بلاغت نمودند کہ تمامی اعزہ سلطنت و ہمہ حاضرین مسجد محو حیرت شدہ لب بہ تحسین و آفرین کشادند در آن قضیہ فساد مہدویان چنچل گوڑہ عنقریب بوقوع آمدہ بود از اجماع سامعین وعظ آن جناب ثابت جنگ رسل صاحب فرنگی وکیل صاحبان انگریز بخدمت مہاراجہ بہادر گفتہ فرستاد کہ بسبب این مولوی اجماع کثیر بروز جمعہ کہ در مکہ مسجد میشود مبادا فتنہ و فساد تازہ بوقوع آید این چہ مقدمہ است دریافت فرمایند از راہ خیرخواہی دولت ایما نمودہ شد مہاراجہ بہادر بعد دریافت حال کہ صرف ہدایت خلق منظور است و ہم تفیفہ از وکیل مذکور باستصواب حکیم باقر علیخان و شرف الدین خان گردید و نیز بملاقات مہاراجہ بہادر کہ نہایت پسند کردند چنان مقرر شد کہ در مسجد جامع بلا اندیشہ بیان مینمودہ باشند و بعد ایام چند یکہزار روپیہ ماہوار از سرکار دولتمدار برای اخراجات مقرر شدہ ہرگاہ موافقت کلی با مہاراجہ بہادر بظہور آمد در عوض ماہوار جاگیر دوازدہ ہزار روپیہ موضع پیامنی پیٹہ و بورم پیٹہ وغیرہ دیہات بیرون حاصل متصل بلدہ عنایت گشت کہ بکارخانہ امارت جلوہ افزای ریاست گردیدند معہذا آنچہ کہ بیان آنجناب بفصاحت و بلاغت بود خارج از اظہار و بیان است بروز جمعہ در جامع مسجد یکوجب زمین برای نشستن مردم از کثرت خلایق بہمرسیدن خیلی مشکل تر بود خصوصاً در ایام ماہ مبارک رمضان اکثر بسبب وفور خلق اللہ صورت خانہ جنگی بظہور آمدہ آیات قرآن شریف را با دضاع و انواع و اقسام بیان میفرمودند مدتی بہمین طور اوقات عزیز خود بسر بردہ بخوشحالی گذراوقات نمودہ

حکیم الممالک برادر کلان عاصی خواجہ عبدالقادر خان شاگرد آنجناب بودند کہ با والد عاصی نہایت محبت داشتند اما در عہد بابای عاصی بحضور حضرت مغفرت منزل عاصی را نیز قانونچہ ملا چمنی بر اسم در س دادہ بودند زبان را و قلم را قوت و طاقت تحریر و تقریر آنجناب نیست لہذا اکتفا بر ہمین فقرات چند نمود در ہر علم حاشیہ آنجناب و رسالہا مشہور آفاق اند کہ خلق اللہ مستفیض می شود

مولوی صفدر اورنگ آبادی

از بزرگان عصر بودند چون وارد حیدرآباد شدند مرشدزادہ آفاق عالیجاہ بہادر بکمال اشتیاق یاد فرمودہ مورد الطاف بیکران ساختہ جلیس و ندیم خود فرمود علم عقلی و نقلی با آن مرتبہ داشت کہ ہیچکس بہ مذاق گفتار و لطف تکرارش نیز سید زاہد عابد حق گو اکثر بملاقات حضرت سید نور العلی صاحب قبلہ فایز میگردید در علم حدیث شریف فرد کامل عہد خویش بود در سنہ یکہزار و دوصد و دوازدہ ہجری بجنت خرامید فرزند خلف مولوی صاحب مذکور احمد صاحب از ابتدای نشو و نما آثار رشد از ناصیہ اش ظاہر بود تا حین حیات پدر بزرگوار خود چند نسخہ صرف و نحو خواندہ بعد از ان بشوق ذات خویش بجمیع علوم ادراک بہم سانید علی الخصوص در علم حدیث شریف مرتبہ استحقاق از محدثان حرمین شریفین حاصل نمودہ دیالمہ ربیع الاول وغیرہ بہ فصاحت تمام در بیان مسجد حضرت قبلہ مرحوم مغفور جناب مولوی سید نور العلی صاحب بیان میفرماید کہ خلقت خدا داخل حسنات میگردد و محدث حافظ عالم بذات خود بہ جمیع اخلاق پسندیدہ موصوف در برآمد کار اہل احتیاج سعی موفورہ بجامی آرد عاصی را از بزرگان رسوخ دلیست لہذا فقرہ چند بقلم آورد کہ گمان فضولی کلام نشود ✢ ✢ ✢

مولوی حیدر لکھنوی

از نام آوران علمای ہند کہ سلسلہ بزرگان آنجناب بہ مولانا عبد العلی ملک العلما قدس سرہ میرسد

عمر صد سالہ رسیدن محض عنایت ایزدلیست بہر جمعہ موافق قاعدہ مستمرہ والد ماجد مرحوم خود در مسجد جامع بنہایت فصاحت و بلاغت بیان کلام شریف و حدیث مینایند کہ اکثر درماہ رمضان المبارک برای برای نشست و برخاست کہ کس نزدیکی منبر نمیخواہد فساد میشود منجر بشمشیر و خنجر میگردد اگرچہ بیان مولوی صاحب مرحوم مولوی حیدر صاحب لابیان بودہ کہ تا الی الآن ہیچکس باین فصاحت و بلاغت علے الخصوص درمیان علمای حیدرآباد بنظر نہ آمد اما ذات مولوی ظہور نیز بمقتضای اَلْوَلَدُ سِرٌّ لِاَبِیہ غنیمت است کم نیست باایںہمہ او صاف خوش خلق کشادہ طبیعت سیر فکر باہر کس کہ محبت شود جنبر گیران حالش نہایت میباشند افعال حمیدہ الیشان پسندیدہ خاطر کہین و مہین علی الخصوص با مہاراجہ بہادر بسیار الفت و محبت است کہ ہموارہ ذکر الیشان بخوبی تمام بعبارت بیان می آرند

مولوی کرامت علے

متوطن خاص شاہجہان آباد از خوبان زمانہ بزرگان الیشان نیز صاحب خدمات بودند و او خود بزمانہ در عملہ انگریز بہادر بخدمت شایستہ عدالت مامور بودند اما درین عہد میمنت مہد بندگان عالی متعالی لازال ظلہ العالی حضور پرنور ادام اللہ اقبالہ از وطن خویش وارد بلدہ حیدرآباد گشتہ بملاقات راجہ چندولعل مہاراجہ بہادر فایز گردیدہ بسیار بسیار پسند خاطر گشتند و بعد چندے بخدمت عدالت از پیشگاہ حضور پرنور بارباب شدہ فایض گردیدند یعنے بہ عدالت بیرونجات بلدہ حیدرآباد باتمامی محالات و قصبات و قریات وغیرہ از گشت و خون و اندرون بلدہ از دزدی و قطاع الطریقے مفسدان و خونیان و دیگر امورات قضایای قصبہا وغیرہ اطراف و جوانب بلدہ مذکور و ممالک محروسہ سرکار مامور کاروبار اند کچہری عدالت درمکان اسلام باڑی مقرر یافتہ باتمامی کارخانہ محولہ خود مصروف عدل ہستند اما آنقدر سعی موفورہ در ادراک و استحقاق و دریافت ہر ہر معاملہ اونی و اعلی جزئی و کلی بعمل مے آرند

باصبیہ حضرت سید نور الاصفیا صاحب مرحوم کتخدا گردیدند و باہمہ امرا و خوانین اتحاد بہم رسانیدہ عزیز دلہا گشتند از نزد امیر کبیر دو صد روپیہ ماہوار مقرر بود و امیر الامرا آسمیر الملک بہادر نیز ماہوار میرسانیدند چون قضا وارد گردید دفعتاً بعارضہ مہلکہ رخت ہستی بربستہ در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و شش ہجرے بسیر جنت خرامیدند تا الی الآن مانند آنجناب احدی بنظر نہ آمد جامع علوم عقلی و نقلی خوش لباس خوش مزاج طلاقت لسان را شرح و بیان نیست بحر مواج است کہ ہزاران تموج موج بر موج می زد باایںہمہ با اخلاق پسندیدہ و اوصاف حمیدہ مشہور روزگار شب کتخدائی عاصی محرر اوراق تشریف آوردہ دعاہا خواندہ عطر گران بہا بدست مبارک خویش برخت طاش عاصی مالیدہ سرفراز فرمودند بعد رحلت آنجناب جاگیر و ماہوار بر اولاد تقسیم یافت نصفے بپسران خرد کہ از بطن صبیہ حضرت اصفیا صاحب اند و نصفی بنام مولوی ظہور خلف الصدق بزرگ مرحوم مغفور کہ احوال ایشان ہم بقلم مے آید ✤✤

مولوی ظہور لکھنوی

خلف الصدق و مہین پور مولوی حیدر لکھنوی است احوال بزرگان اینخاندان در احوال مولوی صاحب مسطور بقلم آمد ایشان بعد انتقال والد خود بکمال بیقراری وارد بلدہ حیدرآباد شدہ بعد ادای ایام تعزیت بملاقات مہاراجہ بہادر رسیدند بہادر مذکور از فراست و خردمندی و ادراک علوم عقلی و نقلی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و وجاہت شان بسیار بسیار خوشوقت شدہ قسمیکہ با مولوی صاحب مرحوم شرائط اتحاد بجامی آوردند ہمچون طور با ایشان بسلوکہا در آمدند و جاگیر دوازدہ ہزار روپیہ را تقسیم نمودند گذشت معہذا مولوی ظہور مذکور با آن لیاقت و برخورداری و سعادتمندی با والدہ خود و برادران خود او قات عزیز خویش بسر می برند کہ ہمہا ہیچ جدائی را تصور نکردہ مجموع مشکور باہم باتفاق موفور اند الغرض ذات مولوی صاحب مسطور مغتنم است درین عالم شباب بہ لیاقت

مولوی محمود عالم

از جملۂ محمودان زمانہ مخصوصان دورانہ استاد حضور پرنور ادام اللہ اقبالا اند و در ینولا برای درس مرشد زادۂ بلند اقبال حاضر اند در علوم عقلے و نقلے فرد کامل منتخب روزگار بکمال فروتنی بنہایت اخلاق مشہور و معروف اند

مولوی میر احمد ولایتی

از ولایت پیشاور وغیرہ وارد حیدرآباد گردیدہ مشہور بلدہ حیدرآباد گشتند جامع علوم فضیلت آنجناب مانند آفتاب جلوہ ها دارد کم بنظر آمد بلکہ در ینولا در بلدہ فرد یکتای بی ہمتاست کہ سراپا مجسم باخلاق و فروتنی است اعتصام الملک بہادر عرض بیگی حضور در مکان خود فرود آوردہ برای کتبہای معتبرہ خواندہ اند الحال حسب الحکم حضور پرنور بہ نیابت شریعت پناہ بلدہ حیدرآباد ممنون گردیدہ اند

مولوی عبد العلے خان

فرزند ارجمند مولوی کرامت علیصاحب موصوف باوجود ابتدای شباب جامع علوم و منبع کمالات و اخلاق صاحب طبیعت کاملا اَلْوَلَدُ سِرٌّ لِاَبِیْهِ عبارت از خان مذکور است اللہ تعالی برادر دلی والدین سازند کہ سعادتمند دارین است و مولویصاحب از اولاد حضرت جعفر طیار ہستند

مولوی حافظ محمد شمس الدین فیض تخلص

از کاملان زمانہ و عارفان دورانہ فرد کامل و منتخب روزگار جامع علوم عقلے و نقلے منبع کمالات صوری و معنوی بزرگان ممدوح در عہد حضرت مغفرت مآب و حضرت غفران مآب بتوقیر و عزت تمام بخدمات لائقہ مشمول عواطف شاہانہ بودہ بر وقت موعود امر الٰہی را لبیک اجابت فرمودند مہند اخود آنجناب

که هیچ از خفی وجلی پوشیده نمی ماند بعد تحقیقات وثبوت امر حکم مطابق حکم شرع شریف میفرمایند وفضیلت علمی بدرجه است که از عقلی ونقلی سر مو مخفی نیست حضوری علوم را نهایتی ندارد سوای این باوجود جوهر ذاتی در اخلاق پسندیده وافعال حمیده ودوستی دوستان ومحبت محبان وطلاقت لسان وفصاحت بیان وخوش لباسی وخوش خوری وخوش اختلاطی فرد فرید روزگار مثلاً هر روز چیزی از اطعمهٔ لذیذه اختراع نو خود تیار کرده با اقربا وآشنایان ومحبان خورده وخوراینده محظوظ میشوند دل میخواهد که یک لحظه از صحبت مولوی صاحب موصوف جدا نشود در برآمد کار احبا بدل متوجه حالی همت بذاته بجمیع صفات بزرگانه موصوف

مولوی اکبر

ساکن بندر مبارک سورت چون به پیشگاه حضرت خلیفة الرحمانی اکبر شاه بادشاه غازی بشرف اندوز دربار جهاندار ظل الهی گشتند از فرط الطاف خاقانی وعنایات شاهانی بخطاب ملکی ودولانی ومنصب مناسب سرفراز گردیدند وهرگاه با اسباب امارت از فیل واسپ وپالکی ودیگر اسباب لابدی خویش وارد بلدهٔ حیدرآباد گردیدند راجه چندولعل مهاراجه بهادر بکمال قدردانی مقدم گرامی را مقدم دانسته بمنزلی لایق فرود آورده بعد سرور موفوره ملاقات سردست هفده روپیه روز بعنوان یومیه برای اخراجات ضروریه مقرر نمودند وچنان قرار یافت که در مکه مسجد بروز جمعه بعد ادای فریضه وعظ بلیغ میفرموده باشند وخلقت خدا بسیار جمع شده مستفیض سعادت میگردیدند معهذا سلسله بیعت قادریه دست بدست آنحضرت جاریست با اینهمه بسیار با اخلاق ارجمند واشفاق دلپسند خوش مزاج خوش تقریر فصاحت وبلاغت کلام بدرجه تمام دارند حضور پر نور را نیز توجه بسیار بحال آنجناب است اکثر باستفسار احوال میپردازند که بجمیع اوصاف بزرگانه

موصوف اند

از علمای نامور لکھنؤ جد اعلای الیشان استاد فردوس آرامگاہ محمد شاہ بادشاہ دہلی بودند کہ در معاش الیشان پنجاہ وددو دیہا از سرکار بادشاہی انعام بود حکام لکھنؤ مثل شجاع الدولہ وغیرہ ضبط نمودہ تباہ ساختند پس الیشان در عالم ابتدای شباب وارد حیدرآباد شدہ مورد م شہزادہ آفاق سلیمانجاہ بہادر گردیدہ ملازم سرکار گشتند و بدرماہہ معقول سرفراز شدند و تا شرح سلم وغیرہ بدرس آنحضرت پرداختند بعد چند سال نوکر ڈیٹین صاحب انگریز تعلقدار لسبٹ لک روپیہ سرکار گشتہ بکار دار الانشاء معمور شدہ مدتی بادراک کلیات وجزئیات تعلقات لکھار روپیہ شبانہ روز مصروف ماندہ بعد برہمی تعلقات از صاحب مذکور خانہ نشین اند در علوم عقلے و نقلی ممتاز والد الیشان مولوی عطا حسین وجد الیشان مولوی محمد اعظم حسین وجد اعلای الیشان مولوی محمد عظیم ساکن قصبہ للہری از سرکار خیرآباد کہ استاد بادشاہ بودند ہمہ صاحب مدرسہ وبتدریس خلایق معمور بودند تاریخ رحلت محمد عظیم مذکور اینست ـــ ۵ چون محمد عظیم صاحب سلم + در جہان دیگری نمودہ لعلم + سال نقلش چو از خرد جستم + گفت ہاتف برفت رونق علم + ؛؛ ؛؛ ؛؛ ؛؛ ؛؛ ؛؛ ؛؛ ؛؛ ؛؛ ؛؛ ؛؛

مولوی مظہر

اکثر از ساکنان قمر نگر کرنول در آنجا نیز بخدمت شایستہ دیوانی غلام رسول خان حاکم آنجا معمور بودہ چون انقلاب طبیعت از طرفین بوقوع آمد بعد رحلت جناب حضرت مغفرت منزل وارد بلدہ حیدرآباد شدہ بملاقات مہاراجہ بہادر راجہ چندو لعل فایز گردیدہ پسند خاطر گشت و بدرماہہ صد روپیہ مبذول الطاف شدہ در سوال وجواب تعلقداران سرکار و درستی معاملات الیشان مفتخر اند در جامعیت علوم و کمالات و قابلیت معاملات فرد کامل سلیم الطبع عمیم الاوصاف و سعی کارہای افتادگان روزگار بدل توجہ دارند بعد از بلدہ حیدرآباد از قدردانی حضور پرنور غریب بیکصد علما و فضلا وارباب علوم عقلی ونقلی بدرماہہای بیقدر القدر تقدیر ملازم ہستند نظر لطول کلام ذکر چندکس بنجر بر آمد

از ابتدای شباب متوجه تحصیل علوم گردیده در عرصه چند سال مشهور روزگار گشته مرجع خلایق گردید
کمالات حقایق و عرفان و استحقاق و ادراک شریعتے و طریقتے آنجناب از اشعار فارسی و ہندی
اردوی خاص از قصیده و غزل و رباعی و غیره آنحضرت مانند نور آفتاب تابان و درخشان و ظاہر
است ہر ذوالفہیم که بادراک فہم خویش فکر کند بجان سخن رسد سوای این حسن اخلاق و تہذیب و مروت
و آدمیت از ملاقات آنجناب ہویدا میگردد در قرارت کلام شریف یکتای عہد خود و تصانیف عربی
و فارسی و ہندی آنجناب مشہور آفاق معہذا در بر آمد کار ارباب احتیاج بدمی یا درمی یا قدمے
یا قلمے مستثنای زمانه اند که اینقدر مه خیلے مشکل تر است علی الخصوص در ینوقت که پدر برای پسر
زبان سعی و کوشش دراز نمیکند تا برای غیر چه کند در علم حقایق و معرفت الٰہی نکاتی چند از زبان
آن واقف رموز خفی و جلی بوقت خلوص ملاقات بر می آید که دل بیقرار شده میخواہد که ہمین
وقت از سینه بر آید و ترک علایق کند و به معبود حقیقی خود وصلت جوید و دیگر از خیال بیہوده
دنیا کناره گزیند الغرض ذات والای آنجناب مغتنم عہد است او تعالی شانه بسیار سلامت دارد که تخلص
فیض اسم با مسمے دارند عاصی را بدل رسوخ است مریدان آنحضرت نیز بسیار اند که بمراد دلی فایض گشته
اند اشعار آنجناب در تذکره احوال شعرا بتحریر خواہد آمد انشا اللہ تعالی که پہلو بمذاق خواجه حافظ
شیراز میزنند

مولوی بسم اللہ

از ساکنان برہان پور در بلده حیدر آباد ورود فرموده در مسجد متصل شکر گنج شمس الامرا بہادر امیر کبیر
مقام گزیده بدرس طالبان علم پرداختند صرف متوکل صاحب اخلاق پسندیده خوش تقریر به جمیع
صفات بزرگانه موصوف

مولوی عماد الدین حسین

در ہیچ مقدمہ خرد و بزرگ حرفے غیر از شکر گذاری خداوند نعمت بگوش و ہوش ہیچکس نرسید تمامی خلقت خدا شاکر این عطیہ کبری و موہبت عظمے روز و شب بر زبانہا جاری دارد الغرض آنقدوہ علما متقدمین و زبدہ فضلا متاخرین عہد حضور پرنور فرد فرید روزگار است کہ مثلش در اقلیم ہند و دکن بنظر نہ آمد تا بہ بلاد و امصار و اقالیم دیگر چہ بودہ باشد عالی منصبے بلند حوصلہ سیر فکر اقربا پرور آل اندیش بجمیع صفات بزرگانہ موصوف

فتح اللہ بیگ خان مفتی اول بلدہ حیدر آباد

از مدت مدیدہ خدمت افتای بلدہ معمور و بکماہی رموز خفے و جلی فتوی و نکات آن مشہور روزگار و تمامی علوم عقلے و نقلے فرد یکتا و خبردار ماہیت ہر امر را آنچنان بزودی درمے یابند کہ سر موے ہیچ جہہ از ایشان پوشیدہ نمی ماند باہمہ خوش مزاج با اخلاق متوجہ حقیقت فرد از افراد لشکر از صاحبان احتیاج بی شائبہ تکلیف دامی و درمے ساعی جمیلہ بکار می برند و بالطاف خسروانہ معمور خدمت خود ہستند

مولوی خواجہ شہاب الدین

ساکن بلدہ سرہند در عہد حضرت غفرانمآب وارد بلدہ حیدرآباد گشتہ باعتقاد و قدردانی شمس الامرا بہادر امیر کبیر در مقبرہ تیغ جنگ بہادر مرحوم فرود آمدند و ہموارہ در مسجد آنجا بامامت نماز جمعہ پرداختہ مردمان ساکن درگاہ سید حسن برہنہ صاحب قدس سرہ السعادت حسنات جماعت جمعہ و عیدین فایز میگردانیدند و گاہ گاہی بملاقات اعزہ بر طبق دعوت در بلدہ آمدہ باز بمکان خود تشریف مے بردند در جامعیت علوم عقلے و نقلے فرد فرید روزگار و در امور شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت مقتدای عصر جناب حضرت بندگانعالی مدظلہ العالی ادام اللہ اقبالہ اکثر پرسان حال ایشان بودہ

مولوی بدرالدین

والد ایشان نیز از باشندگان هند از وطن وارد حیدرآباد شده اقامت گزیدند شرح ملا و دیگر نسخه‌های
صرف و نحو و منطق بخوبی درس میدادند چنانچه قاضی و برادر کلان قاضی خواجه احمد خان نیز شرح ملا
از ایشان خواندند بعد چندی انتقال نمودند آنا خلف مرحوم به تحصیل علوم پرداخته بدرجه فضیلت
رسیدند و در منصبداران سرکار بدرماهه معقول منسلک اند و همواره صحبت با راجه دهراج میدارند
در جمیع علوم فرد کامل روزگار اند الحال بمدرسه جامع مسجد حیدرآباد از مولد صاحب موصوف آباد
است و بس اعتصام الملک بهادر از ایشان استحقاق احادیث مشکواة شریف می نمایند

قاضی محمد ذوالفقار خان

قاضی بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد فرزند ارشد شریعت پناه قاضی محمد شریعت الله خان مرحوم اند
آنجناب در عهد حضرت غفران مآب از بلده شاهجهان آباد وارد بلده حیدرآباد گردیده بعد رحلت قاضی
معین الاسلام خان باستصواب میر عالم بهادر بملاقات اعظم الامرا ارسطوجاه مدار المهام سرکار رسیده
باریاب حضور پرنور گشته بسیار بسیار پسند خاطر مبارک شد بخدمت جلیل القدر قضاءت ممتاز و مباهی
گردیدند و تا مدت حیات خود بامورات محوله خویش آنچنان پرداختند که مورد تحسین و آفرین شاهانه
و معد الطاف خسروانه گشته مشهور آفاق شدند و انتظام عدل و داد بآن صورت صورت پذیر میگردید
که مزیدی بر آن متصور نباشد در سنه یکهزار و دوصد هجری جهان فانی را بدرود فرمود آنا محمد
ذوالفقار خان بهادر بعد رحلت پدر عالیقدر خویش از فرط الطاف حضرت مغفرت منزل بر مسند
نیابت رسالت سرفراز و ممتاز و مباهی گشته اهمقدمه نازک تر را در میزان ادراک هر دو پله مخالف
یکدیگر سنجیده از حق و باطل بعدل تقدیری چنان بتعدیل درآورد که تا این زمان گاهی از زبان احدی

درحینیکه حضرت مغفرت منزل در سنه یکهزار و دوصد و سی و چهار هجری در دولتخانه قدیم تا دو سال رونق بخش کاشانه دولت بودند در دواخانه سرکار اجماع حکما بوده عجب صحبت عجیب و غریب روز و شب بود چنانچه در ذکر مولوی قطب الدین دهلوی بقلم آمد در آن هنگام که خان موصوف و عاصی باهم حاضر دربار فلک اقتدار و ارباب بودیم اکثر توجه دلی بحال عاصی داشتند عجب اللسان خوش اختلاط خوش مزاج خلیق که اگر تمام عمر صحبت باشد اللسان دل بر داشته نشود مجلس بخوش اختلاطی خان معزز و عالی همت تا حال کم بنظر آمد در آخر سنه یکهزار و دوصد و سی و چهار هجری رحلت نموده در درگاه برهنه صاحب مدفون گردید فرزند گذاشت که ذکر آنها خواهد آمد ✤

حکیم الحکما محی الدوله

نام اصلی اش عزت یار خان بهادر است خلف حکیم الحکما حکیم جعفر خان مرحوم که همیشه بارباب و مصاحب و مقرب حضرت غفران مآب بودند و حضرت تهنیت النسا بیگم صاحبه المشهور به بیوی صاحبه والده ماجده حضرت مغفرت منزل کمال خدمت بزرگانه میفرمودند که ملایک صفت بودند از حضور پرنور و بیگم صاحبه موصوفه رخصت حرمین شریفین گرفته روانه مقصود شده بعد دو سال بازوارد بلده حیدرآباد گردیدند حضور پرنور و بیگم صاحبه ممدوحه بوقت روانگی ولی و رود بسلوک شاهانه مشمول عواطف ساختند و بخدمت احتساب بلده حیدرآباد و صدر الصدور مامور بوده همواره حاضر دواخانه بحوله خویش میگشتند خلفش محی الدوله حکیم الحکما عزت یار خان بهادر اگرچه در حین حیات والد بزرگوار خود فارغ التحصیل جمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی و طب فارسی وغیره شده همواره مصاحب بندگان عالی میبودند اما بعد رحلت پدر عالیقدر بذاته بمعالجه خاص و مرشدزاده های بلند اقبال و محلات عصمت اختصاص میبود که احدی از حکمای عصر را سبقت بر آن مصاحب خاص نبوده

ملاقات هم فرمود متواضع مسرور فرمودند و همشیه بخدمت برای اخراجات چهار روپیه یومیه فروگذاشت نموده مقرر ساختند لبا بزرگ زاهد عابد تهجدگذار شبانه روز در عبادت معبود حقیقی خود را مصروف داشته بمعاملات دنیوی گاهی میل نمیفرمودند در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری لعمر یکصد و هفت سالگی متوجه جنت گردیدند خواجه نجم الدین خلف الصدق آنحضرت در ینولا بیومیه مذکوره مقیم مقام والد بزرگوار خویش اند بجمیع صفات خاندان خود موصوف هستند

ذکر حکمای سرکار دولتمدار آصفیه حکیم معالج خان

عرف حکیم محمد ماه خان خلف حکیم معالج خان کلان المخاطب بمسیح الدوله ساکن اورنگ آباد که در همونجا بمرتبه بلند فایز گشته رحلت نموده در باغ خانه خود متصل مکی[له] دروازه بلده مذکور مدفون گردید عاصی نیز بفاتحه مشرف شده است اما بعد رحلت خان مذکور چون فیما بین برادران مناقشه میراث و جاگیر صورت بست خان مسطور از اورنگ آباد وارد حیدر آباد گشته در مکان والد عاصی بنسبت اینکه سابق همشیره مشار الیه بازدواج والد در آمده بود و ازان عفیفه دختری یادگار بود فرود آمدند و نیز شاگرد والد بودند و نسخه نویسی هم میکردند والد عاصی حکیم باقر خان مسیح الدوله حکیم الممالک مساعی جمیله بکار برده ایشان را بدرماهه دو صد روپیه نزد امجد الملک بهادر ملازم گردانیدند و در حضور پرنور عرض کرده فیصله مناقشه برادران نیز بعمل آوردند بعد رحلت والد عاصی از کمالات معالجه خود نزد شمس الامرا بهادر تیغ جنگ نوکر شدند و مشمول عواطف گشتند بعد انتقال بهادر موصوف بملازمت اعظم الامرا ارسطو جاه مدار المهام سرکار رسیده همواره در حاضرباشان حاضر میبودند و بعد چندروز باستصواب اعظم الامرا ببار یابی حضور پرنور نیز مشرف و مباهی شده متعین مرشدزاده آفاق سکندر جاه بهادر گردیدند و پسند خاطر مبارک گشته بمصاحبت در آمدند و به مراتب بلند رسیدند

[له] در اصل لفظ مکی بای نسبتی بود معظمه زادها الله شرفها ست یعنی دروازه منسوب بمکه معظمه ...

واحتساب مشرف ومباهی بوده فرد فرید منتخب نایاب روزگار توان گفت سه فرزند گذاشت که ذکر ایشان خواهد آمد قبر شریفش بیرون دریچه بود و لیصاحب درحظیره صوفی صاحب است

محی الدوله احمد یار خان بهادر

خلف رشید عزت یار خان شهید موصوف است بعد شهادت پدر ذیقدر خود بالطاف و بنده پروری حضرت مغفرت منزل حاضر دربار فلک اقتدار گردیده باریاب گشته بخدمات موروثی سرفراز وممتاز گشت وهمواره بمعالجه خاص بذات خود ویا بعضے باتفاق حکمای دیگر نیز شریک بوده اجرای کار دواخانه محول خود مینمودند بعد دو سال بسبب انتقال شهزادی مرحومه فیروز بیگم که بعضے مخالفان بنوع دیگر بعرض رسانیدند از تغیری خدمات موروثی بخانه خود منزوی گردید چون اعلیحضرت بندگانعالی مدظله العالی مسند آرای دولت بیزوال خداداد گشتند از راه بنده پروری بازیاد فرموده بدستور سابق بخدمات وجاگیر بعزت سرفراز کرده بخطاب محی الدوله افزایش عزت وحرمت نمودند او تعالی شانه تا قیام جهان سلامت دارد که بقول شاعر آبرو وعزت بخشیدند **شعر** قدر یان خود را بیفزای قدر که هرگز نیاید ز پرورده غدر * الغرض خان معز بکمالات ظاهری وباطنی با اخلاق پسندیده وحرکات حمیده خاندانی همواره باریاب حضور پرنور وحاضر دربار جهاندار است و بس * *

حکیم شفائی خان معتمد الملوک

از جمله منتخبان هند و دکن از وطن خود شاهجهان پور به بنگاله و از آنجا به چینا پٹن وارد شده در آنجا بشاگردی حکیم احمد الله خان هندی در آمده بمرتبه کمال علمی وعملے رسیده در عهد حضرت مغفرت منزل وارد بلده حیدرآباد گردیده باستصواب ولیم پالمر صاحب انگریز بملازمت راجه چندو لعل مهاراجه بهادر رسیده

وبعد رحلت حضرت غفران مآب در پیشگاہ حضرت مغفرت منزل نیز بدستور معہود معتمد کل بودند چون
معمول مستمرہ قرار یافتہ کہ بوقت مبارک کردن گرہ سالگرہ حضور پرنور حضرت غفران مآب نظر بر تقدس
ایشان بدست مبارک حکیم جعفر خان بہادر مذبور کہ بزرگ و مقدس فرشتہ خصال بودند مینمودند ہنوز
آن سلسلہ در حضور پرنور ادام اللہ اقبالہ و عمرہ و سلطنتہ بحال و جاریست کہ بدست محی الدولہ
احمد یار خان بہادر بوقوع و بعمل می آید اللہ تقدس و تعالی رشتہ عمر بادشاہ ما را برشتہ عمر خضر و
الیاس سال بسال گرہ تازہ بتازہ و نو بنو دہد کہ از عمر ہر دو مرسل علی نبینا و علیہم السلام لمحہ و لحظہ
کم نباشد آمین رب العالمین القصہ چون دو سال کامل اتفاق رونق افزای حضور پرنور در دولت
خانہ قدیم کہ متواتر تقلم آمدہ گردید عاصی در خدمت آنجناب شبانہ روز حاضر بود بلبسیار توجہ بحال
عاصی داشتہ نسخہای مجربہ خود عنایت فرمودند و بتعلیم مشق خط النسخ نیز سرفراز نمودند چون
شہادت کہ مرتبہ خاص اولیاست در تقدیر بود بعد اخراج مہد. و یان در سنہ یکہزار و دو صد و
سی و نہ ہجری بدست افغانان مہدوی ناحق و ناروا بی شائبہ تکلف چیزی بچیزی از عداوت
باتقصیر دامی در مے سخنے قدمے قلمے ہیچ نی للہ بدغا شہید شدہ در زمرہ شہدای بدر و احد واصل
و داخل گردیدند انا للہ و انا الیہ راجعون مفصل کیفیت سابق گذشت معہذا عجب انسان باکمال
بہیچ کمال علمے و عقلے از آن منبع خرد خالی نمود سیر فکر بر چشم عابد سیر خوراک کہ در اشیای خوردنی
تکلفہا مینمود مزعفر شولہ باقراط تقسیم میفرمود در علم حدیث شریف از محدثان حرمین شریفین تحقیق
نمودہ بدرجہ کمال رسانید کہ احدی باستحقاق آنجناب بمیر سید در راہہای مقرری در مسجد خود حدیث
شریف بیان کردہ خلقتے را داخل حسنات میساخت در علم ریاضی یکتای عہد تا حال مانند بہادر معز
پیدا نہ شدہ و نخواہد شد کہ انسان بمحنت ہای بسیار و دراز بکمال یک فن میرسد جامعیت موقوف
بر عنایت مبداء فیاض است از خداوند نعمت بجاگیر سیر حاصل و خدمت جلیل القدر صدر الصدور

روبروی خان مسطور در عین عالم شباب بعارضه اسهال کبدی انتقال نموده خان معزالیه فی الحقیقت
زنده عذاب در مرگ ساخت از وی یک پسر است درویش میر امانت علی که او نیز باوجود علم و کمال در جوش
سپهگری آواره دشت و صحرا و کوچه بکوچه راسته و بازار شده در آوارگی بزیارت حرمین شریفین رفته
مشرف گشته بعد دو سال بازوارد حیدرآباد در عین حیات پدر خویش گردید و خود را بلباس عرب
می آراست و اسلحه عروب که برخود می بست بعد فراغت از دربار بهمراه عربهای چند و افغانان مهدوی
جوان جوان محله به محله کوچه و بازار میگردید و خواهان خون ریزی می بود و دو سه خون هم از دستش
بعمل آمده بود که ورثای آنها باوجود مقدور و جمعیت همراهی خود بر عاجز نالی شفائی خان و پاس خاطر
مهاراجه بهادر که فرمود در عوض امانت علی فرزند من حاضر است بکشند پس مقدور کدام کس باشد که دعوی
خون نماید درگذر کرده معاف نمودند و در جلدوی آن بسرفرازیهای جاگیر و سواران و افزایش معاش
سرفراز شده محضر خون بهانموا بهر اعزه نوشته دادند محض بپاس خاطر مهاراجه بهادر که معالجه بهادر
موصوف در دست پدرش بود معهذا بعد انتقال خان معز چون آوارگی مزاج او به مهاراجه بهادر
ظاهر بود و نیز خون یکی از والبستگان خادمات محلات حضور پرنور تازه بعمل آورده ورثای مقتول
در حضور مستغاثی شدند حکم شد که هرجا پسر شفائی خان بنظر آید بکشند لهذا مهاراجه بهادر بسیار بسیار
تقید فهمایش نمودند که چندروز در جاگیر خود خاموش نشیند از جهل مرکب خود هرگز نه نشست و در کوچه
گردی قصور نه نمود آخر الامر روزی متصل دروازه علی آباد در مکان خود برای کشیدن مدک افیون که
آمده نشسته بود عروب مهاراجه بهادر خبرش شنیده در عداوت که بودند درگرفتند و سلاح از دو خواستند
چون در دادن سلاح لعذر نمود آخر بوقت شب از ضرب بندوق درانداختند و یک پسر خورد خان مسطور
دیگر که از زوجه حیدرآبادی بود در ینولا جوان شده مهاراجه بهادر یکصد روپیه او را ماه بماه میدهند
و تمامی عیال و اطفال خان مذکور را در ماهه و ماهوارهای دیگر نیز میداده تاحال بآرام تمام داشته اند

بسیار بسیار پسند خاطر گشتند در آن ایام چند معالجه عمایدین سرکار چنان بخوبی تمام بظهور آورده که مشهور تر شده هریک دنی و اعلی را رجوع بجانب خان مسطور گشت لهذا مهاراجه بهادر نیز به معالجه خویش مقرر نمودند از آنجا که تقریر علمی و قوت بیانیه به نهایت فصاحت و بلاغت داشت و آثار رشد از ناصیه اش هویدا بود و تقدیر تائید نموده در چند روز معالجه ایشان بمزاج مهاراجه بهادر باستعمال ماء الجبن برای غلبه صفرا موافق آمده پانصد روپیه ماهوار که مقرر شده بود بالای آن مورد سلوک بسیار گردیدند تا اینکه با وجود بودن حکمای بسیار احدی را در علاج خاص مهاراجه بهادر دخل نمانده همه منحصر بر تجویز خان مذکور قرار یافت رفته رفته بار یاب حضور حضرت مغفرت منزل شده نیز بدرجه پذیرائی در آمد که گاه گاهی وقت ضروریه باریابی حضور پرنور مشرف می گشتند و از پیشگاه بندگانعالی مدظله العالی بخطاب معتمد الملوک سرفراز و ممتاز گردید حکیمی بود بکمال علم و فضل و کمال تیز فهم سریع النکات سیر فکر بلند حوصله بزرگ منش با اخلاق حمیده و افعال پسندیده بجاگیر هفت هزار روپیه سوای یکهزار روپیه ماهوار نقد سلوک هزارها روپیه و دو شالهای عمده و خلعت ها مشمول میگشت و به جمیع صفات بزرگانه موصوف از عارضه ضیق النفس گرفتار حال خویش میبود عاصی محرر اوراق را از فرط محبت موجز متن نفیسی را حفظ کنانیده ذات نفیسی تمام و کمال برای درس داده و نسخه های مجربه خود بسیار عنایت نمودند در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری از شدت و باد فنتا ودیعت حیات نمود راجه چندو لعل مهاراجه بهادر را کمال افسوس دست داد که چند روز و شب همین تذکره و تاسف خان مذکور در محفل ماند تا حال از هند مانند خان موصوف هیچکس وارد این دیار نشد که جامع علوم و اقسام بود صنایع و بدایع علمی داشت احدی از حکمای عصر به علم و فضل او نمیرسید در خوش اختلاطی و معقول گوئی و خوش مزاجی و تقریر علمی فرد فرید یکتای روزگار بوده دو پسر داشت ارشد اولاد میر سلامت علی که در علم و فضل و شان ظاهری برادر رسیده

کرسابق شرح ملا وطب اکبر و دیگر کتب طب بعاصی درس داده بودند چند بار جناب حضرت مغفرت منزل سوالات علم طب ازخان سطور مستفسر مود و ایشان از عدم وقفیت مزاج مبارک بطریقه خود که معروضداشتند بدریافت حضرت نمی آمد لهذا عاصی اکثر مصلح طرفین میگردید پس بارها خان معز پیش اعزه نقل میکرد و خوشنود میشد و مستفسر مود که هر چند من استاد ایشانم اما در حسن تقریر و فهمایش مزاج مبارک حضور پرنور ایشان استاد من هستند اگر ایشان درمیان نمی بودند من مورد غضه حضرت میشدم اَللّٰهُمَّ اغْفِرْهُ وَارْحَمْهُ وَاَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِيْنَ عجب لسان بامزه خوش اختلاط نیکذات مدت مدید عاصی مفرح القلوب در دواخانه دوباره یاد گرفت و نسخه نویسی بجناب حکیم صاحب مرحوم مغفور محسن علیخان مرحوم نمود لکن باقر علیخان حکیمی بود جامع علوم عقلی و نقلی کامل فنون و صنایع و بدایع علم دیگر خان معز و مولوی حافظ عبد الکریم شهید و غلام حسین خان مدت بسیار هم سبق بوده نزد قاضی بلده محمد یوسف خان المخاطب بشریعت الله خان تحصیل علوم نمودند در محفل مهاراجه بهادر شفاخان را اندیشه باقر علیخان موصوف بود در عهد حضور پرنور بندگانعالی مدظله العالی در سنه یکهزار و دوصد و چهل و شش هجری بملک باقی خرامید تا بودن حکیم محسن علیخان مذکور در قید حیات فرش چاندنی و مسند در خانه حکمائی آنوقت بنظر عاصی سراپا معاصی در آمده که رسم در خانه همه حکمای آن عصر بود دیگر در خانه هیچ حکیم ندیده و نمی بیند که این رسم از حکمای هندی بالکل متروک است حکیم صاحب موصوف محسن علیخان فرشته بود که در صورت انسان ظاهر شد خلف دومی خان مرحوم قاسم علی خان در علم عربی مستعد اما در عالم شباب بوطن خود رحلت نمود از ایشان سه فرزند لایق بجاگیر موروثی سرفراز همین پور واجد علی خان حاضر دربار و معمور کار و بار سرکار اند و میان مسعود نام پسر سومی حکیم محسن علی خان نیز در ابتدای شباب قضا نمود و میان یار علی پرورده خان معز تا حال بهرحال حاضر است و بس

وهمواره میگویند که مرا پاس خاطر روح شفائی خان بدل مرتسم است تا زندگانی من تکلیف بایشان نخواهد
رسید خاطر جمع دارند

حکیم باقر علیخان خلف حکیم محسن خان دہلوی بادشاہی

خان مذکور یعنی حکیم محسن خان که بزرگان ایشان حکیم ذکریا خان وغیره از بنده های بادشاهی بطنا
بعد بطن اند و تا حال سررشته معالجه خاص بادشاهان هندوستان در اختیار برادران واقربایان
ایشان است ایشان باختیار آب ودانه در عهد حضرت غفران مآب وارد بلده حیدرآباد شده نزد
ظفر الدوله حال فرخ مرزا نوکر شده چندی اوقات بسر برد و بعد تباهی و کشته شدن فرخ مرزا
اعظم الامرا مدار المهام سرکار بقدردانی بسیار بدرماهه چهار صد روپیه نزد خویش داشت و مکانی برای
ایشان نیز مقرر نمود تا اینکه باریاب حضور پرنور نیز گشته مورد الطاف شاهانه گردیدند و همراه حکمای
دیگر حاضر دربار میگشتند الغرض حکیم محسن خان بعد رحلت حضرت غفران مآب و اعظم الامرا تا حین حیات
خویش بجناب حضرت مغفرت منزل باریاب و شریک معالجه خاص با دیگر حکما میبود روزی در سنه یکهزار
و دو صد و سی و سه هجری که خان معزز در خلوت مبارک برطبق معمول حاضر بود که دفعتاً مزاج از هوا در
مختلف دگرگون شده در افتاد خدمتگاران اندرون میانه سواری انداخته بخانه اش بردند
قریب کالی کمان چار کمان روح پرواز نمود آنا باقر علیخان که در حین حیات والد خود فارغ التحصیل
صاحب تجربه طبی بود بعد رحلت پدر بزرگوار خود حاضر دربار جهانمدار گشته بمرتبه بلند باریابی فایز گردید
و نزد مهاراجه بهادر نیز مورد الطاف بوده همواره بمصاحبت ماند دو سال چون رونق افزای حضور
پرنور در دولتخانه قدیم واقع شده بود که بارها التعلم آمده باقر علیخان در مجمع حکما هر روز در دواخانه
حضور حاضر میبودند و اکثر باریاب میشد و حاصی اکثبانه روز باریاب بود و بخدمت خان معزز حاضر بوده استفاده مینمود

کرباتی

کہ ہرگز شک و شبہ دران نیست معہذا طرفہ اتفاق اینکہ ابتدای سال ورود کہ در جوہری کوچہ فرود آمدہ تعزیہ استاد نمود اعظم الامرا ارسطوجاہ مدار المہام سرکار مشتاق شدہ بمکان ایشان آمدہ بہ نظر انصاف دیدہ محظوظ شدند و دوصد روپیہ نذر نہادند و در پیشگاہ حضرت غفرانمآب عرض کردند آنحضرت بکمال اشتیاق بند و بست رستہ کلان چار منار و کلہ مسجد تا دولتخانہ پنج محلہ از کثرت خلایق کہ مبادا ابنازکی آن آسیبے رسد کنانیدہ تعزیہ مذکور را بروز شہادت روبروی بنگلہ برآمدہ معمولی خود در جلوخانہ محاذی آن نہادہ تا چہار پنج گھڑی خوب ملاحظہ کردہ پانصد روپیہ نذر گذرانیدند و دوصد روپیہ معمول شد کہ سال بسال در عشرہ محرم الحرام از سرکار میرسیدہ باشد چنانچہ تا حال جاریست امر نادر اینست کہ اندرون تعزیہ کہ کار نازک جال بر کاغذ باریک بسان حباب است روشنی چراغہای روغن جا بجا قریب یکصد و پنجاہ چراغ روشن میکنند و ہیچ جا داغ سیاہ دودہ روغن نمی افتد و نیز در طاقچہ ہای مکان از سیاہی دودہ چراغ نمے آید اینہم از جملہ نادرات است پیش از رحلت حضرت مغفرت منزل در سنہ یکہزار و دوصد و سی ہجری در مکان خود اندرون دروازہ کلان محمد جمال خان لوہانی متصل حسینی علم کہ در ہمون مکان تعزیہ ہم استاد میمود از عارضہ لقوہ و فالج ودیعت حیات کردہ در حظیرہ قبور روضہ حضرت شاہ موسی صاحب قادری مدفون گردید فرزندان خان معزیکے لطیف حسین خان کہ روبروی پدر بزرگوار خود بمعالجات پرداختہ ہموارہ در حضور حضرت مغفرت منزل باریاب گشتہ باتفاق دیگر حکمای سرکار عاصی نیز حاضر بوداوقات بسر بردہ کار تعزیہ سال بسال بذات خود میکرد و معمول از سرکار مییافت عجب مرد خوش اختلاط با مزہ کامل فن خود بتاریخ دوازدہم محرم الحرام سنہ یکہزار و دوصد و پنجاہ و پنج ہجری رحلت نمودہ در حظیرہ قبور روضہ منورہ حضرت میرانجی خدانما کہ گنبد کمرکی مشہور است مدفون گشتند چون پسر نداشت معاش نماند دومی محمد اکبر حسین خان کہ ایشان از پیش والد خود مستوجبہ علوم بودہ

حکیم صادق حسین خان المعروف بحکیم منا الصاحب

نبیرۂ حضرت وجیہ الدین عارف کہ منطق الطیر حضرت فرید الدین عطار را از بان دکھنی بکمال عرفان طرح نمودند کہ مشہور آفاق است و بسیار مردم معرفت خواہ فائدہ ازان بر داشتہ اند ہمہ مملو از عرفان است خان معز در عہد حضرت غفران مآب از ثمر نگر کرنول وارد حیدر آباد گشتہ اول نزد شمس الامرا بہادر تیغ جنگ ملازم گردید بعد رحلت بہادر موصوف در زمرہ حکمای سرکار دولتمدار منسلک گشتہ باریاب حضور شدہ بمواجب دوصد روپیہ متعین دیوڑی مبارک زنانہ گردیدند حکیمی بود مستعد بعلم حکمت و صاحب تجربہ بزرگان خود از آنجا کہ در دل خویش محبت جناب حسنین علیہما السلام کامل داشت اتفاقاً در قلعہ کرنول مداری محلدار نامی تعزیہ جالدار بکمال نزاکت و نفاست تیار کردہ استاد میبود و فخر میکرد کہ اینکار نازک نزو مصفا از دست ہیچکس بر نخواہد آمد بسیار کس سعی موفورہ نمودہ براد کار نرسیدہ اند و منفعل گردیدند حکیم منا الصاحب رسمود ہر چند این مقدمہ بدعت است مارا نمی شاید آما چون شما دم انا و لا غیری میزنید انشاء اللہ تعالی سال آیندہ بنظر شما خواہد آمد پس ایشان شروع در مشق مشابہ کاری یعنی جال کندی نمودہ در سال دیگر در عشرہ محرم آن صفائی و باریکی و نازکی تیار نمودہ استاد کرد کہ جال تعزیہ مداری محلدار از نظر باریک بینان در افتاد تا بودن خود در قلعہ مذکور سال بسال تیاری تعزیہ میمود و در بلدہ حیدر آباد نیز بر طبق عادت معہود جاری داشت کہ بعد فراغت از حاضر باشی دیوڑی مبارک و طعام از دو پہر روز در مکان خویش تیاری آن از جال کندی بدست خود معمول داشت کہ تا قریب مغرب ہمین کار مصروف بودہ بہ بیماران نیز توجہ میکردند بعضے مردم کہ از حال خان معز خبر نمیدارند گمان می برند کہ شاید مذہب ایشان شیعہ بودہ باشد کہ بدینکار سراپا مصروف اند معاذ اللہ خان معظم خاص بر طریقہ بزرگان خود اہل سنت و جماعت بودند

کہ گز

درعوض تنخواہ منصبداران از پیشگاہ خلافت سرفراز و ممتاز نہایت مرد دانای روزگار باوجود
سن شباب درامورات درباری کارہای نمایان بظہور آوردہ سررشتہ منصبداران راکہ خرابی
بسیار بودند چنان بجلوہ انتظام آوردکہ مورد تحسین و مصدر آفرین ازخلق اللہ و مدارالمہام
است و با برادران و آشنایان و اقربا کارہ محبت دلی نمودہ ہمہ ہا را ازخود راضی و شاکر دارد
و ہموارہ حاضر دربار جہانمدار و از نزد مہاراجہ بہادر نیز بخدمات شایستہ دیگر معمور دومی محمد احسن الدین
المعروف بچھنے میان کہ ایشان را درآغوش فرزندی برادر جدی خود حکیم علاء الدین خان
بہ منت و خواہش شان دادہ بودند و خان مذکور نیز در طلاقت لسان و تمہید بیان کمال
داشت و تا زندگانی خود مقرب حضرت مغفرت منزل بودہ انتقال نمود پس پسر مذکور در صغر سن
متوجہ تحصیل علم گردیدہ الحال صاحب مطب و معالجہ تجربہ بزرگان خود و در سررشتہ منصبداران
سرکار بدرماہہ معقول منسلک و بہ جمیع خوبیہا موصوف است سیومی محمد عبدالقادر کہ مشہور بنواب
در منصبداران سرکار ملازم و در علم فارسی و اشعار ہندی وغیرہ ربط تمام دارد خوش مزاج نہایت
سعادتمند معہذا دو فرزندان دیگر حکیم ممتاز صاحب مرحوم مذکور یکے محمد قمرالدین خان کہ در سررشتہ
منصبداران سرکار سرفراز و در معالجات محلات وغیرہ معمور اما نزد معظم الملک بہادر خلف شمس الامرا
بہادر امیر کبیر خیلے معالجہ ایشان پذیرفتہ است و دومی محمد وجیہ الدینخان المعروف بہ دادامیان
صاحب ایشان نیز در سررشتہ منصبداران سرکار بدرماہہ معقول ملازم سرکار اند لکن از معالجہ تمامی
امرا و غربا و فقرا حیدرآباد فرصت لمحہ با ایشان نیست ہموارہ مصروف خدمات بزرگان شبانہ روز
با ہمہ نہایت اقربا نواز صاحب سلوک مخفی با ہمت فرد فرید عطرت خدا تعالی فرزندش را دریابہ و بعمر طبعی رساند

حکیم رضا علیخان

ولد ارشد حکیم محمود خان مرحوم است کہ در عہد حضرت غفران مآب وارد حیدرآباد شدہ

در علم طب و معقول و منقول بهرهٔ کامل بهم رسانیده در پیشگاه حضرت مغفرت منزل تا هشت سال در معالجات
خاص حاضر مانده بعد رحلت فیروز بیگم صاحبزادی چندروز در خانه خود منزوی گردید و بعد ارتحال
آنحضرت طرفه ماجرا رو یداد که خارج از عقل و هوش است یعنی شبی بخواب دید که شخصی بزرگوار میفرماید
که محمد اکبر حسین در عمر شما شش ماه باقیمانده اند الحال هم هوشیار و خبردار بوده متوجه بخدای خود
شوید چون صبح روشن شد سخن بزرگوار تاثیر تمام نموده دل از دنیا برگشت و خیال موت و عاقبت
بعینه معاینه گردیده کار بجای رسید که از تمامی ضروریات و احتیاجات و لذات برخاسته خاطر شده
شب و روز در تلاوت قرآن شریف و دلائل الخیرات و حصن حصین و ادعیات ماثوره دیگر و نمازهای
نوافل و تهجد بسر برده هیچ طرف دیگر رغبت نه نمود و اکثر خاموش می نشست هر چند والده و برادران
و فرزندان خاطرداریها و آشنا و محبان دلداریها کردند که شما چرا دل خود را در خواب و خیال که اعتبار
ندارد و بر گردانیده باین صورت خاطر بسته اند کدام خواب مطابق رو بالظهور می آید باید که متوجه
دربار شوند و دل خود را بطرف امور دیگر تفریحات متوجه نمایند هر قدر بسیار دلایل عقلی ذهن نشین
کردند کمتر فائده مترتب گشت و روز بروز تصور آن ماشیئی زاید صورت گرفت تا اینکه ایام شش ماه
باختتام در آمد چون وقت موعود رسیده بود دفعتاً درد سر پیدا شده بیقرار ساخت چون برادران
بمعالجه پرداختند عاجز شده فرمود مرض دیگر و علاج او دیگر میکنند مختار اند آخر همون درد سر بتاریخ
ششم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و سه هجری بوقت سه پهر روز گذشته روح ایشان
متوجه بخدای خویش بسیر جنان خرامید در وعده شش ماه یک روز کم و زیاد نشد ازین قصه
عجیب و غریب خلقت خدا در تعجب در آمده در حظیره درگاه برهنه صاحب سر راه مدفون ساختند
نهایت فرد کامل بجمیع صفات موصوف بود فرزندان مرحوم اولین محمد نعیم الدین خان بهادر صاحب خطاب
و منصب و جاگیر بسرکردگی پانصد منصبداران و تعلقه یک لک و هشت هزار روپیه محال چنور و ماده [illegible] عزه

درعوض

از لشکر مہاراجہ بہادر راجہ چندو لعل بخدمت عدالت العالیہ از حضور پر نور سرفراز گنانیدہ معمور خدمت مذکور داشتہ اند کہ شبانہ روز در فیصل قضایای ساکنان بلدہ حیدرآباد از روی احکام شرع مصروف اند معہذا ابداتہ در مروت و آدمیت و قدر شناسی انسان و اہل کمال و سلوک با قربا واحبا و توجہ بحال غربا عدیم المثال و کریم الخصال و عمیم الاشفاق توان گفت در حضور پر نور بمرتبہ عز و آبرو دارند و ہموارہ حاضر دربار فلک اقتدار اند درین زمانہ کہ سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت ہجری است احدی در دیار دکن بفضیلت و علمیت و کمالات علمی خان معزا الیہ سر حال بند منحصر بر استحقاق است و بس

حکیم عافیت طلب خان

خلف حکیم شفا طلب خان ساکن بندر مبارک سورت کہ در عہد حضرت غفران مآب ہموارہ متعین مرشد زادہ آفاق عالیجاہ بہادر بودند حکیمے بود ذی استعداد در عہد خود از جملہ حکمای عہد بودہ در ایام تباہی مرشد زادہ آفاق عالیجاہ بہادر رو باخرت نمود اما عافیت طلب خان بعد سعی بسیار و محنت دراز در زمرہ حکمای مہاراجہ بہادر بمابہ پنجاہ روپیہ و لبعد ازان باضافہ پنجاہ روپیہ و من لبعد بجاگیر چہار ہزار روپیہ ذات و پانصد روپیہ ماہوار نقد و انعام فایز گردیدہ نام آور گشت حکیمی است بسیار تیز فہم و بسیر فکر صاحب تجربہ بزرگانہ خوش خوش اخلاق اما زود رنجی اش مشہور تر است

حکیم مسیح الزمان

ولد صالح خان اول نزد چندا جی راہ لقابای مصاحبت بہم رسانیدہ نزد راجہ راو رنبھا جیونت بہادر نوکر شدہ حاضر ماند و پس ازان نزد مہاراجہ بہادر وگاہ گاہی در حضور پر نور بر طبق ارسال

در سلک ملازمان سرکار منسلک گردیده بدرماهه دوصد روپیه سرفراز گشت و به معالجات خوب میرسید
واکثر نزد شمس الامرا بهادر تیغ جنگ نیز حاضر و نزد ارسطوجاه دخیل معالجه بوده در سفر شوراپور همراه
رکاب سعادت مرشدزاده آفاق سکندرجاه بهادر میبوده بعد مراجعت ودیعت حیات نمود حکیمی
بود مستعد علوم و در فن خویش معالجه بطریقه بزرگان میکرد و بعد ارتحال ایشان حکیم علی رضا
خان مذکور رشد بهم رسانیده در مختاری مهاراجه بهادر شریک معالجه ایشان بوده زمانه موافقت
کرد تا تا بودن شفائیخان هیچکس را دخل کلی نبود هرچند بسیار التماس حاضر میبودند و در حضور پرنور
نیز همواره حاضر دربار با حکمائی دیگر میبوده باهم شریک حال یکدیگر ماند معهذا درین ایام نزد شمس الامرا
بهادر امیر کبیر بسیار باعزت و آبروست که اوقات خود عاقلانه بسر میبرد و بدرماهه دوصد روپیه معمور
صاحب تصانیف و جامع علوم خصوص در فن طب فرد منتخب است با اینهمه خلیق الطبع عمیم الاشفاق
در بنولا که سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجریست نزد مهاراجه بهادر معالجه خان مذکور و حکیم
عافیت طلبخان که شریک غالب اند بسیار منظور است و حکیم میر صفدر علی بعد رحلت شفائیخان
مرحوم نیز دخل کلی دارند

حکیم غلام حسین خان شاهجهان آبادی

از جمله سرخیلان علمائی عصر و فضلاء روزگار فضیلت خان معز درین عهد بیمثل است در معقول و منقول
و دیگر علوم و فنون بحر مواج است که پایان ندارد قلم را طاقت تحریر و زبان را قوت تقریر فضایل
و کمالات ایشان نیست همین کلمه بس است که مثل خود ندارد چون وارد این دیار دکن گردید راجه
گوبند بخش بهادر بکمال قدردانی تا معمور بودن انتظام صوبه برار و اورنگ آباد و معاملات لشکر
فیروزی سالها بدرماهه پانصد روپیه همراه خود داشته قدردانیها و سلوکها فرمود و بعد مراجعت

حکیم میر جواد علیخان

خلف سیومی معالج خان مرحوم در وقت حیات پدر خود در جناب بندگانعالی مدظله العالی العالم مرشد زادگی حاضر بوده بدواخانه سرفراز ماند و بعد بر آرای آنحضرت بدستور بخدمت مذکوره سرفراز و معمور است و بجاگیر موروثی قدیم سربلند آدم بسیار معقول در تجربه های بزرگانه علم طب معمور بهره کامل دارد و در حکمای امیر کبیر نیز شریک معالجات اما از راه نمک حلالی نه میخواهد که در کارخانه امیر کبیر سوای ذات خود حکیم دیگر نوکر شود یا کسی صاحب کمال دیگر بمراد کار و مقصد خویش رسد کمال گرانی خاطر او شود

حکیم مولوی سید ابراهیم

از فرزندان مولوی قطب الدین مرحوم مذکور از بدو شعور در مرشد زادگی حضور پرنور حاضر مانده معمور کار فن طب بوده نام آور گشت درینولا صاحب خدمت دواخانه از فرط الطاف شاهانه بدر ماهه دو صد روپیه سرفراز و ممتاز عجب انسان با اخلاق که از ابتدای شباب صفات بزرگانه دارد

حکیم میر کاظم علی خان

در عهد حضرت مغفرت منزل از گوالیار کرد و نوکری دولت را و سندهیه بدرماهه سه هزار روپیه ماهوار ماه بماه نوکرش بود بسبب ناموافقت با لپرشش وارد حیدرآباد گردیده راجه چندو لعل مهاراجه بهادر نیز بدرماهه سه هزار روپیه در سرکار خود ملازم داشتند معالجه خان مذکور قسمیکه دیگر حکما و اطبا میکنند بالاتر از آن نبود اما اخلاق و کشاده دستی و بلند همتی و سلوک با ارباب احتیاج بالاتر همه خوبیها بوده بعد دو سال چون کشش از آنطرف بسیار شد باز روانه آنجا شدند و بخوبی خوب اوقات بسر میبرند

بهادر مذکور حاضر میگشت در میولا بخطاب مسیح الدوله سرفراز گشته بسیار بسبب پیرانه سالی اختلاف
حواس دارد و از پسران نا اتفاق محض دیده جان بلب است که پسران از تنگدستی عاجز آمده مشهور
بنجاست کرده اند الغرض آدم معتاد است زیاده مصرف نیست هر چه میکند به معتاد میکند چون عمرش
قریب هشتاد سال رسید خانه نشین گردید اما هیچ حواس ندارد

حکیم سید صاحب

فرزند کلان مولوی قطب الدین دهلویست از وقت سن صغر به تربیت پدر بزرگوار خود در آمده بجمیع
علوم بهره ذاتی برداشت و مشهور آفاق گشت بعد رحلت مرحوم خود چندی بجناب مرشد زاده
آفاق صمصام الملک بهادر معزز و مصاحب بوده بعد ازان باریاب حضور پر نور گردیده همواره بکمال
الطاف شاهانه حاضر دربار جهانمدار است بسیار شگفته مزاج در علوم عقلی و نقلی فرد کامل روزگار و از
خوبان زمانه و در کار و بار معالجه غربا و محتاجان بدل متوجه و در فیض رسانی و ترحم بر ارباب احتیاج یکتای
عصر از سرکار بدربار ماهی چهار صد روپیه سرفراز و همواره باریاب و معالج خود بدولت و اقبال حضور
پر نور معمور و منظور نظر کیمیا اثر صاحب مطب و ادویات از نزد خود لغربا میدهد مرد با فیض است
بجمیع صفات بزرگانه موصوف

حکیم میر معصوم علی خان

خلف دومی حکیم معالج خان مرحوم است تا رحلت پدر خود در خانه خویش بوده معالجه میکرد و نزد راجه
خوشحال چند بهادر و بعد از آن نزد راجه او جاگر چند رای بهادر بمعالجات معمور بوده معالجه در سنه
یکهزار و دو صد و پنجاه و شش هجری بعالم باقی خرامید بنهایت مرد و صاحب اخلاق و باوصاف حمیده
خلف مرحوم میر لطف علیخان بجای پدر بجاگیر موروثی سرفراز و حاضر دربار جهان مدار و
بفن خود مستعد

ازاده از ایام پروانگی در گذشت متصدیان دفتر سرکار اسم نویسی الیشان را از دفتر بر آورده درانداختند و بعضے مردم مشہور کردند کہ حکیم بندہ علیخان در ناگپور قضا نمود ہرگاہ مشار الیہ بازوار دحیدر آباد شد جعفر یار جنگ بہادر کوکہ اسمے موفورہ بکار بردہ بشرف ملازمت حضور پرنور رسانیده مدرماہہ سابق بحال کنانید کہ ہر دو باہم ضیعہ اخوت خواندہ بودند معہذا مدتی تا زندگانی جعفر یار جنگ در خانہ اش معہ زوجہ خود کہ ہر یک مکانی علیحدہ داشت فرود آمده بعد رحلتش بمکان دیگر اوقات خود در راگ و رنگ مسرور و متبہج میداشت دفعتاً در عالم کیفیت روح پرواز نمود انچہ داشت پسر او رحلو آوارہ ساخت حکیمے بود در علم دست کاری چشم فرد کامل خوش مزاج در پٹہ سازی مصروف در شعر ہندی و پٹہ ہا سرخوش تخلص میکرد خدمت فقیران بسیار مینمود ہموارہ مسرور بوده گفتگوی بامزه داشت خوش لباس خوش خوراک دوا بان نفاست بدست خود تیار میساخت کہ دل بی اختیار میخواست کہ بنوشد در سنہ یکہزار و دو صد و سی و شش ہجری بعالم باقی خرامیده در درگاہ برہنہ صاحب متصل مقبرہ جعفر یار جنگ مرحوم کوکہ مدفون گشت + + + +

حکیم میر صفدر علی

واداشفائی خان اول نزد راجہ گوبند بخش بہادر حاضر بوده بمعالجہ معمور شده اوقات عزیز خویش بسر میبرد بعد رحلت خان مذکور رو در راجہ مذکور نیز در خدمت مہاراجہ بہادر بعلاج معمور است چون ہمہ ادراک علوم از شفائیخان مذکور بود در پنولا گویا ذات شفائیخان خود موجود است بسیار صاحب اخلاق خوش اوقات در علوم حکمت وغیرہ فرد کامل در پنولا ناموری خاندان خان مرحوم از ذات ایشان است مرد سلیم الطبع بتہذیب اخلاق مشہور و در علوم ضروری نیز کامل معالجہ بر طریقہ خان مرحوم میکند بسیار آدم نیک خصال

احمد اللہ خان

در عهد حضرت مغفرت منزل از قمرنگر کرنول وارد حیدرآباد گشته نزد مهاراجه بهادر ملازم شده مدتی
در تعیناتی رای بال چند کلان بوده فواید کثیره برداشت در بنولا بخدمت بهادر موصوف حاضر
مرد خداپرست صاحب خیرات اوقات خمسه خود را در عبادت الهی و تلاوت قرآن شریف بالحان
داودی و خدمتگذاری فقرا بسر برده در تصویر بهره کامل بکار برده مشهور روزگار است و در
معالجات غربا توجه دلی داشته از دوا و غذا بذاته مسلوک صاحب جاگیر همواره مورد الطاف سرکار دولتمدار

حکیم شاه علی

از کرنول وارد حیدرآباد گشته مدتی در رفاقت شاهیار الملک مرحوم بوده فواید کثیره حاصل نمود در بنولا
بملازمت مهاراجه بهادر بدرماهه یکصد و پنجاه روپیه متعین راجه دیوراج بهادر است دو بار بحرمین شریفین
رفته سعادت دارین حاصل کرده باز بحیدرآباد آمده چون یک خلف رشید بزرگ او عباس میان
نام که چراغ دودمانش بود از و باد رعین جوانی قضا نمود مشار الیه را دنیا از نظرش در افتاد
الحال بحال فقیرانه ناچار زندگانی میکند مرد صالح الاوقات و به فن خود کامل و منتخب است + +

حکیم بنده علیخان

در عهد حضرت غفران مآب از هند وارد دکن گشته در ناگپور باد ختر حکیم آفتاب که رحلت کرده بود منسوب
شده در حیدرآباد آمده باستصواب جعفر یار جنگ کوکه بارباب حضور حضرت مغفرت منزل گردیده
بدرماهه پانصد روپیه سرفراز گشت بعد مدت در سنه یکهزار و دو صد و بست و پنج هجری برای معالجه
بالاراجه پسر رکهوجی بهوسله که زایل البصر بود به بهانه ملاقات خوشدامن و زوجه خویش از حضور رخصت
یک سال حاصل کرده عوض یک ساله ماهوار خود زر از خزانه سرکار گرفته بناگپور رفته سه سال در آنجا
اقامت نمود که راجه مذکور نیز هشت هزار روپیه مساعدت فرستاده بود چون مدت دو سال

از کمپنی ماہوار داشتند و میر عالم ڈاکٹر لور را دو ہزار روپیہ ماہوار نذرات خود میدادند در بارہ معالجہ
زخم پای بہرام جنگ بہادر کہ از مادہ خبیثہ شدہ بود انچہ پا قطع و بریداز دست رامچندر مذکور ہر دو
مصنف قایل شدہ گفتند کہ مثل شما در ولایت ماہم احدی نیست از سرکار پانصد روپیہ ماہوار
مییافتہ بود تا حال کوچہ گور و نا مشہور است متصل بالا فضل دروازہ عالی قدم رسول صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم و دیگر غلام محی الدین نیز فرد منتخب بود معہذا دین والارکن وغیرہ نیز بدین نستند
بکار خود ہوشیار اند قریب دو صد کس باینکار معمور کار و بار ہستند سوای جراحان جمعیت ہائے
سرکار و ونکٹ رام پسر رام چندر مذکور ہم فرد اول اینہاست

ذکر شعرای نامور سرکار معہ اشعار البیان شیر محمد خان ایمان تخلص

پسر محمد عاقل کہ مشہور بنایک بود او در فن اخبار گوئی دکن دیہہ بدیہی یکتای روزگار و سر خیل اخباریان
سرکار دولتمدار بودہ احوال مملکت دکن از جا بجا بر زبان خود داشت و خان مذکور در جمیع علوم
فرد کامل روزگار کہ اکثر بسفر در خواصی اعظم الامرا انشستہ احوال تمامی سرزمین دکن بزبان خود بیان
میکرد در عہد حضرت غفرانماب در سنہ یکہزار و دو صد و شانزدہ و ہفدہ ہجری شعرا ہند و دکن
مشاعرہ مقرر کردہ بروز سہ شنبہ در مکان شہرت و آفاق شاعران ہند اندرون محلہ کمان الچی بیگ
ہمہ ہا جمع میشدند و غزل طرحی میخواندند بدون آمدن خان سطور غزل خوانی نمیمودند
و ہمہ شعرا استاد وقت میدانستند در عروض قافیہ و دیگر صناعات فن شعر ممتاز زمانہ بود
چنانچہ مثنوی بریات و رسالہ جلبت و ضلع او مشہور آفاق است انچہ یاد داشت بقلم آورد

رباعی در ضلع و جلبت میوہ آسیب ہی جنگ عشق کرنے میں عیاں +
آتا نہیں زخم پہ انگور یہاں + سو بیر ہوا فال سے بو نہیں معلوم + سر دیکھو ہی تو ناسپاتی ہی کہاں +

حکیم بندہ حسن

ولد آغا دولہ در تلامذت حکیم شفائی خان مرحوم نسخہ ہای عربی و فارسی علم طب خواندہ در معالجہ قدم نہاد و نزد مہاراجہ بہادر شریک حکماست بسیار آشنا دوست با مروت ؎ ؎ ؎

حکیم سید اعظم الحسینی

فرزند سید باقر الحسینی المعروف باقر صاحب خلف شاہ اعظم صاحب الدماجد سید ن صاحب مرحوم کہ گذشت الغرض سید اعظم داماد حکیم شفائی خان شدہ در تحصیل علم طب و نسخہ نویسی پرداختہ کمال بہرہ بہمرسانید بعد رحلت خان مذکور در معالجہ مہاراجہ بہادر معمور و بدربار بہ ذات سرفراز نہایت خلق جسیم و جمیع صفات بزرگانہ خاندان خود موصوف و در علم تیر اندازی بہرۂ کامل دارد سوای حکمای مرقومۃ الصدر حکمای یونانی و مصری و مرہٹی و تلنگ و فرنگ وغیرہ بسیار در ملازمان دولت آصفیہ کہ اللہ تقدس و تعالی تا قام جہان قایم دار د حاضر اند لنظر الطول کلام باختصار در آورد داماد مصریان عید گاہ لہنہ دیبولا جکنا تہہ کامل فن خود است باقی ہمہ بعد شا رالیہ بالائی دیوڑی مبارک و خانہ بخانہ معمور کاروبار خویش اند و اوہموارہ بار یاب حضور پر نور و بہ معالجہ مرشد زادہ ہای شیرخوارہ متعین و معتمد سرکار و با ہمہ اہل فن بہ محبت والفت مالوف لیکن مصریان اینجا از چند سال دخل در معقولات کردہ خلاف طریقہ بزرگان خود کہ کار از حبوب و سفوف و باتزہ ہا وغیرہ میکردند موقوف نسخہ ہای یونانی مینولیسند و معالجہ بر طریقہ یونانی میکنند لقول شاعر

شعر تو کار زمین را نکو ساختی ✻ کہ بر آسمان نیز پرداختی ✻ ونکٹ رام وغیرہ چند کس در حلیم واڑی عید گاہ حالا ہم کامل اند مجموع در سرکار حاضر و در جراحان سرکار رام چند پسر گورونا جراح فرزد کامل فن خود بود کہ ڈاکتران ولایت مثل ڈاکتر کنڑی و ڈاکتر لیور کہ دو دو ہزار روپیہ

قطعہ ایامیں ساکنان چمن سے کیا سوال	ہم بھی تو تھی خزاں تمہاری شریک درد	کیفیتیں بہار کی ہمسے ہی کچھ کہو
اردی بہشت و دی ہوئی کسطرح بسر	غنچہ نے مسکرا کے دیا چٹ وہیں جواب	تونے سنی نہیں کہ استاد کی یہ فرد
اکنون کرا دماغ کہ پرسد زباغبان	بلبل چہ گفت و گل چہ شنید و صبا چہ کرد	حضرت مغفرت منزل این فارسے

ازبان خود خوانده حسین علیخان مذکور رافرمودند که در ابیات هندی تضمین کرده بملاحظه اقدس آرد چون بنظر انور گذرانید پانصد روپیه صله یافت در سنه یکهزار و دو صد و سی هجری بسن شصت سالگی بجنت خرامید تاحال مثلش بنظر نه آمد

شیخ حفیظ حفیظ تخلص

بزرگانش از ساکنان هند بودند اوقات خود بعزت سپهگری بسر بردند و او خود بذاته در فن شعر رشد بهم رسانیده مشهور گشت اول مصاحب راجه چهیپت رام در لشکر فیروزی اورنگ آباد وغیره بود بعد برهمی کار مشار الیه در بلده حیدر آباد آمده مصاحب راجه چندولعل مهاراجه بهادر شده کمال پسند خاطر گردیده دخیل مزاج شد و بسیار کسان را نوکر کنانیده ممنون منت ساخت و سخن خیر در باب هر آشنا و بیگانه فرو گذاشت نمیکرد بدرماهه یکهزار روپیه ماهی سرفراز بود و هر روز پوشاک نو بنو حاضر دربار میشد نازک هندی شعر برفکر نازکش ختم بهر شعرش تشنه گان مضامین را حکم آب سرد شیرین با گلاب دارد اگرچه اشعارهایش بسیار بسیار عمده تر اند اما بیاد عاصی هرچه بود برقم آورد قطعه

خطا میں کچھ حسن طلب تھا نہ سوا اسکی جسے	ما بخیر او سلامت لسما کہتے ہیں	تیغ سے تشہیر کیا قاتل بیچارے کو
آپ فرماتے تھے قبلہ اسے کیا کہتے ہیں	ولہ اب جانا نے جی اوداس آیا	ہمکو آب لقا نہ راس آیا
ہیں وہ شمع مزار بیکسیں ہوں	کہ بیگانہ نہ جسکے پاس آیا	ولہ ہم او بادہ سے گل رنگ پلا دیتے ہیں
خانہ باغ آئینہ رخ کو بنا دیتے ہیں	ہماری دلمیں یہ درد والم کا جوش رہا	کہ سینہ داغوں سے دوکان گل فروش رہا

رباعی در ضلع و جگت پلنگ آرام نہ کیونکر اب یہ بنتی ہولین + کسطو خوشی سے نہ پلنگ پر جہولین +۔ پایا تہا کبہونہ سات پیڑی مین یہ دوکہہ + ہیٔ پڑی ایسی کہ اوکہڑ گیٔن چولین +

رباعی در ضلع و جگت لٹو

لٹو ہے تیرے یہ ہر کوئی اے یار		اور حال پریشان سی نہین رکہتا عار
آخر کو جبین او سکے جا کر جا لی	ولہ	پہرتا تہا اسی آس پہ وہ سو سو بار
سرمہ کر چشم سے اپنی وہ خوش ابرو پونچہے		گرد خجلت کو سدا دیدۂ آہو پونچہے
آستین کا مین کسو کی نہ ہوا دست نگر		میری ہی ہاتہون نے آخر میری آنسو پونچہے
رنگ گلشن کا شفق روی فلک سی اوڑ جائے	ولہ	اپنی ماتہے سے وہ کافر کبہی گو کو پونچہے
رنگ لب جانان کو سرخ زیادہ ہے		اور روزن مین برگ گل دو سرخ زیادہ ہی

سوای این از اشعار ہندی و فارسی دیوان خود دارد و در علم تاریخ ہم کامل بوده در سنہ یکہزار و دو صد و بست و یک ہجری ودیعت حیات نمود در شطرنج بازی رسالہ ہایش مشہور تر اند +

میر حسین علیخان ایما تخلص

از نجبای سکان بلدہ اورنگ آباد بود اما شوق شعر ہندی بسیار داشت وضع لباس خود را لوضع اہل ہند کہ جامہ بسیار پر دو رنجا دارد و دستار نیز بزرگ جوڑہ دار و کمر بلد ارسیکرد شاعری بود کہ گفتگوی روزمرہ اشش را نثر استاد کامل میدانستند کہ سخن را در سلک دُر آبدار میکشید طلاقت لسان و فصاحت بیان و انداز گفتگو و لطف کلام و شیرینی مذاق و لہجہ ترکیب عبارت گویا ناصر علی وقت خود بود یا بو علی فن اشعار بلکہ ما فوق آنست ہموارہ مصاحب وقت مہاراجہ بہادر کہ نہایت دوست داشتند پانصد روپیہ ماہوار از سرکار مییافت صاحب دیوان این قطعہ

از ہند وارد حیدرآباد شدہ در خانہ ماہ لقا بائی فرود آمد کور چشم بود بعد ازان مصاحب مہاراجہ بہادر شدہ دو صد روپیہ ماہوار میبافت **ولہ** جسکو چتون تری تیکہی نظر آئی ہوگی بی اجل اوسنی کنی ہیرکی کہائی ہوگی

شاہ نصیر شاہجہان آبادی سرآمد زمانہ نصیر تخلص

از ناموران ہند دو بار پیشتر در عہد حضرت مغفرت منزل وارد حیدرآباد گردیدہ ہموارہ در صحبت مہاراجہ بہادر بودہ بوطن خود رفت و باز در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و چہار ہجری حسب الطلب راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر موصوف کہ ہفت ہزار روپیہ برای خرچ او فرستادہ از دہلی طلب نمودند وارد حیدرآباد گشت بست و پنج روپیہ یومیہ میبافت سوای سلوک دیگر در فن شعر اُستاد زمانہ بود اما بسیار کریہ منظر این چند اشعار از وست **ولہ** کمر نہ اوسکی ہی عنقانہ شکل بال کی ہی

غضب نہ کیجیو اس شکستہ حال کی ہی
ولہ خط یار کر خسارہ پر فن پہ نہ آئے
ٹک کیجیے شعید ان پر

نصیر او شہ خوبان مانگ مت بوسہ
بدلی یہ الٰہی مہر روشن پہ نہ آئے
کہ استخوان ہی غذا ہما کی ہما

کہ تو فقیر ہی صورت تری سوال کی ہی
ولہ کہان سر شمع پر ہی شعلہ نگاہ
یہ بیٹہا ہی استخوان پر **ولہ**

دم لی ای کوہکن اب تیشہ زنی خوب نہین
یہ روش موج نسیم چمنی خوب نہین
چہتی کالون ہو مگر گو تری زلفوں لیکن

جان شیرین کہو کو کہنی خوب نہین
مین بہی ہون بادہ پیمای جنون ای مجنون
دشت وحشت کی ابہی خاک چہنی خوب نہین

فصل گل آنی دی دکہلانہ ابہی سی زنجیر
اسقدر لاف زنی آگی مری خوب نہین
ہو سکی تجہسے تو کر مرغ چمن گل کا علاج

اسکو بیماری اعضا شکنی خوب نہین

چون وقت موعود رسید از بسکہ اعتقاد بسیار داشت در روضہ حضرت شاہ موسی صاحب قادری علیہ الرحمہ مدفون گشت

خیال کاکل مشکین یہ مجکو دوش رہا کہ مثل کعبہ میرا دل سیاہ پوش رہا ہزار نالہ محشر نما تہ لب سے تھے
کسیکا پاس ادب تہا خموش رہا چاک سینہ ہو گیا دلسے صدا آنیلگی کہلتے ہی اس در کی جنت کی ہوا آنیلگی

ولہ لڑکون نے لیلکے ماری جون ہی سستے سستے سنگ + دیوانگو نکی خونسے ہوا رستے رستے رنگ

ولہ رباعی نذر حضرت مغفرت منزل سکندر جاہ نور اللہ مرقدہ

کوئی تمام خدا ایکی حرم تک پہونچا کوئی پوجتی ہی دیر صنم تک پہونچا خوش طالعی میری ہی کہ لیکے ہین نذر
تجہہ رنگ سکندر کے قدم تک پہونچا صاحب دیوان است و ہموارہ حاضر دربار + + + +

مرزا علیخان لطف تخلص

از بنگالہ بحیدرآباد در عہد حضرت غفرانمآب آمدہ مشہور گشت صاحب استعداد عربی و فارسی و ہندی از قدیم ساکن دہلی بودہ و بمرتبہ دماغ داشت مصاحب اعظم الامرا ارسطو جاہ مدار المہام سرکار شدہ قصائد غرا در شان حضور پرنور گذرانیدہ بدرماہہ چہار صد روپیہ و سرفرازی پالکی مباہی گردید و نیز قصائد در مدح اعظم الامرا و در عہد میر عالم بہادر جشن گفتہ مقرب و مصاحب ماند این چند شعر از وست ــــــ ۵

آپ تو بات مین بگڑ جاتے ہین وا کیا موسہہ بہول جہڑتے ہین اومیان تیغ والی اور ایک زخم
کب سے ہم ایڑیین رگڑتے ہین طرفہ یہان دیکھے رسم صیادی مرغ بسمل کے پر جکڑتے ہین
سنتین زخم دلکے کچھہ ٹانکے آج تو خود بخود او دہڑتے ہین لطف تو او ر آستان علی

جہان ملائک جبین رگڑتے ہین آدم بسیار پر فکر کامل فنون بود در سنہ یکہزار و دو صد و بست و ہشت ہجری وفات کرد برادرانش میرزا علی رضا و حاجی مرزا جان کہ در سوزخوانی یکتای عصر بودند یکی بہ قضا مرد و حاجی مرزا جان از دست دزدان شہید شد

حافظ مشتاق تخلص

از ہند

وباینہمہ پراخلاق وصاحب مروت وآدمیت وسخاوت است این چند اشعار از وست

قطعہ در جواب حفیظ کہ مذکور شد

یونہیں تو یونہی صحیح منکر ہیں پہر قتل سے آپ
پہر جو دہن پہ ہین چہینٹے ہی کیا کہتے ہیں
تصویر اگر شمع رسالت کی لکہو ممکن
گردون بشکل نوح کی کشتی نظر آوے
محفل اوٹہی ہے صاحب محفل کے ساتہہ ساتہہ
کچہہ دن پہرا تو کیجئے قاتل کے ساتہہ ساتہہ

سرخی پنجہ نازک کو حنا کہتے ہیں
والہ گر نخل تمنا کو ہماری ثمر آوے
خاہیے نخل جلوہ شق القمر آوے

ولہ

قطعہ

قاتل ہے اب کوئی نہیں کہتا کہ دو قدم

وہ جو خنجر مری فرق کا کمطرح ہے پر خون
شمشیر کا پہل پہول سپر کا نظر آوے
طوفان مری اشکو نکا اگر لہر آوے
تاب و توان وصبر گئی دلکی ساتہہ ساتہہ
تب مجکو یار کہتے تہی مرنا سہج نہیں
تو بہی تو چل جنازہ بسمل کے ساتہہ ساتہہ

سر سے کفن لپیٹے ہوئے پہر رہے ہیں ربط ✦ مرنیکے اشتیاق ہیں قاتل کے ساتہہ ساتہہ

کمتر شاہ فقیر کمتر تخلص

از ساکنان ہند لکہو کہا اشعار اساتذہ سلف و شعرا از نامور و مرثیہ ہا و مثنویہا ہمہ بر زبان یاد دارد و حرفے نمی نویسد در ینولا کہ شاعران لکہنو مثل میان فصیح و میان دبیر و میان ضمیر وغیرہ فصاحت مرثیہ را تا بعرش اعظم رسانیدہ اند کہ ہیچ فصاحت و بلاغت دیگری بہ گفتگوی ایشان نمیرسد پس کمتر شاہ نیز در مذاق مرثیہ و شعر از ینہا کمتر نیست و باینہمہ پراخلاق کسر نفس را بحد تمام رسانیدہ در خانہ ہر آشنا کہ برای ملاقات میروند او چہار چہار روز رفتن نمیدہند بسیار آدم بامزہ دل نمیخواہد کہ جدائی گزینند این مطلع از دست

مطلع

برین جو آج اپنے وہ زہرہ جبین نہین ✦ وہ کیا نہیں کہ ہم نے یہ جانا ہمین نہین

مولوی محمد شمس الدین فیض تخلص

که ذکر آنجناب در احوال فضلاء عصر بقلم آمده است اما اشعار آن حضرت دربیجا بتحریر می آیند ۵

آبلون نے سر اوٹھائی پھر دل دلگیر کے
بیستون وا ہی قابل ہین میری ایجاد کے
دہوم ہی نرگس شہلا کی خریدارونکی
مفسد کہلوائی کاکل کے گرفتارونکی
کل ہی پھر جی نڈہال ہی اپنا
کل تلک انتقال ہے اپنا

کا نام خن ہی مجھے لینے پڑی شمشیر کے
ہی ادا بنت ہر اک انسان مین
دفن ہی لاش جہان چشم کی بیمارونکی
سر راہ گالیان کہاتے کہڑے ہو
آج جینا محال ہے اپنا
بت غنچہ لب پھر ہنسا چاہتا ہے

کا نام خن ہی نکالی تیشۂ فرہاد کے
کہہ گیا ہی کچھ فرشتہ کان مین
شاخ سنبل کی اگر آپکو منظور ہی سیر
ارے میان فیض کیا چلنے کہڑے ہو
فیض صاحب اگر وہ آج نہ آئے
خدا جانے کیا گل کھلا چاہتا ہے

کسی بت سے دل کچھ کہا چاہتا ہی
خدا جانے کیا کیا سنا چاہتا ہے

اشعار وغزلیات ورباعیات بهتر بهتر اند اما انچه یاد داشت بتحریر در آورد

رای بالا پرشاد ربط تخلص

بزرگان الیشان اہل ہند بودند وہستند واو خود وارد حیدرآباد گشته بدامادی راجه خوشحال چند بهادر فایز گردید ازبسکه شوق اشعار ریخته داشت برای ملاقات وادراک حالات شعراء هند به لکهنو رفته ملاقاتها نمود همه ها مسلم الثبوت داشتند وخوشنود شدند غزلهای طرحی در مشاعره شعراء لکهنو بکمال مضامین درست نو بنو خوانده محظوظ نمود مجموع خوشوقت شده وشیقه به مواهیر خودها نوشته دادند که رای موصوف درین ابتدای سن شباب فرد یکتای عصر خود است محتاج استاده نیست اشعارش مانند ابر مطیر گوهر بار وبندش مضامین بسا نازک ودلخراش وگلذار همیشه بهار

کہ نام دیوان خود را پیشگار داشتہ است

میر عباس علیخان احسان تخلص

ولد سہام جنگ نہایت خوش مزاج و خوش خوراک بوقت اتمام فصل انبہ فی دانہ بیک روپیہ خریدہ میخورد و در پتنگبازی زر بسیار خرچ مینمود و شوق مرغ و کبوتران از حد زیادہ داشت یک یک جفت کبوتر بیکصد روپیہ نزد منیر الملک بہادر و امین الملک بہادر و فرزندان الیشان میفروخت چون اعظم الامراء در پونا بود پچھے تر این صاحب تخلص ابیات چند نامناسب بقلم آوردہ خان مذکور در رد مضمونش ہجو بر آوردہ از جاگیر سرفراز گردید شعر

نہ کام اس چرخ دون پرور سے نکلے
نہ جبکا اب کوئی ہمسر سے نکلے
کرے کیا فوج نے اوسکو ندی تن
قسم ہی لالہ احمر سے نکلے
نہ سمجھا ناقباحت فہم اتنا
کہ آہ شعلہ زن ہر سر سے نکلے
یون نکلا کفر سے وہ اسم اعظم
چراغ خضر ہر اک گھر سے نکلے
مگر شاہنشہ قنبر سے نکلے
بڑا سپر ہی ارسطو جاہ دانا +
مگر جو خال خال ادہر سے نکلے
اوڑا دون یہان سے یون بمضمون صاحب
کہ جب وہ شیر نر ادہر سے نکلے
نکل آمادہ یون خورشید تابان
شرر جیون چیر کر پتھر سے نکلے
تیری تضمین پر تحسین احسان
فلاطون سا مدبر تھا سو بھولا
بڑی فطرت مین اسکندر سے نکلے
سو انکو جیت کر اب سرخرو ہو
خذف جیسے کسی گوہر سے نکلے
تو پھر کیا حال ہو وے دشمنو نکا
کہ مہ بدلیکے جیسے گھر سے نکلے
ریاست پھر نئے سر سے جو چمکی
محبت حیدر صفدر سے نکلے

در ہجو گوئی ید طولا داشت اکثر ہجویات او مشہور تر اند در سنہ یکہزار و دو صد و سی ہجری سفر ہستی بربست

مرزا عابد بیگ ظہور تخلص

آستین سے تیری باہر جو کلائی ہوتی
شمع فانوس سی باہر نکل آئی ہوتی

محمد صدیق قیس تخلص

ہمشیرہ زادہ شیر محمد خان ایمان تخلص شعر نازک و دلپسند بوضع خواجہ میر درد و میر تقی میر میگوید و مضامین دلچسپ نو بنو بجلوہ رنگا رنگ می آرد از نزد مہاراجہ بہادر دو روپیہ یومیہ و از نزد امیر کبیر دو روپیہ روز میبابد نہایت مرد خلیق خوش فکر در ۱۲۵۰ بہفتاد کم کیے بمرسد

بر مین جو وہ سیمبر نہین ہای
کس جا پہ وہ جلوہ گر نہین ہی
وہان تیغ پہ ہاتھ رکھا
ہوتا اوسکو اثر نہین ہے
اوڑ جائین ہم ایک پلمین اوس تک
کیون دل تجھے کچھ خبر نہین ہی
سودا زلفونکا تو ہی اگر قیس
سانپ ہین یارے سر ہانے نکلے
مژہ تر ہین دیکھیو اے برق
یہی اسلوب ہین زمانے کے
صدقہ ہاتونکے اس نشانے نکلے
ولہ کانکا ہلتا ہی ڈر یون اس بت مغرور کا
گود مین لیکر پری بیٹھی ہی بچہ حور کا
ولہ اسکے طرز نگہ مین راہ فنا آمادہ ہون

اپنی بہی ہمین خبر نہین ہے
ہستی سے عدم کو کوچ کرنا
یہان ڈہونڈا تو تن پہ سر نہین ہی
اے برق تجلی جہان سوز
پر کیا کرین کہ ہمکو پر نہین ہی
کہو یاد ہو گی مین تو نہ ای نادان
ہمکو تو یہ درد سر نہین ہی **ولہ**
حشر بہی ہو گیا نہ آئے تم
خار و خس اپنے آشیانے نکلے

قطعہ

چھد گیا دل ادہر اور ادہر کو جگر
جسطرح چہوڑی ہی گہور مین بچہ حور کا
ولہ یون نمایان زلف کے حلقہ سے خال یار ہی
کاغذ گل خوردہ ہون سیماب آتش دادہ ہون

بستے ہین اوسی سے کعبہ و دیر
اتنا تو بڑا سفر نہین ہے
نالی کر کر کے تھک گئے ہم
جی کا تو ہمین خطر نہین ہے
دنیا ہی ہی ایک سرای غفلت
سمجھا تہا کہ گہر ہی گہر نہین ہای
کانٹین کہدو کوئی شانے نکلے
پاؤن پوچھے تمہارے آنے نکلے
کبھو بڑھتے ہین اور کبھو گھٹتے
قیس کہتا تھا اپنی چھائی دیکھ
تیر دونو یہی ہین ٹھکانے نکلے
جام مے مین عکس ہی کیا اُس رخ پرنور کا
حلقہ پرکار مین جیون نقطہ پرکار ہے
صاحب دیوان است کہ

نہ فقط ہی تیر مژگان ہی کو خاصیت تیر	ہی خم گوشہ ابرو بھی اثر مین شمشیر
خلق کی سمت سے بھاگی ہی دل وحشت دوست	جادۂ شیر ہی آہو کی نظر مین شمشیر
یہ نہین ہی مہ نو قتل عزیزان کے لئے	چرخ دون پیشہ نے باندہی ہی کمر مین شمشیر

میر سجاد علیخان بہادر سجاد تخلص برادر حقیقی میر عباس علیخان بہادر کانی

دعوی کرے جو خال لب دلربا سے مشک	تا حشر منفعل رہے اپنی خطا سے مشک
آوے گر اوسکے کوچہ گیسو سے باغ مین	ٹپکے بجای دانہ شبنم گیا سے مشک
ہی جو مریض خال وخط یار اے مسیح	بہتر ہی اوسکے حق مین تمہاری دوا سے مشک

ولہ

فقط سرو چمن شکل سنان ہے مجکو	اژدہان تیر سے ہر نہروان ہے مجکو
گر ہوئی نو بہار عین خزان ہی مجسکو	نکہت تختہ گل موج دخان ہے مجکو
ساکن کوچہ جانان چمن سے کیا کام	باب جنت دہن شیر زیان ہے مجکو
ناصحا مغز خراتنی تو عبث کرتا ہے	پند سننے کی تیری تاب کہان ہی مجکو

برادر کلان الیشان در منصبداران سرکار بدو صد روپیہ ماہوار منسلک اند و برادر خرد را یکصد روپیہ ماہوار است

قمر الدین مست تخلص

در منصبداران سرکار بدو صد روپیہ ماہوار سرفراز بودند

ولہ

برہنہ پا ہی لیچل مجکو اوس دشت مغیلا نین	جہان ہر خار کو دعوی ہو نشتر کی نیابت کا
علاج دلکو آے تھی مسیحا سخت دعوی سے	یہان کیا ہو گیا وہ معجزہ حضرت سلامت کا

خاص تخلص

از فرزندان شاہ خاموش متصل دروازہ چادر گھاٹ اندرون شہر بلباس درویشانہ جبہ و دستار

بسیار مصاحب و مقرب و شاگرد مہاراجہ بہادر این مقطع از وست

افیون کے لشہ سے بہی واقف تہے ظہور		اب بہنگیون مین پینے لگے بستے بستے بہنگ

میر عباس علیخان بہادر کافی تخلص

از عالیخاندان وجاگیرداران بگین پلی از اقربای قریبہ شاہیار الملک بہادر بزرگانش کارہای نمایاں بظہور آوردہ مورد الطاف گردیدند و مشار الیہ مصاحب و مقرب مہاراجہ بہادر گردیدہ قصائد غرا و غزلہای عجیب و غریب طرحی وغیرہ بقلم آوردہ مشہور آفاق شدہ بسرفرازی خطاب خانی و بہادری از پیشگاہ حضور پرنور دام اقبالہ مشرف و مباہی است مستعد در فارسی و عربی و ہندی بجمیع معلومات علمی فرد یکتای عہد خود است باہمہ در مروت و آدمیت و محبت منتخب این چند اشعار از و است

لگا دی سوزش داغ جگر نی آگ سب تن مین		ہوا آخر یہ شعلہ برق سوزان اپنے خرمن مین
بہرا اس چشم مین کس شوخ کا تہا شوق نظارہ		کہ جیون سیماب تڑپا ہی پہرا ہر اشک دامن مین
جنون سے کیون نہو ربط قدیمی مجکو ای ناصح		کہ آغوش پری گہوارہ تہا میرا لڑکپن مین
الٰہی یاد مین کس بت کی ہون مین مضطرب خاطر		کہ ہی ناقوس کا نغمہ صدای دل طپیدن مین
نہین کچہہ پیچ و تاب مرگ مجنون طوق کو تہا		دل زنجیر بہی ہی رات دن سرگرم شیون مین
رگ مجنون سے وقت فصد یہ گرمی نکل آئی	ولہ	کہ نشتر ہو گیا آتش دیدہ تہا انگشت رگ زن مین
کیون نہو اوس چشم نازک کو گران بار نظر		کام جسپر نوک نشتر کا کرے تار نظر
اوس حیا پیشہ کا مفتون ہی دل نادان میرا		دیکہتا آئینہ کا ہے جسکو بہی عار نظر
شب جو نقشہ چشم مین اوس شعلہ رو کا پہر گیا	ولہ	اب تلک جیون سوی آتش دیدہ ہی تار نظر
نہین معلوم لگی کسکے جگر مین شمشیر		آج پہر لال ہی قاتل کے کمر مین شمشیر

جناب نجوان بہون کا ... [illegible]

۵ ... فقط

سرور دهر ناصر الدوله
تا قاف تا قاف در امان باشد
در زبان نوای سپهر رکاب
گرچه زلفین مهوشان باشد
رایت ملک گیر منصورت
ظفر و فتح همعنان باشد
ناوک رمح تو برون آرد
کر بکنجی ز تو نهان باشد
روز میدان ز سهم نیزه تو
سینه دشمنت نشان باشد
سرو دشمنت چه بیش و چه کم
از سموم ستم خزان باشد
دشمنانت همیشه خوار و ذلیل
تا جهان هست در جهان باشد
صعوه را در زمان معدلتش
که جهان را امن امان باشد
عدلت ار سایه در جهان فگند
مظهر رایت کیان باشد
دشمن جاه تو بسان شرر
گرچه آن سنگ ئی نشان باشد
به هزیمت کجا شود ایمن
رعشه بر قلب دشمنان باشد
ناوک تیز تو بروز مصاف
هرچه در صفحه جهان باشد
گلشن عمر تو ز باد خزان
دوستان تو شادمان باشد
رایت عدلش ار بلند شود
چنگل باز آشیان باشد
جمع شد عالم از پریشانی
گرگ بر میش چون شبان باشد
علم نصرت ترا دایم
در دل سنگ گر نهان باشد
گر عدو از تو رو بگرداند
غالبا فکر رایگان باشد
هر خدنگ تو کز کمان خیزد
بر دل دشمنان روان باشد
گلشن عمر شان بفصل شباب
تا جهان هست در امان باشد
ذکر نام تو در جهان باد
تا جهان جهانبان باشد

آفاق تخلص و شهرت تخلص

هر دو برادر از هندوار د حیدرآباد شده نزد شمس الامرا بهادر امیر کبیر بدرماهه دو صد و دو صد روپیه ملازم بوده مدتی بسر برده و ودیعت حیات نمودند چنانچه غزل قایم دهلوی استاد خود را تضمین نموده

غزل

شمامشایخانہ بودہ خوش طبیعت **ولہ** گلاب سے تازہ گال اوسکے کلی نازک دہن گلابی ٭ تمام قد
نونہال رنگین قبا سراپا چمن گلابی **طہ تخلص برادر خرد خاص** کہ نہایت آوارہ مزاج و پوچ گو
ہموارہ در ہنگخانہ بودہ اشعار سگیفت ومیخواند بہر امیر سرکار ملاقات کردہ دو شعر در مدح بدیہہ میگفت
ومیخواند اگر چیزی داد بہتر وگرنہ ہمونوقت دو شعر در ہجو میخواند کہ مشہور میگردید لہذا امیران سرکار
دست بدست میدادند در جواب شعر برادر خود بدیہہ گفت اگرچہ پوچ است اما در تذکرہ شعرا مضایقہ
ندارد **ولہ** کہ یہی چند لئے پان کہا کر فقط نہ اپنا دہن گلابی ٭ از ازاوتارے پہ دیکھ لینا
سیاہ ہین لیکن بدن گلابی ٭ راجہ چندولعل مہاراجہ بہادر دو روپیہ یومیہ میدادند وقتیکہ
بعد تغیری رسل صاحب فرنگی وکیل المخاطب ثابت جنگ آمد مسٹکلف صاحب وکیل نوکر دید و فیمابین
مہاراجہ بہادر و مسٹکلف صاحب سوء مزاجی ماندہ مہاراجہ بہادر از صدر کلکتہ چنان بند وبست
نمودند کہ مسٹکلف صاحب خود بخود استعفاء خدمت وکالت دادہ ارادہ شاہجہان آباد کردند
آن ہنگام شب طہ نزد مہاراجہ بہادر آمدہ سردربار شعر نامربوط خواند مہاراجہ بہادر غصہ کردہ
پرسیدند کہ اے چپٹ کلف صاحب چہ چیز است گفت نام شما بہادر موصوف خندہ کردہ شصت روپیہ
دہانیدند آخر قضا مہلت نداد در حظیرہ بزرگان خود مدفون گشت ٭

مرزا محمد نصیر بیگخان سرفراز جہان جنگ بہادر ولد علی بیگخان بہادر مرحوم

کہ ذکرش سابق گذشتہ وذہن اہل تنجیم نیز خواہد آمد در مدح شاہ دکن گفتہ گذرانید

آنکہ مداح انس وجان باشد	شاہ شاہان خدایگان باشد	شاہ خاقان نشان کہ بردراد
قیصر روم پاسبان باشد	حکم رانی گر نماید حکم	حکم او بر فلک روان باشد

ولہ مرہم زنگار بر زخم جگر در کار نیست ✤ سبزہ رخسار کم از مرہم زنگار نیست ✤ ہر دو طرحی مطلع اند

میر ذوالفقار علیخان صفا تخلص

از نجبای ہند از لکھنو چندی در بنگالہ و از انجا در چینا پٹن لعزت و حرمت تمام اوقات عزیز خویش بسر بردہ در عہد دیوانی میر ابو القاسم میر عالم مدار المہام سرکار وارد بلدہ حیدر آباد گردیدہ پس از آن تادم واپسین جلیس و مصاحب و متقرب راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر ماندہ عجب انسان باکمال بامزہ کہ صحبت او باغ و بہار بودہ شاگرد بلاواسطہ میر تقی میر لکھنوی کہ استاد روزگار بود طرز اشعار خان مذکور از روبہ شعرای حریفانہ و ظریفانہ بودہ پانصد روپیہ ماہوار مییافت پہلوان سخن بود خوش طبیعت میر فکر لطیفہ گو در قصائد و مثنوی فرد فرید روزگار چنانچہ مثنوی چہو منتر و دیگر مثنویات او مشہور آفاق اند و غزل و رباعی ہم خوب میگفت این مطلع از وست ۵

ترائی ہم اوس شوخ و شنگول سے ✤ صفا لاکہ توبہ بڑے بول سے

صاحب دیوان فارسی و ہندی استاد وقت بود تا حال ازہیچ ولایت مانند او جامع علوم و کمالات دیگر بر نہ آمدہ

ذکر صاحب کمالان علم ہیئت و ہندسہ و نجوم و رمل صفدر علیخان بہادر

ساکن مچھلی بندر پدر بزرگوار الشان راحق سبحانہ تعالی سوداگر عظیم الشان گردانیدہ کہ در عہد حضرت غفرانمآب در شادی خود ضیافت حضور پر نور در بلدہ حیدر آباد نمودہ و خانہ خود رشک بخش کاشانہ خویش ساخت و بروز شب گشت بوقت شب تیاری روشنی بالای چار منار کردہ چنان روشن کنانید کہ تمام شہر منور گشت و قتیکہ انتقال نمودند و پسر داشت یکی خان مذکور و دیگرے دیوانہ مادرزاد کہ از خود خبر نداشت خان معزخود از زبان خویش نقل میکرد کہ

کہئے جو ہو مثل گل چاک جگر جائے — اور برنگ صبا جلد گذر جائے
سب سے ہی بہتر یہی ایکی اگر جائے — گلشن الفت سے دل لے یہ ثمر جائے
داغ بدل جائے دست لسبر جائے

کیا کہون تجھسے دلا طرفہ ہی ایک ماجرا — نکہت گل کا گیا آگے نکل قافلا
پہلے تو [illegible] گل کہلا — [illegible] کرکے ہین پیشوا کہی [illegible] ہی باد صبا
مین کوئی دم مین چلی آپ ٹھہر جائیے

کیا کہون کیا بات ہی ایک طلسمات ہے — مرگ کی شب بات ہی ظلم سے ظلمات ہی
ہجر کی یہ رات ہی غم سے ملاقات ہی — دل ہی نہین ساتھ ہی عالم برسات ہی
ہاتھ سے بیزرے کہ ہر دیدۂ تر جائیے

دو بند ازین خمسہ فراموش شد لہذا بر ہمین سہ بند اکتفا نمود

راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر شادان تخلص

صاحب دیوان اند و لہ بہتر سے مجھے کام نہین مثل برہمن + تو سمجھے نہ سمجھے ہین گرفتار ہون تیرا
شادان تو اسی سوچ مین رہتا ہی شب و روز + تو ہیرا صنم ہی مین پرستار ہون تیرا + اشعار
خوب خوب اند اما اینچہ یاد داشت نقلم آوردست نمونہ از خروار

عاصی مؤلف اوراق نیز گاہ گاہی شعر میگوید از بند ہا ست

اوسے کیونکہ خوش آوے بار گریبان — جسے بار شکل ہو تار گریبان
زبس ہمنے چہاتی ہی یہ کہائی ہین گل — قیامت ہوئی ہے بہار گریبان

و در جملہ علوم ریاضی فرد فرید یکتای عہد بودہ یک جلد در احوال اشکال رمل و دیگر در احوال انقطا
رمل با منسوبات ہر ہر خانہ تصنیف بہادر معز الیہ مشتہر است روزی برای سیر و تماشای صحرا مع مستورات
خانہ خود و دیگر اقربای خویش وغیرہ در درگاہ برہنہ صاحب شب فرود آمدند صبح برای زیارت
درگاہ بند و بست کنانیدہ مستورات رفتہ باز بمکان فرودگاہ آمدہ نشستند طفلے بود پنجسالہ کہ
دایہ اش او را در صحن روبروی کمان کلان محاذی حوض دو چہار ساعت یعنی گھڑی در شغل و بازی
مشغول ساختہ بازہ بجای او برد در آنجا دید کہ انگشتری الماس کہ در دست طفل ہمیشہ میبود در انگشت
طفل نیست دایہ حیران و پریشان بسیار تلاش نمود پیدا نشد ناچار نزد خان معز آمدہ اطلاع کرد
و فریاد بر آورد کہ در سیر و تماشای شما مال دو صد روپیہ نقصان شد و من غریب از کجا پیدا کردہ
خواہم داد خان موصوف پرسید امروز تو این طفل را تا کجا بردہ بودی راست بگو کہ مال تو بدست
تو خواہد آمد و اگر خلاف خواہی گفت بدست تو نخواہد آمد او عرض کرد کہ امروز سوای این صحن کمان
کہ روبرو است تا حوض طفل من بازی کردہ دیگر در ہیچ جا نرفتہ است پس خان معز عاصی را فرمود
کہ یک میخ آہنی در وسط این صحن بمرکز قرار دادہ نصب نمایند و از رشتہ دایرہ برابر نقش کنند
و دوازدہ خانہ طرح دہند و در ہر یک خانہ نام ہر ہر برج از دوازدہ
بروج فلکی نویسند و قرعہ زدہ بعد تامل و تفکر فرمودند کہ انگشتری در برج میزان است خاک آنجا
بر گردانیدہ خوب ببینید و تفحص نمایند چون نیک ملاحظہ کردند انگشتری از زیر خاک بر آمد تمامی مردم
ہمراہی را و سکان درگاہ را حیرت تمام دست داد و معتقد شدند سوای این دیگر نقلہای عجیب و
حکایتہای غریب از آن منبع کمالات صوری و معنوی بنظر عاصی و مردمان دیگر در آمدہ اند
کہ ذکر آن طول کلام است بروز چہارشنبہ و پنجشنبہ و جمعہ از محل سرای خویش در دیوانخانہ خود بر آمدہ
ملاقات با اعزہ مینمودند دیگر چہار روز در مکان خویش میماندند عاصی مؤلف این تاریخ را در عہد تربیت پروردہ

که بعد انتقال والد خود چون حجره خزانه را کشادم دیدم که پنج لک روپیه نقد خریطه بالای خریطه دارد
در خود اندیشیدم و بدل گفتم که ای صفدر علی این دولت خداداد بی مشقت را در سوداگری وا ایز
مال پارچه وغیره دو لک روپیه را در خرید و فروخت و معامله داد و ستد قرض دوام خرج خواهی کرد
بیش ازین نیست که نام تو در همون سوداگران مشهور خواهد گشت واگر این را در تحصیل علوم صرف
نمائی دولتی بدست تو خواهد آمد که آنرا از سوختن و غرق شدن و دزد بردن اندیشه هرگز نخواهد بود
پس از آن روز متوجه درس و تدریس شدم و دو صد روپیه ماهوار مولوی مستعد سفر کرده نوکر
داشتم بفضل الهی اگرچه زر مذکور بخرج بسیار حوایج دیگر دنیوی هم در آمد اما آنقدر استعداد هم رسانیدم
که پنجاه کتب بزبان عربی و فارسی در همه علوم تصنیف عاصی است که از آن خلقت خدا مستفیض
میشود و بعد از آن چون شوق علم موسیقی شد قوال فرد کامل را نیز نوکر داشته با مرتبه حاصل نمودم که بمراد
رسیدم القصه خان مذکور از مچهلی بندر دار حیدرآباد گشته نزد ارسطوجاه مصاحب وقت شدند
که همه وقت حاضر میبودند در آن ایام شوق علم تصوف و فقیری یعنی پیدا کردن مرشد کامل بدرجه
شده در دائره میر مومن صاحب علیم الله شاه نامی درویش صاحب کمال وحال را که عالم فاضل
متبحر و متشرع بودند روز مخفی در قبر کهنه میگشتند و شب از نماز مغرب بیرون بر آمده بالای قبر مینشستند
پیدا کرده مرید ایشان شدند و مدتی در خدمت ایشان تمام تمام شب نشسته فوائد علوم عقلی و نقلی
و علم حقیقت و معرفت حاصل نمودند بعد رحلت آنحضرت ترک لباس و نفس الامر کرده در خانه خود میماندند
هرگاه از حضور حضرت مغفرت منزل برای ادراک علم هیئت و هندسه که بسیار بآنجناب شوق کامل بود
یاد فرمائی میشد نظر بر معمول دربار شاهان لباس دربار پوشیده میرفتند چون بخانه خود می آمدند
همون لباس فقیرانه خود میپوشیدند بزرگی بود در جمیع علوم عربی و فارسی پنجاه کتب بزبان
فصیح ایشان بالای حاشیه های علماء سلف موجود و مشهور و معروف تر اند و در علم نجوم و رمل و هیئت و هندسه

در علم شریف ہیئت و نجوم و رمل آنچنان ادراک کلی و جزئی بہم رسانیده که فرد کامل عهد خود است
احدی باو نمیرسد چه منجمان هنود و چه مسلمانان همه محکوم حکم او هستند و نیز قصاید غرا در مدحت
حضور پرنور بآن مضامین دلچسپ بدرستی الفاظ نازک بندی خیالات و انداز قوافی و ردیف
بجلوه تحریر درآورد که اساتذه روزگار زبان به تحسین کشادند الغرض میرزا مسطور درین عهد
حضور پرنور دام اقباله بصد الطاف خداوند نعمت است هموار مشغول استخراج فوائد رمل و نجوم
و احکام آن آدم نیکذات بافیض در جمیع امور خدای کریم را فراموش نه میکند و حالات خانه زکور
در زمره امرا و شعرا نیز سابقاً حسن ترقیم یافته معه کیفیت پرسیدن حال حضور پرنور آدام الله اقباله
وبرابر حکم بظهور آمدن را بیان کرده ام

محمد شمس الدین خان مشهور به نجوم

ساکن سیرنگ پٹن بزرگان ایشان حکامان قلعه موگلی از وقت شاهان تیموریه بوده اوقات
عزیز خود را بکمال عزت بسر بردند خان معزز در عهد ٹیپو سلطان بکار فتح کچهری و داروغگی فیلخانه
و هر کاره ها معمور بوده کارهای عمده بعرصه شهود آورده هموار مورد الطاف میبودند و بعد
استیصال دولت ٹیپو سلطان مذکور وارد حیدرآباد گردیده با منصوب حسین یاور جنگ عرضبیگی
میر عالم مدار المهام سرکار در رساله سیر الملک بهادر بدماهه پنجاه روپیه نوکر گشت از آنجا نزد مهاراجه
بهادر و راجه چندو لعل احکام های معاینه بقواعد نجوم و رمل چنانچه باید و شاید بظهور آورد نذکه
بهادر موصوف مشتاق کمالات ایشان شده فرمود که شما بوقت استراحت سه پهر روز در تنهائی
حاضر بوده باشند که مخفی از شما احکامها پرسیده خواهد شد و در وقت تفکر مزاج مهاراجه بهادر
خان معزز احکامهای دست بسته که سر دست بظهور آیند میگذرانید ند که همون صور صورت پذیر میگردید

در علم هیئت شرح چغمنی و در هندسه در ریل و منطق رسالهای تصنیف خود و در علم طب سدیدی و قانونچه
و نسخ دیگر درس داده سرفراز نمودند و یک کره فلکی برنجی نیز مرحمت کردند از سرکار عالی دو صد روپیه
ماهوار بود و همواره باریاب حضور حضرت مغفرت منزل میگردیدند و از سرکار کمپنی انگریز یکصد روپیه
ماهوار بنام مردم خانه ایشان که همشیره مبارک الدوله محلے بندری در ازدواج خان معز بود ماه
بماه میرسید الغرض در همه دانی مانند صفدر علیخان بهادر موصوف بنظر نه آمد دریکماه یک کلام شریف
خوشخط الطرز احمد نیز برپیوستند و نذر الله میدادند و باماکن متقدسه نیز فرستاده بودند
در سنه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری بعالم باقی خرامید اولاد نداشت

مرزا محمد نصیر بیگخان سرفراز جهان جنگ بهادر

خلف الصدق علی بیگخان است که در عهد دیوانی میر ابوالقاسم میر عالم و سیر آرای حضرت مغفرت
منزل ملک التجار بلده حیدر آباد بوده مشهور آفاق گردید و نام نیک بر صفحه روزگار گذاشت
و با دو صد نفر رساله سواران مغلیه ایران معه جاگیر ذات و سواران مذکور همواره باریاب حضور پر نور
میبود و اجرای مورات اخراجات دیوانی از کوٹهی خان معز میگردید و خان مذکور نیز از دیگر صاحب
مقدوران ایران دیار بنهایت ذیمقدور بوده بقید آب و دانه وارد دکن گشت و نام نامے خود
بر صفحه روزگار برگذاشت و بعد میر عالم ودیعت حیات نمود از محدثات خان مذکور یکی باغ دلچسپ
متصل دروازه پل قدیم که الحال بخریدی در آمده مسکن و مقام رشید الملک بهادر منشی حضور پر نور
است که بنیاد نهاد و عمارات دیگر عمده نیز احداث نموده اند و در محله حسینی علم عمارت کوٹهی که اخلاف
مرحوم مقیم اند معهذا مرزا نصیر بیگخان مذکور بعد رحلت پدر خود از پیشگاه خلافت و حسب عقل
رسای خویش معمور کارخانه رساله وغیره خود گردیده باستحصال علوم عربی و فارسی کما ینبغی همت گماشته

که هر سال تقویم نو در حضور پر نور میگذرانید در علم نجوم و حساب تا به ایران دیار همسر ایشان نبود تقویم ایشان در ملک ایران و توران و دیگر ولایات هندوستان مردم بارزوی تمام مغلیه ها وغیره گرفته میفرستادند و فوائد کلی برمیداشتند عمر ایشان تا قریب هشتاد سال رسیده بود و احکامهای ایشان مشهور آفاق اند حکیم شفائی خان و دیگر اعزه صاحب علم و فضل شاگرد ایشان بودند در حضور پر نور بر وقت دریافت چیزی حکم بنام ایشان بر می آمد در سنه یکهزار و دو صد و سی هجری بعالم قدس خرامید شاگردان ایشان هر سال برطبق معمول تقویم نو استخراج نموده در ایام نوروز در حضور میگذرانند و بدرماهه معقول معمور کار اند

مدار خان نجومی

ساکن مغلپوره حیدرآباد و ولد کریم خان عرف غنظیخان ابن گوهر خان بن دلیر خان که او در عهد حضرت مغفرت مآب همراه رکاب سعادت از دهلی بحیدرآباد آمده در سپهگری مشهور وقت خود بود و بخطاب معاش سرفراز اما مشارالیه درین ایام در علم نجوم و رمل و تسخیر جنات فرد کامل است چنانچه در خانه مدینه صاحب بر دختر ایشان آسیب جن بوده هر کس که می آمد و چیزی میخواند گرفتار آفت و بلای جن میگردید آخر الامر نوبت بخان مذکور رسید در طرفة العین جن را در گرفته لسوخت که دیگر تمام عمر دختر مذکوره بلا اندیشه زندگانی نمود در بیرون دروازه دل پوره حیدرآباد میماند و بکار خلق الله مصروف عملهای او بتیر بهدف اند نزد امیر کبیر و فرزندان راجه بالکشن در نجوم و رمل حکم مشارالیه بسیار موثر است

بهوانی شنکر

مشهور به بوچنا پنڈت نجومی ساکن یاقوت پوره حیدرآباد از کاملان علم نجوم بود چنانچه روزی حکم کرد که جوانان سرکار مرالبلت جاد و گرفته هجده روز بغیر آب و طعام بریک عدد قفل خواهند داشت

تا اینکہ بدرماہہ پانصدروپیہ نقد و جاگیر سیر حاصل ہفت ہزار روپیہ سوای مواجب فرزندان و برادران واقربا سرفراز شدند و بہ نہایت استعداد رسیدند روزی در مجلس مہاراجہ بہادر بوقت سہ پہر روز کہ ہمہ اہل دربار حاضر بودند خان معزز بہ مہاراجہ بہادر عرض کردکہ ہمین وقت حادثہ عرض خواہد شد کہ مزاج مہاراج مرہون تفکر خواہد گشت انجام بخیر خواہد گشت درہمین گفتگو و تشویش بودند کہ دفعتاً فیلبانان عرض کردند کہ فیل خاصہ موسوم بہ گیندا از سرمستی دیوار خانہ شخصی بر انداختہ بالای دروازہ اتش ہنگامہ آراست و اہلخانہ ہمہ ہا مستورات در حجرہ ٔ جان در دست پنہان گشتہ اند شاید از ہیبت فیل جان دہند مہاراجہ بہادر نہایت مضطرب الحال شدہ تقید بلیغ نمودند کہ تمامی اہل کارخانہا برسرش رفتہ فیل را در گیرند نشود کہ احدی را اذیت رسد سرفراز خواہم کرد بعد یک دو گھڑی عرض شد کہ فیل مذکور را گرفتہ بہ مکانش بستند و ہمہ ہا بسلامت اند شمس الدین خان سلام شکریہ تفریح مزاج بجا آورد مہاراجہ بہادر نہایت خوشوقت شدہ زوج دستبند قیمتی عنایت فرمود سوای این بسیار احکامات خان معزز مشہور و معروف اند معہذا در علم قیافہ و سامندریک و علم کشتی و شمشیر بازی یعنے دوانک و یک آنک و پٹا بازی و بانک فرد فرید روزگار بود عاصی مدتی حاضر خدمت ماندہ دو سالہ علم نجوم و رمل برائے استفادہ نمودہ قادر بر برآوردن احکام گشت در سنہ یکہزار و دو صد و چند یکے رحلت نمودند از فرزندان خان موصوف ہمین پور محمد قمر الدین خان بہادر قطب یار جنگ کہ ذکر الشان گذشت دومی محمد نجم الدین خان بہادر مانند نجم ثاقب بجاگیر و منصب سرفراز و حاضر دربار و دو فرزند حرد ہمہ بصفات خاندانی موصوف اند + + + +

میر بہادر حسین خان بہادر

از جملہ مغتنمات روزگار و منصبداران سرکار بدو صد روپیہ ماہوار سرفراز بود صاحب تقویم

کہ

نواب رفیع الملک بہادر حاکم بندر مبارک سورت داماد حضرت مغفرت منزل را دوازده سال فقط مفردات خط النستعلیق تعلیم داد که اگر هزار حرف مفرد مینوشت در هیچ حرف فرقی بنظر نمی آمد یعنی صورت همه حروف یکسان میبود قطعه های خان مذکور جابجا بسیار اند معهذا در جمیع خطوط ید طولا داشت تا اینکه خط کوفی هم بخوبی مینوشت حروف نستعلیق وغیره با تعلیم مقراض در دست گرفته روبروی همه ها آنچنان می برید که در هیچ حرف تعلیم فرو گذاشت نه میگردید و تخته کاغذ سفید را از ناخن چنان برمی آورد که بغیر سوراخ دو تخته برابر میگردد یعنی از یک تخته کاغذ تخته دیگر برمی آورد و نیز از ناخن بالای کاغذ سفید حروف خوشخط مینوشت که مانند حروف منبت نقش میگردید العرض کما لها داشت که دیگر تا حال بنظر نه آمد در سنه یکهزار و دو صد و سی هجری رحلت نمود پسرش محمد شمس الدین خان باز درین ایام غنیمت است

تجمل رقم خان

برادر نادر قلم خان مذکور نام اصلی اش محمد کاظم است النستعلیق خوب مینولیسد اُستاد راجه نانک بخش راجه بهادر دو روپیه یومیه از نزد مهاراجه بهادر می یابد در عاشورخانه خود علم حضرت سکینه در محله کمان الچی بیگ هر سال تا فاتحه دهم امام علیه السلام یعنے تا بست روز از غره محرم استاد کرده بروز برداشتن علم دنگل مرثیه خوانی کنانیده علم ها برداشته در راسته آورده تعزیه کنان باز بخانه برده فاتحه داده علمها داخل صندوق نموده میدارد تا حال بدستور معهود بهر صورت خدمت مینماید ذکر دیگر خوشنویسان قدیم مثلاً

غلام محی الدین خان بهادر

خلف الصدق غلام نبی خان بهادر که خدمت کارپردازی میر عالم از قدیم بدست خان معز بود

بعد دریافت حال بکیناهی خود بخود خواهند گذاشت و بخلعت سرفراز خواهیم شد و قید روز و تاریخ
و ماه هم کرده بود آخر چنین شد و مهاراجه بهادر خلعت داده به آرزو رداته نمودند تقویم درین زمان
درخانه اش نیز هر سال تیار میشود در سنه یکهزار و دوصد وسی و پنج هجری قضا نمود شاگردان
او بکار تقویم معمور اند در بلده خانه بخانه خرید میکنند یک روپیه چهار آنه قیمت تقویم اوست سوای این
بسیار اهل تنجیم در سرکار اند از طول کلام بر همین چند کس سرآمد این علم اکتفا نمود

ذکر خوشنویسان سرکار جواهر رقم خان

استاد مرشدزاده های آفاق عالیجاه بهادر و حضرت مغفرت منزل سکندر جاه بهادر و فریدون جاه
بهادر و جهاندار جاه بهادر بود خط نستعلیق و نسخ خوب مینوشت و بخوبیها موصوف بزرگ منش بسیار
کوتاه قامت بکمال اخلاق معمور در گذشت بسن هشتاد سالگی قریب دوصد کس شاگردان ایشان بودند

نادر قلم خان

نام اصلی اش محمد باقر است شاگرد محمد دلبر صاحب خلف محمد علی صاحب عالمگیری که مثل او نستعلیق
نویس تا حال پیدا نه شد اما پسر و خلف الصدق ایشان محمد دلبر صاحب موصوف که یک یک حرف
مفرد و مشق را بیک یک روپیه خلقت خدا خرید میکردند و سعادت خود میدانستند بروز پنجشنبه بست و پنج
حرف مفرد نوشته یک یک حرف خیرات میکرد خلقت بسیار برای خریدی آن بیرون دروازه
می نشست همون وقت روپیه داده بستد تمام میگرفت اما محمد باقر در خدمت محمد دلبر صاحب
خدمتها کرده بآن درجه رسید که نستعلیق را به هفتاد و پنج طرز مینوشت در سرکار دولتمدار حضرت
غفران مآب بمدد ماهه دوصد روپیه سرفراز شده برای تعلیم مرشدزاده سلیمانجاه بهادر متعین گردید
اعظم الامرا ارسطو جاه بسیار قدردانی مینمود استادان ولایت ایران اکثر تعلیم از خان مذکور میگرفتند

ونیازمندی الله تقدس و تعالی خداوند نعمت مار الفرط عنایت خود عمر خضری و حشمت سلیمانی نصیب فرماید آمین رب العالمین الغرض در ینولا که سنه یکهزار و دوصد و پنجاه هشت هجریست ذات بابرکات خان معزموجب حسنات است رقیق القلب سراپا متوجه بعالم عقبی الجمیع صفات بزرگانه موصوف

مرزا طاهر ولایتی

از ولایت ایران در حیدرآباد بعهد حضرت مغفرت منزل آمده نزد راجه چندولعل مهاراجه بهادر بدرماهه دوصد روپیه ملازم گردید خط النسخ بطرز مرزا احمد تبریز بآن خوبی تعلیم مینوشت که حاصی نوشت این طرز مذکور بدست احدی ندید چنانچه جابجا قطعه هالیش موجود اند مدتے درینجا بوده مبلغ بست و پنج هزار روپیه جمع کرده بولایت خویش رفت

حسن علیخان بهادر

از اهل هند بود در زمرهٔ منصبداران سرکار بدرماهه دوصد و پنجاه روپیه ملازم مرد نهایت معقول عابد زاهد در عهد حضور پرنور بقلعداری قلعه اوسه نیز سرفراز گردید هر چند هفت قلم مینوشت اما در خط نستعلیق فرد یکتای عصر خود بوده چون پسر بزرگ او در سواری مهاراجه بهادر ناحق از دست سواران محمد صاحب میان در عین جوانی کشته شد خان معزا جهان در چشم تاریک گردیده در خانه بلباس درویشانه میبود و خود را از لذت دنیا در کشیده بسفر آخرت مستعد نشست تا اینکه سفر عقبی برگزیده در دائره میر مومن صاحب علیه الرحمه مدفون گردید در خوشنویسان متاخرین هیچکس بخان مذکور نمیرسید

ذکر کاتبان سرکار

کاتبان سرکار قریب پنجاه کس در کتابخانه سرکار شبانه روز حاضر بوده هرگاه برای نقل کتاب هر جلد که حکم شود بزودی تمام نقل کرده بلاحظه اقدس می آورند هر چند در کتابخانه سرکار هزارها جلد موجود اند

و در سفر و حضر گاهی جدا نگردیده و در منصبداران سرکار ملازم رکاب سعادت بوده اما غلام محی الدین خان
مذکور از ابتدای شباب چون رشادت طبع داشت متوجه کمالات علمی گردیده بهرهٔ کامل بهم رسانید
چنانچه مدتی تعلیم خطوط نستعلیق و نسخ و شفیعه و شکسته و رقاع و ثلث وغیره هفت قلم به محنت کامله
نزد اکبریار جنگ بهادر محمد قمرالدین خان که نستعلیق بکمال شیرینی حروف مینوشت گرفته
یکتای روزگار گردید و معهذا او به نولا چند اوراق کلام شریف که طول هر صفحه از سه وجب کم
نیست و عرض هم از دو و نیم وجب کم نباشد بخط نسخ جلی مطلا و منقش و منبت آنچنان بتحریر آورده
که از وقت نزول قرآن شریف تا الآن هیچکس باین باغ و بهاری ننوشته همه محققین قائل اینمعنی
اند خلاصه اینکه بسیار کلام الله بنظر حقیر هم در آمده اند که همه حروف از طلاء احمر خالص نوشته است
اما اینکار کار شگرف دیگر است که هر صفحه رشک گلزار ارم و هر حرف نور بخش دیده محترم مردم
توان گفت محض برای نذر روضه مقدسه منوره فردوس برین اعنی روضه جناب قدس سید المرسلین
و خاتم النبیین علیه و علی اولاده الکرام و اصحاب العظام صلوات بی پایان و درود شایان باد بتحریر
در آورد از آنجا که معاش خان معزّ آن وسعت نیست و هر صفحه اش سوای مزد تحریر خان مذکور
یازده یازده روپیه بی نقش و نگار و تیاری کار بصرف میرسد لهذا یازده ورق بمقدور خویش
زیاده تر جرات نموده برای جلوه نمائی دیگران که قایل این صناعت و بداعت نبودند از پرده
خیال بعالم شهود در آورده بنظارهٔ ناظران اولو الابصار جلوه آرا نمود و تعالی شانه که
مسبب الاسباب است سببی گرداند که بزیارت و ملاحظه بندگان عالی مدظله العالی هم در آید و حکم شود
که همه تیاری آن بموجب برآورد هر صفحه بخرچ سی هزار روپیه که در پیشگاه نظر آنجناب هیچ قدر و
منزلت و مالیت ندارد لکها روپیه در انعام و بخشش بمصرف میرسند تیار نمایند تا از صدق
اعتقاد نذر حضور بدرگاه عرش اشتباه نبوی مشرف و پذیرا گردد و در جلدوی این صداقت

ونیز بر قبور حضرت مغفرت منزل و دیگر مرشد زادہ ہا وغیرہ و در بلدہ نیز از دو ہزار کس کم نخواہند بود تا اینہا سر آمد وقت خویش بودند

ذکر سرداران قوم افغانان سنت و جماعت + دایم خان بہادر وحسن خان بہادر مندوزئی

ہر دو برادر از وقت مدار المہامی اعظم الامرا ارسطوجاہ و میر عالم بسر فرازی سواران بکمال آبرو و عزت اوقات خود بسر بردند و در پیشگاہ حضرت مغفرت منزل مورد الطاف شاہانہ و مصدر عنایات خسروانہ بودہ کارہای نمایان بظہور آوردند و در قوم خود ملک اند یعنی پیوستہ از سلاطینان عہد مراتبہا دارند و در مختاری راجہ چندولعل مہاراجہ بہادر بمراتب معمور کاروبار جمعیت بودہ انچنانکہ داد مردی و مردانگی بظہور آوردہ اند در بارہ شہادت مولوی حافظ عبد الکریم با افغانان عہدے و در مسجد جلوخانہ میر عالم ہمہ در ذکر احوال سلطنت آرائی حضرت مغفرت منزل مفصل بقلم آمدہ یعنی در راہ خدا و شریعت محمد مصطفے صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم برادر بزرگ دایم خان بہادر بعد کشتن عنایتخان پرورزئی را و دیگر افغانان را جان عزیز خویش نثار نمودہ بدرجہ شہادت فایز گردید کہ تا نام جہان بر زبان ہر لسان مشہور آفاق است وحسن خان بہادر بعد کشتن مخالفان بسیار زخمہای کاری برداشتہ میدان جنگ را رشک باغ ارم گردانید و بفضل الٰہی تا حال حاضر دربار جہاندار بمرتبہ بلند فائض است در پیشگاہ حضور پر نور مبذول الطاف و عنایات و با مہاراجہ بہادر موافقت کلی باضافہ جمعیت و تعلقہ ہا معمور الغرض بہادر معز در عبادت الٰہی و فیض رسانی ارباب استحقاق و در جان نثاری و فدویت سرکار یگانہ عصر خود است آدمیت و مروت از حد زیادہ نزد داشتہ با برادران و فرزندان و رفیقان در فدویت حضور حاضر دربار دولت مدار است ٭٭

امابرین ہم تحریر جاری بودہ معمور کار اند سرآمد اینہا میر قاسم علی کہ بیش قرار در ماہہ داشت و جامع
خوشنویسی بودہ لیکن خواجہ ولی اللہ در مقربان سرکار برسر اینہا تعلقدار صاحب خدمت بود در علم عربی
و فارسی فرد کامل ذی اخلاق اوقات معمور ہموارہ در پیشگاہ خلافت حضرت مغفرت بار یاب
اگرچہ ماہوار فرد اً فرداً سی روپیہ است امامیر قاسم علی از چہل روپیہ کم نبودند و خواجہ ولی اللہ
دو روپیہ روز شصت روپیہ ماہوار میبافت چون قضا نمود خلفش خواجہ محب اللہ بکار و خدمت
پدری و در ماہہ معمولی در منصبداران سرکار است نہایت ذی خلق و آدمیت و سعادتمند ہموارہ
حاضر دربار جہاندار است

ذکر حافظان کامل القرارت استادان روزگار ملازمان سرکار دولتمدار اول بہادر عہد حضرت غفرانمآب حافظ ہمدان

در جامع مسجد بلدہ حیدرآباد بآواز خوش تراویح و اکثر نماز مغرب و عشا نیز میخواند کہ خلقت خدا
گریہ مینمود خوش وضع خوشپوش لباس عمدہ ہموارہ مصاحب و مقرب مرشد زادہ عالیجاہ بہادر بود
در سنہ یکہزار و دو صد و سی ہجری کہ رخت ہستی بربستہ سرراہ در درگاہ برہنہ صاحب نزدیک قبر والد
عاصی کہ باہم اتحاد دلی و صحبت شبانہ روز داشتند مدفون گردید در سنہ یکہزار و دو صد و دوازدہ
ہجری ہموارہ بمکان عاصی آمدہ امامت نماز مغرب و عشا میکرد فرد کامل بود

حافظ عثمان کور

از جملہ مشہوران بلدہ بنہایت خوش صدای قرآن شریف میخواند کہ اہل مجلس ہمہ مشتاق بودند
در ہمون ایام قضا نمود **حافظ مخفی** بسیار مرد معقول بود و خوب میخواند در بیت اللہ
شریف قضا نمود سوای اینہا حفاظ بسیار بالای قبر شریف حضرت غفرانمآب علیہ الرحمہ بودند و ہستند

قریب دروازہ زنانہ کارد ولایتی بالای رخسارہ بہادر مذکور چنان بزور و قوت زد کہ تا فک اسفل تغیش درآمد و قبضہ او شکستہ بدست او برآمد با وجود رسیدن ہم چو زخم کاری و در آویختن تیغ کارد اندرون رخسارہ و دندان آن بہادر تیغے کہ بدست خویش داشت بیک ضربش دو حصہ اش نمود کہ فرصت دم کشیدن ندا د چون جراحان بلدہ حسب الحکم حاضر آمدند صاف جواب دادند کہ از ما اینکار برآوردن تیغ و باقی ماندن جان بسلامت معلوم نمیشود پس ناچار مہاراجہ بہادر رقعہ بجنرل صاحب لشکر حسین ساگر نوشتہ فرستادند تمامی سرداران و ڈاکٹران کلان لشکر مذکور جمع شدہ چنان مقرر نمودند کہ اول تیزاب باید انداخت تا مضبوطی کارد را مضمحل کند بعد ازان ہرچہ صلاح وقت خواہد بود بعمل خواہیم آورد پس سہ روز و سہ شب خان ممدوح با زخم کارد در لشکر ماند و پیشتر دو روز در بلدہ جملہ پنج شش روز پس انصاف شرط است کہ حال زخمے بکدام احوال بودہ باشد خصوصاً از اکل و شرب و عموماً از خواب و استراحت و حرکات لابدی شبانہ روزی وغیرہ چہ حالت صعب آناً فاناً میگذشتہ باشد و قتیکہ ہمہ اہل لشکر جمع شدہ سہ چہار دندان و استخوان فک اعلی و اسفل از آرہ ہا چنان بریدند کہ کسے چوب خشک را ہم باین سختی نمی برید و بہادر مذکور حرفے از درد بر زبان نہ آورد بلغیر خندہ و گفتگوی مردانہ کہ ہمہ صاحبان انگریز تحسین و آفرین نمودند و این کیفیت شجاعت ذاتی خان مذکور تا بہ لندن رسید الغرض خان مسطور ازین زیادہ تر اوصاف حمیدہ دارد و ہموارہ بعبادت الٰہی و فدویت و جان نثاری خداوند نعمت مصروف + + + + +

محمد قمر الدین خان قایم خانی

تعلقدار نلگنڈہ کہ با پنجاہ سواران ہمراہی خود ہموارہ کارہای نمایان کردہ زمینداران شورہ پشت را بارہا داخل سرکار نمود و الماس بوزن شش تولہ پنج ماشہ از تعلقہ جیٹپول آوردہ چنانچہ ذکر آن خود بجا

محمد قمر الدین خان بهادر

ولد دایم خان بهادر شهید مذکور مندوزئی است بعد شهادت پدر خود از هندوستان
وطن خویش وارد حیدرآباد گردیده بمرتبه پدر بزرگوار خویش از سرکار فایض و معمور گشت و لسواران
جمعیت همراهی و تعلقات لکوکها روپیه سرکار سرفراز و ممتاز سردار یست که فقرا دوست با عبادت
الهی مصروف در کار حسنات معمور در مجلس حال وقال حاضر عرس مرشد خویش که آفتاب زمانه بودند
و در مکه مسجد سکونت میداشتند و حضور پرنور نیز برای ملاقات آنحضرت عقب مسجد تشریف آورده
ملاقات فرموده بودند در درگاه شاه یوسف صاحب متصل در باغچه که مدفن آنحضرت است بکمال
تکلف هر سال بخرج دو هزار روپیه طعام لذیذ بمردم اندرونی و بیرونی حیدرآباد میخوراند و یک باغ
نو احداث طرح کرده عمارات عمده خوش اسلوب باحداث می آرد عجب مرد با خدا در سرکار دولتمدار
بسرکردگی سواران و تعلقات لکهوکها روپیه معمور همواره در کار حسنات مصروف و بعبادت الهی مشغول
اگرچه جمعداران دیگر هم بسیار اند اما اینها سرخیل نام آوران دولت اند

ذکر جمعداران قوم قایم خانی ملازمان سرکار محمد مدن خان المخاطب برستم دلخان بهادر

از قوم قایم خانی با جمعیت سواران و پیاده ها و عرب از پیشگاه حضور پرنور سرفراز در سنه یکهزار
و دوصد و پنجاه و هفت هجری از خداوند نعمت بخطاب رستم دلخان بهادر و منصب و علم و نقاره
ممتاز شجاعت ذاتی آن رستم وقت راحدی و نهایتی نیست چنانچه روزی شخصی از افغانان بقضیه
دیگر و معامله شخصی دیگر که فیصله آن بخان مذکور از سرکار حکم شده بود از تاخیر شدن چند روز خیال
دیگر بد در دل خود آورده دانست که بهادر مذکور تائید مخالف میکند دفعتاً برای ملاقات عید آمده

صاحب سلوک بجمیع صفات سرداری مشہور و بشجاعت ذاتی معروف اما بایزید خان جمعدار جمعیت همراهی خود در فدویت و جان نثاری سرکار سعہ پسران خویش محمد عمر خان و محمد غوث حاضر و سرگرم خدمتگذاری سرکار اند و ہمہ لایق و با اخلاق

فوجدار خان و طالع مند خان

ولد خواجہ خان جمعدار کہ او از قدیم همراهی میر عالم بہادر کارہای نمایان و خدمات شایستہ بجا آوردہ و ودیعت حیات نمود بسیار انسان با سلوک و رفیق پرور بودہ بعد رحلتش ہر دو برادر مذکور در عالم شیرخوارگی بدرماہہ ذات و جمعیت سرفراز شدہ بسعی و کوشش خالوی خود یعنے ماموی خود محمد نامدار خان بہادر جمعدار نشو و نما یافتہ معمور کار و بار و حاضر دربار جہاندار گردیدند و در تمام برادری خویش مشہور نزشدند در ہیولا بخوبہای بسیار و شجاعت ذاتی معروف و در ہر مقدمہ مشکل کہ خواہ بزمی یا رزمی بہین ہر دو برادر حکم میشود بآن راستی و درستی انتظام میدہند کہ زیادہ از آن متصور نیست سلوک با برادران و آشنایان و اہل کمال بخوبی شناسان متعلق مزاج ظاہرا جمعداری و باطنا امیرے دارند

محمد نامدار خان بہادر جمعدار

در ابتدای حال ہمراهی میر عالم و بعد رحلتش ملتزم رکاب امیر الامرا امیر الملک بہادر بودہ نامآور گردید عجب خوش مزاج سادہ وضع لاابالی طبیعت سخی عیاش مزاج با جمعیت همراهی خویش بعد انتقال بہادر موصوف بکمال آرزو رفیق مہاراجہ بہادر گشتہ اوقات عزیز بخوبی تمام گذرانیدہ ودیعت حیات نمود و دو پسر داشت یکی محمود خان کہ در رفاقت راجہ ہر راج بدرماہہ دو صد روپیہ حاضر

درقوم افغانان قایم خانی ناموتر است باابهمه بسیار خوش خلق بامروت وآدمیت ورفیق پرور بصفات لایقه موصوف ولپسران او محمد عثمان خان وغیره نیز طابق النعل وقدم بقدم والد خویش درباب رفیق پروری ومروت وغیره مشهور تراند خان مذکور راباعاصی محبت فدیانه است

صالح محمد خان قایم خانی

ازجمعداران نامورسرکار بهواره برای تنبیه مفسدان ومتمردان تعلقات سرکار مأمور گشته باسواران وپیاده های همراهی خود ازجمعیت قلیل کارهای فراوان بظهور آورد که تاحال مشهور آفاق است باابهمه متقی عبادت گذار بهواره بخیروخیرات مصروف فرزندش غلام محمد خان نیز بسیار لایق در دیوان بدربارداری مشغول وباموران خانگی بذاته معموراست

سردار خان جمعدار ولد مراد خان برادر بایزید خان

امامراد خان وبایزید خان هردوبرادر از قدما دولت اند وبهواره همراه مهاراجه بهادر راجه چندولعل کارهای نمایان بظهور آورده مورد تحسین وآفرین شاهانه ومصدر عنایات خسروانه ازپیشگاه بندگانعالی حضرت غفران مآب واعظم الامرا ارسطوجاه مدارالمهام گشته بنام نیک نام آور شدند خصوصاً بالای قلعه بادامی جنگهای صعب کرده برسر مفسدان سرکار باهم باجمعیت قلیل کار رستمانه نموده ازکهین ومهین زبان صفت وثنا کشادند وبهواره درجمعداران سرکار عزیزتر بوده مشهور روزگار شدند ودرکارهای حسنات وسلوک بامردم نجبا واهل کمال سرمو قصور نه کرده بسیار ها را بچشم توجه خوشحال نمودند بعد رحلت مراد خان جمعدار سردار خان جمعدار بجمعداری وجمعیت موروثی سرفراز شده بهواره حاضر دربار جهانمدار است بسیار آدم معقول صاحب مروت واخلاق ورفیق پرور نجیب دوان

در رساله همراهی اعتصام الملک بهادر عرض بیگی بندگانعالی و یوسف علیخان با جمعیت سواران
ملازم سرکار در رساله مهاراجه بهادر بکمال عزت منسلک اند هر دو برادر لایق کارهای عمده سرکار اند
بذاته بهادر با سلوک سخی رفیق پرور بجمیع صفات سرداری موصوف و شبانه روز حاضر دربار فیضگنجور
و در سعد پوره مکان خوش اسلوب موضوع ساخته بالسمت بلده خبردار هر دو برادر در مروت
و آدمیت و آشنا پرستی یکتای عصر اند در برآمد کار آشنا و بیگانه بدل سعی موفوره بجا آورده
شمه قصور نمیکنند

محمد بوڈہن خان

خلف محمد دلاور خان است دلاور خان مذکور در عهد حضرت غفرانمآب از قمر نگر کرنول وارد
حیدرآباد شده باستصواب اعظم الامرا ارسطوجاه بهادر مدار المهام سرکار بشرف ملازمت خدیو دولت
و اقبال مشرف گردید و بفرط الطاف خداوندی با جمعیت سواران و پیاده ها و جاگیر ذات وغیره
مشمول خسروانه و مبذول بذل شاهانه گشته مدت العمر بمدارج بلند و معارج ارجمند بکمال عز و افتخار
بسر برده وقت موعود لبیک اجابت گفت جمعداری بود کامل الخیر و عمیم الاوصاف متقی صاحب خیر
و خیرات بذاته سخی و شجیع بجمیع صفات لایقه موصوف از محدثات او مسجد ذی شان و عمارات
نمایان تا حال در سنت پوره قایم است آما محمد بوڈہن خان بعد رحلت پدر ذیقدر خویش
قدم بر جاده مستقیم بزرگان قویم ساخته صیت همت و شجاعت و سخاوت و نیکنامی و ستوده خصالی
را پر آوازه ساخته مورد الطاف خداوندنعمت گردیده بجاگیر ذات و جمعیت سواران و پیاده ها
وغیره حاضر دربار جهانمدار است معهذا تحصیل علوم عقلی و نقلی و تهذیب صوری و معنوی و سپاه
پروری شهره روزگار بهر جمعه سوای خیرات دیگر بغربا و فقرا و مساکین و ارباب حاجت
خدمتگذار بهامیفرماید که همه با دعای خیر معمور و به منت احسان مشکور اند

بسیار با اخلاق و عابد قرآن خوان زیگری غلام حسین خان او در عالم ابتدای سن تمیز همواره
همراه فوجدار خان جمعدار حاضر دربار جهاندار بوده چون بسن رشد رسید بذاته مع سواران خود
سرگرم جان نثاری سرکار دولتمدار است بسیار شجیع سخاوت شعار صاحب مروت خوش مزاج رنگین
طبیعت بجمیع خوبی مشهور از محدثات نامدار خان بکان عمده و مسجد نواحدث در محله جلال کوچه که خود هم در آنجا مدفون است

ذکر متفرق جمعداران افاغنه قوم سنت و جماعت امانت اللہ خان گلیانی

ولد احمد خان گلیانی خان مذکور در عهد دیوانی اعظم الامرا ارسطوجاه بوقت ورود از پونا وارد
حیدرآباد شده باده سواران ملازم سرکار گردید و همواره با حرمت و عزت بوده در جنگاه جنگ
چینچل کوڑہ زخم برداشته مظفر و منصور گشت اگرچه درباره ذات ایشان سه صد روپیه سوای سواران
همراهیش بود امّا مهاراجه بهادر در مختاری خویش پالکی و فیل با پنج سوار دیگر بنام امانت اللہ خان
مذکور ازیاد مباهی ساختند چون خان مذکور قضا نمود امانت اللہ خان با دیگر برادران
خویش و سواران قدیم و جدید هم سرفراز و همواره حاضر دربار فلک مقدار است عجب مرد فرشته
خصال همیشه با اوقات صالحه مصروف نماز پنجگانه ادا نهایت خوش سدای کلام شریف میخواند
چون نسبت کتخدائی اش با صبیه حکیم محمد اکبر حسین خان ولد حکیم منا نصاحب شده لهذا همواره
ملاقات با محمد نعیم الدین خان بهادر خلف حکیم خان مذکور سرگروه پالصد منصبداران سرکار
داشته کنفس واحد اوقات عزیز خویش بسر می برد که جدائے متصور نیست

کرم علیخان و یوسف علیخان

برادران حقیقی از قوم افغانان مومل اند کرم علیخان با جمعیت یکصد سواران ملازم سرکار حضور پرنور

وغیره پنجاه با شصت جمعدار نامی قریب با دو هزار مردم ازین قوم ملازم و غیر ملازم در بلده حیدرآباد بمقام بیگم بازار مقام دارند و هر روز جمعداران ایشان برای سلام و مجرا حاضر دربار میشوند در علاقه پیشکاری براجه زنک راواست از آن جمله

محمد نصیب خان

بجمعیت قریب یکصد سواران و پانصد پیاده های عرب و علی عنول وغیره و تعلقات لکها روپیه سرکار معمور و کاربار آدم بسیار رسا بظاهر صرف سپاهی وضع و بباطن معامله شناس و لیاقت بهیا دارد و نامور قوم است

محمد یوسف خان جمعدار

پسر شاه عالم خان جمعداران با سواران و تعلقه متعلقه خویش در قطبی گوره مکان تیار کرده اقامت ورزیده و علی هذا القیاس جمعداران بسیار در رساله مهاراجه بهادر در علاقه بخشیگیری راجه زنک رای ملازم سرکار اند اما فیمابین زور و شور اینها پیش از اخراج بود الحال شمه ازان بالکل نیست و نخواهد شد که سرکار خود جویای حال ظلم و تعدی بر هر متنفس است بقول شاعر شعر بدیده باز نگردد سر شنگ افتاده خدا کند که نه افتد کسی ز چشم کسی مثل سائر الناس بعضی در تجارت و برخی در نوکری اوقات خود بسر میبرند لکن سوای رساله مهاراجه بهادر در رساله هیچکس از امیران و جمعداران قوم دیگر احدی ازین قوم نوکر نیست و هیچکس درین قوم صاحب سلوک و با خیر و خیرات و قدر دان کمال و اهل کمال از ابتدای ورود تا حال که از تجارت و جمیع شقها بسرداری و جمعداری رسیدند بنظر حقیر نه آمد سوای جان نثاری بر فرض خود و اتفاق جنگ و جدل با فرصداران و یا بجهت حون قوم خویش که آنرا ممن میگویند اما جمعداران و سرداران قوم افغانان سنت و جماعت مثل مندوزئی ها و قایم خانی ها و ناغر وغیره

محمد یوسف جمعدار

در ایام سابق ملازم شاہیار الملک مرحوم بوده کارخانه افتاده را انتظام داد بعد ازان که فنا پذیر جمعدار مذکور در رونق علیخان بهادر شاہیار الدوله خلف مرحوم مذکور سود مزاجی آمد حسب الحکم حضور پرنور حاضر دربار گشته در جلوخانه دیوڑی مبارک قدیم فرود آمد بعد چند روز مهاراجه بهادر همراه خود آورده بالای بنگله های جلوخانه خویش معه جمعیت سواران و بارگیران و دو صد جوانان اهل روم و عرب جمله پانصد نفر بدرماهه پانصد روپیه ذات ملازم سرکار داشتند درین اثنا چند جا صورت جنگ بظهور آمده جمعدار مسطور فتحیاب گردیده مورد الطاف گشت مهاراجه بهادر جلدوی این خدمت دو تعلقه ناگر کرنول داده آنچه برای تنخواه جمعدار مذکور عنایت نمودند بعد چندی برسر تنخواه معامله بالعکس شده برطرفی بعمل آمد الحال بخانه خویش با کارخانه عرب و سواران و فیل و اسپان و شتران وغیره مقیم مقام از و داد و امیدواری خداوند نعمت است سابق نیز همین طور تا دو ماه برسر جمعدار مذکور عرب و جوانان بار وغیره قریب یکهزار جوان اطراف خانه را در گرفته نشسته بودند اما او هیچ اندیشه نکرده بجای خود مضبوط نشست باز تصفیه کلی شد در هیولا توکل بر خداوند حقیقی و مجازی دارد

ذکر جمعداران افغانان قوم مهدوی ملازم سرکار دولتمدار

بعد اخراج این قوم که در احوال چنچل گوڑه ذکر یافته چون مدتی بگذشت در عهد جلوس حضور پرنور ادام الله اقباله برطبق آرزو و درخواستهای مهاراجه بهادر اینها را در بلده طلبیده در رساله همراهی خویش ملازم داشتند و در خطبه دزندر و نذرانه گرفتند اول شاه عالم جمعدار آمده باریاب حضور بسعی راجه چندو لعل مهاراجه بهادر گشت بعد ازان رفته رفته محمد نصیب خان و دیگر از و محمد توہن خان

کہ اگر تنخواہ این دو برادر را کہ ناموراند برطرف کردہ نخواہند داد تمامی جمعیت سرکار و مجموع سرکردگان رسالہ مایوس خواہند شد قاعدہ سرکار نیست دارا جاہ بہادر بسیار غصہ بہادی الدولہ نمودہ دو ہزار روپیہ نقد از خزانہ سرکار دہانیدند ایشان زر تنخواہ در خریطہ ہا پر کردہ نزد بخشی مذکور آمدہ گفتند کہ بخشی صاحب این خریطہ ہای زر لفت را باز تنخواہ ملاحظہ فرمایند آنچہ شما گفتہ بودند ہمون طور تنخواہ ما یان دہانیدید رحمت خدا بر راست گوئی شما ست بخشی مذکور نہایت خجل گردید از آنجا بحیدرآباد آمدہ در رسالہ شمس الامرا بہادر تیغ جنگ ملازم شدند در آنجا ہم بخوبی عزت و حرمت بسر بردند بعد رحلت بہادر موصوف اعظم الامرا ارسطوجاہ بہادر نہایت قدردانی طلبیدہ برسالہ دو صد سواران شتیر ارہا و دو رساہہای ذات حیدرعلیخان بہادر ہفتصد روپیہ و دو صد روپیہ ماہوار مود ہو میان سرفراز نمودند کہ درمیان دو صد سواران یکصد سوار صرف تیر انداز بودند و یکصد سوار برق انداز و دو صد نفر پیادہ نیز مرحمت کردند پس بہادر مذکور ہر روز در دربار بلباس رنگارنگ نو بنومی آمد و در سواری ایشان سانگہہا یعنی سنانہای نقرئی میداشتند مثلا روزیکہ بالباس زرد آمدند ہمہ اسباب تا چار جامہ اسپان سواری ہم بلباس زرد مخملی و ترکش و نیام شمشیر وغیرہ ہمہ برنگ زرد باشد در علم تیر اندازی تیرہا و لیس ہا ہمہ مود ہو میان از دست خود تیار میمود کہ تیر گران بلدہ منفر صناعت ایشان گشتند حالا ہم در بعضے جا موجوداند و شاگرد بہادر مذکور میاز الدولہ بہادر مرشدزادہ و دیگر مرشدزادہ ہا و امیران و امیرزادہ ہا و راجہ ہا و دیگر مردمان بسیاراند و در صناعت برق اندازی نقشہ تازہ تیار کردہ اند کہ تا سر دادن یکبار بندوق برق انداز دیگر برق انداز ایشان پنج بار بندوق را سر سید بد اہل فرنگ مثل سدنم صاحب وغیرہ قایل شدند و حالا در سرکار امیر کبیر بیست و پنج جوان تیار موجوداند و نقشہ ساز باروت اینکہ در ہر حرکت باروت یک ضرب بوزن بندوق بر می آید یکدانہ رایگان نمیرود

همه با مروت و سلوک اند که بسبب طول کلام احوال فرداً فرداً مفصل بقلم نه آمد

ذکر تیراندازان و قدراندازان سرکار برق کردار حیدر علیخان بهادر تیرانداز و برق گذار

ابتدای نشو و نمای ایشان از قلعه اودهو نسبت بزرگان ایشان در عهد نواب امیر الامرا بسالتجنگ بهادر همواره باعزت و حرمت بسر برده اند اما حیدر علیخان و سودهو میان برادر خرد ایشان مشق تیراندازی و برق اندازی نموده مشهور آفاق شدند در صنایع و بدایع این علم شریف اوستاد زمانه گردیدند چنانچه اکثر تیراندازان حیدرآباد بر نموده راجه راو رنبها جیونت بهادر همه تیراندازان جمع شده مقابله آزمایش نمودند هیچکس مقابله ایشان بر نه آمد همه ها مقر شدند که اوستاد وقت اند و در شجاعت ذاتی چون بعد رحلت امیر الامرای مرحوم مذکور دولت آنجا بقدم دارا جاه بهادر خلف کلان و داماد حضرت غفران مآب زینت یافت و این هر دو برادر بدستور سابق ملازم بودند اتفاقاً فیما بین ایشان و هادی الدوله بخشی فوج سود مزاجی بهم رسیده حکم بر طرفی رسانید آنوقت دو هزار روپیه تنخواه ایشان در سرکار واجب الادا بود چون از هادی الدوله درخواستند گفت هرگاه شما خریطه های زربفت تیار کرده خواهند آورد آن هنگام زر تنخواه شما پر کرده خواهند داد مراد اینکه خریطه های زربفت خواهند آورد و نه تنخواه شما خواهند داد حیدر علیخان بهادر و سودهو میان دو خریطه زربفت تیار کنانیده خود معه برادر خویش بالای سر راه خیمه خاص تیر و کمان در دست و ترکش بار و بر وانداخته نشستند و آمد و رفت اهل دربار بند نمودند و بخشی مذکور جمعیت سرکار را گرد اگرد ایشان بمقابله در آورد و هنگامه عظیم بر پا شد جمعداران دیگر مثل سعد الله خان بهادر و قایم خانی وغیره و کمندانان لین وغیره درمیان آمده همه کیفیت بعرض دارا جاه بهادر رسانیدند

برضامندی ایشان برساله یکصد سواران پایگاه خاص خود و بعضے سلحداران نیز و بدو صد بارگیران پیاده بدرماهه ذات و فرزند برخوردار خود ملازم رکاب گشته معمور کار و بار فرمانبرداری گردید یکمال آبرو حاضر دربار جهانمدار است هرچند در بنولاهم بسن جوانی متصف است امادر فراست و قدردانی و رسائی کار سرکار و رسانیدن تنخواه بر هر متنفس بروقت مقرری فرد فرید است که دیگر در هیچ رساله سواران و پیاده اچه در کارخانه جمعداران وچه در رساله رساله داران باین خبرداری و هوشیاری احدی نیست و با عاصی محرر اوراق قرابت قریبه جز لاینفکی دارند که همشیره حقیقے عاصی بحید رعلیخان بهادر منسوب بود الغرض بیر موصوف فرد کامل است

ذکر جمعداران قوم عرب ملازم سرکار دولتمدار

پیش ازین در عهد حضرت غفرانمآب عروب فقط در رساله سیدی عنبر علیخان چیله سرکار خال خال از قسم حبشیان اکثر بودند بعد ورود اعظم الامرا ارسطوجاه از پونا سید عمر خان جمعدار عرب ولایتی را با پانصد نفر عروب ولایتی نوکر داشته همراه خود آورده چندی در بلده داشتند چنانچه قهوه خانه ایشان روبروی دروازه حویلی جهته منیر الملک بهادر بود که حالا در آن جا عمارات دیگر و مکانات دیگر احداث یافته اند و بعد ازان متعین دروازه های قلعه محمد نگر گولکنده ساخت بعد انتقال جمعدار مذکور که مرید و معتقد حضرت حسینی بادشاه صاحب مجذوب بود متصل قبر آنحضرت مدفون است و رحلت اعظم الامرا ارسطوجاه پسرش سید حسن خان جمعدار بکار پدر خویش معمور گردید و در مختاری مهاراجه بهادر چون سکهان قریب دوازده هزار نفر ملازم سرکار در رساله بهادر معزز داشتند آنوقت فقط محمد صاحب حیدرآبادی الوالنبج ابنها بود تصفیه و قضایای این قوم را سرانجام میدادند بعد عبد الله بن علی جمعدار باستصواب طالب الدوله

الغرض حیدر علیخان بہادر فرد کامل فنون بود در علم طب معالجہ ہا میکرد و دوا از نزد خود میداد
ہزارہا کس صحت بیافتند و در علم تکسیر نیز علاج ہا مینمود و آسیب ہا را دفع میکرد آخر الامر چون قضا
وارد شد ہیچ از اسباب دنیا بکار نہ آمدہ جان بجان آفرین داد و مود ہو میان نیز در فدویت
و جان نثاری مرشد زادہ آفاق مبارز الدولہ بہادر میبود شخصے ناحق ہنگامہ آرا شدہ زخمے
کرد و خود ہم جان داد و مشار الیہ بعد دو چہار روز بے سبب و لعز جہت مظلوم رو بآخرت نمود
فرزند حیدر علیخان بہادر جعفر علیخان در سرکار امیر کبیر ملازم است و سرگردگی یکصد و بست و پنج
جوان ہتیاری طریقہ پدر خویش مستعد دارد

میر ببر علی جمعدار نبسہ حیدر علیخان بہادر

خلف میر عظیم اللہ جمعدار میر معز از بجای ہندوستان بود ہرگاہ وارد حیدر آباد شدند
بدابادی حیدر علیخان بہادر معز زگردیدند تا حیات بہادر مذکور بعزت و حرمت تمام و در انتظام
سواران رسالہ و در نوکری سرکار با جمعیت مذکور معمور کار و بار میبود و بعد رحلت خانمذ بور میر صاحب
معز بذاتہ با پنجاہ سواران سلحدار پائگاہ ذات خویش ملازم سرکار بہمراہی حسام الامرا خانخانان
بہادر ملازم گردیدہ مدتے اوقات عزیز خود بسر برد عجب سید صحیح النسب فرشتہ خصال بود کہ زبان
در وصف خصائل الشان لابیان است ہرگاہ وعدۂ موعود در رسید لبیک اجابت گفت میر
ببر علی با وصفیکہ سن ابتدای شباب داشت آنا ہمہ کارخانہ خود و برخی بکار خانہ بہادر موصوف
آنجنان در رسید کہ ہموارہ مورد تحسین و آفرین گشت و بعد رحلت خان خانان بہادر
بافخر الملک بہادر خلف مرحوم نیز بکمال اتحاد و اتفاق بودہ مشہور تر گردیدہ ہرگاہ کارخانہ
فخر الملک بہادر رو بافراط و تفریط آورد میر معز در رسالہ راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر

سابق نزد امین الملک بہادر بہ دو صد جوان عروب نوکر بود بعد رحلتش نزد مہاراجہ بہادر ملازم گردیدہ الحال قریب ہشتصد نفر ولایتی و مولد ہمراہ خود دارد و از حضور پرنور بخطاب خانی و جنگی و علم و نقارہ و پالکی و عماری و تعلقات سربلند است آدم بسیار دانا فہمیدہ کار نال شعار ہموارہ حاضر دربار جہاندار است

بن شاش جمعدار قہار جنگ

اول در حیدرآباد وارد شدہ بملازمت اعتصام الملک بہادر عرض بیگی حضور در آمدہ بعد از آن نزد مرزا شاکر بیگ با دہ جوان نوکر گشتہ من بعد بہ امادی سید شفال خان در آمدہ رفتہ رفتہ بہ جمعیت دو صد نفر جوان عروب ولایتی و مولد نزد راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر ملازم گردید چون طالع یاور بود روزی در سواری مبارک بملاحظہ حضور پرنور مشرف شدہ بجمعیت پانصد نفر جوانان عروب ولایتی و مولد و یکصد سواران عربہای ولایتی سرفراز گردیدہ در عرصہ قریب بخطاب خانی و جنگی نیز ممتاز گشت آدم صاحب مروت قدردان نجیب بسیار نیکذات ہموارہ حاضر دربار جہاندار است معہذا در قرض لکہا روپیہ مقروض بود حضور پرنور بفرط الطاف شاہانہ دو لک روپیہ از سرکار دولتمدار عنایت فرمودہ فارغ البال ساختند

عمر بن عوض جانباز جنگ

از قدیم ہمراہی راجہ شیو پرشاد بہادر ابن راجہ روشن رای با یکصد نفر جوانان عروب ولایتی و مولد ملازم بودہ مدتے بسر برد بعد از ان بملازمت مہاراجہ بہادر در آمدہ با پانصد جوانان دیگر ولایتی و مولد سرفراز گردیدہ از تعلقات لکہا روپیہ نیز سربلند گشت و بسعی مہاراجہ بہادر بخطاب جنگی فائز گردید

حسن علیخان بہادر کوتوال ملازم سرکار در رسالہ مہاراجہ بہادر راجہ چندو لعل گردید و شیخ احمد عبادی
جمعدار و بن شانش جمعدار پیش از آمدن عبداللہ بن علی نوکر مہاراجہ بہادر کہ بود ند اتفاق کردہ
قریب دو ہزار عرب ہمراہی خود در آوردند بعد چندے چون عروب دو بار بر سر سکھان غالب
آمدند چنانچہ ذکر آن گذشت دل مہاراجہ بہادر از شجاعت سکھان برخاستہ بجمع کردن عروب
متوجہ گردید لہذا سکھان قریب ششہزار روانہ اوطان خود ہا شدند و عروب قریب دہ ہزار جوان
ولایتی و مولد ملازم سرکار گشتند و عبداللہ بن علی را از حضور خطاب و منصب مرحمت گردید و دیگران
را نیز کہ علیحدہ بقلم می آید

جمعدار عبداللہ بن علیخان مدبر جنگ ابوالبیخ

او در عہد حضرت مغفرت منزل وارد حیدرآباد شدہ باستصواب و سفارش طالب الدولہ حسن علیخان
بہادر بملازمت مہاراجہ بہادر رسیدہ اول بدو صد جوانان و بعد ازان بپانصد نفر والحال قریب
یکہزار جوان ولایتی و مولد ہمراہ خان مذکور نوکر سرکار در رسالہ مہاراجہ بہادر اند و از پیشگاہ خلافت
بخطاب خانی و جنگی و بجاگیر و تعلقات لکھہا روپیہ و علم و نقارہ و پالکی و عماری و فیل سرفراز و ممتاز
آدم بسیار رسا صاحب حزم در امورات سرداری منشای کارہای نمایان است رفیق پرور کشادہ ہمت
بہادر میدان رزم زیبندہ محفل بزم جان نثار بکار سرکار خبردار و ہوشیاری بجمیع کارخانجات
محوله خویش مینمود در ینولا مدار ابوالبیخ بذات بہادر مذکور متعلق سوای جمعیت سرکاری قریب پانصد
نفر عروب از علاقہ بہادر مسطور نزد امیران سرکار و نزد بعضے دیبائیان و زمینداران ممالک محروسہ
سرکار نیز نوکر اند

شیخ احمد علیخان عبادی بربار جنگ

مابقی را بطول کلام احتراز کردہ در اجمال بیان نمود لکن درین ایام دولت این قوم راز ور شور بسیار است و معاملات داد و ستد بسیار میکنند و ساہوان بلدہ وغیرہ باستصواب اینہا معاملۂ قرض و وام مینمایند اگرچہ روہیلہ ہا نیز قریب پنج شش ہزار جوان ملازم سرکار بودند چون درمیان اینقوم روہیلہ از بے اتفاقی یکدیگر جمعداران ایشان را دست تصرف در امورات اینہا نیست چنانچہ باید از شورہ پشتی وخیرہ سری وظلم و ستم بر غربا و اذیت رسانیدن باہل حرفہ بازار باخراج درآمدند و عربہا حکم سرکار باطاعت و فرمانبرداری جمعداران ہر قدر کہ باید و شاید بجامی آرند بزرگان این قوم از دانائی و فراست خود ہا عسکرہ راچنان قرار دادہ اند کہ از جادۂ حکم جمعدار قدم بیرون نمیگذارند وخونی را خود تشہیرہ کردہ میزنند در سرکار ہندہند طریقہ اینہا بی طریقہ نیست بمقولۂ اینکہ آنچہ بر خود نہ پسندی بدیگری میپسند اما درجائیکہ جز جمعداران اینہا نمیرسد ہرچہ کہ ناکردنی است ہم میکنند و جمعداران نیز از حق تجاوز نمودہ در بعضے جا چشم میپوشند و پاسداری قوم خود مینمایند اما در ینولا از سابق درستگی پیدا کردہ اند +

ذکر جمعداران سندہی

پیش ازین عمر سندہی جمعدار از سی سال وارد بلدہ حیدرآباد شدہ با دو ہزار جوانان ولایتی ملازم سرکار شدہ مدتی اوقات عزیز خویش در اطاعت و فرمانبرداری سرکار بسر برد بسیار آدم خیر بود بیوہ زنان را ماہوار ہا میداد و با مردادمیان سلوکہا مینمود در سنہ یکہزار و دوصد و پنجاہ و ہشت ہجری قضا نمود بعد انتقال جمعدار مذکور محمد بچل نام ہمشیرہ زادہ اش از ولایت سند آمدہ بامدادی جمعدار مرحوم فایز گردیدہ معمور کاروبار خود است وسوای این چند جمعدار دیگر با جمعیت علحدہ درعلاقہ راجا وجاگیر چندولال بہادر حاضر دربار اند

ذکر جمعداران سکھان

آدم بسیار ذی فطرت اہل قبیلہ عربستان و مرد خاندانی صاحب حکومت و دہیات آنجا ہست معاملہ شناس تعلقات سرکار را بخوبی انتظام سید ہد صاحب اوقات بجمیع صفات بزرگانہ معمور کار خود است

عبد الواحد جمعدار عرب

بزرگان جمعدار مذکور در دولت پیشوایان پونا بکمال عزت و حرمت بجمعیت بسیار ذیمقدور بوده کارہای نمایان نمود بعد انقلاب ریاست آنجا و رحلت پدر خود مشار الیہ در بلدہ حیدرآباد آمده بہمراہی طالب الدولہ حسن علیخان بہادر کوتوال سکونت ورزیده رفتہ رفتہ خدمات شایستہ بعمل آورده مشہور گشتہ با جمعیت عرب کار نمود درین ایام بذات خود مقیم خانہ خود است ذیمقدور بسیار صاحب سلوک قدردان بجای شکستہ حال خوش اخلاق بہرکس کہ سلوک نمود از فکر آزاد ساخت شوق اسپان بیشمار و اسپان عربی و دکھنی با ساز و زیور بآن دلبستگی دارد کہ از ہیچکس نشان نہ سید ہند و فیلان نیز رفتار بہمین قدر را نبہا میخواند معہذا قوت بازو ہم زیاد بود چنانچہ شخصے پہلوان از بلدہ پونا بحیدرآباد آمده با پہلوانان اینجا بزور غالب آمده کلمات لاف زنی پیش جمعدار مذکور ظاہر کرد او بغصہ درآمده گفت من حاضرم از من آزمایش زور خود کن او کہ مغرور بود بمقابلہ درآمد پس او را آنقدر بر زمین زد کہ ہر بند اعضایش بعد مدت دراز بکار آمد غرض آدم بسیار بامزه آشنا پرست بجمیع صفات آدمیت مشہور است و نیز دیگر جمعداران مثل شیخ عمر بامداس بجمعیت سہ صد نفر عرب بن محفوظ بن طیران بہ پنجاه نفر و سلطان غالب بدو صد جوانان عرب باعدود بست و پنج نفر و علی بن عبد اللہ بہ بست و پنج نفر و عبد اللہ بن مبارک بہ بست و پنج نفر و سید صالح بہ پنجاه نفر و دیگران نیز ہم ملازمان سرکار در سلک مہاراجہ بہادر منسلک اند ہرچند جمعداران بسیار سوای اینہا نیز در میان دوازده ہزار جمعیت عرب ملازم سرکار اند اما آنہا کہ نامور و مشہور تر اند ذکر آنہا بقلم آمد

با پانصد سوار بود الحال سرکرده پانصد سوار **مرزا ذوالفقار علی بیگ خان** است
خان معز از بزرگان خود بنده بادشاهی بودند اما خان مذبور در بنولا صاحب همت در جمیع صفات
سرداری فرد فرید روزگار است عالیجا ندان خود بذات خویش مورد الطاف شاهانه و مصدر
عنایات خسروانه صاحب سلوک رفیق پرور آشنا پرست بجمیع فضایل سرداری معمور کار رساله
و حاضر باش حکم خداوند نعمت است و باقی سه رساله دار دیگر با پانصد سواران خویش جا بجا
برچهاؤنیها هوشیار و خبردار اند و مرتضی یار جنگ پسر مردان یار جنگ نیز سرکردگی پانصد
سوار همه متعین همراهی انگریزان ملازم سرکار برای تنبیه مفسدان و قطاع الطریق ممالک محروسه
سرکار دولتمدار آصفیه معمور اند و مابقی هشت هزار بار همراهی موسی ریمو دو هزار بار از آنجمله
جوانان لنگ و ضعیف و معذور الخدمت در اورنگ آباد بسرکردگی فرمین صاحب هستند
و سه هزار بار در تعلقات سرکار متعین تعلقداران اند و سه هزار بار در رکاب سرکار دولتمدار
بخشیگری راجه رنگ راؤ حاضر بلده حیدرآباد اند

غلام مرتضی کمندان

اول در عالم جاهلیت باشش صد جمعیت جوانان بار ملازم رساله مهاراجه بهادر بود لعد ازان
چون هدایت از جانب تقدیر نصیب شد باسلام در آمده وست ارادت بدست جناب مولوی
حافظ حاجی میر شجاع الدین حسین زاد الله برکاته به بیعت داده مشرف و مباهی گردید و در محله
متصل مکان راجه چندو لعل مهاراجه بهادر مسجدی بکمال آرایش و پیرایش از طلاء احمر تمام مسجد
منقش گردانیده باحداث در آورده شبانه روز در عبادت الٰهی و خیر و خیرات مصروف
و به مسافران بر و بحر که در عالم بے مقدوری نزد مشار الیه میرسند چند روز نزد داشته روانه
اوطان مینماید با یکهزار بار و دو صد جوان رساله رومیان و به جمیع آلات جنگ و حرب

درجینکه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بمختاری دولت سرفراز شدند قریب دوازده هزار جوانان سکهه ملازم رکاب خویش داشتند و مدت مدید برهمین حال گذشت هرگاه عروب و سکهان دو بار باهم بمحاربه درآمده عروب برسر سکهان غالب آمدند چنانچه گذشت همه ها باوطان خودها رفتند که مزاج مهاراجه بهادر از عدم جرات اینها منحرف گردید الحال قریب دو هزار جوان ازین قوم با جمعداران مختلف مثل تاراسنگه و رام سنگه وغیره ملازم سرکار دولت مدار اند +

ذکر سرداران و رساله داران و کمندانان پلٹنهای بار ملازم سرکار دولتمدار رعد جنگ

ولد سیدی عبدالله خان بهادر رعد جنگ است رساله قدیم سیدی عنبر خان مرحوم بعد رحلت پدر خود بجمعیت یکهزار و پانصد نفر جوانان بار بانشانهای بختاشی معمور کار گردیده حاضر دربار جهانمدار است اعتماد اینها از همه ها زیاده تر است که خانزادان قدیم اند و تنخواه اینها تعلقات مومن پیٹھ وغیره محالات سیر حاصل مقرر اند صاحب جاگیر و نوبت است

فضل علی بیگ خان و ولایت علی بیگ خان هردو پسران نادعلی بیگ خان باسه هزار بار از وقت سیر رای حضرت مغفرت منزل سرفراز و خان مذکور از قدیم بهمراهی سیدی عبدالله خان رعد جنگ ملازم سرکار بود و بجو بهیا موصوف

گهاٹسی رام کمندان

چهارده هزار جوانان بار موسی ریمو اڑدر الدوله که ازانجمله شش هزار بار متعین صاحبان انگریز بوده جابجا در قصبه آبنه جوکائی و اورنگ آباد و هنگولی وغیره بسر کردگی سدرلین صاحب و گارڈن صاحب چهاؤنی دارند باده هزار و پانصد سوار بلباس برآورده انگریز کدیی صاحب وغیره

مصروف است معہذا دیگر پلاٹنہای سرکار که جملہ قریب شصت ہزار بار معہ توپخانہ ہای آتشباز
بعلاقہ کمندانان سرکار ہموارہ حاضر رکاب و تعلقات است و جمعیت دیگر که ہمراہ امیران سرکار
علیحدہ علیحدہ است ذکر آن سابق در احوال امرای سرکار گذشت ہمہ ہا مجموع شبانہ روز مشق
شلک ہا و سر دادن توپہا میکنند و ہمہ ہا محکوم حکم خداوند نعمت اند سوای آن جمعیت سواران
و بار پلاٹنہا و توپخانہ جرار آتشبار برق کردار بشیار پایگاہ معہ شتر نالان رعد کردار ہمراہی امیر
کبیر شمس الامرا بہادر که احوال آن در ذکر بہادر موصوف گذشت ہا

ذکر شاگرد پیشہ سرکار دولتمدار یعنی چوبداران و خدمتگاران و فراشان و یکہزار دو صد ہرکارہ ہا بادار وغہا وغیرہ

در عہد حضرت غفرانمآب میر نظام علیخان بہادر آصف جاہ ثانی چوبداران دو نشست مقرر بودند
ہمراہ دوم مردہ یکی طاہر علیخان با سہ صد چوبداران که از آنجملہ قریب یکصد نفر سواران خود اسپ اند
بشرح فی سواری روپیہ ماہوار وصولی و بعضے درمیان اینہا که ماہوار بیشقرار دارند موسوم
بو غیرہ کردہ اند صاحب پالکی و خطاب ہستند چنانچہ اصالت مان خان و حافظ مان خان و
دیگران نیز و باقی ہمہ پیادہ ہا که ہمہ چوبداران ہندوستانی اند و معمول اینہا اینست که شش
گہڑی روز باقی ماندہ معہ مردہ خود حاضر دیوڑہی مبارک میشوند و نشست میگیرند و ہمہ کیفیت
حکم احکام شبانہ روز از مردہ که حاضر بود دریافتہ حاضر میباشند و او که حاضر بود برخاستہ معہ
چوبداران بمکان خود میرود و ہمین طور و ہمو نوقت دیگری می آید و معمور نشست می شود
دوم مردہ حرمت نواز خان المشہور مرداہی نخو که نہایت آوارہ مزاج بود با سہ صد اسم

مستعد کارزار است سرفراز و ممتاز و علاقہ نگہداشت خانہ مشہور بہ بندیخانہ کہ آسامیان
لکوکھا روپیہ تعلقات زمینداران وغیرہ مقید اند بعلاقہ خود دارد و مہاراجہ بہادر را اعتماد
کلی است ہر گاہ رکاب سعادت حضور پر نور بہادر معہ بیرون بلدہ سفر میکنند تمامی خانہ خود را
باعتماد کمندان مسطور وامیگذارند الغرض کمندان نیکذات بجمیع صفات مسلمانی موصوف

صاحب حسین کمندان

در عالم جاہلیت با دو صد نفر جوانان بار ملازم سرکار بود از یاوری طالع باسلام در آمدہ دست
بیعت و ارادت بدست مبارک جناب میر شجاع الدین حسین دام برکاتہ دادہ مشرف گشت
و بیرون دروازہ غازی بنڈہ مسجد آباد کردہ از سر نو بہ تعمیر سائبان و مصلے برای اذان وزیر
آن بازار نو باحداث درآوردہ راستہ شاہی را کہ بسیار خراب شدہ بود و مردمان را اذیت
تمام میکردید مشار الیہ بنہایت صفائی و درستی درست کنانیدہ مصروف عبادت و خیر و خیرات
است و دو پسر لائق دارد و ہموارہ حاضر دربار فلک مدار است **پاپیا کمندان** با جمعیت
شش صد جوان لن بار در سلطان شاہی کہ باغ قدیم قطب شاہیہ بود و الحال ہمہ ویران است
با جمعیت ہمراہی خود مقام دارد آدم بسیار ہوشیار خبردار معمور کار سرکار است **لون صاحب**
فرنگی با جمعیت دو صد جوان **محمود خان و دلدار خان** پسران اسمعیل خان بخشے
با جمعیت یکہزار پانصد بار قدیم و جدید و دیگر کمندانان بسیار اند کہ ذکر اینہا طول کلام است
اما فرصت سنگہ **کمندان** اول بعلاقہ نادعلی بیگ خان بود بعد ازان بالطاف حضور
پر نور دام اقبالہ بذات خود با چہار صد جوانان نوملازم و چہار صد جوانان دیگر علاقہ دارد
و در تمامی سہ ہزار بار نادعلی بیگ خان مختار کاروبار است آدم بسیار نیکذات و بکمال
بہادری موصوف و پسرش رگھوسنگہ نیز بعنوان امیران پرورش یافتہ در کار خود

مصروف

و درین زمانہ نیز چند سال بسر بردہ قضا نمود پسرش حاضر و بخدمت موروثی پدر معمور است
الغرض ابیھم مردہہا و سرکردہ ہای خدمتگاران و فراشان بجاگیر ذات و تعلقات ہزارہا
روپیہ و ماہوارہا سرفراز و معمور کار سرکار بودہ اند و در عہد حضرت مغفرت منزل علیہ الرحمہ
چون از حرکات ناپسندیدہ حرمت نواز خان کہ آوارہ مزاج شدہ بود خاطر مبارک متنفر
گشت مشار الیہ را از خدمت تغیر فرمودہ محمد یعقوب چوبدار وغیرہ قدیمی وقت مرشد زادگی
خود را کہ بسیار آدم معقول نمازی بود بجای نامبردہ سرفراز و ممتاز فرمودہ بخطاب اعتماد
نواز خان سربلند ساختند و بعد چند روز محمد طاہر علیخان نیز کہ مرد بسیار معقول و متین
و قابل و صاحب خط و سواد بود از عارضہ سرطان اللسان قضا نمود پسر لطفی اش مہر علیخان
بالطاف خداوند نعمت مامور خدمت نشست زمرہ چوبداران گردید اما چون او در نشہ
معجون وغیرہ دایم الاوقات از خود خبر نداشت و بمراد کار و نوکری سرکار نمیرسید ناچار
خان محمد وغیرہ چوبداران را کہ مرد معقول و لایق کار بود از حضور پرنور معمور بنیابت خود
کنانیدہ خود از و اگزیدا و تا حیات خویش بکمال راستی و درستی خدمتگذاری و تابعداری
نمودہ درگذشت بعد او داماد ش محمد راج اللہ بہ بنیابت مہر علیخان مذکور معمور کار گردیدہ
بخطاب خدمت نواز خان سرفراز است و چون اعتماد نواز خان ہم سفر آخرت نمود پسر
کلانش حمید خان بخدمت و خطاب پدر سرفراز شدہ معمور خدمت نشست زمرہ چوبداران ست
اما نہایت مرد ذی اخلاق صاحب مروت شوق اسپان صبا رفتار بسیار دارد و فیل و اسپ
را برابر تا آنچنان تیار و فربہ میکند کہ در تمام شہر مشہور ترمیگردد و در سواری اسپ یکتای
وقت است قدر و منزلت ہر ہر خانزاد سرکار بخوبی میداند اما درین عہد حضرت بندگانعالی
حضور پرنور ادام اللہ اقبالہ مردہہ حمید خان بخطاب اعتماد نواز خان نیز سرفراز است

از چوبداران سوار و پیاده وغیره شب خواب‌ها و بشتقاران را که شب بجای مردهه خود حضور دیوڑهی مبارک میباشند
و از معتبرین اینها که اندک شعور و فهم و خرد میدارند بطور نایبان مردهه میباشند و نامزد بهه وغیره
میشوند و حکم احکام در عدم حضوری مردهه اجرا میکنند تا رحلت حضرت غفرانمآب این هر دو مردهه
مذکور معمور کاروبار دیوڑهیهای مبارک سرکار بودند و خدمتگاران سرکار نیز دو نشست بودند
یکی همراهیان سید عمر خان که اوشان با هفت هزار جمعیت پلٹنهای بار و رساله عرب سرفراز بود
و دومی همراهیان جمال علیخان پسر مقصود علیخان خانزاد قدیم که مجموع پانصد نفر خدمتگاران
در هر دو نشست بودند و اکثر از اینها صاحب فیل و پالکی و به خطاب نیز سرفرازی داشتند
و این هر دو نشست چوبداران و خدمتگاران در خلوت مبارک همواره بر طبق معمول حاضر
میماندند و بر سر کارخانجات نیز مقرر و حاضر بوده حسب الحکم عالی معمور کارها و کارخانجات میشدند
و جابجا در خدمات نزد و مرشدزاده‌ها و محلات پیران کهن سال از اینها مقرر و متعین اند و نیز خواجه
سرایان قدیم مثل میان نیک روز خان وغیره با دیگران هم قوم خود بچوکی خانه محلات
سرکاری حاضر میمانند و تعمیل احکام سرکاری میکنند اما فراشان سرکار نیز دو نشست بهه همراه
مهتر بوڑهن خان که مهتر هفتصد نفر فراشان و بشتقاران بود و داروغه اینها عظیم الله خان
بهادر خانجهان خان ولد زبردست خان بهادر که رفیق خاص حضرت غفرانمآب در کشتن حیدر جنگ
نایب و مختار موسی بهوسی که ذکرش گذشت شریک بود و مهتر بوڑهن خان مذکور که او در عهد
حضرت مغفرت مآب نواب آصفجاه طاب ثراه سیزده ساله بود و صاحب خطاب و پالکی معهذا
درین عهد حضور پرنور نیز که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است خان مذکور عمر یکصد
و پانزده ساله داشت و حضرت پیر و مرشد نظر بر قدامت و شرف اندوزی جمال جهان آرای
جد اعلای خود حضرت مغفرتمآب انار الله فیها عنایت کرده استفسار احوال آنحضرت میفرمودند

و درین

وحوض قتلو کہ عجایب و غرائب و سیرگاہ حضرت خلد مکان عالمگیر بادشاہ بود علاقہ بالیشان
از قدیم دارد اما سید احمد خان در عہد حضرت غفران مآب متعین خدمت حضرت مغفرت منزل
در عالم مرشد زادگی بوده حاضر مکتب میبود بعد سریر آرای آنحضرت بخدمت بخشیگری دوصد
جوانان بار و نشست یک گروه شاگرد پیشہ خاص سرفراز و ممتاز بود بعد رحلت آنجناب از پیشگاه
حضرت بندگانعالی مدظلہ العالی بدرجہ مصاحبت و قربت در رسیده بدار و غگی ارباب نشاط
سیاہی شد و بعد از چند ایام در سنہ یکہزار و دوصد پنجاه و شش ہجری ودیعت حیات
نمود بعد از ان میر امام علیخان بہادر خلفش کہ آثار سعادتمندی از چہره اش ہویداست
و اخلاق پسندیده دارد در پیشگاه خلافت مصاحب و مقرب گشتہ نامور شده کار خلق اللہ از
خداوند نعمت بخوبی بر می آرد صاحب خطاب خانی و بہادری با جمعیت عروب و علے غول
و بارگیران و جوانان بار و ہرکاره ہا وغیره سرفراز شادیخان مذکور بتکلف تمام از الطاف
خداوندی بوقوع آمده آدم بسیار خلیق و با مروت و نجیب شناس در برق اندازی قدرت
تمام دارد ہمواره حاضر دربار فلک مدار است

میر ہدایت علیخان بہادر

ولد دومی سید احمد خان مرحوم کہ ذکرش گذشت معہذا خان مذکور از بدو شعور خردمندی
و تیز فہمی بسیار داشت بعد رحلت والد خود مبدل بذل و نوال و منظور نظر بلند اقبال خداوند
نعمت گردیده بسیار مورد الطاف خاقانیت صاحب خطاب خانی و بہادری و جمعیت بار و
بارگیران و سپاہ طویلہ خاص در بر آمد کار خلق اللہ مساعی جمیلہ بکار می برد آدم شناس
قدردان کمال صاحب ہمت آشنا پرست دوست نواز در ہر ماه ربیع الثانی و تاریخ دوم
نیاز فاتحہ حضرت محبوب سبحانی قدس اللہ سره العزیز بآن تکلف میکند کہ تمامی اعزه دربار

و محمد راج اللہ بسبب بعضی وجوہ از خدمت موقوف شدہ محمد چاند برادر زادہ طاہر علیخان بخدمت موروثی سرفراز شدہ معمور کار گردید و مردہہ ابو محمد کہ در عہد مرشدزادگی حضرت مغفرت منزل معمور کار بود و بعد سریر آرای آنحضرت بطرف نوید محل با پنجاہ چوبداران قدیم وقت مرشدزادگی حاضر بودہ اہتمام نواز خان خطاب داشت در بیولا باضافہ یکصد روپیہ سرفراز شدہ حاضر دربار جہانمدار است و خدمتگاران حضرت غفرانمآب و حضرت مغفرت منزل آنہا کہ مردند مردند و باقی ہمہ بدستور معمول جا بجا متعین مرشدزادہ ہای بلند اقبال و در خدمات دیگر حاضر اند و ماہوار ہا می یابند و کسانیکہ صاحب خطاب و پالکی و سرگروہ اینہا بودند مثل کریم بیگ خان و عبد النبی خان وغیرہ قضا کردند چون پسر عبد النبی خان ہم رخت ہستی بربست متعلقان او بدرماہہ مناسب معہ یک طفل نبیرہ اش مشغول دعای عمر و دولت حضور پر نور اند او تعالی شانہ خداوند نعمت ما خانزادان را تا ابد الآباد سلامت دارد کہ خانزاد پروری و نوازش قدیمانہ بر ذات بابرکات آن اعلیحضرت ختم است آمین رب العالمین و فراشان عہد حضرت غفرانمآب و حضرت مغفرت منزل معہ فراشان حضور پر نور دام اقبالہ بدستور معہود معمور کار سرکار اند و تنخواہ ہمہ ہا از خزانہ سرکار میبابند و شیخ حیدر مردہہ قدیم مرشدزادگی بخطاب خانی سرفراز شدہ با پنجاہ چوبداران حاضر دیوڑی مبارک و باریاب حضور است و بخدمات دیگر معمور

ذکر مقربان و باریابان حضور پر نور میر امام علیخان بہادر

ولد سید احمد خان مرحوم جد الیشان سید عبد النبی در عہد حضرت مغفرتمآب حاضر خدمت و بکار ہا معمور بود از مدت مدید ساکن کاغذی واڑہ قلعہ مبارک دولت آباد در ہمونجا اوقات بسر برد

ولد محمد حنیف جمعدار کہ او صاحب جمعیت سواران وغیرہ ہمراہی خود متعینہ شمس الامرا تیغ جنگ
ونیز فرزند شمس الامرا بہادر امیر کبیر بود از قدیم بکار سرکار جانفشانیہا نمودہ مورد تحسین و آفرین
بہادر موصوف گشتہ کہ مشہور تر است دو پسر داشتہ ودیعت حیات کردہ کلان محمد امیر
او در دیوانی منیر الملک بہادر و مختاری راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر بذاتہ العمدہ روزگار
مقرون بود ہموارہ حاضر دربار میگردید مرد خداپرست نیک سیرت با دوستان و آشنایان
سلوک محبت ہا در عین عالم شباب جہان فانی را درگذراید فرزند دلبند اولین او بہ عہدہ
پدر یادگار است بکمال لیاقت و سعادت مندی دومی محمد وزیر در حین حیات برادر خود
عازم سفر گردیدہ مدتے اوقات عزیز بخوبی تمام بسر بردہ روزی سوار اسپ نیلہ خویش کہ
بسیار خوش ترکیب و مشہور بود در سواری مبارک حضور پرنور ادام اللہ اقبالہ بملاحظہ خاص
در آوردہ منظور نظر خاقانی گردید باستفسار حالش در آمد نذر از یاوری طالع بدرماہہ عمدہ
سرفراز شد و بعد چندی بہ بست و پنج سوار شرف گشت الحال جمعیت قریب دو صد سواران
و پیادہ ہا ممتاز و مباہیت بسیار مرد بہادر لایق کارہای سرکار رفیق پرور کشادہ دست
با اخلاق بجمیع صفات سرداری موصوف ہموارہ حاضر دربار جہاندار است ٭ ٭

آغا قربان قلی بیگ

آن سرخیل شجاعان از نجبای خاندان آذربائیجان است از اتفاقات حسنہ و آب و دانہ
با یک لک روپیہ وسی سراسپان بعنوان تجارت وارد بلدہ حیدرآباد گشت و مصروف
بکار خویش گردید چون خبر شجاعت و جان نثاری و کاردانی اش بسمع مبارک اعلیحضرت
خدیو قدردان مردان کار رسید از راہ الطاف بیکران یاد فرمودہ در عالم مرشدزادگی
بدرماہہ سہ صد روپیہ سرفراز فرمودہ بزبان حق ترجمان ارشاد شد کہ قربان قلی بیگ

وهمه بجبای بلده طعام لذیذ میخورند ومحظوظ میشوند الغرض خان مذکور در آدمیت ومروت
فرد یکتاست که زبان در وصف آن قاصر است

میر سردار علیخان بهادر

ولد سومی سید احمد خان مذکور است هم شکل واشبه تر والد خود از فرط الطاف خداوند نعمت
مصاحب مقرب وباریاب است ودر جمیع امور منظور نظر خاقانیست وبذاته نیکذات وبا آشنایان
ودوستان سلوک صاحب خطاب باجمعیت دوصد جوانان بارگیر مشرف ومباهیست ٭٭

برهان علیخان عرف برهنه صاحب

از یاوری طالع باریاب بارگاه خداوندی در عالم مرشد زادگی بوده سایر ودائر کارخانجات
آنزمان گشت وبعد جلوس میمنت مانوس شبانه روز مقرب ومصاحب خود بدولت بکمال
شیرین کلامی وحسن اخلاق بامر ارباب احتیاج متوجه گشته در برآمد کار تا مقدور خویش که
بر هیچکس پوشیده نیست مساعی جمیله بکار میبرد همواره مورد الطاف خاقانیست موجب
تقویت خاطر پریشان روزگار است در سعی مقدمه آن کسان کرا ینهارا هیچکس در خانه خود
بار ندهد آن منبع نیکی ونیکوئی بکمال خاطرداری خدمتگذار وبکارهای ایشان تا برآمدن و
برآوردن کار بدل متوجه در بیرون دروازه دبیرپوره مسجد عمده خوش اسلوب باحداث
درآورد که تمامی آن محله را از عبادت الهی بیحساب حسنات است واخراجات آنجارا متکفل
که ثواب آن بذات آن باعث حسنات از بارگاه احدیت جل جلاله وعم نواله عاید آن نیکخصال
کشاده جبین خنده رو نیک طینت سخن حق اینست که از باریابی آن خیرخواه کار بندگان الهی
برمی آید که موجب رضامندی خالق است ٭٭

محمد وزیر خان جمعدار

و موجب است میشود از آنجا که کار دلخواه من رو براه آمده است منت رنجیدگی طرفین شود بالمره کناره
نمود و عذرها آورد اما او که خواهش تمام داشت هرگز هرگز نشنید بلکه منجر بآن گشت که بغیر وقوع
جنگ از انکار اینمعنی آزردگی دلی بهم رسد ناچار اعظم الامرا بوکیل خود دولت راؤ را گفته فرستاد
که سبب انکار اینمقدمه محض همین معنی است که احیاناً اگر پهلوان سرکار ما به پهلوان شما غالب شود
ناحق آزردگی خاطر شما از طرف من باشد چرا که معامله جنگ اعتمادی ندارد معهذا عین خوشی
و خوشنودی من اینجانب همین است که خوشی و خوشنودی مزاج شما گردد هرگز هرگز ملال
بر خاطر اینجانب نیست باین شرط و تسلی خاطر من اگر منظور باشد روزی که طلب نمایند هر دو حاضر
اند بلکه هر دو را ملازم خویش دانند دولت راؤ سندهیه و اعیان دیگر همه گفته فرستادند
که این تماشاست و ناخوشی چه محل دارد هرگز اندیشه در خاطر راه ندهند که مقدمه واحد است
فردا ارسال فرمایند و خود هم تشریف آرند روز دیگر تمامی اکابر مثل دولت راؤ سندهیه و نانا
پهرنویس و هری پندت بهڑکیه و پرسرام بهاؤ و خود ماد هوراؤ پندت پردهان وغیره در مکانی
که لایق اجماع خلایق بود نشسته نرسو را معه شاگردان او حاضر ساختند اعظم الامرا نیز باگال
و کشن مل را تشفی خاطر نموده همراه وکیل خود فرستاده برای آمدن خود عذرها کردند و نیز هر دو
پهلوانان تقید نمود که اگر او شان چیزی بدهند باطلاع من بگیرند پس هر دو برادر حاضر شده
سلام بجا آوردند او شان گفتند که بنشینید از بسکه باگال کوته قد و پهن جثه بود بمقابل نرسو
پسند نشد و کشن مل که طویل القامت و متوسط الجسامت بود پسند آمده هر دو بمقابل یک دیگر
در آمدند و آزمایش زور و قوت خود دست بدست نمودند و همینکه باهم نرسو و کشن مل در آمیختند
و کشتها و کوششها با یکدیگر نمودند نرسو دفعتاً کشن مل را در قالبوی خود کشیده بر داشت
و خواست که بر زمین زند کشن مل بند کشتی غالب که از استاد خود یاد داشت بعمل آورده نرسو را

حالا تو از منظور نظر ابد دولت گردیده ایدارادهٔ رفتن هیچ جا نکنی و منتظر لطیفه غیب باشد که
از پرده چه در جلوه ظهور می آید هرگاه سریر سلطنت دکن از مقدم آن حضرت زیب و زینت
تازه یافت باضافه دوصد روپیه سپاهی گشت و بر سال دوصد سواران منجملهٔ علاقه خان ایران
و سواران که به علی بیگ خان بهادر عطا شده بود سربلند گردید بعد چندی دیگر مورد الطاف
شاهانه مصدر عنایات خسروانه شده بدرماهه یکهزار روپیه ذات معمور کار و هوشیار و
و خبردار در بار فلک اقتدار است لهذا او خود جوان مرد ذی مروت و آدمیت مرد میدان
کارزار یکتای عصر خود است و بس

ذکر پهلوانان و کارخانجات سرکار

در حینیکه اعظم الامرا ارسطو جاه بهادر در بلدهٔ پونا باختیار اعیان آنجا اقامت داشتند
باگاول و کشن بل دو برادر از قوم کهتری پهلوانان ملازم سرکار که در زورکشتی و پهلوانی مشهور
بودند حسب الاستدعای بهادر مذکور همراه ایشان گردیدند اتفاقاً زسو نام پهلوان ملازم
دولت راو سندهیه که نامور آن سرزمین بود و یکهزار شاگردان خود داشت که در آنجا شوق پهلوانی
بمردمان آن سرزمین بسیار است بعد چند سال در پونا آمده باظهار آورد که بنده در تمام دکن
گردیده آمده اما احدی بمقابل بنده بر نه آمد آخر خود را در خدمت آن مهاراج رسانید شخصے
از ندمای سندهیه عرض نمود که همراه اعظم الامرا بهادر دو پهلوان از نام آوران حیدرآباد
حاضراند اگر با زسو کشتی بگیرند میتوانند شد دولت راو در عالم شباب که خواهان همچنین تماشا ها
بسیار بود با اعظم الامرا پیغام نمود که بهادر مذکور بخیال اینکه جنگ دو سردار اگر زسو غالب شود
هتک و نقص نام بلدهٔ سرکار است و اگر بالعکس گردد ناحق کبیدگی خاطر دولت راو که بر سراج

تحویل سہ داروغہ عہدی حضرت غفرانمآب بتحویل انوار جنگ درپہلوی خلوت مبارک کہ یکصد و بست وپنج خوان از اطعمہ لذیذہ متنوعہ معمول خاصہ سالم است داخل محل مبارک میگردد و بہر خانزاد نصف خاصہ یا پاؤ خاصہ یا سالم خاصہ بقدر مرتبہ اش مرحمت میگردد و اکثر درمحلات حضرت غفرانمآب جاریست و عہدی حضرت مغفرت منزل بذریعہ داروغہ علیحدہ تیار شدہ درمحلات آنحضرت میرسد و درہر باورچیخانہ باورچیان و رکابداران و باربرداران و رونا عمدہ کاربدرماہہای بیشقرار شاہانہ روز معمور کار سرکار اند و باورچیخانہ خاص الخاص متعدد خاصہ بہر خانزاد عنایت شود ہمہ خانہ اش پر از خوانہای اطعمہ لذیذہ مطیبہ میگردد اللّٰھُمَّ ارْزُقْنَا دَائِمًا اما آنچہ کہ ایزاد برای تیاری نیازہا وعرسہا و در تیاری ماہ رجب المرجب و ماہ مبارک رمضان و دیگر ماہہا کہ بتحویل فیضمآب الدولہ بہادر بعمل آید مثلاً در ماہ رجب المرجب تیاری پانصد روپیہ روز از شب سلخ رجب تا سلخ ماہ شعبان کونڈہ ہای بزرگ عرایض از جمیع اقسام اطعمہ معہ لوازمات آن پر کردہ از صبح تا شام و از شام تا صبح دیگر علی العموم بی ممانعت احدی بمصرف خورش فقرا و مساکین و غربا و امرا و اہل خدمات و جمیع بنی نوع انسان میرسانند و در ماہ مبارک افطاریہا بشاہزادہ و پیرزادہ ہا و علما و فضلا و صائمین کثیرین مساجد کو بکو میرسد خرچ ہزارہا روپیہ است اما آن نفاست و طہارت کہ مزیدی بر آن متصور نباشد و باورچیان خاصہ پز بدرماہہای بیشقرار تا بدو دو صد روپیہ ملازم سرکار دولتمدار و علی ہذا القیاس در ماہ ربیع الاول و ربیع الثانی و در ماہ محرم الحرام دیگہای طعام در قدم رسول و پنجہ شاہ و نعل صاحب و حسینی علم و علم مبارک بے بی و در عاشور خانہ بادشاہی و علم مبارک حضرت عباس علیہم الصلوٰۃ والسلام ہموارہ بدستور معہود و غیر معہود جاریست کہ لکہا غربا و مساکین بدعای عمر و دولت معمور و مشکور اند

ذکر اسپان عربی و عراقی ودکہنی و کاٹھیواڑ

از هر دو پای خویش گرد دم شده بر بسته بند دام ماهی که مشهور تعلیم اوست آنچنان بظهور آورد که
نرسو با وجود غلبه مغلوب گشت و همچون آن کشن مل او را بر خود کشیده بر داشته بالای زمین
زده سوار سینه اش گردید غریو از خلق برخاست و صدای آفرین و تحسین از زبان خلایق بلند شد
پس شاگردانش دویدند و خواستند که کشن مل را از سینه او برخیزانند باگال برادرش شمشیر
کشیده بمقابل آنها در آمد اعیان پونا منع کردند چون هر دو جدا شدند همه اکابر و خود مادهوراو
کشن مل را نزدیک خود طلبیده تحسین نمود و جوڑه پارچه از کمخاب پهچوڑیهای عمده بیڑ و
دو دستار پٹن و سیلهاو دو جوڑی کڑه طلائی مرصع مال دو هزار روپیه و دو هزار روپیه نقد
همراه اینها نزد اعظم الامرا فرستادند اعظم الامرا که بالای سجاده در دعا بوده هرکاره ها را
برای اخبار ایشان نشانیده منتظر خبر نشست بمجرد شنیدن خبر فتح دوگانه شکریه بجناب
فاتح الابواب بجا آورده اما برای عطیه ایشان انکار نمود مفید نشد وکیل سندهیه گفت که از
انکار اینمعنی سوء مزاجی بهم خواهد شد پس اعظم الامرا قبول کرده و نیز اضافه ها وا اینها نموده
داد و توڑه طلا مال یک یک هزار روپیه از طرف خود در پای هر دو پهلوان مذکور انداخت
در تمام پونا و اطراف و جوانب نام اینها مشهور خاص و عام گردید بعد مراجعت اعظم الامرا از پونا
مورد بخشش حضور پرنور نیز شدند تا حال پیش از سه سال هر دو برادر نزد مهاراجه بهادر حاضر بودند
باگال را بهادر مذکور برای سواری از میانه سرفراز نمود هر دو گوش باگال مانند سنگ سخت
نر بودند و نیز باگال اکثر با پهلوانان کشتی گرفته غالب آمده از حضور پرنور مورد عنایات گردید
معهذا کشن نام اهیر و فوجدار فیل راجه راؤ رنبها و دیگر پهلوانان بسیار در سرکار هستند که از طول
کلام بر اینها اکتفا نمود اما درین ایام رسم این مقدمات کم اند لهذا اختصاراً تحریر نمود

ذکر باورچیخانه سرکار دولتمدار

تحویل

و بر موتی گج و دل سنگار و در عماری سرخ و در عماری سکهه چال بالای گلاب پری و درین عهد میمنت مهد حضور پر نور دام الله اقباله از پانصد زنجیر کم نیستند و آنحضرت اکثر در عماری زرد بالای همیت بخش و تا در بخش و موتی گج و غلام علی نام فیل که مانند او بالفعل در هیچ جا نیست و در عماری شکاری سکهه چال بالای لاڈو ماده فیل که مانند انسان فرمانبرداری خداوند نعمت میکند سوار میشوند و نیز بدستور براتبها معمور و به محالات مقرری داروغه ها که درین ایام بسیار کس سرفراز اند اما الحال نیز داروغه های تمامی فیلخانهای سرکار دولتمدار امین الدوله خلف امین الملک مرحوم مذکور است

ذکر رتهه خانه

در عهد حضرت غفرانمآب نواب میر نظام علیخان بهادر آصف جاه ثانی که همیشه در سفر میبود بارها سه صد منزل رتهه ها محالات بتحویل محمد طاهر خان کوکه آنحضرت بود و در عهد حضرت مغفرت منزل که اتفاق و مهم از مخالفان دولت کم می افتاد که همیشه مطیع و منقاد سرکار بجنگ گردیده بودند یکصد و پنجاه منزل سوای چهکڑه و بندیها جاری بودند داروغه اینها محمد یار جنگ پسر کوکه مذکور و نائب ایشان لچهمی رام چودهری که صاحب خطاب راجگی بوده اما درین عهد میمنت مهد حضور پر نور سوای معمولی مقرری مذکور پنجاه منزل رتهه نو تیار بداروغگی پسر محمد یار جنگ و رگهناته سنگه چودهری پسر لچهمی رام چودهری مذکور باساز و سامان سقرلاط سرخ و سبز و زر و همواره جاری و معمور کار و بار محالات سرکار اند و دیهات محالات در اخراجات آن بحال و برقرار هستند

ذکر توپخانه سرکار

توپخانه سرکار دولتمدار در عهد حضرت غفرانمآب که جنگ و جدل و مهم و سفر بر مخالفین و معاندین دولت که باطراف و جوانب بودند هر سال بوقوع می آمد سه صد ضرب قلعه شکن بجلوی همراه رکاب

طویله ها متعدد اند علی الخصوص در طویله محوله طالب الدوله حسن علیخان بهادر کوتوال بلده از چهار صد
زیاده تر باشند که سوای سواری خاص و مرشدزاده ها و داروغه و چابک سوار برای تزیین مقدور
احدی نیست که سوار بر آنها شود همه خاصه اند و تمامی بر اتبها و جوزا کهای انواع و اقسام مرتب
و بزیورهای طلائی و نقرئی و کلابتونی مغرق هستند و نیز بتحویل داروغهای دیگر جمله از یکهزار
راس زیاده باشند و در اخراجات آن محالات لکهار روپیه سپرد بهادر موصوف وغیره اند

ذکر شترخانه سرکار

سابق در عهد حضرت غفرانمآب شتران سانڈنی اخبار و بان برداران و معمور کارخانجات دیگر
هفتصد مهار شتر میبودند در ینولا بسبب اینکه هوای حیدرآباد بشتران بسیار ناموافق است
مهار شتران کم اند برین هم از دوصد مهار شتر کم برآمد کار سرکار نمیشود که فیلان بسیار اند

ذکر فیلخانه سرکار

سابق در عهد حضرت غفرانمآب اقبال رکاب در سفر و حضر زیاده بر چهار صد زنجیر فیل در فیل خانه
بودند که موسوم به چپکله بیرون بلده محاذی دهلی دروازه است که خاص بردارنده عماری زرد
حضور پرنور که از تمامی عماریهای دیگر بزرگتر و مرتفع است در تحویل فوجدار خان و محمد حسین خان
عرف راجه میان برادرش از سی زنجیر کلان تر کم نبودند و نیز در تحویل امین الملک بهادر برادر خرد
منیر الملک بهادر مدار المهام سرکار و دیگر زنجیرها معمور بردارندگی فراشخانه و پیشخانه وغیره
اند و در اخراجات اینها محالات لکهار روپیه سپرد داروغه بودند و در عهد حضرت مغفرت منزل
بهمین دستور و آنحضرت اکثر سوار عماری زرد بالای سرور بخش فیل که در میان سه چهار
ریاست مانندش نبوده می شدند و نیز بر معمور گنج در عماری سبز حضرت مغفرتمآب گاه گاهی

در رستہ پشتارہ ہای نشیب و فراز زمین را ہموارہ میسازند و قطع اشجار مانع سواری مبارک فوراً مینمایند
تحویل طالب الدولہ بہادر وغیرہ اند جملہ کاماٹیان رکاب از سہ ہزار کم نیستند سوای کاماٹیان ہمراہی
توپخانجات جنسے سرکار دولت مدار و گاڑیخانہ سرکار کہ در ذکر جنسے وغیرہ سرکار گذشت

ذکر شکارخانہ سرکار

جانوران شکاری و پادامیان یعنے پاڑدیان شکارگیر مردان و زنان کہ پاڑدیان گویند از یوز و باز و بحری و باشا و شاہین و لگھڑ و جھگڑ و بسیرہ و بحری بچہ و شکرہ وغیرہ و آہوان شکاری آہوگیر و سیاہ گوش در سرکار دولتمدار بسیار اند قریب سہ صد نفر پاڑدیان ہمراہ سواری مبارک میباشند و تماشای شکار پرند و چرند بملاحظہ اقدس می آرند و در باڑہ بند و لبست زنانہ تا دوازدہ دوازدہ کردہ یعنی کوس طولاً و از دو سہ کوس عرضاً میشود و بچہ چہار سالہ را ہم اندرون باڑہ رفتن نمیدہند پاڑدیان شکاری ہمراہ سواری معہ اسباب شکار و جانوران شکاری بودہ تماشای عجیب و غریب شکار مینمایند و انعام می یابند لہذا باز بردار و بردارندہ جانوران شکار دو صد کس ملازم سرکار اند داروغہ اینہا معظم جنگ از چہار پشت موروثی معمور خدمت است و در اخراجات اینہا دیہات اطراف بلدہ مقرر یافتہ و شکارگاہ سرکار از فصیل دروازہ تا لاب میر جملہ معہ درگاہ برہنہ صاحب قدس سرہ بالا پور و سرور نگر و منصور آباد و قلعہ کہنہ تا ابراہیم پٹن ہمہ رمنہ شکارگاہ سرکار است کہ لکھا آہوان بفراغت میچرند و تا قریب آدمان می آیند و مقدور احدی نیست کہ بحکم سرکار بندوق سر دہد یا گنجشکے بگیرد مجرم سرکار میشود ہمہ صحرا پر از آہوان و جانوران پرند است و شوق بجناب اعلیحضرت بسیار اکثر متوجہ شکار میشوند قریب از یکصد و پنجاہ دست یوز شکاری کم نخواہد بود سوای آنہا کہ در تعلقجات برای تربیت میباشند وعلی ہذا القیاس باز و بحری و شاہین وغیرہ کہ در رکاب وغیرہ رکاب اند ٭٭

ظفر انتساب دایما میبودند سوای اضراب توپ جمعیت پلاٹنهای بار و قلعجات که آنرا تعداد و شمار نیست و همواره بدست موسی هتی فرنگی پرتکیز ملازم سرکار جالیست یعنی تا رحلت خود حضرت غفرانمآب را آنقدر شوق تیاری توپها بوده که سانچه توپ ریزی متصل مکان موسی هتی مذکور وطرفان که در صحن خلوت مبارک ریخته ملاحظه اقدس کنانیده بسیار بسیار توجه داشتند درین ضربها اکثر یراسه صد نر گاوان برازی میکشند بزنجیر آهنی که آنرا سهله گویند و دو دو زنجیر فیلان کوه پیکر برای کمک که در بعضے جاها زمین نرم یا برکشیدن بالای زمین مرتفع آنچنان کار روبکار می آرد که هیچ قوت و زور نر گاوان و کمک خلاصیان و کاماٹیان وغیره مفید نمیشود بدوان کمک فیلان کوه تمثال دینجاها فیلان سرکار که متعینه اضراب اند دهن توپ را بالای پیشانی خود برگرفته آنچنان قوت میکنند و تکان میدهند که ضرب مذکور بپای خود دویده میرود و درین ایام که مهم بر سر معاندین و مخالفین بالکل نمانده همه متابعین و موافقین اند و مخالفین که بودند پای معاملات صاحبان انگریز بمیان آمده در هیچ جا مخالفت نیست که کنفس واحد موافقت دارند لهذا درینجا سرکار چند ضربهای قلعه‌شکن و چند توپهای جلوی همراه رکاب ظفر انتساب اند اگر کار روبکار آید آنچه که سابق تیار بودند الحال نیز مستعد کار سرکار اند روبکار میرسند

ذکر کاماٹیان سرکار

درین زمان امن توامان کاماٹیان سرکار که هنگام سفر اسباب عمده های خاص مثلاً بنگله‌ها چوبی سفری سه منزله و دو منزله و یک منزله باره دری که به برداشتن قطعات آن و نیز حمل و نقل دیگر کارخانجات یکهزار و دو صد کاماٹیان معمور اند اما در ایام غیر سفر در تیاری عمارات سرکار حاضر میباشند معهذا درمیان اینها معماران و تبر برداران و بیل و کلنگ برداران نیز هستند که سواری مبارک

کہ مشہور آفاق گشت چنانچہ ہر دو خانان بخوبی تمام اوقات خود لبسر میبرند و شہرہ این عنایت عظمے و موہبت کبری بہر ہر بلاد و امصار و ولایات زبان زد خاص و عام است فاما خان بزرگ سلطان محمد جعفر مرزا در علوم عقلے و نقلے و ریاضی و تاریخ دانی بہرہ وافی بہرہ کامل دارد حلیم الطبع کریم الاخلاق قدردان کمال نیک خصال است و در نماز پنجگانہ و تہجد و قرآن خوانی احتیاط بسیار داشتہ ادا مینماید و خان دوم سلطان مرزا با وجود ادراک علوم دیگر در قصیدہ گوئے منتخب عصر تو انگفت کہ بسیار قصاید بطبع رسای خود در ثنای بی پایان حضور پر نور بہ کمال استعداد گفتہ چنانچہ کہ مشہور آفاق اند عاصی بگوش خود شنیدہ است با این کمال در کمالات مروت و اخلاق و تیز فکری و در ادراک معانی اشعار اساتذہ و صنایع و بدایع آن مستعد اند و او ہم بجمیع صفات بزرگی موصوف الغرض ورود ایشان موجب برکت است کہ معمور اوقات حسنہ اند اللہ تقدس و تعالی ذات بابرکات عالیہ درجات حضور پر نور دام اقبالہ وغیرہ را بر سر بندگان خدمت موروثی تا ابدالآباد با مرشد زادہ ہای عالی نژاد سلامت و قایم دارد کہ ہمچنین قدردانی غریب الدیاران بزرگ خاندان میفرمایند و سر فرازان سرمایہ خاندان عالیشان آصفیہ را از ظل ظلیل جلیل جد سر موجد آن ندارد بحرمت خاتم الانبیا و سردفتر اولیا و سبطین رسول خدا محمد صلعم مصطفے و جگر گوشگان فاطمۃ الزہرا و علی المرتضے صلوات اللہ و سلامہ علیہ و علیہم اجمعین الطیبین الطاہرین آمین آمین رب العالمین قلم را طاقت تحریر و زبان را قوت تقریر صفت و ثنای خداوند نعمت مقبول بارگاہ عز برگزیدہ عالم و عالمیان خلاصہ خاندان ذیشان اصل اصول دولت باہرہ و دوحہ پر میوہ خلافت طاہرہ ظاہرہ کہ جہان از بخشش بی پایان آن نور بخش دیدہ اولی الابصار و ضیا افروز مصباح روزگار فخر زمین و زمان گوہر یکتای صدف بحر ایمان قوت بخش دین و اسلام پشت پناہ مسلمین و مومنین خاص و عام اعنی حضور پر نور

ذکر ورود خانان ایران سلطان محمد جعفر میرزا و سلطان میرزا خلفان کاظم میرزا ابن نادرشاه فرمانروای ایران

که ذکرش در تمام ممالک ایران وغیره مشهور تر است معهذا خانان مذکور از ولایت خراسان بسبب
وجوهات چند در سنه یکهزار و دو صد و بست و سه هجری که در عهد مسند آرای حضرت مغفرت
منزل و مدار المهامی میر عالم اراده فسحت آباد دکن نموده وارد بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد
گردیدند باستماع خبر ورود آلیشان جناب حضرت مغفرت منزل بکمال قدر دانی منزلی پاکیزه تجویز
فرموده فرود آورده و بمعرفت علی بیگخان بهادر ولایتی مبلغ دوازده هزار روپیه نقد
برای اخراجات ضروری فرستادند و جاگیر ششهزار روپیه مقرر کرده دیهات بسر حاصل سپردند
و چهار صد روپیه نقد از دیوانی باستصواب راجه چندو لعل مهاراجه بهادر ماه بماه جاری ساختند
که مدتی بنهایت خوش گذرانی گذر اوقات نمودند بعد رحلت آنحضرت چون بندگان عالی متعالی
حضور پرنور رونق بخش سریر سلطنت گردیدند از آنجا که از احوال خانان صدر بکلی وجزئی آگاهی
داشتند نظر بر قدر و منزلت آلیشان باضافه معاش سرفراز و ممتاز نموده هشتصد اشرفی کرفی
مهر بست روپیه قیمت دار و برای احتیاج اخراجات بالای ارسال فرمود بر ساله دو صد مغلیه
ولایتی نیز معمور ساختند از عهد و عصر تیموریه تا الآن هیچکس از خانان ایران در هیچ سلطنت باین
قدر و منزلت فایز نگردیدند چنانچه خانان مذکور خود سراپا ممنون و مشکور و مداح حضور پرنور اند
و در علو مراتب و مدارج خاندان عالیشان آصفیه خصوصاً در فضایل صوری و معنوی جناب
بندگانحضرت ادام الله اقباله مبذول حال خویش که فیضیاب شده اند قصیده های غرا گفته اند

که مشهور

صوبہ خجستہ بنیاد اورنگ آباد

متضمن بر دوازدہ سرکار یکصد و چہل و ہفت محال کاملش یک کروڑ و بست و ہفت لک و ہفتاد و ہشت ہزار و چہار صد و نود و ہشت روپیہ پاؤ آنہ تاریخ بنای خجستہ بنیاد لفظ خجستہ است کہ عددش یکہزار و شصت و ہشت میشود فی الواقعی شہریست بکمال لطافت میوہ بنہایت افراط و اقمشہ از ہر قسم مشروع وطاش و کم خاب وغیرہ بنہایت نفاست می بافند در موسم بہار لالہ و نافرمان و پوست در باغہا میکاشتند حوضہا چہ در خانہ نخانہ و چہ بازارہا بکمال وفور آب جوشان و در ہیچ بازار گل ولا پیدا نیست راستہا وسیع عریض نا قرینہ دکاکین خوش اسلوب خصوصًا مسجد و راستہ شاہ گنج دلچسپ **قطعہ** مسجد شہ گنج محبوبانہ ٭ کرد درویش عالمی پروانہ خواستم تا رخش از فرزانہ ٭ فی البدیہہ گفت طاعت خانہ ٭ عددش یکہزار و یکصد و سی و شش میشود از محدثات نواب عوض خان بہادر است کہ در عہد حضرت مغفرت مآب نواب آصف جاہ طاب ثراہ صوبدار بلدۂ مذکور بود عطر و گلاب وغیرہ بنہایت خوشبو میشود مقبرۂ رابعۂ دورانی والدہ ماجدۂ شہزادہ محمد اعظم شاہ کہ نقل روضہ ممتاز محل زوجہ صاحبقران ثانی شاہ جہان بادشاہ در اکبر آباد موسوم بہ تاج گنج است ساختہ خیلی لطافت دارد و تکیہ شاہ مسافر و شاہ محمود نیز جلاوت بخش چشم نظارہ کیان است اول شاہ پلنگ پوش تشریف آوردند مرشد شاہ مسافر تاریخ رحلت شاہ پلنگ پوش است **قطعہ**

پیر کامل سر آمد عرفا ٭ خاص درگاہ رب عرش مجید ٭ قطب روی زمین و غوث زمان ٭ اختر برج سعد شاہ شہید ٭ در نظر داشت دار باقی را ٭ چشم ازین بی بقا سر پوشید

سال تاریخ وصل گفت خرد ٭ قصر جنت بود مکان سعید

نظام الملک نظام الدوله میر فرخنده علیخان بهادر آصفجاه ادام الله اقباله و خلد الله ملکه و عمره و سلطنته از لکها یکی و از بسیار بسیارها اندکی بلکه بالکل نیست شعر از دست و زبان که بر آید + کز عهدهٔ شکرش بدر آید

باب چهارم در ذکر جمع کامل شش صوبه مملکت دکن معه بیان عرس کوه شریف و ذکر عشره محرم الحرام در بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد معه ذکر عجائبات و احوال متفرق دیگر

برای صرافان نقود اخبار ظاهر است که ولایت دکن از اقلیم دوم است مشتمل بر شش صوبه خجسته بنیاد اورنگ آباد و خاندیس و برار و محمد آباد بیدر و دار الظفر بیجاپور و فرخنده بنیاد حیدرآباد از سه طرف دریای شور محیط دریای شور عبارت از محیط اعظم است و از جانب شمال آب نربدا سرحد دکن قلمرو بست سترک که گدای هر شهر را بنوا رساند و تهیدستان بادیهٔ ناکامی را بشهرستان ثروت و مکنت فایز گرداند اگرچه آبادی اینملک بنام دکهنیان مشهور است اما درین زمان که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است از مردم هفت کشور تمام دکن مملوست علی الخصوص بلده حیدرآباد صانها الله عن الفتن والفساد که درین ایام پای تخت ششصوبه دکن اینقدر آبادی دارد که مزیدی بر آن متصور نیست جمع کامل ششصوبه دکن هیجده کرور و بست لک و هشت هزار و نهصد و شصت روپیه پانزده آنه و از دریاهای کلان اند بار که براسه به محیط اعظم میپیوندد دو دریای تابی و گنگ و کوتم دکر شناست و دیگر جویبار نامی بشمار به آنها پیوسته اند +

سرکار دولت آباد

از دیگر سرکارات بزرگ مشتمل بیست و هفت محال که یکهزار و یک صد و پنجاه و یک موضع است کاملش بیست و چهار لک پنجاه و هفت هزار و یک صد و هشتاد و شش روپیه چهار آنه در زمان سابق دیوگیر و دهاراگیر میگفتند و حصار بالای کوه مشهور بدهارا است چون سلطان محمد تغلق شاه پای تخت هند و دکن ساخت بدولت آباد موسوم گردانید و آبادی دهلی برهم کرده در تکثیر آبادیش سعی نمود قلعه مذکور سنگی است سر بفلاک کشیده از بس صفا طیور را بران پا نخزد ارتفاعش صد و چهل درعه و دورش پنجهزار درعه گرد آن خندق بعمق سی درعه در سنگ خارا رسانیده اند و دو لک سنگتراش ها بهم رسانیده کوه قلعه مذکور را همواره و درست نموده و اندهاری که عبارت از دو کوچه تاریک پرپیچ و تاب است بدون روشنی مشعل نمیتواند رفت تیار کنانیده پائین قلعه دروازه است از آهن ازین دروازه راه آن دو نقب بالای حصار بر می آید و آنجا سر کنایه آهنی است عند الضروره بر دهنه نقب گذاشته بالایش آتش افروزند تا از حدت و شدت حرارت کس نتواند بر رود اسباب قلعه کشای مثل نقب و ساباط و سرکوب وغیره در آنجا لاینفع است الغرض قلعه ایست بی مانند بقول شاعر شعر حصاری که مثلش ندیده است کس ٭ بود قلعه دولت آباد و بس ٭ از قدیم بدست قلعداران سرکار دولتمدار آصفیه است درین زمان بعهده رشید الملک بهادر منشی حضور پرنور تعلق دارد و در آنجا انجیر نهایت بالیده و پر شیره و انگور سبحان الله و بحمده الله تقدس و تعالی که رزاق مطلق است بجمیع محبان و دوستان نصیب نماید از همه قسم چه حبشی را برجامون کلان حیدرآبادی سخت که زیر دندان آواز میدهد نهایت شیرین سیاه براق و صاحبی رنگ شیرینی شفاف و فخری بر تمامی انگورهای جهان فخر دارد و بکمال عمده و باریک پوست بی تخم میشود عاصی مؤلف از ان بخوبی تمام خورد که محمد نور الله خان بهادر

تاریخ شاه مسافر

مسافر شاه اقلیم حقیقت
بحق پیوست ازبس بود مشتاق

مقیم عرش شد از فرش این طاق
خرد تاریخ سال رحلتش گفت

چو وقت وصلتش آمد از ره شوق
مسافر شد ز عالم قطب آفاق

تاریخ شاه محمود

حقایق مرتبت فیض مجسم
ز عالم رفت و در فردوس آسود
خرد فرمود تاریخ وصالش
مسافر شد یگانه شاه محمود
۱۱۷۵

تاریخ دیگر

خدایا بیامرز محمود را
۱۱۷۵

حوض تکیهٔ ایشان که متصل کلان پن چکی همه مملو از ماهیان بزرگ است طول آن چهل و دو درعه و عرض بست و هشت درعه و حوض اندرون که بالای مسافرخانه است طولش پنجاه و هفت درعه و عرضش ده و نیم درعه جمله نوزده فواره دارد مولف نیز در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و یک هجری تا یکماه بسیر و تماشا مشغول بود در ماه ذیقعده که موسم بهار بوده ایام هولی در بلدهٔ مذکور بسر برده و دوله هولی را بروز دهولینڈی هنودان از اورنگ پوره که بر می آرند و تمام خلقت شهر همراه او میباشد تماشای عجیب است که در هیچ آبادی نیست بچشم دیده میوه خوب از قسم انگورهای فخری و صاحبی و حبشی دولت آباد و انجیرهای بالیدهٔ قلعهٔ مذکور دکونلا و سنگتره و شهتوت و جام یعنی امرود وغیره بلدهٔ مذکور سبز از بهتر تازه بتازه با مغز کم تخم همه میوهٔ مذکوره بسیری تمام بخورش عاصی در آمد نعمت الهی است اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا بِعِنَايَتِهٖ دائماً و معمول کار این است که همه ترکاریها پوست تراشیده بریده تیار کرده در بازار میفروشند که بی دقت درگوشت انداخته بپزند

اینقدر باریک در آنجا میسازند که مزیدی بر آن متصور نیست ہر دو قسم را مردمان بعنوان سوغات و تحالیف جا بجا میبرند در قلعہ دولت آباد مسجد ایست کہ سابق دیول بود بوقت احداث کاہنی خبر داد کہ این دیول را پشت بسمت مغرب تیار نخایند کہ بعد دو ہزار سال قومی مسلمانان پیدا خواہند شد و قبلہ ایشان بسمت مغرب خواہد بود ہرگاہ بوضع قبلہ خویش خواہند دید مسجد خود خواہند ساخت چنانچہ بادشاہان اسلام صنم را بر آوردہ مسجد کردہ اند ستون آن یکصد و پنجاہ ہشت و رواق سراسر سبت و سہ کہ جملہ رواقہای اندرون و بیرون نود و دو رواق اند عمارات بیخد رجہ است و حوض در قلعہ مذکور طول آن پنجاہ و چہار درعہ و عرض پنجاہ و دو درعہ و منار کلان دولت آباد کہ نود درعہ طول دارد تاریخ اینست شعر تاریخ منار دولت آباد ہا

در ششصد و چہل و نہ شد آباد

سرکار احمد نگر

متضمن بردہ محال کاملش پانزدہ لک چہل و پنج ہزار و یکصد و پانزدہ روپیہ دہ آنہ پاؤ بالابنای نظام الملک بحری است کہ باحمد نظام شاہ مشہور بود چون او در سنہ ہشتصد و نود و پنج ہجری در سواد شہر با فوج سلطان محمود بہمنی نبرد آرا شدہ فیروزی یافت آن مبارک زمین را بفال نیک گرفتہ باغی بکمال نزاہت و لطافت ترتیب دادہ بباغ نظام شاہ موسوم گردانید و در سنہ نہصد ہجری مقابل باغ کنار نہر سینا بکمال آراستگی شہری طرح انداختہ پای تخت خود قرارداد و قلعہ محکم اساس بنا ساختہ احمد نگر نام نہاد و درین زمان بدست صاحبان انگریز است کہ از باجی راؤ والی پونا تمامی مملکت برہمنان بدست صاحبان مذکور آمدہ

سرکار پٹن

سہ محال کاملش سہ لک بست و پنج ہزار و ہفصد و چہل و شش روپیہ دہ آنہ است این کہنہ معمورہ

چہل و نہ بعد ہزار و پانصد و ہفت ہجری (marginal note, partly illegible)

صوبه دار بودند بهتر از بهتر برای عاصی هر روز میفرستادند متصل آن بمسافت دو کروه خلدآباد
روضه منوره حضرت شاه برهان الدین غریب و حضرت منتجب الدین زرزری بخش برادر خرد آنحضرت
خلفای حضرت شاه نظام الدین اولیا قدس الله سرهم العزیز و روضه حضرت سید زین الحق
مرید آنحضرت و مرقد حضرت شاه راجو صاحب قتال حسینی والد ماجد حضرت سید محمد بنده نواز
گیسودراز و دیگر بزرگان عالی منزلت مثل شاه مومن عارف و پیر مبارک کاروان و حضرت حسن
شاعر سنجری و زیارت حضرت سید جلال الدین گنج بخش گنج روان تاریخ رحلت حضرت
برهان الدین غریب قدس سره اولیای خاص و تاریخ تیاری گنبد آنحضرت هفتصد و چهل و چهار هجری
تاریخ وفات حضرت زری زربخش منتجب الدین شهنشاه اولیا تاریخ رحلت حضرت زین الحق
مرید حضرت برهان الدین اولیا چشمه آب حیات تاریخ تیاری گنبد هشتصد و هفتاد و یک هجری
در روضه حضرت شاه راجو قتال زیارت آنحضرت و حضرت سید ن چندن صاحب برادر کلان
حضرت بنده نواز و زیارت حضرت نصیر الدین پون پیک و زیارت قبر سلطان ابوالحسن تانی شاه
آخر بادشاه خاندان سلاطین قطب شاهیه وغیره اطراف روضه مبارک اند و نیز قبر شریف حضرت
مغفرت مآب نواب آصفجاه و نواب شهید ناصر جنگ نور الله مرقدهما در پهلوی مسجد درگاه حضرت
برهان الدین غریب معه دیگر مراتق محلات خصوصا قبر شریف حضرت سیدة النسا بیگم صاحبه والده
ماجده نواب ناصر جنگ که شرفگاه خاص و عام است محرر اوراق شب در آنجا بسر برده در نیم
شب که احیای شب کرده بود چنان دید که نور از آسمان بر آن روضه منوره ترشح میکند حفاظ
آنا فانا به تلاوت قرآن شریف مشغول میباشند نه صدخانه مجاور النست کهاجا که از قسم شیرین
است نهایت نازک می پزند و سیویان که رشته آرد گندم است و زن ها از دست کشیده
نهایت باریک ساخته بروز عید ماه صیام در شیر و شکر و خرما و بادام پخته شیر خرما میگویند

ابنقدر

که فصیل جانب شرق از دروازه و هونڈاپوره تا دروازه کاغذی واڑه معه دروازه کوتوالی محله آهن گران و هم تکیه فقیران آبش برده که نام ونشان باقی نمانده بود در وقت بودن عاصی در ماه رمضان المبارک سنه مذکور امیر نواز الملک بهادر حسب الحکم سرکار فصیل نو تیار کنانید قریب باتمام رسیده بود مردم آنجا میگفتند که از ابتدای آبادی گاهی طغیانی آب رود مذکور اینقدر شدت که خانه بخانه آب رود در آمده باشد بوقوع نه آمد درگاه حضرت کوچک ولی صاحب قدس الله سره العزیز جانب شرق بیرون آبادی است و روضه حضرت پیر بالی صاحب قدس الله سره العزیز جانب غرب مکانیست دلکشا و روضه ایست جانفزا در هر پنجشنبه از همین و همین آبادی بیڑ هندو و مسلمان همه بزیارت حضرت کوچک ولی صاحب میروند و طواف میکنند و طوایف رقاص رقص میکنند که معمول مستمره است اگر احدی بروز پنجشنبه بزیارت آنحضرت بغیر سبب و بدون عذر معقول نرود آن پنجشنبه در بلای درد شکم سخت مبتلا میگردد اینقدر دست بدست موجود است که بچشم خود دیده شد و آنجناب همعصر حضرت خواجه بنده نواز گیسو دراز قدس الله سره العزیز اند که باهم در همین جا و همین مکان ملاقات شده بود چنانچه آن حجره که در آن میان ملاقات شده بود تاحال قایم است و اما هر گاه امساک باران رحمت الٰهی شده خلق در تفکر و تشویش می افتد همه باشندگان بیڑ مجموع در روضه شریفه حضرت پیر بالی صاحب میروند و پخت و پز از قسم تلن میکنند و تمام روز در آنجا بوده دعای نزول باران رحمت بجناب اقدس الٰهی مینمایند و فاتحه بر قبر شریف آنجناب میخوانند دفعتاً از قدرت کامله قادر مطلق ابر رحمت بر آسمان بر آمده نزول باران رحمت بنهایت شدت میشود که خلقت خدا جلشانه نزبز بمقصد فایز گشته بخانهای خویش می آیند و این معمول قدیم دست لبته است که گاهی خلاف و سنوی ظهور نه آمد محرر اوراق بزیارت هردو بزرگوار در عمل امیر نواز الملک خلف کرار نواز خان عرف دولخان مشرف گشته تا دو ماه در آنجا بسیر و طیر پرداخته

دراز منہ سابقہ بصد و رسفط الٰہی تہہ و بالا گشتہ کہ آثار آن از ابنیۂ عمارات آنوقت معکوس
بر می آید لبعد ازان بفر راجہ سالونت سنگ شدہ کہ در حالت تحریر ہنودان دکن سنہ یکہزار و
ہفتصد و چہار بنام او مینویسند و جامع مسجد آنجا نشیمن عدل گاہ اوست کہ تعمیر آن بجنس
تاحال بحال است و پیٹھ آنجا آباد کردہ حضرت قدوۃ الواصلین سید السادات سید نظام الدین
چشتی الحسینی است قدس اللہ سرہ العزیز کہ نسب شریفش بحضرت امام علی ابن موسی الرضا
علیہ الصلواۃ والسلام منتہی میشود و درگاہ آنحضرت در پیٹھ مسطور مطاف خلایق است و شرقی
آن بیرون آبادی درگاہ مولانا معز قدس سرہ است عاصی نیز بزیارت ہر دو بزرگ مشرف
گردید در تمام اطراف بلدہ خجستہ بنیاد مکانی بہتر از پٹن بچشم عاصی نظر نہ آمد و از ہمہ جا آباد
نزہت قرینہ راستہ و بازار و چوک جامع مسجد بکمال درستگی است حاکم آنجا از سرکار دولتمدار
آصفیہ میباشد چنانچہ در حین دیدن عاصی علاقہ با محمد نور اللہ خان بہادر داشت
و بابت ازطرف خانمذکور بود طاس و کلابتون و بچھوڑیہا و دوپٹہ ہا و مندیلہا و دستارہاے
پٹن مشہور آفاق است خصوصاً در ہنگام دولت برہمنان پونا مال لکھا روپیہ از پٹن بپونا
ہرسال میرفت درین ولا نیز میرود و در ہمہ جا ہا ہم میرود

سرکار پرینڈا

نوزدہ محال کاملش چہاردہ لک و بست و ہشت ہزار و دو صد و شانزدہ روپیہ پاؤکم سیزدہ آنہ

سرکار بیڑ

عن یک محال کاملش ہشت لک و ہشتاد و نہ ہزار و یکصد و ہفت روپیہ ہشت و نیم آنہ
جوبیا رہن سرا از زیر فصیل او جانب شرق میرود و آبادی بیرونی ندی پار مونہ بیگم بازار ندی
پار حیدرآباد است در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و یک ہجری جوبیا رہن سرا آنقدر طغیانی نمود

وزہر مہرہ ستر بہ تیار کردہ قدری قدری بخلت خویش خورانید بعد چہار گھڑی یک بیک آواز
بر آمد کہ کدام صوابی مرا از دوزخ بہشت در آورد خدا تعالی او را سلامت دارد باز گفتم کہ شما
چیزے از طعام هم میخورند یا نہ گفت ہمون اچھوانی کہ عبارت از مطبوخ اجواین و زنجبیل و قند کہنہ
کہ غذای بیمار مذکور تا دوازدہ روز بود یا برنج کہنہ بریان بقدر دو تولہ گفتم لعنت خدا بر اچھوانی
کہ شما را باینحالت رسانید بالفعل شوربای چوزہ مرغ و خشکہ از برنج باریک ابنواسوری کہ بسیار بہتر
در ینجا میشود بخورند بمجرد شنیدن نام غذای مذکور بے اختیار خوشوقت شدہ راست نشست
و بخورش در آورد قریب بوزن دہ فلوس و آب طلبیدہ چون کوزہ آب سرد بدست خود
گرفتہ خواست کہ در یک دست بخورد چراکہ از دوازدہ روز سوای آب تفتہ باہن چیزے دیگر
ندادہ بودند آنہم گاہی گاہی اما حاصی بقدر ضرورت داد بعد استعمال آب و طعام اندکے
غشی شدہ تا دو گھڑی خواب خوش کردہ باز بحالت اصلی صحت در آمدہ گفت قلیان حاضر سازند
گفتم اول شما برگ تنبول با تنباکو کہ عادت معہود شما ست بخورند بعد ازان میل بقلیان نمایند
ہمین کہ بیڑہ برگ تنبول با تنباکو خوردو بسان عادت افیون تمام اعضارا گرم کردہ بتفریح درآورد
کہ خود بخود او بسرور در آمدہ مانند بلبل خوشنوا نغمہ سنج سخن در آمد عجب خورمی بامیر نواز الدولہ
شد کہ حکم نواختن نوبت شادی در داد و دو کرہ اسپ یعنی بچھیرہ اسپ و چہاردہ زگاوان
زراعتی و یک دو شالہ کشمیری بقیمت پانصد روپیہ پیش قیمت و یکہزار روپیہ نقد و ہنڈوی یکہزار
روپیہ بالای کیشوداس اورنگ آبادی بجہت خریدی اسباب شادی عاصی سوای پنجروپیہ
روز برای اخراجات شبانہ روز عاصی کہ از روز ورود میدادند و کاہ و دانہ اسپان
عنایت فرمودند بعد یک ماہ بالای پٹہ ہبوبیان روانہ اورنگ آباد ساختند و دوصد روپیہ
نقد برای اخراجات نذر و نیاز درگاہ بزرگان روضہ منورہ نیز دادہ بخاطرداری بسیار

مراجعت نمود چون معالجہ مردمان خانہ امیر نواز الملک مذکور کہ از بیماری وضع حمل خراب شدہ بود
بروز دوازدہم تولد پسر حکمای مصری مرہٹی گفتند کہ نبض بالکل نماندہ است حالا نزد دیگر نمایند و بمنزل
اصلی رسانند کہ علاج موت ہمین است درین اثنا نتحیاب خان حکیم ضعیف ہشتاد سالہ باشندہ سرکار
دولت راؤ سندہیہ بچشم گریان نبض را ملاحظہ کردہ بیرون برآمدہ اطلاع نمود کہ حالا فکر تدفین
باید کرد چون مؤلف وارد گردیدہ بود و متعرف سابق تکلیف دیدن بیمار یکبار نمودند عاصی ہرگاہ
ملاحظہ نبض نمود دریافت کرد کہ بیمار مردہ نیست زندہ است اما از افراط استعمال ادویۂ حارہ و گرمای
آتش مجمرہا کہ زیر ہر چہار طرف پلنگ خوابی داشتہ اند و متصل غیر منفصل دود اجواین خراسانی
واسپند و رائی متواتر میدہند و چراغ کلان مانند چراغ دیول ہندوان شبانہ روز روشن کردہ اند
و ہوای سرد را کہ روح انسان است از پردہ ہای پنبہ بالای دالان و پیش دالان معہ قانات ہا
بند نمودہ اند کہ اثری از آن ہوای روح فزا بدل دماغ بیمار نمیرسد ضعف غالب شدہ تمامی جوارح
را مردہ گردانیدہ پس عاصی با حکمای مرہٹی کہ دوازدہ کس با لباس عمدہ و دوشالہ ہا دغیرہ نشستہ
بودند سوال نمود کہ این چہ بیماریست و علاج چگونہ مقرر کردہ اند حکماء مذکور جواب دادند کہ بیماری
(زچگی بود حالا کار تمام شد) دیگر کدام علاج باقیماندہ است گفتم ہرگاہ حال چنین باشد نشستن
حکیم پیش بیمار مردہ چہ ضرور پس ہمہ برخاستہ رفتند آنوقت عاصی بطرف امیر نواز الدولہ مخاطب
شدہ گفت کہ حقیقت حال بیمار و حکما بخدمت گرامی خوب ظاہر شد اگر عاصی دست خود بمعالجہ
دراز کند و بیمار بہمین حال مردہ باشد حرف بر عاصی کہ نیست تا مردم گویند کہ حکیم خانزاد موروثی حضور
پر نور فلان را کشت بہادر معز فرمود معاذ اللہ معاذ اللہ این چہ حرف است چرا کہ حالا اوکی زندہ است
ہرچہ منظور باشد قصور نکنند عاصی دفعتاً پردہ ہا را و مجمرہا را بالکل برآوردہ پلنگ بیمار بر سر دالان
کردم بدم ہوای سرد رسید نہاد و سنفہ را حکم کردم کہ روبروی پلنگ آب پاشی نماید و از ادویات سرد

وزہر مہرہ

عادل شاہیہ است محررا وراق پانزدہ روز ماندہ ہمراہ امیر نواز الدولہ دیدہ است کہ گذشت درآنجا اندرون قلعہ درگاہ حضرت موسی صاحب کہ ابابزرگ بودند ہست ✣ ✣

سرکار جنیر

بست محال کاملش شانزدہ لک یکہزار و ششصد و بست و یک روپیہ درین سرزمین بر کوہستان و شعاب جبال و درہ ہای سنگ لاخ دشوار گذار بسیار و اندکی بیشہ و جنگل است ✣ ✣

سرکار تلنکوکن

شانزدہ محال کاملش بست لک و چہل و شش ہزار و سیصد و بست و یک روپیہ درین سرزمین نیز کوہہا و شعاب جبال و درہا بسیار است و بیشہ و جنگل کم

سرکار جوار

سیزدہ محال با قید پرگنات کاملش پنجاہ و ہشت لک و ہشتاد ہزار و دو صد و بست و دو روپیہ و نیم آنہ

صوبہ خاندیس

از اقلیم دوم است مشتمل بر شش سرکار یکصد و سی و ہفت محال ہوای این صوبہ دلکشا معتدل کشتکار این ملک زراعت یعنے جوار است و در بعضی امکنہ شالی سہ بار خوشہ می آرد و آن بسیار نازک و خوش مزہ باشد برنج خوب و دال تور بالیدہ بہید و درین سرزمین از میوہ انبہ و خالہ و سدر یعنے بیر انور خانی و پان کنگری گذیدہ بہم رسد و انگور رحبدی ارزان کہ بہ پنجر روپیہ یک طارم انگور سفید و شند بہدانہ فراوان میشود حاکم نشین این صوبہ دارالسرور برہان پور است از آنجا بر سہ کروہی دریای تپتی قلعہ اسیر است از ابنیہ نصیر خان فاروقی کہ جد ش خانجہان از امرا سلطان علاء الدین خلجی و سلطان محمد شاہ تغلق بود و پدرش ملک راجی کہ نسب خود را بہ بست و دو واسطہ بفاروق اعظم میرساند و در سنہ ہشتصد و یک ہجری بجائش نشست قلعہ اسیر را بحیلہ تسخیر نمود چون دست ارادت

رخصت نمود ند عاصی نیز در ہر درگاہ بزرگان روضہ مذکور وغیرہ نذر معقول نہادہ و مجاوران را
نیز چیزی بچیزی دادہ دعای سلامتی حضور پر نور دام اللہ اقبالہ وغیرہ و سلطنۃ مسئلت می نمود
از بیشتر ہمہ اہل روضہ گفتند کہ ہیچکس باین اعتقاد واثق درین درگاہ ہا دعای سلامتی خداوند
نعمت تا الآن بعمل نیاورد بوقت مراجعت از اورنگ آباد باز وارد بیڑ شدہ یکماہ سالم در آنجا
بودہ ہمراہ بہادر معز لقلعہ دہارور آمد و عید الضحی در قلعہ مذکور نمودہ تا بہ آنچہ جوکالی باتفاق رسیدہ
از آنجا رخصت انصراف بحیدر آباد حاصل کردہ روانہ مقصد گشت آنوقت نیز یک ضرب بندوق ولایتی
معہ سرانجام مرحمت فرمودا یمقدمات در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و یک ہجری بوقوع آمد ؛؛

سرکار جالنہ پور

دہ محال کاملش دوازدہ لک و پنجاہ و یک ہزار و ششصد و شصت و سہ روپیہ ہشت آنہ در آنجا
درگاہ حضرت شاہ جان اللہ صاحب قدس سرہ است کہ در عہد خلد مکان اورنگ زیب ودیعت
حیات نمودہ آسودہ اند عرس بکمال تکلف میشود دو دیہات در اخراجات بدستور سابق از حضور

پرنور بحال و جاریست

سرکار سنگمنیر

یازدہ محال کاملش ہجدہ لک پانزدہ ہزار و دو صد و پنجاہ و یک روپیہ

سرکار شوراپور

سہ محال کاملش دو لک ہفتاد و شش ہزار و ہفتصد و بست و چہار روپیہ دو نیم آنہ قلعہ مذکور غیر کوہی است

سرکار فتح آباد عرف دہارور

یازدہ محال کاملش سی لک و سی ہزار و یکصد و نود و شش روپیہ چہار آنہ ساختہ کشور خان لاری

بجناب شیخ بهم رسیده معتقد گشت و نذرها فرستاد قلعه ارک و دولتخانه شاهی برکنار دریای
تپتی است پیشتر قلعه ارک چوک بوسعت واقع و درمیان آن سه محراب پخته بهم پیوسته معروف
به ترپولیا است پوره جات مثل زین پوره وجسونت پوره وبهادرپوره وغیره مشهور و مزار شاه
بهکاری و شاه گوهر و شاه بیم وغیره زیارتگاه خلایق است و درین شهر چنیدڑی بالوان مختلف
سازند و پارچه زرتار نیک با قند و ظروف سفال بلون جوزی وغیره مشهور حصار شهرپناه بنا کرده
نواب مغفرت مآب آصف جاه طاب ثراه است که در سنه یکهزار وچهل و یک هجری شروع شده بمرور
حسن اختتام پذیرفته درین سرزمین در موسم گرما گرد برخیزد و در بارش گل و لا بسیار شود
بیرون شهر مابین قلعه ارک راج گهاٹ معروف است و کوڑاڑه شکارگاه تاجداران پیشین جای سیر است
در آنجا چادر آبشار طولانی واقع درین زمان صوبه مذکور در تصرف پسر دولت راو سندهیه است

سرکار آسیر

سی وسه محال کاملش سی وچهار لک وبست ونه هزار و پانصد وچهل و یک روپیه پاو کم هفت آنه
قلعه مذکور را در زمان سابق آسا اهیر که زمیندار آن جا بود از مدت هفتصد سال متصرف بوده
ابا عن جد توطن داشت بنا بر حفظ مواشی خود که از سی هزار در گذشته بود و باستدعای زن عاقله
خویش حصنی محکم از گچ و سنگ بنا نمود چون نصیرخان فاروقی بنام حفاظت ناموس خود از دست
راجه های بگلانه خواستگاری کرد آسا قبول کرده نصیرخان دو دویست ڈولی دلیران کار آگاه
مسلح زینت داده در قلعه فرستاد که آسا اهیر را مقتول ساخته متصرف قلعه گشتند در عهد عرش
آشیانی اکبر بادشاه در سنه یکهزار و نه هجری از بهادر پسر راجی علیخان فاروقی خاتم این طبقه
بانتزاع داخل ممالک محروسه شده بجاگیر شاهزاده دانیال مقرر گشت درین زمان بتصرف صاحبان
انگریز بهادر است

بہ مخدوم شیخ زین الدین خلیفہ حضرت شاہ برہان الدین غریب قدس سرہ داشت و خرقہ خلافت
از آنجا یافتہ بود و طبقہ او ہر کہ بر تخت موروثی متمکن شد خلافت باو میرسید و ہمین آن دہ کس
در سلسلہ اش مدت دو صد و ہشت سال کسری کوس حکومت نواختند شیخ از قلعہ دولت آباد بہ
تقریب تہنیت ہمیت بخش آن سرزمین شد نصیر خان باستماع مقدم مخدوم از قلعہ اسیر تا کنار تپتی
شتافتہ بملازمت چہرہ سعادت اندوخت والتماس آمدن قلعہ از حد افزود مخدوم جواب داد کہ
مرا حکم عبور تپتی نیست ہنگام مراجعت شیخ قدس سرہ نصیر خان التماس تواضع پرگنات و قریات نمود
شیخ قبول نکردہ فرمود کہ ما ازین دیار بنامی خورسندم باید کہ آنطرف آب کہ مخیم سلطان است
بلدہ بنام شیخ برہان الدین قدس سرہ آباد کردہ دار الملک سازد وا ینطرف کہ ما در وی ایشان مسکن
کردہ ایم قصبہ و مسجد بنا نمودہ زین آباد نام نہد نصیر خان بصدق اعتقاد بر بنای ہر دو مکان
ہمت گماشت گویند جائیکہ بلدہ برہان پور آباد شدہ است متصل آن سنگلی بزرگ بود جناب شیخ
آن سنگ را ملاحظہ کردہ بہ نصیر خان فرمود ہرگاہ تو بر حکم من دریجا شہری بنا کنی تا وقتیکہ این
سنگ فیل نشود دست تصرف ہیچکس باین شہر و بلدہ دراز نخواہد شد و بسعی احدی مفتوح نخواہد
گردید چون اکبر بادشاہ در عہد خود برای فتح کردن برہان پور و قلعہ لشکر کشیدہ محاصرہ نمود
ہر چند کوشش بلیغ فرمود ہیچ صورت افتتاح بنظر نہ آمد روزی برای سیر در صحرا در آمدہ سنگ
مذکور را ملاحظہ کردہ فرمود کہ اگر روبروی این شہر این سنگ بزرگ بصورت فیل تراشیدہ باشد
خالی از لطف نیست و حکم کرد کہ سنگ تراشان بزودی تمام این سنگ را بشکل فیل تراشیدہ
بعرض رسانند مشہور تر است یعنی روزیکہ سنگ مذکور بصورت فیل شد بلدہ برہان پور و قلعہ
آسیر ہمون روز مفتوح گردید مردمانیکہ از ارشاد جناب شیخ زین الدین واقف بودند تعجبہا نمودند
و روبروی اکبر بادشاہ حقیقت ارشاد شیخ مذکور موصوف بعرض رسانیدند بادشاہ را نیز اعتقاد کلی

بجناب

سرکار هانڈیه

بست وهفت محال از آنجمله دو پته بست وپنج محال کامل پنجلاک وپنجاه وهشت هزار ویکصد ونود وهفت روپیه پاؤکم سیزده آنه جویبار کالوری از کوه کهنڈوه جاری گردد واز آنجا دو شعبه گشته هر یکی متصل مان وها تا که سالی در آنجا مجمع هنود گردد وبیع وشرائی اسپان وشتران بسیار شود به نزدامی پیوندد

صوبه برار

محتوی بر سیزده سرکار دو صد وپنجاه وسه محال کامل یک کروڑ وبست ودو لک وشصت وهشت هزار وهفتصد وشصت وهفت روپیه دو آنه برار ملکیست وسیع از اقلیم دوم آنرا وردا ٹٹ هم گویند وردا رودیست در وسط آن کوه نندا نزدیک جام کهڑله ده گروهی بالاتر از منبع تاپی برآمده وتٹ بمعنی کناره این ملک بر دو قسمت مشهور به بالا گهاٹ وپایان گهاٹ اولین بر فراز کوه سهیاچل مشتمل بر پنج سرکار دومی مابین کوه مذکور تا به هنڈیه متضمن بر هشت سرکار صاحب اکبرنامه مینویسد که بر چهار گروهی حصار کهر لنگرف چاهی ودر نواح میلکنڈه چشمه غریب است که استخوان وچوب وجز آن هرچه در آنها افتد سنگ شود وآب وهوای این دیار گزیده وگلهای بهوئین چنیه منقش رنگ وخوشبو وغله فراوان بحصول پیوندد وبرنج بالطافت وروغن گاو بهتر واقسام بقولات وانبر چکن کهیره از قسم خیارتپ محرقه ودردسر را ساکن گرداند وبیشتر خوراک عوام از گوشت گاو وتیل قرطم ودر گونڈوانه فیل های صحرائی بهم رسد وگاو براری قوی شود وپارچه کهادی ورکز نجگاون خوب مهیا فند چوبهای ساگون از صحرای ماکل بس سطبر ودراز پدید آید وفراوان حاصل برد هر ولایتی بسیار وارزان وحاکم نشین برار بلده ایلچپور است درمیان دو رود بار مسمی به ساپن وبچهن وآن هر دو به پورنا ملحق شود درگاه رحمان شاه دولة قدس سره شمالی بلده ایلچپور فشر

سرکار بگلانه

سی محال از انجمله اصلی بست وهفت محال وداخلی سه محال کاملش سه لک ونود هزار وهفتصد روپیه پاؤکم شانزده آنه درسال یازدهم جلوس فردوس آشیانی شاهجهان بادشاه شهزاده محمد اورنگزیب صوبه دار دکن بگلانه رامفتوح فرموده ضمیمهٔ خاندیس ساخت وبسو دیو درجاگیر مقرر شد او سال بسال ده هزار روپیه پیشکش میفرستاد ومابقی خود درتصرف خویش می آورد ❊ ❊ ❊

سرکار بیجاگڈه گهرکهون

سی وسه محال کاملش شش لک بست هزار وپانصد وشصت وچهار روپیه سه آنه گهرکهون قصبه ایست وبیجاگڈه قلعه برفراز کوه هنڈیه سال ششم فردوس آشیانی شاهجهان بادشاه داخل صوبه خاندیس شد

سرکار کالنه

هفت محال کاملش دو لک وچهارده هزار یکصد وهفتاد ونه روپیه هفت آنه قلعه کالنه کوهی است درسبق زمان این سرکار بنظام شاهیه تعلق داشت ودرعهد اعلیحضرت شاهجهان بادشاه چون اکثری ملک وبضبط درآمد محمود خان قلعه دار کالنه بوساطت خان زمان بهادر صوبه دار دکن سال پنجم جلوس آن بادشاه مطابق سنه یکهزار وچهل هجری قلعه مذکور باهشت پرگنه که کاملش بقرار دوازده ماهه شش لک روپیه داخل ملک بادشاهی ساخته درینولا در دفتر مشتمل بهفت پرگنه مینویسند

سرکار ندربار

شش محال از آنجمله اصلی پنج وداخلی یک محال کاملش شش لک وپنجاه هزار وسی وهشت روپیه پاؤکم سیزده آنه سال چهارم فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه نواب مغفرتمآب آصفجاه این سرکار رامفتوح ساخته بنظام نگر موسوم فرمود

۵؎ دراصل مسمی بنام باشند دردیم کبیر سیم چنین ۱۰ سم بنظر آمد ۱۲۵۸

سرکار ماندیه

سرکارات پایان گھاٹ کاویل

مشتمل بر چہل و شش محال دو ہزار و ہفتصد و سی و پنجروپیہ دو ونیم آنہ قلعہ کاویل بالای ہنڈیا چل و ہفت گروہی از بلدہ ایلچپور است

سرکار کلم

متضمن بر بست و چہار محال یکہزار و یکصد و ہشتاد و یک موضع کاملش ہفت لک و ہشتاد ہزار یالصد و ہفتاد و دو روپیہ و پانزدہ آنہ پاؤ بالا

سرکار کہرلہ

بست و چہار محال شش محال غیر عملی وجمع ہم مشخص نشدہ باقی ہجدہ محال از دیوانی دکن تنخواہ میشود بست و نہ ہزار ہشتصد و پنجاہ و سہ روپیہ پاؤکم دو آنہ

سرکار نرنالہ

سی و ہفت محال کاملش بست و شش لک سی و پنجہزار و چہار صد و شصت روپیہ پاؤکم دو آنہ قصبہ آنکولا از مضافات این سرکار معتبر جائیست عیدگاہ آبخار الطیف خواجہ سرای آصف الدولا اسد خان سنگ بست بنا نمودہ باغ گلزار خان مشہور درین زمان قلعداری نرنالہ از سرکار بنام بہبود علیخان بہادر سرفراز شدہ مامور کار خود است

سرکار پورنا

چہار محال کاملش سہ لک سہ ہزار و سہ روپیہ دہ آنہ پاؤ بالا

سرکار اسلام گڈہ عرف دیوگڈہ

سرشتہ دیہہ بدیہی آن بہ دفتر نرسید چہل و نہ محال کاملش یازدہ لک سی و ہشت ہزار

بر آب سایپن شگرف آہنی چراغان عرس آن بزرگ بس مشہور درین زمان در دست صوبہ دار سرکار دولتمدار آصفیہ ادام اللہ اقبالہ بنام محمد نامدار خان ولد محمد صلابت خان مرحوم بصوبہ داری آنجا سرفرازی دارد

سرکار پتھری

یازدہ محال پانصد و چہل و ہشت موضع کاملش ہشت لک و پنجاہ ہزار ہشتصد و چہل روپیہ نیم آنہ

سرکار بیتال باڑی

مشتملبر نہ محال نہصد و ہفتاد و پنج موضع کاملش دو لک و بست و ہفت ہزار دو صد و شصت و دو روپیہ پاؤکم یازدہ آنہ برفراز کوہ آن سرکار بست و چہار بتخانہ در کمر کوہ تراشیدہ اند موضع جنبہہ بالای کتل فردالپور نواب مغفرتمآب در سنہ یکہزار و یکصد و چہل و یک ہجری بتعمیر و تکثیر آبادی پرداختہ بنظام آباد موسوم فرمود

سرکار مہکر

محتوی بر دوازدہ محال ہشتصد و بست و یک موضع کاملش یازدہ لک دو ہزار و ششصد و بست و چہار روپیہ دہ آنہ پاؤ بالا قصبہ مہکر برلب پین گنگا و آب پورنا ہست و پیٹہ ملکاپور آباد کردۂ ملک عنبر حبشی در سنہ یکہزار و یکصد و سی و شش ہجری بر موضع شکر کہیرلہ از اعمال این سرکار نواب مغفرتمآب بر عماد الملک مبارزخان ناظم حیدرآباد فیروزی یافت آنموضع را فتح کہیرلہ موسوم نمودہ پرگنہ جداگانہ مقرر فرمود متصل قصبہ مسجد عالی از سنگ سیاہ ہست و عقب آن تالاب درین نواح کتل دیوگاؤن مشہور در پرگنہ لونار نمکی مشہور بہ لطرون پیدا گردد حاصل آن دہ ہزار روپیہ ہرگاہ خشک شود تا لک روپیہ محصول بر دہد

بہ تصرف سلطان محمد تغلق رسید وپس تر بسلاطین بہمینہ باز گردید سلطان احمد بہمنی در سنہ ہفتصد وسی و دو ہجری کہ بسواد بیدر رسید بشکار پرداخت روباہ بر سگ شکاری حملہ آورد از تاثیر زمین دانستہ شہر آباد کردہ دار الملک ساخت واحمد آباد بیدر نام نہاد درین زمان کہ سنہ یکہزار و دوصد و پنجاہ و ہشت ہجریست ہمہ صوبہ از عہد نواب مغفرت مآب آصفجاہ مغفور در قبضہ اقتدار عمالان سرکار آصفیہ آدام اللہ اقبالہ از یکصد و بست سال است

سرکار محمد آباد بیدر

ہشت محال کاملش نہ لک وسی وہشت ہزار ہشت صد و یک روپیہ دو ونیم آنہ

سرکار کلیان

دو محال یکصد وچہل وہفت موضع کاملش دو لک وہفت ہزار چہار روپیہ پاؤکم نہ آنہ ودر آنجا درگاہ حضرت سید تاج الدین شیر سوار از خاندان سادات صحیح النسب اند ودرگاہ مولانا معز وبنگلہ شاہ خیر الدین ممتاز الامرا ہمشیرہ زادہ حضرت غفران مآب یعنی کالی بیگم صاحبہ مرحومہ جای سیر تمام است کہ مثلی ندارد درینولا حکومت آنجا متعلق بہ ممتاز الدولہ عرف منّا صاحب داماد حضرت مغفرت منزل علیہ الرحمہ فرزند ممتاز الامرای مذکور است کہ باستقلال تمام قیام دارد در دیپ گیر گوسائین ودر آنجا چاہ عمیق وسیع بخرچ یک لک روپیہ معہ باغ و دیول تیار کنانیدہ است عاصی بوقت بازگشت از اورنگ آباد زیارت این بزرگان کردہ سیر ہمہ مکانہا وملاقات باحاکم نمودہ است

سرکار مظفر نگر ملکہیڑ

چہاردہ محال کاملش دوازدہ لک پنجہزار ششصد و ہشتاد چہار روپیہ پاؤکم دوازدہ آنہ مظفر نگر غیر کوہی است از کہنگی بج وبارہ از ہم ریختہ درین سرکار پنج محال بہ پنج محالہ مشہور تر کرای چور

	دو و صد و بست و سه روپیه دو آنه	

سرکار سرپور وغیره

تعلقه چاندا سرشته دیهه بدیهی آن بدفتر نرسید هفت محال کاملش چهار لک یکهزار روپیه برگ تنبول چاندا نازک و دو سفیدی از پارچه سبقت برد از بس لطافت از یک بیڑه صد برگش توان بس کرد رود وردها ازین نواح گذرد

صوبه محمد آباد بیدر

شش سرکار هفتاد و شش محال چهار هزار دو صد و چهل موضع کاملش شصت و نه لک چهل و دو هزار یک صد و دو روپیه پنج نیم آنه قلعه بیدر غیر کوهی است محکم دڑلیست پهنا و حصار اول چهار هزار پانصد درعه و ارتفاع جدارش دوازده درعه و گرداگرد آن خندق بعرض ایضاً و عمق پانزده درعه دور قلعه اندرون قریب چهار هزار درعه و بلندی دیوارش پانزده درعه و سه خندق دشوار گذار پهنا در خندق اولین بعرض بست و پنج درعه و عمق پانزده درعه دومی و سومی از اول پهنا و ژرف تر درگاه شاه ملتانی صاحب قدس سره و درگاه شاه ابوالفیض من الله حسینی از اولاد حضرت بنده نواز گیسو دراز و شاه خلیل الله بت شکن خلف الصدق حضرت شاه نعمت الله ولی قدس الله اسرارهم العزیز و دیگر بزرگان نیز بیرون شهر هستند و در کتب براهمه دکن که پیش از پنجهزار سال در زبان کنڑی تالیف شده مرقوم است که شهر بیدر مقر راجایان دکن بود ملک مرہٹ و تلنگ و کرناٹک در قلمرو داشتند راجه بهیم سین مرزبان آنجا در سخاوت و شجاعت علم یکتائی می افراشت بر دمنی نام دخترش راجه نل راجه مالوا تعشق داشت داستانش شیخ فیضی منظوم کرده موسوم به نل دمن است بعد از آن از راجایان اثری باقی نمانده در دکن طوائف الملوک شده بدست هر ذی عزم بود و مدتی ویران مانده آن صوبه

پیر بتصرف

سرکار فیروزگڑھ اتگیر

یک محال کاملش یک لک سی و چہار ہزار شصت و پنجہزار و پیہ شش آنہ قلعہ اتگیر کوہی مختصر سابق ابراہیم گڑھ نام او بودہ چون خان فیروز جنگ مفتوح نمود بہ فیروزگڈہ موسوم ساخت بلدہ حیدرآباد و بیجاپور و قلعہ ادہونی ازینجا پنجاہ کروہ و گلبرگہ زاید از پنجاہ و شصت کروہ است

صوبہ دار الظفر بیجاپور

بر دو قسمت است صوبہ بیجاپور جمعکامل ہر دو قسمت ہفت کرڑ و ہشتاد لک و چہل و چہار ہزار یکصد و سہ روپیہ دوازدہ آنہ قسمت اولین صوبہ مذکور بہ سرکار دوصد و پنجاہ و دو محال کامل آن دو کرڑ و شصت و یک لک ہفتاد ہزار نہصد و چہار روپیہ دہ آنہ قسمت ثانی تعلقہ کرناٹک مدبور بتصرف زمینداران سرنگ پٹن وغیرہ بلا قید محال کاملش پنج کرڑ و بست و دو لک شصت و نہ ہزار دوصد و سی و نہ روپیہ دو آنہ درین صوبہ قلاع کوہی بسیار خصوص در کوکن و مصطفے آباد وال وغیرہ بنادر نیز واقع و دریای کشنا از گھاٹ کوکن ازین صوبہ برآمدہ از صوبہ حیدرآباد گذاردہ و نزدیک مچھلی بندر رسیدہ بمحیط اعظم پیوندد و رودہ بہیرا از گھاٹ کوکن تعلقہ اورنگ آباد و درینصوبہ دو مرتبہ روانست و درمی آید متصل رایچور بکشنا درشود و رود دور دہا از گھاٹ کوکن نزد سرکار اعظم نگر بلگاؤن نمایان گشتہ بہ تنگ بہدرا رسد و آن از سرکار احمدنگر جریان شدہ بیجاپور بلکیت وسیع کنہر عبارت ازین است در سوالف ایام بتصرف راجہای با نام بود بعد ازان دار السلطنت عادلشاہیہ شد مقدم تخت نشینان اینجا یوسف عادلشاہ است ہنگام حکومت خود قلعہ ارک بیجاپور کہ از گل بود بگچ و سنگ بنا ساخت و مدت بست سال حکمرانی نمودہ درگذشت بعد ازان در اولاد و احفادش

وامر چنیتہ و دو دمان و پرگنہ کان کرنی عرف کورمٹال بفاصلہ سہ کروہ ہست و دو پرگنہ ملحق سہ کروہی
لوکاپلی موضع مشتہر جای بودن زمیندار آنجاست و نارین پیٹھ آباد کردہ لوکائی است کہ در آنجا
اقسام ساڑیہای عمدہ میبافند و روانہ پونا و ناگپور و دیگر جاہای معتبر میکنند و نیز کفش پا پوزن
تاو و فلوس ہم سبک تر و نرم تر میشود بہ یک روپیہ جوڑہ کفش پا خوب بدست مے آید
ہر سال ہال یک لک روپیہ فقط در بلدہ پونا بوقت عملداری باجی راؤ وغیرہ بہ مصرف
میرسید و الحال ہم در بلدہ حیدر آباد خرچ بسیار نزد برہمنان ہست و از بعضے
محال این سرکار آب بہیرا جاریست نادیر معتبر جائیست کنار گنگ کوتی و درین سرکار اند در و بودن
محال نامی کہ در آنجا عبیر و اگر بتی و سبحہ و ثمرن خوشبوی از صندل میسازند و سطلا میکنند مال ہزارہا روپیہ
بخرچ اطراف بلاد وغیرہ میرسد امتصل نادیر مکان پیر سکھان کہ گوبند سنگہ نام دارد و بکمال آساس
و بنہایت تکلف است کہ ہزاران سکھان از لاہور وغیرہ آمدہ پرستش آنجا میکنند و میباشند
گویند گوبند سنگہ مذکور در وقت خود افغانی را کشتہ بود پسر او ہرگاہ جوان شد از دہلی برای قصاص
خون پدر خویش در نادیر آمدہ ربطے بہم رسانید کہ اکثر باہم چوپڑ بازی میکردند روزی بر ہمین شغل چوپڑ
برہم شدہ کار او تمام نمود و او را نیز مریدانش بقتل آوردند اما گوبند سنگہ بوقت مردن وصیت کرد کہ
این قاتل مرا متصل قبر من دفن نمایند تا ہر کس کہ برای درشن من بیاید اول گل بر قبر او نہد بعد از ان
بر سمات من گل افشانی کند وگرنہ نزد من قبول نخواہد شد پس در ہیولا ہم اول فاتحہ بنام او میشود
بعد پرستش گوبند سنگہ مذکور میکنند و از نزد والیان لاہور مثل رنجیت سنگہ و شیر سنگہ و نونہال سنگہ
وغیرہ نذرہای بسیار می آید پیش از چند سال رنجیت سنگہ پنج لک روپیہ فرستادہ بود کہ در آنجا
قلعہ پختہ از سنگ و آہک تیار نمایند کہ اکثر از مسلمانان باشندہ آبادی نادیر منافشہ میکنند حسکم
حضور پرنور بمانعت آن شر فصد و ریافت لہذا موقوف گردید بظہور نہ آمد ؎ ؎

ونزدیک قلعه تالاب چه که موسوم بجگت تالاب است واقع شش کروهی قلعه مذکور دریای بهیرا و قلعه التگیر سمت شرق است در سنه هشتصد و چهار هجری افضل الاصفیا اکمل الاتقیا حضرت سید محمد حسینی گیسو دراز الملقب به بنده نواز قدس الله سره العزیز در عهد سلطان فیروز شاه بهمنی پرتو سعادت افگنده فیروز شاه مقدم آنجناب را گرامی داشته خانقاه نزد قلعه تعمیر نمود اما نسبت او و خانخانان برادرش عقیدت و رسوخ ما فوق داشت روزی فیروز شاه پسر خود حسن را بولی عهد مقرر کرده التماس فاتحه خیر نمود آنجناب فرمود که اینمقدمه دنیاداری و سلطنت است باید که سلطان خود فاتحه خیر بخواند او بتهدید تمام گفته فرستاد که جناب سید عالی منش اند و مقدس روزگار لهذا استدعا نمود بهر صورت باید که فاتحه خیر بخواهند آنحضرت نیز بغصه درآمده فرمودند که از عالم غیب قرعه سلطنت بنام خانخانان زده اند فاتحه من بچه کار می آید فیروز شاه دلتنگ شده پیغام کرد که از خانقاه بیرون روند آنجناب از آنجا برآمده جائیکه گنبد مبارک است فروکش نمود فیروز شاه در رصد و محول ساختن خانخانان شد او آگاه گشته با پسر خود محمد نام به پناه آستان کرامت نشان شتافت آنجناب دستار مبارک دوپاره کرده بهر دو قسمت فرمود و فاتحه خیر خوانده مژده سلطنت بنام خانخانان و پسرش داد تا آنکه کارش بالا گرفت و بر تخت سلطنت جلوس نموده خود را احمد شاه ملقب ساخت در ایام فرمان روای او آستان آنجناب مطاف جهانیان گشت تا بحدیکه شخصی از وکنی سوال کرد که جناب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فاضلتر است یا سید محمد گیسو دراز او جواب داد که محمد اگرچه پیغمبر است اما سبحان الله سید محمد حسینی چیز دیگر است درگاه معلی شرقی قلعه بکمال عظمت و رفعت اگر همسر عرش برین گویم رواست و وصف آن گنبد فلک پایه را تا بکرسی بستانم سزاست متصل درگاه مبارک روضه شاه قبول الله حسینی قدس الله سره العزیز نبیره آنجناب است بروضه خرد اشتهار دارد و صاحب سجاده هر دو درگاه اعلیحضرت علحده اند میان درگاه و مخدوم پوره آباد و تالاب متصل غریب شاه بازار

حکومت آنجا بوده چون محمد اورنگ زیب بادشاه در سنه یکهزار و نود و هشت هجری سکندر عادل شاه را خلع کرده بر بیجاپور متصرف گشت مدتی در خاندان تیموریه مانده هرگاه رایت دولت ابد مدت آصفیه ادام الله دولته افراشته دکن در قبض و تصرف حضرت مغفرت مآب آمد تا حکومت نواب شهید نامرجنگ در جاگیر مظفر جنگ هدایت محی الدین خان نبسه حضرت مغفرت مآب عنایت گردیده در عهد امیر الممالک صلابت جنگ مرحوم در تصرف زناردارن پونا در آمده مدت بسیار بوده بعد منتقل شدن حکومت از باجی راؤ پسر رگهناته راؤ عرف راگهو در ینولا در دست صاحبان انگریز است بیرون شهر بیجاپور گنبد حضرت امین الدین اعلی قدس الله سره العزیز و مقابر دیگر اکابر مشهور و مطاف خلایق است مسجد جامع بیجاپور و مکان قدم شریف و گنبد سلطان محمود در ارتفاع بی مانند است و اندرون گنبد مذکور سنگ برق آویخته است که هرگاه برق اندرون رو دیا بالایش افتد هیچ اثر نکند

سرکار حسن آباد عرف گلبرگه

یک محال دو صد و هشتاد و هشت موضع کامل هفت لک پانزده هزار پانصد و هشتاد و دو روپیه هفت و نیم آنه او آخر عهد سلطان محمد تغلق ارکان دولتش از فرط سفاکی او هم داستان گردیده هر یکی با قطاع مملکت سر سروری بر داشتند و حسن کانکوی بهمنی مخاطب بظفر خان بقلعه رای باغ و مرج و گلبرگه متصرف گردیده در سنه هفتصد و چهل و هشت هجری خود را بسلطان علاء الدین ملقب ساخته بر سریر سلطنت جلوس نمود و گلبرگه را به حسن آباد موسوم گردانیده بتعمیر و استحکام قلعه پای تخت خود قرار داد قلعه مذکور غیر کوهیست در سوابق ایام تا موضع سلطان پور دو کروه رشیی معموری داشت ویران شده اندرون قلعه تبخانه کلان بود مسجد ساخته اند و بیرون قلعه آبادی شاه بازار و تنگلرکه دران خانهای راجپوتان احشام قلعه است و غازی الدین پوره و دیگر پوره جات متفرق

تا بقلعہ پانگل نہضت فرمودند و جناب مرشد زادہ آفاق حضرت مغفرت منزل سکندر جاہ بہادر
رتا بہ قلعہ سرینگ پٹن معہ اعظم الامرا مدار المہام سرکار ارسال فرمودہ و ملک یک کرو ڑ روپیہ از
ٹیپو سلطان داخل سرکار گشت چنانچہ مفصل بقلم آمد قلعہ مذکور ادہونی نیز در تنخواہ پلاٹن انگریزی
ملازم سرکار بعنوان جاگیر دادہ شد اما قرار داد چنان مقرر یافتہ کہ ہر گاہ تنخواہ پلاٹنہای مذکور
نقد از خزانہ عامرہ سرکار مرحمت شود آنوقت ملک سرکار محول خویش بلا لعذر داخل سرکار دولتمدار
نمایند در بیولا عمل صاحبان مذکور در آن قلعہ وغیرہ است

سرکار بنگاپور

شانزدہ محال کاملش ہفدہ لک ہشت ہزار و دو روپیہ یک آنہ پاؤ بالا در عہد خلد مکان اورنگ زیب
بادشاہ این سرکار بدلیر خان بیانہ بعنوان فوجداری مفوض بودہ بعد فوتش بہ پور او عبدالغفار خان
پسر عبد المجید خان پس ازان حیدر نایک تسلط یافتہ از عبد الحکیم خان پسرش گرفتہ او را روانہ
عالم دیگر ساخت ذکرش خواہد آمد

سرکار لوترکل

شانزدہ محال کاملش پانزدہ لک نود و ششہزار و ہفتاد روپیہ چہاردہ آنہ پاؤ بالا درین سرکار
قلعہ کوہی بادامی است

سرکار رایباغ

دوازدہ محال کاملش یازدہ لک چہل و یکہزار و دو صد و ہفتاد و سہ روپیہ پاؤ کم پنج آنہ + +

سرکار غازی پور

بست و سہ محال کاملش نہ لک وسی ہزار چہار صد و ہفدہ روپیہ ہفت و
نیم آنہ

درگاہ شیخ الشیوخ شیخ سراج الدین جنیدی کہ بروضہ شیخ زبان زد است و مزارات دیگر اکابر قدس سرہم اندرون قلعہ و بیرون آن واقع عرس شریف بکمال تکلف میشود در ینولا از حضور پر نور آدام اللہ اقبالہ ہر سال در عرس شریف یک منصب دار و چوبداران سرکار با دو ہزار روپیہ نقد و اشرفیہای نذر و غلاف مخملی کلابتونی عمدہ و شامیانہ مخملی کلابتونی بیش قیمت با دیگر غلافہائے طاس و کمخاب وغیرہ بیرو و و چیت بریانی لذیذ ہر روز کنانیدہ گشتی درگاہ را پر ساختہ بخلق اللہ میخوراند و نذر و نیاز میگذرانند و سلامتی حضور سلطنت مینماید ہر سال معمول مستمرہ شدہ است و تا الآن نیز معاش ہر دو روضہ جاگیر یک لک روپیہ بحال و جاریست

سرکار اعظم نگر عرف تلگاؤن

پانزدہ محال کاملش سیزدہ لک پنجاہ و چہار ہزار پانصد و یازدہ روپیہ پانزدہ آنہ ++ ++ + ++

سرکار اسعد نگر

عرف الگلوج دوازدہ محال کاملش پنج لک و سی ہزار چہار صد و یازدہ روپیہ

سرکار امتیاز گڈہ

ادہونی شش محال کاملش ہفدہ لک ہشتاد و پنجہزار و شش صد و ہشتاد و شش روپیہ پانزدہ آنہ سابق در تصرف شجاع الملک امیر الامرا بسالت جنگ بہادر برادر خرد حضرت غفرانمآب بودہ بعد انتقالش چندے در قبضہ داراجاہ فرزند کلان بہادر معز ماندہ کہ داماد آنحضرت بود و نقشبندی بیگم صاحبہ مرشد زادی را از دو احش داده بودند بعد رحلت داراجاہ بدست اولیای دولت در آمد چون مہم بر سر ٹیپو سلطان مقرر شدہ حضرت غفرانمآب در سنہ یکہزار و دو صد و چہار ہجری

سرکار کرناٹک

صوبہ بیجاپور پنجاہ و شش محال پنجاہ و دو و اصلی و چہار داخلی کاملش پنجاہ و دو لک نود و پنجہزار سی صد و پنجاہ و شش روپیہ یک آنہ پاؤ بالا کرناٹک ملکیست وسیع جداگانہ قلاع این الکہ غیر کوہی شہر بیجانگر در سوالف ایام مقر راجایان کرناٹک بود و درین زمان اثری ازآنہا باقی نماندہ متصل شہر مذکور آنی کونڈی پرگنہ در وقت رایان آنجا فیلخانہ بود بزبان کنڑی آنی فیل را گویند پس ازان در دفتر آنی کونڈی پرگنہ قرار یافتہ داخل سرکار کرناٹک شد پیش ازچندے این ملک در تصرف ٹیپو سلطان خلف حیدر نایک بود در ینولا بدست صاحبان کلاہ پوشان انگریز است کہ داخل کمپنی گردیدہ ؛؛

سرکار مدکل

سیزدہ محال کاملش نہ لک و شصت و نہ ہزار نہ صد و ہشتاد و چہار روپیہ دو نیم آنہ

سرکار مصطفے آباد

داہل ہشت محال کاملش شانزدہ لک نود و یکہزار یک صد روپیہ نہ آنہ

سرکار مرتضے آباد مرج

شش محال پنجلک ہشتاد و سہ ہزار سی و نہ روپیہ چہار نیم آنہ غیر کوہست

سرکار نبی شاہ درگ

عرف پرنالہ نہ محال کاملش پنجلک ہشتاد و سہ ہزار سی و نہ روپیہ چہار نیم آنہ غیر کوہست جو بیار کشنا از گھاٹ این سرکار بر آمدہ

سرکار نصرت آباد

سکر پنجمحال کاملش شانزدہ لک بست و دو ہزار نود و شش روپیہ پاؤ کم چہار آنہ ؛؛

سرکار نلدرک

ہشت محال سہ صد و ہشتاد و نہ موضع کامل شدہ لک و لست و پنجہزار و سی صد و شصت و سہ روپیہ یک آنہ قلعہ نلدرک غیر کوہی در باستان زمان حصارش را راجہ نل بالواکہ بر دہنی دختر راجہ بہیم سین مرزبان بیدر تعشق ورزیدہ بود بنا ساختہ لہذا بنام او شہرت گرفت و بعد مرور دہور برج و بارہ آن از ہم ریخت در سنہ نہصد و شصت و شش ہجری عادل شاہ بیجاپور بارادہ تسخیر شور اپور بنابر اقامت لشکر خود آن کہنہ اساس را تعمیر کردہ بشاہ درک موسوم نمودہ در سنہ یکہزار و لست و سہ ہجری جو بیار پوری را یکطرف قلعہ سدی در نہایت استحکام بارتفاع لست و دو درعہ بر لست و ہمت دیگر در جوف آن نشیمنے ساختہ باب محل مسمے نمود در ایام برشکال آب طغیانی کردہ از بالای سقفش بر آمدہ پیش روی نشیمن چادر آبشار ریزد عاصی محرر اوراق در سنہ یکہزار و دو صد و سی و پنج ہجری در عہد کرار نواز خان عرف دولا خان بہ قلعہ مذکور رفتہ سیر نمودہ محل آب وغیرہ بچشم خود دیدہ چنانچہ بہادر مذکور یکہزار روپیہ نقد و یک کرہ اسپ یعنے بچھیرہ دادہ رخصت فرمود آب بہیمرا ازین سرکار بسرکار فیروزگڈھ رود پرگنہ الند مضافات ازین سرکار است در آنجا درگاہ ملک المشایخ مخدوم شیخ علاء الدین لاڈلی انصاری قدس اللہ سرہ العزیز است در سنہ ہفت صد و ہفتاد و ہفت ہجری سواد قصبہ الند را بقدوم خود نور آگین فرمودہ بعالم قدس خرامید گنبد و نقار خانہ در زندگی خود بنا فرمود در سنہ یکہزار و یکصد و نود و چہار ہجری میر بدرالدین حسین خان نقار خانہ پختہ مقابل دروازہ درگاہ برفعت و وسعت بنا نمود و احاطہ قدیم را کہ از سنگ و گل بود پختہ از سر نو احداث کردہ بہ اجرای بلعور خانہ بنا بر فقرا و مساکین ذخیرہ مثوبات اندوخت

کہ کندۂ او تا بولایات رفتہ پسند خاطر دانایان آنجا گشت در ینولا ہم در بعضے جاہا مہرہای کاردستی
مرزای مذکور در بلدہ موجود اند کہ تا الآن دیگری پیدا نیست بعد مرزای مذکور کار پسر او محمد طاہر
ساکن یاقوت پورہ و پرسوتم ساکن علی آباد عمدہ تر از ہمہ دیگرانست و کار سواد زرگران و سادہ
کاری اینہا عجیب وغریب حشمت جنگ کرک پاترک وکیل انگریزی میگفت کہ کار سادہ کاری
و سواد ساکنان یاقوت پورہ از ولایت ما بہتر تر است چھیٹ قلم کار رنگ آبی یعنی رنگ پانی
اینجا ہم علی الخصوص چھیٹ قلم کار پختہ مچھلی بندر کہ از مضافات این صوبہ است در تمام ہفت کشور
بفروخت میرود و مشہور تر است کہ اگر ہزار بار بشوب رسد نقصان در رنگ آن نمیشود و ہمہ
اینجا یعنے کار طلائی و نقرئی برگ و بار بالای امر چہ ہای مچھلی بندر و بالای دیگر پارچہ ہا کہ از
ہمہ میگویند شہرۂ آفاق است و چند زوج النگو یعنے جوڑہ چوڑی کہ زنان ہند و دکن
در ساعدین میپوشند نہایت نازکتر و باریکتر بکار اقسام و انواع مروارید ہے
و مینا کار سادہ و زمردی و یاقوتی وغیرہ در حیدر آباد میشود کہ در جنبش ساعد محبوبان جواہر خانہ
قدرت خدا مینماید ولیم پالمر صاحب انگریز جوڑہ ہای عمدہ با کار مروارید وغیرہ کہ ہر یک جوڑہ
بقیمت سی روپیہ و علی العموم تا پنجروپیہ مال یک لک روپیہ تیار کنانیدہ بولایت لندن فرستاد
کہ در ولایت چندی رواج یافتہ بود حمایل لاکہہ در ینجا بدو فلوس چوڑی فروشان میفروشند
مانند حمایل طلا ہیچ فرق نمینماید بی بی ہای ولایت انگریز بعنوان تفنن بسیار پسند نمودہ بخواہش
تمام طلبیدند در عہد حضرت مغفرت منزل مال دو ہزار روپیہ ولیم پالمر صاحب مذکور بولایت
فرستاد در مضافات این صوبہ اقمشہ و پارچہ و فرش بنفاست بسیار مثل ڈوریہ کہنپورہ
و الیور و ڈوریہ کرنول و کرّاپہ و محمود خانی و سنجر خانی کرّاپہ کہ یک تھان محمود خانی از دو روپیہ
تا سی روپیہ قیمت دارد و آغا بابائی سیکاکول جوڑہ یکصد روپیہ و سیلہ نواڑہ یک تہان بہ بست روپیہ

تعلق سیر رنگ پٹن وغیرہ

بلاقید محال کاملش پنج کرڑ و ڑ لبست و دو لاک شصت و نہ ہزار دو صد و سی و نہ روپیہ دو آنہ در پاستانی زمان این ملک در تصرف زمینداران بود لعد ازان بجید رنایک و خلفش ٹیپو سلطان تعلق داشت الحال تصرف صاحبان انگریز داخل کمپنی است

صوبہ فرخندہ بنیاد حیدرآباد

سہ تعلقہ کرناٹک بالا گھاٹ و پایان گھاٹ مشتمل بر چہل و سہ سرکار چہار صد و یازدہ محال جمع کامل کل صوبہ شش کرڑ و ڑ شصت لاک نوزدہ ہزار دو صد و لبست و ہفت روپیہ پاو کم یک آنہ از انجملہ سوائے تعلقہ کرناٹک لبست و دو سرکار کہ در آن دو صد و چہاردہ محال است کاملش یک کرڑ و ڑ ہفتاد لاک و ہشتاد و پنج ہزار سی صد و چہل و ہفت روپیہ سہ آنہ و تعلقہ کرناٹک محتوی بر بست و یک سرکار و یک صد و نود و ہفت محال کامل آن چہار کرڑ و ڑ ہشتاد و شش لاک سی و سہ ہزار ہشتصد و ہفتاد و نہ روپیہ پاؤ کم چہاردہ آنہ ملک تلنگ عبارت ازین الکہ است و زبان تلنگ مخصوص مردم این مرزبوم در سوالف ایام تصرف راجہ ہای بانام بودہ چنانچہ ذکرش در احوال سلاطین قطب شاہیہ گذشت حصار حیدرآباد اندکی بغیر کنگرہ کہ از دروازہ چادر گھاٹ تا دروازہ دبیر پورہ و بعضی قریب دروازہ یاقوت پورہ تیاری عماد الملک مبارز خان است کہ در حکومت خود شروع کردہ بود ما بقی تمام فصیل نواب حضرت مغفرت مآب آصفجاہ غفور تیار کنانیدہ باختتام رسانیدند احوال عرس کوہ شریف و عشرہ محرم الحرام و دیگر بزرگان اینجا ہمہ در آخر این باب مرقوم خواہد شد انشاءاللہ تعالے سہ عجائبات متفرق نقابیر اینجا اکثر مطبوع خوشکلی حرف و مہرکنان اینجا بی مثل خصوص مہرکنی مرزا فاضل بیگ در عہد حضرت غفران مآب شہرۂ آفاق بود

کہ

معمور کار است سوای این در اطراف بلده حیدرآباد باغات بشمار اند میوه از همه اقسام و انواع
بخوبی تمام میشود خصوصاً انبه رسالی والفن و ملغوبه بوزن یک آثار یکدانه پیدا میگردد معهذا
در دیهات انبه رسالی بهتر از الفن و ملغوبه موسوم به شکرپاره و نواب پسند و شاه پسند و امرتپه
و حسنی و حسینی و بدیگر نامها و هیه بدیهی عجیب و غریب بوفور تمام است و شریفه تمام صحرای حیدرآباد
و دیهات دور دور جانب شرقی و شمالی و جنوبی را دائر و سائر است اما جانب غرب تا دو منزل
بسیار است و از آنجا کمیاب آنچه در بلده بقیمت میفروشند بزرگ پر مغز بیک فلوس ده دوازده
مید هند و در دیهات هر قدر که منظور بود از صحرا الغیر قیمت می آرند و میخورند صحرا تمام پر از
اشجار شریفه است که بهندی سیتاپهل میگویند نهایت بالیده همه مغز و شیرین تر از شکر و خوشبو
بوزن نیم نیم آثار هم میشود گویا قند سفید با سر شیر با گلاب آمیخته است اما خربزه درست نیست
مگر یک قسم خرد برابر نارنج کلان سرخ با خطوط سبز شیرین میشود و لعد آن توٹری زرد مگر خربوزه
کربوز و دریائی گنگ که نهایت شیرین که لب العذوبت خود می بندد و کونله و سنگتره سیکاکول
کمال بهشت است کونله و سنگتره ناگپور و اورنگ آباد بیاسنگ و بهیر سد سوای این انار سنگمینر
و قصبه بیڑ با دانه های سطبر کم تخم شیرین تر بسیار بهم میرسد انجیر بقدر دوازده فلوس وزنی شیرین
در باغها خصوص در باغ خلوت مبارک حضور پر نور و خانه بخانه نیز بهتر میشود نارجیل حدی ندارد
و دیگر از تخم درختان تاڑ مغز تخم خام برمی آید که آنرا در هندی موتخل گویند بسیار نازک و خوش
طعم و آبش که از اندرونش برمی آید شیرین مردمان عوام بسیار میخورند و خواص ذیمقدور مانند
فالوده بریده در میان آبش قند و گلاب انداخته در گرمای تابستان باستعمال می آرند بهتر
بهتر بدرست گلها خوشبو از گل گلاب و نسرین و نسترن و یاسمین و موتیا و موگره و بٹ موگره وغیره
باقسام و انواع در باغها پیدا میشوند اما قسمی از موتیای هزاره برابر فندق میشود که یک گل تمام

علی العموم است و مال باریک تر گران تر و اینهمه مال پایدار و مضبوط نه مانند مال ولایت بمبئی که هر قدر
ارزان شود بوسیده تر در یک پوشش وشوب معدوم میگردد و قالین ورنگل وشطرنجی بهونگیر
و اکثر اینملک ریگستان است خصوص اطراف حیدرآباد در بارش کل والکم بسیار و اکثر جا در صحرا
بالکل نیست که زمین سرخ ریگدار است در سبزی صحرا سرخی جاده ها و رسته ها لطف عجائب است و
کولاب یعنی تالاب جابجا پر آب میباشند و لیو میان اینجا که عبارت از کنٹه هاست هر گاه مملو شود
مزارعان باز از روی بارش نه میکنند که در فصل آبی و تابی بکار می آید و شالی هزار ها قسم میشود
باریک و باریک تر و کالا بهات و مراد علی و سکهداس و قندهاری و استعمالی و قیمه قتل و کندهٔ دار
و اکائی و غیره خصوص شالی برنج باریک خوشبوی قصبه قندهاری و ضلعه سرکار میدک و نیز محصول کلالی آبکاری
یعنی محصل اینجا سیندهی بسیار است و محصول کلالی شراب هر روز در بلده مذکور که بیرون شهر
همه کلالی بیفروشند چرا که حکم سرکار به اندرون آوردن منهیات نیست و فتیکه سال از سنه یکهزار دو صد
و چهل هجری که تعلقه بدعنت بلدهٔ حیدرآباد بعهده عاصی مؤلف از سرکار دولتمدار آصفیه ادام الله
اقباله باستصواب مهاراجه بهادر معه قلع فرخ نگر با دیهات آن و محالات دیگر پرگنه نرساپور و ابراهیم پور
و تو پران و پداپلی و ٹپی چیٹور و رنگل محالات سه لک روپیه بود فقط از تعلقه بدعنت پانصد راس
شراب هر روز در بلده می آمد فی راس بست روپیه محصول داشت و هفت صد سبوی سیندی که عاصی
معه راسهای شراب و سبوهای سیندی معه گل مهوه و بهٹی های شراب نظام پیٹھه جمله بست و پنج روپیه
ماهوار بدعنت ماه بماه در سرکار میرسانید سوای محصول بازار لشکر حسین ساگر و در آن میان یکهزار
پانصد روپیه خرچ سبندی و پانصد روپیه ماهوار ذات راجه دهراج راجه بالا پرشاد بهادر خلف
راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بابت تحریر محجر امیگرفت تتمه بست و سه هزار روپیه بلا قصور داخل سرکار
میشود اما در بنولا تعلقه بدعنت بعلاقه راجه دهراج مذکور بذاته است رای عالم چند کارپرداز بهادر معز

ورحمت این بیچاره همه برباد ورایگان شد خدا توفیق دهد که این شیوه ناستوده امر ترک کنند
آمین آمین ثم آمین الغرض آنچکه احوال عمارات وغیره بلده مذکور است در ذکر سلاطین قطبشاهیه بقلم آمد

سرکار محمد نگر گولکنڈہ

دوازده محال کامل پانزده لک هشتاد و دو هزار پنجاه و شش روپیه پنج و نیم آنه کیفیت این سرکار
مفصل در ذکر بادشاهان قطب شاهیه بقلم در آمده و در ینولا مرشدزاده مبارز الدوله بهادر برادر
خرد حقیقی حضور پرنور آدام الله اقباله در موتی محل اقامت دارند

سرکار بھونگیر

یازده محال کامل هفت لک و هفتاد و پنجهزار یکصد و هفتاد و هفت روپیه یازده نیم آنه قلعه
بهونگیر یک قطعه سنگ است که سوای کوه یک قطعه قلعه دولت آباد دیگر هیچ جا بنظر نه آمد عاصی محرر
تاریخ موضع مویرال و یک حصه در موضع رای گیر زیر قلعه بهونگیر جاگیر دارد و به قلعداری آنجا
رشید الملک سرفراز اند

سرکار میدک

نام اصلی اش گلشن آباد است دوازده محال کامل پانزده لک بست و پنجهزار سی صد و چهل و دو
روپیه پاؤکم پنج آنه قلعه مذکور کوهی است و قلعداری آن بعهده فیضیاب الدوله خلف طالب الدوله
سنگلجان کوتوال بلده از قدیم مقرر است عاصی مؤلف این تاریخ جمله دو دیهه در زیر آن موضع ها
راجپلی و نمک پلی پرگنه کرڑ از آبا و اجداد جاگیر دارد

سرکار کولاس

پنج محال کامل شش لک و پنجاه و پنجهزار هفت صد و بست روپیه پاؤکم چهار آنه قلعه کولاس

مکان را عطر بیاز عجیب و غریب است که در ہیچ ولایت پیدا نیست سواد اینملک طلسم است کہ تحریر
و تقریر نمی آید در ہر جا کہ نظر کار کند تراکم اشجار و کاریز ہای آب شیرین و تختہ ہای زمردی شالی زار
و باغہای بیحد و شمار و درختان انبہ کہ آنرا امرای نامند قطار قطار کہ چشم بینا خیرہ گشتہ
و نالاہای پر آب و سایہ درختان سیندہی کہ ہم صورت و شبیہ درختان خرمای ولایت است
جا بجا بر سر نالہ ہای آب روان و نیز ہجوم جانوران پرند شکاری و ہجوم درختان تاڑ کہ شابہ
درختان نارجیل باشد حمد خالق بیچون حقیقی بر زبان می آرد رکن الدولہ مدار المہام سرکار
حضرت غفران مآب نہری از تالاب موضع جلپلی در بلدہ آوردہ بود درین زمان مسدود است کہ
خشک شدہ و نہر میر عالم مدار المہام حضرت منفرت منزل از جوبار رسانچل کہ کنبہ بستہ آوردہ اند
آب آن جا بجا خانہ بخانہ کو بکو جاریست در احوال میر عالم گذشت میر صاحب موصوف عجب باخیر بود کہ
ہزار ہا بندگان خدا از فیض آن بہرہ یاب ما ورایش حسب جار بہ نہر تالاب بنا کردہ خود در نامہ اعمال
خود بردہ ابد الآباد داخل ثواب است طرفہ اینکہ عادت میر صاحب موصوف چنان بود کہ اگر شخصے
دہ پانزدہ روز حاضر دربار شود و آداب مجرا بجا آرد بعد دو ہفتہ بپرسیدند کہ چہ حاجت است
ہر چہ بیان میکرد فی الفور اجرا مینمود اتفاقاً از یاوری طالع حق رفاقت و مصاحبت دریابد
ازان نوعی سلوک میشدند کہ باز حاجت التجا تا بہ زندگی بدیگر نمیداشت بلی رسم زمانہ ہمین طور
میباشد کہ صاحب موصوف اختیار کردہ بودند و درین زمانہ نہ مروت نہ اخلاق نہ سخاوت نہ مردم
شناسی بامرا باقی است ہر چہ ہست خود غرضی است لوقت ضرورت کار خود طوری لجاجت و خلاق
میکنند کہ آن کس می فہمد کہ این صاحب مروت دستگیری من نمودہ چہ حاجت التجا بدیگر بردن است
وقتیکہ بر آمد کار آن مطلب بر آرشد بہ نہجی از کج خلقی و بیمروتی و غیبت گوئی پیش می آیند کہ گویا
گاہی شناسائی نمودہ بلکہ در زمانہ سابق عداوتی رودادہ کہ بدلہ آن میگیرند و این ہمہ امید

سرکار ورنگل

شانزده محال کاملش هفت لک و چهل و هشت هزار و ششصد و سی و دو روپیه چهارده آنه قلعه غیر کوهی است

سرکار ملنگور

سه محال کاملش یک لک و هفتاد و چهار هزار و دو صد و شصت و هشت روپیه سیزده آنه قلعه غیر کوهی است
از صوبه حیدرآباد و سرکار محمد نگر گولکنڈه تا سرکار آراگیر و جانب شمالی ملنگور تا دریای گنگ
ملک بهونسله در تصرف سرکار آصفیه ادام الله اقباله و ملکه است و از سرحد ناگپور ملک گونڈوانه
و غیره ملک بهونسله در اختیار صاحبان انگریز است اما حقیقتاً برای نوره یکی از اولاد رگھوجی بهونسله
را بر سند حکومت نشانیده ملک چهل لک روپیه در اختیار او گذاشته باقی بدستور عملداری مینمایند

سرکار مصطفی نگر

عرف کونڈپلی بست و چهار محال کاملش دوازده لک و سی هزار و پانصد و پانزده روپیه پاو کم سیزده آنه

سرکار ایلور

دوازده محال کاملش شصت و سه هزار و ششصد و چهل و پنج روپیه یازده آنه

سرکار راجبندری

بست و چهار محال کاملش شش لک و هشتاد و پنج هزار و پانصد و بست و نه روپیه نیم آنه

سرکار کان الماس

یک محال کاملش نه لک و پنجاه و پنج هزار روپیه

سرکار مچھلی پٹن

هشت محال کاملش پنج لک چهل هزار نه صد و پنجاه و هشت روپیه یازده آنه

بنای جمشید قطب شاه است که باهتمام جگدیو رائو نایک وارای قلعه گولکنڈہ باحداث در آمده گذشت

سرکار ویلگندل

سیزده محال کاملش ده لک پنجاه و شش هزار دو صد و چهل و هفت روپیه سیزده آنه پاؤ بالا

سرکار پانگل

پنج محال کاملش چهار لک سی و سه هزار ششصد و شصت روپیه سیزده آنه قلعه پانگل بر کوه وسیع است در سنه یکهزار و دو صد و چهار هجری که حضرت غفرانماب در اقامت خود که برای تنبیه ٹیپو سلطان والی سرینگ پٹن سه سال رونق افزا شده بودند عمارتی تیار کنانیده جشن سالگره بنهایت تکلف ترتیب داده بودند که طوایف رقاص بیجاپور و چینا پٹن و سرینگ پٹن تا دریای شور جنوبی و شرقی هفتصد طایفه نامور آمده مالامال انعام و اکرام بسیار گشتند در ینولا بدستور سابق در عهده پسر نذر بهادر خان مرحوم است

قلعه الگندل

بست و یک محال کاملش دوازده لک بست و چهار هزار چهار صد و پنجاه و هفت روپیه هشت آنه پاؤ بالا الگندل قلعه کوهی است در ینولا العهده نبیسه زبردست خان مرحوم پسر دومی خانخانان داروغه فراشخانه سرکار قلعه داری آنجاست خیاطان کاریگر آنجا بسیار اند سوزنی ها و تکیه ها و سندها و انگرکه های سفید کار سوزنی و بادکشهای بسیار مال صدها روپیه تیار کرده ببلده و دیگر جاها میفرستند لقبیت و بخواهش تمام در ایام سرما و گرما مردمان میگیرند و طوایفان رقاص تلنگ بسیار خانها دارند

سرکار آرانگیر

یک محال کاملش هفت لک و هشتاد و دو هزار هشت صد و چهل و چهار روپیه هفت و نیم آنه

کراو ماہ بماہ نقد میداد از باعث اختلاف روپیہ حیدر آبادی وکلدار انگریزی کہ در آن نقصان سرکار میرسید ہمگی این املاک مذکورہ عنایت گشت و ترنامہ مشروط است ہر گاہ از حضور پرنور نقد تنخواہ مرحمت شود صاحبان انگریز بلا تعذر ملک سرکار را گذاشت کردہ دہند

سرکار گنجی کوٹہ

پانزدہ محال کاملش سیزدہ لک وہفتاد وچہار ہزار وہفت صد ونود وہفت روپیہ نہ آنہ درین قلعہ درمیان حوض کلان فوارہ ایست کہ آب او بارتفاع ہفتاد درعہ جہندگی مینماید از بالای کوہ کہ منبع آب اوست آبش در فوارہ آمدہ برابر منبع خود مرتفع میجہد کہ چہار جوان پہلوان مثل حسینی بیگ آزاد الوقت والا دشاہ تجلی علی ومرزا محسن علی بیگ ودوکس دیگر سپر را بالای دہن فوارہ نہادہ فرمود کہ آب از منبع سر دہند بجبر دور ود آب ہر چہار جوان بچہار سمت افتادند ہیچ قوت وزور ایشان کارگر نشد پس رفعت الملک کہ قوی الجثہ وزور آور بود خود بالای گلدستہ آتش نشست وسپر را مضبوط کردہ گفت کہ آب را از منبع سر دہند بجبر ورسیدن آب تا ربع ساعت آن قدر بند نمود کہ سپر بجای خود ماند وآب برنہ آمد بعد از آن فرمود کہ حالا قریب است کہ ہر دو بازوی من شکستہ شود پس سپر را گذاشت وخود ہم بیرون بر آمد غرض ازین گفتگو اظہار قوت وزور مشار الیہ است کہ برابر فیل زور وقوت داشت

سرکار کورم کنڈہ

دوازدہ محال کاملش شش لک وہشتاد وپنجہزار وہفتاد وسہ روپیہ ہشت آنہ پاؤ بالا + + +

سرکار کھم

ہجدہ محال کاملش دہ لک وپنجاہ ویکہزار ودو صد وہفتاد وسہ روپیہ چہاردہ آنہ

سرکار چالکہ سیکاکول

یک محال ہشت لک چہل ہزار ہشت و بست و دو روپیہ دوازدہ آنہ ✢✢✢✢

تعلقہ کرناٹک حیدر آباد

ملکیت جداگانہ وسیع سیر حاصل زرخیز بر دو قسمت بالاگھاٹ و پایان گھاٹ مشتمل بست و یک سرکار یک صد و نود و ہفت محال کاملش چہار کرور و ہشتاد و شش لک سی و سہ ہزار ہشت صد و ہفتاد و نہ روپیہ پاؤکم چار آنہ در زمان سلطان عبد اللہ قطب شاہ میر محمد سعید اردستانی مخاطب بمیر جملہ کہ تالاب الیشان متصل بلدہ حیدر آباد زیر فصیل جانب شرق واقع است اکثر حصون و محالات سیر حاصل کرناٹک بفراوان سعی بدست آوردہ ضمیمہ صوبہ حیدر آباد نمود و چون مشار الیہ از سلطان عبد اللہ قطب شاہ برہم خوردہ بوسیلہ شہزادہ اورنگ زیب بملازمت اعلیحضرت شاہ جہان بادشاہ مستند شدہ بوزارت فایز گشت سال سیوم آن ملک مفتوحہ را پیشکش نمود از آن وقت فوجداری کرناٹک مذکور از بارگاہ سلطانی علیحدہ مقرر میشد درینولا ہمہ و بتصرف صاحبان انگریز است

تعلقہ بالاگھاٹ

پنج سرکار شصت و شش محال کاملش ہشت لک و یک ہزار سی صد و شانزدہ روپیہ پاؤکم نہ آنہ

سرکار سدہوٹ

ہشت محال کاملش سی صد و شانزدہ روپیہ ہفت و نیم آنہ چہار گروہی قلعہ سدہوٹ قصبہ کڑپہ حاکم نشین بالاگھاٹ است اگرچہ این ملک داخل سرکار آصفیہ است اما در تنخواہ جمعیت کلاہ پوشان انگریز کہ ملازم سرکار دولتمدار اند بتجویز اعظم الامرا ارسطو جاہ مدار المہام در عہد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بہادر آصفجاہ ثانی برخلاف تجویز راجہ راجندر رگہوتم راؤ پیشکار سرکار

زرخیز دران نواح بتخانہ ہای نمرادان راجہ ہای اینجا آب کاویری راسد بستہ در نیلک آوردہ اند
مدار کشتکار بر آب مذکور است در تصرف والاجاہ بود درین زمان ہمہ ملک در قبضہ صاحبان انگریز است

ذکر کیفیت عرس کوہ شریف جناب حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیہ الصلوٰۃ والسلام بنجگروہی بلدہ حیدرآباد در ماہ رجب المرجب

حقیقت بنای آن کہ در سرحد یعنی سیوار موضع کہیرہ جاگیر مرشد زادہ آفاق سلیمان جاہ بہادر
سمت شمالی بلدہ واقع است چون تاریخ دہم رجب المرجب میشود اسباب مردمان بلدہ روانہ
کوہ شریف میگردد خصوصاً اسباب دکاکین اہل بازار از شیرنی فروشان و میوہ فروشہا و تمامی
اہل بازار یعنی بیوپاریان وغیرہ و بتاریخ پانزدہم شہر مذکور بعضے بعضی اشخاص خوشباش
با اسباب خود ہا میروند و بتاریخ شانزدہم کہ روز صندل مبارک است تمامی خلق اللہ از بادشاہ
و وزرا و امرا و فقرا و سپاہ ارباب نشاط و طرب تا پیر زال نود سالہ و صد سالہ کہ طاقت رفتار نداشتہ
باشد افتان و خیزان خود را در عرس میرساند قریب پنجلاک آدم از مسلمانان و ہندوان براگی
و برہمن گوسائین اتیت مارواڑی وغیرہ و اہل ولایت ایران توران روم و شام عرب و عجم
انگریز وغیرہ از قسم ہمہ اقوام داخل عرس میشوند و خیمہ ہای بیحد و بعد با شادی آرند و مکانہائی
بسیار متعدد باحداث آوردہ اند کہ بیا شندہ آنہا کہ مکانہا دارند بآرایش و پیرایش فرش
و روشنی جلوہ میدہند از چار مینار بلدہ تا رواتہای نقرئی درگاہ معلی شعر یک تختہ آدمان پیوستہ ہم
پہلو بپہلو سینہ بالقدم * انبوہی خلقت را حدی نی و کثرت مجمع را نہایتی نیست قریب سہ ہزار
فیلان کوہ پیکر و فیل بچہ ہای پری چہر و قریب پنجاہ ہزار اسپان باد پیما و یابوان تیز پا

پایان گھاٹ

کرناٹک شانزدہ سرکار یکصد و سی و یک محال کاملش چہار کرور و سی و شش لک و ہفتاد و یک ہزار و ششصد و شش روپیہ پنج آنہ قلعہ چینا پٹن بر یک کوہ ست سرکار اودگیر شش محال کاملش سہ لک و بست و ہفت ہزار یکصد و ہفتاد و نہ روپیہ چہاردہ نیم آنہ سرکار ایلور ہشت محال کاملش ہفت لک و چہل و ہفت ہزار ہفت صد و شصت و پنج روپیہ پنج آنہ سرکار ترناپور یک لک و نود و سہ ہزار یک صد و سی و نہ روپیہ پاؤ کم شش آنہ سرکار جگدیو ہفدہ محال کاملش ہیجدہ لک و پنجاہ و ہفت ہزار ہفت صد و ہفدہ روپیہ دو نیم آنہ سرکار چندر گیری دہ محال کاملش پنج لک و ہفت ہزار ہفت صد و شصت و یک روپیہ چہار نیم آنہ سرکار چیکل پت سہ محال کاملش یکلک یازدہ ہزار و پانصد و ہفتاد و دو روپیہ پاؤ کم سیزدہ آنہ سرکار سروہ پلی دوازدہ محال کاملش شش لک و ہفتاد و ہشت ہزار یکصد و ہفتاد و ہفت روپیہ نہ آنہ پاؤ بالا سرکار کینجی یازدہ محال کاملش دہ لک و سی و چہار ہزار سی صد و چہل و سہ روپیہ پاؤ کم چہار آنہ سرکار ترنامل یازدہ محال کاملش نہ لک و یکہزار و یکصد و ہشتاد و نہ روپیہ چہاردہ نیم آنہ سرکار نصرت گڑھ عرف جینجی کاملش دو لک و ہشتاد و نہ روپیہ چہاردہ نیم آنہ سرکار ورداور نہ محال کاملش ہشت لک و بست و چہار ہزار ششصد و ہشت روپیہ دو آنہ پاؤ بالا سرکار دالکونڈہ پور پنج محال کاملش شش لک و پنجاہ و یک ہزار و ہشت صد و بیست و پنج روپیہ سرکار ڈنڈاسی سہ محال کاملش پنج لک و چہل و یکہزار و ہفت صد و سی و سہ روپیہ پنج آنہ سرکار چیناپلی یک محال کاملش یک کروڑ و ہشتاد و پنج لک و شصت ہزار روپیہ سیزدہ آنہ سرکار چنجاور یک محال کاملش یک کروڑ و چہل و دو لک و ہفتاد و سہ ہزار پانصد و چہل و شش روپیہ ملکیت بیر حاصل

یعنی دوشالہا چوحاشیہ کشمیری و امرتسری و مال بنارسی و کمخاب و اطلس و مشروع و سفیدہ باب آغابانی و سحن و تن سکھہ و تن زیب و ململ و ڈوریہ الپور و کھنپورہ و کڑپہ و کرنول و سیلہ ہائے پنواڑہ و ناندیر و رایچور و دستارہا و ردہای بیڑ و پٹن و آغابانی ہای عمدہ سبکاکول وغیرہ و دیگر مال ہزارہا روپیہ چیزی دیگر بنظر نمی آید و اسباب فیلان و اسپان و رتھہ ہای طوایف ہم از کلابتون و سقرلاط و زیورہای نقرہ دواب از چندین ہا رو ہیکل اسپان و سری سراسری فیلان و زنگو یعنی گھنگرو و توڑہ ہای نرگاوان جلوۂ دیگر دارد و اشیاء بازی طفلان کہ بزبان ہندے کھلونا میگویند مال قریب پنجہزار روپیہ بفروخت میرسد و صندل حسب معمول قدیم از تکیہ زنگ علی شاہ کہ بیرون دریچہ یعنے دروازہ خرد بلدہ جانب شرق است بکمال تکلف جلوس و روشنی و آتشبازی بوقت نصف اللیل بہجوم خلایق داخل درگاہ میشود و از مجاور قدیم درگاہ شریف بود بعد آن صندل سلامتی حضور پرنور از پنجہ شاہ بلدہ بتکلف بجلوس بے شمار میرسد و مجاوران کوہ مبارک قدم رسول صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ محاذی کوہ شریف است صندل معمولی قدیم ہم می آرند و مقدمان موضع کہیرہ نیز از دیہہ خود صندل قدیم میرسانند و از موضع ملک ارجن گڈہ مشہور بملکاج گیری نیز معمول صندل است کہ میفرسند از کثرت خلق اللہ انسان را تا درگاہ رسیدن مشکل تر است غرق عرق شدہ بحملہ ہای متواتر جوان قوی و زور آور میرسد القصہ اصل بنای عرس این کوہ پر شکوہ اینست و در تاریخ تزک قطبیہ نیز بنظر آمدہ آوردہ اند کہ در عہد سلطان ابراہیم قطب شاہ یاقوت نام خواجہ سرای بادشاہی برای درستی مزاج ناتوان خود و خوردن ہوای صحرا در موضع لالاگوڑہ کہ در آن ایام نام دیگر داشت اقامت ورزیدہ اتفاقاً بتاریخ نوزدہم شہر رجب المرجب بوقت شب ہفدہم قریب صبح کہ یاقوت مذکور در خواب بود دید کہ شخصے عنبر بلباس سبز پیش او آمدہ گفت کہ جناب امیر المومنین

وشتران باربردار و نرگاوان وچهکاره ها و بنڈی ها را حساب وشمار نیست قطاران قطار خارج از
اندازه وحساب است دکاکین اهل حرفه که اجناس واشیای بحر وکان از قسم میوه های تر وخشک
واقمشه وپشمینه وغیره باشد جابجا همه حاضر وموجود هر جا که نظر کار کند غیر از مجمع خلایق وانبوهی
بیع وشری وسواریهای امرا وعمایدین ورقص پریدیان وشکوه خیمه های پرشکوه واسپان
وفیلان مثل کوه چیزی دیگر بچشم تماشایین ودیده نظاره گزین نمی آید هر دو جا آراسته
عمارات بلند بلند پایه وبقاع مرتفع وچبوتره های وسیع از دریای موسی تا دامن کوه شریف پهلو
به پهلو بهم پیوسته بآرایش فرش دیبا وتقنادیل وانشجار بلوری ولایتی که بر روشنی شمع ولایتی
وچراغان تخته بندی پیرایش میدهند متعدد ورقاصان پری پیکر حور لقا ورشک اختران نور فزا
بچهره آرائی گوناگون ولباس وزیور پیرائی زرنگار رنگ بصد آب وتاب جلوه آرائی محفل سرور
زینت بخش مجلس بهجت وسرور بوده تماشایین خلقت نزدیک ودور را ندهر گاه به خوشنوائی آهنگ
سرود میکنند عالمی را در حیرت نمودنی بود وبودنی نمود متحیر ومتعجب میسازند اخراجات روشنی
وآتشبازی واطعمه لذیذه اقسام اقسام واشربه طیبه گوناگون خلق الله از هزاران هزار وبیرون
از دائره حساب وشمار تا کجا درگنجایش عقل درآید خیام بلند احتشام امرا وخوانین وسراپرده های
سفر آن بارگاه سلطانی وخسروانی خاقانی کوه شریف را باطراف وجوانب محیط ودر گرفته هر چند
اعلیحضرت خود بدولت واقبال آفتاب سپهر وجاه وجلال اندر محل هائے گردون مثال وبنگله
فلک تمثال رونق افزا بوده مجمع عرس وروشنی همه جا ملاحظه میفرمایند احتیاج قیام خیام بلند
احتشام سرکار نمیشود معهذا از خیمه های عجیب وغریب عمارات خوش اسلوب تازه ترکیب شمس الامرا
بهادر امیر کبیر ودیگر عمایدین کبیر وصغیر رونق دیگر آراسته وبازار عرس شریف است که چشم حیرت گزین
بهتر ازین تصور نمی کند الغرض درین عرس بزرگ بالای انسان ودر هر پر جوان غیر از پشمینه گرانبها

که پیش ازین مدفون شده بود در باغچه بنا کرده او مدفون نمودند و متعاقب آن وقار الدوله
ناظم بلده حیدرآباد نیز بپاس محبت و اخلاص که بارکن الدوله داشت در محاذی باغچه اش
در مقبره خویش بخاک سپرده شد همیشه آمد و رفت خلایق بکثرت در آمد و عرس شریف هم به مجمعه کثیر
هم صورت پذیرگشت مردمان اعزه بلده نیز بسیر و طیر می آمدند و میماندند و جشن هم میکردند
تا اینکه صمصام الملک بهادر سائبان چوبی روبروی مسجد بنا نهاده و یکدالان چوبی در پهلوی
درگاه شریف هم تعمیر نمود در ینولا منیر الملک بهادر مدار المهام سرکار آن سائبان چوبی را بعد
از انکه از کهنگی ریختنی بود پخته و دو درجه ساخت و ماه لقا بائی عرف چنداجی طوایف دالان چوبی
صمصام الملک مذکور را از آهک و سنگ پخته گردانید چنانچه همون تعمیر الحال موجود است و جناب
غفرانمآب محاذی دروازه درگاه مبارک عمارتے بتعمیر در آورده اکثر بسیر و شکار مشغول
میگردند و دستر خوان نذر و نیاز متواتر میمودند و برای اخراجات مجاوران و فراشان
و موذنان و جاروب کشان و نقارچیان و گهڑیال نوازان موضع چرله پلی زیر کوه شریف
جاگیر نذر گذرانیدند و سعادت دارین حاصل نمودند تا حال آن عمارت و جاگیر قایم است و در عهد
حضرت مغفرت منزل نیز همواره نذر و نیاز میگردید خود آنحضرت مستفیض درگاه معلےگشته
تیاری دستر خوان نذر میکنانیدند بفضل الٰهی آن رسم زیارت و نذر و دستر خوان وغیره در ینولا
که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است در عهد اعلیحضرت عالم پناه ناصر الدوله آصفجاه
آدام الله اقباله بنسبت سابق هزار درجه باعتقاد تمام زیاده تر جاریست و همیشه باحتیاط و طهارت
تمام بعمل می آید چون موضع لالاگوڑه را حضرت تهنیت النسا بیگم صاحبه عرف بی بی صاحبه ازتیاری
دیوارهای اطراف و دروازه های عالیشان و بازارها و چاوڑی پخته و باغ دلچسپ آراسته
و پیراسته به تهنیت نگر موسوم فرمودند و حضرت غفرانمآب درمیان قلیچه مذکور عمارت عالی باجدت آورده در

حیدر صفدر اسد اللہ الغالب علیه الصلواة والسلام من الملک العلام ترا یاد فرموده اند همراه من
بیا چون پیشگاه آنجناب بردیا قوت دید که آنحضرت بالای همین کوه جائیکه آستانه مبارک است
نشسته اند یاقوت آداب بجا آورده روبرو استاده هیچ حکم درباره او ارشاد نشد تا اینکه
چشم یاقوت بیدار گشت و صبح صادق پدید آمد همونوقت یاقوت سوار پالکی بالای کوه آمد که
تمامی اشجار صحرائی بودند جائیکه آنجناب رونق افزا گردیدند بچشم خود دید که نقش دست
مبارک و پهلوی شریف بر سنگ که تکیه کرده بودند منقش است یاقوت بوسه داده معماران
را طلبیده همونوقت رواق خورد که حالا اندرون رواقهای نقرئی پس پرده موجود است
از سنگ و آهک باحداث در آورده سنگ نشانها مبارک تراشیده در آنجا نصب نموده
فاتحه عرس شریف که هفدهم رجب المرجب بود بعمل آورده شهره عام داد اول شروع عرس شریف
آن بود از آنجا که روز تولد جناب مبارک آنحضرت سیزدهم رجب است اگر عرس یا فاتحه
بعمل آید در تاریخ سیزدهم باشد اما برای همینکه این واقعه بتاریخ هفدهم ماه مذکور بوقوع آمده
لهذا عرس شریف هم بتاریخ هفدهم معمول گردید هرگاه این خبر بسمع سلطان ابراهیم قطب شاه
رسید او خود بزیارت آمده پیش رواق مذکور مسجد تعمیر در آورده هر سال مردمان جمع شده
عرس میکردند چنانچه مسجد مذکور هم تاحال قایم است بعد چندی همین طور پهیلی بی صاحبه
زنبیر زادی یعنی دختر میر مظفر وزیر که عابده و زاهده بود غذا بی نمک میخورد برای عبادت
مکان مطهر دانسته بخدمت درگاه معمور گشت و همین جا ودیعت حیات نموده در صحن درگاه
مدفون گردید تاحال قبر ایشان در محجر موجود است چون لوای دولت آصفیه آدام الله اقباله
بر افراشته شد درکن الدوله مدار المهام سرکار دولتمدار حضرت غفرانمآب بسببی در نواح برطرف
گشته گردید که گذشت نعش او را بطبق وصیتش در دامن کوه شریف متصل قبر مادرش

معه باغ دلچسپ که بخرچ قریب دو لاک روپیه تعمیر یافت و مقبره امجد علیخان و دیگر مکانات و باغات وچبوتره ها وغیره بنام بر هرکس که تعمیر نمود مشهور اند از آنجمله مکان طالب الله وله بهادر و کاظم علیخان نیز بخوبی تمام تعمیر در آورده چون بفضل آلهی شالمحال آن صاحب گردید همه سعی خود مصروف تیاری آبدارخانه و کمان و باغ دلچسپ و عمارات دلکشا و چاه های بزرگ معه تیاری راسته و مکانها و باغ وغیره راجه چندولعل مهاراجه بهادر و راجه دهراج بهادر و راجه بهادر وغیره بدرستی تمام معه درستی راسته وغیره ساخت چنانچه ذکر آن در احوال ایشان گذشت پس در ایام عرس شریف از ورود ورونق افزائی حضور پرنور و بودن مهاراجه بهادر در مکانهای خود حاضر آمدن تمامی امرا و جمعداران و رساله داران وغیره سرکار کثرت خلق الله راحدی و نهایتی نیست خلایق هفت اقلیم تا سه روز تو بر تو و زیر و بالا همه آدمان هر جا که نظر کار کند الناس مع الناس من الجنة والناس بنظر می آید و محاذی کوه شریف کوهچه قدم رسول است که قدم شریف و آثار شریف بسبب بودن عمارت قدیم قطب شاهیه جای مطهر دانسته در عهد حضرت غفرانمآب محمد شکر الله خان خانزاد سرکار در آن مکان نهاده معاش از سرکار مقرر کنانید موضع زنگلیگری در خرچ آنجا مجاوران دارند و مسجد خرد آنجا تیاری خان مذکور است در ماه ربیع الاول عرس شریف میشود و تیاری زینه آنجا کاظم علیخان نموده که راسته دشوار گذار بود و کوهچه متصل آن معه باره دری ویران قدیم بنام سید مظفر وزیر سلطان عبدالله قطب شاه مشهور است و متصل این کوهچه کوهچه دیگر است که در آنجا سنگ بالای سنگ برابر منار بقدرت قادر مختار بر آمده آن قلعه را بان سابق بود تا حال بنیاد دیوارها و دروازه سنگی موجود است در سوالف ایام موسوم و مشهور بقلعه ارجن بود معهذا در راسته کوه شریف عمارت طوایفان مثل حسن لقابائی و حسن افزابائی و پیاری جی و متصل لنگم پلی و باغ و چاه و [illegible] چنلی وغیره اماکن متعدد هستند که بخرچ مبلغ خطیر تعمیر نموده اند و در ایام عرس فرود آمده

اقامت ورزیده متوجه سکار میگشتند و بالای کوه شریف نیز متواتر زیارت مینمودند و سیر و تماشای عرس هم میکردند امیران سرکار نیز عمارات بسیار در دامن کوه شریف بتعمیر در آوردند لهذا عرس هم سال بسال رونق تازه گرفت و خلقت بسیار جمع میشد کمان بزرگ بالا که از محدثات غوث خان جمعدار شاگرد پیشه راجه چندولعل مهاراجه بهادر است و عمارت چوبی که جانب جنوبی درگاه مبارک است ساخته جمال صاحب عظمت جنگ وکیل ظفر الدوله مبارز الملک است نقارخانه قدیم تیاری جگدیو که نزدیک تر بود مهاراجه بهادر نقارخانه بزرگ بوسعت صحن بتعمیر در آوردند و در پهلوی شمالی درگاه دالانهای پخته تیاری حسام الدوله معین الملک عرض بیگی قدیم است و عقب درگاه مکان معصوم علیخان کارپرداز منیر الملک بهادر وزیر مکان جمال صاحب مذکور متصل نقارخانه عمارت بزرگ تیاری راجه راو رنبها جیونت بهادر است که بخرچ چهارده هزار روپیه باحداث در آمد و بالای نیم باؤلی مکان قدم شریف و آثار شریف ساخته سید امام خان داروغه عمارت سرکار است و هر دو باره دری رسته صندل تعمیر چوبداران سرکار و باره دری دیگر زیر رسته صندل تیاری جمال صاحب مسطور و مسجد نا تیار کمرگاه متصل زینه تعمیر قدیم پهیلی بی صاحبه مذکوره است و دیوار هر دو بازوی زینه رسته بزرگ و هر دو منار باکلس ملمع طلا سر رسته کلان پیوسته به بنگله مقبره رکن الدوله تیاری کاظم علیخان برادرزاده غنی یار خان خانسامان سرکار اند و کمان کمرگاه تیاری جمال صاحب مذکور و آبدارخانه نواحداث متصل کمان تیاری حسن لقا بائی دختر ماه لقا بائی است و زینه سر رسته متصل درخت بڑه شروع راه کوه شریف که بسیار خراب بود و بمدت تمام میرفتند همه درست کنانیده کاظم علیخان مذکور است که همیشه در فکر درستی آن میبود و کمان دیگر بر سر رسته صندل معه مقبره و عاشورخانه و آبدارخانه همه تیاری خوشحال خان خواص سرکار است که همیشه در خانه ماه لقا بائی میماند و استاد مشار الیها بود و در دامن کوه مبارک مقبره ماه لقا بائی معه تکایا و مسجد و عمارات متعدد

ومشک پر آب بردوش فی سبیل الله آب سرد میتوشانیدند دریک چشم گل بود اما پر تقریر کاحدی در تقریر
برایشان غالب نمی آمد الغرض مکان کوه شریف از جمله مطهرات است و در آنجا عجایبات بسیار بنظر خلایق
درآمده چنانچه نقل شاه رضا گذشت مشهور آفاق است و نیز نقل عجیب و غریب که میر ابو القاسم
میر عالم بهادر مدار المهام سرکار خود بیان میمنود ذاتیست و اکثر مرحوم شهادت میدهند که فی الواقع
چنین است یعنی میر عالم میگفت که مغلی تازه وارد از ایران بخانه من فرود آمده بود ومن در آن
ایام برای تیاری نذر دسترخوان اراده کوه شریف نمودم و مغل مذکور را نیز گفتم که همراه من بیاید
و بالای کوه مبارک رفته زیارت حاصل نماید او جواب داد که مرا معاف دارید من بارها زیارت
نجف اشرف کرده ام اینجا ضرور نیست آخر الامر بهزار سعی او را در میان منزل رتهه سوار کنانیده همراه
خود بردم و رسیدم بوقت فرود آمدن بر زمین از آنجا که مغل ولایتی از حال سواری رتهه آگاه
نبود پای خود را اندرون پایه رتهه انداخت واز حرکت نرگاوان چون پایه رتهه بحرکت آمد
ساق پای مغل شکست کرد او واویلا کرده بر آورده بیحال گردید ناچار او را در میانه انداخته بالای
کوه شریف بردم و برای جراح آدمان فرستادم مغل مذکور گفت که من هرگز پای خود را بمعالجه
جراحان اصلاً و مطلقاً نخواهم داد قسمیکه بالای کوه آنجناب پای من ناحق شکسته است جناب مرتضوی
علیه السلام درست خواهند کرد و بغیر معالجه جراح و دوا لیس تمام شب یا مولا یا مولا میگفت و میگریست
و بر بستر بیقراری و تململ میغلطید قریب پاسی از شب باقیمانده خوابش در ربود و دید که جناب اقدس
مظهر العجائب تشریف ارزانی فرموده پای مبارک خود را بالای پای مغل مذکور زده فرمود
برخیز او بیدار شده دید که هیچ آزار در معلوم نمیشود پای خود را کشید و باز دراز کرد و باز کشید
و باز قایم کرد و نشست و ایستاد و برفت و باز آمد که هیچ از آثار شکستگی بالکل نیست سجده ها کرد
و نام هر یک از نزدیکان خود را گرفته و بیدار نمود و مطلع گردانید اندرون درگاه آمده فاتحه خوانده

طوایفان مذکور عمارات مسطوره را از اطعمه لذیذه و روشنی بسیار و راگ و رنگ جلوه بالای جلوه دیگر میدهند باغ لنگم پلی از محدثات سلطان عبد الله قطب شاه بود که سابق مذکور شد امارات همه افتاده نام ونشانی و اثری از بناها نمانده فقط حوض کلان و بعضی دیوار اطراف باقی بوده جناب حضرت مغفرت منزل علیه الرحمه در سنه یکهزار و دو صد و بست و یک هجری عمارات نادر معه مدور هشت پهلو ساختن حوض مربع قدیم را باهتمام کپتان سدنم صاحب وکیل صاحبان انگریز احداث در آورده جلوه تازه از اشجار و انهار و آب جو و ثمرات فرمود چنانچه در بینولا باهتمام فتح الله بیگ خان بهادر نصیب یار جنگ سرسبز و شاداب و سیرگاه حضور پرنور است سبب تیاری باره دری تاتا شاه فقیر که در نشیب راه و غار راسته متصل زمین سنگ لاخ ستمبیر در آمده اینست گویند شرف الامرا بهادر برادر رکن الدوله از عارضهٔ استسقا جان بلب و قریب المرگ شده بود هرچند حکمای حاذق معالج بودند اما هیچ فائده مترتب نگشت روزی تاتا شاه مذکور فرمود که اگر از دعای فقیر شافی مطلق شما را صحت عاجل نصیب فرماید باره دری بزرگ در اثنای راه کوه شریف بنام فقیر بنا خواهند کرد او بجان قبول نمود فقیر مذکور معالجه حکما و دوای ایشان را بالکل موقوف کنانیده بست و یک روز چیزی اسم الٰهی بر آب میخواند و بایشان میداد که بنوشد چنانچه هر روز مزاج باصلاح آمده در عرصهٔ سفر ربی بست و یک روز صحت کامله حاصل گردید بهادر مذکور برای تجویز زمین بجهت تیاری باره دری برطبق اقرار خویش سوار حوضهٔ فیل باهم باتاتا شاه موصوف از شهر بر آمده هرگاه قریب این زمین رسید شاه معز تیر و کمان بدست خود گرفته فرمود هر جا که این تیر زمین گیر شود باید که باره دری بالای همونجا باحداث آرند قضارا تیر بر زمینیکه باره دری باحداث آمده است افتاد بهادر مذکور آن زمین را العنوان متقطعه خریده بخرچ ده هزار روپیه احداث نمود فقیر بزرگ مذکور را عاصی محرر اوراق بچشم خود دیده است بسیار ایشان معقول بودند لباس تاتا از سرتاپا میپوشیدند

و فاتحہ دستر خوان لعمل می آرند ہیچ پنجشنبہ خالی از ہجوم خلقت نیست در بعضے ماہ خالی از عرس ہم
مکان خوب برای فرود آمدن میسر نمیشود باوجودیکہ مکانہای متعدد بیشمار اند

ذکر مجمعہ جاترہ ہای ہندوان

اما جاترہ ہای ہندوان در عہد مختاری مہاراجہ بہادر اندرون و بیرون بلدہ بلکہ در بعضے
قصبات و قریات نواحدات بوقوع آمدہ اند خصوص جاترای الوال کہ موجد آن والدۂ مہاراجہ
بہادر اند و مہاراجہ بہادر ذات دیول را کہ عمارت بلند است ہمہ را مطلا ساختہ در آنجا عمارت ہائے
دیگر باغ و بازار طرح نمودہ در ایام برآوردن رتھہ صنم خود معہ فرزندان و اقربا و متوسلان وغیرہ میروند
تا سہ روز خرچ ہزارہا روپیہ مینمایند خلقت خدا قریب یک لاک آدم عمایدین وغیرہ فرود می آیند
و خیام امرا ایستادہ میشوند و بازار کلان از قسم ہمہ جنس کشادہ میگردد و تکلفہا بوقوع می آید
سیر عجیب و غریب است و این جاترہ منفصل کوہ شریف امام ضامن ثامن علیہ السلام است و دیگر
جاترای رام باغ کہ موجد آن راجہ بھوانی پرشاد است بروز رام نومی جاترای کشن باغ
کہ مخترع رای راگھو رام باشد تکلفہا و تماشاہا با اخراجات ہزارہا روپیہ و ہجوم خلایق خالی از
لطف و سیر نیست و دیگر مجمعہ بروز گاڑی پونم یعنے در آن روز بزگاوان رتھہ ہا و بہلیہای
تمامی بلدہ را آراستہ و پیراستہ بیرون بلدہ آن طرف کاروان
در میدان باہم میدوانند خلقت بسیار جمع میشود و سیر نادر است
و مجمعہ عرسہای دیگر بزرگان در احوال نقرا القلم حقیقت
رقم می آید انشا اللہ
تعالے

ہفت بار طواف کرد و تا بود ن ذر بلدہ ہیچ پنجشنبہ از فاتحہ و طواف ناغہ نمیکرد و معتقد شد کہ این مکان مقدس
مقبول آنجناب است و کوہچہ دیگر جناب حضرت امام ضامن ثامن علی بن موسی الرضا علیہ السلام است کہ او نیز بعد مدت بسیار
آباد شد و در آنجا آستانہ آنحضرت و آستانہ جناب حضرت عباس علیہ السلام است عمارت جدید آنجا ماہ لقا بائی تیار نمود و
نقار خانہ قدیم است آنجا ہم برائے عود و گل جاگیر از سرکار مقرر است در ماہ ذیقعدہ عرس ہم میشود مردم بسیار برای زیارت
میروند و سیر میکنند جای خوش فضا است بلدہ و گروہی کوہ شریف نذر و نیاز کوہ شریف مرتضوی علیہ السلام در سال تمام
دو ہزار روپیہ کم و زیاد جمع میشود و آنچہ بالا بالا میرود محسوب نیست بدست ہر کس کہ در ایام عرس افتاد
مال او ست عقب کوہ شریف شفیع کوڑہ مقطعہ مجاور انست درین ایام کہ سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و
ہشت ہجری است فیما بین مجاوران با وکیل ایشان لعل میان نام مناقشہ میراث بوقوع آمدہ بود او
بسبب اینکہ از طرف ایشان وکیل مختار در سرکار و دربار بود دو ہزار روپیہ نذرانہ بہ مہاراج بہادر
دادہ بنوعی دیگر فہمانیدہ سند شراکت حصہ خویش در میراث مجاوران حاصل نمود ہر چند مجاوران مذکور
نزد مہاراجہ بہادر استغاثی شدند کہ این وکیل ماست بہیچ وجہ این را مداخلت در میراث مایان از
قدیم نیست ہیچ فائدہ مترتب نشد آخر الامر در حضور پرنور دادخواہی کردند آن عادل زمانہ سایہ
عاطفت خداوندیگانہ روبروی خود یاد فرمودہ بسیار بسیار استحقاق نمودہ حق بمرکز رسانیدہ
سند مہاراجہ بہادر را پارہ کنانیدہ سند تازہ بمہر خاص مرحمت فرمود سرفراز نمودند و یک پہرہ
جوانان بار بالای کوہ شریف متعین مجاوران ساختند کہ در آنجا بودہ محافظت نمایند تا احدے
ایشان را در صحرا اذیت ندہد و مہاراجہ بہادر را حکم شد کہ در استحقاق امور اہل میراث دقیقہ از دقایق
فروگذاشت نکند اللہ تقدس و تعالی آن برگزیدہ خود را خود نگہبان بودہ تا تمام جہان بر سر
جہانیان جلوہ فرما دارد آمین رب العالمین معہذا در تمام سال سوای ایام عرس نیز ہزارہا مردم بالای
کوہ شریف معہ مستورات خود ہا میروند و تا چہار روز ہشت روز کم و زیاد سیر میکنند و نذر و نیاز

روشنی در عاشورخانهای خود ها از شیشه آلات گران بها میکنند و در بعضی جاها از شمع کافوری
و در صحن مکانها روشنی تخته بندی چراغان که بالائین پرده های سرخ باریک می بندند و چراغها
بطور چلیپا و به نقشهای انواع واقسام دیگر روشن میسازند عجایب سیر و تماشاست از غره محرم تا دهم
ماه روز شهادت مردمان اشراف و امرای سرکار بعض بعض لباس سبز و سیاه خود هم میپوشند
و طفلان خود را نیز میپوشانند و تعزیه داری بجا می آرند و طعام لذیذ میخورانند و واقعه خوانی
میکنانند و برخی خود ها میخوانند و غم و الم امام علیه السلام را بدرجه کمال میرسانند و بعضی مردم
بالکل ترک لذات مینمایند و سوای غذای بی روغن و نمک هیچ نه میخورند و اکثر این مقدمات
پرهیز و تعزیه داری در مستورات بخیال بسیار است و از مردآدمیان بسیار کسان در میان عشره محرم
لباس دنیاداری را ترک کرده رخت فقیرانه آزاد میپوشند یعنی فقیر میشوند که سر و پا برهنه میدارند
و اکثر نیم مرد آدمیان نعلین هائے زرتار در پا و دهوتی عمده یا فقط لنگوٹه سفید می بندند و کمر از
دوپٹه های کلابتونی بنارسی وغیره بیش قیمت رنگارنگ و یا دوشاله و رومال شالی بسته خود ها
را بزیور نقرئی و طلائی می آرایند و اینها مجموع دو جوق میشوند یکی از تعلیم دینا صاحب نام که مرد
زورکش بود از مغلپوره بلده بتاریخ هفتم محرم بوقت یکپاس از شب گذشته همه ها قریب هفتصد
کس بلکه زیاده تر از هر هر محله در تعلیم مذکور نزد سرگروه خود جمع شده با نشان فیل بر می آیند و بر سر
هر هر فقیران محله آفتابی ها میباشند که نقشه لباس و آفتابی های هر هر محله علیحده علیحده است مشابهت
بیکدیگر ندارد و مزدوران آفتابی بردار آفتابی هر هر فقیر بر سرش گرفته عقب او میباشند که
اگر نقشه آفتابی یکی از اهل محله مشابه دیگر از محله دیگر تیار کرده بیارد و در هر جا که بنظر آید جنگ صعب
روبکار است و مجرم سرکار و گنهگار سرگروه میشود چرا که همه نقشهای لباس و آفتابیهای
هر هر محله بی رضای سرگروه و پروانگی سرکار نیست نزد سرگروه دفتر اسمای هر هر محله فقیران انجاست

ذکر عشرهٔ محرم الحرام در بلدهٔ حیدرآباد فرخنده بنیاد

چون هلال ماه محرم الحرام در بلده بنظر میآید اول حسینی علم و نعل مبارک و علم بی بی ایستاد میکنند و سهره گل بابت سلامتی هزار ساله عمر و دولت حضور پرنور از سرکار سیر سد و سهره گل از خانه سروی آب شجر وغیره فروش یعنی کلالی در حسینی علم نیز می آید معمول قدیم است که بعد داخل شدن سهره سلامتی حضور پرنور بوقت دو پهر شب با جلوس نشان فیل و دیگر جلوسهای معمولی از پلٹن بار و هجوم خلائق اول غسل کرده و خود را معطر نموده با لباس سبز و زیور بسیار و گیسوی باب تر کشاده باعتقاد تمام کشتی سهره بر سر خود گرفته قدم بقدم برهنه پا در هجوم هزار ها مردم معه سبوچهای شربت و دیگ طعام نیاز اندرون مکان ایستادگاه علم مبارک حسینی علم آمده سهره بسته فاتحه دهانیده بمکان خود میرود هزارها خلائق که برای دیدنش می آیند اکثر فیمابین ایشان کشمکش میشود اما از تقید حکم سرکار منجر به فساد نمیگردد و در بنولا از اولاد او دختری هر سال سهرهٔ معمولی می آرد چراکه سروی مرده است اما همون جلوس و تکلف و کثرت خلقت و مرثیه خوانان تمامی بلده برای قبولیت مرثیها در همون شب که سلخ محرم باشد در آن مکان بتکلف روشنی و آتشبازی و جوانان همراهی هر هر جماعت مرثیه خوان در حسینی علم آمده پنج پنج بند مرثیه تیمنًا میخوانند لهذا کثرت خلائق بسیار شده اکثر فیمابین جماعتها خانه جنگی ها میشد اما در بنولا از غضب سلطانی فساد برپا نمیکنند بسیار میترسند پس در خانهای امیر و فقیر اندرون خانها و بیرون در راسته و بازار علمها و تعزیه ها وغیره ایستاد مینمایند و نوبت ماتمی همه جا میتوازند چه در خانها و تعزیه خانهای امیر و چه در عاشورخانهٔ فقیر که درین ایام در نواختن نوبت در عاشورخانه ها از سرکار ممانعت نیست اذن عام است که بمجرد شنیدن صدایش حالت غم مستولی میگردد و بر سر هر بشر صورت غم و الم هویدا میشود مردم ذی مقدور

نادر روشنی

وعشق گوئی بوده باہم از طرفین عشق خوانی میکنند سوال وجواب از جانبین بآواز بلند بلهجه سرود میگردد
خالی از لطف نیست سابق بغیر مقابلہ ومواجہ صفوف یکدیگر بہ بیگر دیدند این اختراع بلهار صاحب است
که از چند سال جاری شده لطف بسیار دارد معهذا شاگردان ہر دو استاد از دو ہزار کم نخواہند بود
ومراد از عشق ابیاتی چند در مدح واحوال شهدای کربلا اند که در آمیان لفظ عشق باشد پس درین
برگشتن عشق ہا خواندن طرفین قریب چہار گهڑی روز باقیمانده فرصت یافته ہر ہر کس بمکان خود
میرود دو سرگروه در اثنای راه از دولتخانه مرشدزاده ہا وامیران سرکار وغیره معمول مقرری زر نقد
میگیرد ولعد عشره بروز سیوم از تحصیل معمول حلیم وقورمه لذیذ پخته فاتحه داده بهمه کس ہا که فقیر شده بودند
ودیگر کس ہا نیز میخوراند یک جبه بصرف کار خود دُنی آرد وهمون روز غسل کرده تبدیل لباس فقیری
میکنند وبتاریخ ہشتم ماه محرم بوقت شب ہمین طور سیل تعلیم باہر ڑ که شخصے سرگروه پیادگان در عهد
سلطان عبد اللہ قطب شاه بود واحداث این مقدمه از دست وتعلیم او معه علم سر طوغ تا حال
موجود است از محله متصل فتح دروازه بلده برمی آید ومعمولہا گرفته با بلهار صاحب مقابله کرده
بدستور مسطور قریب چہار گهڑی روز باقی مانده مراجعت مینمایند وبلهار صاحب ہم معمول از نذر فیها
وزر نقد از مرشدزاده ہا وامرا دارند که میگیرند طرفه تر اینکه چند سال در عالم ابتدای سن چہار ده
سالگی سید احمد ولد سید مخدوم سیٹه قریب یکصد و پنجاه اشراف زاده ہم سن خود را که ہمه ہا چہار ده
چہارده ساله بودند با تمامی اسباب بناری مطلا از رومالهای مغرق کلابتون ودوپٹه ہای مغرق
طلا وکرتی ہا کمخاب مغرق طلا بناسی وبر سر ہر ہر کس آفتابی ہای نقرئی درخشان وزیورہا مروارید
گران بہا ہمه اسباب از مکان خود داده فقیر کنانیده ہمراه صفوف فقرا بجای معمولی ومقرری خود
با روشنی بسیار وآتشبازی بیشمار با جلوس دو صد کس دیگر از عرب وپیادگان وغیره ملازم خود وفتیکه
برمی آید ومنقبت ہا بخوش صدای میخواند ہزار ہا مردم باشتیاق دیدن ایشان خواه ناخواه می آمدند

چہ قدیم وچہ جدید پس باین صورت از محلہ خود با دو تعلیم مذکور حاضر شدہ موافق معمول خود با صف بصف
درمیان سبیل یعنی قطار فقیران مقام سیگیرند اگر خلاف مقام مقرری خود جای دیگر بایستند
خانہ جنگی ہست ومجرم سرگروہ وسرکار میگردند اکثر باین مقدمات مردم بسیار کشتہ شدہ اند
ودر سرکار مچلکہ با دادہ اند کہ فساد نکنند تا خونریزی نشود پس از تعلیم خود برآمدہ از راستہ مکان
مہاراجہ بہادر راجہ چندو لعل درگذشتہ یکصد ویک روپیہ ورومال سبز بنارسی معمول خود از مہاراجہ
بہادر معز گرفتہ صف بصف قرینہ با قرینہ منقبت خوانان عبیر پاشان درراستہ کلان زیر
دولتخانہ دستگہ پنجمحلہ برآمدگاہ حضور پرنور می آیند معمول خود یکصد وبست وپنج روپیہ کہ از قدیم است
گرفتہ میروند قریب یکپاس روز برآمدہ نشان فیل ابہاز برچار منار میرسد واگر کار بتکرار منقبت
خوانی وجوابہای راز ونیاز گفتگوی فقیری می افتد دو دوپہر جائیکہ رسیدہ اند ہمونجا می نشینند
کرسی ہا ہمراہ میدارند بدون فیصلہ آن برنمی خیزند آن وقت سرگروہ آمدہ فیمابین تصفیہ کردہ
باصلاح آوردہ روانہ میکنند ہزارہا مردم اناث وذکور درراستہ وبازار بربام ودکاکین یعنی بربنگلہ
ومڑکی وعمارات وصاحبان مقدور برفیلہا می نشینند ومی بینند واین فقرای سبیل اسباب
ضروری از خوردنی وفلیون وغیرہ ہمراہ میدارند تا چیزی بچیزی تکلیف نشود باوجود تقیدہای
شدید است کہ فیمابین خانہ جنگی نکنند سابق اکثر بوقوع می آمدہ بود کہ ہر ہر فقیر دران شب وروز
با اسباب جنگ از قرابین وتپنچہ وبندوق وشمشیر وجمدہر وبلم وسنان مستعد جنگ میباشند
پس ہمین طور ہر صف فقرا سبیل برسر کوچہ حسینی علم زیر جھنڈاہ فاتحہ خواندہ برمیگردد بوقت برگشتن
مقابلہ عشق خوانی با میر دلاور علی التخلص بہ بلہار شاعر استاد منصبدار سرکار کہ در آخر ذمشار الیہ
زرہ دربر بلباس فقیران معہ شاگردان خویش برمی آمد میشود یعنی با شاگردان برہان صاحب
مرحوم استاد زادہ مرشد زادہ آغا نواب منور الملک بہادر کہ استاد کامل ومنقبت گوئی

قوی الجثہ جوان شیر میشوند که دستار وطاش بر سر و رنگ شیر از او ران طلائی بر بدن خود درست
کنانیده مطلا و منقش با دیگر جوش و عروب ولایتی قریب بست و پنج نفر با ہمه آلات حرب بر می آیند
ہیچکس از شیران دیگر مانند روباہ دم در کشیده بمقابل این دو نمی آیند اگر کسے بیاید دم او را بریده
سر میدہند که سال آینده دیگر خود را شیر نکنند که دم بریده است و ازین ہر دو یکی در رساله عبدالله
بن علی خان جمعدار عروب و دیگر سائیس طویله بن شاش جمعدار عروب نوکر اند الغرض درین معامله
ہندو و مسلمان باہم شریک یکدیگر اند و بروز شہادت دہم محرم تمامی علمہا و تعزیہ ہا و براق ہا
مجموع ازراسته حسینی علم که راسته بزرگ بلده است در دریای موسی با نشانہای فیلان و نوبتہا
و نقارہ ہا و پلٹنہای بار و علی غول عروب وغیره از ہر بر خانہ امیر و فقیر بقدر مقدور بیرون
دروازه پل قدیم میبرند و این فقرا ہر دو میل ہر دو تعلیم مذکور و فقیران ملنگ ہا و دیگر فقرا رنگ
برنگ با وضاع مختلف وصور گوناگون و جمیع شیران و مجانین و بہرنگ ہا وغیره ہمه در دریای موسی
جمع شده منقبت ہا میخوانند و تمام شب میباشند و کثرت خلقت خدا از چہل و پنجاه ہزار یا لک آدم
کم نخواہند بود بلکه زیاده تر و فیلان بسیار و اسپان بشمار را حسابی نیست و زیمقدوران خیمه ہا
میدہند و فرود می آیند قابل سیر و تماشای عجیب و غریب است اما ہر حال مداحی امام علیه السلام
را نمیگذارند اگر بعد عشره محرم یک کس غریب بی مقدور را زر خطیر دہند که فقیر شود یا شیر گردد ہرگز ہرگز
نخواہد شد بعد انقضای ایام عشره دیگر مرثیه و منقبت خوانی میکنند طعامہای لذیذ می پزند و میخورانند
در عشره محرم نیز ده شب در مکانہای عمایدین ہر شب واقعه خوانی و مرثیه خوانی و تعزیه معمول است اما بعد
عشره دیگر علمہا بسیار میشوند که ہر روز در ده ده خانه مرثیه خوانیست و از غره محرم تا ہشتم ماه مذکور لنگرہای
بسیار خلقت خدا در حسینی علم میبرند و نیز نعل صاحب و علم بی بی نیز اما در حسینی علم بشمار که حساب و
شمار نیست و کیفیت احداث رسم لنگر که سابق در ذکر سلطان عبدالله قطب شاه بقلم آمده که عبارت

ومیدیدند هر گاه زیر دولتخانه بوقت چهار گهڑی شب باقیمانده میرسیدند و منقبت ها میخواندند شیرینیها
و زر نقد قریب یکهزار یا انصد روپیه معمولها می یافتند الغرض این معامله قابل ملاحظه و تماشا است
بسیار لطف دارد معهذا اکثر مردم ارازل و انفار و کمینه قوم شیر میشوند یعنی خود را از دست نقاش
برنگ شیر صحرای زردمی آرایند و در کمر خود مانند دم شیر دم چوبی بزنجیر بسته چند کس همراه خود زنجیر
در دست گرفته در راسته ها و بازار ها عاشور خانه ها دفها نواخته میگردند و از نقالان دوکانداران
معمول میگیرند و گوسفند را از دندان خود گرفته حلقوم او را گزیده خون برمی آرند و حمله های شیر میکنند
البته در تمام بلده و بیگم بازار وغیره از دوصد کس کم نخواهند بود و مجموع بروز شهادت
زیر پل قدیم جمع میشوند و بعضے مجنون میگردند با کلاه بزرگ دنباله دار کاغذی مختلف بالوان
بسیار و کار ابرق و برنجی وغیره و بعضے بہڑنگ یعنی بطور قاصدان زنگوله ها در کمر بسته فقیر میشوند
و بسیار ها بانواع و اقسام اوضاع مختلف فقیر میگردند و زر بسیار پیدا میکنند و در تمام شهر دفها
نواخته میگردند و فیما بین اینها فسادها و قضیه ها و خانه جنگی ها برپا میشود که قریب بجنگ و جدل میرسد
اما از داب و رعب حکم سرکار بقدوری ندارند که قصاص سر دست از سرکار موجود است و قریب دوصد
جوق جوانان و طفلان گهگری واله ها فقیر میشوند یعنی بلباس و رنگ مختلف بست بست کس از هر محله
برمی آیند که در دست همه ها گهگری ها میباشند مانند زنگوله های خرد مدور که از آن آواز برمی آید
و یک سبوچه های برنجی راز نگوله های خرد خرد بسته موافق لهجه سرود خود برمیگردانند و ابیات
چند در مدح احوال شهدا میخوانند و فیما بین اینها نیز تقیید لباس و رنگ است که دیگری آن رنگ
برنه آید اینها همه از اهل پلاٹنهای سرکار اند و از مقام حسین ساگر نیز در شهر می آیند و میگردند
و مجموع را معمول از سرکار مرشدزاده ها و امرای سرکار است از غرهٔ محرم تا دهم شهر مذکور همین هنگامه
اینها خانه بخانه کوبکو برپا است که دفها نواخته معمول و انعامها میگیرند و درین ولاد حبشی و لایتے

تباریخ یازدہم با وطان خود ہا میرسند اما بتاریخ پنجم محرم الحرام لنگر مبارک حضور پرنور دام اللہ اقبالہ وعمرہ ودولتہ برمی آید وخود بدولت واقبال ومحلات از بنگلہ خاص پنجمحلہ واز بنگلہای دیگر ملاحظہ میفرمایند اما از اندرون چق کہ در ہندی چلون گویند می بینند تا اہل لنگر را آداب مجرا بجا آوردن نشود اول فیل نشان طلائی بجمعیت ہر دو داروغہ ہرکارہ یکی فیضمآب الدولہ با رچہار صد ہرکارہ ہا ودومی خورشید جنگ با چہار صد نفر پیش پیش فیل نشان وعقب فیل نشان شتر سواران اخبار وباندران وشتران بان قریب یکصد شتر وبعد از ان فیل نشان جمعیت علاقہ دیوانی از سواران وپلاٹنہای بار وجمعداران ورسالہ داران وعرب وسکہان وسندیان وغیرہ قریب شش ہزار جمعیت وبعد الشان کمندانان بار با جمعیت ہای آراستہ وپیراستہ بالبتہ باقاعدہ وڈریس نوبنو سقرلاطی کہ ڈریس لفظ انگریزیست بمعنی لباس جوانان بار قریب پنج شش ہزار جوانان وتوپخانہ وغیرہ تیار بزرق وبرق وپس اینہا سرداران عرب سندہی وسکہان وغیرہ قریب سہ ہزار جوانان وبعد از ان سواران وپیادہ ہای دیگر امیران وسرداران وجمعداران وغیرہ علاقہ دیوانی وبعد مجموع اینہمہ جمعیت نشان زرین خاصہ سواری مبارک حضور پرنور با چہار صد یا پانصد ہرکارہ معہ داروغہ ہای دیگر پیش پیش نشان مذکور وخود نشان مذکور بالای فیل بزرگ با جل سقرلاطی سرخ کلابتونی زرتاری ونشان کلان خود مغرق با شعلہ ہای طلائی کہ در وسط آن خورشید مغرق الطلائی احمر است کہ دیدہ از دیدنش خیرہ میشود وہمراہ آن داروغہ باندران قریب پانصد نفر باندران با بیرقہای مغرق شعلہ ہای طلائی وشتران بان بردار بسیار وعقب اینہا قریب یکصد پنجاہ شتران اخبار کہ بزبان ہندی سانڈنی سواران تیز رفتار گویند وپس اینہا سواران رسالہای امرا وسرداران قریب پنجہزار سوار وفیلان عماریہا وحوضہ ہای امرا وخوانین وعقب اینہا سواران بشقیر از متفرقات وپس از ان منصبداران صاحبان فیل وپالکی واسپان با دیبای عربی وعراقی

ازلنگر فیل است کہ لنگر چہل من طلائی خالص را در سلطان بوقت نجات یافتن سلطان مذکور از ہنگامہ
فیل کہ چند روز وشب بر پشت فیل بسر بردہ بود بر طبق نیت کردن خود با چہل من شربت معہ
باگلاب در کمر سلطان بستہ از قلعہ محمد نگر گولکنڈہ در حسینی علم آوردہ بسادات وفقرا وعلما تقسیم نمود
وچنانچہ گذشت الحال عبارت از لنگر در عمادین از طلا ونقرہ و دو غربا از رشتہ سرخ باگلہا در کمر اطفال
وجوانان بستہ با جلوس نشان ونوبت وغیرہ با سبوچہ ہای شربت در حسینی علم می آرند ومیخوانند
ونذر ونیاز میگذرانند وفاتحہ میخوانند وبمکان می آیند وامرا وصاحبان مقدور با نشانہای
فیلان وہوای ہای آتشبازی وفیلان نوبت وپلاٹنہای بار وبا جمعیت دیگر بقدر مقدور زر
باجترایان روشن چوکی وتماشہ مرفہ ودیگر تکلفہا ومردآدمیان ہمراہی وعلمہای طلائی ونقرئی بابت
نذر وشربت ودیگہای طعام میبرند اما لنگر شمس الامرا بہادر امیر کبیر بتاریخ پنجم محرم بوقت صبح
بکمال تکلف جلوس ہزارہا مردم وغیرہ با تمامی جمعیت خود از پلاٹنہای بار وسواران وعماریہا
وشترنالان وعلی غول وفیلان نوبت وحوضہ ہای عبیر بالای فیلان ودیگر تکلف بسیار خود امیر کبیر
در کمر خود لنگر طلا بالنگر گل برابر حمایل گل ضخیم بستہ در عماری نشستہ بہ حسینی علم می آرند ہمہ خلقت
خدا از چارمنار وچوک وکمان وکسارہٹہ تا حسینی علم در دکاکین وبالای بالاخانہا وبنگلہا وعمارات
وغیرہ برای دیدن لنگر مذکور ولنگرہای دیگر کہ ہر روز از صبح تا شام راستہ حسینی علم خالی میماند
یک آن وزمان از لنگرہا می نشینند وبعضی مردم مکانہا وجاہا بکرایہ میگیرند واکثر از ان خویش
بنگلہا دارند وہر سال نو احداث میکنند غرض خرچ زر در عشرہ محرم بہر صورت از قیاس زیادہ تر است
وبتاریخ ششم وہفتم لنگر فرزندان امیر کبیر ہمین تکلف در حسینی علم ونعل صاحب میبرند تمام راستہ
چارکمان بلکہ بر ہر راستہ وبازار حیدر آباد دہ روز از خلقت خدا درونی وبیرونی مملو است
مردم بلاد وحصون وقریات برای دیدن این تکلفہا ہزارہا مردم بے قیاس در بلدہ آمدہ

معہ چہار ضرب قلعہ شکن و کرنال ہا و بیرقہا وغیرہ ہمراہ ظفر الدولہ و جوانان محمد سلیمان و فرصت سنگ
کمندان معہ قرابین و آلہا قریب یکہزار جوان و عقب اینہا دوازدہ فیلان با حوضہ ہای نوبت
بازیر و بم ہا و قرنائی و نفیری ہا و جہانج ہا و دمامہ ہا بکمال خوش صدای مرثیہ خوانان و نقارچیان
و شحنہ نوازان بوضع نوبت ماتمی کہ بحجرہ شنیدن غم امام علیہ السلام بالاسیگرد دو نیز فیلان عبیر
خوشبو کہ بالای خلقت خدا بجای خاکریزی ماتمی میباشند معمول قدیم است و قریب بست
فیلان کلان با جل ہای سقرلاطی و مخملی کار مقیش و تار و سادہ برنگ زرد کہ خاص نائب سواریہای
حضور پر نور است با سوزنی خاصہ کہ سوای فیلبانان احدی دیگر بر آنہا سوار نباشد پیش پیش
شامیانہ لنگر پور بیہ حاضر دار مبارک و طلائی و نقرئی و مقیشی و کلابتونی و رد بروی شامیانہ
طلای مذکور دو ہزار پور بیہ ہای خاص بردادان ہمراہی جی رام ہزاری و جگ لعل سنگہ ہزاری
و آوردہ لپن سنگہ ہزاری و دیگرہا و عقب اینہا پیش پیش علمہای طلائی و نقرئی نذر سلامتی
حضور پر نور روشن چوکی چوکیہای با جتریان شیرین نوای سرکار اورنگ آبادی بالباسہای
عالمگیری و سرپیچ ہای کارکناری مقیشی مرثیہ ہا در شحنہ خوش صدا خوانان و زیر شامیانہ مذکور علمہای
طلا و نقرہ بسیار بنا بر نذر و درکشتیہای لنگر مبارک طلائی و ڈھٹی طاش یعنی رختہای علم مبارک
حسینی علم مانند دوپٹہ با پٹکہ ہای کمر کہ بہر دو سر پٹکہ جہالر مقیشی باشد و زر نقد نذر و پس شامیانہ
سبوچہ ہای شربت نبات سفید خالص با گلاب قریب یکہزار عدد سربستہ از پارچہ ہای سبز و سرخ
مقیشی و وسمہ کار و پکہالان شربت و اینہمہ سبوچہ ہا منقش با نقش و نگار عجیب و غریب از صندل
خوشبو و ہمہ در بہنگی ہای بالای دوش کہاران و بہویان سرکار و عقب اینہمہ عماری سرابر الدولہ
خانسامان سرکار و متعاقب ایشان فیل نقارہ ہای کلان با جہانج نوازان اینہمہ جلوس از یک و نیم
پاس روز بر آمدہ تا قریب یک و نیم پاس شب از نظر انور حضور پر نور میگذرد دو پاسی از شب باقیماندہ

قریب پنجهزار سوار خاصه سرکار و بعد ایشان فیل نشان دویم خاصه سواری مبارک با هرکاره ها و داروغه
وغیره و باندازان و شتران بان بردار و ساندنی سواران وغیره بدستور مذکور و جمعیت بارعد جنگ
قریب یکهزار پانصد جوان با بیرقهای بگتاشی و عروب بن شامش قهار جنگ جمعدار عروب و عروب
عبدالله علیخان مدبر جنگ جمعدار و عروب شیخ احمد علیخان عبادی ببر یار جنگ جمعدار معه نشان ها
و بیرقها و عروب عمر بن عوض جان باز جنگ جمعدار معه بیرقها و عروب بن محفوظ ابن طیران جمعدار
و سلطان غالب جمعدار و علی عبدالله جمعدار و عبدالله بن مبارک جمعدار و سید صالح جمعدار و دیگر
جمعداران با نشانها و بیرقها قریب پنجهزار جوانان عروب ولایتی حبشی و مولد وغیره و بعد اینها
پلٹنهای بارموی ریمواڑ دولا لقریب سه هزار بار معه توپخانه جلوی که در رکاب حاضر اند منجمله چهارده
هزار بار پلٹنها که متعین تعلقجات سرکار اند و سه هزار بار تادعلی بیگ خان و یکهزار بار بخشی اسمعیل خان
باپسش محمود خان و یکهزار بار جوکین صاحب فرنگی و یکهزار بار ملکوٹ صاحب فرنگی و یکهزار بار
کپتان صاحب فرنگی و پانصد بار بابت نون صاحب فرنگی و یکهزار بار غلام مرتضی کمندان و یکهزار
بار پاپیا کمندان و دو صد بار صاحب بین کمندان و علی هذا القیاس کمندانهای دیگر و سرگروه های
دیگر که ذکر فرداً فرداً موجب طول کلام است با جمعیت دیگر قریب چهل هزار بار جرار جمعیت سرکار که سرد
حاضر رکاب ظفر انتساب است و بعد اینها خود امیر کبیر شمس الامرا بهادر معه چهار صاحبزاده فرزند جگربند
خود با جمعیت همراهی خویش از سواران پایگاه خاص و پلٹن های بار برابر پلاٹن ولایتی تیار و توپخانه
آتشبار مستعد کارزار و شتر نالان برق آثار بسیار و عروب در رواهیل و دیگر رساله های علی غول
متفرق وغیره باسرانجام جنگی ولایتی خود و فرزندان در عماریهای مکلل بار دشمنی بسیار و جلو خود از
بهاله بردار و بلم برداران و برچهی برداران و باندازان و خاصه برداران و شاگرد پیشه وغیره قریب
چهار هزار جوانان وغیره مفصل و بعد ازان رساله شیر بچه ها و جزائر برداران سرکار قریب پانصد نفر

در دست ہای خود گرفتہ میبرو ند و پس از ان علمہا و تعزیہ ہا و براقہا و دو قبر سرخ کاغذی باہم پیوستہ

کاغذی محلہ و عقب اینہا تابوت محلہ و پس اینہا جوق جوق ہای بخیبان و امرزادہ و منصبداران

و ہندوان و مسلمانان ہزارہا ہمہ شرفا و غیرہ مجموع سروپا برہنہ سینہ زنان حلقہ حلقہ حسین حسین

گویان در جلوداری علم مبارک تمامی مردم مذکور از مکان علم مسطور تا دریای موسی جانب چا در

گھاٹ حاضر میباشند و سعادت تمام سال در آن روز میدانند گو یا روز غنیمت است کہ بظہور آمد

و ہزارہا خلقت خدا خرمہرہ ہا و فلوس ہا و بادام ہا و پستہ ہا بالای علم مبارک نثار مینمایند و ہندوان

زن و مرد بجان اعتقاد تمام دارند و بر ہر مکان عابدین سر راہ نذر و نیاز و سہرہ ہای بنفشے و

گل و دہیٹی ہای طاش و کار و سمہ و غیرہ معہ نذر نقدی میگذرانند و می بندند از دست خودہا باعتقاد

تمام و طفلان شیرخوارہ را زیر سایہ علم مبارک گوشہا و بینی ہا را سوراخ میکنانید تا مقبرہ شاہ

ظہور اللہ صاحب در چوک میدانخان کہ محاذی مکان رفعت الملک است مجاوران علم مبارک را

برخود برداشتہ میبرند و از آنجا حسب الحکم حضور پرنور بجہت نہایت کثرت ہزارہا مردم اناث و ذکور

علم مبارک را بالای فیل خاصہ سواری حضور پرنور غلام علی نام در حوضہ آتش برمیدارند کہ از ہجوم

خلق اللہ طاقت رفتار بمجاوران نمیباشد و بہر ہر قدم نذرہا و نیازہا و سہرہ ہای گل و غیرہ

میگذرانند دمبدم توقف در رفتار میشود لہذا بالای فیل برمیدارند و نقشہ علم مبارک اینکہ اسم

ذات اللہ را یعنے لفظ اللہ را بالا کردہ اسمای پنجتن پاک در طغرا القرینہ بنیاک علم ساختہ اند ہمہ از

چوب و بالائش برنجی و غیرہ بہ ملمع طلای احمر خالص ملمع است و تفنگ از ولایت آوردند علم چوبی

بود اما از زبان مردم قدیم معتمد معتبر و بزرگان پیشین قدمای اینجا باشندہ این شہر

حیدرآباد فرحت آثار ہم ثابت شد و باستحقاق وانیق در آمد کہ چوب این علم مبارک ہمون چوب

تختہ است کہ جناب مرتضوی علیہ السلام جناب سیدۃ النساء العالمین علیہا السلام را غسل میت

در روشنی بسیار و آتشبازی بیشمار و هوای فلک گذار در حسینی علم داخل میشود کر دو صد چوبدار و دو صد
هرکاره براهتمام جلوس لنگر مبارک برای عدم تفرقه یکدیگر و تفرقه نه افتادن در پیوستگی آن جلوس
مقرر و متعین میباشند و اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور پرنور آنا فانا جویان اخبار تمامی لنگر
مبارک زیر بنگله برآمدگاه حضور پرنور حاضر بوده بتقید تمام برمی آرند که در هیچ جا تفرقه نشود و هجوم
تماشائی خلق الله را حساب و شمار نیست که از اوطان دور دراز می آیند تا اینکه محجبه نشینان حرم سرای
خلایق برای دیدن این تماشای نادر العصر مکانها بکرایه گرفته می بینند پس زنان آمد و رفت
کنندگان بازارها چگونه نبیند کر تو بر تو میباشند و بتاریخ ششم و هفتم لنگر مبارک مرشد زاده ها بلند
اقبال نیز بهمین ترک برمی آیند روز یک آن فرصت از هنگامه لنگرهای خرد و بزرگ خلایق نیست
تماشاییان امیر و فقیر را سوای هندو و مسلمان جمیع اقوام را جز دیدن لنگرها کار دیگر نیست و نباشد
در ده روز عشره محرم معاملات دینوی یک قلم مسدود و همه خلایق در تعزیه داری و تماشای لنگرها وغیره
مصروف اما شب دهم محرم کر شب بشب گشت سواریهای علمها و تعزیه ها است از سر شام هنگامه عظیم
با روشنی بیشمار است که هر هر علم و تعزیه و براق بجلوس و هجوم مردم برمی آید خصوص سواری نعل صاحب
با جلوس و تزک و هجوم همچنین هزارها مردم و هزارها آفتابی های الواع و اقسام و دیوٹی های بیشمار
و حساب از قیاس بشر برمی آید چنانکه سابق ذکر آن گذشت بروز دهم کر روز شهادت است
سواری علم مبارک بی بی یعنے علم مبارک خاتون محشر علیه السلام از عجایب و غرایب روزگار تو ان گفت
یعنے بوقت یک پاس روز برآمده علم مذکور از مکان خود که بیرون بلده است از دروازه یاقوت پوره
اندرون شهر می آید صورت جلوس سواری اینکه اول بدست طفلان محلہ برقهای سبز و سرخ بسته پنج
بیرق کر از هر هر دوکان دسته معمولی اهل بازار فلوسها میگیرند و عقب اینها نشان سبز فیل و
نشان سبز بر سر شتر و پس آن دو صد نفر چاوداران یعنی سائیسان بالٹهہای چوبی بالسنی که

وطفلان صغیر بی تقصیر را دریک رسن وزنجیر کشیدند وسید سجاد بیمار ناتوان را در طوق وزنجیر
درگرفتہ مہار شتران بدست مبارکش دادہ پابرہنہ پیش پیش قطار شتران بردند آیا کدام تقصیر
امت شما کردہ بودند امروز کہ روز نمونہ حشر است ومن درجناب شما فریادی ومستغاثی دادخواہ
آمدہ ام تا بفریاد من رسند پس باین خیال علم راخم کردہ گوشہ بگوشہ میگردانند گویا کسی تلاش کسے
میکند ومی جوید پس حال خلایق از دیدن این حال قریب میشود کہ خود را از دست خویش بخشد
خصوصًا در آمکان مستورات پردہ نشین سبب پردہ حالتی میکنند کہ شور حشر نیز ازین قسم خواہد بود
معاذ اللہ معاذ اللہ ہرکس کہ این معاملہ بچشم خود بیند او تمام عمر این غم والم را فراموش نخواہد کرد
الغرض دریجا مرا یک لطیفہ یاد آمدہ است کہ درمیان حشر ونشر قیامت اگر جناب فاطمہ علیہا السلام
فی الواقعی در پیشگاہ جناب احدیت برای ظلم وستم امت داد خواہ آمدہ طلب داد خود در عدالت
بارگاہ الٰہی کند در آنوقت جناب اقدس الٰہی بکدام وضع وبچہ صورت انصاف خواہد کرد وداد
خواہد داد وحال امت چگونہ بودہ باشد اما یقین است کہ آن روز حق سبحانہ تعالی اختیار وعدہ
وعید در دست آنجناب دہد تا در عوض خون ناحق جگر گوشہ گان خویش ہرچہ خواہد بکند
از آنجا کہ او جگر گوشہ شافع محشر است یقین نیز ہمین کہ آنجناب شفاعت امت گنہگار پدر بزرگوار
خود فرماید وہمہ ما را ممنون منت خود سازد اللہم صل علیہا وعلی اولادہا الکرام القصہ بعد ازان
از مکان مذکور بعد فاتحہ از آنجا برآمدہ تا بدریای موسی بیرون دروازہ چادر گھاٹ درمیان
آب دریای موسی مذکور علم مبارک را از نیزہ برآوردہ غسل دادہ در کشتی نہادہ بالای حوضہ
فیل برداشتہ الوداع خوانان بمکان خود از بیرون شہر بمکان معمولی ہبیر نصف اللیل علم
داخل مکان خود میشود در بروز چہلم دنگل مرثیہ خوانی مینمایند وسال تمام معمول است کہ علم مبارک را
بغیر نیزہ در کشتی بروز پنجشنبہ بوقت شب از شام تا یکپاس شب میدارند مرادمندان نذر ونیاز می آرند

بران تخت داده بودند کاریگران ولایت تبرگاز پارچه چوب تخت مذکور بعد مدت که بدست اینها
رسیده بود این علم تیار کرده استاد میمو وند بعد ازان از کربلای معلا دست بدست بادشاهان
قطب شاهیه حیدرآباد رسید ایشان از مس و برنج و نقره باهم آمیخته کافته تعبیه نموده بالایش
بطلای احمر ملمع ساختند چنانچه بهمون طرز تا حال قایم است و عقب علم مذکور هفت علم بزرگ ترمرتفع
بنام دوازده امام علیهم السلام علمهای قدیم فولادی که در عهد سلاطین قطب شاهیه تیار شده اند
بفاصله بست قدم پیشتر از علم مبارک آورده نیزه های اینها بر زمین استاده کرده دفعتا بوقت دور تر رفتن علم
مبارک دویده میبرند و نزدیک تر بفاصله ده قدم میبر سانند و بر زمین قایم مینمایند و توقف میکنند
که علم مبارک دور تر رود تا باز دویده ببرند ازین حرکت دویده بردن علمهای مذکور را عجب
صورت غم و الم بنظر می آید که متعاقب علمهای سطور دوازده امام قریب پانصد عورات سر و پا برهنه
دستها بر سینه زنان و سر کوبان همراه علمها اینها نیز که بگریه و زاری دویده می آیند صورت
قیامت بر پا میشود که مردان و زنان هزاران هزار علی الخصوص مستورات محلات وغیره از هر بنگله
و سقف و کوٹهه در چلون ها و پرده ها می بینند و گریه و زاری و سینه زنی مینمایند و زنان دیگر بحجاب
هزارها در راسته و بازار استاده زیارت میکنند روز دهم محرم روز حشر و نشر حیدرآباد است و همین
صورت علم مبارک قریب سه پهر روز از زیر چار مینار و چار کمان و مکان قدم رسول صلی الله علیه وسلم
زن و مرد که علم خاتون محشر علیها السلام و مکان قدم مبارک پدر عالیقدر خود یعنی جناب رسالتمآب
صلے الله علیه وآله وسلم برای فریاد و استغاثه از دست امت آمده است که فرزندان مرا ناحق با اولاد
صغیر و برادران و خویشان و رفیقان کشته سر عالیشان را شهر بشهر کوچه بکوچه در بدر گردانیده و آب
و طعام یک لخت نداده تشنه و گرسنه او را و فرزندان و سوالیان او را فوج نموده حیران و پریشان
ساختند و خیمه های سرادق عصمت را آتش داده تاراج و غارت کردند و بی پرده و سر و پا برهنه نمودند

برای برداشتن ریگ از ضریح مذکور ہنگامہ عظیم میشود کہ اکثر مردم زخمی شدہ اند وحالا اکثر میشوند عالیشز
اینکہ معمول مستمرہ از قدیم الایام اینست یعنی ہرکس مطلبی یا مدعای کہ داشتہ باشد برای حصول آن
یک آبخورہ گلی ہمراہ خود آوردہ مطلب خویش در دل خود تصور نمودہ وریگ از زیر ضریح اول
برداشتہ در آبخورہ انداختہ تمام سال در خانہ خود بدارد ویقین است کہ در تمام سال بمراد دل خود
میرسد بعد حصول مراد کونڈہ شیر برنج یا از اقسام شیرنی در آنجا بردہ فاتحہ دادہ بمردم میخورانند
لہذا برای برداشتن ریگ ہرکس را ارادہ اینست کہ اول خود بردارد ہرگاہ ہزار دو ہزار کس چنین
ارادہ وسعی نمایند یقیناً کشمکش میشود منجر بجانہ جنگی میگردد آن شب خوب نظر کنند کہ از چادر گہاٹ
تا پل نودر دریای مذکور ہمہ جا کونڈہ ہای الانواع واقسام نعمت الٰہی است وروشنی شمع بیشمار بنظر
می آیند وخلقت خدا ہزارہا مردم میخورد الغرض بعد فاتحہ تختہ ہای ضریح را کہ از ہنگامہ دست
رسانیدن مردم برای بوسہ تعظیم چہار پارچہ اش جدا میشوند غسل دادہ برداشتہ الوداع خوانان
بمکان خود میبرند بدینطور

الوداع والوداع شاہ شہیدان الوداع		ای حسین ابن علی دوجگ کے سلطان الوداع

این علاوہ ہم از وقت قطب شاہیہ است درین علاوہ غیر از عورات پردہ نشین عصمت وعفت
ہیچکس مرد از اولاد باقی نیست سرانجام سواری روشنی وغیرہ ہمہ جلوس از حضور پرنور می آید وخود
بدولت واقبال ملاحظہ میفرمایند کہ از زیر دولتخانہ قدیم می برند ہزارہا ہجوم خلایق واز سرکار
دولتمدار روشنی از غرہ محرم تا فاتحہ چہلم میرسد ونذر ونیاز سوای دوصد روپیہ معمولی عشرہ محرم
عنایت میگردد واز نزد امراو دیوانی وحہاراجہ بہادر نذر ونیاز وروشنی وغیرہ ہم میرسد واین
ضریح کہ بعلاوہ بیتیان مشہور است موسوم بنام بیتیان حضرت مسلم علیہ السلام از وقت سلاطین
قطب شاہیہ است معہذ الطرف دروازہ علی آباد نیز مجمع ہزارہا مردم برای دیدن علمہا و

وزیارت میکنند تمام سال همین طور رسم زیارت علم مسطور است کراو را تبرک عظیمه بلده میدانند
و فی الواقع چنین است این سواری علم مذکور بروز شهادت و سواری نعل صاحب لشب نهم در هفت
اقلیم جای دیگر نیست درمیان بلده حیدرآباد صانها الله عن الفتن والفساد مردم هفت کشور
حاضراند و قایل اینمعنے هستند که در هیچ ملک و کشور منظر بانه آمده در تاریخ توزک قطبشاهیه مسطور مرقوم
است کراین علم مبارک در عهد سلطان عبدالله قطب شاه در قلعه گولکنده حسب الحکم حیات النصاحبه
مادر سلطان مذکور استاده میکردند و بعد ازان حیدر نام شخصے از ملازمان بادشاهی معمور انیخدمت
علم مبارک مدتے بود که تا سالهای سال علاوه حیدر مشهور بوده اما درین زمان علم بی بی مشهور است
و از سرکار جاگیر و نوبت برای اخراجات مقرر شده و حضور پرنور دام اقباله خود بدولت اکثر بطواف
و زیارت تشریف آورده اند و مکانیکه علم مبارک استاده میکنند بناری جمال صاحب عظمت جنگ
وکیل ظفر الدوله مبارز الملک است و نیز مکان قدم رسول و پنجه شاه در بلده از محدثات اوست
معهذا بوقت قریب مغرب علاوه بتیمان که روبروی دروازه دبیرپوره بلده است بجلوس
تمام بر میدارند صورت جلوس سواری آن اینکه ضریح مبارک چهار پهلوی از چوب را پارچه سفید
باریک پیچیده که اندرونش بالای تخته چوبی دو قبر طرح کرده اند و بالای همه چادرهای گل در آویخته
زیر شامیانه کلان مردم بر میدارند هزارها اشراف و نجبا سینه زنان در جلو میباشند و بالاے
دو اسپ تیز رفتار دو جامه و دو دستار خون افشان بر انداخته پیش پیش می برند و درمیان دو حوضه
فیل نوحه خوانان نوحه میخوانند و علمها بدست بر میدارند که مطلع نوحه اینست **مطلع** آه حسین است
شاه شهیدان ۞ بسته بزنجیر جمله بتیمان ۞ با جلوس نشان فیل و پلٹن بار و غیره از دروازه
دبیرپوره مذکور بیرون دروازه چادرگهاٹ در دریای موسی برده ضریح مذکور را قریب لنصف
شب در آنجا رسیده بالای ریگ متصل آب دریا می نهند بوقت نهادن آن بر سر ریگ

وعماید بالای عماریها وحوضه های فیلان سوار شده در دریای موسی خیمه ها داده می بنند و تا مغرب
می نشینند اما تا نصف شب بلکه تمام شب تا صبح ارباب بیل ها در دریا با روشنی بسیار میباشند وکل دریا
مملو از آدمان میباشند منقبت ها میخوانند و روشنی ها میکنند و علم سر طوغ تعلیم ملهیر با سمعه فقرا بیل خود
از خانه خویش قریب سه پهر شب گذشته قدم بقدم در روشنی بسیار بدریای مذکور میرسد و لیکن
در هر جا نظر کنند بهمین طور مجمعه ها خلایق جلوه گر است و قدرت خدا بنظر می آید سعهذا اگهاے
حسینی علم علی الصباح روز شهادت در کشتیها نهاده روز شهادت از مکان خود که نزدیک از دروازه
پل قدیم است قدم بقدم هزارها خلایق میرسند بسبب هجوم هزارها خلایق و غلطیدن مرادمندان روبرو
بالای زمین در گل و لاکه سقه ها صدها مشک بخواهش مرادمندان برای سردی آب میپاشند
وگذرانیدن نذر و نیازها و سوراخ کنانیدن بگوش و بینی های طفلان قریب دو پهر روز بدریا
میرسند یک قدم از هجوم مردم برداشتن بمشکل میگردد و گذاشتن نیز بدقت میسر میشود پس گلها
در رود موسی دفن کرده بعد فاتحه قریب سه پهر روز برمیگردند و وقت مراجعت الوداع
میخوانند معمول همه هاست معهذا تکلفات روشنی وغیره و آرایش و سرایش مکانهای عاشورخانها
بسیار جاهاست خصوص در چند مکان نهایت تر است چنانچه در مکان راجه راو رنبها جیونت
بهادر که تمام سال بعد دفن کردن تعزیه بروز شهادت از روز چهلم تیاری تعزیه نو تمام سال
میشود دو هزار روپیه در خرچ تیاری ذات تعزیه بمصرف میرسد و هر روز روشنی یک هزار روپیه
در روشنی ده شب ده هزار روپیه خرچ میشود و درمیان چمن ها و خیابان از سبزی گندم براق ها
و شیر و شتر زنه ها بصورت مختلف و اوضاع متنوع میکاشتند عجب خوشنما میگردد و روغن از گذرگاه
آب مانند آب باران بیرون بر می آید و غربا برای چراغ خانه خود ها میگیرند و دو شیر بر رده بهر دو
جانب تعزیه استاده حاضر میدارند و دیگر در جلوخانه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر آرایش و پیرایش

تعزیہ ہای آن سمت کہ بہون طرف بردہ سرد میکنند خلقت خدا علاوہ تیمان را دیدہ بعدہ بہون
جانب میروند از شاہ علی بنڈہ تا دروازہ علی آباد مذکور اندرون شہر انچیکہ علمہا و تعزیہ ہا در براق ہا
در آن محلہ ہا استادہ میکنند بعد روز شہادت بہون طرف بیرون شہر بمسافت یک کروہ برابرات
کہ مملو از خلایق و روشنی بیشمار و مہتابہای آتشبازی بسیار است بردہ در چاہ کلان متصل باغ حضرت
قدسیہ عمدہ بیگم صاحبہ مغفورہ والدہ حضرت غفرانمآب سرد میکنند سوای خلقت ساکن آن سمت
و اہل تعزیہ ہا کہ ہزاران ہزار میباشند و جای دیگر نمیروند بسیار خلق اللہ از سیر مجمعۂ پل قدیم کہ مجمعہ
عالم ہزارہا مردم اناث و ذکور است فراغت یافتہ زیارت علاوہ تیمان کردہ یکپاس اول شب
بسمت دروازہ علی آباد مذکور می آیند و تا یکپاس شب باقی ماندہ بمکان ہای خویش میروند
البتہ از دو صد تعزیہ ہا وغیرہ کم نخواہد بود الا لطرف دروازہ تالاب میر جملہ برای دیدن علمہای امام باڑہ
کہ بیرون شہر متصل عیدگاہ کہنہ است کثرت خلایق بسیار میشود از حضور پر نور جاگیر چہار ہزار
روپیہ برای اخراجات آنمکان مقرر و جاریست و قریب پنجہزار شمع در ہر بار روشنی بمصرف
میرسد حضور پر نور خود تشریف آوردہ ملاحظہ میفرمایند از دو صد علم خورد و بزرگ کم نیستند
وقتیکہ قلعہ سدہوٹ فتح شد علمہای آنجا در ضبطی سرکار در آمد حسب الاستدعای رحمان یار خان
عرف شاہ سراج ثانی کہ سابق در عالم دنیاداری داروغہ ہر کارہ ہای سرکار بود امام باڑہ باحداث
آمدہ جاگیر چہار ہزار روپیہ در عہد حضرت غفرانمآب بسعی ارسطوجاہ مقرر شد کہ در اخراجات محرم
صرف نمایند تا حال بحال و برقرار و جاریست اگرچہ علمہا و تعزیہ ہا و براقہا ہمہ بروز شہادت
لطرف دروازہ پل قدیم بردہ در رود موسی سرد میکنند و دفن مینمایند و سر ہر تعزیہ بجلوس
و تکلف تمام میبرند و خلقت خدا قریب لک شصت ہزار آدم از چار منار تا دریای مذکور بالای
عمارات و بالاخانہ ہا و دکاکین بازار و اکثر سوار فیلان و اسپان و بسیاری پیادہ پای خویش

راجه اوجاگر چند رای بهادر نادر العصر است و نیز تکلف روشنی وغیره و آئینه بندی آبدار خانه فرزندان
شمس الامرا بهادر امیر کبیر در آبدار خانه راجه بهولعل از شیشه آلات و آئینه بندی و روشنی خارج از ارقام
قلم است معهذا دیگر دکانها و راسته براسته و بازار ببازار در هر محله به محله خارج از قیاس و شمار
است و جال کاری نازک تعزیه قدیم مکان حکیم صادق حسین خان المشهور به منا صاحب که حالا
محمد وجیه الدین حسین عرف دادا میان بهنایت نازکی و طلا کاری و نقش و نگار شجر و شاخسار گل و غنچه
برگ و بار و آیات و ابیات و صلواة بکنده کاری عجیب و غریب که میکنند نازکتر در تمام هند و دکن
نادر الوقوع است در هیچ جا بنظر هیچکس نه آمد اینمعنی بسیار باستحقاق رسیده الغرض تمامی اهل بلده در عشره
محرم مصروف اخراجات بحساب اند و نقشه های انواع و اقسام بجلوه تازه می آرند و علی هذا القیاس
در تیاری تکلفات سواری نعل صاحب از آفتابی ها و مشعلها هزاران هزار که خارج از قیاس بشری است
بر می آرند و بطرزهای انواع و اقسام میسازند عقل در حیرت است و بی حساب هزارها مردم از پیر و
جوان و اطفال همراه می دوند و احدیرا اذیت نمیرسد محض تائید غیبی منصور چنانچه بارها القلم آمد
معهذا مردم شهر تمام هند و مسلمان و بعضے اهل دیهات مجموع تا ده روز لباس سبز میپوشند
و بعضے سیاه و آنتی ها که آن را سیلے گویند بقیمت از دو فلوس تا ده ده روپیه و بست بست روپیه
زنها و مردهای ذیمقدور در حمایل می اندازند رنگارنگ با کار ریشم و مقیش و کلابتون و سوتی
ساده و دیگر با کار زرتاری خصوص در حضور پر نور و محلات و مرشد زاده ها و بعضے از امرا و اکثر
طوائفان رقاص و این رسم اگرچه خاص برای طفلان است که فقیر میشوند و سیلیها در حمایل می اندازند
اما در ینولا برای پیر و جوان و شیخ نود ساله جاریست و شربت از قند و نبات و شکر سفید با گلاب
جابجا نزد ذی مقدوران و نزد غربا از شکر سرخ و قند سرخ در هر هر مکان و عاشور خانه و در
سبیلهای آبدار خانه ها تیار و حاضر که بآرزوی تمام میخورانند و طعام نیز به همین طور

از روشنی درختان ولایتی و قنادیل و شیشہ آلات و روشنی و تختہ بندی چراغان و ہجوم خلق اللہ
برای دیدن ٹٹی ہای کارڈانک و روشنی وغیرہ و نقشا و بر بادشاہان وغیرہ بسیار د مہتا بہائے
آتشبازی دمبدم و در عاشور خانہ حسین یار جنگ عرض بیگی میر عالم مدار المہام سرکار کہ آئینہ ہائے
برابر قد آدم دو درعہ در طول بلکہ بعضے زاید از ان ربع درعہ کہ جملہ دو درعہ پا و بالا ذرعی و در عرض
از یک و نیم درعہ کم نیستند مال یک لک روپیہ از کوٹھی علی بیگ خان بہادر سوداگر خرید کردہ در
عاشور خانہ خود زینت دادہ و درختان ولایتی روشنی و آئینہ ہا و کارڈانک مکان را تکلف تمام
نمودہ و بہر ہر ابہر ڈہٹی ہا تبرک از طاش و منیر الملک بہادر و راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر و فرزندان
ایشان ڈہٹی ہای طاش با سلک مروارید دادہ رخصت مینمود ہر گاہ در تمام شہر روشنی ہا و تکلفات
عاشور خانہ ہا دیدہ چون بمکان حسین یار جنگ می آمدیم چنان معلوم میشد کہ در پرستان آمدہ تماشا
مکانہا و تکلفہای خبہ می بینیم و دیگر کارڈانک در مکان سید و صاحب و بخشو صاحب نبسہ گان
میر محمد علی عزلت تخلص کہ بزرگے بود از خوبان روزگار با کمالات علمی مکان ایشان پیوستہ بسر کوچہ
ایرانی بر راستہ کالان پنجہ شاہ است ہر گاہ در روشنی مہتاب آتشبازی بہ بنید چشمہا تماشای آن
ہم چشم روشنی کارنازک آن بمیکر زند و سادہ کاری و نفاست مکان رستم زمان خان خلف
خانزمان خان مرحوم حال منیر الملک بہادر کہ صفائی مکان و فرش و روشنی و علمہا و شیشہ آلات
و میناکاری ٹٹی ڈانک وغیرہ نفیس و لچسپ دل نمیخواہد کہ از اینجا برخیزد و تکلفہای روشنی وغیرہ مکان
امین الملک و مکان ماہ لقا بائی طوائف کہ برای استادہ کردن علم ہا ہمہ تیار یہا میکنند و سادہ
کاری نقاشی و طرز عمارت سفیدہ کاری و نیل تعزیہ جعفر علی کہ مرد سپاہی ذی مقدور ملازم سرکار بود
و نیز طرز نادر از سرسون بر شتر بصورت ضریح تیار میکنند کہ سبزی آن چشمہا را خنکی می بخشد و
تکلفہا و روشنی ہا مینمایند و در محاذی مکان خویش تا دہم آئینہ بندی میسازند و رخاندان

و در منقبت جناب ولایت پناه صلوات الله و سلامه علیه

چنان نور خورشید از خامه من
نقط در و هر سطر سلک گهر شد
که لاله دواتم شد و کاغذ از گل
که نظر است از بهر آن پیشوائی
بگفتم چه نامش نشان ده تمامش
که از نور آن جام ما جام زر شد
ضیای قمر شد بقای خضر شد
که این راه نعت شهی هست کز حق
ز شیرینی گفتگویش چگویم
بهر بند بندم بکف نیشکر شد
ز چشم و زبان و قد و رنگ رویش
که در بوته سبز چرخ مقرنس
برای چه چشم و چراغ ملایک
درو جمع هر رشته تار نظر شد
که بر طور قرب خدا رب ارنی
رسد چون نگاه دلم سوی رویش
خدا خیز خواهش فلک بارگاهش

که پیداشتم اول شب سحر شد
چو دیدم چنین طرز گوهر نثاری
ز نرگس قلم زیر شقم قمر شد
که در بندگی مینماید خدائی
تو بنما نفاش بیان کن کلاهش
ز روی محمد ز موی محمد
صفای سحر شد وفائی بشر شد
بروح الامین در طواف حریمش
که از شهد شان رقوم سطورش
شده نرگس و سوسن و سرو گل را
بصبح ازل چون بجنت خبر شد
ز تاثیر اکسیر فیض نگاهش
ز شمع حریمش منور نه گردد
بگویش بود شمعدان چشم موسی
چو شد مسند لن ترانی خبر شد
بگویم که ای دل نمازت ادا کن
ملایک سپاهش جهان خاک راهش

ورق مهر شد تار سطر شعاع و
بگفتم بدل عزم مدح که داری
بگفتا بآن شیوه ره نمائی
خدا مادح او بشام و سحر شد
همین خواند مطلع که مانند خورشید
ز روی محمد ز کوی محمد
خبردار ای دل ادب پیشه ات کن
بمانند پرکار پا از سر شد
قلم یک قلم بلکه انگشتها اسم
بر خلقت فاخر آن نیشرس
ندانی تو احوال خورشید اعظم
وجود مس خلقتش قرص زر شد
چو بینی در آن شمع جای فتیله
بود شمع آن نور پاک جنبش
پس از باد گیسوی مشکینه او
شب عید بگذشت و وقت سحر شد
بصد دوستداری بی پایداری

الغرض تکلفات محرم الحرام قسیکه در بلدهٔ حیدرآباد میشود در هیچ اقلیم نیست اینعامله بدون دیدن چشم
خود دل را تسکین نمی بخشد اما روضه خوانی در همه جاست علی الخصوص در مکان علی یاورخان اقبال
تخلص که مشهور بمرزا مهدی بودند که بشبیه مرشد قلی خان بنگالی عالیجاناندان در هیچ بلاد و امصار
مانند ایشان درین کمال روضه خوانی و واقعه خوانی و بیان احوال امام شهید معصوم امام حسین
علیه الصلواة والسلام بنظر احدی نه آمده هرگاه بالای منبر برآمده فاتحه میخواند خلقت خدا از هندو
مسلمان هزارها مردم را بغیر بیان احوال بسیار رقت عظیم دست میداد میخواستند که خودها را از دست
خویش هلاک کنند تا به بیان چه رسد بیانش را بیان طاقت لسان و فصاحت بیان از هزاران هزار
بلکه خارج از بیان و اظهار بوده قوت بیانیه و انداز کلام سلک در شاهوار فرد فرید منتخب روزگار
بوده تمامی خاصان بلده از امیر و فقیر مسلمان و هنود و همه ها در عاشورخانه اش حاضر میبودند
و در ایام دیگر غیر از عشره محرم در هر تعزیه معمولی مقرری مجمع کثیر خلایق میگردید چون خان موصوف
به بهشت برین خرامید سه لک و شصت و شش هزار ابیات از نوحه و واقعات و خطبه و رباعیات و
قصائد غرا و منقبت ها طبع زاد خویش گذاشت چنانچه رباعی یکی از ان اینست رباعی

علی آن جسم نبی حفظ خدا جامهٔ او ٭ از ازل تا به ابد آمده هنگامهٔ او ٭ در نجابت چه نویسد
صفت او مهدی ٭ بخدا میرسد از نور عرش نسب نامهٔ او

ولهٔ رباعی

یا علی مهدی چه گوید صفت اسپ ترا	پس همین وصفت اوست بارض و سما
بفلک رفتن او همچو دعائے نبوی	بزمین آمدنش آمده چون وحی خدا

قصیده در نعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم

رسانید در زندگی مهدیش را	بصحن نجف باهمه اهل بیتش بکرب و بلا از تنش قطع سرشد	بحق امامی کز ناحق بمیدان

منقبت در شان جناب شاه خراسان علی ابن موسی رضا علیه الصلواة والسلام

کنم چو بذر امام ضامن ز نور دیده چراغ روشن | رسد ز تار نگه فتیله چکد ز باد ام چشم روغن

زهی امامی خدا کلامی حق احترامی نبی اتقامی | که نام نامی علی وجو بد رضای او را خدای ذوالمنن

کند سراپاش را سراپا چو ختم مرسل ز پردهٔ دل | ز چشم زهره و شاه مردان خدا فرستاده تار و سوزن

ز زور احکام محکم او ز شوز تا کید اسلم اوست | ز ضبط فرمان اقوم او شود مشکل بوجه احسن

ز تاب دود و ز دود ابر و ز ابر قطره ز قطره گوهر | گهر ز دریا شجر ز غبرا ثمر ز گلها طلا ز آهن

بود ضیایش شعاع رایش نشان پایش در سیر النیر | همه تجلی بخور مجلی بخلد ماوی العرش مأمن

برای ترتیب مسند او دهند خیاط لطف حق را | سپهر اطلس مقیش انجم خضر کلافه مسیح سوزن

ز رب ارنی و لن ترانی سوال کافی جواب شافی | ز دیدن او نبود مطلب که نیست بر او مجال دیدن

ز دیدن اوست دیدن او که دیدهٔ اوست دیدهٔ او | ز آنی جهت وجهی للذی است وجهش بوجه احسن

ولی چو او هم در وست او را بروی معنی ز عین صورت | بهیچ صورت کسی ندارد بعین انصاف چشم دیدن

ز عکس رویش ز تار مویش ز چشم خوب و ز گفتگویش | پدید شد گل رسید سنبل شگفته نرگس دمید سوسن

بفوج اعدا چو او مقابل شود بهیجا تمام باشند | اگرچه سام و گرچه رستم اگر نریمان و گر تهمتن

ز دهشت او ز وحشت او ز سطوت او ز هیبت اوست | شود از ایشان جدا بمیدان توان و طاقت بزیر جوشن

بوقت سواری بشام و سحر شد
سحر شد قمر شد نظر شد ضرر شد
زبان سوسن و سرو قد گوش زنبق
چه حیدر که از صولت حیدریش
عدم هستی و خار گل خشک تر شد
گه قهر و لطف جناب پیمبر
چو شد نقش بالش بدوش پیمبر
ز تصویر و از خط و از قد و مویش
سپهر و زمین و جنان و سقر شد
فلک چار دیوار و کرسیش زینه
و میکال و غلمان کروبیان هم
سلیمان مور و عصا کش کلیم و
مقر بقر ابتی آن مقر شد
که بهرش نصیری و بد این گواهی
به پیشش ستاده همه غیر خاتم
که ناگاه عرضی اقبال آمد +
که من بعد این بیت خواهد خبر شد
اگر تیغ بارد به مهدی چه پروا
بعرض شما هر دو من میر سائم

از و صبح و شام و ولی و عدو را
گهر شد حجر شد ثمر شد اثر شد
سراپای سامیش باغ الهی
بر احباب خاص وی از لطف عامش
عدوش و حی حامل زخش بدکامل
سر و دست و دوشش چو تیغ و سپر شد
بر آمد عدای ز مهر نبوت
ز فرق و ز پا و ز لطف و ز قهرش
به تیاری روضهٔ بیمثالش
همه صحن آن لامکان عرش در شد
سقوف و بناها همه خاکروبے
مسیحاست دربان و سقه سکندر
بود تخت آن خانه عرش الهی
که او را خدای باین کر و فر شد
به پهلوش بنشسته آن شاه عالم
بعرض حضور و سلطان عالم
بود جوهر عرض امام با پیمبر
که حفظ شما هر اینش سپر شد
غلامی که مملوک فرزند باشد

بهار و براری و نخل و دو خار را
زخش گل لبش غنچه و چشم نرگس
چه باغ آن که در آن بحیدر مقر شد
ضرر نفع و بد خوب تقدیر رحمت
تنش مهر شامل بهر علم عامل
همین نقش باشد نگین دلم را
که الحمد لله سند معتبر شد
گلستان و ریحان و شمشاد و سنبل
بزیبائی قدرت کردگاری
ز روح القدس تا سرافیل و جبریل و
در آن صحن خانه ز جاروب پر شد
خضر با عبائش بگردید یوسف
بر آن تخت بنشست آن بادشاهی
به پیشش گرفته پنه نوح و آدم
چو یکجا ملاقات شمس و قمر شد
که مندرج فیه این هر دو مصرع
که من بنده صاحب ذوالفقارم
ز بعد قدمبوس سجدات و کرنش
نوازند مصاحب بجد و پدر شد

کہ سنہ یکہزار دو صد و پنجاہ و ہشت ہجری است عہدی ضامن خان بہادر المشہور بہ ضامن صاحب فرزند و نجی خان اقبال آن طلاقت لسان و فصاحت بیان آب رنگ تازہ بر روی کار آوردہ تعزیہ داری و خواندگی و بیان احوال بعمل می آرد کہ ہیچ فرق بالہجہ و بیان پدر دلبند خود مرحوم نیست و ندارد و ہمہ استادان قدیم قائل شدہ دم انا و لاغیری نمیزنند در تمام بلدہ حیدرآباد ہمہ مقلد انجاندان اند ہر جاکہ باشند لیکن امیران ریاست قدردانی کہ میکنند و لسلوک پیش می آیند خان موصوف ہمہ خرچ حسنات ایام عشرہ محرم بذات مینماید جبہ بکار خود صرف نمیکند مرثیہ خوانی در بلدہ سابق در وقت رونق افزای حضور لقاعہ بید رتا رحلت ارسطوجاہ بکمال زور و شور جماعتہا بود کہ در حضور پرنور ہفدہ جماعت مرثیہ خوانان تیار میگردید و دار و غہ اینہا نوازش علیخان شہید التخلص بودند و خود بدولت و اقبال پیش از محرم ساعت میفرمودند و متوجہ داشتن طرح ہا بالای ہر ہر مرثیہ کہ بزبان اہل ہند سوز میگویند میگشتند و در عشرہ محرم الحرام دہ شب می شنیدند و گریہ ہا میکردند و انعامہا میدادند و نیز اعظم الامرا نہایت شوق بود و جماعتہا تیار میکنانید کہ اہل مرثیہ یعنی مرثیہ خوانان اکثر در شب تا ربوقت مشق و ربط دیگران یکدیگر مخفی بمجالس جماعتہای دیگران رفتہ شنیدہ طرحی کہ پسند آمدہ یاد کردہ بر سر مرثیہ خود داشتہ در دنگل مجلس میخواندند لہذا اکثر خانہ جنگی شدہ است ہر گاہ شوق مرثیہ بحضور پرنور و مدار المہام سرکار چنان بظہور آمد امیران سرکار و اعزہ روزگار مجموع در تیاری جماعتہا و خوانانیدن مرثیہ لو بہو کہ از شعرای دہلی و لکھنؤ می آوردند و حیدرآباد میطلبیدند و میگرفتند چگونہ مشغول نخواہند بود چنانچہ جماعتہای ظفر الدولہ احتشام جنگ مثل میر دنگو و میر داؤد و بھیکن خان دہلوی وغیرہ کہ بکمال لطف میخواندند و جماعتہای ارسطوجاہ ہفدہ جماعت و لسبت جماعت ہای حضور کہ بعد نوازش علیخان بتحویل حکیم حمایت اللہ خان شدند و دیگر جماعتہای شہیار الملک بہ تیاری علیجان و مہر علیخان

بغیر تیر و بغیر تیغ و بغیر رمح و بغیر خنجر — توان ز دست و روان ز پاها و اوج از جسم و ز سر گردن

برای نعلین هر دو پایی سپهر پایی عرش جایش — بکارگاه مهین سازی هنر طرازان خلد مسکن

ز روی ولدان ز حسن غلمان ز موی حوران ز چشم رضوان — کشند چرم و خرند مخمل برند تار و کنند سوزن ها

عرض فروشد خبر نیوشد برون خروشد چو آب جوشد — صفا ز جوهر جواهر از کان گهر ز دریا طلا ز معدن

سوا نقیصش معاندیش ز نفع و نقصان مهر و کینش — ز عز و خواری بخلد و نیران ستاده افصح فتاده الکن

بوصف اسپ سواری او بروی کاغذ چو گشت جولان — از آن قلم را سمند طبعم خطاب داده فرشته توسن

چه توسن است آن که چون سوارش علی است نام رسول خصلت — گهی براق است و گاه دلدل بپاس سیمین آن ذوالمنن

بشکل حیوان بعقل انسان باصل رضوان بحسن غلمان — بخال چون گل بهال بلبل بیال سنبل بگوش سوسن

رسیدن او پریدن او دویدن او تپیدن او + — ز ابر اکثر ز باد برتر ز رعد بهتر ز برق احسن

خدا ثنا یا نبی عطا یا علی رضا یا حسین منا یا — تو آنکه بنمود فرش گویند سپهر ششم خدای ذوالمنن

رضای امجد رضیه تو سخائی ممند مسجیه تو ،، — عطای بی حد عطیه تو خطای بی حد رویه من

تو تاجدارے تو شهسوارے چو ذات باری بفیض جاری — ز طول عجز و ز عرض حرمت مراست دستی تر است دامن

تو مثل حیدر جهان پناهی بحال اقبال کن نگاهی — بده بدرگاه خویش راهی بزندگانی بوجه احسن

طبع زاد خان موصوف خارج از ارقام است انچه که سر دست یاد داشت بقلم آورد دریای عمان بی پایان را کدام کس پیمایش تواند کرد که بتاریخ شانزدهم ماه رجب المرجب سنه یکهزار و دو صد و سی و سه هجری بوقوع آمده جنازه آنحضرت برطبق خواهش او همراه صندل مبارک جناب امیر المومنین علیه الصلواة والسلام به دامن کوه شریف متصل مقبره وزیر خان مدفون کردند الغرض بعد رحلت خان اقبال مذکور مهدی یاور خان فرزند کلان خان مرحوم یک سال بتکلف تمام تعزیه داری نموده مشهور گشته در عین شباب در سنه ۱۲۴۰ هجری ودیعت حیات فرمود که خلایق را افسوس است اما درین ایام

شجاع الدوله حاکم لکهنؤ نیز دو سه شخص بدماهه یکهزار روپیه پانصد روپیه نزد مهاراجه بهادر باستصواب
ایشان نوکر و حاضر اند پسر فقیر محمد تنها خوب میخواند که مشهورتر شده و منور علی بوهره ممتاز عصر خویش
است به لکهنؤ هم رفته مرثیه خوانی کرده آمده همه جا در آنجا پسند کرده فائده برداشت و دیگر جاها نیز
مثل چینا پتن وغیره نام کرده فائده ها یافته آمده میر تهور علی لکهنوی و فضل علی حیدرآبادی نیز
بقبولیت در آمده است و مرزا عارف بیگ لکهنوی و میر روشن علی دکنی حیدرآبادی و دیگران نیز
از منتخبان عصر اند و سوای جماعتهای شوقین وغیره که بشوق خویش میخوانند مجموع در بلده از یکصد
جماعت کم نخواهند بود لیکن در عاشورخانه بادشاهی بطور سابق دنگل بوقت شب با طعام لذیذ
و قهوه و لوازمه آن میشود و رقعه ها بدستور سابق میفرستند و همه جماعتها موعود میشوند و از امرای
عصر این مقدمه متروک است و اگر هست بسیار کم سابق هر جا که دنگل میشد رقعه های دعوت
بخانهای هر مرثیه خوان با نشان فیل و جلوس تاشه مرفه و شامیانه بالای کشتی رقعه ها کرده میبروند
و خانه بخانه میرسانیدند و در بنولا یک جوان دو جوان رقعه ها برداشته به جماعتها میرسانند
مهنداوه سال تمام نوچندی و تاریخها مقرر اند که مرثیه خوانی میشود مثلاً دهم در هر ماه در عاشورخانه
آقا فرهاد بالای شاه علی بنده در پنجهٔ کلان که در بنولا میر باقر علی ذاکر اولاد آقا فرهاد موجود
اند بکمال خوبی و درستی روشنی بتکلف تمام تیاری عاشورخانه مینمایند و توکل بر خدای کریم دارد
مرد است و آن عاشورخانه و علم از وقت قطب شاهیه است و چاه کلان نیز متصل عاشورخانه در سنه
یکهزار نود و یک هجری احداث در آمد او در عاشورخانه علم کلان ده روز نوبت نشانیده بروز
شهادت و شب گشت بروشنی بسیار بدریای موسی میبرد خرچ بسیار میکنند از توکل دیگر تاریخها
در تمام ماه برای مجلس تعزیه داری بمردمان هندی و دکنی در بلده و بیرون بلده مقرر اند که مجلس میشود
خصوص بست و یکم در مکان مرزا عباس مذکور بدرستی تمام میشود غرض جهان از تعزیه داری امام مظلوم

کہ سر آمد این فن بودند میشدند برای ہر ہر امیر دو دو جماعت و چہار چہار نیز مقرر بودند و در ہر جماعت چہار پنج کس ہادی یعنی مرثیہ خوان و چہار کس جوابی جواب خوان می بودند و تکلفہا مینمودند یعنی در ہر ڈنگل کہ جماعتہا میرفتند قنادیل برقی برائے ہر ہر جماعت بنقشہ علحدہ علحدہ مقرر بود و آتشبازی نیز در راستہ و ڈنگل میسوختند تا معلوم شود کہ جماعت در ڈنگل آمد و ہمراہ ہر ہر جماعت از پنجاہ و شصت کس جوانان سہ بندی کم نمی بودند چرا کہ بالای باریعنی بوقت خواندن بر تقدیم و تاخیر قضیہ و خانہ جنگی میشود اگر کسی پس و پیش وقت خود بخواند و ڈنگلہا ہمہ بوقت شب میشدند بکمال آرایش و پیرایش مجلس و مکان و خرج قہوہ باشیرو فوفل و پان یعنی الاچی و سپاری و لوازمہ آن و طعام لذیذ علی العموم بود و در پیولا اہل ہند کہ درینجا آمدہ اند از چند سال معاملہ راچہ قدر آسان نمودند کہ دو نہ ہر ناکس و کس میروند مثلا دو کس مرثیہ خوان و یک کس جوابی پشتارہ مرثیہا در بغل دارد مجلس و ڈنگل میشوند سلام علیکم و علیکم السلام پس در مجلس نشستہ مرثیہ میخوانند و از دست خود اشارہا میکنند و عاجز نا بیناہا ایند و فاتحہ میخوانند ما بخیر و شما و السلام نہ آمدن جماعت معلوم میشوند و نہ رفتن اینہا بنظر می آید سابق ہر ہر مجلس و ڈنگل بوقت شب میکردند در روشنی بسیار میکردند و طعام لذیذ میخورانیدند شہرہ تمام میگردید و الحال ہر ڈنگل بروز روشن کہ میشود خبر بہ محلہ دیگر نمیرسد ہیچ لطف ندارد معہذا درین ایام سرخیل اینہا مرزا عباس صاحب لکھنوی اند کہ از مہاراجہ بہادر چہار صد روپیہ ماہوار ذات دارند در عشرہ محرم دو سہ شب چند سوز در محفل بہادر مذکور میخوانند و قریب بست جماعت دیگر نیز ہمراہ ایشان نوکر مہاراجہ بہادر اند ہر شب در عشرہ محرم معمول خواندن مرثیہ روبروی مہاراجہ بہادر دارند و انعام می یابند درین جماعتہا ہندی و دکھنی ہمہ شریک یکدیگر اند و مرزای مذکور ہر گاہ سوز میخوانند چنان معلوم میشود کہ قوال استاد وقت کبت یا دہرپت استادان پیشین میسراید فرد کامل فن خود است اما در کار خیر و حسنہ خصوص در بارہ اہل ہند معروف چنانچہ از اولاد

خاتمه متضمن بر دو فصل فصل اول در ذکر ابتدای احوال ورود وکلای انگریزی در سرکار و ملازم شدن جمعیت انگریزی

در حینیکه بعد سفر ترچناپلی حضور پرنور حضرت غفران مآب مراجعت فرمودند و رکن الدوله مدار المهام سرکار در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری به چیناپتن حسب الاستدعای سراج الدوله والاجاه رفته تصفیه کلی با صاحبان انگریز کمپنی بعمل آمد جمعیت الیشان دو پلٹن انگریزی ملازم سرکار گردید و کولند[۵۱] صاحب وکیل انگریزی باستصواب رکن الدوله از سعادت ملازمت مشرف گشت و تعلقات گنتور

[۵۱] اولاً جنرل کلوڈ یا صاحب از طرف گورنمنٹ مدراس مامور سفارت گشته در سنه ۱۷۶۶ء و سنه ۱۱۸۰ھ لعهد فرمانفرمای حضرت غفران مآب نواب میر نظام علیخان بهادر آصف جاه ثانی وارد حیدرآباد شد. باستصواب الیشان لقیفه پیشکش راجمندری و سیکاکول و مرتفی نگر یعنی گنتور بوقوع آمد ثانیاً بعد مراجعت غفران مآب طاب ثراه از ترچناپلی بعلاقه ملک میسور بذرایع سراج الدوله والاجاه حاکم مدراس و رکن الدوله مدار المهام سرکار عالی الفصال مقدمه باهمی اوضاع حکام انگریزی و استحکام پذیرفتن روابط و یگانگی فیمابین سرکار دولتمدار سرکار عالی و سرکار عظمت مدار کمشنر بهادر بظهور آمد و در وقت معاودت وزارت مآب مذکور بصوب شهر حیدرآباد همراه الیشان مسٹر اولی صاحب در سنه ۱۱۸۱ھ و سنه ۱۷۶۶ء بطور سفارت حاضر دربار غفران مآب گردید و بحضور صاحب مذکور مقدمات منفصل گشت و ازدیاد اتحاد و یکتادلی جانبین گشته بنابر ظهورش جمعیت انگریزی ملازم سرکار گردید و ثالثاً از طرف گورنمنٹ مذکور در سنه ۱۱۹۳ھ مسٹر ہالنڈ بالعهده سفارت رسیده حاضر دربار شد ولی معروضات شان موافق طبع عالی نیامده بتحریک جاری داشتن مراسلات باهمی از جنرل گورنر صاحب کلکته لعهد فرمودند حسب منشاء سرکار حکم از پارلیمنٹ رسید از آنزمان براسه بلاواسطه گورنمنٹ مدراس مراسلات از گورنر جنرل صاحب کلکته تا الآن جاریست و واسطه گورنر مدراس از آنوقت بحکم پارلیمنٹ لندن بالکل موقوف گردید رابعاً مسٹر جانسن صاحب در سنه ۱۱۹۶ هجری مامور عهده سفارت از طرف ولیسرای بهادر کلکته براسته گشته وارد بلده شده و درباغ شمشیر جنگ سفارت خانه انگریزی فروکش گشته مامور بکار ماند اسم کولند و صاحب سفیر انگریزی در کدامی کتاب بنظر نیامده ۱۲

حرره میر احمد علی موسوی

شہید علیہ السلام خالی نیست ہر روز تازہ است و بس معہذا در ماہ رمضان المبارک بتاریخ بست و یکم
بوقت شب ضریح مبارک جناب مرتضوی علیہ السلام بالای شتر برآوردہ تا بہ پنجہ شاہ و قدم رسول میبرند
ہزارہا مردم خلقت خدا از خانہ ملارضی کہ بانی مبانی ضریح بود تا پنجہ شاہ سینہ زنان از کمان ایلچی
بیگ و راستہ النواچوک ہزارہا نجبا و شرفا کہ اگر ریگ صحرا بر سر خلایق اندازند بر زمین نخواہد افتاد
تعزیہ کنان منقبت خوانان ہمراہ شتر ضریح مبارک کہ ہمہ پر از سہرہ ہای گل میباشد میروند ہرگاہ
بدر دروازہ پنجہ شاہ میرسند فاتحہ خواندہ برگشتہ بمکان می آیند روشنی و تکلفات و جلوس
معہ نذر ہمہ از حضور پرنور و دیوانی و از امیران سرکار میرسد علمہای محرم نیز در خانہ ملارضی تا چہلم
استادہ میباشند و روز چہلم برداشتہ از خانہ تا کمان ایلچی بیگ می آرند و باز برگشتہ بخانہ بردہ
سرد میکنند و میدارند اما در عاشور خانہ اعتصام الملک بہادر عرض بیگی حضور تکلف روضہ خوانی
و طعام لذیذ و نذر و نیاز لباد ات و زوار و حجاج وغیرہ و گریہ و زاری در عشرہ محرم بسیار است
و خود بہادر معز نہایت دہ روز در غم و الم میباشند محبتی کہ در دل بہادر موصوف بنظر آمد بدیگرے
بظہور آوردن و آمدن معلوم ہزارہا تعزیہ خانہ در بلدہ اند اما عاشور خانہ بادشاہی کہ ذکرش سابق
گذشت یکتای عصر و مکان عجیب و غریب است بروز چہلم جناب امام علیہ السلام در آنجا عشرہ محرم
تازہ میشود کہ روشنی بتکلف میکنند و سواری علمہا از جا بجا می آیند و گل خوب مینمایند از تمامی
جماعتہای بلدہ روضہ خوانی و مرثیہ خوانی میگردد و دیگہای طعام لذیذ بریانی و مزعفر با شکرونان
و قلیہ و شیر برنج شیرین با گلاب حسب الحکم حضور پرنور از باورچیخانہ ہای سرکار دولتمدار میرسد خلقت
خدا میخورد بقول شخصے ؎ ادیم زمین سفرہ عام اوست ✣ برین خوان یغما چہ دشمن چہ دوست
الغرض خاک حیدر آباد از ازل بہ محبت آل رسول صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم مخلوط است پس دیگر
احوال عاشور خانہ ہا بسبب طول کلام بیان نکردہ بر ہمین ذکر چند اکتفا نمود

خاتمہ

بمقام کہتانہ کرک پاترک حشمت جنگ حاضر دربار حضور پرنور شد و خریطۂ عرایض گورنر گذرانیدہ ہمراہ
شکار فیروزی ماند بعد رونق افزای حیدرآباد مدت قریب دوازدہ سال بکار محولۂ خویش معمور بود
چنانچہ ذکرش متواتر بتحریر درآمد پس در جلوس وسریر آرای حضرت مغفرت منزل و دیوانی و مدار المہامی
میر عالم بہادر در سنہ یکہزار و دو صد و بست ہجری روانہ کلکتہ بسبب امورات چند کہ سابق بقلم در آمدہ
شد و بالای جہاز قضا نمود در وقت وکالت حشمت جنگ و مدار المہامی ارسطوجاہ چہار پلٹن نگری ملازم
سرکار شدہ ملک مفتوحہ کرپہ و سدہوٹ وغیرہ در عوض تنخواہ جمعیت انگریزی مرحمت گشت چنانچہ
سابق گذشت و منشی عزیز اللہ در سوال و جواب وکیل مذکور نزد ارسطوجاہ حاضر میبود و قاضی محمد
عزیز الدین بر کوٹھی خزانہ انگریزی معمور کار بودہ و او بسیار مرد خدا پرست چنانچہ دینولا پسر کلانش
محمد فخر الدین عرف نانا میان معمور خدمت موروثی است او ہم در آدمیت و اخلاق مستثنی است
و شوق اسپان بسیار دارد بعد روانہ شدن حشمت جنگ در سنہ یکہزار و دو صد و بست ہجری
کپتان طامس سدنم از ورود تا رخصت حاضر دربار گردیدہ چون در علم عربی و فارسی بہرہ وافر
داشت در مزاج مبارک حضرت مغفرت منزل بنہایت رسوخ درآمد کہ اکثر بوقت ملازمت از نقل و
حکایت عجیب و غریب مزاج اقدس را تفریح می آورد چنانچہ یکبار در خواصی عماری زر در ہم شرف اندوز
شدہ و منشی میران علی از طرف مشار الیہ نزد میر عالم معمور سوال و جواب میبود و بعرصہ دو نیم سال خود
بخود از خدمت تعذر نمودہ بولایت رفت اما بعد انتقال میر عالم بہادر او برای مختاری راجہ
چندو لعل سعی بلیغ نمودہ بکار آورد بعد روانہ شدنش ہنری رسل ثابت جنگ دویم محرم سنہ ۱۲۲۵
یکہزار و دو صد و بست و پنج ہجری از پونا وارد کوٹھی مذکور شدہ بملازمت حضرت مغفرت منزل
شرف اندوز گردید اما از بسکہ موافقت با راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر بسیار نمودہ در ہر مقدمہ ایشان
سعی موفورہ خلاف مرضی مبارک میکرد اکثر مورد عدم توجہات ماند بعد انقضای قریب دوازدہ سال

ودرعوض تنخواه جمعیت مذکور مقرر یافت بعد چندی وکیل مذکور رخصت حاصل نموده روانه مقام خود گردید
متعاقب او در سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری شانزدهم رجب المرجب از طرف لارڈ منٹو بهادر
صاحب اختیار کلکته مسٹر جانسین وکیل با منشی میر محمد حسین علامه و منشی قمر الدین منت تخلص حاضر دربار
جهاندار گشته برای استحکام و انتظام امورات آنجا و یکتا دلی سرکارین در باغ شمشیر جنگ اعتقاد الدوله
بالای رود موسی که در بنولا کوٹهی انگریزی در همون باغ باحداث آمده مسکن و مقام وکلای انگریز بهادر
است فرود آمده و بسعادت ملازمت مشرف گردیده تحایف بسیار مرسله گورنر بهادر معه عرایض گذرانیده
مورد الطاف گردیده و میر عالم بهادر بتجویز اعظم الامرا از سرکار بوکالت انگریز بهادر مقرر شده سوال و
جواب مینمودند بعد انقضای قریب دو سال در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری معه منشیان همراهی
خویش روانه کلکته گردیدند بعد او آخر ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد هجری مسٹر جان کنوی
دلاور جنگ از کلکته حاضر دربار جهاندار گشت و میر ابو القاسم میر عالم بهادر را حکم شد که باستقبالش
رفته همراه خود آرد پس او هم بشرف آستان بوسی مشرف گردیده در باغ مذکور فرود آمده مورد الطاف
ماند چنانچه بوقت رونق افزائی حضرت غفران مآب بجنگ کهڑله بر سر برهمنان پونا دلاور جنگ
مذکور همراه رکاب سعادت بود و پس ازان از طرف ٹیپو سلطان قطب الدین خان و محمد علیخان
معه تحایف بسیار آمده سوال و جواب خلاف مرضی مبارک نموده مورد عتاب گشته بے نیل مقصود
روانه گردید و مسٹر جان کنوی بسبب فدویت و حاضر بودن خود با جمعیت انگریزی برای مهم بر سر
ٹیپو سلطان بخطاب سرفراز شد و باز در عرصه یک سال روانه کلکته گشت پس ازان حاضر دربار شده
در باغ اعتقاد الدوله فرود آمده همراه رکاب سعادت تا بقلعه بیدر بوده از مقام کمٹهانه شکارگاه
حضور پر نور عرض گذرانیده برای تبدیل هوا رخصت حاصل نمود روانه بندر بمبئی گردید و ازانجا
بولایت خود رفت هرگاه روانه ولایت گشت او آخر ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و هفت هجری

برمقام

متکلف صاحب را از خدمت وزارت واگذرانیدہ بکار وکالت حیدرآباد مقرر ساختند مشار الیہ ظاہرا
آورد کہ بزرگان ریاست چون احدی را بکاری عمدہ مقرر و ممور سیفرمایند و می بینند کہ او سرانجام آن
کار بدرستی دادپس او را بخدمت عمدہ تر ممور و ترقی میفرمایند نہ اینکہ بالعکس آن بعمل آرند صاحبان
صدر بسیار مسرور شدہ گفتند کہ شما از خدمت وکالت حیدرآباد ملول خاطر شدہ اند ہرگز ہرگز
آزردہ نشوند کہ درین ایام در دستور العمل کونسل کمپنی انگریز بہادر خدمت وکالت حیدرآباد با کار
وزارت دہلی تفوق پذیرفتہ پس شمارا از صدر مرتبہ بلند میفرسیند لازم کہ شکریہ این عطیہ کبری و موہبت
عظمی بجا آوردہ روانہ مقصد موفور السرور میشوند بعد الیشان مارٹن صاحب بتاریخ چہاردہم صفر
سنہ یکہزار و دوصد و چہل و یک ہجری روز چہارشنبہ بوکالت آمدہ با ہمہ نیکنامی بسر بردہ
درعرصہ قریب سہ سال روانہ صدر کلکتہ گردیدہ و روز جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت حضور پرنور
ادام اللہ اقبالہ حاضر دربار بودہ تہنیت بجا آوردہ و پس تا آمدن اسٹورٹ صاحب وکیل دیگر بارنٹ
صاحب در کوٹھی بودہ اجرای کار سرکار خویش مینمود تا معاملہ داد و ستد کوٹھی ولیم پالمر صاحب کہ
باتفاق سیٹھ بنکٹی داس وغیرہ سابوان کاروان و ندی پار وغیرہ جاری بود و امیران و تعلقداران
سرکار را سر دست اجرای کار میشد متکلف صاحب موقوف نمود و زر قرض کوٹھی قریب یک کروڑ روپیہ
کہ بجانب مہاراجہ بہادر واجب الادا بود آنرا سود موقوف کنانیدہ رقم واجبی کہ اصل بود لاک روپیہ
را سالیانہ ہفت لاک روپیہ باقساط مقرر کردہ عوض سالیانہ پیشکش سیکاکول کہ ہفت لاک روپیہ
سال بسال در سرکار دولتمدار صاحبان انگریز داخل میکردند تا ادای زر مقروضہ مہاراجہ بہادر پیشکش
مذکور در آن نشان دادہ فیصلہ کنانید الغرض بتاریخ نوزدہم جمادی الاول سنہ یکہزار و دوصد
و چہل و شش ہجری میجر اسٹورٹ صاحب در عہد دیوانی منیر الملک بہادر و مختاری مہاراجہ بہادر
وارد حیدرآباد گشتہ بسیار براسخ دلی مطیع و منقاد حضور ماندہ چنانچہ پل نوجانب چادرگھاٹ

از مهاراجه بهادر فائده کلی بسیار برداشته روانه مقصود گشت چون خبر آمد آمد مسٹر مکلف صاحب رسید
و مشهور شد که مشار الیه از حرکات راجه مذکور که خلاف مرضی حضور پرنور است از طرف مهاراجه بهادر بے
آنکه ملاقات با یکدیگر شده باشد یعنی صاحب مسطور بسباعت این حرکات کشیده خاطر است رسل صاحب
مذکور بپاس خاطر راجه مذبور خلاف آئین و دستور سرکار خویش تا رسیدن مسٹر مکلف صاحب مذکور در کوٹهی
انگریزی بمقام خود ماند و بوقت ملاقات مسٹر مکلف صاحب با مهاراجه بهادر بمکان بهادر مذبور بر ضیافت رفت
خود هم همراه صاحبان انگریز رفت و در تخلیه از طرف مهاراجه بهادر بسیار تصفیه دلی کنانیده
باز روانه کلکته گردید این معنی که خلاف آئین است و گاهی ملاقات معزول و منصوب بوقوع نه آمد
محض بپاس خاطر مهاراجه بهادر بعمل آورد که ممنون گردانید معهذا ورود اخلاص یار خان صولتجنگ
منتظم الدوله مختار الملک مسٹر مکلف صاحب در سنه یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بوقوع آمد و او
بموافقت مزاج مبارک حضرت مغفرت منزل قریب دو و نیم سال معمور بود خود بخود استعفای خدمت داده
روانه دهلی گشت گویند وقتیکه مشار الیه معمور خدمت وکالت حیدرآباد از صدر کلکته گشته وارد بلده
گردید برای عرض حضور پرنور حضرت مغفرت منزل نزد منیر الملک بهادر دیوان و مهاراجه بهادر پیشکار
مختار سرکار گفته فرستاد که من در پیشگاه بادشاه فیجاه دهلی اکبر بادشاه بسرفرازی خدمت
جلیل القدر وزارت معمور بوده در جناب والا حاضر شده ام میباید که ملازمت من بنسبت وکلای
دیگر بازدیاد الطاف که معمول مستمره وزارت است بعمل آید مشار الیها این معنی بعرض اقدس رسانیدند
ارشاد شد که شما چه جواب دادند ایشان عرض کردند که جواب این قدر منحصر بر ارشاد حضور پرنور است
فرمودند با وشان بگویند که هر چند شما بوزارت دهلی معمور بودید اما در اینجا که بکار وکالت حاضر شده
از قسمیکه معمول ملازمت دیگر وکلای گذشته بوده است بدان موجب بظهور خواهد آمد چرا وزارت
را گذاشته بوکالت راضی شده آمده اند از رسم مستمره قدیم زیاد نخواهد شد معهذا گویند هرگاه صاحبان صدر کلکته

آتشبازی بانواع و اقسام بملاحظ اقدس در آوردہ مشمول عواطف گشت

ذکر عجائبات و احوال متفرقات عجائب

در عاشور خانہ و امام بارہ طالب الدولہ بہادر حسن علیخان کوتوال بلدۂ حیدر آباد مغلی از ولایت ایران آمدہ کہ علم کلان سنگین بوزن یک پلہ کہ باپنجاہ کس است برداشتہ نمیشود و نہایت مرتفع برابر نیزۂ طویل را دفعتاً برداشتہ در کمر خود میگذارد و بغیر استادہ دیگر و کمک دستہای خود فقط ذات علم تنہا و گاہی بالای سینہ و گاہی بالای دوش خویش و گاہی بالای زنخ و گاہے کارد را پارچہ پیچیدہ در دندان خود گرفتہ علم را بالای تیغ کارد میگذارد و بدون گرفتن از دست خویش یا بدست دیگری کہ علم سنگین نیز باین بزرگی مانند پرکاہ استادہ میماند و بہر قسمیکہ و بہر جا مغل خواستہ باشد مغل خود رباعیات مدح امام علیہ السلام میخواند خلقت خدا از عجبہاست کہ این چہ سر مولاست معہذا مغل مذکور فی الحقیقت تنومند الجثہ زور آور ہم نیست کہ از زور و قوت خود بیمودہ باشد مانند سائر الناس متوسط الجسامت است اما میگویند کہ از عالم طفلے مشق کردہ

بمراد رسانیدہ است قابل دیدنی است ✣

ذکر الماس ناتراشیدہ

از جملہ عجائبات داخل شدن الماس یک پارچہ ناتراشیدہ بوزن شش تولہ پنجماشہ پختہ از تعلقہ جٹ پول منضافات صوبہ فرخندہ بنیاد حیدر آباد در سرکار دولتمدار آصفیہ نواب ناصر الدولہ بہادر ادام اللہ اقبالہ کیفیتش اینکہ الماس مذکور را در ایام سلف شخصے از قوم لقالان ساکن قصبہ جبٹ پول بمکان خود الماس مذکور را در شاخ گاومیش داشتہ و یک فرد کیفیت الماس نوشتہ

باستصواب میجر صاحب مذکور بر طبق حکم حضور با حداث در آمد بعد ایشان در یبولا فریزر صاحب بهادر
در کوٹهی بکار وکالت حاضر اند و در حضور نهایت رسوخ دلی دارند و مورد الطاف بیشمار اند درین
زمان انچکه اتحاد و محبت و یک جهتی و یکتا دلی فیما بین سرکار عالی و سرکار عظمت مدار کمپنی مرتسم
خاطرهاست در هیچ دولت و ریاست و ممالکت و سلطنت هرگز هرگز نیست هر دو سرکار ذوی الاقتدار
کنفس واحد جدائی ندارند و تمامی صاحبان انگریز دولتخانه امید خویش دانسته در فدویت و جان
نثاری و خیرخواهی سر مو فروگذاشت نمی‌نمایند هر روز مدارج اخلاص و اتحاد یوماً فیوماً از طرفین ما شیئی
زاید است او تعالی شانه ازین زیاده تر گرداند که موجب رفاه خلایق و باعث امن و امان رعایا
و برایا که ودایع و بدایع الهی اند ظاهر است و جمعیت انگریزی بر طبق معمول بالای مقام نالاب
حسین ساگر فرود آمده محکوم حکم خداوند نعمت است که سر مو در اطاعت فرمانبرداری قصور نمیکنند
و فریزر صاحب نهایت دانای روزگار نیک طینت مآل اندیش ذی اخلاق فرد فرید منتخب زمانه اند
و مانند ایشان خیرخواه سرکار این ظاهرا دیگری وار د سرکار نگردید و حضور پر نور را میل توجه بحال
ایشان است که مشهور آفاق گردیده اما ضیافت حضور پر نور اول حشمت جنگ کرک پاترک در عهد
حضرت غفرانمآب نمود و آنحضرت را در کوٹهی که نو تیار شده بود تحایف لایقه بسیار گذرانیده تماشای
عجیب و غریب آتشبازی ولایتی بملاحظه اقدس در آورده مورد الطاف گشت بعد ازان کپتن
سدرلنڈ صاحب ضیافت حضرت مغفرت منزل مشرف گردید و تحایف بسیار ولایتی معه عماری زر دوزی
جالدار و منزل گهی ولایتی با جوڑی اسپان ٹانگن پیکوی گران بها و اسپان عربی بیش قیمت
و فیل بزرگ عماری لایق سواری خاص و دیگر اشیاء بری و بحری ولایت بنظر انور در آورده
درجه پذیرائی یافته مورد الطاف گشت من بعد مارٹین صاحب بضیافت حضور پر نور آصفجاه
رابع نواب ناصر الدوله بهادر آدام الله اقباله بجا آورده تحایف بسیار گذرانیده و تماشای عجیب و غریب

آتشبازی

بزمیندار آنجا خبر شد او زرگر را تنگ کرده تمامی حال الماس دریافته از هر دو کلال و زرگران بگرفت
هرگاه به لچهمارا و تعلقدار سرکار این کیفیت رسید او مهاراجه بهادر را اطلاع داد بهادر مذکور لچهمارا را
با محمد قمر الدین خان جمعدار مندوزنی تعلقدار نلکنڈه نزد زمیندار فرستاده طلب کردند زمیندار
مذکور بشرط سرفرازی نوبت و جاگیر ده هزار روپیه بذات خود و اولاد خود بطور التمغا حواله ایشان نمود
مهاراجه بهادر بحضور عرض نموده سرفراز کنانیده الماس مذکور پیشکش و نذر حضور پرنور آدام الله
اقباله ساخته مورد عواطف گشت جوهریان وقت و مهران عهد بملاحظه و شناخت خود ها آورده
مجموع بالاتفاق عرض کردند که این رقم نادر العصر و از جمله عجائبات روزگار است لاقیمت که بایان و بزرگان ما
در هیچ بلاد و امصار و ریاست مانند این رسم بچشم خویش ندیده اند و بلکه نشنیده و جوهر یکه نادر و نایاب
است قیمت آن چه طور مقرر کرده میشود پس همین که الماس لاقیمت است که در تاریخ فرشته آورده است
که در جنگ رانا راجپوت چترپتی هند که با ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بوقوع آمد الماس بوزن هفت
مثقال بدست همایون بادشاه درآمد جوهریان آن زمان گفتند که این رسم نایاب بی مانند است

ملک علاء الدین خلجی بسبب [illegible] خزائن
و جواهر دیوگڈه [illegible] دکن کرد در آن وقت حصار دیوگیر
[illegible] بهادر [illegible] چندیری از عم خود سلطان جلال الدین رخصت گرفته
با هشتم هزار سوار از راه [illegible] روانه گردیده و بجناح استعجال مراحل صعب المسالک پیموده و کنام
دجبال و هامون ممالک بمدت دو ماه در نوردیده علی الغفلت رسید و در ۶۹۲ هـ
سنه ۶۹۲ هـ [illegible] برده از رام دیو راجه آنجا [illegible]
با نقد جواهرات بیشمار و طلا و نقره بیحساب
معاودت نموده

[illegible] الماس [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] سلطان
[illegible] علاء الدین [illegible]
قطب الدین مبارک شاه

درآن شاخ نهاده در زیر خاک مدفون ساخت و بعد چندی قضا نمود چون قریب دو صد سال
بر یعنی بگذشت و مکان مذکور کهنه شده درافتاد و بازدیگران درآنجا خانها از سر نو باحداث
درآوردند شاید زرهم برهم شده ازجای خود بجای دیگر درافتاد اتفاقاً در سنه یکهزار و دو صد
و چهل و هشت هجری کلال قصبه مذکور که ظروف گلی میساخت روزی برای آوردن خاک میرفت
آن شاخ گاو میش را افتاده دیده برای کاویدن زمین برگرفت چون تفحص کرد دران شاخ
سنگ خوبصورت یافت لیکن مانند سنگهای دیگر بی رونق بود اما جهت بازیگری دختر خرد خود که
مربوط از بود پسند کرده داد و دختر از ان سنگ در میزان بازیگری طفلان تخم های شریفه جمع کرده
وزن مینمود و بازی میکرد دران ایام مادر دختر چیزی از قسم زیور برای دختر خود از دست زرگر
تیار کنانیده بود روزی زرگر جهت گرفتن نقره بخانه کلال آمده دید که آن دختر از ان سنگ بازی
میکند دریافت که این سنگ الماس است روز دیگر کسے بخانه بنود چیزی از قسم شیرینی همراه آورده
بدختر داده طلب سنگ نمود او برهم شده در حجره برده درمیان طاقچه بنهاد هرگاه مادرش آمد گفت
که فلان زرگر شیرینی آورده مرا داده طلب این سنگ بسیار عاجزی میکند مادرش دانست که
شاید برای وزن کردن نقره میخواهد آن سنگ را درجای مخفی نهاد چون بار دیگر زرگر آمده از
دختر سنگ طلبید مادرش گفت که بابا آن سنگ خدا داند که دختر کجا انداخته معلوم نیست
آنوقت زرگر بیقرار شده گفت که ای ای تو چه کار کردی آن سنگ الماس بود اگر مرا میدادی
من ترا از زر خاطرخواه میدادی این مقدمه بسمع پدرش رسید چنان مقرر شد که هیچکس از ما افشار
این راز نکند و فیما بین برابر تقسیم نماید پس آن را بهزار دقت بشکستند جائی که حصه زرگر بود دو سه
قطعه شد و دیگر حصه کلال سالم بوزن شش توله پنج ماشه پخته ماند وگرنه تمام و کمال یازده توله
بود و زرگر آن پارچه ها آورده بدیگر زرگران یکی یکی بفروخت و این هیچ و شرا اشتهار یافته

و قول
اول قریب بصواب معلوم میشود و
و برهان بین که در وقت هرج و مرج مملکت و موجود بودن
چنان تهران چنین جواهر نایاب را زیب بر کردن پادشاه عقل قبول نمیکند
آخر فرمانروای هند بود چندان سفاهت نداشت که اقدام بامر نالایقی و خلاف
عقل کرده باشد. حال بشاه ایران افشار منتقل گشت و شاه بوجه شفقانی و تربیت
و گران سنگی الماس را ملقب بکوه نور نمود ولی از کشته شدن نادر شاه در سنه ۱۱۶۰ھ
سنه ۱۲۰۶ھ بفتح آباد و قرب خبوشان اهل اردو و خزینه را غارت نمودند مگر کوه نور
و تخت طاووس بدست احمد شاه درانی افتاد و دریای نور و تاج ماه بدست امرای نادری
در رسید و محفوظ ماند. حتی که ابراهیم خان و عباس قلیخان لیلاری و عیسی خان
کرد و علیخان قیچی و غیره امرای نادری از تاخت و تاز افاغنه درانی در زحمت بود
قوت مقاومت نداشتند در سنه ۱۱۶۱ھ [illegible] استعار بیارگاه محمد حسن شاه
محمد سلسلهٔ سلاطین قاجاریه در آمده و پیشکش لائق گذرانیده از جملهٔ آن اشیاء
و دو رقم الماس یکی دریای نور دومی تاج ماه که اولین هشت مثقال دیگر پنج
مثقال بود که بعد از آن [illegible] شاه بدست افتند و بعد کشته شدن شاه محمد
مذکور در سنه ۱۱۷۱ھ بجنگ شیخ علیخان زند بیرون از شرف
دریا ابان فرق بدست کریم خان زند
شاه ایران در آمد

و بخانواده
زندیه ماند تا اینکه لطفعلیخان بن
جعفرخان زند در کرمان از آقا محمد شاه قجر در سنه ۱۲۰۹ھ
[illegible] بعض مضافات سیستان است و رفت
[illegible] شکست خورده [illegible] بانیانده
[illegible] آن زمان
و شکست قجر از دنبال آن تاخته [illegible] بامر الدین شاه
و الماس [illegible] دریای نور و تاج ماه [illegible] باقی است چنانچه [illegible] شاه
و [illegible] دریای نور خانواده قجر [illegible] کوه نور [illegible]
تا اکنون بفضل المتعال در تصرف [illegible] و شاه والی
حال تا [illegible] ایران [illegible] شاه از برادر خود محمود [illegible] جلال آباد
[illegible] زمان شاه [illegible] در سنه ۱۲۱۶ھ و در سنه ۱۲۱۰ھ [illegible] گرفتار گردید
و آن تاریخ تا زمان شاه [illegible] در منزل [illegible]
برات [illegible] و کلات [illegible] زمان شاه [illegible] عاشق شینواری
[illegible]
فرار نمود و محمود شاه [illegible] قید و بند [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] باطن [illegible]
طلا [illegible] ظاهر [illegible] آن شاه [illegible] از تصرفات [illegible] بر او
بقصد شاه [illegible] محمود شاه [illegible] قیمتی آن
محمود شاه را از [illegible] فرستاد [illegible] بود و الا
تقدیم [illegible] ایشان [illegible] نظر خود [illegible]
الماس گران بها [illegible] کوه نور [illegible]
[illegible]
[illegible] دیدار

وتسلط
نمودن غلام بر حکومت دہلی
وفتح تقادی ملک تغلق بران اوقات کمال در ۱۳۲۱ء
سنه ۱۳۲۱ء از خزینه علائی بخاندان تغلقیه نقل نمود پس از ان دست گردان
سلاطین تغلقیه بود حتی که بعصر ناصر الدین محمود شاه بن ناصر الدین محمد شاه ۱ بن
فیروز شاه باربک تغلق باعث کم سنی پادشاه انقلاب بمبارشاهی دہلی پیدا آمده
استقامت سلطنت زائل گشت وامرای اکابر فرصت بدست آورده در حق نصرت شاه
بن فتح خان ابن فیروز شاه را آماده انتزاع دولت نموده متعین شدند و بعض
بکار مطیع و منقاد پادشاه ماندند و در فرق شتی همین از سنه ۷۹۶ھ ۱۳۹۳ء
نزاع بپا شد الی سنه ۸۰۱ھ سنه ۱۳۹۸ء تا بهم ماندگی پادشاه مغلوب و دوتی طرف تقابل
منکوب بین جیحون و سیحون تضییع اوقات مینمودند که یکبارگاه طلوع ظفر از امیر تیمور
ماجیتران از افق نصرت واقبال ساحت هندوستان درخشید جمیع قاطنین واتباع
هندوستان حاکم او را گردن نهادند بجز معدودی که باهم منازعت داشته گوشه و در
دست تحمید شاه شد و دول متنازعه شان بدست هرکس افتاد گرفته سرخود گرفت دیگر
انقلاب الملیه که نزیب تختیر رای نرسنگ آناده راجه گوالیار شده بود گردیده ولیه
پیشتر برهم زده راجپوت که صد اعلای راجه بکراجیت پسر راجه مانسنگ گوالیاری
منتقل گشت المختصر در سنه ۹۳۲ھ سنه ۱۵۲۵ء همین رای شتنه بمراه
سلطان ابراهیم لودی بجنگ بابر پادشاه
بپانی پت

راجب
کبراجیت جانب تحالف روزگار
دشمنان در قلعه آگره که قلعه داری
خود و متعلقان درو داشت وهمراه سلطان
گذاشته بیبان بردوستی شاهزاده همایون الغرض ضبط اموال
وذخائر انجا بامر پادشاه پس از فتح بطور استقلال شاهزاده همایون از اینکه برادول
شتر کرده بود با پادشاه در دهلی جانب آگره رسید تسلیم نمود و اهل قلعه و اهل ایشان نقد اول
ودفاین سلاطین ماضیه و بیان قلیل نخواهد رسید که نشسته چنانچه ایشان
بازی عدتش سیر لعل وزن بطرف زبان سلطنت چاره بحضور
بهمین شاهزاده پادشاه دل باخته جز بتسلیم قلعه و ذات اثاثه الصدر
مطالبین راجه گوالیار طالب بیان النعل بارشغان الماس سلطان ابراهیم
افتد بلا حظ شاهزاده و دیگر ورد و بعضی بل بتقدیم باختری با السلطان ابراهیم
لودی در قوی صندل جابر فوق الذکر شده پیشکش شاهزاده نمود و القصه
پادشاه فاتح دار الملک آگره شد همایون شاهزاده الطاق بجنیه سلاطین
پادشاه قبول نموده باز شاهزاده بخشید از الوقت آن الماس بنام
پادشاه با عصر محمد شاه پادشاه هندوستان ماند تا اینکه پادشاه ایرانی فتح
هندوستان کرده علاوه جهان بخشی تاج بخشی به پادشاه هند نمود کلید و پیش
محمد شاه پادشاه در سنه ۱۱۵۱ھ سنه ۱۷۳۸ء بعنوان تحفه بشاه ایران وادشاه قبول
نموده همراه برد و در جنگ برنگاشته اند که پادشاه همراه وصول گرده
سلاه شاهی خود بدل از دستار پادشاهی آورده
بدست آورد

غالب رقم محمد
فرمای شاه بکشمیر گردید
مزید بر آن وعده امداد جمیع نوع و بهرسانی
سامان جنگ نمود شاه شجاع را از فتح کابل محظوظ خاطر بود بگلگشت تمام
در نهایت عجلت، روانهٔ آن صوب شد و به پشاور در مهیا کردن ذخیرهٔ حرب و ضرب
سکون کرد و درین بین عطا محمد خان مختار و سمندرخان بامیزئی و نور محمد خان
نورزئی صاحب ابوس اقوام بهادرشان لشکر دولتخانه بالاحصار پشاور
داخل دیار شدند و اطراف شاه را نگین آسا محصور نمودند و بعقیده اینکه از آنجا
بکشمیر برود بعد از چندی محمود شاه و وزیر فتح خان را با سپاه فراوان بعزم کشمیر
فرستاده و نیز مذکور سر راه مظفرآباد حسب المنازل برکنار رهناده عازم پنجاب شد
و با رنجیت سنگه صلح و اتفاق کرده از منزل لاهور و توشه میدان عازم کشمیر
و وارد پشاور گشت و عطا محمد خان بمیدان جنگ شتافته هزیمت یافت و به شهر
معاودت نموده مستکرب وزیر بنیروی شجاعت آن را بعد کشمیر بتحریر فتح آورد
شاه شجاع را از مجلس بر آورده موافق قرارداد بحکم چند معتمد رنجیت سنگه
پیرداد و شاه را به لاهور روبروی رنجیت سنگه برد آن غافل بیباک پس از
اعزاز و اکرام بالاکلام ظاهری چون ساده سنگه جهت یکی و نقش
مقرر ساخت و حرم شاه را تنازل زین در مکان
علیحده جا داده
بود

و حسب اشاره
آن بیدادگر آورده محال از مهابت
آن بیدادگر ابراوده و فرو ای ورود و شاه رنجیت سنگه
دربانان پیش آمده و جواب داد آن جواهر پیش تنبیت بحضور نیست
فرستاده کوه نور طلبید شاه جواب داد که در وقت بهمین نطاحچه رود
التیه بعد استحکام روابط اتحاد و بحضور خواهد رسید پس رنجیت سنگه از
دیگر تواتر ستد و کلمات فی السابق جواب بسابق شنید آن را باعث حیات قرار داد
وطن طبی خواست بالتی اثر شد و العیال آب و نان ایشان تنگی گردید مقصود برست بیاورد
دوان طبی خاست بهمین مشتی گذشت آن گروه و اینچه وجه القدر بکار شاه
بازیافت نمود و قریب یکماه به این اشتها گذشت و طالب ج
زان لعبد راه تملق و چاپلوسی و الابه در آمده شرف دولت شاه بعبرت بود جون
مروبات بحکم فرمانید تا امرهٔ ما خدا سر گذرانیده بر ارت فسطاط اسناد حسب
رنجیت سنگه شاه پذیر ارد و پیمانها بر سپاهی الفراق قسطاط وقتی در ابراهیم تیل
بیچ خود رسید رنجیت سنگه شاه پذیرد و بار طالب گوهر الوس شد و وصول کوه نور
لعبدات و اتفاق بابای برنجا بر نجاب بشباب شهود سعود خوشحال
صورت گرفته که در آن بود و مواثیق بمو کند گردید و تعهد ازو
تافت رنجیت سنگه حصول کوه نور را اتحصر لعبد نامه وید لا اجرم از در وعده
درآمده عهدنامه نوشت بر اخلاف اولاد ایشان خود شل
بابای بکمال و کلاتش گذشت بموکد ساخته تعمیل نمود
سرکار او امر الحیات در ارد و
داخجاو

ازآن
طاق مستور ساخت و آن دیگری را
دیدبان پنهان داشت و زمان شاه را سعه
وزیرش محبوس ساخته محمود شاه رسانید آن شب با مروت کار بید این شعر
خطا ماست در کار شاهان بسی * که با شاه جوئی ندارد کسی * چو گشته چشم از صله رحم
اخوت پوشیده جهان بین زمان شاه را میل کشیده حصار بالا محبوس و مغلول
کرده و وزیرش را قتل نمود و شاه شجاع برادرش در سنه ۱۲۱۶ھ م سنه ۱۸۰۲ع بیاوری التقدیر
وساختگی میر واعظ و شیر محمد خان و سردار احمد خان امرای محمود شاهی و فتحاً بمعارج
سلطنت افغانستان عروج یافته محمود را در زندان و عاشق شینواری را بکیفر رسانید
شعر چه بد کردی مباش ایمن ز آفات * که بد را بود بیشک مکافات * الغرض
روزی بمجالست در عین مکالمت بطوع و رأفت و دلجوئی مستدعی جواهر
یمین نمود زمان شاه از سرگذشت قلعه عاشق شینواری ایما داد و شاه شجاع بعض
معتمدان را فرستاده پس از فحص تمام بجسم الکلام کوه نور را که نزد ملائی بود
و او از نهایت جهل قبالجات را بدان جمع میکرد و فخر اینکه بد است طالب العلم بوقت
انتقال و شکستن رختها که بدست افتاده بود برده در پایه اگر کرده بخدمت شجاع
آوردند و شاه شجاع در خزینه خاص نگهداشت تا اینکه در سنه ۱۲۲۶ھ
سنه ۱۲۱۳ھ محمد خان شهزاده قیصر
تا کتاب ۲۴ باب

عشق می‌بازد
نموده سمت پشاور ارسال آتش لیغران
نموده بمقتول و شهزاده قیصر … محمود شاه
نعمت و دنیا پر شده میر محمد خان تاج الناس شد
سفر و ارکین و دین اختلال انتشار نورش نمایان و ارثاً نبید و بجزای حیل
اختیار از دست یافته تا بیاید علی محمد خان با خود را از بند وار بانید از ایشان
اختیار از دست یافته بود رسانیده بجز از ای صاحب و وقت در سنه ۱۲۱۸ھ بیت
لغزاده کرده تقریر وزیر شیخ خان بود و حکومت در سنه ۱۲۳۰ھ و غزنی بجای بدیه جات
بساعت طالع مسعود خویش بار از نام آمده از لاهور و غزنی بدیده آن از پادشاه در سنه ۱۲۱۴ھ
آورده و شاه شجاع آواره دولت او را با گرگ آن از لاهور
آورده و شاه شجاع آواره … اتک بجیت سنگه راجه لاهور که آن وقت لاهور بعطا
استقرار یافت و القراضه … حکومت راجه رنجیت سنگه قرار شده تحف
از اینکه … حکومت ملاقات رنجیت سنگه حاضر شده تحف
از اینکه رای سنگه حکومت … ملاقات زنت رنجیت سنگه کرده زبان
در سنه ۱۲۵۶ھ از آن وادی جهت ملاقات شاه شجاع برادر اول بیدی کرد زبان
نموده و در بجال سائل والی جهت وداع با آن شاه شجاع و زمان خان حرم محترم
نموده بود و در بجال بلا احتیاط اودر ولیعهد وداع با آن لقب او فادار خان حرم
دیدهای و آنکش بلا احتیاط او ولیعهد بلقب وفادار خان از فرستاده بود
دیدهای و ناکش بلا احتیاط او … جرأت الله خان بلقب یوسف زئی فرستاده بود
وزارت زمانشاه و وفادار بیگم … از او بر ایوب و … کار آورد
وزارت زمانشاه و وفادار خان با رکزئیش از راه یوسف زئی بروسی کار آورد
خود را مصحوب محمد صدیق خان بارکزئی امراه ظفر و عنادی و زیر مقتول
خود را مصحوب محمد صدیق خان سرکنار بالا محمد خان وزیر مقتول
فرزندش که در زمان آن شاه ساختن ملک آنکه ان ایشان محمد خان و طالبا
فرزندش گردید بعد بساختن سلطنت و دست تا این امر شود و طالبا
که عطا محمد خان حاکم کشمیر … سلطنت شود
مباحث کرد و مقصدی امر سلطنت شود
در قالب اتحاد و وفاشعاری
در آمده

وار د
استفسار احوال عیال کرد
شهزاده از صداقت بیجلی صورت حال را براسکی
بار محمود و بخت بنا تحقیق و تفتیش کرد زنی را بجرم سرای شاهی یافت
چنانی متعجب گردید و بر شاه نگاهبانان سخت برگماشت و شاه عیال خود را
از جنگ دشمن قوی کرد در آن آوان کسی از اطراف و جوانب پا ادوم مبادات
نیز در پا دیده سجده شکر بجا آورد و قید و بند محافظان بر شاه سخت تر
شد بلکه پاسبانان گشت یعنی گردش پیره داران شاه بند و جهت سرای و نگهداشت
چهار هزار نفر مقرر بودند و علاوه آن بست و هشت نفر تمام شب بشبها بدست
دور تا دور شاه میگشتند و هر روز یک قرص نان روغن یکه بحضور شاه میشداده
میکلان می گفتند که تتمه جواهر سود الماس مخراج بهم رسید و گر زد دین روغن سرخ شده
بعد از ایام گذشته سوخته حوالی شد و نیز لیسمن میفرمایند که را جلا بور قفس
آرا تی زدین داساخته است که شاه را در واندخته بحضور و سفر بحضور دارد
واکثر جلاد برای برآوردن جهان بین شاه را از صدقه هر روز ده بار
آماده میگشتند و در ماکولات و غذا هم نهایت سختگیری و قساوت قلب
و میل انکاری میکردند و هم آن و زنان مطالبه الماس مخراج و تتمه جواهر
مینمودند و شاه از شاه ... آن حال مرگ را
بر زندگی رجحان میداد

ودست التجا
دربار آنگاه واقع هم و غم و آزار کرده
شکایت نجات از دست این عدوی بیباک بیکر کرد لعبه
از صورت تلبیس و تزویر گرفت یعنی بدر جا بپن او طاقتیکه
جنیدی افضل کریم کار بسیار خدمتشان شاه بجا داشتند
میر ابوالحسن خان و دیگر پیش خدمتشان را ه کردند و شاه
شاه محبوس بود و میر ابوالحسن و زیر کی توانستند بیشتر انجام کار جان فدا و بجای
و از آنجا افضل القابل نموده از پیش خدمتشان خود را بجا کرده
الجاه داده و شاه وقت رفتن یکی از پیش خدمتشان بجا آنگاه خود و تقرر کرده
شاه در جب امور بود و جهت شاهی ابروان شان رسیدند و تجاوز کنند و هم بجایی چنین
لباسیم فرسود از قواعد حرکات و سکنات شاد را آسته گذار دن جان خدا یجان
در نفر پیش پیش خدمت و وز ارتی ارا رسوی کرد و اباحی نه کرده دادن و هم سلطیان و تی لیسنا وا علیا
و اب و آب وضو شان سلوک شاه از حرمی دارند و دو از الطرف تقرر از انجا گذشته
که شوند شاه مطعون شده و لنیز لباس نمود و خود و در البطن شاه و دن و رتاج
دار سوار و سنا ری کی ساخته ابرسر پیچیده و دو کردن جهر ای که در و سیمان
فقرات از انجا جت عضای که نگیه داریست و قیاب دریا و دو نفر شسته خود نیز
میر الدین حسن خان و میر ابوالطالب خان که از اینها نیز خود بار الطبع بیرون مرشد آبرا
خود را بعلی مرشد و هم بیدار کرد که از ایشان ازشان اختیار کرده بود
و بیرون و مصواق گذشته به بر درد آب بر
در آن زمان از آب بدر است
بیابنده

مرموسیٰ
تحالف و فساد کرده و لقرار
میعاد والی الیوم الثانی مطیع و منقاد با هم بادشاه
تحالیفش را مستحکم و از صدق دل میدانست که لو رخواسته رنجیت سنگه
پیرو داین امر در سنه ۱۲۲۹ هجری و سنه ۱۸۱۳ عیسوی بلاهور آمد و والی سرمود شده کیکچیان
قبی القلب را برخاست نمود بدین هم ابعد و در وزارت ملاقات حرم رفت
الغرض چندی بالصورت گذشت تا اینکه شاه را بجا عذر دی سردار محمد عظیم خان
حاکم کشمیر ملوم و بلا تیم محمد سهم اورا ستم کرده لیعذشتید بدروازه لاهور نمود و رنجیت سنگه
برزم و نیز فتح خان در سنه ۱۲۳۲ هجری و سنه ۱۸۱۶ عیسوی عازم پیشاور شده شاه را با وجود
استمداد و وعدهٔ فتح خان طوعاً و کرهاً با خود برده و بمنزل روتاس رسیده
فتح خان از پیشاور برگردانده بیره جات رفت و رنجیت سنگه بلاهور معاودت
کرده شاه شجاع [illegible] را مسنگه سپرده در اول چندی گذاشت و بالقضای
مدت قلیل رام سنگه و کرگرسنگه نام بابت صندوق قماش و قماش خانه
شاه بخجیند بودند و نیز خزانه بتمنای وصول مخارج سرقت نمودند شاه سپس
پرسید عذرهای لاطائل پیش و بطالعات الحیل گذارده عجب تر آنکه حسب الامر
رنجیت سنگه شاه را با محصلان شدید المحافظت در لاهور برده
سرای بدتر از زندان خراب جهت سکون
و قیام معین کردند

و ابا بانان
بیم دولت برگشتن شاه والا ازین
توزیع و تقطیع عوق حیثیت حجوتن کی آمده و بیخبر است
خود را تباه کنند ولی پای شرع مانع ازین حجابات مشید چنانچه در وقایع خود مینگارد
ازان جمله چون از فرط ملالات جامه را دو سه جاک میکردم و نخواستم از زندگی دل
غمناک شده و مر آنرا از گردش فلک کج رفتار عوض [illegible] ابرین تنگ و ابا
رفتار هم ازین [illegible] و چاره جز [illegible] ندیدم الا ابتی
گرفتاری عیال و اطفال پابسته گرفتار زیرا که ترک ایشان منافی شیوهٔ غیرت و حمیت
[illegible] لا علاج
بخصوص در دولت چنین بمعاند بالوس احسان [illegible] بازی کارا
اول و [illegible] کشیدن عیال شدم و خیال کردم که دروازه را [illegible] بعض از
مقرران نمودم و [illegible] بان [illegible] های [illegible] اهل حرم را [illegible] نفر
شهران [illegible] آن کار [illegible] ساخته گاهی [illegible] آن قابل بودند
تغییر لباس نموده و شکل زنان هندو [illegible] باوجود آنکه [illegible] جای خود
دیبا القرار که [illegible] آن [illegible] دوستی با دولت شهزاده تیمور
شاه [illegible] بود [illegible] شاه [illegible]
[illegible] و [illegible] بیخبر [illegible] شده او را
[illegible] نیمه [illegible]
[illegible] رنجیت سنگه [illegible]
رفت

دراعانت و
بجوبیت بیجیم نظر باید گماشت که
بر این صفت بر درماندگان لذت نمو نما دانسته برکینه
است بزنجیت سنگ اگرچه صبحبر و تالاف حقوق ذوی الحقوق نموده کوه نوربر
آورد اگرچه الماس بکش بوده تا آخر سنگ را ولیت کرازان بر آمده چیم چند بینندگان که
بمحل مناسب تانع و خوبیش بر یکتا بند دیگر چه سود ال تا د و نو د و دورم قلوب
شکستگان دیهد رود و ماندگان کوشیدن جوهر بیش بها است که بحر
اسرار دانست در مواقع جلوه نا گردیده منافع کثیره متعدده ازان بحصول
سے پیوندد صاحبدل باید همواره در التیام دلهای شکسته کوشد تا از شام
بنکو بیش بشام قاطنان اکناف و امصار و بلدان
معطر ماند که نور و قیمت
بحیثیت

اصلاح
خود بود و لیا خانواده ما ـ
عطلعی لوصورتش تباه و بیبا و نشه
بابست و دول ... از تحریش و دران نکاه آکرد کرشکل و هیئت
بالانجام ... بیشتر بیش و دیدن تا شانگاه داد شنیدن
و لیدلا سے کوه نور بیشتر ... آکرد و الملخص ... زبان ... بیمن سر ا ::
... بیشتر بیش تنگان ازان وابتیاز و بحر جواهر بیمن چشمی و داری و بالی
انسطاالعین بنکا ... بیشتر بیش تنگان ... الملک العبود و ... جهان اکبری
کانتیم و ... الابصار ... بدالتقاء ... التاخرین و اقبالنامه جهانگیری
وانظرات ... با ... من ... الفضل و تاریخ جهان بلکه
و تاریخ قاجاریه ... مصنفه شیخ ابوالفضل و تاریخ فرشته و تاریخ
ولیت ... و اکبرنامه ... تاریخ ... اکبری
سلطانی و طبقات اکبری
... الف

خواجه نظام الدین احمد بخشی و ظفرنامه ناصرالدین شاه و تاریخ افغانستان و قصص هند و تاریخ رشید الدین خانی وغیره کتب تواریخ فقط احمدی میر احمد علے موسوے

پس فی الحقیقت آن الماس را باین قسم هیچ نسبت نیست مصرع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
هفت مثقال یا شش توله چه نسبت باشد در تمام مملکت هند و ولایت ایران هرگاه حکاکان را
حکم شد که تختهای این الماس بتراشند پنجلاک روپیه مزدوریش خواستند که از آنمیان هفت تختی عمده باریک
شفاف تراشیده میگذرانیم که کوه نور و دریای نور محمد شاهی را پیش این تختی ها قدر و منزلت
نباشد تاحال قسمیکه بود دلبود ست در جواهر خانه سرکار داشته اند عجائب دیگر از دیار
هندوستان خاص از شاهجهان آباد شخصی ذی منصبی از قوم برهمنان رام تن نام از چند سال
وارد حیدرآباد شده که هرگاه کسی از امیران نامور عمده سرکار را منظور شود مشارالیه را در مکان طلبیده

بغرار شفقت
وصعوبت بیرون رفتن وبا معتمدان
خود که بر قیمت بودند بجا انتظام قابو بودند بهم رسیده
واز دریای راوی بعد از تحیح پیاده گریز عبور کرده لب آب الکورها
همچنین الماس فخرنمج وجوز ده جواهر همراه شاه ماند و باقی دست چوشک
تا ایلچیان نگاهبانان علاوه رنجیت سنگه گشت وقت گورنر جنرل سر هنری
هاردنگ صاحب بهادر در ۱۲۶۳ھ م ۱۸۴۶ع باعث شور و شغب سرداران حکومت
مهاراجه دلیپ سنگه خردسال والی لاهور ورانی چندا والده اش و خودسری افواج
پنجاب بحال حفظ ثغور ممالک محروسه سرکار انگریزی لشکر برحدات پنجاب
فرستاده بودند افواج لاهور ناعاقبت اندیشی جهالت نموده شکست فاش یافتند
وملک پنجاب بتمامه منضم بممالک محروسه انگریزی گشت وضبط خزانه لاهور بظهور آمد
آن وقت کوه نور بدست راجه گلاب سنگه وزیر که بالعد خود بالاستقلال راجه جمو
وکشمیر شده القصه گورنر مذکور در آمده صاحب مسبوق الذکر آن را بطور هدیه برای
نذر ملکه لندن فرستادند و بادشاه لندن بدستکاری حکاکان آنجا درست نموده
بعنوان تحفه در ناعیاد وغیره ایام بزرگ بسینه میزدند وهم شبیه آن بلور درست کرده
درعجایب خانه داشته اند چنانچه ناصر الدین شاه شاهنشاه ایران
در سفرنامه خود که به یورپ سیاحت اول نموده
می نگارد که شبیه کوه نور را
از بلور

درست کرده
بودند اما اصل الماس را نداند لیکن دران
تراشیده بریلیان کرده بادشاه شجاع کرده بسینه میزد
روزیکه دیدم در شنبه بود و دم بسینه زده بود و با بریلیان الماس کوه نور (بیت)
بابال ودرین ایران اسرای فال و فتر لگاه اسکاف از لعل لعل بلیل و بنار و تقالیب
سیم و درای سیم تشکیل تغییر و تبدیل ابواب افغان و قتل جان
است و بود و دریکو و اقتدار ول و راه تحصیل جنگال بهم دادند
چه قدر وجود و اعتناف و اجاجه بر دیگران جاذبه لیمار بازاید
اسود تا الیتی سر از دشیو و تا بهم تحمیل و تحصیل اصرار باو بکار ازجا بکار از صادرات
لطلم بست سنگه شاه شجاع و ازال ایشان وصیت از جله کارا اصرار صورتا
اقبال این قبیل در ان شجاع ما قبل لاهور آمد و دیدار این و کلان قتل اصرار ایقیال
کزاره اس و تاج خود و دیران لحظ پنسته شده سنی ازباد و دراکیتا بافغال
ورس دو دانش تا بنیاد و ساز نکی و دیدی وقول و درستی ابسل آورده لاهور باد کار
خود بنیاد ارتیدگان کلندار شته و ما یه مکار شیر ان صدر چنین ان در و دیده اند
وانکه نیامت بن ... فدم اقدم افغال الیبیه و کند شکاه ان تحد و سالک خان
وانکه زیب هر چه خبر دشمن دو وی حیات افتدار خود و شدید العناد
و نصر الفرات بوده باشد کم وقتیکه کرده بن
بلکه بجات سر سندی
کی بجائی ... [illegible]

و دہ دوازدہ خدمتگاران شاگرد پیشہ و فیل و اسپ میانہ ہمہ ہمراہ میباشند اینہم از جملۂ عجائبات است بعضے گویند کہ تسخیر اجنہ نمودہ است اما از تعویذ و فتیلہ و عملیات وغیرہ ظاہرا ہیچ ربطی ندارد والعلم عند اللہ واللہ اعلم بالصواب **عجائب دیگر** شخصے فضل علی نام اہل ہند بسن سی و پنج سالگی سیر کنان از زیارت کربلای معلی و نجف اشرف و کاظمین شریف وغیرہ سعادت حاصل نمودہ وارد حیدرآباد است کمالش اینکہ از زبان خود بے استعانت اوازچیزی بچیزی از برگ صدای جانوران خوشنوایان باریک نوای و شیرین صدای میگوید کہ بلبل خوش الحان و چنڈول و پپدا و آنلقہ و دیر و کنچن و اگن و شارک و طوطی یعنے مینا و طوطا و جمیع اقسام اینہا بپاسنگ او نمیرسید بلکہ درمیان مجلس مقرری اینہا مثلاً در عرس سالیانہ مالی میان مرحوم سیف الملک ولد ارسطو جاہ اعظم الامرا کہ ہمہ اہل این فن قریب یکصد کم و زیادہ قفس ازین جانوران جمع میشوند در عین نغمہ سنجی و تفریح مزاج جانوران مذکور ہرگاہ فضل علے درمیان اینہا آمدہ بجوش صدای در مے آید ہمہ جانوران خاموش شدہ ہیچیک بمقابلہ بر نمی آید مہاراجہ بہادر دو روپیہ روزمیدہند و بوقت سہ پہر شب کہ درمیان شعرا میباشند او را فرمودہ اند بصدا در آید و سماعت میکنند و از شہزادہ ہا و امرا و صاحبان انگریز نیز فائدہ ہا برمیدارد و علم موسیقے و مرثیہ خوانی و سوزدانی عربی عجمی بہرہ وافر دارد

ذکر احوال متفرق از انجملہ کیفیت میر مومن صاحب قبلہ استرآبادی و بنای دائرہ ہا وغیرہ ایشان و دیگر بزرگان کہ درآنجا آسودہ اند

صاحب تاریخ قطب شاہی بالقاب طویل مینویسد چنانچہ در احوال سلطنت سلطان محمد قطب شاہ ہم گذشتہ و میر ابوالقاسم میر عالم مدار المہام سرکار در حدیقۃ العالم تالیف خویش مینویسد کہ بزرگان آنجناب ہم

بخواہش تمام وخاطرداری تمام میگوید کہ اگر تکلیف نشود ماہم منتظر دیدن کمال شما ہستیم مشارالیہ
بذات خود در حجرہ یا در دالان ایشان نشستہ بیجا اشارہ میکند از سقف مکان آن امیر روپیہ ہا
بطور آب ناودان بر فرش میریزند دو ہزار چہار ہزار پنج ہزار اگر خواہند تا ہر قدر خواستہ باشد
می افتند وہر گاہ اشرفیہا یا ہون ہا حکم کند ہمین قدر میریزند تا وقتیکہ حکم نکند موقوف نمیشوند
چنانچہ در مکان راجہ دہراج بہادر روپیہ ہا قریب پنجہزار واشرفیہا قریب پانصد مہر از سقف
مکان ایشان برافتاد ومشارالیہ مذکور یازدہ روپیہ ودو اشرفی نذر راجہ صاحب مذکور نمود
چون بصراف دادند روپیہ ہا رامرادی داد واشرفیہا را بروپیہ ہا بحساب بازار گرفت ودر مکان
خانخانان ہم ہمین اتفاق شد معہذا مشارالیہ معاش یک حبہ از ہیچ جاندارد واخراجات ذات
وسہ بندی وسواری میانہ واسپان وفیل وشاگرد پیشہ وغیرہ از دو ہزار روپیہ ماہوار کم نیست
کہ ماہ بماہ میدہد واخراجات باغ کہ در چہاؤنی انگریز بہادر زمینے خریدہ باحداث در آوردہ
وہر روز تیاریش جاریست باغی تیار کردہ است کہ ہر ہر مکانش دلچسپ ودر ہر ہر مکان فرش اطلس
وشجر وقالین عمدہ دایما گستردہ دارد حوضہا ہر یک باختراع نو بنو واوضاع مختلف دلپسند چاہے
در آنمیان واقع کہ آبش صاف وشیرین وسبک وسرد تر وہر ہر چمن او از الم اشجار لطف تازہ دارد
صاحبان انگریز اکثر می آیند وسیر میکنند وبسیار پسند کردہ اند وخود مشارالیہ در ہر ماہ دو سہ بار
جلسہ تماشای رقص طوایفان خوش صدا وپریرویان شیرین نوا با آشنایان ومحبان ودوستان
لطعام لذیذ می ہبند باا ینہمہ مرد نہایت خلیق ہمنشین صاحب مروت وسلوک بغیر احتیاج دیگری در خیر و
خیرات بسیار مصروف نہایت سادہ مزاج عجب وتبختر در مزاجش بالکل نیست در بلدہ مکانہائے
متعدد خود در خریدی آوردہ فارغ البال خوش گذران میکند در عرس وجاترا وتماشا سیر کنان
تفریح مزاج خود میکند در سواریش قریب سی جوان وپنجاہ جوان برقنداز وشمشیر بردار وتفنگ بردار

کہ اندرون بلدۂ حیدرآباد موضع راو گنبد آنجناب واقع است دوازدہ قطعہ شہورتر است درحینیکہ
بلدۂ حیدرآباد باحداث نہ آمدہ بود درین سرزمین کہ فقط صحرای ویران پر از اشجار صحرائی بودہ
چند خانہ برہمنان بالای مقام شاہ علی بنڈہ آباد بودند وایشان باطراف وجوانب بمعمورات مثل
سیکاکول وراجبندری ودیگر قصبہا وقلعہا تا دریای شور رفتہ از حکام آنجا وعمایدین ہندوان
فائدہ برداشتہ بجانہای خودہا آمدہ ایام مقرری درزن واطفال خویش بسر بردہ باز باطراف
وجوانب سفر مینمودند سوای این قوم ہیچکس از مسلمانان دریجا نبود اتفاقاً شاہ چراغ صاحب علیہ الرحمہ
از نجف اشرف حسب الحکم وارشاد جناب مظہر العجائب والغرائب علیہ السلام درین سرزمین وارد شدہ
جائیکہ قبر شریف است مقام گزیدند ہرگاہ بعد ورود آنحضرت برہمنان مذکور آنجناب را لبباس
درویشانہ متوکل علی اللہ دیدند ونیز از تصرف وتوجہ آنجناب ہمہ معتقد شدہ ہر روز صحبت
داشتہ خدمت میکردند از آنجا کہ فیما بین آنجناب وبرہمنان سطور تعرف زباندانی نبود کلمہ وکلام
باشارہ میکردند تا اینکہ رفتہ رفتہ درچند روز فیمابین ایشان حرف شناسی ہم بظہور آمد ومحبت
بدلہا جا کرد چون راستہ کلان سرکار از ملکنڈہ ودیورکنڈہ وغیرہ از مقام آنحضرت پیوستہ بود
مردم رہگذر آنجناب را بہ بزرگی وتقدس دانستہ می آمدند وبعضے یک شب ودو شب مقام میکردند
فی الجملہ فرودگاہ مردم اہل اسلام گردید تا اینکہ وقت موعود آنجناب دررسید آنحضرت بعضے
اشخاص معتقد را فرمودند کہ ہرگاہ درعرصہ یک روز دو روز ما ازین جہان روانہ سفر آن جہان
یابند دربارہ تجہیز وتکفین من زودی نہ کنند کہ از جناب امیر المومنین اسد اللہ الغالب علیہ السلام
شخصے سوداگر مقرر شدہ است بروقت خواہد رسید واو ہمہ اسباب ضروری ہمراہ خود خواہد آورد دیگر کار من
مشغول خواہد شد شما ہم شریک حال او باشید واز طرف من سلام برسانید چون درعرصہ چند روز رحلت
آنجناب بمرض عازم سفر آخرت بنظر آمد مردمان کہ معتقد بودند خبرگیران ماندند تا اینکہ روانہ مقام اصلی خود گردید

در دیار ایران مخدوم بادشاهان عالی تبار بوده اند و بخدمات شایسته جلیل القدر مدار المهامی
و وزارت معمور ماندند و خود میر صاحب موصوف خدمات لائقه و مراتب بلند گذاشته وارد حیدرآباد
شده در عهد سلطان محمد قلی قطب شاه مختار دولت بوده در رستی امورات سلطنت بآئین بهین
فرمودند و در جمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی وغیره فرد فرید منتخب روزگار چنانچه قصاید غرا و اشعار
دیگر که در تهنیت جلوس سلطان محمد قطبشاه قلمی فرموده مشهور آفاق و دلیل بر علو ادراک است
معهذا در طهارت و تقدس و عبادت الهی مع تهجد گذاری و نماز اشراق و دیگر عبادات و اوراد
و ادعیات شاقه شبانه روز مشغول باوجود مشاغل دنیاداری سر مو تکاهل و تساهل نمینمودند و مشهور
تر است که آنجناب بعد جلوس و انتظام امور سلطنت پادشاه ممدوح تا عهد سلطنت سلطان عبد الله قطب شاه در عالم انزوا
بعبادت الهی مصروف بوده ایام موعود بپایان رسانید و متوجه معاملات دنیوی نمیگردید اما درباره
عملیات که زبان زد خاص و عام و مشهور انام است در هیچ تاریخ بنظر این حقیر نه آمد و نیز زبانی اعتصام الملک
بهادر آدام الله عمره عرض بیگی حضور پرنور که از جمله سرآمد مورخان عهد اند متواتر بادراک و افهام
عاصی همین معنی در آمد که در هیچ تاریخ ذکر عملیات آنجناب بقلم نه آورده لیکن برزبان خلایق اینقدر
آنقدر مشهور و معروف است که مرتسم خاطر و مشهور انام که دل صداقت منزل باعتقاد معتقدین و منتقدین
و محققین و غیر محققین علی العموم موافقین و مخالفین بتکذیب آن راضی نمیشود بمعنی اینکه کلام الجمهور
در نفس الامر مانند حدیث متواتر بی شائبه کذب بالیقین کلیت بلکه در هیچ ادراک شبه نیست الغرض انچه
حکایات زبانی هزارها خلایق متقدمین که آنها از آبا و اجداد خود ها بهمین سلسله که بطنا بعد بطن
استحقاق واثق دارند و نیز از بعضی بزرگان صداقت نشان که حکایات عجیب و غریب معائنه
شده ظاهر انظر و سماعت رسیده دلیل بر کرامت آنحضرت است لهذا حقیقت بنای دائره میر صاحب
موصوف و بیان عجائبات آنجا بقلم می آید پوشیده نماند که دائره میر مومن صاحب قبله موصوف

القصہ بعد مدتی کہ میر مومن صاحب قبلہ وارد بلدہ شدہ بوزارت سلطان محمد قلی قطب شاہ فایز گردیدند دائرہ
بیرون دروازہ یاقوت پورہ زمینے خریدہ وقف ساختند بعد از آن این زمین دائرہ اندرون
بلدہ کہ خود ہم در آنجا مدفون اند بخوشش خریدی گرفتہ خاک پاک کربلای معلے طلبیدہ پاشیدہ
وقف فرمود و یک حمام نیز باحداث در آوردہ متصل آن چاہ عمیق تیار کنانیدہ یک صدکس غلامان
زر خرید خویش را از مسائل فقہی ہر دو طریق امامیہ و سنت وجماعت آگاہ ساختہ تربیت نمودہ معمور
کار تجہیز وتکفین اموات خلایق بغیر گرفتن اجرت گردانیدہ مکانہای متعدد و دوکانہای بسیار
وقطعات زمین خریدکردہ در مدد معاش اینہا داد کہ از ان اخراجات قوت لا یموت خود ہا
نمودہ دست دراز نکنند تا احدی را اذیت نرسد ومعمور کار مقرری خود باشند چنانچہ ذرین ولا
اولاد آنہا بسیار طبقات شدہ ور گذشتند والحال کہ ہستند خدمتہا بخوبی میکنند زنہا برائے
زنان ومردان برای مردان معمور کار اند اما اجرت خدمت میگیرند چرا کہ آنمکانہا و مقطعہ ہا
و دوکاکین حالا از بسیاری اولاد واحفاد وتفرقہ عملہای حکام با ینہا کفاف نمیکند گذران اینہا
بر اجرت تجہیز وتکفین وتدفین میت است اما عاید ین بقدر مقدور خویش وفام آوری خود میدہند
وسرانجام بسیار بہدست میشود غرض مرفہ الحال اند وزنان عاجز کہن سال اینہا رخت بدنی واسباب
پارچہ اموات را شوب دہانیدہ در چوک بلدہ میفروشند وغربا دیدہ ودانستہ برای کفایت خرید میکنند
اما برای دفن خریدی زمین نیست کہ تمام دائرہ وقف کردہ میر مومن صاحب قبلہ است خرید وفروخت
ندارد والحال دو حصہ زمین دائرہ در آبادی مکانات ذیمقدور و بیمقدور در آمدہ یک حصہ باقیست
کہ در آنمیان قبرہای بیحساب اند تمامی از فقرای کاملین وعلمای مومنین وفضلا وواقفین وامرای
مفخرین ونیز بادشاہان وشہزادہ ہای پیشین ہرگاہ کسی برای فاتحہ فایز شود اول اینکہ ہر قدم
بر سر ہر سر فراز می افتد کہ بغیر شوکت وشان دینوی در رہگذر خلایق در زیر تاب آفتاب

مردم برطبق وصیت آن حضرت منتظر بودند کہ شخصے سوار شتر تیز رفتار با اسباب تجہیز و تکفین وارد
گشت و با مور لابدی پرداخت و شب در آن مقام بسر بردہ صبح روانہ مقصد خویش گردید ہر گاہ مردم
از حالش استفسار نمودند گفت از نجف اشرف برای درستی کار شاہ چراغ مرحوم حسب الحکم امام علیہ السلام
مامور شدہ با اسباب ضروری رسیدم و دیروز مقام من فلان منزل بود یعنی منزلی کہ اگر کسے برود البتہ
در دہ روز خواہد رفت اینہم از عجائبات روزگار است پس از مدفون و آسودہ شدن آن حضرت
گذرگاہ اہل اسلام بسیار درین مقام شد بعد از سالہای دراز کہ بلدہ حیدرآباد ہم صورت آبادی
درگرفت ورود حضرت سید نور الہدی علیہ الرحمہ با سادات چند معہ برادر خویش بوقوع آمدہ آنحضرت
این مقام را کہ در آنجا قبر شریف است پسند کردہ مدتے بسر بردند لہذا مجمعہ اہل اسلام ہموارہ گردید
تا اینکہ آنجناب راہم وقت موعود در رسیدہ با مردم ہمراہی خود فرمود کہ ہر گاہ من قضا کنم مرا غسل دادہ
تکفین نمودہ منتظر باشند کہ شخصے سوار اسپ با دیبا بانقاب و نیزہ در دست بسرعت برق و باد خواہند آمد
و مرا مدفون خواہند کرد ہیچ فکر قبر نکنند و خاموش باشند نشود کہ کسے متعرض حالش گردد و یا نام مبارکش
پرسد خبردار ہرگز ہرگز پیرامون این حال نگردند روزیکہ آنحضرت رحلت فرمود و موافق ارشاد ہمہ
مردمان منتظر بودند کہ دفعتًا سواری بسرعت تمام رونق افزا شد و نیزہ را بزمین زد و اسپ را بہ نیزہ
گذاشتہ خود دست مبارک بزمین نہادہ قبر تیار از زمین برآورد و ایشان را در قبر فرود آورد
موافق معمول قبر را ہموار نمودہ فاتحہ خواندہ روانہ گردید اما بر سر ہر زمین کہ سم اسپ آنجناب منقش
گردید زایل گشت چون بر سر سنگ فرو نشست زایل نگردید چنانچہ درینجا ہم بوقت مراجعت آنحضرت
نقش بر سر سنگ برآمد تا حال آن سنگ در مقام آنحضرت موجود است و مردم زیارت میکنند آن سوار
خود جناب مبارک مرتضوی علیہ الصلوٰۃ والسلام بودند کہ برای دفن ایشان تشریف آوردہ مراجعت
فرمودند قبر شریف آنحضرت و برادر آنحضرت وغیرہ ہمہ از سنگ سیاہ است کہ مشہور بسادات و اطلیست

چون این خبر بسمع برادر کلانش رسید گریبان خود را پارہ پارہ ساخت و میر مظفر وزیر حقیقت حال عرض نمود او جواب داد کہ اگر کسی از قسم انسان بردہ باشد البتہ تدارک آن میتوانند شد چون اینمقدمہ از عالم بی اختیاریست ناچارم از دست ما چگونہ برآید اما اشمار الازم بجناب میر مومن صاحب رجوع باید آورد در آنهنگام آنحضرت بعبادت الهی منزوی بودند پس عریضہ بجناب آنحضرت نوشتہ دادہ بمکان آنحضرت کہ الحال دولتخانہ قدیم بر همون زمین جلوہ احداث یافتہ و میر حوک موسوم بمیر صاحب موصوف است و تاحال دروازہ دیوڑی دیوانخانہ مرشدزادہ آفاق اکبرجاہ بهادر از محدثات آنجناب باقیست فرستاد میر صاحب موصوف سہ قطعہ خرد از سفال گلی و بالای آنها چیزی نوشتہ شدہ بمنصبدار مذکور عنایت کردہ فرمود کہ یک قطعہ را در ان چشمہ بیندازند برادر شما خواهد برآمد و اگر دیر شود دو نہ رسد و چهار ساعت توقف کردہ قطعہ دیگر اندازند البتہ خواهد برآمد اگر برا اینهم آثار برآمدنش بالکل بنظر نہ آید خوب لتعویق و تاخیر کردہ بدیر تر تفحص نمودہ قطعہ سوم اندازند پس برادر کلان بر سر چشمہ آمدہ یک قطعہ سفال را در آن انداخت و لتوقف کرد هیچ اثر برادر بنظرش نہ آمد بعد چهار ساعت قطعہ دیگر انداخت از انهم هیچ فائدہ مترتب نشد بعد تاخیر بسیار دیگر آن قطعہ سومی را نیز در انداخت بمجرد انداختن آن در عرصہ قلیل برادرش در چشمہ پدید آمد و دست بدست برآوردہ بالای فرشش او را خوابانیدند و لحاف بر وانداختند بعد یکپاس کہ بهوش خود در آمد طلب طعام نمود کہ از عرصہ بسیار گرسنہ بود بعد فراغت از خورش همین کہ احوالش پرسیدند او بیان کرد کہ آن بچہ مار همشیرہ زادہ بادشاہ جنات بود کہ بدین قالب ور دامن من آمدہ کشتہ شد بمجرد مردنش آتشی در سراپای من در افتاد قریب بود کہ سوختہ خاکستر شوم ناچار در چشمہ آب خود را انداختم کہ دو جوان قوی هیکل هر دو بازوی مرا گرفتہ در صحرای لق و دق کشیدہ بردند بعد قطع مسافت بسیار دروازہ شهری بہ بزرگی تمام پدید آگشت پس اندرون شهر بردند دیدم کہ بازارها

خاموش افتادہ اند کہ ہیچکس خبر الیشان نمیگیرد یا خود منع نمیکنند کہ چرا مارا پامال مینمایند بقول مرزا رفیع سودا شعر تکیہ خاک لے تو چھوڑ کے غافل پلنگ و خواب ٭ آخر تو پھر یہی ہی کہ چھاتی پہ سنگ و خواب ٭ فاعتبروا یا اولی الابصار نعمت خان عالی نیز درہمین دائرہ مدفون است اما قطعہ علیحدہ معہ مسجد دارد الغرض میر صاحب موصوف کارے کردہ اند و حسناتی نمودہ اند کہ تا قیام قیامت مورد حسنات و ثواب خواہند ماند و ہستند اکرامات و خرق عادات میر مومن صاحب قبلہ شمئے نمونہ از خرواری بیان میشود حقیقت اینکہ احوال دنیاداری و وزارت الیشان کہ در احوال قطب شاہیہ بار قام آمدہ است معہذا خرق عادات یکی آن کہ مشہور تر است و مردم اعزہ کہ بیان می کنند اینست میگویند کہ دو برادر حقیقی از منصبداران سلطان عبد اللہ قطب شاہ متعین میر مظفر وزیر بودند کہ شبانہ روز حاضر نزد میر مظفر میماندند اتفاقاً بادشاہ برای سیر و شکار بر سر جوئبار موسی فرود آمد و تمامی لشکر نیز خیمہا بر لب دریا کہ موسم گرما بود دادہ مقام داشتند چنانچہ این ہر دو برادر نیز در خیمہ خود بودند و ہر مردم لشکر از کمی آب در میان دریا چشمہای خرد از ریگ برآوردہ آب از آن میگرفتند و آن چشمہا یکدرعہ دو دو رعہ کم و زیادہ عمیق بودند روزی ہر دو برادر ہمراہی وزیر کہ حاضر دربار بادشاہ گردیدند آنروز میر مظفر را در باب مقدمات کلی و جزئی سرکار تاخیر برخاست شدہ بدیر بار یاب ماند برادر خرد با برادر کلان خود گفت کہ مرا بسیار گرسنگے عاجز نمودہ است کہ جان قرار نمیگیرد اگر حکم فرمایند بہ خیمہ رفتہ چیزے خوردہ حاضر میشوم برادر کلان گفت بسیار خوب ما احتیاج آمدن شما نیست حالا من خود در آنجا میرسم پس برادر خرد از دربار برخاستہ بخیمہ خود آمدہ ہمین کہ رخت دربارے از بدن خود برآورد بچہ مار از داہنش بر فرش افتاد منصبدار مذکور را و ابدست خود از چوب کشت بمجرد مردن آن بچہ مار آتش سوزان در پیکرش مشتعل شدہ بیقرار سخت گردید و فریاد برآورد کہ ختم سوختم تا اینکہ برای تسکین حرارت خود را در چشمہ آب خرد آب انداخت و از نظر مردم غائب گشت

بزودی تمام آمده حکم رسانید که آن شخص را روبرو آرند باز همون طور پیشگاه بادشاه برو ند
آنوقت دیدم که بادشاه از تخت بزیر آمده دست خود بر سر همشیره خود میگذارد و میگوید که اے
همشیر ازین خیال درگذر میر مومن صاحب متواتر سفارش این مرد میکنند خوب نیست و او درین
تاخیر و تعویق هرگز رو براه نمی آرد بهزار رنگ بی التفاتی ظاهر میکنند تا اینکه خبری آمد که از یک
طرف شرقی شهر آتش بلند شده و همه خانهای خرد و بزرگ جنات تمام میسوزند بمجرد رسیدن
این خبر بادشاه دفعتا بسوی مردم که همراه من بودند ملاحظه کرده فرمود که اگر این ناکار همشیره را
اینقدر منت و سماجت میکنم و نمی فهمد خود بمیرد هیچ غم نیست نه اینکه تمامی خلقت جنات و شهر را
برباد و همه زود این مرد را از جای که آورده اند در همون چشمه رسانند زود بهرند خبردار چیزی
حرکت دیگر بوقوع نه آرند همینکه حکم بادشاه صادر گشت آن هر دو کس جن بود مرا آورده تا چشمه
رسانیدند که شما دست بدست گرفتند و بیرون آورده خوابانیدند آئنده حال بشما معلوم است
که چه گذشت آنچه بچشم خود دیدم مفصل بر شما اظهار کردم چون اینخبر و حقیقت میر مظفر را و سلطان عبد الله
و کافه خلایق را رسید تعجبها نمود که میر مومن صاحب را اینقدر دست قدرت است و این حکایت
عجیب تا الآن زبان زد خاص و عام بلده حیدرآباد که در زمان پیشین بوقوع آمد تا حال مشهور آفاق
است و علی هذا القیاس دیگر نقلها و حکایتهای عجیب و غریب مردم اعزه میگویند یقین است که چنین
باشند زیرا که دلیل بر صدق اعتقاد عاصی بقدر باقی چند که در عهد میر عالم وغیره بظهور آمد و ما همه مردمان
بچشم خود دیده و بگوش خویش صریحا شنیده ایم برهان صدق ترجمان بر عملیات میر مومن صاحب
موصوف و نیز بر اعتقادات مردم اینجاست

نقل نادر

که در عهد دیوانی میر عالم بظهور آمد که خود میر عالم بچشم خویش دیدند و نوبت به مایان هم رسید

بکمال آرایش وپیرایش ورآراسته با بنهایت صفائی وعمارات بلند وبالاخانهای بسیار بزینت تمام که چشمان بینیده محو حیرت شود جلوه گراند ومردم انجا خوب صورت وبدهیئت نیز عمائدین وغربا همه مصروف ومشغول بیع وشری اند وسوار یهای امرا میروند ومی آیند همه مرفه الحال چون بردر دولت بادشاه رسیدم دیدم که جوانان همه مسلح وتیار بر سر حفاظت ونگاهبانی مستعد وهوشیار اند واهل قلم معمور تحریر وارقام ودفترها واسباب جنگی همه تیار الغرض مرا اندرون دیوان خاص بمقامے که برآمدگاه بادشاه بود بردند دیدم که بادشاه بالای تخت مرصع بلباس شاهانه برآمده است وارکان دولت واعیان حضرت وملوک وخوانین همه دست بسته برمقامهای مقرری خویش هر یک استاده است ومتصل تخت همشیره بادشاه سر برهنه پریشان حال استاده میگوید که ای برادر حق سبحانه تعالی ترا بادشاه عادل گردانیده است داد خون پسر بیگناه مرا از سر انصاف بقصاص بده که تا رضامندی وخوشنودی خالق عادل بود واینک قاتل هم رسید پس حکم بانصاف فرما هرگاه نظر بادشاه برمن افتاد که هر دو دست برکتف بسته آورده استاده اند فرمود این قاتل را بر مقام مقرری برده سر ببرند پس همون دو کس با چند کس دیگر کشان کشان برده بمقام عذاب نشانیده خواستند که از تیغ ضرب کنند که دفعتًا دو چوبدار دوهرکاره دویده آمده گفتند که این کس را گردن نه زنند ظل سبحانی طلبیده است همون حال کشان کشان باز بردند آنوقت دیدم که بادشاه خاطرداری همشیره خود میکند ومیگوید که خون بر این کس چگونه ثابت شود که پسر تو چرا بشکل موذی دراز او رفت حالا درگذر انچه شدنی شد اینوقت سفارش این مرد میر مومن صاحب کرده اند درگذر واو گریه وزاری میکند ومیگفت من هم جان خود خواهم داد یقین بدانند که من زنده نخواهم ماند بادشاه ناچار شده باز حکم کرد که این مرد را ببرند وبخشند پس باز مرا کشان کشان بردند از ین کشاکشی دلم میخواست که اگر بزودی بکشند آرام باشند تا اینکه همونجا برده میخواستند که بنشانند شتر سواری

کہ من روپیہ عنایتی میر مومن صاحب را بہمون طور در پارچہ سرخ پیچیدہ درمیان لباس و صندوقچہ مقفل داشتم روز دیگر ہمین کہ دست در خانہ صندوقچہ بردم دیدم کہ دو روپیہ دیگر بسکہ رائج الوقت موجود است آنرا گرفتم بخرچ آوردم لباس در پوشیدم و مرفہ الحال گذراوقات مینمودم بعد چندی کہ خلقت را بہ تبدیل لباس و حال نظر آمدم متلاشی شدہ از پسران من دریافتہ بسمع میر عالم کہ رسانیدند میر صاحب یعنی میر عالم کہ مدار المہام سرکار بودمرا طلبیدہ تمامی احوال دریافتہ روپیہ مذکور را بوسہ دادہ بدست من دادند و گفتند کہ مبارک باشد باحتیاط بدارند تا حیات میر شہسوار علی آن روپیہ در صندوقچہ بود دو روپیہ روز بدست ایشان ہر روز می آمد روزیکہ میر شہسوار علی مذبور انتقال نمود در صندوقچہ ہمینکہ دیدند ہیچ از اثر آن روپیہ نبود دیگر یک حبہ بدست متعلقان نہ آمد این معاملہ روبروی عاصی محرر این اوراق گذشت کہ مشہور آفاق است معہذا درین عہد میمنت مہد بندگان عالی حضور پر نور آدام اللہ اقبالہ طرفہ ماجرا رو داد کہ حیرت بخش دانایان روزگار است و عاصی ہم بچشم خود دید یعنی ہمت یار جنگ بہادر امیر قدیم سرکار ذیجاہ ندان نمازی متقی و ظائف خوان دانای این زمانہ قلعہ از قلعہ ظفر گڈہ و ابراہیم گڈہ روزے در بالاخانہ مکان خود کہ اندرون قلعہ مذکور است بسیر و تماشای سبزہ زار صحرا نشستہ بود کہ دفعتاً گوسفندی نوجوان سفید رنگ با جل زرتار و زیور طلائی بسیار بکمال خوبصورتے و ناز و کرشمہ در صحرا بیرون دیوار قلعہ مذکور نظر ایشان در آمد دیگر شمہ و ناز بسوی ایشان ہم چشم شدہ محو تماشای ناز خویش ساخت و ایشان فریفتہ حسن و لباس او شدہ پا پیادہ بیرون قلعہ آمدہ نزدیک او رفت و او آہستہ آہستہ معشوقانہ خرامیدہ دور تر کشیدہ دفعتاً تودہ گل پائین گردید و مشار الیہ بیہوش شدہ در افتاد مردمان ہمراہش در پالکی انداختہ بخانہ آوردند چون تا عرصہ بعید بیہوش ماندہ ہیچ از خود خبر نداشت و بگریہ بیجد در آمد و رغبت بطعام و آب فراموش نمود و قصہ ہمو نجا میکرد و نوبت بآن رسید کہ از برہنگی ہم خبر وارنہ میشد

خالی از لطف و عجائبات نیست بلکه حجت کامله بر عملیات ظاهر و باطن میر مومن صاحب است و آن اینکه میر شهسوار علی نامی سید صحیح النسب پریشان روزگار سبز پوش که مردم ذیمقدور رخت سبز ماتمی محرم بهمین سید بزرگ میدادند و او تمام سال میپوشید میر عالم پنجروپیه ماهوار بطور خیرات میرسانید و آن پنجروپیه عیال و اطفال را هم کفاف نمیکرد صاحب غیرت بود پیش هیچکس دست درازی نمود کمال احتراز از بیضه داشت اما در پای ایشان اندکی لنگ بود و میگفت شبی از راسته دائره میر مومن صاحب بوقت نصف شب بمکان خویش می آمدم دیدم که هیچکس در دائره نبود نیست اما شخصی بزرگ منش بلباس عربی بنهایت شان و شوکت بر در گنبد خویش استاده دفعتاً آواز داد که میر شهسوار علی اینجا بیا بالیقین دانستم که خود ذات مبارک میر مومن صاحب است بکمال اشتیاق ملاقات رفتم و گفتم که پیر و مرشد حق سبحانه تعالی امشب گویا شب معراج غلام کرده است که قدم جناب شما اینسو آمد فرمود احوال شما از اخراجات چگونه است عرض کردم که قبله عالم میر عالم با وجود دوستی قدیم پنجروپیه ماهوار میدهند در آن میان آتش پخته قدح قدح خورده بسر میبریم فرمود اگر شما را یک روپیه یومیه باشد بس است عرض کردم یا حضرت بس بسیار است دیگر لب بشکوه زمانه نخواهم کشود پس دست خود در خریطه رخت بدلی در آورده یک روپیه بسکه وقت سلطان محمد قلی قطب شاه بانی مبانی آبادی بلده حیدرآباد بر آورده بدست من پریشان اوقات داده فرمود که این روپیه را در قلمدان یا صندوقچه مقفل خود امانت با حتیاط بدارند و در پارچه سرخ یا در کاغذ سرخ نهاده بر رشته بسته بدارند که در منا الله بار روپیه دیگر نزد و ان شاء الله تعالی همراه این روپیه دو روپیه دیگر بدست شما هر روز خواهند آمد آن دو روپیه را هر روز بخرچ خویش در آرند و این روپیه را بحفاظت بدارند اگر این روپیه که من داده ام از نزد شما خواهد رفت دیگر بدست شما نخواهد آمد خبردار باشد پس روپیه بدست من پریشان حال داده رخصت فرمودند پس میر شهسوار علی میگفت

عرس شریف آن حضرت در آخر ماه شعبان میشود وہیچ از معاش و یومیہ و زمین وغیرہ بالکل نیست و میرپیٹھ
و موضع سید آباد و مسجد معہ سرا از محدثات آنحضرت است درستی اموات از ہر دو طریق کہ در بلدۂ
حیدرآباد بخوبی میشود این حسنات بذات آنجناب میرسد

ذکر تعلقداران سرکار دولتمدار آصفیہ

شیرافگن جنگ خلف دومی حسین دوست خان سالار الملک نام اصلی اش غلام عسکری خان است
از بدو آفرینش چون تیز فہمی اش ظاہر بوده والدش روبروی خود برای درستی تعلقات
و انتظام امورات آنجا مقرر نموده روانہ آن سمت ساخت و او بدرستی تمام پرداختہ مورد الطاف
پدر خویش گردید و بسعی راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر بخطاب جنگی سرفراز گشت و فی الحال آن منبع کمالات
در علم فارسے و زبان دانی عربی و ترکی و ہندی وغیرہ کمال دارد و در رعایا پروری و دادرسے
و آبادان کاری فرد یکتاست و بہ تعلقات لکھا روپیہ از سرکار دولتمدار سرفراز و در آدمیت و حسن
اخلاق و آدم شناسی و سلوک با احبا و آشنایان و رفیقان مشہور نزد معتمد منشی محمد بیگ منشے
خان مذکور مدار علیہ کارخانہ و باعث انتظام امورات درونی و بیرونی است مختار کارخانجات
و در فہم و فراست و آشنا پرستی و خیرخواہی دولت منتخب و در انشا پردازی و مطلب نویسی و در فارسے
و مرہٹی ممتاز است

ذکر محمد عزت اللہ خان فرزند محمد عنایت اللہ

بعد برہمی اوضاع سلطنت ہندوستان عہد عالمگیر ثانی و انتقال پدر خود محمد عنایت اللہ خان و محمد
نور اللہ خان ہر دو برادر وارد اورنگ آباد گردیده نزد عظیم الدولہ بہادر صوبہ دار آنجا ملازم شده

برادران و رفیقان اہل دعوت و عملیات را از دور و اطراف و جوانب قلعہ ہندو و مسلمان ہمہ را طلبیدہ
رجوع بانہا نمودند پنچیکاریان را کہ بزبان ہندی نام عاملان را کہ عامل عملہای سفلی است نشان داوند
ہیچ فائدہ مترتب نشد و دیوانگی کمی نکرد بلکہ ہر روز ناشی زاید خیال آلنوز زیادہ ترمیگشت ناچار
در پالکی نشانیدہ بریسمان بستہ اندرون بلدہ بخانہ آوردند و رجوع باہل دعوات و عملیات شہر
و پیرزادہ ہا و فقرا نمودند و عاملان عمل یعنی پنچیکاریان را نشانیدہ تصدقہا دادند بہر صورت
بسیار خرچ کردند ہیچ فائدہ برنداشتند آخر الامر برایما، و اظہار مردمان بالائی قبر حضرت میر مومن
صاحب در پالکی نشانیدہ بہیئت مجموعی بردند ہمین کہ متصل گنبد رسید ہرچند خواستند کہ اندرون
گنبد میر صاحب موصوف برند او میگریخت پس مردمان برداشتہ میبردند او گریہ و زاری و بیقراری
میکرد و میگریخت و متصل قبر شریف نشانیدند دفعتاً لرزہ در تمام بدنش در افتاد و فریادہا کرد کہ این
میروم مرا ازینجا ببرند بعد یک ساعت بیہوش گشت درآنحالت نزد قبر خواب در ربود بعد چہار
ساعت بہوش آمدہ طلب رخت نمود و گفت مرا چرا برہنہ کردند آب کہ بالای قبر شریف گردانیدہ
بنوشانیدند بخوبی تمام خورد دیگر حرکات جنون گاہی نکرد و ہمین طور نزد محمد نعیم الدین خان بہادر جوان
جشنی بود دفعتاً بشوخی تمام از اعتدال طبیعت درگذشتہ مردم را دشنام ہا دادن گرفت و سنگہا میزد
ہرچند علاج کردند ہیچ فائدہ بنظر نیامد آخر الامر بر قبر شریف میر صاحب موصوف بردند چندانکہ اندرون
گنبد کشیدند نمی آمد و میگریخت تا اینکہ بزور آوردہ متصل مزار نشانیدند و قدری آب از بالای
قبر گردانیدہ نوشانیدند بہوش آمد و صحت یافتہ دیگر پیرامون آنخیال نگشت الحاصل ذات
میر مومن صاحب بسیار صاحب کمالات بود و الحال معمول است کہ ہر کس را کہ سایہ جن یا شیاطین
شدہ باشد و او حرکات جنون کند چند روز بر قبر شریف میر صاحب موصوف بردہ آب از بالائے
قبر آنحضرت تصدق کردہ بنوشانند ہمہ سایہ و آسیب میگریزد دلیل بر عملیات است و بس

ذکر مرزا محسن علیخان ولایتی

بزرگان خان معز همواره ملازم شاهان ایران بوده کارهای نمایان کرده اند و مرزا معز در عالم شباب به حیدرآباد شده ملازم سرکار گشته به بندوبست تعلقات سرکار آصف‌گیر که زمینداران آنجا سرکش بودند رخصت حاصل نموده و رام راو دلیپکه شرارت شعار را بزور شمشیر خود دستگیر کرده مورد تحسین گردید و بر سر گڈهی کهٹپه مرهر جنگ صعب نموده مشهور روزگار شد و مدتی همین کاروبار بسر برده در ینولا از الطاف خداوند نعمت و به محبت راجه اوجاگر چند رای بهادر فارغ البال بسر میبرد اما حسین منور خان بهادر خلف مرزا موصوف در مصاهرت خاندان شیخ نظام دکهنی عالمگیری المخاطب بمقرب خان بهادر قلعدار بالکنڈه که فقط یک صبیه در قلعه بالکنڈه جاگیر موروثی اینخاندان باقی بود بازدواج خویش در آورده در زمره صاحبان منصبهای مناسب در آمده مورد الطاف خداوند نعمت حضور پرنور گردید در ینولا بندوبست قلعه و جاگیر و خاندان بزرگان این خاندان همه منحصر بر ذات بهادر معز است و او خود مرد قابل از علوم عقلی و نقلی محاسب بیبدل در امورات تعلقداری هوشیار خبردار آشناپرست دوست نواز شجاعت و سخاوت بذات خود دارد بهر خدمت شایسته سرفراز شود شایسته تر است سوای ایشان تعلقداران هندوان و مسلمانان بیشمار اند که حال ایشان سابق هم گذشت طول کلام است

ذکر مرزا حسین نواز خان

نام اصلی مرزا حسین نواز است او بذاته در ابتدا از زمره منصبداران ملازم بوده اما او بسیار دانای وقت بود هر گاه صیت فراست و فرزانگی و آوازه کاردانی و مردانگی مشار الیه بسمع سلطان نواز الملک بهادر رسید بکمال قدردانی طلبداشته مدتی در هم نشینی و صحبت خود بغرض دریافت طبیعت و رویه داشت

بحسن تردد به تعلقداری گانڈاپور و بیناپور معمور گشت و در وقت تقاضای حساب فہمی از طرف ارسطوجاه تفہیم حساب اہلکاران دیوانی نموده از مطالبه بدرچہل لک روپیه بہادر موصوف را نجات دہانید در جلدوی حسن خدمت بہادر موصوف خان مذکور مختارکار و باخود ساخت و خان مذکور چندے بسر برده بعد انتقال بہادر موصوف خود ہم وفات نمود محمد نورالله خان برادر و ہمی خان مذکور بخوش گذرانی درآنجا مانده ایام حیات بپایان رسانید امّا فرزندان خان مذکور محمد عزت الله خان بسن تمیز رسیده بکارہای شایسته در اورنگ آباد وغیره میگذرانید از ده سال وارد حیدرآباد شده چندی باتفاق عظیم جنگ بہادر بوده ہرگاه صیت فراست و دانائی شان شہور گشت در بنولا بباریابی مہاراجه بہادر فایز شد تمامی کارخانه محمد بوڈہن خان جمعدار که تعلقدار لکہا روپیه سرکار است بوساطت خان مذکور انصرام و اجرا میگردد و نہایت خوش مزاج و بکار حسنه مصروف است اگرچه احوال اینہا بعد انصرام حالات امرای سرکار در ذکر اعزه نامور بلده مفصلاً برنگاشته شد لیکن روزگار اوشان صرف تعلقداری بوده بجہت ربط حالات تاریخی اینجا ہم نوشتن مناسب نموده لہذا بطور گوشواره تحریر یافت

ذکر محمد شجاعت علی خان

خان مذکور اگرچه در ایام سابق ہمراہی محمد جمال خان لوہانی بعالم نوکری بذات خود معمور بود امّا از فرط الطاف مہاراجه بہادر و بقوت سعی و کوشش رای استوار خویش به تعلقدارے تعلقات سرکار سرفراز شده روبکار دارد خوش فکر و آدم بذانه محنت پسند عیش دوست است

تیاری موسی ندی مذکور است کہ تا الآن مثل او کاریگر وار دنشدہ ہر گاہ صاحبان انگریز در خلوت مبارک حاضر دربار جہاندار میشوند نوبہای خلوت مبارک را بقدر دانی تمام می بینند و تعریف ہا میکنند و راگ مالائیکہ در مکان عقب خلوت مبارک است و بہزار رنگ تماشای عجیب و غریب بنظر می آرد آن نیز اگرچہ بیک لک روپیہ و یک اشرفی بوزن ہزار تولہ طلا از شخصے انگریز دیگر بمعرفت موسیٰ ندی بخرید سرکار درآمدہ امّا حال تیلدی شکست و ریخت آن منحصر بر دستکاری مشار الیہ است شمالی عرضاً تا ابسا پچہ توپ سازی کہ از فصیل شہر تا سہ کروہ چھاؤنی معہ حسین ساگر است ہمہ خانہ متصل خانہ بخانہ از مارواڑیان و گوسائیان و بقالان و افغانان خوش باش سوداگر اہل معاملہ و ملازمان سرکار نیز و سوداگران اطراف و جوانب بلدہ و دیگر بلاد وغیرہ آباد است آنقدر کہ از یک دوکان مارواڑی مثلاً افیون یا نبات وغیرہ یک قسم جنس یک لک روپیہ بہمرسانی می آید پس حال اشیاء دیگر و دکاکین دیگر و بقالان دیگر بقیاس فرزانہ دریافت باید کرد امّا کاروان بیگم بازار کہ مشہور است عبارت از چھاؤنی سوداگران دیگر بلاد کہ اسپان ولایت و کاٹھیواڑ و دکن وغیرہ آوردہ فرودگاہ نمودہ تا فروخت اسپان و شتران در آنمقام کہ زمین سطح متصل دریائے موسی پیوستہ بہ بیگم بازار است درخانہای علفی یعنے چھپر ماندہ باز روانہ اوطان خویش میشوند و سوداگران فیلان نیز بہمین طور امّا آن خانہا گاہی خالی نمیانند کہ آمد و رفت سوداگران ہموارہ جاریست معہذا سابق فیلان بزرگ قابل عماری از ملک دہناسری کہ بہترین مقام است سوداگران می آورند و بقیمت گران تا پنجہزار روپیہ شش ہزار روپیہ بلکہ تا دہ ہزار روپیہ ہم اگر باشان و صولت بزرگتر میبودہ می فروختند کہ علی العموم فی دست یکہزار روپیہ قیمت مقرری و برخوبصورتے افزائش قیمت میگردد و رینولا خواہش فیل بچہ ہا بسیار است لہٰذا از مقام بندر سیلان و ملیبار و گدہ وغیرہ فیل بچہ ہا می آرند و می فروشند نوبت باینجا رسید کہ قیمت فیل بچہ تا بہ یکصد روپیہ رسیدہ و تا پچہ شتابہ ہم می آرند

بعدہ بکار سفارت دربار جہاندار از طرف خود معمور فرمودہ روانہ بلدہ حیدرآباد بہمراہی چند سوار و پیادہ
و یک ہرکارہ و سواری میانہ روانہ نمود چنانچہ مرزای مذکور حاضر دربار جہاندار ماندہ کار مفوضہ خود
بخوبی ادا نمود در جلدوی آن از پیشگاہ سرکار بخطاب خانی سرفراز گشت و نیز سعید الدولہ بہادر
و ہادی الدولہ بہادر از بزرگان مشار الیہ مواصلت دارند ✣

فصل دوم در آبادی بیگم بازار و ساہوان آنجا و احوال کاروان و ذکر سرود سرایان علم موسیقی ملازمان سرکار از ہمہ اقسام معہ نقارچیان و روشن چوکی باجتریان و ذکر شطرنج بازان معہ حقیقت سرای پوہیر بلدہ حیدرآباد متصل حسینی علم معہ بیان ہنگامہ و غلو سہرہ و دیوالی و ہولی بسنت پنچمی وغیرہ در بلدہ حیدرآباد مینو سواد

بیگم بازار آبادی علیحدہ محاذی بلدہ حیدرآباد جانب شمال جوبار موسی کہ از بازار عیسے میان المخاطب
میران یار جنگ مہدوی کہ بسمت راست کوٹھی انگریز لیسنٹ جانب شرقی تا بہ ڈھول مٹیہ وغیرہ پیوستہ
بہ سعد پورہ و کاروان قدیم جانب غرب طول گاوا ز دریای موسی تا بہ کوٹھی محمود نواز خان و کوٹھی
نواحداث پیتن جی سیٹھ متصل مکان موسی منی فرنگی گھڑیال ساز و لائیتی کہ اضراب یعنی توپہائے
لکھارو پیہ در سرکار دولتمدار تیار نمودہ ہم جلوی و قلعہ شکن نیز بر پالفد ضرب از آنجملہ چند ضرب
قلعہ شکن معہ چند خمپارہ یعنی کرنال در خلوت مبارک متصل در دولت اندرون داشتہ اند

بیگم بازار

بسیار پسند خاطر گردیده همواره مورد الطاف گشت و مداخلت در کارروائی امورات تعلقداران دیوانی
نموده نامور گردید تعلقداران لکها روپیه توسل با و دارند جوان سن ذیمقدور است عزم سپهگری داشته
با سپاهیان و جمعداران سلوکها نموده خوشوقت میماند رفیق پرور سخاوت هم دارد ✣✣

سومار گیر مہنت

از قدیم ساکن بازار مذکور است در معاملات هم شریک آدم خوش خلق و مروت در خیر خیرات نیز بمقدور
کمی ندارد مکان دلچسپ تیار کرده در بیگم بازار میماند و همواره در پوجا مصروف آدم بسیار معقول است

لکھمن گیر

از قلعه کلیانی وارد حیدرآباد شده آنطرف چوبار موسے عمارت بلند باحداث در آورده همواره
باجرای کار تعلقداران سرکار نزد مهاراجه حاضر و رستی معامله امیر نواز الملک باستصواب مشار الیه نیز
آنچنان بظهور آمد که گاهی از سرکار برای طلب لکها روپیه اقساط سر اول معین میشوند بموجب اقرار
خود حاضر دربار شده میرساند آدم ذی سلوک خوش مزاج شوق اسپان بسیار دارد و عزم سپهگری
راهم بدرجه کمال رسانیده صاحب مروت بامرد آدمیان مالوف معهذا قریب پنجهزار گوسائین در بیگم
بازار بکار معاملات لکها روپیه بتعلقداران سرکار و بعضی خود بذاته بتعلقداری محالات و بفروخت
پشمینه بافت کشمیر و امرتسر و پارچه بافت بنارس از جمیع اقسام معه کمخاب ها و نیز به سوداگری
اسپان و فیلان و داد و ستد نقدی مصروف کاروبار خویش اند نظر بطول کلام آنها که بسیار
مشهور اند برانها اکتفا نموده نام آنها بتحریر در آوردم ؏ ؏

بستن جی سیٹھ

در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری چون فیمابین مهاراجه بهادر و پورنمل سیٹھ سود مزاجی
بمقدمات هشتاد لک روپیه بهم رسیده بود بهادر معز برای تنبیه مشار الیه باستصواب طالب الدوله

درخانه هزاری و بازاری بجای اسپان فیل بچه ها اندلیس تا امیران و صاحب مقدور چگونه نباشند
و نه رسند معهذا باز و چرغ[۱] شکاری که سوداگران درعهد حضرت غفران مآب می آوردند باز بقیمت
یکهزار روپیه و چرغ بپانصد روپیه مقرر بود و بلبل هزار داستان ولایتی نیز بغیر یکهزار روپیه بفروخت
نمیرسید درین ایام باز بیکصد و چرغ به پنجاه روپیه و بلبل بدوصد روپیه به آرزو میفروشند کیفیت
ابتدای آبادی بیگم بازار اینکه پیش از ورود بندگان عالی حضرت غفران مآب از قلعه نزول حضرت
قدسیه جناب حضرت عمده بیگم صاحبه مرحومه مغفوره که میدان وسیع لق غیر آبادان بود طرح بازار انداختند رعایا
و برایا را قول داده شروع آبادی و تیاری دکاکین و مکانها فرمودند چون راستی و درستی
و رعایا پروری و پرداخت قول آنحضرت مشهور روزگار بود مردم معامله و رعایای ذی مقدور چه
هزاری و بازاری چه شیخ و چه شاب ادنی و اعلی هندو مسلمان مجموع حاضر گشته بتعمیر مکانات خرد و بزرگ
پرداختند مدتی بر نطور گذشت الحال بیگم بازار لنو کوٹهی مارواڑ شده زن و بچه های خود مارواڑیان
همه از وطن خود طلبیده درینجا شادیها میکنند معاملات بلده همه از لکهها روپیه در بیگم بازار میشود
کارروائی تعلقداران سرکار بروقت ضرور از بیگم بازار است مهاجنان کروڑپتی[۲] نیز موجود اند
هرکس هرجا که خواهد هندوی تا کروڑ روپیه کنانیده ازان بهر جائے که خواهد بگیرد ✢ ✢ ✢

ذکر گوسائیان بیگم بازار کان گیر

بالای چوبارسوی عمارت بنا کرده میباشند و معاملات لکها روپیه از خلایق مینمایند خصوص تعلقداران
سرکار مربوط بمشار الیه اند و نیز بآدمیت و آل اندیشے معامله میکنند همواره حاضر دربار حضرت است
کارروائی لکها روپیه سرکار میکنند ذکر بلدیو گیر ساکن چیکلو پا محال جاگیر امیر کبیر از آنجا وارد بلده
حیدرآباد شده در چهاؤنی اندر جیت فرود آمده چون بملاقات راجه چندولعل مهاراجه بهادر رسید

[۱] بهندی جُرّه مینامند ۱۲ [۲] مراد از کروڑپتی صاحب سرمایه ده بار هزار بار هزار روپیه است که مساوی صد لک هندوستان باشد ۱۲

پورنمل سیٹھ

پسر مہانندرام سیٹھ است او از مدت دراز در دولت سرکار عالی معاملہ داد و ستد لکھوکھا روپیہ نمودہ بمقدور فایز گردید کہ دوکانہای ایشان در ہر ریاست ہندوستان موجود اند کہ ہرجا ہنڈوی لکھا روپیہ منظور باشد از دوکان سیٹھ مذکور بہم میرسد چندی از عدم توجہ مہاراجہ بہادر خانہ نشین شد باز مورد الطاف حضور پرنور گردید کہ خود بدولت و اقبال را برای ملاحظہ سیر و تماشای باغ نواحات خود کہ متصل آصف نگر سیرگاہ سرکار معہ دیول بکمال آراستگی اشجار و انہار ساختہ و پرداختہ استدعای قدوم میمنت لزوم بالحاح و عاجزی نمود آنحضرت نظر افزایش آبرو و عزت او رونق افزا شدہ سرفراز و سربلند گردانیدہ و او نذر لایق شاہانہ معمولی از تیاری چبوترہ یک لک و بست و پنجہزار روپیہ نقد و جواہر اعلی و اقمشہ عمدہ و دیگر اشیا دری و بحری لایقہ کہ سزاوار نذر خسروانہ باشد گذرانیدہ منتظر مقبول خداوندی گشت لہذا از سر بندہ نوازی ہمہ نذر مرحجہ پذیرائی در آمد و خود بدولت و اقبال یک انگشتری الماس عمدہ از دست مبارک بالطاف خسروانہ بہ سیٹھ مذکور عنایت فرمود سر عزتش را تا بہ آسمان اعتبار و تفاخر رسانیدند الغرض سیٹھ مذکور شبانہ روز در پرستش اوتان خود یعنی پوجا و دان مصروف است آدم بیرفکر آل اندیش بامروت باہمہ دوستی دارد و تا یکپاس روز برآمدہ در پوجا میگذارد و درین ایام مانند او دیگر ہیچکس از قوم مارواڑیان بامقدور کرڑوڑپتی بلکہ زیادہ از کرڑوڑ غیر او احدی نیست قریب دہ ہزار کس نامور بکار معمور اند کہ ساہوکاری میکنند و تجارت مینمایند و در سرکار تعلقداری لکھا روپیہ دارند و آنہا کہ در بلدہ و بیگم بازار و غیرہ دوکانداری میکنند از ہزارہا کم نخواہند بود زن و مرد بچہ و بزرگ اہل مارواڑ کہ مشغول دوکانداری اند چہ در بلدہ و چہ مقیم ساحل آن طرف رود موسی و چہ در دیگر بلاد و قصبات و قریات دکن کہ اینہا خارج از حساب و شمار اند + +

حسن علیخان بهادر کوتوال آغا اسمعیل ولایتی را که ملازم بهادر موصوف بود بکار پردازی بعضی مقدمات
نزد بهادر موصوف مامور بوده به بندر بمبئی فرستاده سیٹھ مذکور را طلبید وقتی بملازمت رسید
بسیار پسند خاطر گشت برای فرود آمدنش کوٹھی سید احمد سیٹھ بکرایه یکصد روپیه ماهوار مقرر کرده فرود آمده
باجرای امورات مهاراجه بهادر موصوف مامور گشته لیعنی بهادر معز الشرف باریابی حضور پرنور نیز مشرف
گردیده سرفراز وممتاز ومباهی شد عجب آدم صاحب حوصله انچیکه مقدمات نامناسب برای تباهی
خلقت وجر نفع خود ساهوکاران بیگم بازار وغیره درانداخته بودند ودستور العمل ساخته آن نیک
طینت همه ظلم وستم مخفیه ابنهار ا برباد داده سررشته راستی ودرستی علی الزعم پونئل العمل آورده
نام نیک خویش پر آوازه ساخت واز رسانیدن عوض هفت لک روپیه تنخواه پلاٹن انگریزی
ملازم سرکار واخراجات دیگر ماه بماهی مهاراجه بهادر چنان بدرستی میرسانید که نالش آن بهیچ جهه
نرسیده موجب خوشنودی مزاج گشت در نیولا کوٹھی سید احمد سطور را القیمت شانزده هزار
روپیه معه باغ وزمین بسیار خریده کوٹھی دیگر بخرچ بسیار بنا نهاده تیار ساخت که قابل سیر وتماشا
است ونیز کوٹھی بزرگ تر دیگر متصل سانچه توپ ونزدیک تر کوٹھی محمود نواز خان بسیار عمده
باکار عجیب وغریب نقاشی وغیره بوسعت صحن وسیع وچاه کلان عجیب وچبوتره دلکشا که
از بالای آن تماشای مکانات بلده وصحرای اطراف وجوانب است بخرچ هزارها روپیه تعمیر نموده
معه برادران وخویشان ومتوسلان سکونت دارد جای خوش فضا آب وهوا نهایت درست
وخود بذاته نیکذات قدردانی نجبا بسیار میکند لغدا لکها روپیه سرکار باریاب حضور پرنور است
ونیز این راؤ وکیل سیٹھ مذکور ومختار کاروبار دربار نهایت ذی حوصله است کارهای سرکار
بدانائی خود برابر داشته بر می آرد که مورد تحسین وآفرین خلقت ومهاراجه بهادر است وباهمه
دانائی صاحب اخلاق وسلوک بامردم آدمیان است

* بورنل

کہ از مدت تقرر یافتہ بود بعمل آوردہ اوقات عزیز خود بخوبی تمام بسر میبرد و بغیر معاملہ و داد و ستد خوشباش زندہ دل آدم خلیق صاحب مروت نجیب دان قدرشناس اہل کمال تاریخ دان قابل علمیت فارسی خوب دارد بجمیع صفات نجابت موصوف و بتمامی کمالات مربوط سوای اینہا سیٹھہای مسلمان و بیگم بازار بسیار معمور کاروبار فروخت غلہ وغیرہ اند و عمارات بلند ساختہ میمانند ذکر آنہا طول کلام است و بس

ذکر ساہوان کاروان متصل قلعہ محمد نگر گولکنڈہ

پوشیدہ نماند کاروان از بلدہ حیدرآباد نیم کروہ از دروازہ پل بسمت مغرب پیوستہ بہ بستہ پورہ مابین بلدہ مذکور و قلعہ مسطور قلعچہ است یعنی حصار و آبادی کاروان بدو دروازہ بزرگ مقام بود و باش ساہوان گجراتی از وقت و عہد سلاطینان قطبشاہیہ در ینولا اہم ساہوکاران عمدہ و ذیمقدور کہ بقلم مے آید بود و باش داشتہ عمارات لکہا روپیہ باحداث در آوردہ باموارت سرکار معمور اند و بکار داد و ستد و تعلقہ داریہای لکہا روپیہ مشغول و برای حفاظت آنجا جمعیت سرکار از سکہان و عربان و جوانان باقریب پالفصد جوان متعین اند کہ در ہوشیاری و خبرداری سرمو قصور نہ نمایند

بنکٹی داس سیٹھہ

و تعینک کوٹھی داد و ستد پالمر صاحب جاری بود و سیٹھہ مذکور شریک غالب بودہ تمامی امورات مختار شدہ برآمد کارہای اہل معاملہ مینمود و چون معاملہ کوٹھی مذکور موقوف گردید او باتفاق ڈیٹین صاحب انگریز تعلقدار است لک روپیہ سرکار کارہا میکند و بیج رتن داس در عہد حضرت مغفرت منزل باستصواب حاصی محمد اوراق معاملہ سہ لک روپیہ از خریدی جواہر و نقد و پشمینہ باب

سیٹھ سید احمد ولد مخدوم سیٹھ

در عہد حضرت غفرانمآب حضرت منغفرت منزل معاملہ لکھا روپیہ در دیوانی سرکار علے الخصوص با راجہ خوشحال چند بہادر محبت دلی داشتہ بسعی بہادر معزالیہ بفواید کثیرہ معاملات مہاراجہ بہادر مشمول گشت و بذات ایشان و برادران و اقربای ایشان معاملہ کردہ کارروائی لکہا روپیہ مینمود و درمیان پنج برادر سر گروہ ہای ساہوان بیگم بازار کہ مشہور بہ پنج بہیہ در ہندلیت مشہور و نامور بود چون وقت موعود رسید لبیک اجابت گفتہ و دیعت حیات نمود اما سید احمد سیٹھ ولد مرحوم مذکور از آنجا کہ از بدو شعور میل طبیعت بفن سپہگری بسیار داشت ہموارہ در صحبت افغانان جہدوی اوقات خویش بسر بردہ اوضاع و اطوار و حرکات اینہا بر داشتہ ہم شکل اینہا گردید کہ ہیچ تفاوت فیما بین نماند و قریب پنجاہ یا شصت کس از قوم افغانان مذکور بدرماہہ ہای بیقرار و قریب یکصد نفر از عرب ولایتی و مولد و دیگر جوانان رومی و دکنی و ہندی و دو چوبدار و چہار گہڑ یالچی و ہرکارہ ہا نوکر داشتہ با اسباب جمعداری و امارت در آمد و ہفت راس اسپان بیش قیمت و دو زنجیر فیل و بہویان وغیرہ نیز ملازم گرفتہ منتظر سرفرازی اینہمہ با ہمراہی خویش از نزد مہاراجہ بہادر گشت وسعی موفورہ بکار برد تا اینکہ اینقدر صورت پذیر نشدہ و خسارہ بسیار عاید حال گردید ناچار تمسکات نہ لک روپیہ عہد پدر خویش موسومہ امرا و سرداران و مہاجنان و ساہوکاران وغیرہ کہ بپاس مروت و خاطرہای ایشان کماحقہ بمعرض وصول نمی آمد بہ ہشتاد ہزار روپیہ نقد نزد مہاراجہ بہادر فروختہ ہمہ ہا را برطرف ساختہ با معدودے چند از رفیقان و شاگرد پیشہ و دواب ارادہ بڑودہ کردہ در کوٹھی لیستن جی سیٹھ فرود آمد لبعد ازان از تشفے راجہ چند و لعل مہاراجہ بہادر و ممانعت سیٹھ ہای دیگر فسخ عزیمت نمودہ شادی کتخدائی خود با صبیہ قاضی محمد عزیز اللہ خزینہ دار سرکار کمپنی

ہنگام رونق افزای حضرت مغفرت منزل دربارہ دری میر صاحب موصوف سیٹھ راد ہاکشن معتمد کلی بود و مورد الطاف آنحضرت گشت بسیار خوش وضع چون ہنگام وداع رسید بعالم دیگر شتافت اگرچہ پسرش نیز معمور کار خود است اما سیٹھ جگنا تہ داماد ش برسائی عقل رسای خویش با مورات دربار پرداختہ مشہور گردید و کاروبار سرکار از معاملات تعلقات و داد و ستد تعلقداران و خرید و فروخت جواہر در سرکار و ہم در دیوانی کہ ہر روز در کار است معمور کار ہاست آدم خوش مزاج جوان سال عیاش ہمہ صورت نیکذات و تقریبات معمولے باریاب حضور پرنور

سیٹھ رگھناتھ داس

نبیرہ کیشو مدن بزرگانش از عہد حضرت مغفرتمآب از شاہجہان آباد آمدہ مقیم کاروان گشت کیشو مدن در عہد حضرت غفرانمآب کارہای نمایان نمود کہ تاحال فیصلہ معاملات قومیت در خانہ ایشان میشود بوقت پیشکاری راجہ راجندر رگھوتم راؤ مشار الیہ دخیل امور کلی و جزئی ایشان بود اما سیٹھ کیشو مدن مذکور بذاتہ نیکذات کہ تا الآن مشہور است معہذا سیٹھ رگھناتہ داس بہمہ صورت با مورات سرکار معمور و در مقدمات برادری منشاء کارہای لایق کہ برپایای ایشان منظور کہ ومہ است عمل می کنند در خیر و خیرات و پوجا ہموارہ مصروف و با مرد آدمیان بطریقہ خاندان خود سلوک عمدگی قوم برچہرہ آثار ظاہر بجمیع صفات خاندانی موصوف است

سیٹھ بھیم چند

بزرگان سیٹھ مذکور ہمہ نیکذات و صاحب مروت و سلوک بودہ کارہای شایستہ در سرکار بعمل آوردہ مورد الطاف شدہ اندا ما سیٹھ بھیم چند خود بذاتہ آدم با مروت صاحب سلوک خوش مزاج عیاش در وضعداری موافق خاندان خویش است با آنکہ آدم با مزہ ہمیشہ جا بہ امی ہولی کردہ با مرد آدمیان بجیب

باجعفر یارجنگ بہادر کوکہ در شادی پسر کلانش میر امیر علیخان نموده بود و مدتی سرانجام کارخانہ
بہادر مذکور میمنود و بعد ازان دفعتا دست از معاملات ہمہ جا کشیده انزوا اختیار کرد و پسر ایشان
ہموارہ حاضر دربار بکارہای مہاراجہ بہادر معمور چندی بر سر کوٹھی خانگی مہاراجہ بہادر معمور بودند
سیٹھہ مذکور بسیار آدم معقول اگر موافق مزاج میبافت معاملہ میکرد وگرنہ دست کشیده میدارد
درین ولا طرف بنارس وغیره معابدہای ہندوان رفتہ است

ہربداس سیٹھہ

برادر کشن داس سیٹھہ کہ او ہم در بامورات کوٹھی محدثہ پالمر صاحب و تعلقداری لکھہا روپیہ سرکار دولتمدار
معمور کاروبار معاملہ شده مورد تحسین و آفرین سرکار گردید و در وقت خود قضیہ بازار قدیم کاروان را کہ
بروز دھولینڈی ہولی فیمابین ساکنان بالا بازار و پائین بازار کہ ہر سال میشد و درین قضیہ
خانہ جنگی از طرفین شده مردم بسیار زخمی گشتہ اکثر میمردند و خونریزی معمول بود کہ ازان نجات
نمیبافتند تمام سال مردم میبستند دیگر سال آئنده و پیش میداشتند سیٹھہ مذکور بملاطفت مقیمان ہر دو بازار
را کہ مفسد بانی و مبانی این قضیہ بودند بجانہ خود طلبیده بآئین بہین فہمانیده دوشالہا داده قدغن
نمود و دستاویز طرفین ہمہ امیر معتمدان گرفتہ کہ دیگر از طرفین گاہی بوقوع نمی آید چنانچہ الحال
بالکلیہ بنازعت موقوفت کاری کرده است کہ اہل کاروان از موت لابدی ہر سال محفوظ و مشکور اند
الحال سیٹھہ ہربداس نیز بکمال مروت و آدمیت بکار خلائق مصروف است و بتقریبات باریاب حضور پر نور میگردد

جگناتھہ سیٹھہ

داماد ادھاکشن سیٹھہ او ہم الطریقہ دیگر سیٹھہا شریک معاملات سرکار و جمعداران وغیره بوده قضا
نمود بسیار آدم نیکذات متین بود و در عہد دیوانی میر عالم بہادر بامورات خریدی جواہر عمده در سرکار

ہنگام

درگاہ قلیخان سالارجنگ ناظم بلدۂ مذکور و دراحمدنگر باقوی جنگ بہ جشنہا و بسنت ہا و جلسہ ہا بسر بردہ انعامات ہزارہا روپیہ یافتہ اند استادان علم موسیقی ہر دو رانایک کن نامیدند سوای این در علم فارسی و اشعار ہندی و تیر اندازی و خوشنویسی ہم مہارت تمام داشتند و در زبان ہندی برج وغیرہ اوستاد بودند ترانہ ہا و خیال ہا و کبت و دوہرہ ہا و ہولیہا و بسنت ہای ایشان تا حال مشہور آفاق و طوایفان و قوالان اکثر می سرایند آنچہ عاصی یاد داشت بقلم آورد کہ چہار دو سال در مکان عاصی فرود آمدہ بودند شبانہ روز بود

ترانہ در اسرار راز و نیاز روح لقالب

درتن ورتن ہم آکہو ورتن نو در آیو دیکھہ ڈروتا یک بہیو ہی سو دہ کیو تب نادحکم دہن سن تن در در آیو + روح پاک درتن ود مندر نا درنا دلکھو مین ڈر دریا دریافت در دم دید نظر سپہر حمد کہو آدر در پایو + در مین درنا درنا در در ظاہر باطن ہادیدت قدرت بدرت جانم تنم تنم نم تنم تنم تنم من مندر کایو + سیوک ور آدمین در دنیا او رو ین آئین بہین باشند تمکین اپنی درتی دوجی درنا بہیج آلہی مالک تیری در آیو سیوک تخلص غلام رسول عرف مہتر و آدمین تخلص غلام مہدے کنکر است + + + + + +

خیال بسنت با حروف فارسے

امروز فردا امروز پرسون سرسون پہولی ہی چل دیکھہ پیاری کیا گلزار چمن مین لالہ نافرمان کی + آدمین پرسون پابن پرسون کرسون کمہ را کہو تو ترسون منایہ جی ارمان کی + شعر

او ٹھہ چپت کیا جنونسے خاطر پخنت کی آئی بہار کچہہ بہی خبر ہے بسنت کی

امروز فردا

صحبت میدارد در سرکار و در دیوانی و نیز در صاحب معاملات ہزار ہا روپیہ و در خریدی جواہر نزد بعضے
امیران معتمد کلیست مرد با مزه خوش اختلاط بذاتہ نیکذات است سوای اینہا دیگر مہاجنان و سیٹھہای
که بنظم آمد در کاروان بسیار اند که تمامی کاروان از ساہوان ذیمقدر و اہل معاملہ مملو و آباد است
اختصاراً ہر چند کس اختتام احوال نمودم

ذکر سرود سرایان علم سنگیت ملازمان سرکار وغیرہ

در عہد حضرت غفرانمآب سرود سرایان علم سنگیت استادان کامل اکثر از ہندوستان آمده ملازم
سرکار دولتمدار گردیدند و نیز اہل دکن نام آور گشته مشہور آفاق شدند از آنجملہ غلام رسول
و غلام مہدی عرف کنکر نہر چھوٹے صاحب و بڑے صاحب نیز میگفتند در کبت و دہرپت
سرای غلام رسول فرد فرید روزگار فن خویش بود و غلام مہدی عرف کنکر اگرچہ در کبت و دہرپت سرائی
استاد کامل از برادر خود کم نبود اما در خیال سرائی و ترانہ خوانی بیمثیل و یکتای عہد بود و تولد ایشان
در گلشن آباد میدک است از قوم شیخ زاد بودند محمد خان نامی استاد بی نظیر در ابتدای جلوس
سریر دکن حضرت غفرانمآب میر نظام علیخان بہادر آصفجاه ثانی نور اللہ مرقده وارد حیدرآباد
از دار الخلافہ شاہجہان آباد گردیده و در محلہ ایشان فرود آمد از بسکہ صحبت شبانہ روزی بظہور می آمد
ایشان بذوق و شوق خود شاگردی قبول کرده بہره کامل برداشتند تا اینکہ ہمین علم سبب معاش
ایشان گردید در پونا نزد راؤ بالاجی والی پونا بدرماہہ یکہزار و پانصد روپیہ نوکر شده مدتی بسر بردند
و در ناگپور نزد جانوجی بہوسلہ والی آنجا نیز بہمین درماہہ ملازم گشتند و در سرکار دولتمدار حضرت
غفرانمآب اگرچہ بہ نوکری فایز نشدند اما در ہر مجرا پنجہزار روپیہ انعام مییافت کہ معمول ایشان بود
در چہار جشن عیدین و سالگره و نوروز بمجرا مشرف اند و زیسگر دیدند و در اورنگ آباد

دراتوار چوک با غلام مهدی شبانه روز در عالم جوانی جلسه‌ها و رنگ و رنگ داشتند که رشک دیگران هم عمر میگردید سبحان الله بحمده درین زمان سوای این عاصی احدی از آنها باقی نیست و عاصی را هر گز راگ احدی نسبت بمشار الیه پسند نمی‌آید در سنه یکهزار و دو صد و بست و چهار هجری انتقال نمود سنش تا هفتاد و پنج رسیده بود تا حال باین علم دیگر باین قسمت بنظر نه آمد در ایام جوانی بست بست خدمتگار در خدمت ایشان نوکر بودند و مرثیه خوانی ایشان در اورنگ آباد و حیدرآباد مشهور تر بود

خوشحال خان قوال انوپ تخلص

پسر کریم خان گهگا چون آوازش گره بود به گهگا مشهور شد او از خوشحال خان نیز کرخت بود اما از راه استادی چنان صاف و شفاف نمود که قابل کبت و دهرپت سرای گردید و به آن استادی مشهور بود که همه اوستادان این علم او استاد وقت دانسته گاهی به مقابله نپرداختند و همه ها می ستودند هیچکس حرفی بر تصانیف او نمیداشت اگرچه در سرکار نوکر نبود اما در هر مجرا یا الفصد روپیه نقد و یک دوشاله از سرکار مرحمت میگردید ماه لقا بائی تا دم حیات در خانه خویش داشته از جمیع ما یحتاج خبر میگرفت که او استادش بود مسجد خوبصورت و عاشور خانه متصل خانه بائی مذکوره و کمان معه بنگله و عاشور خانه و آبدار خانه و باغ خرد بطرف سر راسته صندل زیر دامن کوه سبارک از محدثات اوست و خود هم

همون جا مدفون است

دوله خان و پسرش غازی خان

از نام آوران هند بودند ارسطو جاه مدار المهام سرکار زر خطیر فرستاده طلبید باوصف بودن اهل علم غلام مهدی کنکر را بسیار پسند کردند و گفتند که مانند ایشان در هند هم بالفعل کسی نیست سه صد روپیه

ترانہ بسنت بامعنائے فارسی کہ الفاظ ہندے را بامعنائے فارسی ربط تمام داد

تانا دیم تنا دزناری نادرنا دانیم	درنم یہ کیا ہے تانا درنا پہچانی
یدّ بہا درنا درنا درنا گرچہ پیدا ہی	تو آجا جانی راگ رنگ گاوین ہم تم ہلمل کھلین ہوا جے
تانا دیم تنا دزنانی علی والی کی دربار بسنت بہار منائے	سیوک لاوے آدہین کی یہ مراد آنی آنی تھی سو آنی
یہ بانی ہی لاثانی	ہم ترانہ وہم معنی
دیم تنا دزناری ناری نانا دانی	تانا دیم تنا درنا

خیال ہندی زبان

بات بھلی ہی وہ ہی جو سب عالم ریجھے	عالم ریجھے سن لیجے

بات بھلی ہے وہ ہی

ایک نہ ریجھے من مین کھیجے	اوسکی بات کوئی نہ پتیجے +
آدہین کی تو ایک بات ہی ہے	کیا رنگ کی موٹ اب بہر لیجے
جان بوجھہ کر جو سوندہ بند ہے	اوسکے حق مین کیا کیجے +
وہ ہی جو سب عالم ریجھے	بات بھلی ہے وہ ہی

الغرض غلام مہدی عجب لسان بامزہ بود کہ خارج از بیان است بسیار صحبت عاصی معہ برادران و میر محمد علیخان بہادر و میر خلیل اللہ خان بہادر فرزندان سید الدولہ و فرزندان بہرام الملک یعنی بہرام جنگ و سید عاقل خان بہادر و سید غیرت خان بہادر و فرزند شاہ تجلی علی و دیگر چند محبان یعنی میر قنبر علیخان بہادر و خواجہ جیون پسر خواجہ سلطان جان سلطان یار جنگ نائب صوبہ اورنگ آباد سالہا در مکان عاصی

محمد یوسف ولیسرش غلام حسین ڈھولک نواز

از دکن بودند به آن نرمی و درستگی مینواختند که پسند خاطر همه استادان بودند یکصد روپیه ماهوارش بود موتی خان خیال خوب میسراید چهار روپیه یومیه دارد شاکر علی و باقر علی اینها هر سه اهل بنارس اند کاملان فن خویش باقر علی در ستار یکتاست دو صد روپیه ماهوار میبابند

پتا نقال که هندے بهانڈ گویند

از دہلی آمده چون به مجرای حضور پر نور حضرت غفران مآب پیش از سفر پانگل مشرف گشت روز اول هفت صد روپیه انعام یافت و همین ماهوارش گردید معمول حضرت غفران مآب نیز همین بود یعنی آنچه که بروز اول مجرا انعام مرحمت میشده بود در ماه نیز همون رقم مقرر میگشت در ینولا از نبسه او

باطایفه خویش حاضر دربار جهاندار است

گلزار بهانڈ

از هند بود اعظم الامرا از پونا همراه خویش آورده سه صد روپیه ماهوار مییافت در نقل و پٹه سرائی کامل فن بود قطبی برادر نسبتی اش از ڈهولک همراهیش خوب بنازکی و درستی میکرد در ینولا از خاندان گلزار پسر قطبی بهیرو نام که نبسه اش باشد باطایفه حاضر دربار است و بدستور ماهوار مییابد

چڑیا فضلے

اینها اگرچه بهانڈ نیستند اما نقلهای عجیب و غریب میکنند باطایفه خود چهار صد روپیه ماهوار اینهاست و حاضر اند الهی بخش و برادر کلانش ایزد بخش هر دو برادر از لکهنو بودند الهی بخش در خیال سرائی فرد کامل بود و همیشه در خرابات مخموری نشست یکصد روپیه ماهوار داشت و ایزد بخش با تمیز است در همه سرای ممتاز دو صد روپیه ماهوار مییابد نکا نقال از هندین کار

ماهوار می یافتند و در خیال سرائی یکتای عصر بودند +

میان شبّو خان

اگرچه این کار بود اما ستار نوازی را به آن درجه رسانید که از کهین و مهین مشتاقش بودند یکصد روپیه
ماه بماه از سرکار میافت اُمنگ از شاعران هندی زبان بهاگها بوده کتب دهرپت وخیال
وغیره طبعزاد خود میر اثید ارسطوجاه از هند طلب نموده دوصد روپیه ماهوار ذات سوای چند
برادرانش که در رساله سواران ملازم سرکار گشته همراهش میبودند ارسطوجاه یک زنجیر فیل هم انعام
داده بود و برای خوراک شصت روپیه ماهوار میدهانید و از پالکی هم سرفراز بود کبت و ترانه
وخیال وغیره اش برزبان همه طوایفان رقاص بلده اند

محمد خان برادرزاده شکر مکهن

فرد بیمثیل بود که درین زمان تا حال هیچکس مانند او وارد این دیار نشده سه هزار روپیه ماهوار از
سرکار میافت و در همه سرای ممتاز و در خوش صدای آواز یکتای عهد توان گفت چون از قدیم
در دولت دولت راؤ سندهیه وابسته بود بعد یکسال حسب الطلب او نزدیکش رفت

بو علی بخش

ساکن تهانیسر مدت بیست سال در سرکار ماند آواز خوش داشت نود روپیه ماهوارش بود
در قانون نوازی یکتا بوده نمازی نهایت معقول با عاصی هم محله در همین سال بوطن خود رفت
محمد حسن برادرزاده محمد خان مذکور درین زمان خورد کامل است هفت روپیه
یومیه مییابد

کہ ماہ لقا بائی ہم نشستہ بود آمدہ عرض کردند کہ اسپان بندہ را اگر در سرکار میگیرند فی راس دو ہزار روپیہ بہ شش راس دوازدہ ہزار روپیہ عنایت فرمایند وگرنہ مرضی مبارک نانا پھرنویس جواب داد کہ بحساب فی راس یکہزار پانصد روپیہ بگیرند والا مختار اند ببرند سوداگران برخاستہ رفتند ماہ لقا بائی سوداگران را نزد خود طلبیدہ از قلمدان خویش فرد سفید گرفتہ چٹھی دوازدہ ہزار روپیہ بالای ساہوکار ہمونجا یعنی پونا نوشتہ بدست سوداگر دادہ گفت این زر قیمت اسپان شماست بگیرند و اسپان را در مکان فرودگاہ من بہ بندند نانا پھرنویس و سرداران عمدہ پرسیدند کہ ماہ لقا بائی شمارا با اسپان چہ کار و چہ نسبت است جواب داد کہ برای مہاراج خود راجہ راؤ رنبھا جیونت بہادر گرفتہ ام کہ شوق بسیار دارند ہمہ ہا بحیرت ماندند کہ چہ عورت خردمند است نیک بخت ہر خیل طوائفان رقاص پونا و نام آور آنجا ہر گز روبمقابلہ ماہ لقا بائی نہ آورد در سنہ یکہزار و دوصد و سی و شش ہجری بعارضہ و بالعالم باقی خرامید مقبرہ اش در دامن کوہ شریف نہایت سرسبز است خیرات بسیار میکرد و بالای کوہ شریف پیرزادان را ماہوار ہا میداد دالان صمصام الملک را بالای کوہ مبارک پختہ بنا نہادہ موجود است و مقبرہ نیز بخرچ یک لک روپیہ معہ دکاکین تیار ساختہ اہل عرس را بسیار آرام از انست کہ مکانات پختہ اند جشن حیدری بسیزدہم ماہ رجب بہ تکلف طعام لذیذ و روشنی بسیار مینمود کہ تمامی طوائفان رقاص بلدہ آمدہ مبرقصیدند و ہمہ قوالان و کلاونتان سرود میکردند امیران و امیرزادہ ہا و جمعداران وغیرہ بشوق بدعوت می آمدند و لطفہا برمیداشتند جواہر و نقدی و پشمینہ و اسباب وغیرہ اش مال یک کرور روپیہ سوای عمارات و ودات بقلم در آمد

حسن لقا بائی

متبنی دختر ماہ لقا بائی است مانند مادر خویش بہ جمیع امور سلیقہ بسیار دارد و خوبصورت اورا دیگری نمیرسد

معه طایفه سه صد روپیه ماهوار دارد

محمد اعظم و برادر او

درخیال سرائی خوب او در غزل سرائی یکتای عصر یکصد روپیه ماهوار یابد و برادرش نیز شصت روپیه ماهوار
می یابد سوای اینها دیگر قوالان و کلاونتان و نقالان وغیره بسیار اند تا دوازده هزار روپیه ماهوار
می یابند ذکر اینها طول کلام است و انعام هر هر کس بقدر در ماهه اش معمول مقرر است اما از طوایفان
رقاص ماه لقا بائی دختر راجکنور که همشیره او ماهتاب جی در عقد رکن الدوله مدار المهام سرکار
بوده زنی بود بکمال وجاهت و صاحب سلیقه در علم موسیقی از اوستادان کامل مشق نموده
خصوص از غلام مهدی کنکر مذکور و خوشحال خان مذکور در رقص هیکلپن با و نیز رسید که شاگرد بیا
بهانڈ بود در رفته رفته صاحب نوبت و گهڑیال و جاگیر سیر حاصل و سواران بنام پسر لطفی خود از
سرکار حضرت غفرانمآب سرفراز گشته و هر وقت که مجرا در حضور مینمود یکهزار روپیه انعام می یافت
همیشه باریاب حضور و همواره ملاقات با مدار المهام عصر میکرد بعزت تمام اکثر حضرت مغفرت منزل
بزبان مبارک خود فرمودند که مانند ماه لقا بائی دیگری باین کمالات پیدا شدن مشکل است
در علم موسیقی فرد کامل خوشنویس شاعره صاحب سلیقه بسیار اگرچه طوایفان دیگر بنوجی و اکهن جی
و دولت زنک و فرحت بخش و بهنور و کنور و دیگران بیشمار همه صاحب مقدور هستند اما کسی
تا حال با و نمیرسد در حینیکه حضرت مغفرت منزل برای شادی سوای مادهوراؤ والی پونا با تالیق
شرف الامرا بهادر به پونا تشریف فرما شده بودند ماه لقا بائی نیز معه طایفه خود با دیگر ده طوایف
همراه رکاب بود اعیان و اکابر آنجا بسیار پسند کردند و از آرایش و پیرایش حسن و لباس
و جواهر وغیره او در حیرت ماندند هر چند انعام ها دادند قبول نکرد در روزی سوداگران در مجلس ناچ نویسیر

که

ہچو بائی

نیز در علم موسیقی بسیار خوب و باریاب حضور پر نور و بر آمد کار خلق اللہ نیز بسیار نمود در کار خیر قصور نمیکند ہرگز

شرفن جی

ہمشیرہ زین جی او عجب صاحب جمال بود و چشمان او غزالی حیرت بخش تماشای بود و موی مشکین بو لیش رشک شب دیجور چون چشمک زمانہ خورد در عین بہار رو بعالم دیگر آورد شرفن جی در حسن و جمال از و زیادہ تر و در علم موسیقی بہرہ کامل دارد و ہموارہ بہ مجرای حضور پر نور معمور

کریم کنور

مشہور بہ نواب عجب آدم بامزہ بسیار صاحب مقدور با دو سہ طایفہ خود ہموارہ باریاب جاگیر و در آدمیت و اخلاق و فروتنی نہایت لیاقت دارد

وزیر بخش

دختر گوری جی در خیال و کبت و دہرپت و ترانہ و غزل و ٹپہ و ٹھمری و دادرا و قول و قولانہ و گیت و سنگیت و پربند کامل فن و بی نظیر است کہ ہیچکس از طوایف بلدہ بہ مقابلہ اش نمی آید و جعفر یار جنگ مرحوم کوکہ حضرت مغفرت منزل رو بروی عاصی کہ شریک حال بود از او ستادان مذکور صدر کہ ذکر ایشان گذشت تعلیمہا مدتی دہانید خصوص از خواجہ بخش کہ در سارنگ نوازی تا الآن احدی مثل او پیدا نشد چہار روپیہ روزینہ یافت دہانیدہ بود و سی ہزار روپیہ در خرچ تعلیم صرف شد در ینولا ہر طایفہ کہ از ہند می آید برای مقابلہ او وزیر بخش میرسد مہند طوایفان ہند نیز درینجا ملازم سرکار مثل عاشورن و مہتاب و غیرہ قریب سہ صد طایفہ است کہ ملازم سرکار وغیرہ ہستند اما بوقت نصف شب یک طایفہ بہتر اگر خواہند بہم رسیدن مشکل تر است اللہ تقدس و تعالی این بلدہ حیدر آباد فرخندہ بنیاد را و این بادشاہ فرخندہ نہاد را تا ابد الآباد

لطیفہ گو رمز شناس نکتہ دان پرداغ عشوہ گزین بامروت صاحب قدر و سلوک با نجبا و اہل کمالان
گویا درینوقت ماہ لقا بائی ثانی بلکہ ازان زیادہ تر است کہ از حضور پرنور کارہای عمدہ خلق اللہ لیسے
خود برآوردہ خوشنودیہای خلقت میکند و بسا عابدین را کہ از گردش روزگار بر خاک بی اعتباری
افتادہ بودند باز بر سر عروج و موج آوردہ بر سر مدارج بلند رسانید کہ مشہور آفاق است با این ہمہ
خدا شناس ترحم شعار بر حال شکستگان و غریبان در عشرہ محرم الحرام عاشورخانہ خود را تزئین دادہ
تعزیہ داری مینماید و ہزارہا روپیہ بغریبان و مسکینان و لنگان و کوران و پیرزالان و بیدست و
پایان را و بیوایان را میدہد و شادی بسیار دختران ناکتخدا کنانید از جمیع لوازمات فراغ حال
نمود کہ ہمہ ہا دعای ازدیاد عمر و دولت حضور پرنور شب و روز مشغول اند نیکذات است
و در درگاہ یوسف صاحب باغ دلچسپ و عمارت عالیشان با چاہ کلان بمثل باحداث آوردہ کہ خلقت
خدا را فیض میرسد و نیز در لنگم پلی بر سر راستہ کوہ شریف باغ و عمارات نو احداث نمود ہنوز کار آنجا
جاریست الغرض بجمیع صفات مستثنی روزگار است

حسن افزا بائی

دختر رام بائی بہ جمیع حرکات منشا حسنات دارد شادی دختران ناکتخدا کنانیدہ و نیز برآمد
کارہای بسیار مردم عالیخاندان از حضور پرنور نمودہ مشہور روزگار گشت

پیارن جی

در حینیکہ وزیر بخش دختر گوری جی در خانہ جعفر یار جنگ کوکہ نوکر بود و صاحب اولاد شد پیارن جی
در حال آوارگی ہمراہ وزیر بخش رقص مینمود بعدہ رفتہ رفتہ در علم موسیقی بہرہ کامل بہم رسانیدہ
بمرتبہ و درجہ بلند از باریابی حضور پرنور رسید سرود سرائی نرت کار بسیار خوب است

ذکر شطرنج بازان کامل فن ملازم سرکار وغیرہ علاؤل شاہ و میر بخش علی

و فصیح اللہ شاہ

اینہا کاملان این فن اند ہر گاہ مقابلہ باہم میشد علاؤل شاہ غالب می آمد اما دیگر اوستادان شہر چہ امرا و چہ غربا از علاؤل شاہ بازی نبردند تاریخ انتقال علاؤل شاہ۔ شطرنج رفت است ۱۲۴۲ کہ سنہ یکہزار و دو صد و چہل و دو ہجری بر می آید آنا یک برہمن از ہند آمدہ بود کہ شطرنج غایب میباخت یعنی او خود در حجرہ نشستہ میگفت و آدم او مطابق حکمش مہرہ مینہاد و بازی میبرد اما علاؤل شاہ روبروی مہاراجہ بہادر غالب بر ہمہ ماند و عاصی ہم بچشم خود دیدہ است

حقیقت ہر دو سرای نوایطیر حیدرآباد متصل حسینی علم

این ہر دو قوم نوایطیر کہ بعضے اہل سنت و جماعت و بعضی امامیہ اند ہمراہ حضرت مغفرت مآب از بندر مبارک سورت در بلدہ آمدہ بودند این سرای قدیم را پسند کردہ فرود آمدند و سرای مذکور از عہد سلاطین قطب شاہیہ است درین سرا بسیار بزرگان این قوم اہل اسلام و ایمان شدہ اند و نیز ہا ستند مستورات ایشان ہمہ با عفت و عصمت و صاحب ریاضت نمازی متقی متمولان بسیار اند و مذہب اینہا ہم شیعہ و ہم سنت جماعت اند کہ اہل سرای بزرگ و سرای خرد مشہور اند حضرت مغفرت مآب نیز در سرای ایشان بضیافت رونق افزا شدہ بودند و طعام بخوبی می خورانند در ینولا محمد غوث الدین

چودھری خیرال ایشانند بکمال خوبیہاست کہ

اظہار نمی آید

آباد دارد کہ ظہور عجائبات وغرائبات از مقدم فیض آن خسرو عالم پناہ خورشید کلام انجم سپاہ است

ذکر نقارچیان نوبت باجتریان روشن چوکی سرکار

نقارچیان نوبت علی الخصوص چوکیہای ہندوستانی کہ در سرکار ملازم اند معہ شہنا نوازان آن خوش صدائی مینوازند کہ دل کہین ومہین محو خوشنوای ایشانست ومیگردد البتہ از بست وپنج چوکی کم نخواہند بود وباجتریان روشن چوکی اورنگ آبادی یکتای عصر اند بالباس عالمگیرے معہ سرپیچ ہای کارمقیش ہرگاہ بوقت نصف اللیل وگرشت اطراف دولتخانہ مینوازند جان از قالب میکشند روح تازہ در پیکر ایشان میدہند اکثر از حضور انعامہا درآنوقت یافتہ اند وروح در قالب مردہ می اندازند وباجتریان حیدرآبادی باینہا نمیرسند اما از سابق آراستہ شدہ اند وتمام شہر از صد طایفہ کم نخواہند بود کہ سوای نوکران اجرہ دار در ہر شادی ورسم وعرس وغیرہ معمور کار خود میشوند واز اقبال خداوند نعمت در تمام بلدہ حیدرآباد وبیرون آن چہ ہر خانہا امیران سرکار وچہ در درگاہ ہای بزرگان کرامت نشان وچہ بر سر معبدہا ہندوان سوائے چوکیات حضور پرنور ومرشد زادہ ہای بلند اقبال یکصد جا شبانہ روز بلکہ زیادہ نوبت نواختہ میشود

ذکر گھڑیال نوازان

گھڑیال نوازان سرکار البتہ از صد برہمنان ہندوستانی کم نیستند معہ مرشد زادہ ہای عالی تبار سوای امیران وجمعداران ودرگاہ ہا وجاترہ ہا وغیرہ کہ حساب آن نیست

ذکر شعلہ

خود بدولت در راج باغ که سابق مذکور شد معهذا تماشای اطراف بلده در باغها سیر و تماشای لاله و نافرمان و پوست نادرست و نیز در باره دری میر عالم مرحوم که سراج الملک بهادر ضیافت حضور پرنور بتکلف مینمایند و در موسم نوروز شروع سال بروز مبارک تحویل شمس در برج حمل جوڑہ و جواهر معمولی از دولوالی بحضور پرنور میگذرد و نیز از نزد امیر کبیر بهادر جوڑه عمده و جواهر اعلی داخل سرکار میگردد امرا و خانزادان سرکار مجموع نذرها میگذرانند لطوونذر عیدین تا نهم روز جشنها میباشد و طعامهای رنگارنگ بتمامی خانزادان علی قدر مراتب و مناصب به تقسیم می آید و بخطابها و جاگیرات و منصب ها و سرفرازیهای خدمات و جواهر سربلند و ممتاز میگردند و در موسم هولی خانه بخانه کو بکو رنگپاشی و راگ و رنگ و دف و نی میباشد و همه طوایفان رقاص جابجا موعود هر صاحب مقدور پیش از ایام هولی اند اما بالای کسی مسلمان قطره رنگ نمی اندازند و در محفل مهاراجه بهادر از نهم تا بست و هم جلسه هولی عجیب و غریب میگردد همه امیران سرکار موعود رنگپاشی میشوند آنها که میروند میروند و آنها که نمیروند نمیروند تکلیف شاقه نیست اختیار است بروز هولینڈی تا دوپهر روز همه هنود دکاکین بازارها بند داشته و خاک دگل و لا و دیگر عفونات انواع و اقسام نجاست درمیان خودها گوارا میکنند خصوصاً مارواڑیان شبیه تمثال هائی دیوان خود میسازند و تماشاها میکنند و سائیسان و پوربیه ها تا هشت روز دیگر ڈهولک نواخته خانه بخانه رسته برسته میگردند و انعامها میگیرند اما سائیسان و غیره میزنند و چنین هاخوب میسرایند و رینولا طوایفان رقاص بلده نیز تقلید سائیسان و انفار کرده بخوشی و خواهش سامعین ناواقف از علم موسیقی در مجلسها و محفلها چنین ها میسرایند و دیگران عیب میدانند یکی از زنکر البلباس مردانه می آرایند و او میرقصد و اینها همه زنان طایفه چنین ها میسرایند و دف مینوازند چنانچه یک زن رقاص موسوم بتارا طایفه خود همین رقص معمور است آنچه که در زمان پیشین عیب بود حالا هنر شده است

ذکر هنگامه و غلو دسهره و دیوالی و بسنت پنچمی و زور و شور هولی و غیره در بلده حیدرآباد مینوسواد

بروز دسهره تمامی خلقت خدا هندوان برای غارتیدن درختان زرت که در زبان ایشان آنرا آن روز طلا گویند یعنی بخود میدانند که درختان زرت به یغما برده بلکه طلارا حاصل کرده برائے میمنت تمام سال آورده بالای خانه های خود ها اندختیم میروند و اهل اسلام برای دیدن تماشا و تکلف های سواری عمایدین با توزک فیلان و عماریها و اسپان بشمار هزارها اهل حرفه وغربا پیاده بهر دروازه بلده بیرون میروند علی الخصوص بطرف در دروازه علے آباد که در باغ راجه رامیشر راو جلسه جاترا و تماشای مجمع جاترا میشود سیر عجیب است و در موسم دیوالی چراغان در تمام شهر پیراسته و بازار چارکمان و چوک چارمنار و خانه بخانه و دکاکین به دکاکین و دور آنطرف جوبار و رماز واڑیان روشن میکنند و علی هذا القیاس رقص طوائفان تا سه روز خانه بخانه امیران و سرداران اقوام هنود و آتشبازی هزارها روپیه بصرف میرسانند تماشای قدرت خدا است خصوصاً در مکان مهاراجه بهادر طوایف تمامی بلده از ادنی تا اعلے حاضر شده رقص میکنند و روشنی بسیار مینمایند و تمامی ارباب نشاط انعامهای می یابند خرچ هزارها روپیه است و در موسم بسنت مهاراجه بهادر بروز مقرری بسنت در حضور پر نور میرسانند با جواهرات و جوڑه رنگین بسنتی و اسباب رنگ پاشی از قمقمه ها و عبیر و گلال هزارها لایق شاهان با جلوس و کشتیهای جواهرات و نشان و نوبت و پلاٹهای بار و شامیانه نقرئی مخملی بالای کشتیهای مذکور و سبوچه های رنگ زعفران و شهاب همه منقش رنگارنگ و تا هشت روز سبز لادو فرمان فرمودن

دوهم ستایش دردیباچه جلوه فراست میخواهد که بگذرانده شد

گر پذیرا شود هزاران شکر		چه کند بینوا همین دارد	

تا نیر اعظم فلک نیلی خام نور بخش عالم است نور جهان افروز جمال جهان آرای پادشاه عالم فروز باد

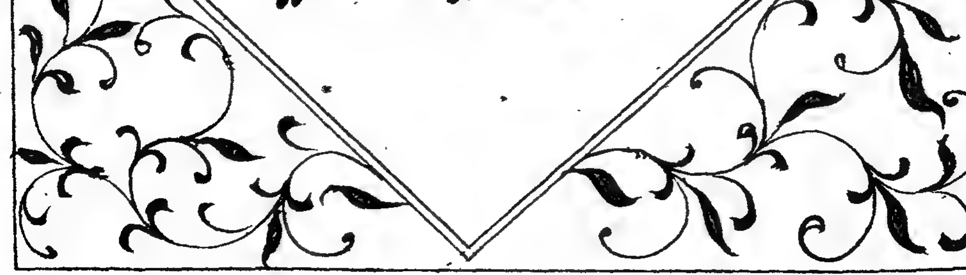
بمحمد وآله الامجاد آمین رب العالمین

سال تاریخ این خجسته رقم		یافت از لفظ به ز باغ ارم	

از اصل نسخه مصنف کتاب گلزار آصفیه که بخط خود تمام نموده بود نقل هذا گرفته شد در اختتام چنین عبارت منقوله مصنف مرحوم است (امروز که روز پنجشنبه چهارم ماه جمادی الثانی سنه یک هزار و دوصد و شصت هجریست این تاریخ گلزار آصفیه تصنیف عاصی بخط عاصی باختتام و انصرام رسید

تمام شد

بقلم حکیم یار خان ابن حافظ احمد یار خان صاحب بریلوی که یکی از تلمیذ جناب منشی نثار احمد صاحب ابن حافظ نیاز احمد صاحب بریلوی است



اگر کسے قوال کبت یا دہرپت یا خیال عمدہ شاہ سدارنگ یا تا تار خان وغیرہ با کاملین این علم راسراید کہ ہمہ در راگ و راگنی مملو باشد سامعین این زمان میگویند کہ بس صاحب استخوان اکبر بادشاہ رالچر از کور برمی آری چیزی از ٹپہ یا ٹھمری یاد داری اچہن محظوظ کنند کہ دل ما خوشنود شود وای بر فہم و ادراک ایشان اما در حضور پر نور معمول است کہ سوای کبت و دہرپت و خیالہای عمدہ اوستادان سابق و حال چیزے کہ در آنہیان راگ راگنی ہا مملو باشد دیگر از سرود سبک بعرض نمیرسانند و نیز بعضے عمایدین دانایان این علم را حال ہمین است الغرض از پرداخت و نوازشات بادشاہ عالم پناہ آدم اللہ اقبالہ و عمرہ حال بندگان مصروف خوشی و خورمی است او تعالی شانہ تا ابدالدہر سلامت دارد

تمت

خاتمۃ الطبع

خاتمہ از مصنف

الحمد للہ و المنہ کہ این تاریخ گلزار آصفیہ در محنت سہ سال کہ کار چند سالہ بود تصنیف و تالیف و تحریر عاصی سراپا معاصی خواجہ غلام حسین خان المخاطب خان زمان خان در آمد اللہ تقدس و تعالی پسند خاطر ناظران اولی الابصار و مقبول دل صاحبان ادراک و افکار فرماید کہ لائق ملاحظہ ایشان نیست و قابل نذر شاہان ہم نمی بینیم اما بقول شاعر شعر پای ملخ پیش سلیمان بردن عجب است و لیکن بہتر از مور ہے لہذا برای نذر بادشاہ عالم پناہ انجم سپاہ کہ نام نامیش

اعلان



